

شارل دوگل



خاطره‌های جنگ دوم جهانی

ترجمه مرتضی آجودانی

جلد
۴

شارل دوگل

خاطره‌های
جنت دوم جهانی

ترجمه دکتر مرتضی آجودانی

جلد

۳



انتشارات مروارید

خاطره‌های جنگ دوم جهانی (جلد سوم)
چاپ سوم ۱۳۶۴
انتشارات مروارید، تهران، خیابان انقلاب صندوق پستی ۱۶۵۴ - ۱۳۱۴۵
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.
چاپ آراین
تیراژ ۴۰۰۰ جلد

آزادگی

آزادی

آزادی بسیار سریع انجام گرفت. شش هفته پس از آنکه متفقین و فرانسویها در «آورانس» نفوذ کردند و در جنوب پیاده شدند موفق گردیدند به «آنورس» برسند و از «لورن» در ناحیه «وژ» سردر آورند. در اواخر سپتامبر بغیر از «آلزاس» و نواحی اطراف آن و گردنه‌های آلپ و دره‌های کناراقیانوس اطلس، تمام خاک فرانسه اشغال شده بود. ارتش آلمان که توسط قوای مکانیکی متفقین درهم شکسته شده و از طرف جبهه مقاومت فرانسویان مورد هجوم قرار گرفته بود در کمتر از زمانی که برای تصرف خاک فرانسه صرف کرده بود از آن رانده شد و فقط در سرحد آلمان، یعنی در آنجا که دیگر شورش و اغتشاش از عقب سر وی را تهدید نمیکرد، توانست بنحود سر و صورتی بدهد. این مدعظیم وقتی فروکش کرد، بطور ناگهان جسم فرسوده فرانسه را نمایان ساخت.

نتیجه آن شد که حکومت وقت با مسائل متعدد و فوری برای اداره کشوری که از ورطه نیستی بیرون آمده بود مواجه گردید. خصوصاً این مسائل موقعی ظهور کرد که حل آنها، با توجه به موقعیت، از همه وقت دشوارتر بود.

اولا برای آنکه حکومت مرکزی بتواند بطور طبیعی عمل کند لازم بود که از همه جا خبر داشته باشد و بتواند فرمان‌ها و دستورها را به مقصد برساند و اجرای آنها را کنترل کند در حالیکه در مدت چند هفته پایتخت هیچ وسیله ارتباطی با شهرستانها نداشت، و خطوط تلگرافی و تلفونی اغلب قطع و ایستگاههای فرستنده رادیو منهدم شده بود. در زمین‌هاییکه همه پر از گودال بود هواپیماهای ارتباطی

فرانسوی طبعاً وجود نداشت. راههای آهن تقریباً مسدود شده بود و از ۱۲۰۰۰ لکوموتیو فقط ۲۸۰۰ دستگاه هنوز کار میکرد. قطاری که از پاریس حرکت میکرد نمی‌توانست به «لیون»، «مارسی»، «تولوز»، «بوردو»، «نانت»، «لیل» و «نانسی» برسد. هیچ‌ترنی از رودخانه «لوار»، «پن» «نور»، «اکیانوس اطلس» و از رودخانه «سن» بین «مانت» و دریای «مانش» و از رودخانه «رون» بین «لیون» و دریای مدیترانه نمی‌گذشت. وضع جاده‌ها هم بهتر از این نبود؛ ۳۰۰۰ پل منقرض شده بود، از سه میلیون وسیله نقلیه فقط ۳۰۰،۰۰۰ دستگاه بزرگت قادر بحرکت بودند. بعلاوه کمبود بنزین مسافرت را واقعاً بصورت معمای بفرنجی درآورده بود. دو ماه تمام وقت لازم بود تا دوباره دستورات و گزارش‌ها بطور عادی مبادله شود و همین مسئله سبب میشد که حکومت مرکزی بصورت منقطع عمل کند.

در ضمن بعلت قطع وسائل ارتباطی مسئله خواربار و مهمات نیز باشکال برمیخورد بخصوص که ذخیره مواد اولیه غذا و سوخت و اشیاء ساخته شده بکلی تمام شده بود. درست است که یک طرح برنامه شش‌ماهه بین الجزیره و واشنگتن برای ورود مواد از امریکا بامضاء رسیده بود اما در صورتیکه تمام بنادر ما غیرقابل استفاده بود چطور امکان داشت این طرح اجراء شود. از بنادر، «دنکرک»، «برست»، «لوریان»، «سن ناز»، «لاروشل» و راه ورود به «بوردو» دست دشمن بود و «کاله»، «بولونی»، «دیپ»، «روئن»، «لوهاور»، «شربور»، «نانت»، «مارسی»، «تولون» در اثر بمباران امریکا و انگلیس خراب و بعداً توسط قوای آلمان قبل از تسلیم آنان زیر وزبر شده بود و جز ساحل ویرانه و بندرگاههای منهدم و آب‌بندهای مسدود و لنگرگاههای مملو از کشتی شکسته چیزی بر جای نمانده بود.

باید گفت که متفقین برای تعمیر جاده‌ها و راه‌آهن در محورهای استراتژیکی روئن - لیل - بروکسل و مارسی - لیون - نانسی کمک سریعی کردند و برای بکار انداختن فرودگاههای ما در شمال و مشرق و اطراف پاریس بدون تأمل دست بکار شدند، و بین «کوئانتن» و «لورن» لوله‌کشی نفت برقرار

کردند. بعلاوه بنادر موقتی در «ارومانش» و «سن لوران سورمر» دائر نمودند و سرعت «برست» را متصرف شدند و «شربور» را از دشمن پس گرفتند، تا بمقدار کافی در سواحل، مواد وارد کنند ولی تمام ترنها و کامیونهاییکه در رفت و آمد بودند، هواپیماهاییکه زمین می‌نشستند و کشتی‌هاییکه در بنادر پهلو میگرفتند همه اصولاً برای نیروهای جنگنده بکار میرفتند حتی در اثر تقاضای فوری فرماندهی نظامی، ما قسمتی از ذغالی را که در معادن باقی مانده بود در اختیار آنان گذاشتیم و معادنی را که هنوز مشغول کار بود برای بهره برداری به آنان واگذار کردیم و قسمت عمده محصولات صنعتی را که باقی بود بایشان سپردیم. بنابراین همانطور که پیش بینی میشد در بدو امر آزادی برای مملکتی که شیرازهاش از هم گسیخته و از همه چیز محروم شده بود هیچگونه راحتی و آسایش مادی بوجود نیامد.

ولی در مقابل یک آسایش معنوی برای همه افراد پدید آمد. واقعه‌ای که همه در آرزویش بودند بصورت ناگهانی و خارق‌العاده اتفاق افتاده بود. سکوتی که مدت چهار سال تمام افراد بعلت اشغال مملکت خود را ملزم بآن می‌دیدند بیکبار از بین رفت. واقعاً عجیب بود! دیگر همه کس میتواند بلند حرف بزند و هر که را میخواهد ببیند و بمیل خود بپوشد و آمد کند. مردم با وجدی آمیخته بشگفتی دورنمایی را که جرأت تصورش را هم نداشتند در برابر خود گشاده میدیدند. اما همانطور که بیمار در حال نقاحت بکلی بیماری را از یاد میبرد و خود را کاملاً سالم می‌پندارد، ملت فرانسه نیز که طعم آزادی را می‌چشید می‌پنداشت که تمام سختی‌ها سپری شده است. این حالت روحی در آغاز بقاء وجد و نشاط میشود و آرامش می‌بخشد اما در عین حال عده‌ای را نیز دچار توهمات می‌سازد که بزودی منجر باختلاف و سوء تفاهم میگردد.

بدین ترتیب عده زیادی از فرانسویان نجات فرانسه را مترادف با پایان جنگ تلقی کردند. نبردهائی که بعداً بوقوع پیوست، تلفاتی که بما وارد آمد و محرومیت‌هایی را که تحمل کردیم تا دشمن بکلی از پا در آمد همه را بعنوان

امور زائد و سنگین بحساب آوردند. و از آنجا که از وسعت ویرانیه‌ها و کمبود وحشتناک مواد و ناکامی‌هایی که ادامه جنگ بیار می‌آورد بخوبی آگاهی نداشتند تصور میکردند که میزان تولید سرعت بالا خواهد رفت و وضع خواربار بهبود خواهد یافت و تمام موجبات امنیت و آسایش مجدداً پدیدار خواهد گردید. مردم متفقین را که آنقدر بفرانسه محبت و توجه نشان داده و آنرا از قید اسارت آزاد کرده و طالب قدرت آن بودند چون چشمه‌ای لایزال می‌شمردند که بفرانسه همه چیز میبخشد. و دو گل این شخصیت افسانه‌ای که همه ویرا عامل مؤثر نجات معجزه آسای فرانسه میدانستند بنظر مردم قادر بود که به تنهایی هر کار خارق‌العاده‌ای را انجام دهد.

اما من که در اواخر آن تابستان حزن‌انگیز وارد پاریس شدم اینقدر خوش بین نبودم. وقتی جیره غذایی مردم را تا سرحد قحطی ناچیز میدیدم، وقتی لباسها را فرسوده، کانونهای خانوادگی را سرد، و چراغها را خاموش می‌یافتم و از جلوی مغازه‌های خالی، کارخانه‌های تعطیل شده و ایستگاههای راه آهن ساکت و مرده می‌گذشتم و ناله مردم و فریاد جمعیت‌هایی را که طالب حق خود بودند و وعده عوام فریبان را می‌شنیدم و میدیدم که با وجود محبوبیتی که بین ملل دیگر داریم، طبق قانون لایتغیر معمول بین دول، تا چیزی ندهیم نمی‌توانیم چیزی بگیریم و برای آنکه دوباره مقام خود را بدست آوریم باید از خود مایه بگذاریم، خلاصه هنگامیکه فداکاریهای لازم را برای حصول پیروزی از نظر می‌کنند اندم نمی‌توانستم خود را بخیاالات واهی و آرزوهای خام دلخوش کنم. بخصوص که میدیدم من طلسمی را که بدون تحمل زحمت و رنج ملت را به هدف خود برساند در اختیار ندارم و برعکس ناچار بودم از تمام اعتباری که فرانسه برای من باز کرده بود برای هدایت وی به راه نجات استفاده کنم. برای این کار میبایستی در آغاز، قدرت را مجدداً متمرکز کنم و در اطراف خود ارتباط و اتصال تمام مناطق و طبقات را برقرار سازم و افراد مستعمرات و قوای داخلی را بصورت یک ارتش

متحد در آورم و کاری کنم که کشورم زندگی و کار را از سر گیرد و گرفتار تشنجاتی که وی را به بدبختی‌های دیگری سوق دهند نشود.

بنابراین میبایستی اصلاحات را از بالا شروع کرد و دستگاه حکومت را بکار انداخت. بسیاری از کمیسرهای الجزیره که از زمان «فرانسه آزاد» با من بودند و یا در آفریقای شمالی بمن ملحق شده بودند برای پست وزارت در پاریس در نظر گرفته شدند. اما من ناچار بودم از شخصیت‌های دیگری که در مقاومت ملی دخالت داشتند و در فرانسه مانده بودند نیز دعوت بعمل آورم. بعلت اینکه اشخاص مورد نظر بتدریج از الجزیره می‌آمدند امکان اقدام فوری نبود. چهار نفر از آنها «دیتلم» «ژا کینو» «داستیه» و «فیلیپ» برای بازدید تیپ‌های ارتش یکم بنواحي جنوبي رفته بودند. «ماسیلی» هنگام نجات پاریس برای تسهیل ارتباط ما با خارج بلندن عزیمت کرده بود. «پلون» موفق شد بمن ملحق شود ولی سایرین عزیمت خود را بتأخیر انداختند. در بین کسانی که در خود فرانسه در نظر گرفته بودم، عده‌ای تازه از مخفی گاه خود خارج شده بودند و نمی‌توانستند بفوریت خود را پاریس برسانند. باین جهت دو هفته از ورود من بکوچه «سن دومینیک» گذشت تا توانستم بالاخره در تاریخ ۹ سپتامبر حکومت تازه را تشکیل دهم.

کابینه من دو وزیر مشاور داشت. یکی «پرزیدان ژاننی» و دیگری ژنرال «کاترو». اولی در «سون علیا» بود و این منطقه هنوز زیر نفوذ دشمن قرار داشت. وی مأمور شد اقدامات جدی و متوالی برای اعاده قوای جمهوری بصورت عادی منظم بعمل آورد. دومی مأموریت یافت در تنظیم امور مسلمانان و حکومت الجزیره اقدام کند. «فرانسوا دوماتون» برای وزارت دادگستری و «اندره دیتلم» برای وزارت جنگ، «لوئی ژا کینو» برای وزارت دریا داری «رنه پلون» برای وزارت مستعمرات، «رنه مایر» برای وزارت حمل و نقل و امور اجتماعی، «رنه کاپیتان» برای وزارت آموزش و پرورش «پل جا کوبی» برای وزارت خواربار، و «هانری» «رنه» برای امور زندانیان، آوارگان و پناهندگان در نظر گرفته شدند. پست

وزارت اقتصاد، به «پیر مندس فرانس» و وزارت کشور به «آدرین تیکسیه» و وزارت بهداری به «فرانسوا بویو» واگذار شد. هشت وزارتخانه هم بکسانی که تازه از زیر بار نبرد بیرون آمده بودند محول گردید. وزارت خارجه به «ژرژ بیدو»، وزارت دارائی به «آندره لپرک»، وزارت نیروی هوائی به «شارل تیون»، وزارت تولید به «روبر لا کوست»، وزارت کشاورزی به «فرانسواتانگی پریژان»، وزارت کار به «الکساندر پارودی»، وزارت پست به «اگوستن لوران» و وزارت اطلاعات به «پیر هانری تایتگن».

در مقابل هشت نفر از کمیسره‌های ملی الجزیره از شرکت در کابینه عذر خواستند: «هانری کوی» بتقاضای خود کنار رفت «رنه ماسیلی» بجان‌شینی نماینده ما در لندن «پیروینو» که در ماه ژوئیه درحین کار در گذشته بود بدانسوی رهسپار شد. «هانری بونه» بسمت سفیر کبیر در واشنگتن برگزیده شد و دولت امریکانیز وی را رسماً بدین سمت شناخت. «آندره لوتروکه» رئیس انجمن شهر پاریس گردید «امانوئل داستیه» هم که من‌مایل بودم از سیاست دور باشد از پست خود کنار رفت. «آندره فیلیپ» نیز که بدرد کارهای اداری نمی‌خورد نتوانست در شغل خود باقی‌ماند. «فرنان گرینه» هم که بدنبال اقدامات خویش در مورد نبردهای «ورکور»، در الجزیره روشی مخالف سیاست دولت در پیش گرفته بود، گرچه بعداً از رفتار خویش پوزش خواست، ولی در سمت خود دوام نکرد. «ژان مونه» نیز بعلت آنکه در امریکا سمت تجاری و اقتصادی داشت از هنگامیکه دایره اقتصاد ملی بوجود آمد از شغل وزارتتی کنار رفت.

بیست و یک وزیر با روحیه فعال و کارنامحدود با من شروع بکار کردند. در اینجا لازم است که هدف کار خود را معین کنم. از ژوئن ۱۹۴۰ من فرانسه را بسوی نجات رهبری می‌کردم و برای این منظور سلاح من مقاومت بود ولی حالا مرحله جدیدی شروع میشد که مستلزم تلاش تمام ملت بود.

در ۱۲ سپتامبر در کاخ «شایو» در برابر جمعیتی متجاوز از ۸۰۰۰ نفر که

از شورای مقاومت، کمیته‌های رؤسای شبکه و حرکت، انجمن شهر، هیئت دولت، کارمندان عالی‌رتبه، استادان دانشگاه پاریس، نمایندگان اقتصادی، سندیکالیسم، مطبوعات و قضات تشکیل شده بود سیاست خود را تشریح کردم و آنرا با روشنی تمام برای همه توضیح دادم زیرا خود را موظف میدیدم در محیطی که همه با اوهام و تخیلات سروکار دارند اوضاع را همانطور که واقعاً هست برای مردم بیان کنم.

با اشاره به موج شادی و غرور و امید، که باعث ترقی ملی بود و پس از درود بر نیروی مقاومت، به متفکین و ارتش فرانسه خاطر نشان کردم که اینک لازم است توجه خود را بموانع موجود و نیروی لازم برای از بین بردن آنها معطوف سازم. تشتت و تفرقه میبایست از بین برود و هیچ دسته‌ای حق نداشته باشد که خودسرانه و بدون اطلاع دولت در امور قضائی و اداری دخالت کند. و همچنین شبکه قوای غیر نظامی نیز از مسائلی بود که میبایست بفوریت حل شود.

آنگاه چنین گفتم:

«ما در حال جنگیم. در نبرد فعلی و مبارزات آینده باید تا حد امکان شرکت داشته باشیم و در اشغال آلمان نیز نقش مؤثری ایفاء کنیم. برای اینکار با افراد نیرومندی نیازمندیم که قادر بعمل، مبارزه و غلبه باشند. نیروی فعال جوانان ما که جزو قوای داخلی هستند باید در این امر شرکت داشته باشد. تمام سربازان فرانسه جزو ارتش فرانسه هستند و باید مثل خود فرانسه متحد و غیر قابل تجزیه باشند.»

سپس بمسئله روابط خارجی پرداختم و بخصوص مشکلات را بصورت برجسته‌ای نشان دادم و بدین ترتیب ضربه‌ای بروحیه کسانی که خیال و تصور را بر واقعیت ترجیح میدهند وارد ساختم و گفتم: «ما میخواهیم یقین داشته باشیم که حق فرانسه در تشکیلات آینده پایمال نخواهد شد و سیاستی که تا کنون بطور رسمی از خارج، فرانسه را بکنار گذاشته بود جای خود را بهمان روابطی بدهد که

در طی قرون متمادی با ملل بزرگ دنیا داشته‌ایم ... ما تصور می‌کنیم که نفع عمومی در اینست که تصمیماتیکه در آتیه درباره آلمان گرفته میشود بدون دخالت فرانسه نباشد ... فکر میکنیم هر تصمیمی که بدون فرانسه درباره اروپا گرفته شود اشتباه بزرگی است و تعیین روش سیاسی، اقتصادی و اخلاقی ساکنین کره زمین پس از جنگ بدون دخالت فرانسه کاری است بی‌مطالعه و عجولانه. زیرا گذشته از همه چیز ۱۰۰ میلیون نفر در زیر پرچم ما هستند و هر نوع تشکیلات بشری که بتصویب فرانسه نرسد موقتی و خلل پذیر است.»

تنها کافی نیست که انسان مقام خود را بدست آورد بلکه باید قدرت حفظ آنرا هم داشته باشد. این مسئله نیز بخصوص بدون زحمت و رنج میسر نمیگردد. پس از آنکه خسارات جنگ را مجسم کردم و عللی را که مانع ترقی ما بود توضیح دادم چنین گفتم: «ما در مرحله بسیار حساسی هستیم و نجات کشور بهیچوجه بما اجازه آسایش و راحتی نمیدهد بلکه بعکس این امر مستلزم تضییقات شدید، کار زیاد و تشکیلات توأم با نظم و دیسیپلین است.» سپس افزودم: «دولت برای این منظور مقررات لازم وضع خواهد کرد.» آنگاه هدف دولت را چنین تشریح کردم: «ما در نظر داریم بهمان نسبتی که سطح تولید بالا میرود سطح زندگی کارگران را بالا ببریم و از طریق مصادره، توقیف، فعالیت بعضی از مؤسسات عمومی را در اختیار مستقیم دولت قرار دهیم و ثروت کسانی را که با خدمت بدشمن بتمول رسیده‌اند بنفع عمومی ضبط کنیم. قیمت اجناس را تثبیت نمائیم و تا زمانیکه مواد تولیدی و قابل حمل برای احتیاجات و مصرف مردم تکافو نکند تبادل مواد را تحت نظر بگیریم.»

بدیهی است این اقدامات برای موقعیت ما لازم بود ولی ضمناً با هدف مبارزه گروه مقاومت نیز تطبیق میکرد.

در دنباله سخنانم چنین گفتم: «باید کاری کرد که مصلحت فرد فدای مصالح اجتماع شود. از منابع ثروت عمومی بهره‌برداری بعمل آید و از آن بنفع عموم

استفاده گردد، دسته بندیهای گوناگون بیکباره از بین برود و بالاخره فرزندان این آب و خاک اعم از پسر و دختر بتوانند زندگی کنند، کار کنند، و اولاد خود را در محیطی امن و با وضعی مناسب پرورش دهند.

در پایان سخنانم خطاب بمردان و زنان گروه مقاومت گفتم:

«شما که صاحب صلیب «لورن» هستید، شما که پایه گذار نبرد ملی در راه افتخار و آزادی بوده‌اید باید در آتیه این مبارزه را متوجه سعی و عمل و مجدو عظمت کنید. فقط در اینصورت است که پیروزی بزرگ فرانسه بدست می‌آید.»

این بار سخنرانی من راجع بنقشه‌های آینده نبود بلکه از اقدامات فوری که متضمن منافع افراد بود صحبت کردم. اگر دیروز در لندن یا افریقا صحبت از کارهایی بود که در آینده باید انجام شود اینک در پاریس سخن از اقداماتی بود که انجام میگرفت. باید گفت ایمان باطنی محرک «فرانسه آزاد» بود که بعداً با جبار در نقشه‌های «کمیته الجزیره» مستحیل شد و اینک سیاست بیش از همه چیز در اعمال دولت تأثیر داشت. اما آیا این واقعیات متناقض که سران قوم با آن مواجه بودند سبب تفرقه افراد و دسته‌های جاه طلب نمیشد؟ آیا اینک که خطر بزرگ ملی بر طرف شده بود آن همبستگی که در افراد گروه مقاومت وجود داشت پایدار میماند؟ اثری که اجتماع کاخ «شایو» در من گذاشت مرا زیاد باین مسئله امیدوار نمیکرد.

درست است که در هنگام ورود به سالن و در حین سخنرانی پس از بیانات مقدماتی «ژرژ بیدو»، با ابراز احساسات پر شور مردم مواجه شدم و فریادهای زنده باد مرا بیاد اجتماعات متحد «آلبرهال» و «برازاویل» انداخت بطوریکه خود را در سالنهای سخنرانی الجزیره، تونس، آژاکسیو فرض میکردم، معینا گوئی اختلالی در ابراز احساسات عمومی وجود داشت و کفزدن مردم حساب شده بود و اشارات چشم که بین حضار ردوبدل میشد و یا تغییراتی که در اثر سخنان من با حساب در چهره‌ها پدید می‌آمد، بمن نشان میداد که بطور کلی طرز برخورد

مردم با سیاست‌ها اعم از قدیم و جدید و تأیید آنان نسبت باین سیاست‌ها یکنواخت نیست. بخوبی مشخص بود که در این زمینه واکنش عمومی بتدریج مقید با احتیاط و مشروط میگردد.

بیش از هر وقت لازم بود که من به ملت تکیه کنم و از پشتیبانی خواص که کم کم بین من و مردم فاصله می‌انداختند منصرف شوم. محبوبیت من در بین مردم بمنزله سرمایه‌ای بود که جبران خرابیها و صدمات جنگ را میکرد. برای شروع کار لازم بود با استفاده از این سرمایه در شهرستانها هم مانند پاریس قدرت حکومت مرکزی را مستقر کنم.

اخباری که از شهرستانهای متعدد میرسید نشان میداد که در اغلب جاها بی‌نظمی و هرج و مرج حکمفرماست. درست است که مأمورین دولت سابق هنوز انجام وظیفه میکردند ولی استقرار نظم برای آنها بسیار مشکل بود. نفرت و انزجاری که در طی چهار سال در قلوب مردم انباشته شده بود، در هنگام فرار دشمن و شکست و ناکامی همکاران او بسرحد انفجار رسیده بود. بسیاری از عناصر گروه مقاومت خود قصد داشتند بتصفیه و اجرای قانون پردازند و دستجات مسلح که از پناهگاههای خود بیرون آمده بودند میخواستند بدون طی مراحل قانونی و دادرسی با کسانی که نسبت بآنان ظلم روا داشته بودند تصفیه حساب کنند. در خیلی از مناطق خشم و غضب مردم بصورت واکنشهای شدید و ناگهانی بروز میکرد و بدیهی است حسابهای سیاسی، رقابتهای شفلی، انتقام جوئیهای شخصی نیز در این میان بچشم میخورد. خلاصه توقیفهای نامنظم، جریمه‌های مغرضانه، اعدامهای بی‌منطق براغتشاشی که در اثر کمبود احتیاجات عمومی پدید آمده بود می‌افزود.

مأمورین محلی بخصوص بعلت آنکه قدرت عامه با آنها همراه نبود قادر باستقرار نظم نبودند. نگهبانان محلی و ژاندارمری هم ولو آنکه کامل و بقدرت خویش مطمئن بودند از عهده حل همه مشکلات بر نمی‌آمدند تا چه رسد بآنکه

عده زیادی از آنها در نقاط مختلف خود بجنگجویان مخفی پیوسته بودند و بعلاوه بعلت دستورها و اوامر حکومت ویشی روحاً نیز ناراحت بودند. در مناطقی که قوای نظامی میگنشت مثل «نرماندی»، «پروانس»، «پاریس»، ساحل رودخانه‌های «رون»، «سون» و «دوب»، تنها حضور این قوای نظامی از بسیاری از حوادث نامطلوب جلوگیری میکرد اما در مناطقی که واحدهای نظامی مرتبی وجود نداشت مأمورین پلیس و شهربانی وسیله برقراری نظم را در اختیار نداشتند. البته من می‌توانستم با تقسیم قوایی که از آفریقا رسیده بود جبران این نقیصه را بکنم اما باین ترتیب ارتش فرانسه را از نبرد بیرون می‌کشیدم و در پیروزی نهائی سهمی برای وی باقی نمیگذاشتم و باین جهت گرفتاریها و ناراحتیهای داخلی را بر این امر ترجیح دادم.

البته در صورتیکه حزب کمونیست برای بدست آوردن قدرت در شهرستانها مانند پاریس در این اغتشاشات دخالت نمیکرد این بی‌نظمی و ناامنی محدودتر میشد، در حالیکه طبق دستور دولت در هر شهرستان فقط يك کمیته نجات مرکب از نمایندگان تمام احزاب و اصناف و سندیکاها میبایست تشکیل شود تا در کارها موقتاً بفرماندار کمک کنند معهداً در بسیاری از مناطق و ادارات کمیته‌هایی بچشم میخورد که مدعی بودند کارشان کنترل وظیفه شهردارها، مدیران و رؤساء ادارات و جستجوی مأمورین خاطی یا مشکوک است. کمونیستهای زرنک و متشکل که مارکهای مختلف بخود میگذاشتند با استفاده از محبوبیت موقتی که در طی جنگ بین طبقات مختلف بدست آورده بودند در ایجاد و رونق این تشکیلات که متکی با افراد مسلح بود عامل مؤثر بشمار میرفتند. فرماندهی جنگجویان مخفی که در عین حال هم با قوای دولتی و هم با شورای مقاومت همکاری داشت در خفا باعزام مأمورین، صدور احکام و اعطای درجات ادامه میداد. من تصمیم گرفتم بفوریت بنقاط حساس عزیمت کنم و امور را بنحو مناسبی بجریان اندازم. مدت دو ماه در شهرستانها بیک سلسله تعویض‌های لازم مشغول بودم و در فواصل

آن در پاریس بکار دولت می‌پرداختم .

در ۱۴ سپتامبر در فرودگاه «برون» که تمام آشیانه‌های آن زیر و رو شده بود فرود آمدم. «اندره دیتلم» وزیر جنگ همراه من بود. ده روز قبل شهر «لیون» بوسیله ارتش یکم فرانسه و قوای امریکا از سلطه دشمن نجات یافته بود و اینک کم کم میخواست زندگی را از سر گیرد اما این امر کار آسانی نبود زیرا تمام پلهای لیون روی رودخانه‌های «سون» و «رون» بجز پل «ام دولاروش» که سالم مانده و پل «گیوتیر» که فقط قابل استفاده پیاده‌ها بود، بکلی منهدم گردیده بود. ایستگاههای راه آهن «وز» «بروتو» و «پراش» و خود راه آهن دیگر قابل استفاده نبود. حومه صنعتی شهر و بخصوص «ویلوربان» با کارخانه‌های منهدم، دیگر فعالیت نداشت. اما در مقابل، شور و هیجان مردم با این خرابی‌ها مقابله میکرد. کمیسر جمهوری «ایوفارژ» که یکی از رؤسای گروه مقاومت آن ناحیه بود بکار خود تسلط داشت. وی با قوه ابتکار و حرارتی که داشت بخوبی متوجه وضع بحرانی و انقلابی بود و با آن سازگاری داشت ولی از اعمال رویه افراطی اجتناب میکرد. من باو سفارش کردم که سایرین را نیز از اینگونه کارها بر حذر دارد، بعلاوه وقتی هنگام ورود بشهر ابراز احساسات مردم را در طول خیابانها دیدم و در استانداری کارمندان و دستجات مختلف بوسیله «لون شامبون» استاندار بمن معرفی شدند و در شهرداری «ژوستن گدار» را که بطور موقت تا بازگشت «ادوارد هریو» امور شهرداری را اداره میکرد ملاقات کردم و با اعضای انجمن شهر و کاردینال «ژرلیه» و نمایندگان صنعتی و بازرگانی و سندیکاهای کارگری و مشاغل آزاد و صنعتگران تماس گرفتم متوجه شدم که مردم «لیون» از کسانی نیستند که قصد برهم زدن حیات ملی را داشته باشند و چنانچه از چند تغییر و تبدیل و اجرای چند مجازات بگذریم رویهمرفته باعاده نظم علاقمندند.

روز بعد قوای محلی را سان دیدم. «کلنل دکور» که در جریان پس گرفتن «لیون» ابراز لیاقت کرده بود و اینک فرماندهی قوای نظامی محل را بعهد

داشت با سر باز اینکه با قلوب پر احساس خود دل‌ها را بهیجان می‌انداختند از برابر من رژه رفتند. منظره آنها که در عین پراکندگی سعی داشتند بصورت واحدهای منظمی جلوه کنند تأثر آور بود. انضباط و روحیه نظامی در افراد این عده که بخودی خود بوجود آمده بود بچشم میخورد، با اطمینان باینکه دولت در صورتیکه واقعاً حکومت کند میتواند بر موانع پیروز گردد، لیون را ترک کردم و با سکنه شهر که دوباره دولتی را بر سر ملت میدیدند و از این رو بامنیت و نظم آینده امیدوار بودند وداع کردم.

در «مارسی» اوضاع بسیار بحرانی بود. صبح ۱۵ باتفاق سه تن از وزراء: «دیتلم» «ژا کینو» و «بیو» بآنجا وارد شدم. انهدام قسمت قدیمی بندر بوسیله آلمانها در ۱۹۴۳ و بمبارانهای بعدی متفقین و بالاخره نبرد ماه اوت قسمت اعظم شهر و باراندازها و کناره ساحل را بویرانی کشیده بود و بعلاوه بندر گاه پرازمین بود. تمام وسایل حمل بار کشتی در اسکله‌ها بوسیله دشمن ازبین رفته بود. درست است که مأمورین با کمک امریکاییها که میخواستند از این بندر استفاده کنند سرگرم ترمیم خرابی‌ها بودند اما ویرانیا باندازه‌ای بود که تصور نمیشد تا مدت مدیدی بندر قابل استفاده باشد. اهالی شهر که بزحمت خواربار بدست می‌آوردند در وضع بدی بسر میبردند. بعلاوه در تمام ماری یک حالت تشنج و خفقانی حکمفرما بود که عملیات افراطی بآن دامن میزد. کمونیستها با استفاده از قوای محلی و اجرای ستمگریهایی که مأمورین ویشی خود را موظف با اجرای آن میدانستند در ماری یک دیکتاتوری مجهول بوجود آورده بودند. افراد را بازداشت میکردند و حتی باعدام آنها دست میزدند، بدون آنکه قوای دولتی بطور قاطع و مؤثر درصدد جلوگیری آنها بر آیند.

کمیسر جمهوری «ریمون ایراک» که با گروه مقاومت همکاری داشت با اکراه تمام بدستورهای مقامات بالاتر تن درمیداد. باو و سایر استانداران مناطق مجاور و همکارانشان که در استانداری اجتماع کرده بودند تذکر دادم که

دولت از آنها انتظار وظیفه‌شناسی دارد و از این پس باید مجری مقررات و دستورهای دولت باشند و واقعاً از عهده انجام کار خود بر آیند و بدانند که مستقیماً و بدون واسطه ثالث مسئول اعمال خود هستند. قوای داخلی با سربازان «مون ساپر» در تصرف ماری شجاعانه کمک کرده بودند و من در بازدیدی که از این قوا بعمل آوردم شجاعت و همکاری آنان را تبریک گفتم.

تشخیص افرادی که مایل بودند به نبرد «آزاس» بروند (وقسمت اعظم افراد را تشکیل میدادند) از کسانی که میخواستند در محل بمانند آسان بود. من به ژنرال «شادبک دولوالاد» که از طرف فرماندهی کل برای فرماندهی نظامی این ناحیه تعیین شده بود دستور دادم که موجبات رضایت خاطر دسته اول را فراهم کند و تشکیلات افراد دسته دوم را منحل سازد و ضمناً بوزارت جنگ دستور دادم بفوریت یک هنگ از الجزیره برای تسهیل کار بدانجا اعزام دارد. در هیچ جا مثل این شهر بزرگ پر آشوب آسیب دیده این احساس برای من پیدا نشد که تنها جنبش نیروی مقاومت میتواند فرانسه را دوباره زنده کند ولی چنانچه آزادی با آشوب و بی‌نظمی مشتبه میشد تحقق این آرزو امکان نداشت بعلاوه همان دسته‌هایی که در ماری بمواضعه می‌پرداختند از استقامت و قدرت من خشنود بودند. باید گفت که ظهور ژنرال دوگل و سخنرانی وی در برابر کسانی که در میدان «موی» و کوچه «سن فره اول» اجتماع کرده بودند و عبور او از خیابان «کابنیر» پذیرائیش در شهرداری توسط «گاستون دفر» شهردار، یک موج همبستگی بین افراد پدید آورده بود که نوید حل مشکلات را میداد و ظاهر قضایا حاکی از آن بود که این معضلات گشوده خواهد شد.

بعد از ظهر آن روز با پروازی سریع به «تولون» رسیدم. منظره ساحل و رودخانه و اسکله «کرونشتات» و مناطق مجاور آن که بکلی زیر و زبر شده بود، منظره تخته پاره‌ها و کشتی‌های شکسته و معیوب که در گوشه و کنار بندرگاه بچشم میخورد واقعاً تأثرانگیز بود. اما در مقابل، دیدن افرادی که برای سان صف

کشیده بودند دل و جان را نیرو می‌بخشید، سه لشکر بفرماندهی دریاسالار «اوبوینو» و «ژوژار» و کاپیتن «لانسلو» در آنجا مستقر بودند و کشتی‌هایی که در اختیار داشتند عبارت بود از: زره‌دار «لورن»، رزم ناوهای «ژرژلیک»، «دوگه‌ترون»، و «امیل برتن»، و «ژان دارک»، و «مون کالم»، و «گلوار». رزم ناوهای سبک «فاتاسک» و «مالن»، و «تریبل»، قریب سی اژدرافکن وزیر دریائی و پاسور و مین-جمع‌کن. به‌راهی «لوئی ژا کینو» وزیر دریا داری و دریاسالار «لمونیه» رئیس ستاد و فرمانده نیروی دریائی و دریاسالار «لامبر» افسر دریاداری در یدک کش «لاپیک» سوار شده و بآرامی بازدید این نیرو پرداختم. هنگامیکه از برابر این چهل کشتی که پرچم‌های خود را برافراشته بودند می‌گذشتم و غریو شادی از آنها بگوشم می‌خورد و کارکنان کشتی را میدیدم که در صفوف منظم هورا میکشیدند حس میکردم که نیروی دریائی ما غم و اندوه خود را فراموش کرده و دو باره بسوی امید قدم برمیدارد.

۱۶ سپتامبر در تولوز بودم. این شهر تا اندازه‌ای مغشوش بود. در نواحی جنوب غربی همیشه قوای نظامی کافی وجود داشت ولی سیاست ویشی و اشغال کشور از طرف دشمن روحیه آنها را متزلزل کرده بود و بعلاوه جنگجویان نیروی مخفی که عده‌شان در آنجا زیاد بود مبارزه شدیدی کرده بودند و بدین جهت جنبش‌های مختلف و تصفیه حساب‌های زیادی پیش‌بینی میشد بخصوص که افراد دشمن در «آکتین» به بیدادگری‌ها و بیرحمی‌هایی دست زده بودند که همدستی و شرکت بعضی از افراد پست در آن مسلم بود، از این گذشته بهترین واحدهای نیروی داخلی برای الحاق بارتش یکم بطرف «بورگونی» رفته بودند و آنچه باقی مانده بود مخلوطی از افراد مختلف بود و بالاخره مجاورت اسپانی وضع را حساس‌تر میکرد زیرا بسیاری از اسپانیولی‌ها که از زمان جنگ داخلی آنجا به «ژر» «آریژ» و «گارون علیا» پناهنده شده بودند جزو نیروی مخفی در آمده بودند و اینک که از آن خارج میشدند قصد داشتند مسلحانه بمیهن خود بازگردند. واضح است

که کمونیست‌ها؛ تشکیلات منظم خویش اختلافات را دامن میزدند تا بتوانند کارها را بدست گیرند و تا اندازه‌ای هم در این راه موفق شده بودند.

کمیسر جمهوری این ناحیه «پیربرتو» گرفتار مداخلات بعضی از رؤسای قوای داخلی بود. وی که در نهضت مقاومت شبکه بزرگی را رهبری میکرد پس از مجروح شدن «ژان کاسو» درحین فرار آلمانها بسمت کمیسر منصوب شده بود و اینک سعی داشت قدرت را بدست بگیرد ولی سرهنگ «آشر» یا بهتر بگویم «راوانل» رئیس نیروی مخفی «گارون علیا» فرماندهی نظامی این ناحیه را بدست گرفته بود و بدون آنکه حدود اختیارات وی معلوم باشد در همه جا اعمال نفوذ میکرد.

در اطراف «راوانل» رؤسای فراکسیونهای مسلح تشکیل شورائی داده بودند. اعضای این شورا مدعی بودند که بکمک افراد خودشان میتوانند بتصفیه اقدام کنند در حالیکه مأمورین ژاندارمری و گارد متحرک در اردوگاههای دور دست مانده بودند. درست است که رئیس ستاد سرهنگ «نوتینگر» که افسری با تجربه بود سعی داشت که عملیات افراطی را در پیچ و خم مقررات اداری درآورد اما همیشه باین امر توفیق نمی‌یافت. بعلاوه یک لشکر اسپانیولی در این منطقه تشکیل شده بود که منظورشان حرکت بسوی بارسلن بود و این نیت خود را همه جا علناً انتشار داده بودند و بالاخره یک سرهنگ دوم انگلیسی بنام سرهنگ «هیلر» که بوسیله مقامات انگلیسی جزو نیروی مخفی «ژر» درآمده بود با افراد تحت فرمانش فقط از دستورات لندن پیروی میکرد.

صبح روز ۱۷ با تشریفاتیکه قبلا پیش بینی شده بود ببازدید همه این افراد پرداختم. درتماسی که بانرویی مخفی گرفتم سعی داشتم درهریک از آنان روحیه سربازی را برانگیزم. بتدریج که ازبرابر صفوف میگذشتم یکنوع لرزش بمن نشان میداد که همه نیت مرا درک کرده‌اند.

آنگاه سرهنگ «راوانل» دستور رژه عمومی داد. منظره جالبی بود ابتدا

یک هنگ سرباز روسی که جزو ارتش «ولاسف» بودند رژه رفتند. این افراد ابتدا تحت فرمان آلمانها بودند ولی بموقع از چنگ آنها گریخته و بسازمان مقاومت ما پیوسته بودند. بعد از آنها سربازان اسپانیائی بسرکردگی ژنرالهای خودشان گذشتند و سپس قوای داخلی فرانسه رژه رفتند. منظره پرچمهای کوچک و بزرگ آنها که با عجله تهیه شده بود و تشکیلاتی که بصورت گروهان و گردان و هنگ داده بودند و دقتی که در برقراری این تشکیلات بخرج داده بودند و کوششی که برای یکنواخت جلوه دادن لباسهایشان کرده بودند و از همه اینها گذشته نگاههای آنها و اشک چشمشان نشان میداد که انضباط نظامی تا چه حد مفید و مؤثر است. در اینجا نیز مانند همه جای دیگر حس اعتماد عمومی نسبت بمن پدیدار بود.

روز گذشته نیز در استانداری و شهرداری ضمن پذیرائی از طبقات مختلف و معاریف شهر که در رأس آنها اسقف شجاع، عالیجناب «سالیژ»، قرار داشت شاهد نظیر همین احساسات بودم. مردم نیز که در میدان «کاپیتول» برای شنیدن سخنرانی من گرد آمده بودند و فریادهای شادی میکشیدند و یا با ابراز احساسات پرشور در دو طرف خیابانها جمع شده بودند همین روحیه را نشان میدادند. من اطمینان داشتم که این همبستگی جبران تمام نواقص را خواهد کرد و شالوده یک نظم عمومی خواهد بود. لاقلاً میتوانستم امیدوار باشم که این اتحاد از استبداد فردی یا اغتشاش عمومی جلوگیری خواهد کرد.

قبل از ترک «تولوز» دستور دادم ژاندارمها بمحل عادی کار خود برگردند. تصمیم گرفتم ژنرال «کوله» را که از مراکش فراخوانده بودم بفرماندهی قوای نظامی آنجا بگمارم. بفرماندهان اسپانیائی خاطر نشان کردم که دولت فرانسه هر گز خدمات آنها و افراد زیر دستشان را به نیروی مخفی فراموش نخواهد کرد ولی فعلاً گذشتن از کوههای پیرنه و سرحد اسپانیا برای ایشان مقدور نیست. از طرف دیگر طبق دستوری که داده بودم دستجات منظمی از افراد ارتش نیز برای

برقراری نظم در گذرگاه‌های پیرنه بسمت «تارن» و «پرپینیان» عزیمت کرده بودند. سرهنگ «هیلر» هم به لیون اعزام شد تا بعداً بانگلستان برود.

روز ۱۷ در «بردو» وضع را آشفته دیدم. آلمانها از شهر خارج شده بودند ولی در نزدیکی آن یعنی در «رویان» و «گراو» مستقر شده و مانع ورود به بندر بودند و بیم آن میرفت که دوباره بشهر باز گردند. قسمت اعظم قوای داخلی تحت فرمان سرهنگ «آدلین» در دو سمت رودخانه «ژیروند» بمقابله دشمن رفته بودند و سرهنگ «دروی» فرمانده نظامی محل سعی میکرد نظم و ارتباط آنها را حفظ کند. در حقیقت هنگامیکه در یاسالار «میر» آلمانی محل پر جمعیت بندر را تخلیه میکرد و کشتی‌های خود را بقسمت‌های عقب‌تر ساحل میبرد همه تصور میکردند که وی قصد تسلیم دارد؛ در هنگام ورود من نیز وی هنوز کنفرانسها و مذاکرات را دنبال میکرد. اما بزودی معلوم شد که همه اینها حيله‌ایست که وی بکار میبرد تا بدون تحمل خسارت و تلفات نیروی خود را از خطر برهاند. از آنجا که نیروی دشمن از حیث نفرات و مهمات قابل توجه بود و قوای ما تجهیزات و اسلحه کافی نداشتند و نمی‌توانستند در مقابل خصم عرض اندام کنند، شادی مردم بردو از آزادی و ترسشان از اینکه دوباره این آزادی را از دست بدهند با هم مخلوط شده بود. بعلاوه عدم رضایت و شکوه‌ای که از زمان اشغال شهر و شهردار شدن «مار که»، همکار بنام آلمانها، در قلوب مردم انباشته شده بود کم‌کم علنی میشد. در چنین محیط آشفته عده‌ای افراد مسلح نیز بودند که از اطاعت مقامات رسمی مسئول خودداری میکردند.

مثل همه‌جای دیگر من سعی کردم قدرت این مقامات رسمی را افزایش دهم. «گاستون کوزن» کمیسر جمهوری که رویهمرفته مردی خونسرد و با تدبیر بود در محل استانداری کارمندان ادارات و افسران و مأموران مختلف را معرفی کرد. در رأس آنها عالیجناب «فلتن» اسقف محل قرار داشت. من از همان ایوانی که در ۱۸۷۰ «گامبتا» نطق کرده بود، برای مردم بردو سخنرانی کردم و سپس شهرداری

رفتم . در آنجا شهردار جدید «فرنان ادگیل» انتظار مرا داشت . آنگاه ببازدید محله‌های مختلف شهر پرداختم و بالاخره برای سرکشی قوای داخلی که هنوز در آنجا بودند عازم شدم . تقریباً همه آنها وضع خوبی داشتند و از همگی تقدیر کردم . بچند تن از رؤسای سرسخت دو راه حل پیشنهاد کردم : یا از فرمان سرهنگ فرمانده نظامی محل اطاعت کنند و یا بزندان بروند . همه شق اول را انتخاب کردند . وقتی بردو را ترک می‌کردم بنظرم می‌آمد که اوضاع استقرار و ثبات یافته است .

برای تماس با قوای سرهنگ «آدلین» بسوی «سنت» رهسپار شدم. تمام این منطقه با پرچم‌های آزادی که از پنجره‌ها در اهتزاز بود در حال هیجان بسر میبرد. زیرا آلمانها از طرفی «روایان» و جزیره «الرون» و از طرف دیگر «لاروشل» و «ره» را گرفته بخيال آنکه متفقین با نیروی عظیمی باین ناحیه می‌آیند قوای زیادی در این نقاط متمرکز کرده بودند. ژنرال «شوانس برتن» که از همان نخستین روزهای اغتشاش مأموریت داشت که تا سرحد امکان بقوای داخلی منطقه جنوب غربی سروصورتی بدهد، بحدی دریاسالار «شیرلیتر» فرمانده مرکز مقاومت «لاروشل» را تحت تأثیر قرار داده بود که وی بالاخره «روشفور» را تخلیه کرده بود. اما روزها پشت سرهم سپری میشد و آلمانها جز پارتیزانهای مارا که فاقد اسلحه سنگین و توپخانه و زره پوش و هواپیما بودند در مقابل خود نمی‌دیدند. باین جهت هر لحظه احتمال حمله دشمن میرفت. نفرات ما که در ارتش سری بصورت باندهای مختلف از «ژیروند» و «شارانت علیا و سفلی»، «وین»، «دوردنی» گرد آمده بودند میل بمبارزه داشتند و لسی از وسایل جنگی محروم بودند و بعلاوه از آنجا که هیچگونه ذخیره و انبار مواد و وسائل حمل و نقل در اختیار نداشتند از آنچه روزانه در محل بانان داده میشد گذران میکردند. بدین جهت بی‌نظمی در اغلب جاها بچشم میخورد و این اغتشاش را بخصوص افراط و زیاده روی بعضی از رؤسا که ارتش و درجات آنرا بالاتر از خود نمی‌پنداشتند، تشدید میکرد و بالاخره

مداخلات کمیته اجرائی نیروی مخفی و عوامل آن در همه جا محسوس بود .
«ژان شولو» کمیسر جمهوری ناحیه «پواتیر»، «ورنی» استاندار محل و شهردار،
با مشکلات فراوان دست بگریبان بودند .

«کلنل آدلین» سعی داشت اغتشاش را خاتمه دهد و در حالیکه تماس خود را
از دو سمت با آلمانیهای مقیم «روایان» و «لاروشل» حفظ میکرد پست‌های مختلف
برقرار کرده و افراد خود را تا حد امکان منظم کرده بود و کوشش داشت خوار -
بار و لوازم آنها را برساند تا در صورت دریافت اسلحه و استحکام موقعیت بتواند
حمله را آغاز کند . من در «سنت» هزاران نفر را سان دیدم که با وجود نداشتن
وسيله، روحیه قوی و پرحرارت داشتند. رژه آنها بسیار جالب و مؤثر بود . آنگاه
افسرانی را که از نواحی مختلف بودند گرد خود جمع کردم . اغلب آنها بطور
غیرمنتظر درجه گرفته بودند و همه از اینکه بدلخواه خود در آنجا جمع شده بودند
مغرور بنظر می‌آمدند، چون «دوگل» را که ظاهراً آرام ولی باطناً مثل همه آنها
متأثر بود، در میان خود میدیدند و از این جهت غرق شورو هیجان بودند . من آنچه
لازم بود بایشان گفتم و سپس این نیروی پیشرو مترقی را ترك کردم در حالیکه
تصمیم داشتم کاری کنم تا نبردهای ساحل اقیانوس اطلس بسود فرانسه پایان یابد.
«ارلئان» آخرین مرحله سفر من بود . با قلبی اندوهگین خرابه‌های این
شهر لطمه دیده را از نظر گذراندم . کمیسر جمهوری، «آندرس ماره»، مسائلی را
که با آرامش در صدد حل آنها بود برایم توضیح داد. ناحیه تحت مسئولیت وی
با تمام صدماتی که دیده بود در حال اغتشاش و ناامنی نبود . بعکس آنچه در
سواحل «گارن» میگذشت، ساکنین سواحل «لوار» خیلی آرام بنظر میرسیدند .
باید گفت که سرهنگ «برتران» و سرهنگ «شومل» که فرماندهی قوای داخلی
«بوس» ، «بری» و «تورن» را بعهده داشتند افراد خود را بصورت هنگهای منظم
در آورده و بمقابله آلمانها در جنوب «لوار» شتافته بودند و بلافاصله افراد منظم
ارتش مخفی، سرشار از غرور مسئولیت، نظم این ناحیه را بعهده گرفته بودند .

وقتی در منطقه «بریسی» این افراد منظم و مسلح را از نظر می‌گذرانیدم با اندوه فراوان در این فکر بودم که اگر حکومت ویشی در همه جا مقامات نظامی را از سرپرستی این افراد جوان منع نکرده بود نیروی مقاومت به چه صورتی در می‌آمد! عصر روز ۱۸ سپتامبر به پایتخت مراجعت کردم.

روز ۲۵ پس از آنکه دو روز با ارتش یکم بسر بردم به «نانسی» رفتم. این شهر تازه بدست قوای ژنرال «پاتون» آزادی خود را باز یافته بود. برای مردم «لورن»، اشغالگران جزدشمنان عموم مفهوم دیگری نداشتند. از این جهت در آنجا هیچگونه مسئله سیاسی مطرح نبود و هیچ خطری نظم عمومی را تهدید نمی‌کرد و حس وطن‌پرستی افراد در آنجا کاملاً طبیعی بود. آن روز ابراز احساسات مردم در خیابانهای نانسی مثل «میر کور»، «استراسبورگ»، «سن دیزیه»، «سن ژرژ» و بعداً در میدان «استانیلاس»، در هنگامیکه از ایوان شهرداری برای مردم سخنرانی می‌کردم، اظهارات «شایی بر» کمیسر جمهوری و «پرووه» شهردار، طرز برخورد مأمورین، وضع ۲۰۰۰ نفر از افراد ارتش مخفی که بسرکردگی سرهنگ «گران‌وال» رژه رفتند، همه نشان میداد که این شهرستان آسیب دیده که هنوز يك قسمتش در دست دشمن بود، بفرانسه وفادار است.

پس از بازگشت به پاریس در ۳۰ سپتامبر باتفاق سه نفر از وزراء، «تیگسیه»، «مایر» و «لوران» بسمت «فلاندر» حرکت کردم. در این ناحیه «پیرپن» کمیسر جمهوری ما را در شهرهای مخروبه «سواسون» و «سن کاتتن» گردش داد، در «لیل» کمیسر جمهوری نواحی شمالی و «پادوکاله» یعنی «فرانسواکلوزون» سعی داشت وسایل کاری را که مردم از دست داده بودند دوباره برایشان مهیا کند. بمحض ورود به «لیل» متوجه شدم که مسئله کار و کارگر در این ناحیه تا چه درجه فوری و بحرانی است. در هنگام اشغال این شهر کارگران مجبور بودند به دستمزد بسیار کمی قناعت کنند. اینک هم عده زیادی از آنان در کارخانه‌های بی‌ذغال و کارگاههای بدون وسیله بیکار مانده بودند. بعلاوه مقدار خواربار هم از حداقل

لازم برای زندگی پائین تر، رفته بود در حالیکه در این شهر یعنی زادگاه خود گردش میکردم بخوبی میدیدم که در بین مردمی که ابراز احساسات میکنند چهره‌های زیادی بچشم میخورد که لبخند ظاهری نمی‌تواند رنگ پریدگی و لاغری آنها را از نظر پنهان سازد.

قبلاً اندیشه و احساس مرا متوجه کرده بود که آزادی کشور باید با تغییرات اساسی اجتماعی توأم باشد اما در «لیل» بخصوص لزوم قطعی این امر را در چهره‌ها میخواندم. یا میبایستی سرعت در وضع کارگران تغییرات اساسی بوجود آورد و در دستمزد آنان تجدید نظر کرد و یا شاهد انقلاب توده کاری بود که بدنبال آن آنچه برای فرانسه باقی مانده از بین برود.

روز یکشنبه اول اکتبر پس از شرکت در مراسم مذهبی کلیسای «سن میشل» که توسط کاردینال «لینه آر» اجراء میشد و بازدید شهرداری و ملاقات با «کوردونیه» شهردار و سان دیدن قوای داخلی در میدان جمهوری و پذیرائی از مأمورین، کمیته‌ها و محترمین شهر، برای جمعیتی که در برابر استانداری گرد آمده بودند سخنرانی کردم و نظریات دولت را در بهبود وضع اقتصادی توضیح دادم و گفتم که برای این کار دولت در نظر دارد: اولاً ثروت‌های بزرگ عمومی را در دست بگیرد و ثانیاً برای هر فرد کارگر امنیت و آسایش و احترام تأمین کند.

جنب و جوشی که پس از گفتار من در جمعیت پدید آمد نشان داد که این وعده‌ها تا چه پایه در آنان تأثیر کرده است.

در بازگشت به پاریس بدیدن معادن «لنز» رفتم. خرابی تأسیسات و فقدان نیمی از کارگران، اضطراب و تشویش کارمندان، میزان محصول را بسیار پائین آورده بود. مقدار استخراج ذغال به ثلث زمان قبل از جنگ تقلیل یافته بود. برای اصلاح وضع استخراج ذغال سنگ لازم بود اولاً تغییر اساسی برای اصلاح وضع روحی کارگران بعمل آید و ثانیاً عملیاتی آغاز گردد که متضمن افتتاح اعتبار و تنها با همکاری و همبستگی ملی انجام آن مقدور باشد. برای اینکار بهترین وسیله

آن بود که خود افراد مالک تشکیلات و صنایع ذغال باشند. با این نیت و تصمیم از «آراس» به پایتخت بازگشتم.

یک هفته بعد به «نرماندی» استانی که بیش از همه جا صدمه دیده بود رفتیم. در این ناحیه که وقتی از ثروت و آثار قدیم و جدید سرشار بود خرابی‌ها غم‌انگیزتر بنظر می‌آمد. به‌مراهی «مهندس فرانس» و «تانگی پریژان» و با راهنمایی «بوردو-دوفونتنه» کمیسر جمهوری و «ژنرال لوژاتیوم» فرمانده نظامی، بطور خصوصی از شهرهای «لوهاور»، «روئن»، «اورو»، «لیزیو»، «کان» یا بهتر بگوییم از خرابه‌های آنها دیدن کردم. اگر چند روز پیش بازدید مناطق شمالی این فکر را در من تقویت کرده بود که کوشش ملی متضمن تحول بزرگ اجتماعی است، وسعت خرابی‌های نرماندی مرا در این نیت مصمم کرد که حکومت را دوباره باید برپا داشت و تقویت کرد و این تنها شرط مرمت و اصلاح کشور است.

بعلاوه برخلاف وضع شهرهای ویران، منظره صحرا در اینجا امیدبخش بود. در ماه اوت و در بجنوحه جنگ کشاورزان موفق به برداشت محصول و برگرداندن زمین شده بودند. با آنکه دهات و مزارع صدمه زیاد دیده بود و با وجود نایابی لوازم اولیه همه جا کشتزارهای کاشته شده و دامهای تمیز و مرتب بچشم می‌خورد. کشاورزانی که در «نوبور» اجتماع کرده بودند همه مصمم بکار و ادامه فعالیت بنظر می‌آمدند. این پافشاری و استقامت طبقه کشاورز فرانسه، آینده روشنی را برای خواربار نوید میداد و عامل اساسی برای اعتلاء کشور بشمار می‌آمد.

۲۳ اکتبر همین احساس در حین عبور از «بری» و «شامپانی» بمن دست داد. پس از گذشتن از «بواسی سن لژه» دشتها بهمان خرمی و حاصلخیزی همیشگی در نظرم جلوه کرد. مثل سابق توده‌های خرمن نشانه‌ای از «بری کنت روبر» بود. پیرامون «پروونس» همانطور کشتزارهای گندم و چغندر فرا گرفته بود، در دشت‌های «رومیلی سورسن» همه زمین‌ها شخم خورده بود و مثل گذشته زمین بایر در هیچ جا بچشم نمی‌خورد. در حین ورودم به «تروی» باران می‌بارید و این باران

که «مارسل گر گوار» کمیسر جمهوری واهالی شهر را که برای ابراز احساسات جمع شده بودند ناراحت کرده بود، برعکس باعث شادمانی روستائیان میگردد. طبق معمول گاوهای فربه در علفزارهای «واندور» و «بارسوراوب» مشغول چرا بودند، در «کولومبی له دوز گلینز» توقف کردم. اهالی بهمراهی «دمارسون» کدخدا با شور و شغف با استقبال آمدند. همه از آزادی شادمان بودند و از آن استفاده کرده و برای کشاورزی بهتر مهیا میشدند. هنگام ورود به «سومون» که پذیرائی رسمی «مارن علیا» قرار بود در آنجا بعمل آید، با روحیه‌ای نیرومند فرو افتادن پرده تاریکی شب را بر این دشت محبوب و مانوس تماشا کردم.

پس از بازدید مجددی که از ارتش یکم بعمل آوردم از راه «دیژون» به پاریس بازگشتم. شهر بزرگ «دیژون» نسبتاً کمتر آسیب دیده بود ولی گوئی هنوز از تأثیر حمله اشغالگران در اضطراب بود. فریاد زنده باد در فضای خیابانها طنین می انداخت و در همین هنگام «ژان مره»، کمیسر جمهوری که پس از مجروح شدن «ژان بوه» در جریان نجات شهر بجای وی انجام وظیفه میکرد، و «کر» شهردار محبوب شهر کارمندان و دستجات مختلف را در کاخ «دوکها» بمن معرفی میکردند. «ژنرال ژیرو» که دوباره بدیدار بستگانش نایل شده بود در رأس معارف شهر بود. هنگامیکه مرا دید گفت: «چقدر اوضاع عوض شده» و من فکر میکردم که با وجود عوض شدن اوضاع همکاری مؤثر و پرشور فرانسویها نشان میدهد که مردم فرانسه عوض نشده اند.

روزهای ۴ و ۵ و ۶ نوامبر بمسافرت در کوههای آلپ گذشت. در تمام این مناطق مردم مبارزه کرده بودند و این مبارزه هنوز در نقاط کوهستانی مجاور ایتالیا ادامه داشت. کوهستانهای ما با ساکنین آزادیخواه آن برای نیروی مقاومت قلاع محکم و جنگاوران فراوانی را تشکیل میدادند. و اینک در میان مشکلات ناشی از کمی مواد غذایی و در حین عملیات جنگی قوای مرا کشی و نیروی مخفی آلپ و حوادثی که در نتیجه قضاوتهای خودسرانه مخفی شدگان بظهور میرسید

زندگی در این نواحی کم‌کم مسیر طبیعی خود را باز می‌یافت. به‌مراهی دونفر از وزیران «دیتلم» و «ماتتون» و کمیسر جمهوری «فارژ» و ژنرال «ژوئن» و ژنرال «دولاتر» ابتداء به «آمیرلو» رفتم و آنگاه به «آنسی» و «آلبرویل» رهسپار شدم و در آنجا از لشکر «دودی» و نیروهای مراکشی بازدید بعمل آوردم. شهر «شامبری» با شور و هیجان وفاداری خود را بکشور و قانون نشان داد. از آنجا به «گرنوبل» عزیمت کردم.

میزان شور و شغف مردم در میدان «باستیل» و بولوار «گامبتا» که پیاده طی می‌کردم، قابل‌وصف نبود و همچنین ابراز احساسات مردم در میدان «ریوه» که در آنجا برای شنیدن سخنان من گرد آمده بودند واقعاً تماشائی بود. «صلیب آزادی» را که برای «گرنوبل» در نظر گرفته شده بود خودم بدست «لافلور» شهردار سپردم. پس از آن لشکر ۲۷ نواحی آلپ رژه رفتند و من با خرسندی خاصی بدانها سلام دادم زیرا قصدم آن بود که قطعات زمین محصور را که در دامنه‌های آلپ فرانسه وجود داشت و سابق بر این در تصرف ایتالیا بود بفرانسه بدهم و چون میدانستم این کار فقط در صورتی امکان دارد که این نقاط را خود بتصرف در آوریم از اینرو بخصوص به نیروی نوزاد آلپ نظر خاص داشتم. در ۶ نوامبر پاریس باز گشتم. بدین ترتیب در ظرف چند هفته بسیاری از نقاط را زیر پا گذاشتم و در برابر ۱۰ میلیون فرانسوی بصورت يك دستگاہ قدرت ظاهر گشتم، در تظاهرات ناشی از همبستگی ملی شرکت کردم و احکام لازم فوری را در هر جا فی‌المجلس صادر نمودم و بکارمندان دولت نشان دادم که در رأس دولت قدرتی وجود دارد و در نیروهای متشتت و پراکنده خودمان این احساس را بوجود آوردم که آینده آنها فقط بستگی با اتحاد دارد و وظیفه و تکلیفی جز دیسیپلین و انضباط ندارند. اما واقعیت آنچه بر سر فرانسه آمده بود بسیار دردناک بود. در زیر پرده نطق‌ها و فریادهای شادی و پرچم‌ها، زیان‌های بزرگ مادی و ازهم گسیختگی عمیق سیاسی، اداری، اجتماعی و اخلاقی بچشم می‌خورد. واضح بود که در این شرایط هر قدر

هم آزادی باعث شادی ملت میشد باز هم تا مدتها مردم با مشقات و گرفتاریها دست بگریبان بودند و همین سختیها بود که میدان عملی برای بهره برداری عوام فریبان و کمونیستها آماده میساخت .

اما ضمناً در شهرستانها هم مثل پاریس من متوجه شدم مردم چه شوروهیجانی نسبت بمن ابراز میدارند . ملت بحکم غریزه متوجه بود که اگر من بعنوان راهنما و برای بهم پیوستن گسستگیها برپا نمی خاستم بی نظمی ویرا بسمت هرج و مرج و سرانجام بطرف دیکتاتوری سوق میداد و همچنانکه دیروز برای رهائی از دشمن به «دوگل» پیوسته بود امروز هم برای نجات از اغتشاش خودرا بدو سپرده بود . بنابراین حس میکردم که باز همان مسئولیت خطیر و بی نظیر زمان اسارت فرانسه را، امروز هم که فرانسه آزاد شده بود، بردوش دارم و این وضع تا هنگامیکه خطر فوری ازین برود و ملت فرانسه دوباره در رفاه و آسایش گام بردارد ادامه دارد . این راحتی و آسایش عمومی را که خواست واقعی ملت بود، همه محافل سیاسی نیز با وجود بعضی نغمه های مخالف تصدیق داشتند و مورد مخالفت هیچ دسته ای نبود . در مراجع اداری ، قضائی ، آموزشی و ارتشی درباره قدرت و اختیارات من مخالفی نبود . شورای عالی کشور که در رأس آن پرزیدان «کاسن» قراردادت حکومت مرا قانونی میدانست . دیوان محاسبات نیز همین نظر را داشت - کلیسائیز در هر جا که ظاهر میشدم احترامات رسمی معمول میداشت . روز ۲۰ سپتامبر کاردینال «سوهار» در ملاقاتیکه با من بعمل آورد مرا از پشتیبانی باطنی مراجع دینی مطمئن ساخت . آکادمی فرانسه نیز بوسیله دبیر دائمی خود «ژرژ دو هامل» وفاداری خود را نسبت بمن ابراز داشت . حتی نمایندگان تمام رژیم های گذشته بمن پیوسته بودند . «کنت دوپاری» که دلش سرشار از غمخواری نسبت بملت بود، در نامه ای که بمن نوشت متذکر شد که نماینده اش را بزودی نزد من گسیل خواهد داشت . «پرنس ناپلئون»، از جنگجویان بنام نیروی مخفی و کاپیتن توپخانه در نواحی آلپ، برای ابراز مراتب پشتیبانی خود بملاقات من آمد .

ژنرال «ژیرو» نیز که از تیر یکی از افراطیون الجزایر سلامت جسته و بتازگی بفرانسه آمده بود، از من دیدن کرد. رهبران سابق ویشی نیز بناچار تسلیم پیش‌آمده شده بودند: «پتن» در آلمان سکوت کرده بود و کارمندان ادارات، دیپلمات‌ها، نظامی‌ها و روزنامه‌نگارانیکه قبلاً بسوی خدمت کرده بودند اینک مراتب احترام و تأیید و تکریم خود را بحکومت تازه ابراز میداشتند و بالاخره آقای «آلبرلین» هم به پیروی از افکار عمومی تأیید شبح غمزده جمهوری سوم را نسبت بحکومت اظهار کرد.

در ملاقاتیکه بین من و او در ۱۳ اکتبر دست داد وی اظهار داشت: «من همیشه با عملیات شما موافق بوده وهستم. اگر شما نبودید همه چیز از دست رفته بود. ببرکت وجود شما همه چیز ممکن است نجات یابد. من جز بوسیله دیداری که از شما میکنم و مایلم در مطبوعات انعکاس یابد نمی‌توانم بنحو دیگری نظر خود را ابراز دارم. درست است که من رسماً استعفا نکرده‌ام، زیرا جانشینی نداشتم و مجمع ملی برای تعیین جانشین من وجود نداشت، اما اینک مایلم بگویم که بشما کمال اطمینان را دارم.»

صحبت ما بوقایع سال ۱۹۴۰ کشیده شد. «آلبرلین» با اندوه از روز ۱۶ ژوئن این سال که استعفای «پلرینو» را پذیرفته و «مارشال» را برای تشکیل وزارتخانه جدید برگزیده بود صحبت کرد و درحالیکه چشمانش پر از اشک شده و دستهای خود را بسوی آسمان بالا برده بود به اشتباه خود اعتراف نمود و گفت: «آنچه که مرا مثل بیشتر وزیران به اشتباه انداخت وضع «ویگان» بود که درباره متار که جنگ بسیار اصرار می‌ورزید و تأکید میکرد که جز این چاره‌ای نیست. معینا من و «رینو» و «ژانتی» و «هریو» و «ماندل» و خود شما عقیده داشتیم که باید با فریقا رفت و با قوائیکه در آنجا هست و نیروئی که هنوز وسیله انتقالشان به آنجا وجود دارد و نیروی دریائی دست نخورده و قدرت خودمان و کمک متفقین به نبرد ادامه داد. اما شوری سرانجام تسلیم نظریات فرمانده عالی شد. چه میشود کرد،

شهرت و معروفیت او بسیار زیاد بود. راستی چقدر مایه تأسف است که در موارد حساس و خطرناک ژنرال‌ها دست از مبارزه بردارند!

من دست «پرزیدان لبرن» را با محبت و صمیمیت فشردم و ازهم جدا شدیم. در واقع وی در آن هنگام برای ریاست حکومت دو چیز را کسر داشت: یکی آنکه رئیس نبود و دیگر آنکه حکومتی وجود نداشت.

درحالی‌که در داخل کشور امیال، وخواهش‌ها کم‌کم ظاهر و آشکار میشد. عملیات نظامی متفقین در شرق و شمال ادامه داشت: «آیزنهاور» که تمام توجهش بطرف چپ بود قصد داشت بسرعت از بلژیک و رودخانه «راین» در نزدیکی مصبش بگذرد و با تصرف «رور» به پیروزی نایل آید. این مأموریتی بود که در اواخر ماه اوت به ژنرال «مونتگمری» داده شده بود. نیروی هوایی نیز ویرا در این امر کمک میکرد. درمرکز ژنرال «برادلی» مأمور بود که بین «دوسلدرف» و «مایانس» به رودخانه «راین» برسد و عملیات خود را به ارتش شمال پیوند دهد. ارتش یکم فرانسه و ارتش هفتم آمریکا هم که تحت فرماندهی ژنرال «دورس» جمع شده بودند قرار بود از طرف مدیترانه جبهه راست را پیش گرفته از «آلزاس» به رود «راین» برسد. طبعاً من مایل بودم که پیشرفت هر چه سریع‌تر انجام گیرد و ارتش متفقین زودتر به مرکز آلمان برسد و قوای فرانسه سهم بزرگی در این عملیات داشته باشد. این مطلب را در ۶ سپتامبر به «آیزنهاور» نوشتم و بوی تذکره دادم که عملیات ارتش یکم ما را بوسیله لشکر دوم زرهی تقویت و تسریع کند. خواست دولت فرانسه را مبنی بر اینکه قوای ما و قوای آمریکا و انگلیس در یک لحظه وارد آلمان شود به او خاطر نشان کردم. اما این پیشروی سریع بدطرف مرز پیش از آنکه به نتیجه برسد و نیروی ما به داخل خاک دشمن راه یابد متوقف شد.

در هلند، «آردن»، «لورن» و «وژ»، حریف موفق شده بود مواضع خود را مستحکم کند. «هیتلر» که بعلت سوء قصد ژوئیه از نظر جسمی رنج میبرد و عزت نفس خود را نیز جریحه دار میدید بشخصه ابتکار عملیات را بدست گرفته

بود و بنا در نظر گرفتن اثر «سلاح‌های مخفی» مثل هواپیماهای واکنشی ، موشک V₂ ، ارابه‌های جنگی تازه و شاید بمب اتمی که سرعت و با حرارت در آلمان ساخته میشد وی نیت تهاجم را در مغز خود می‌پروراند و اعتماد ملت آلمان را بدین ترتیب بخود جلب میکرد . از طرف دیگر متفقین که در حین پیشرفت از لحاظ خواربار در مضیقه افتاده بودند میدیدند که کمبود سوخت ، نارنجک و آلات یدکی نیز عملیات آنها را مختل میسازد .

این وضع بخصوص برای ارتش یکم بخوبی محسوس بود . برای نیروئی که مأموریت پیشروی از جنوب بشمال را داشت، فرماندهی متفقین اشکالاتی را پیش-بینی کرده بود . گفته میشد که تصرف مواضع مستحکم «تولون» و «مارسی» جز با چند هفته کوشش متمادی میسر نیست . آنگاه لزوم حفظ سیاست استتار در تمام طول سرحد ایتالیا باعث میشد که «پاچ» و «دولاتر» گرفتار محظور شوند و تأخیر کنند و بالاخره ارتش ۱۹ و ارتش یکم آلمان که جمعاً ۱۰ لشکر را تشکیل میدادند و یکی «پروانس» و دیگری «اکیتن» ، «لانگدوک» و «لیموزن» را در تصرف داشت میتوانند تا مدتی طولانی نیروهای فرانسه و امریکارا در استحکامات آلپ و نقاط دیگری در دالان رودخانه «رون» و قسمت کوهستانی مرکزی عقب بزنند . بدین جهت نقشه انتقال افراد و مهمات از افریقا ، «کورس» و ایتالیا و تأمین خواربار از ساحل تا واحدهای بزرگ مستلزم صرف وقت طولانی بود . پیشرفت قوای ژنرال «پاچ» و «دولاتر» بنحوی صورت گرفت که تمام حسابها غلط از آب درآمد . کمبود مواد غذایی و بنزین و مهمات برخلاف انتظار در همه جا گریبانگیر افراد شد .

ارتش یکم فرانسه که در ۱۵ اوت در «سن تروپز» و اطراف آن پیاده شده بود در ۲۸ اوت موفق بتصرف کامل «تولون» شد و در ۳۰ اوت تمام «مارسی» را مسخر کرد . چهل هزار اسیر و مقدار زیادی اسلحه و مهمات بدست آورد . ژنرال «پاچ» که مأمور برقراری ارتباط نیروها در جنوب بود ، در ابتداء قصد داشت که قوای

امریکا را مستقیماً بسمت شمال گسیل دارد و قوای فرانسه را پس از تصرف دو بندر مهم مدیترانه بعنوان استتار قوای متفقین در گذرگاههای آلپ بکار برد. اما ژنرال «دولاتر» پس از پیروزی در «تولون» و «مارسی» باین مأموریت فرعی که بوی محول شده بود اکتفا نکرد و قصد داشت از راست و چپ قوای امریکا را در میان گرفته و با آنان به پیشروی ادامه دهد. من نیز طبعاً با نظر او موافق بودم. ژنرال «پاچ» هم که از این پس به ارتش یکم بدیده احترام می‌نگریست با این نظر موافقت کرد.

بدین ترتیب نیروی شماره ۲ ما بفرماندهی «مون ساپر» شامل لشکرهای «ویژیه» و «بروسه» در «آوینیون» از رودخانه «رون» گذشت و سپس با پیشرفت در ساحل راست رودخانه، در ۲ و ۳ سپتامبر دشمن را از «لیون» بیرون راند. کمی بعد جناح چپ این نیرو در ناحیه «اوتن» راه را بر قسمت عقب لشکر یکم آلمان بست. لشکر یکم آلمان میکوشید که از ناحیه کوهستانی مرکزی راهی به «بورگونی» باز کند. اما راه وصول بدانجا توسط لشکر «ویژیه» که بسرعت پیشروی کرده بود بسته شده بود. پس از چهار روز نبرد نومیدانه آخرین نفرات نیروی دشمن که قوای داخلی جنوب غربی و نیروی ژنرال «بری» در تعاقبشان بود و راه فراری نداشتند مجبور به تسلیم شدند. معیناً فرمانده آنها ژنرال «الستر» که از تسلیم بفرانسویها متوحش و ناراحت بود، با افسران امریکائی ناحیه «ارلئان» داخل مذاکره شد و در ۱۱ سپتامبر ۲۲۰۰۰ نفر سربازی را که تحت فرمان داشت به آنان تسلیم کرد. همان روز «ویژیه»، «دیژون» را از دشمن پس گرفت و روز بعد لشکر «بروسه» که جناح چپ ارتش «دولاتر» را تشکیل میداد در «مون بار» با ژنرال «لوکلرک» که در جناح راست نیروی «برادلی» از پاریس می‌آمد ارتباط برقرار کرد. در ۱۳ سپتامبر «لانگر» توسط سپاه دوم و نیروی مخفی «مارن علیا» تصرف شد. پس از آن پیش‌قراولان ژنرال «مون ساپر» از «ژوسی» و «پورسورسون» بناحیه «سون علیا» وارد شدند.

در همین هنگام قوای امریکا بهمان سرعت روی محور «گرنوبل - بور - بزانشون» پیشروی کرد و گذرگاه رودخانه «رون» را بین «لیون» و «آمبریو» متصرف شده بود. اما در عین حال لازم بود که در ناحیه آلپ مجموعه تشکیلات حفظ و حراست شود زیرا قوای مارشال «کسلرینگ» که در قسمت شمالی ایتالیا مستقر بود، گذرگاه‌های طرف فرانسه را در تصرف داشت و بناوچی «آلپ علیا» و «ساوای علیا» و «ساوا» نیز تجاوز کرده بود و ارتباطات ما را تهدید میکرد. درست است که قوای داخلی محلی بلاانقطاع با افراد آلمانی و عناصر فاشیست ایتالیا که در دامنه‌های فرانسه بعملیات اشتغال داشتند مبارزه میکردند اما این نیروهای جناحی لازم بود کامل شود. برای این منظور یک لشکر امریکائی و لشکر دوم مراکشی بسرکردگی «دودی» وارد عملیات شدند. این قوا بکمک افراد نیروی داخلی، «بریانشون» «مودان» و «بورسن موریس» را متصرف شدند.

در این هنگام ژنرال «بنوار» در ۵ سپتامبر فرماندهی سپاه یکم را بعهده گرفت و قوای خود را روی رودخانه «رون» بین «آمبریو» و سرحد سویس در جناح راست امریکائی‌ها گسترش داد. با در دست داشتن لشکر سوم افریقای شمالی بسرکردگی «گیوم» و لشکر نهم مستعمراتی بفرماندهی «مانیان»، بسمت «ژورا» پیشروی کرد و در ۱۲ سپتامبر بدره «دوب» رسید.

بدین ترتیب نقشه تعاقبی که فرانسویها و امریکائی‌ها در طی سه هفته در ۷۰۰ کیلومتر راه انجام میدادند به پایان رسید و چنانچه کمی سوخت عمایاتشان را به تأخیر نینداخته بود این نقشه خیلی زودتر به نتیجه میرسید. بنزین فقط در «مارسی»، «تولون» و «نیس» آنهم بازحمت زیاد توسط کشتی‌ها بفرانسه میرسید و فقط در این بنادر بدست می‌آمد و چون راه آهن در دو طرف رودخانه «رون» منهدم شده بود فقط کامیون‌ها احتیاجات نظامی را تأمین میکردند و مقدار این احتیاجات از لحاظ مهمات و خواربار روزانه به ۱۵۰۰ تن بالغ میشد. امریکائی‌ها نیز مابین «پاچ» و «دولاتر» مواد لازم را می‌رساندند و با رفتار انسانی خود نشان میدادند که

در رفع حوائج متفقین ما کوشش کافی بکار میبرند. در این هنگام میزان ناشکیبائی افراد، ستادها و ژنرال فرمانده ارتش را که بدنبال آن شور و هیجان خود را از موفقیت منتظره محروم میدیدند، میتوان حدس زد. همین مسئله کمبود سوخت باعث شد که سه واحد بزرگ یعنی لشکر نهم مستعمراتی، لشکر چهارم مراکشی و لشکر پنجم زرهی و همچنین عده زیادی از عناصر ذخیره عمومی پس از تأخیر زیاد بارتش یکم ملحق شوند.

این گرفتاریها باید بخوبی در نظر گرفته شوند تا ارزش سرعت پیشروی ما از مدیترانه تا «آلزاس» روشن گردد. در مقابل این مشکلات کمک و همراهی نیروی مخفی سبب تسهیل حرکت ما بود. اشکالاتیکه این افراد برای دشمن فراهم می آوردند و ضمناً بتدریج قسمت اعظم خط سیر قوای نظامی را قبلاً متصرف میشدند و تقویتی که از واحدهای منظم میکردند تأثیر زیادی در نتیجه برق آسای بعدی داشت. در ۱۲ سپتامبر که تعقیب دشمن پایان یافت ۱۲۰،۰۰۰ آلمانی باسارت فرانسویها درآمده بودند. این عده یا بتوسط ارتش یکم یا قوای داخلی و یا لشکر دوم زرهی اسیر شده بودند. تعداد فوق ثلث کلیه اسیرانی بود که بوسیله تمام ارتش متفقین گرفته شده بود.

در ۱۳ سپتامبر ژنرال «جان لویس» فرستاده آیزنهاور، نامه‌ای از فرماندهی کل برای من آورد. این نامه حاکی از آن بود که قوای متفقین از سویس تا دریای شمال کاملاً بهم مربوط است. ارتش یکم فرانسه و ارتش هفتم امریکا از این پس گروه ارتش جنوب را تشکیل میدهند و امریکائی‌ها در این گروه جناح چپ را گرفته ابتداء «ساورن» و سپس «استراسبورگ» را مقصد قرار میدهند. فرانسویها در جناح راست در ناحیه «وزول» گرد خواهند آمد و سپس «بلفور» و سرانجام «کولمار» را متصرف خواهند شد. «آیزنهاور» موافقت مرا با این نقشه خواسته بود. روز ۲۱ سپتامبر موافقت خود را در کلیات بوی ابلاغ کردم زیرا میدیدم فرانسویها نیز مانند امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها منطقه عمل مشخصی دارند و

بخصوص خوشوقت بودم که این منطقه آلزاس است. معیناً بفرماندهی کل خاطر نشان کردم که لشکر یکم فرانسه آزاد باید در اختیار من باشد که در صورت لزوم آنرا به پاریس بیاورم - از طرف دیگر «آیزنهاور» را دعوت کردم در اولین فرصت یکی از لشکرهای ما را بسمت «بردو» گسیل دارد تا «روایان» و «گراو» را تصرف کند. بدین ترتیب بندر بزرگ «بردو» آزاد میشد و ما میتوانستیم برای تأمین مواد مورد نیاز فرانسه از آن استفاده کنیم. و بالاخره بفرماندهی کل تذکر دادم که لازم است يك واحد بزرگ فرانسه را در سمت «استراسبورگ» بگمارد.

این مأموریت میبایستی به لشکر «لوکلرک» داده میشد - این لشکر را پس از توقف چندروزه در پاریس در ۶ سپتامبر در اختیار فرماندهی کل متفقین قرار داده بودم و اینک میل داشتم با لشکر هفتم امریکا وارد عمل شود. در واقع مرکز آلزاس مقصد «پاچ» بود و من بسبب غرور ملی مایل بودم که این شهر بدست افراد فرانسوی آزاد گردد و مطمئن بودم که اگر «لوکلرک» در جهت مطلوب گمارده شود حتماً این موفقیت را بدست میآورد. لشکر دوم زرهی همچنان در منطقه امریکائیا بعمليات خود ادامه میداد.

اما کاملاً پیدا بود که مسئله «استراسبورگ» جنبه فوریت دارد. لشکر نوزدهم آلمان در دامنه‌های «وژ» مواضع مستحکمی ایجاد کرده بود. فرمانده این لشکر ژنرال «ویزه» قوایی را که از «پرووانس» آورده بود در اختیار داشت و بعلاوه توسط عناصری که از داخل بوی ملحق میشدند تقویت میگردد و با قدرت تمام در منطقه خود حکمرانی میکرد. افراد ما مجرز بودند بلافاصله پس از يك تعقیب پیروزمندانه به نبردی سخت پردازند و این وضع در تمام جبهه متفقین وجود داشت. در مصب رودخانه «موز» حمله ژنرال «مونتگمری» که در ۲۰ سپتامبر صورت گرفت با شکست مواجه شد. در «لورن» و «لوگزامبورگ» نیز ژنرال «برادلی» مجبور شد متوقف گردد. بخوبی معلوم بود که جنگ در جبهه غرب تا

چند ماه ادامه خواهد یافت . در شرق هم حدس زده میشد که نبرد زودتر پایان نخواهد پذیرفت زیرا با آنکه شورویها ، رومانی و بلغارستان را اشغال کرده بودند و آلمانها را از قسمت بزرگی از لهستان و یوگوسلاوی بیرون رانده و در مجارستان و سواحل بالتیک (لتونی - استونی - لیتوانی) استقرار یافته بودند هنوز در هیچ نقطه بداخل خاک آلمان نفوذ نکرده بودند .

مسلماً ادامه جنگ از نظر تلفات و خسارات و هزینه‌ای که بر ما فرانسویان تحمیل میشد بسیار دردناک بود اما با در نظر گرفتن مصلحت غائی فرانسه (که با منافع آنی فرانسویها اختلاف داشت) من از آن متأسف نبودم . زیرا چنانچه جنگ ادامه می‌یافت همچنانکه در افریقا و ایتالیا شرکت ما لزوم پیدا کرده بود در نبرد «راین» و «دانوب» نیز کمک و شرکت ما لازم میشد و مقام ما در دنیا و از آن بالاتر عقیده‌ای که ملت تا چند نسل درباره خود پیدا میکرد بسته بهمین مطلب بود . بعلاوه فاصله‌ای که تا پایان این ناکامیها بوجود می‌آمد بما فرصت میداد که بموقع میزان آنچه را که استحقاق آنرا داشتیم بسنجیم . بالاخره برای واحد ملی فرانسه این موقعیت شانس بزرگی بود . در این موقعیت فوق‌العاده همه فرانسویها از مرحله آزمایشی میگذشتند و این بار مانند سابق نبود که فرانسویان در نواحی مختلف امپراطوری آزاد از خود فرانسه آسیب‌دیده جدا باشند، زیرا از این بعد هم در شرایط مساوی تحت نفوذ يك قدرت بودند . در بدو امر ما میتوانستیم هر وقت بخواهیم مسئله تشکیلات نظامی خود را که با مسائل سیاسی مختلف آمیخته شده بود حل کنیم و خلاصه تمام قوای خود را از ریشه‌های مختلف درهم ادغام نمائیم .

در لشکر یکم تصمیماتی در این زمینه گرفته شده و تا اندازه‌ای بین لشکرهای افریقا و دستجات نیروی مخفی توافق حاصل شده بود . در ۲۰ سپتامبر بیش از ۵۰،۰۰۰ نفر از نیروی داخلی در عملیات ژنرال «دولاتر» شرکت کردند و ۵۰ هزار نفر دیگر نیز خود را برای همین کار آماده میکردند . بهمین ترتیب ۱۳

گردان آلپ که در «ساوا» و «ایزر» و «ان» و «دروم» و «آردش» تشکیل شده بود و نیروی مخفی نواحی «پرووانس»، «شامباران»، «مارن علیا»، «ژوان» و «آردن» و دسته‌های «شاروله»، «لومون»، «یون» و «فرانش کوتته» کوماندهایی که نامهای مختلف داشتند و بسیاری از دسته‌های کومک و عده زیادی افراد پراکنده به نیروهای نظامی پیوستند و در همین احوال ستون‌های قابل توجه از مرکز و «اگیتن» رسیدند.

در اواخر ماه اوت ژنرال «شوانس برتن» نماینده نظامی جنوب غرب را در پاریس بحضور پذیرفتم و بوی دستور دادم قسمت اعظم قوای داخلی ناحیه خود را به ارتش یکم بفرستد. «شوانس برتن» این دستور را اجرا کرد و معاون خود «شنیدر» را مأمور نمود که هدایت این عده عظیم و مغشوش را بعهده بگیرد، هر طور بود «شنیدر»، «لشکر سبک تولوز» که بخصوص مشتمل بر «سپاهیان پیرنه» و «تیپ آلزاس - لورن» و سربازان وظیفه فراخوانده تارن - تارن و گارون - و آویرون» بود به «بور گونی» رسانید و بهمین ترتیب تیپ‌های «لانگدوک» و «لوا گارون» و «کورز» را بمقصد هدایت کرد و بالاخره وی «تیپ‌های ارتفاعات مرکزی» و توپخانه «پوی دودوم» و حتی «گارد متحرک ویشی» که جمعاً «دسته اوورنی» را تشکیل میدادند بهمین مقصد رسانید.

تجمع این عناصر مختلف طبعاً باعث خشنودی فرماندهی ارتش یکم، ستادها و سرویس‌ها بود ولی از طرف دیگر اشکالاتی نیز برای آنان فراهم میکرد و مسئله سلسله مراتب بزودی حل شد. ژنرال «کوشه» که از طرف من فرماندهی قوای داخلی را در جنوب «لوار» بعهده داشت بزودی هوس خودسری و خودکاری را در بعضی از رؤسا خفه کرد و تمام عناصری را که در منطقه تحت نفوذ داشت در تحت امر ژنرال «دولاتر» گذاشت. اما چگونه میبایستی این قوا را منظم و دسته بندی کرد و در شرایط عادی بکار برد؟ لازم بود دولت خود طبق نقشه‌ای که برای این مرحله نهائی جنگ در نظر گرفته بود مقرراتی وضع کند و وسائل لازم

را در اختیار افراد بگذارد .

صدائی که از حلقوم بعضی از عوام فریبان بر میخواست مصرانه از ما میخواست که تمام افرادی را که قادر بحمل اسلحه هستند تجهیز کنیم . این تجهیز عمومی که چون زمان انقلاب تجدید میشد از لحاظ تعداد نفرات بسیار قابل ملاحظه بود . با وجود آنکه ۲۵ میلیون نفر از افراد بدست دشمن اسیر بودند و بدین نسبت از نیروی مقاومت و کار کاسته شده بود و بعلاوه از آغاز جنگ ۳۰۰،۰۰۰ نفر کشته و یا شدیداً زخمی شده بودند ، دیگر ما در زمانی نبودیم که تعداد افراد در درجه اول اهمیت باشد . ما با این افرادی که فرا میخواندیم با نداشتن اسلحه و تشکیلات چه می توانستیم بکنیم؛ و اما این جنایت نبود که ما این عده را بدین وضع در صحرای باز جلوی توپها و ارا بهای جنگی و مسلسل و هواپیماهای آلمانی بفرستیم . در عین حال که باید از فرصتهای مناسب استفاده کرد، باید واقعیت را نیز در نظر گرفت و من در این مورد تصمیم خود را گرفته بودم .

آنچه بنظر من از نظر نظامی عملی و از نظر ملی لازم می آمد این بود که جوانان پر شور و شجاعی را که مخفیانه با دشمن مبارزه کرده بودند تجهیز کنم و آنان را با نیروئی که از آفریقا آمده بودند پیوند دهم . در وضع بحرانی و تنگنایی که ما بودیم این تنها کار ممکن برای پائیز و زمستان بود . و اگر جنگ بیشتر طول میکشید در موقع مناسب تصمیم مقتضی می گرفتیم . من عملاً میخواستم تا حدود امکان و تا حدی که با وسائل موجود بتوان واحدهای بزرگ تازه ایجاد کرد جنگجویان مخفی را به ارتش یکم ملحق سازم .

در مراجعت از «رون» و جنوب همینکه دقیقاً بوضع واقعی عناصر غیر نظامی پی بردم در « کمیته دفاع ملی » نقشه تبدیل این افراد را به افراد نظامی عملی کردم . تعداد کسانی که قوای داخلی را تشکیل میدادند در حدود چهارصد هزار نفر بود . معلوم است چنین موجی از جنگجویان که داوطلبانه خطر را استقبال میکردند باعث افتخار فرانسه بود، بخصوص اگر عده جوانانی را که خارج از

نبرد بودند در نظر می‌گرفتیم و بدستگاه رسمی ویشی که تا آخرین ساعت مبارزین با دشمن را تعقیب و محکوم میکرد توجه می‌کردیم. بدو تصمیم گرفتیم طبق قانون ۲۳ سپتامبر کسانی را که در تحت سلاح بودند ملزم بعقد قراردادی برای مدت جنگ کنیم و بدین ترتیب وضع نیروی مخفی قانوناً سروصورت میگرفت. چهل هزار نفر از آنها به نیروی دریائی و نیروی هوائی ملحق شده بودند. برای کمک به وزیر کشور در برقراری نظم عمومی قرار شد ژاندارم‌ها و گاردهای متحرک که به نیروی مخفی پیوسته بودند دوباره بسر خدمت خود باز گردند. بعلاوه ۶۰ «شرکت جمهوری امنیت» تأسیس شد که در آنوقت مورد انتقاد بسیاری قرار گرفت ولی تا کنون برقرار است و بالاخره عده‌ای از کارگران متخصص که کشور از نظر اقتصادی بوجودشان احتیاج مبرم داشت مانند معدنچیان و کارگران راه آهن، دوباره بکار دعوت شدند و سرانجام ارتش زمینی بیش از ۳۰۰ هزار نفر سرباز که خود بخود از نیروی داخلی پدید آمده بودند برای خود آماده ساخت. از این عده طبق تصمیم من در حدود یکصد هزار نفر بفرماندهی «دولاتر» واگذار شد. بقیه تشکیل هفت لشکر جدید را دادند. تشکیلات جدید عبارت بود از: لشکر ۲۷ در آلپ بفرماندهی «والت دوزیا» و لشکر دهم در پاریس تحت نظر «بیوت» و لشکر ۱۹ بسرکردگی «بورینی دبورد» در برتانی. نیروی مخفی که در «سن ناز»، «روشل»، «رویوان» و «گراو» با آلمانها در تماس بودند لشکر ۲۹ را بفرماندهی «شوسل» و لشکر ۲۳ را بفرماندهی «آنسلم» بوجود آوردند. در آغاز بهار لشکر یکم تحت نظر «کایی» و لشکر ۱۴ زیر فرماندهی «سالان» بترتیب در «بری» و «آلزاس» استقرار یافتند. گذشته از این واحدهای بزرگ، وزیر جنگ هنگامی تازه‌ای بوجود آورد تا تعلیمات را در مناطق داخلی تأمین و تلفات را در جبهه جبران کند. در دسامبر سربازان وظیفه ۱۹۴۳ میبایستی زیر پرچم فرا خوانده شوند. در آوریل نوبت طبقات ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ بود، در صورتیکه جوانان مربوط باین طبقات قبلاً بخدمت مشغول نشده باشند.

مدارس نظامی هم بلافاصله باز شدند .

این برنامه اجراء شد . اما مسئله فقط سازمانهای افراد نبود بلکه مسلح و مجهز ساختن آنها اهمیت داشت . تفنگهای متنوع ، معدودی مسلسل و خمپاره - انداز و تعدادی اتومبیل که در اختیار نیروی مخفی بود و در نبردهای پراکنده و مخفی گاهها از آنها استفاده شده بود، در جنگهای منظم مسخره آمیز بنظر میآمدند. با منظم کردن این وسایل و انتقال اسلحه‌ای که هنوز در افریقا بعنوان تسلیم فرانسه وجود داشت و با تعمیر و تنظیم لوازمی که در فرانسه از دشمن گرفته شده بود حتی با مرتب کردن لوازمی که قبلاً در تونس و ایتالیا موفق بجمع آوری آنها شده بودیم، توانستیم بنحوی ابتدائی احتیاجات واحدهای جدید التاسیس را تأمین کنیم . اما نیروهای ما نمی‌توانستند با این تجهیزات در مقابل آلمان‌ها عرض اندام کنند، اسلحه سنگین برای آنها کمال ضرورت را داشت، در حالیکه در فرانسه دیگر يك کارخانه که بتواند این نوع سلاح‌ها را بسازد وجود نداشت. تشکیلات و لوازم کارخانه‌های اختصاصی اسلحه‌سازی ما توسط آلمان‌ها پیاده و منتقل شده بود و در کارگاههای باقیمانده فقط لوازمی وجود داشت که برای تأمین حوائج اضافی آلمان‌ها بکار میرفت . بنابراین تا هنگامیکه این کارخانه‌ها دوباره به راه میافتاد (که البته ماهها طول می‌کشید) ما مجبور بودیم از امریکا استمداد کنیم .

اما امکانات امریکا هم برای این کمک زیاد نبود . باید گفت متفقین ما در حمل و نقل مواد و مهمات از امریکا با مشکلات زیاد روبرو بودند و بنابراین زیاد مقید نبودند که ناگهان مقداری هم برای فرانسویها به این مهمات بیفزایند . بخصوص که این مسئله بنفع نیروهای منشعب از نیروی داخلی ما بود و از نظر آنگلساکسون‌ها همیشه این نیروها برای ستادها مزاحم و از لحاظ سیاسی نگران کننده بشمار می‌آمدند . شکی نبود که در هنگام مبارزات آزادی بخش مقداری لوازم در اختیار «دستجات انقلابی» گذاشته بودند اما اینک دیگر در

واشنگتن ولندن صحبت از آن نبود که با تجهیز این افراد با سلاحهای سنگین که میبایستی از امریکا حمل شود کاروان‌های حمل اسلحه را سنگین‌تر کنند و از کجا معلوم بود که روزی این نیروهای خارج از ردیف قدرتی را که امروزه تحصیل میکند برای مقاصد خرابکارانه بکار نبرد. بخصوص با واگذاری لوازمی بدولت ژنرال دوگل و تجهیز ۸ یا ۱۰ لشکر تازه فرانسوی بایستی پیش‌بینی شود که در پایان زمستان ارتش فرانسه دوبرابر می‌گردد و این ارتش در جنگ نقش مؤثرتر و شاید قاطعی را ایفاء میکند. در آن صورت میبایستی فرانسه نیز در مقررات ترک مخاصمه شرکت داشته باشد و این همان چیزی بود که روزولت بدان مایل نبود. این دلایل سبب شد که اقدامات ما در برابر دولتین امریکا و انگلیس کاملاً بی‌نتیجه بماند. از ابتدای پیاده شدن نیروهای متفقین، تاروزی که آلمان تسلیم شد متفقین ما لوازمی را که حتی یک واحد بزرگ اضافی را بتواند تجهیز کند در اختیار ما نگذاشتند. در ماه اکتبر که ژنرال «مارشال» به پاریس آمد هر گونه امیدی را از این جهت بکلی قطع کرد.

متفقین حتی قبول نکردند لوازم و تجهیزات صد هزار نفری را که ارتش یکم ما بعنوان تقویت در لشکرها - سرویس‌ها و ذخیره خود جمع‌آوری کرده بود تأمین کند، و با پیروی از نقشه تجهیزاتی که مقامات اداری آنها تنظیم کرده بودند هیچوقت این افزایش افراد ما را بحساب نیاوردند. از حیث غذا و لباس کارپردازی ما احتیاجات مازاد ارتش یکم را تأمین کرد، اما برای باقی لوازم ما مجبور به تشبث بوسائل دیگر شدیم.

از آنجا که زمستان نواحی کوهستانی «وژ» برای سلامت افراد سیاه‌پوست خطرناک بود ۲۰،۰۰۰ نفر از سربازانی را که از آفریقای مرکزی و غربی آمده بودند و در لشکر یکم فرانسه آزاد یا لشکر ۹ مستعمراتی انجام وظیفه میکردند بنواحی جنوبی فرستادیم و بجای آنها تا آنجا که توانستیم از افراد نیروی مخفی گذاشتیم. چندین هنگ آفریقای شمالی را که در اثر دو سال جنگ فرسوده شده

بودند بمحل خدمت اولیه خود منتقل کردیم . عوض آنها افراد نیروی داخلی با استفاده از اسلحه و درجه آنان وارد مبارزه شدند . «دولاتر» با استفاده مدبرانه از ذخیره موادی که قبلا برای ارتش وی در نظر گرفته شده بود توانست احتیاجات عناصر تازه را مرتفع سازد . بالاخره حس ابتکاری که در تمام افراد وجود داشت تا بتوانند از انبارهای امریکائی کمی لوازم بگیرند و آنها را بجای دستگاههای از کار افتاده قرار دهند و سپس دستگاههای اخیر را مرمت کنند و دوباره از آنها استفاده نمایند و یا بدون در نظر گرفتن اصل و منشاء ، توپها و ارابه‌های زره دار متقین را که در نزدیکی ارابه‌های ما افتاده بود بکار گمارند، سبب شد تا حدی جبران کسری احتیاجات بشود . افسوس ! در حال درماندگی که ما داشتیم بهر وسیله برای بالا بردن قدرت خود دست میزدیم . قدرتی که در طی قرون متمادی سرشار بود و حتی در بعضی موارد با اسراف و تبذیر خرج میشد و اینک بچنین وضع هولناکی نقصان یافته بود . رویزهمرفته بهر ترتیبی بود ارتش یکم توانست برای افراد اضافی خود لوازم کافی مهیا سازد .

در ۲۳ سپتامبر باتفاق «دیتلم» و «ژوئن» برای دیدن این ارتش در نزدیکی «دول» فرود آمدیم . ابتدا از قرار گاه «بزانسون» دیدن کردیم و سپس ببازدید میدان عملیات پرداختیم . در این هنگام ارتش یکم تماس خود را با مواضع آلمانها نزدیکتر میساخت . ژنرال «دولاتر» که هنوز از پیشروی سریع خود ازمدیترانه باین طرف گرم بود تصور میکرد بهمین وضع با جناح چپ خود میتواند از «وژ» عبور کند و به «آلزاس» برسد . در این منطقه که ناحیه عملیاتی سپاه دوم بشمار می آمد ، ژنرال «مون سابر» اقدامات شدیدی را در کوهستان آغاز کرد و بسمت «سروانس» و «رون شان» پیش میرفت . وی با خوش بینی و قدرت و مهارت ، همه هم خود را مصروف این پیشروی میکرد و منطقه بمنطقه ، سرعت عمل ، حدت نظر و حس جنگجویی خود را بحد اعلی بکار میبرد . وی مردی بود نسبت بهمه نزدیکانش فداکار و نسبت بخود بی علاقه و در این هنگام که من میبایستی

بارزش فداکاری افراد پی ببرم اغلب می‌شنیدم که وی از ارزش کار سایرین حرف می‌زد و هیچوقت نشنیدم که از خود چیزی بگوید .

سپاه یکم جناح راست ارتش یکم را از «لور» تا «لومون» تشکیل میداد. این سپاه سرگرم تهیه مقدمات برای نفوذ در «بلفور» بود . این اقدام با در نظر گرفتن تنگی محلی که میبایستی افراد از آن بگذرند و قدرت تشکیلات آلمانها بسیار مشکل بود ولی فرماندهی که این مأموریت را بعهده داشت پیدا بود که آنرا بخوبی انجام میدهد . ژنرال «بتوار» هیچ چیز را بعهده اتفاق نمی‌گذاشت، وی مردی بود که نقشه‌های خود را از روی فکر و درایت تنظیم میکرد و همواره با روحیه‌ای یکنواخت آنها را بموقع اجرا میگذاشت . همین مسئله سبب اعتماد افراد زیردستش و گاهی باعث ناشکیبائی مافوقش میشد .

در واقع فقط يك موفقیت کامل میتوانست ژنرال «دولاتر» را راضی کند. وی بسیار پرشور و پرحرارت و با تدبیر بود و درعین حال زود بهیجان می‌آمد و با منتهای جدیت سعی داشت که هیچ چیز نقص نداشته باشد و معتقد بود که تمام پیش‌آمدهای نبرد بشخص خود او مربوط است . زیردستانش اغلب با بدخلقی و حتی تنبیهات کوچک وی روبرو میشدند اما نظر بشخصیت او کینه‌ای بدل نمی‌گرفتند .

در جریان بازرسی چندین بار با ژنرال «دولاتر» درحین اجرای عملیات فرماندهی تماس پیدا کردم. برخلاف انتقادهائی که در باره بعضی از صفات وی میکردند و درحقیقت خصائل نیک وی بود که گاهی بحد افراط جلوه گر میشد، من وی را بحد اعلی و اجد صفات فرماندهی یافتم . بدون آنکه بخواهم بعلت دوستی ، در حق وی بی دلیل قضاوت کنم و با آنکه در بعضی موارد که مصالح ملی ایجاب میکرد در کارهای وی مداخله میکردم ، باید بگویم در مأموریتی که بعهده وی محول بود همیشه اعتماد فراوان باو داشتم . بعلاوه در طول مدتی که من در رأس امور بودم وی نه تنها وظیفه شناسی و درستی خود را نشان میداد بلکه

همیشه ایمانی را که نسبت بمأموریت و وظیفه من داشت نیز آشکار می ساخت .
 در آن روز بهمراهی او ببازدید افراد و سازمانها پرداختم . همه چیز موجب
 خرسندی بود . مسلم است که پس از تعقیب پیروزمندان دشمن همه مغرور و
 سرافراز بودند ولی گذشته از آن مثل آن بود که از نشاط و شادمانی میدرخشیدند .
 بعلاوه اگر باصطلاح فنی بخواهیم بگوئیم حاضر نبودند وضع خود را تسلیم
 دیگری کنند . بخوبی معلوم بود که پیروزی و موفقیت فرانسویها با پیشرفت
 انگلیسها و امریکائیها در مقام مقایسه کاملا برابری میکرد . آلمانها هم از این
 موضوع بخوبی آگاه بودند ، بدلیل آنکه نیروی بالنسبه زیادی را برای مقابله با
 افراد ما تجهیز کرده بودند .

من همچنین متوجه شدم که این نیروی مخلوط را که عدهای از آنها
 از افریقا آمده و قسمتی هم از نیروی داخلی بودند میتوان در جهت مطلوب
 هدایت کرد . نباید تصور کرد که عدم تجانس در بین افراد از بین رفته بود .
 «فرانسویهای آزاد» نسبت بسایرین همیشه حس غرور و برتری داشتند . مردانیکه
 در مخفی گاهها جنگیده بودند و همواره دشمن در تعقیبشان بود و با فقر و فلاکت
 دست بگریبان بودند ، خود را تنها عامل مقاومت بحساب می آوردند . هنگهای
 الجزایر و مراکش و تونس با آنکه در گذشته هر کدام بسوئی تمایل داشتند اینک
 با فکر واحد در برابر دشمن خودنمایی میکردند . اما با وجود فراز و نشیبهایی
 که دست سرنوشت برای آنان فراهم کرده بود ، رضایت خاطری که ازمجاورت
 یکدیگر و پیکار در یک میدان حس میکردند در فکر و روح همه آنان اعم از
 سربازان و افسران و فرماندهان بر همه چیز غلبه داشت . باید گفت طرز برخورد
 مردم در شهرها و دهکدههای بین راه بخوبی احساسات ملی را نسبت بما نشان
 میداد . در حقیقت ارتش فرانسه با وجود قلت عدد و امکانات محدودی که در
 آن موقع در اختیار داشت از لحاظ کیفیت بر همه مواقع دیگر برتری داشت .
 در این موضوع بخصوص برای دومین تیپ زرهی کاملا مشهود بود . در ۲۵

سپتامبر من منطقه ژنرال «دولاتر» را ترک کردم و برای بازدید تیپ فوق‌الذکر عازم «موآین»، «واتی منیل» و «ژربویله» شدم. هنگام توقف کوتاه این تیپ در پاریس چندین هزار نفر از افراد جوان بدان پیوسته بودند. بعلاوه مثل آهن ربائی که آهن را بسوی خود جذب میکند این تیپ مواد و مهمات را بسمت خود کشیده بود و خلاصه چیزی کم و کسر نداشت. در ۱۰ سپتامبر این تیپ در شمال «شومون» از «مارن» گذشته بود و سپس در طی روزهای بعد در حال پیکار به «آندلو» و «ویتل» رسیده و ارابه‌های آلمانی را بسمت «دومپر» عقب رانده بود و بالاخره با رسیدن به «مورت» یک منطقه از جبهه را بدست گرفته بود. «لوکلرک» و زیردستانش با این استقرار موافق نبودند. من آنها را با منطق و عقل و نصیحت بشکیبائی دعوت کردم. از این هنگام «لوکلرک» تمام‌هم خود را مصروف آن کرد که در موقع مناسب شهر «باکارا» را که در دست دشمن بود بتصرف درآورد. یک ماه بعد که من دو باره برای بازدید افراد باین منطقه آمدم همه را برای حمله عمومی که «آیزنهاور» در نظر داشت بزودی آغاز کند آماده دیدم. در این هنگام که ماه اکتبر رو پایان میرفت، همه افراد با بی‌صبری انتظار می‌کشیدند. بخصوص که از «وژ»، «بلنفور» و «آلزاس» یا از راه سویس و یا از طریق خطوط دفاعی فرستادگانی میرسیدند که مرتباً با اصرار و ابرام تقاضای پیشرفت سپاهیان ما را میکردند. بدو من از نیروی هوائی خودمان که تحت فرماندهی «ژراردو» بود دیدن کردم و اطمینان یافتم که طبق درخواست ما از فرماندهی کل متفقین، این نیرو مأموریت یافته است که بخصوص با نیروی زمینی فرانسه همکاری کند. آنگاه از مواضع ابتدائی بازدید بعمل آوردم و همه را غرقه در خوش بینی یافتم. ژنرال «دولاتر» از من پرسید: «به روز سختی و وقایع ناگوار فکر کرده‌اید؟» من پاسخ دادم: «دلیل آنکه من بفکر آن موقع هستم همین است که اینک من و شما در اینجا هستیم».

مسافرت‌های من در داخل کشور و بازدید ارتش اثرات خوبی داشت اما در

صورتی که تصمیمات عملی گرفته نمیشد این تأثیر موقتی بود. نقشه کارهای ما از «الجزیره» تعیین شده بود و ما میتوانستیم از آن بخود ببالیم، زیرا باوجود اوضاع نامساعد و درهمی که برای استقرار قدرت در پاریس وجود داشت شوراهائی که من در طی پائیز پرمشغله آن سال تشکیل دادم وقت خود را بتردید تلف نکردند و در ظرف چند هفته دولت توانست تصمیماتی بگیرد که مانع سقوط ملت شود.

هرچه اشکال بیشتر باشد باید با قدرت و کاردانی بیشتری حکومت کرد، اولین چیزی که پس از رفع اغتشاش لازم است، بکار انداختن مجدد کشور است. اما نخستین شرط برای اینکار آنست که کارگران بتوانند زندگی کنند. در ۱۶ ژوئیه دولت در الجزیره تصمیم گرفته بود که پس از آزادی به افزایش فوری و کلی دستمزد کارگران اقدام کند. در ۲۸ اوت یعنی دو روز بعد از آزادی پاریس شورائی از دبیران کل وزارتخانه‌ها تحت ریاست «تروگر» وزیر و نماینده دولت در مناطق آزاد شده تشکیل شد. طبق تصمیم این شوری افزایش مزد کارگران بمیزان ۴۰٪ تعیین گردید و همین میزان را هیئت وزیران در جلسه ۱۳ سپتامبر تصویب کرد. در ۱۷ اکتبر تصویب نامه‌ای در باره تغییر مستمری خانوادگی صادر گردید و آنرا بمیزان ۵۰٪ بالا برد. این افزایش دستمزد و مستمری با آنکه ظاهراً زیاد بنظر میرسید، خیلی هم قابل توجه نبود زیرا با مقایسه میزان متوسط دستمزد در اکتبر ۱۹۳۸ که ۱۰۰ فرض شود فقط بمیزان ۲۲۵ رسیده بود، در حالیکه در همین مدت قیمت‌های رسمی از ۱۰۰ به ۳۰۰ رسیده و بعضی نرخها تا ۱۰۰۰ ترقی کرده بود.

اما در صورتیکه ارزش پول از بین میرفت و کشور دچار ورشکستگی میشد بالا بردن دستمزد چه نتیجه‌ای داشت. مثل آن بود که ما در کنار پرتگاهی قدم بر میداریم. درست است که برداشت دشمن از سرمایه‌های عمومی که در حدود ۵۲۰ میلیارد بود متوقف شده بود، اما در عوض مخارج جنگ میبایستی تأمین شود و راه آهن، بنادر، کانالها، مراکز تولید نیرو و تأسیسات صنعتی دوباره ساخته و

یا تعمیر گردد ، تا بتوان مجدداً از آنها استفاده کرد . درمقابل مخارج کمرشکن میزان درآمد بسیار ناچیز بود. فعالیت اقتصادی کشور نسبت بسال ۱۹۳۸ تقریباً ۰.۴٪ تنزل کرده بود ، ازطرف دیگر میزان نشر اسکناس و وامهای کوتاه مدت به ترتیب به ۶۳۰ و ۶۰۲ میلیارد یعنی سه برابر پیش از جنگ رسیده بود . این مقدار عظیم وسایل پرداخت که با سطح پائین تولید بهیچوجه متناسب نبود باعث افزایش قیمت‌ها میشد واین وضع هر روز بیش از روز پیش مقاومت ناپذیرتر میگردد . برای تأمین موجودی خزانه و در عین حال جلوگیری از تورم، يك قرضه ملی بزرگ ضرورت داشت .

این «قرضه آزادی» بود و «آندره لپرک» وزیرداری شرایط آنرا بدین- ترتیب پیشنهاد کرد: بهره دائمی میزان ۰.۳٪ تعیین میگردد . اوراق قرضه در ۶ نوامبر بجزریان میافتد ودر ۲۰ نوامبر پایان می‌یابد . این اقدامات يك قربانی نیز داد بدین معنی که مبتکر آن «آندره لپرک» مرد با ایمان وامیدوار در اثر سانحه اتومبیل کشته شد . در روز ۱۹ نوامبر ، سی و شش ساعت بخاتمه مهلت مقرر مانده از رادیو بمردم اعلام کردم که نتیجه حاصله امیدبخش است و پیشرفتی بشمار می‌آید، اما آنچه من طالب آنم پیروزی است.

رویه‌رفته میزان قرضه آزادی به ۱۶۵ میلیارد که معادل ۱۲۰۰ میلیارد امروز است رسید . ازاین مقدار ۱۲۷ میلیارد بصورت پول و بقیه بصورت قرض خزانه بود، يك سوم این مبلغ در همان روز آخر جمع‌آوری شد. اگر افلاس اقتصادی کشور را که تقریباً تمام امکانات مردم فرانسه را با آخرین حد رسانیده بود. در نظر بگیریم و بخاطر بیاوریم که بعد از جنگ بزرگ هیچیک از عملیات اقتصادی چنین نتیجه‌ای نداده بود و بعدها نیز نخواهد داد، میتوانم بگویم که این نتیجه در حقیقت پیروزی اعتماد و ایمانی بود که مردم فرانسه بکشور خود داشتند . جریان اسکناس بزودی از ۶۳۰ به ۵۶۰ میلیارد رسید و وام کوتاه مدت از ۶۰۱ به ۵۵۵ تنزل کرد و مصیبتی که ممکن بود بعلت يك تورم لجام گسیخته پیش آید

بیکباره از بین رفت. از طرف دیگر وجوهی که از راه قرضه بخزانه ریخته شد و همچنین ضبط منافع غیرقانونی بموجب تصویب نامه ۱۱۸ کتبر تاحدی برای مخارج استثنائی مثل هزینه جنگ و تعمیر منابع انرژی و خطوط ارتباطی، پول تهیه کرد و با در نظر گرفتن عواید مالیات، دولت توانست از عهده پرداخت مخارج ضروری برآید.

از طرف دیگر لازم بود دولت قدرت کامل داشته و بر اوضاع مسلط باشد. در جریان حوادثی که از هر طرف حس جاه طلبی عده‌ای را بر می‌انگیخت و با مختصر سستی، قدرت دولت را در هم می‌شکست، لازم بود حکومت مرکزی دو وظیفه اصلی را بنحوا حسن انجام دهد: یکی آنکه عدالت را در همه جا بسط دهد، دیگر آنکه نظم عمومی را تأمین کند. و در این امر میبایستی بدون فوت وقت و با نهایت شدت اقدام نماید، زیرا در غیر این صورت بعداً بهیچوجه امکان انجام آن بدست نمی‌آمد. و بهمین جهت اقدامات لازم در این زمینه بعمل آمد.

از ۱۳ سپتامبر مقرر شد دادگاههای اختصاصی که در تصویب نامه ۲۴ ژوئن پیش‌بینی شده بود در همه جا تشکیل شود. در هر ناحیه يك دادگاه بریاست يك قاضی و با شرکت هیئتی که بوسیله رئیس دادگاه استان تعیین میشد تشکیل گردید. صورت اشخاصی که میتوانستند عضویت این دادگاه انتخاب شوند توسط کمیسر جمهوری تهیه شد. این دادگاه میبایستی بدعاوی با دشمن از مجاری قانونی مانند: حق دفاع، امکان ارجاع دعوی بدیوان کشور و یا مراجعه بشخص اول مملکت رسیدگی کند. بمیزانی که دادگاههای دادگستری تشکیل میشد، دادگاههای نظامی که در طی نبرد توسط قوای داخلی بوجود آمده بود، منحل میگردد. بازداشت‌های موقتاً کیداً ممنوع شد، جریمه‌های مختلف بعنوان غصب اموال تلقی گردید و اعدامهای غیرقانونی جنایت شناخته شد. بتدریج اعمال انتقام جویانه که باعث هنگ آبروی مقاومت ملی بود موقوف گردید و بعداً هم کسانی که بندرت مرتکب توقیف غیرقانونی یا غصب و یا قتل شدند قانوناً مجازات گردیدند.

این موارد رویهمرفته استثنائی بود .

از فرانسویانی که مرتکب قتل شده و یا بعلت معرفی جنگجویان مقاومت ملی بدشمن باعث مرگ آنها شده بودند ۱۰۸۴۲ نفر بدون دادرسی عادی بقتل رسیده بودند، از این عده ۶۶۷ نفر در حین مبارزات ارتش مخفی و بقیه پس از آزادی بعنوان گرفتن انتقام کشته شده بودند و از طرف دیگر ۷۷۹ نفر هم بنا بحکم داد گستری یا داد گاههای نظامی اعدام شده بودند . مجموع این ارقام که ظاهراً اسف بار بنظر میرسد با مقایسه با جنایاتی که این افراد مرتکب شده بودند و نتایج بعدی که از آن بهار آمده بود ناچیز بنظر می آمد . این تعداد از میزانی که بعداً انتشار یافت خیلی کمتر بود ولی رویهمرفته بعلت اینکه همه این کشته شدگان خائن و جنایتکار نبودند باعث تأسف بود . از این سربازان داوطلب ، کارمندان ، پلیس و مأمورین تبلیغات ، عده‌ای فقط کور کورانه اطاعت امر مافوق را کرده بودند و بعضی نیز با سراب فریبنده ماجراجوئی گول خورده و بالاخره عده‌ای هم به گمان خود از یک نیت مقدس و عالی دفاع کرده بودند . اگر مقصر بودند، در مقابل عده‌ای از آنها پست و فرومایه نبودند. بدین نحو یکبار دیگر در ضمن یک فاجعه ملی ، خون فرانسوی از دو طرف ریخته شد و مام میهن شاهد مرگ بهترین فرزنداناش که بدفاع وی برخاسته بودند گردید و با عشق و شرافت در ماتمشان سوگوار شد . افسوس که عده‌ای از این فرزندان در راه خطا افتادند و او خود آنها را مجازات کرد، ولی بآهستگی در مرگشان اشک فشاند. آری زمان وظیفه خود را انجام میدهد . روزی اشک‌ها خشک میشوند و خشمها فرو می‌نشینند و قبور محو و نابود میگردند ولی فرانسه باقی میماند .

وقتی داد گستری حاکم بر اوضاع شد دیگر بهانه‌ای برای ادامه کار قوای نظامی غیر منظم باقی نماند، ولی با وجود اوامر و دستورهای که در این باره داده شد، عده‌ای از این تشکیلات و بیش از همه «جبهه ملی» در اجرای نیت خود پافشاری کردند . این «داوطلبان وطن پرست» مدعی بودند که با اقدامات خود از بازگشت

ناگهانی فاشیسم جلوگیری میکنند ولی درعین حال معلوم بود که مهبای اعمال قدرت و فشار بر حکومت مرکزی هستند، که یا آنرا تابع میل خود کنند و یا قدرت را خود بدست گیرند. مسلماً «هیئت اجرائیه ارتش مخفی» بود که در زیر نقاب ریاست این تشکیلات را بعهدہ داشت. این وضع مبهم میبایستی ازبین برود. من با وجود مخالفت چند تن از وزراء کمیته‌های مختلف ادارات را متقاعد کردم که این تشکیلات را برهم بزنند. در ۲۸ اکتبر اعلامیه مربوط به انحلال این دستجات منتشر گردید.

همانطور که انتظار میرفت عکس‌العمل‌های شدیدی بروز کرد. روز یکشنبه ۲۹ اکتبر شورای ملی مقاومت ازمن وقت ملاقات خواست. با نهایت مهربانی و احترام درخانه خود ازاین همکاران مبارز دیروز پذیرائی کردم، اما آنها دربرابر ملامتهائی که کردند و تذکراتی که نسبت به تجدید نظر درتصمیم اخیر دادند جز انکار و مخالفت من چیزی ندیدند. نمیدانم بعلت نفوذ افکار کمونیستی است و یا بدین سبب که معمولاً اشخاص متفکر خیالباف هم میشوند که همیشه مخالفین درجه اول در بین تشکیلات معتدل اجتماع هستند. بعکس نمایندگان حزبی در هنگام مذاکره وضع احتیاط آمیزی دارند، یا بعلت آنکه تشخیص میدهند که نتیجه مذاکرات قبلاً معلوم است و یا آنکه بهتر می‌بینند عصبانیت خود را بنحو دیگری نشان دهند. در ۳۱ اکتبر بدنبال مذاکرات مفصلی در هیئت دولت تصمیم گرفته شد تشکیلاتی که به ارتش و یا پلیس وابسته نیستند بفوریت منحل شوند و برای اجرای این امر درصورت لزوم حتی اعمال قدرت نیز بشود. حمل اسلحه بدون اجازه مقامات قانونی اکیداً ممنوع گردید و برای متخلفین مجازاتهای شدید در نظر گرفته شد. مقرر گردید کسانی که اسلحه در اختیار دارند در ظرف یک هفته بمأمورین پلیس و یا ژاندارمری تحویل دهند و ضمناً کسانی که مایلند در دفاع ملی و آزادی جمهوری شرکت داشته باشند، میتوانند نزد مقاومت پلیس و یا ژاندارمری ثبت نام کنند تا درصورت لزوم از همکاری آنها استفاده شود. باید گفت تعداد

کسانی که ثبت نام کردند بسیار کم بود .

روز بعد یعنی اول نوامبر یا برحسب تصادف و یا بعلت خرابکاری يك قطار حامل مهمات در «ویتری سورسن» منفجر شد و در حدود سی نفر کشته و یکصد نفر مجروح شدند . این حادثه درست در هنگامی اتفاق افتاد که من بقبرستان «ایوری» و کاخ «ونسن» در «مون والرین» برای اداء احترام نسبت بکشته شدگان مقاومت ملی رفته بودم . کمونیست‌ها این حادثه را بستون پنجم فاشیست‌ها نسبت دادند . روز دوم نوامبر اداره سیاسی حزب کمونیست با اشاره به سوء قصد «ویتری» بسختی بهژنرال دوگل که قصد انحلال تشکیلات غیر نظامی را داشت حمله کرد و چنین اظهار نظر کرد : «بازهم نخست وزیر قوه مقاومت فرانسه را ناچیز می‌انگارد و بدین نحو بار این مسئولیت را بردوش میگیرد» . دو روز بعد در میدان دوچرخه سواری زمستانی، اجتماعی از طرف جبهه ملی تشکیل گردید و سخنرانان اعتراضات خود را بیان کردند. در ۲۵ نوامبر در کاخ «سیمون» در «وکلوز» که قسمتی از قوای داخلی در آن مجتمع بود بمبی منفجر گردید که منجر بکشته شدن ۳۱ سرباز گردید و تحقیقات بعدی مسبب واقعه را نتوانست معلوم کند، ولی قرائن نشان میداد که این حادثه با جنگجویان غیر نظامی ارتباط دارد. کم کم آخرین تشکیلات این عده که اسلحه حسابی نداشتند از بین رفت. از آن بعد دیگر انفجار رموزی رخ نداد .

با وجود این، منافع ملی ایجاب میکرد کسانی که در صف اول جنگیده‌اند در مراحل بعدی وبهبودی اوضاع سهیم باشند . اما غیر از رهبران کمونیست که هدف معینی داشتند، سایر جنگجویان وعاملین مقاومت کمی از هدف اصلی منحرف شده بودند . در هنگامیکه دشمن در حال فرار وحکومت ویشی در شرف نابودی بود گوئی زبان حالشان مانند «فاوست» گوته این بود «ای لحظه درنگ کن که بس زیبایی!» در واقع آزادی و نجات، فعالیت آنان را متوقف میکرد و دیگر موردی برای بکار انداختن این فعالیت باقی نمیماند و روزگار حسرت آنان آغاز

میگردید. بخصوص که این افراد در خطرناکترین مراحل مزه جنگ مخفی را چشیده بودند و دیگر نمیتوانستند از آن دست بردارند. عده‌ای از آنان که جنگجویان واقعی بودند به ارتش ملحق شدند اما عده دیگری که قبلاً سیاستمدار بودند و یا بعداً سیاست باف شده بودند خیالهای دیگر در سر می‌پروراندند و مایل بودند محیطی بوجود آید که بتوانند نام خود را بگوش سایرین برسانند و حتی بریاست و فرمانروائی برسند.

من مایل بودم که دستجات بیشتری با مقامات وزارتت در تماس باشند. در مقررات تمرکز قدرت در مرکز نیز پیش بینی شده بود که شورای الجزایر پس از آنکه بحد کافی بسط یافت به پاریس منتقل گردد. من باین تشکیلات قدرت عمل زیاد نمیدادم و میدانستم که این جمعیت‌ها بیشتر بحرف پا بندند و از عمل واهمه دارند و با سابقه ذهنی نسبت به رقابت‌های آنان که منجر به تجزیه گروه مقاومت شده بود، بهیچوجه انتظار نداشتم که آنها سیاست مشخصی را پیروی کنند، ولی امیدوار بودم که از ایمان به تجدید حیاتی که ملت ما از آن برخوردار بود بهره کافی داشته باشند. بهر حال مناسب دیدم که برای جوش و خروش آنان راه فراری ایجاد کنم. چطور ممکن بود پیشنهادهایی را که جمعیتی بدین شکل بدولت میدهد ندیده گرفت و کمک خارجی وی را بحساب نیاورد؟ در ۱۲ اکتبر طی اعلامیه‌ای تشکیل جمعیت مشورتی تازه با اطلاع عامه رسید.

این جمعیت ۲۴۸ عضو داشت. ۱۷۳ نفر آنها نمایندگان سازمانهای مقاومت، ۶۰ نفر از نمایندگان مجلس، ۱۲ نفر از مشاورین عمومی ماوراء بحار بودند و بخصوص ۱۸ نفر از آنها از شورای ملی مقاومت انتخاب میشدند. این هیئت در ۷ نوامبر تشکیل جلسه داد و محل آن در «لو کزامبورگ» تعیین گردید، زیرا من مایل بودم «پاله بوربون» به «جمعیت ملی» آینده اختصاص یابد. «فلیکس-گوئن» همانطور که در الجزایر سمت ریاست داشت، در اینجا نیز به ریاست انتخاب گردید. روز ۹ اولین جلسه رسمی آنها را افتتاح کردم.

هنگامیکه بمنظور سخنرانی و ابلاغ تحیت دولت به جمعیت پشت میز خطابه رفتم، درنیمدایره‌ای که اعضاء تشکیل داده بودند منتخبین تمام شعب مقاومت ملی و کسانی را که عقیده‌های مختلف داشتند مشاهده کردم. همه آنها مرا با کف زدن استقبال کردند. حاضران هم مانند من قلباً حس میکردند که اجتماع آنها پیروزی و موفقیت بزرگی پس از دوران نگون بختی قبلی فرانسه بشمار میرود. در حقیقت روزگار درماندگی و محرومیت فرانسه بسر رسیده و در عین حال پایان جنبش پرماجرایی آزادی وی نیز فرا رسیده بود. عواملی که از غرق شدن این کشتی بهنگام عزیمت جلوگیری کرده بود، اینک راه دریای آزاد را دوباره بروی وی باز میکرد.

اکنون از پس گرفتن پاریس ده هفته میگذشت. چه بسا چیزهائیکه از امور انجام شده در همین مدت کم نتیجه شده بود. بین ملت و رهبرش تفاهم و تماس برقرار شده و تمام مخالفت‌هائیکه از جانب قدرتهای ملی میشد مرتفع گردیده بود. دولت از قدرت خود استفاده میکرد و حکومت شروع بکار کرده بود. ارتش که بصورت واحدی در آمده و افزایش یافته بود، از هروقت حرارت بیشتری داشت و در بنادر «آلزاس»، در «آلپ»، و در سواحل اقیانوس اطلس دوش بدوش متفقین ما می‌جنگید. امور اداری بحریان افتاده بود. دادگستری بوظیفه خود عمل میکرد و نظم عمومی برقرار شده بود. اصلاحات وسیعی در دست اقدام بود و بدین ترتیب خطر اغتشاش که بردوش ملت سنگینی میکرد از بین میرفت. خطر ورشکستگی اقتصادی برطرف شده، خزانه تقریباً پر و وضع پول تا مدتی اصلاح شده بود. فرانسه متوجه خود شده بود و بآینده می‌نگریست.

این آینده در پیچ و خم مشقاتی که ما را از پیروزی و بعداً از تجدید حیات جدا میکرد، تکوین میگردد. تا مدتی که جنگ ادامه داشت من میتوانستم آنرا تضمین کنم اما پس از آن، آینده وابسته بکسانی بود که آنروز در «لوکزامبورگ» در اطراف من جمع شده بودند زیرا فردا ملت آنها را

بنمایندگی قانونی خود برمیگزید . اگر این عده برای بعد از جنگ و تجدید حیات ملی نیز، مانند زمان جنگ، متحد میمانند جای امید باقی بود ولی اگر مرآتک میکردند و متفرق میشدند و برای کسب قدرت بجان هم می افتادند دوباره بطرف انحطاط میرفتیم .

اما فعلاً مسئلهٔ حال مطرح بود و فرانسه در خانه خود جنگ میکرد و لازم بود در خارج نیز خود را نشان دهد .

مقام

تمام دولتها نظر خود را بفرانسه آزاد شده دوخته بودند . این ملت که در طی قرون متمادی مقام اول را داشت و دیروز زیر بار فاجعه‌ای باورنکردنی خرد شده بود ولی در همان حال هم عده‌ای از فرزندان در راهش جنگیده بودند و اینک خود را سربلند و جویای نام و مبارز معرفی میکرد ، چه راهی در پیش میگرفت و چه مقامی را احراز میکرد ؟

بدون شک همه تصور میکردند ژنرال دوگل که اینک در پاریس مستقر شده بود مدتی در آنجا میماند و در رأس قوه اجرائیه انجام وظیفه میکند، اما واقعاً وی روی چه چیز و چه کسانی اعمال قدرت میکرد ؟ این رئیس دولت که بهیچ شاه و یا پارلمان و یا آراء عمومی تکیه نکرده بود و هیچ نوع سازمان سیاسی در اختیار نداشت، آیا مورد اعتماد ملتی که از تمام ملل جهان نا آرامتر و سرکش‌تر بود قرار میگرفت ؟ در سرزمینی آسیب دیده و در میان ملتی که در زیر بار محرومیت خسته بود و در برابر آراء متشخت، آیا وی با مشکلاتی مواجه میشد که در حل آنها عاجز بماند ؟ و بالاخره چه کسی میتواند بگوید کمونیست‌ها که در سازمان مقاومت قدرت یافته بودند و در برابر خود فقط احزاب از هم گسیخته و آثاری از پلیس و دادگستری و تشکیلات اداری دیده بودند قدرت را بدست نگیرند ؟ نمایندگیهای خارجی قبل از آنکه در برابر حکومت موقتی فرانسه حالت ثابتی بگیرند میخواستند ببینند وضع فرانسه چگونه خواهد شد .

این وضع بتصدیق همه رضایت بخش بود . جنگ داخلی وجود نداشت ،

از اخلال اجتماعی و بی‌نظمی‌های نظامی و گرفتاریهای اقتصادی و اغتشاش دولتی خبری نبود. بلکه بعکس ما کشوری را بسایرین نشان میدادیم که با وجود تنگدستی، تعادل خود را باز یافته و دوباره سر بلند کرده بود و قدرت جنگی خود را تحت راهنمایی دولتی که ظاهراً مخالفی نداشت بسط داده بود. متفقین و دول بی‌طرف نمی‌توانستند بیش از این در بر قرار کردن روابط عادی با ما تعلل کنند.

مسلماً اگر دول بزرگ که در کنار ما می‌جنگیدند زودتر باین فکرمی‌افتادند برای ما که تازه از وضع ناگواری نجات یافته بودیم، پشت گرمی روحی بزرگی فراهم میشد. اما تند خوئی رئیس جمهور امریکا و شکوه‌های نخست‌وزیر انگلیس، اتخاذ این تصمیم را تا آخرین مرحله بتعویق انداخت و اینک دیگر بهانه‌ای برای انتظار وجود نداشت و بعلاوه «فرانکلین روزولت» خود مجبور بود که کار را پایان دهد، تا بمردم امریکا که وی میخواست مجدداً آراء آنها را برای ریاست جمهوری خود بدست آورد و همه آنها از وضع مبهم نسبت بدولت دوست خودشان فرانسه خسته شده بودند، کارشایسته‌ای نشان دهد. انتخابات قرار بود روز ۷ نوامبر انجام شود و در ۲۳ اکتبر بود که واشنگتن، لندن و مسکو دولت موقت جمهوری فرانسه را برسمیت شناختند. در کاخ سفید و «داویننگ استریت» برای حفظ ظاهر چنین اظهار نظر میشد که آیزنهاور اینک میتواند «قدرت خود را در سرزمین فرانسه تحت حکومت دوگل گسترش دهد»، در حالیکه فرمانده کل حتی یکدقیقه هم این قدرت را جز در مورد سربازان زیر دست خود اعمال نکرده بود. دول دیگر وقتی دیدند که «بزرگترها» در برابر این امر مسلم و اجتناب ناپذیر تسلیم شدند بنوبه خود مجبور بتصدیق آن شدند. بدیهی است که ما از اظهار تشکر نسبت باین دول که در آخرین لحظه این تشریفات را انجام دادند خود داری کردیم. در یک کنفرانس مطبوعاتی که در ۲۵ اکتبر تشکیل گردید وقتی از من سؤال شد: «احساس شما در مقابل شناسایی دولت توسط متفقین چه بود» فقط باین جواب

قناعت کردم که: «دولت فرانسه خوشوقت است که وی را بنام خودش میخوانند». از این پس پاریس شاهد بازشدن کامل درهای سفارتخانه‌ها که در هنگام اشغال فرانسه بسته و سپس نیم‌باز بود، گردید. همان دیپلمات‌هایی که در الجزیره نزد ما نمایندگی داشتند دوباره از برابر من رژه رفتند تا اعتبارنامه‌های خود را تسلیم کنند، اما این بار دیگر عنوان‌های دو پهلو نداشتند.

«جفرسون کانری» که از طرف واشنگتن برای جانشینی «ادوین ویلسون» انتخاب شده بود، تنها کسی بود که ما بین متفقین، برای ما ناشناس بود. نمایندگی دول بی‌طرف در ویشی از بین رفت و دولت فرانسه با خوشروئی نمایندگان تازه آنان را پذیرفت. اشکال فقط در مورد نماینده پاپ بود. واتیکان مایل بود که عالیجناب «والریو والرئ»، که قبلاً نزد مارشال «پتن» سمت نمایندگی داشت، بنمایندگی پاپ نزد ژنرال دوگل پذیرفته شود ولی این امر بعقیده ما غیرممکن بود. پس از مذاکرت مفصل بالاخره واتیکان پذیرش ما را برای عالیجناب «رونکالی» درخواست کرد و ما بلافاصله پذیرفتیم ولی این امر مانع آن نبود که من مراسم احترام خود را نسبت به عالیجناب «والریو والرئ» بهنگام عزیمتش ابراز دارم.

ما هم بنوبه خود بتکمیل و اصلاح هیأت‌های نمایندگی خود در پایتخت‌های خارج دست زدیم. «رنه ماسیلی» برای لندن، «هانری بونه» برای واشنگتن، «ژاک ماریتن» برای واتیکان و ژنرال «پشکف» برای چونگ کینگ انتخاب شدند. نزد متفقین نمایندگان ما عنوان تشریفاتی خویش را پیدا کردند و در مادرید، آنکارا، برن، استکهلم، لیسبون و غیره سفرای ما رسماً شروع بکار کردند. «که دورسه» (محل وزارت خارجه) که مدتها بصورت مقر پریان و ارواح درآمده بود، دوباره فعالیت خود را از سر گرفت. وزیر خارجه، «ژرژ بیدو»، بکمک دبیر کل، «ریمون بروژر»، به‌رتق وفاق اموری که بطور ناگهان پیش آمده بود پرداختند.

پس از شکست آلمان اروپا چه سرنوشتی پیدا میکرد و خود آلمان بچه وضعی در می‌آمد؟ این مسئله اساسی بود که جریان امور آنرا مطرح میکرد و من نیز

بیش از همه چیز بآن توجه داشتیم .

در طی مدتی برابر عمر يك انسان، فرانسه بعلت مجاورت با آلمان با سه جنگ روبرو شده بود . نخستین جنگ بناقص شدن پیکر سرزمین ملی و تحمیل شرایطی سنگین پایان یافته بود . در جنگ دوم که ما پیروز شده بودیم ، گرچه آلتزاس ولرن را پس گرفتیم ولی این امر بقیمت تلفات و خسارات سنگینی که ما را ضعیف و ورشکست ساخت تمام شد .

باز هم سوء نظر قائدین آنگلسا کسون که از عدم ثبات رژیم ما بهره برداری میکردند، سبب شد که ما از تضمینات و مرمت‌هاییکه در قبال کنترل آلمان و مرز «راین» بما وعده داده شده بود صرف نظر کنیم . در سومین جنگ ارتش ما از همان وهله اول از هم پاشیده شد . حکومت رسمی بصورت دست نشانده درآمد و کشور از طرف بیگانه اشغال گردید و اموال عمومی بغارت رفت و کار اجباری برقرار شد و دومیلیون نفر زندانی شدند ولی با وضعی معجز آسا استقلال و قدرت در اعماق مرزوبوم فرانسه باقی ماند . کم کم ارتشی در آن بوجود آمد و در مرکز بتدریج نیروی مقاومت توسعه یافت و فرانسه برای آزادی خویش با نیروئی قابل توجه ، حکومتی محکم و پا بر جا و افکار عمومی مجتمع و متحد، بسایرین پیوست و مطمئن بود که از این پس در پیروزی شریک و سهیم است . اما با همه اینها واضح بود که بعلت ضعفی که پیدا کرده بود، موقعیتش در دنیا و همبستگی سرزمینهای متصرفیش در ماوراء بحار و حتی منافع حیاتی خودش برای مدت زیادی بنخطر افتاده است و فقط در صورتیکه قدرت گذشته را بازمی یافت میتواند از این وضع نجات یابد . این موقعیت شاید آخرین فرصت وی بود و من میخواستم از همین فرصت استفاده کنم .

برای آنکه فرانسه دوباره قدر است کند لازم بود که قدرت حمله ژرمنها از بین برود . در جهان پرمخاطره‌ای که پایه گذاری میشد ما باز هم در خطر بروز جنگ بودیم و این امر با پیشرفت اقتصادی و ثبات سیاسی و موازنه روحی که بدون

آنها مساعی ما بیهوده بود، منافات داشت. درست است که ضعف آلمان و اشغال متفقین و انضمام سرزمین‌های شرقی سالها جلو خطر را میگرفت، اما بعد چه میشد؟ ملت آلمان پس از شکست چه مسیری پیش میگرفت؟ شاید روش عاقلانه و صلح-جویانه را برمیزگزید و شاید این روش همیشه پایدار میماند. وضع امنیت ما در آتیه طبعاً باین نکته بستگی داشت، اما تا وقتی که جریان امر روشن نبود میبایستی رفتار ما طوری باشد که گوئی هنوز خطر ژرمانیسم وجود دارد. اگر بملت بزرگ آلمان اجازه پیشرفت میدادیم چه تضمینی در آتیه نسبت به همکاری وی با دنیا و با خودمان داشتیم؟

آلمان نمی‌بایست تمرکز پیدا کند و این، بنظر من نخستین شرط برای جلوگیری از تجدید هوسهای نابخجای وی بود. هر بار که يك حکومت جابر و جاه طلب در رأس کشورهای آلمانی قرار میگرفت، در حالیکه به تشمت و اختلاف آنها كمك میکرد، سرانجام کار به امپریالیسم منجر میشد. بعنوان شاهد مثال میتوان حکومت ویلهلم دوم و هیتلر را ذکر کرد. بعکس هنگامیکه هر يك از استانهای متعلق به گروه ژرمانیک میتوانند مستقلاً موجودیت داشته باشد و بر وفق مرام خود حکومت کند و خود حافظ منافع خویش باشد امکان زیادی بود که مجموع فدرال بفکر تجاوز به مسایگان نیفتد و بخصوص اگر منطقه «رور» که منشأ بسیاری از عملیات استراتژیکی بود در تحت مقررات بین‌المللی اداره میشد این امکان بیشتر میگردید. از طرف دیگر مسلم بود مناطق کنار «راین» بتصرف ارتش فرانسه، انگلیس، بلژیک و هلند درمیآید. اما اگر اقتصاد آن نیز بهیئتی متشکل از ممالک غربی منضم میگردید (و این مانع آن نبود که سایر عناصر آلمانی نیز بدان ضمیمه شوند) و یا اگر خود «راین» بصورت راه آزاد بین‌المللی درمی‌آمد، تشریک مساعی و فعالیت ممالک غربی عملی میشد. بالاخره همه چیز مؤید این نظر بود که ناحیه «سار» درعین آنکه حالت آلمانی خود را حفظ میکرد میبایستی بصورت حکومتی درآید و در زمینه اقتصادی با فرانسه متحد شود، و این

امر در صورت عملی شدن ، با تأمین زغال ، مسئله اصلاحات و تعمیرات ما را حل میکرد . باین ترتیب دنیای ژرمانیک پس از یافتن تشکیلات و تقسیم بندی خود و اقبال بسمت غرب ، بدون آنکه از موجبات پیشرفت محروم شود ، وسایل جنگ را از دست میداد و بعلاوه هیچیک از تقسیماتش منضم بفرانسه نمیشد و این مسئله راه آشتی را باز میگذاشت .

این نظریه درباره آلمان آینده ، با فکر من درباره اروپا بستگی داشت . این قاره با ازهم گسیختگی وحشتناکی که در مدت سی سال متحمل شده و با تغییرات بزرگی که در دنیا پدید آمده بود نمی توانست بتعادل و صلح برسد ، مگر آنکه نژادهای اسلاو ، ژرمن ، گل ولاتن با هم متحد میشدند . البته جنبه تهاجمی و ظالمانه رژیم روسیه را نمیشد ندیده گرفت . رژیم بلشویک با استفاده از قوانین جابرانه خود و با در نظر گرفتن اتحاد ملل مرکزی و شرقی اروپا بر ضد خطر آلمان ، با احتمال قوی ممالک ساحل ویستول و دانوب و شبه جزیره بالکان را تحت تسلط خویش درمیآورد ، اما وقتی خطر آلمان از بین میرفت این دست نشاندهی دیگر معنی نداشت و دیر یا زود برای ملل مطیع غیر قابل تحمل میگردد و خود روسها هم دیگر میلی بتجاوز از مرز خویش پیدا نمی کردند و چنانچه بازهم کرملین در نیت تسلط خویش باقی میماند برخلاف میل ملل دست نشانده خود اقدام میکرد و مسلم است که هیچ رژیمی نمیتواند بر ضد اراده ملی مدت مدیدی پایدار بماند . بعلاوه من فکر میکردم که اگر دول متحد غربی بموقع در برابر اربابان کرملین اقدام کنند ، در صورتیکه این اقدام عملی دسته جمعی و صحیح باشد ، ممکن است استقلال لهستان ، چکسلواکی ، مجارستان و ممالک بالکان حفظ شود و از آن پس واحد اروپا میتواند با شرکت ملل مختلف از ایسلند تا استانبول و از جبل طارق تا جبال اورال شروع بکار کند .

این بود نقشه ای که من پیش خود طرح کرده بودم و میدانستم که در چنین مواردی همه چیز کاملاً مطابق با پیش بینی و میل ما در نمی آید . میزان کمبود

اعتبار خارجی و نقصان پشتیبانی داخلی را در سیاست خود می‌سنجیدم ولی با وجود این مطمئن بودم که در این جهت، فرانسه میتواند عمل بزرگی انجام دهد و شخصیتی برای خود احراز کند و برای حفظ منافع خود و نوع بشر مؤثر و مفید باشد. اما در آغاز امر لازم بود که ما خود را در جریان مذاکرات پنهانی و ناسازی که امریکا، روسیه و انگلیس در مسائل روز داشتند وارد کنیم.

برای آنکه دستمان به دامان آنها برسد از خیلی پائین آغاز کرده بودیم. در کنفرانس «دمبارتون اوکس»، که برای ایجاد «سازمان ملل متحد» آینده بوجود آمده بود، نمایندگان امریکا، بریتانیای کبیر، روسیه و چین بدون حضور نماینده فرانسه جمع شده بودند. هنگام بحث در باره تشکیل «شورای امنیت» که نقش رهبری این سازمان را داشت، کنفرانس رأی داده بود که این شورا نیز فقط از همان چهار دولت بزرگ تشکیل شود. «کونالی» رئیس کمیسیون خارجی سنای امریکا گفته بود: «این ترتیب صحیح است، زیرا ایالات متحده، انگلستان، شوروی و چین چهارملتی هستند که خون خود را برای سایر کشورهای جهان ریخته‌اند درحالی‌که فرانسه در این جنگ فقط سهم کشور کوچکی را داشته است». از یکسال باین طرف در لندن «کمیسیون اروپائی» تشکیل شده بود. در این کمیسیون نمایندگان انگلستان، امریکا و شوروی شرکت داشتند و بدون اطلاع ما مسائل مربوط به اروپا و بخصوص مسئله آلمان را بررسی میکردند. در سپتامبر رئیس جمهور امریکا و نخست‌وزیر انگلیس در «کبک» یکدیگر را ملاقات کردند و خط‌مشی خود را بدون اطلاع ما تعیین کردند. در اکتبر «چرچیل» و «ایدن» بمسکو رفتند تا موافقت «استالین» و «مولوتف» را در مسائل مختلف جلب کنند. هیچکس نتیجه این ملاقات را با اطلاع ما نرساند. از ظواهر امر چنین برمی‌آید که متفقین ما اصرار دارند فرانسه را در تصمیمات و تشکیلات خود شرکت ندهند.

ما نمیتوانستیم مستقیماً باین وضع خاتمه دهیم، فقط وظیفه ما بود برای کسانی‌که میخواستند آنرا بما تحمیل کنند چنین وضعی را تحمل ناپذیر سازیم

زیرا آنچه را که درباره اروپا و بخصوص در باره آلمان تصمیم می‌گرفتند بدون دخالت فرانسه قابل اجرا نبود. در ظرف مدت کوتاهی ما با ارتشی منظم به «راین» و «دانوب» می‌رسیدیم و بعلاوه پس از پایان جنگ ما بودیم که در قاره کهن اروپا برجا میماندیم، درحالی‌که امریکا به قاره خود و انگلیس بجزیره خویش باز می‌گشتند. پس اگر ما میخواستیم می‌توانستیم این حلقه اطاعت اجباری و برکناری اطاعت‌آمیز را، که متفقین ما را در آن انداخته بودند، از هم بگسلیم. آزادی سرزمین ما و تحکیم دولت و اعاده نظم در کشور بما توانائی آنرا میداد که وارد معرکه شویم. در ۳۰ اکتبر «مستر چرچیل» و «مستر ایدن» را پاریس دعوت کردیم و برای آنکه کاملاً قانونی عمل کرده باشیم در همان تاریخ برای «مستر روزولت» و «مستر کردل‌هال» نیز دعوت‌نامه فرستادیم ولی این دعوت‌نامه پذیرفته نشد.

«چرچیل» و «ایدن» در ۱۰ نوامبر به پاریس آمدند و ما بوجه شایانی از آنان پذیرائی کردیم و شهر پاریس با شور و شغف فراوان آنان را پذیرفت. من باتفاق «بیدو» و چند نفر از وزیران برای استقبال آن دو به «اورلی» رفتم و نخست وزیر را به «که دورسه» که جهت اقامت وی تعیین شده بود راهنمائی کردم. روز بعد «جشن پیروزی» بود. پس از دیدار قبر سرباز گمنام و تماشای رژه سپاهیان، من و چرچیل در یک اتومبیل از میان فریادهای زنده باد مردم گذشتیم. نخست وزیر بر قبر «کلمانسو» تاج گلی گذاشت و «موزیک بدستور من آهنگ «پدر پیروزی» را نواخت. من بچرچیل گفتم: «فوریو»، و این درحقیقت تلافی محبت او بود. خوب بخاطر می‌آوردم که در یک شب بحرانی، وی در محل بیلاقی خود واقع در «چکوورز»، برای من آواز قدیمی «پولوس» را بدون آنکه یک کلمه را بیندازد خوانده بود. آنگاه به «انوالید» رفتیم و در برابر قبر «فوش» مراسم تکریم بجای آوردیم. چرچیل مدت زیادی در برابر قبر ناپلئون بحالت احترام ایستاد و گفت: «در دنیا از این بزرگتر وجود ندارد». ناهار رسمی در وزارت جنگ صرف شد

و ضمن آن از دو طرف سخنانی دال بر دوستی رد و بدل گردید .
 بعد از خوردن غذا «وینستون چرچیل» بمن گفت که آنچه دیده و شنیده در
 وی تأثیر عمیقی بخشیده است . به او گفتم در صورت امکان بگوید چه چیز بیش
 از همه در او اثر داشته است. او در پاسخ گفت که یگانگی و توحید کلمه و وحدت
 کاملی که در همه جا بچشم می‌خورد بیش از همه چیز در وی مؤثر بوده و سپس افزود:
 «بعد از حوادثی که در طی آن با بیان و قلم بشما و من هتاکی شد، اینک من
 متوجه می‌شوم که در همه جا با شعور و شرف از ما استقبال بعمل می‌آید و این
 دلیل بر آنست که ملت فرانسه قلباً بشما که همیشه خدمتگزار وی بوده‌اید
 علاقمند است و همچنین بمن که در این راه بشما کمک کرده‌ام احترام
 می‌گذارد.» سپس اظهار داشت که نظم و ترتیب مراسم تشریفاتی نیز در وی اثر
 مطلوب گذاشته است . او اعتراف کرد که کابینه انگلیس مدتها سر تصویب
 مسافرت وی بفرانسه بحث کرده زیرا از اغتشاش و بی‌نظمی پاریس بیم داشته
 است. و اینک وی می‌بیند که هر کس بجای خود نشسته و مردم از مرز
 قانون پا فراتر نمی‌نهند و بخوبی میدانند که در کجا باید دست از آستین بدر
 آورد و کجا سکوت کرد و بالاخره صفوف زیبای سربازان (F.F.I) دیروز) که با
 نظم تمام رژه می‌روند مشاهدات ویرا تکمیل میکند، بعقیده وی گوئی همه چیز
 زندگی را از سر گرفته است .

همان روز در دفتر من در کوچه «سن دمینیك» کنفرانسی تشکیل دادیم
 که در آن امکان همکاری بین فرانسه و انگلیس مورد بحث قرار گرفت . از
 همراهان چرچیل ، «ایدن» و «داف کوپر» و از همکاران من «بیدو» و «ماسیلی»
 در این کنفرانس شرکت کردند . این بار دیگر مسئله کار بود نه احساسات و از
 این جهت میهمانان ما خیلی با محافظه‌کاری رفتار می‌کردند .

در باره تسلیح ارتش فرانسه وعده هیچ نوع کمک قابل ذکرى بما داده
 نشد و آنها تمایلی برای تشریک مساعی با ما جهت جلب همکاری امریکا از خود

نشان ندادند. راجع به آلمان تصدیق داشتند که فرانسه هم باید در آنجا منطقه اشغالی داشته باشد، اما درباره محل این منطقه عقیده صریحی ابراز نکردند و همچنین درباره رژیم آینده ممالک ژرمانیک، «رور»، «راین»، «سار» و غیره نظر روشنی ندادند. در مقابل از ما پنهان نکردند که چند روز قبل در مسکو نسبت به نقشه «استالین» درباره سرحدات روسیه و لهستان نظر مساعد داده و سه نفر از وزرای لهستان بنام «میکلاژزیک»، «دورومر» و «گرابسکی» را از لندن بمسکو خواسته بودند تا آنها اجباراً به «کمیته لوبلین» طبق میل روسها نظر موافق بدهند و بالاخره با کرملین توافق کرده بودند که ممالک بالکان به دو منطقه نفوذ تقسیم شود. چرچیل اظهار داشت: «در رومانی روسها ۹۰٪ خواهند داشت و ما ۱۰٪، در بلغارستان آنها ۷۵٪ و ما ۲۵٪. اما در یونان ما ۹۰٪ خواهیم داشت و آنها ۱۰٪. در مجارستان و یوگوسلاوی سهم هر دو طرف مساوی خواهد بود.» درباره مسئله مدیترانه شرقی وزرای انگلستان از پیدا کردن راه حل شانه خالی کردند و بالاخره درباره هندوچین و بطور کلی خاور دور نظریه روشنی ابراز نداشتند.

از جوابهای احتیاط آمیز «چرچیل» و «ایدن» حس میشد که آنها خود را شرکت کنندگان در نوعی بازی میدانستند که ما در آن راه نداشتیم و نسبت به ما حالت احتراز و اجتنابی نشان میدادند که از طرف دیگران بآنان القاء شده بود. معذالک از اظهار اعتماد بفرانسه و اطمینانی که نسبت به بازگشت این کشور در میان کشورهای بزرگ جهان داشتند فروگذار نمودند و پیشنهاد کردند که بفوریت مذاکرات مقدماتی برای یک معاهده اتحاد بین فرانسه و انگلیس آغاز گردد و حتی از جانب خود و آمریکا و روسیه شوروی ما را بشرکت در «کمیسیون اروپائی» بلندن دعوت کردند.

این نخستین قدم، بی اهمیت نبود ولی ما را بهیچوجه راضی نمیکرد. بالاخره در پایان مذاکرات، چرچیل باین نتیجه رسید که ما جز بعنوان یک شریک و سهیم

کامل، بصورت دیگری حاضر بهمکاری نیستیم. در طی مسافرتش همانطور که در شانزه لیزه مشاهده کرده بود، متوجه شد که فرانسه کشوری نیست که مقدراتش را سایرین تعیین کنند.

در ۱۲ نوامبر ضیافتی در شهرداری پاریس با افتخار وی داده شد. در آنجا بنا بخواهش خودش نه تنها با انجمن شهر بلکه با شورای مقاومت و کمیته آزادی پاریس و بسیاری از مبارزان ماه اوت ملاقات کرد. قبلاً بمن گفته بود که صرفاً برای دیدار مردان انقلاب باین ضیافت می‌رود. شاید هم بی میل نبود که در میان حاضران مخالفان دو گُل را نیز ببیند. در بازگشت از این میهمانی ضمن اظهار تعجب بمن چنین گفت: «من انتظار داشتم که با عده‌ای ماجراجو و یانگی برخورد کنم، در صورتیکه برعکس کسانی که بملاقات من آمدند همه از تیپ و کلای مجلس و یا کسانی بودند که ظاهرشان چنین حکم میکرد. مراسم احترام نظامی توسط گارد جمهوری با لباس و وضع آراسته بعمل آمد و من بسالنی وارد شدم که مملو از جمعیتی پر شور و نشاط ولی مرتب و متین بود و سخنرانیهاییکه ایراد شد توسط سخنرانانی بود که مسلماً خود را برای انتخابات مهیا میکردند. انقلابیون شما مثل افراد حزب کارگر ما بودند. البته این وضع برای نظم عهومی خوب است اما برجسته و جالب نیست.» شب پس از کنفرانس دیگری که با حضور «ایدن» و «بیدو» تشکیل شد و بعد از صرف شام در سفارت انگلیس، من وی را بدیدن ارتش یکم خودمان بردم.

تمام روز ۱۳ نوامبر، در زیر برفی که بطور مداوم می‌بارید، چرچیل ارتش نوزاد فرانسه را بازدید کرد. واحدهای بزرگ آن را در جاهای خود، سرویسهای مختلف آن را در حین عمل، ستادهای آن را در فعالیت، و ژنرال‌های آن را با حالت اطمینان، از زیر نظر گذراند و همه را مہیای حمله‌ای که قرار بود درست روز بعد انجام شود، مشاهده کرد. این بازدید خیلی در او تأثیر نمود و وی اظهار داشت که بیش از همه وقت خود را محق می‌بیند که بفرانسه اعتماد کند.

معهدا این اعتماد چرچیل کافی نبود که وی نسبت بما سیاست همبستگی صادقانه داشته باشد در حالیکه این سیاست میتوانست اروپای نوینی ایجاد کند، و در خاور و آسیا و افریقا حیثیت باختر را حفظ کند. دیداری که از ما کرد شاید آخرین فرصتی بود که ویرا نسبت بنخطای گذشته خود واقف سازد و من در طی ملاقاتهای دونفری خودمان سعی کردم که این کار را انجام دهم.

اغلب بچرچیل میگفتم: «ملاحظه میکنید، فرانسه دوباره زنده میشود، اما با آنکه من باین مسئله ایمان دارم، معهدا میدانم که کشور ما باین زودیا قدرت سابق خود را بدست نمی آورد. شما انگلیسها هم بنوبه خود جنگ را با پیروزی پایان خواهید رسانید، با وجود این اگر تلفات و مخارجی را که شما متحمل شده اید و قوای پراکنده ای که در «کامن ولث» کار میکند و بخصوص کنار رفتن امریکا و روسیه و بعداً چین را در نظر بگیریم، می بینیم که تا چه میزان غیر عادلانه ای موقعیت نسبی شما بمخاطره میافتد. بنا بر این برای مواجهه با يك دنیای کاملاً نو، دو مملکت قدیمی، با هم رو بضعف رفته اند و اگر این دو کشور از هم جدا باشند هر کدام به تنهایی چه ارزشی خواهند داشت. بالعکس اگر انگلستان و فرانسه باهم توافق داشته باشند و در سازمانهای فردا با هم کار کنند چنان وزنی بدست می آورند که دیگر هیچ امری بدون قبول و یا تصمیم آنها اجرا نخواهد شد. این اراده مشترك است که باید اساس اتحاد پیشنهادی شما باشد و الا امضاء يك قرارداد مبهم چه نتیجه ای دارد؟»

و به حرفهای خود چنین افزودم: «تعادل اروپا، تضمین صلح در ناحیه «راین»، استقلال ممالک کنار «ویستول» و «دانوب» و کشورهای بالکان و حفظ اتحاد مللی که در تمام دنیا آنان را بسوی صلح رهبری کرده ایم، ایجاد سازمان مللی غیر از میدان مخاصمه امریکا و شوروی و بالاخره شناختن حق تقدم فکر انسانی با وجود مکانیزه شدن تدریجی جامعه ها، همه اینها منافع ما را در دنیای آینده تشکیل میدهد. پس بهتر آنکه برای هم آهنگی این منافع با هم توافق

کنیم و من در صورت تمایل شما برای این امر حاضرم. کشورهای ما هم بدنبال ما خواهند آمد. امریکا و شوروی هم با رقابتی که با یکدیگر دارند نمی‌توانند اتحاد ما را ندیده بگیرند. بعلاوه کشورهای زیادی پشتیبان ما خواهند بود و افکار عمومی دنیا که فطرتاً از قتلش‌ها بیمناک است بما کمک خواهد کرد و سر-انجام انگلستان و فرانسه همچنانکه در ظرف سی سال دوبار در کنارهم جنگیده‌اند با کمک هم شالوده صلح را خواهند ریخت.»

«وینستون چرچیل، در جواب من میگفت: «مطمئن باشید که من بجدائی فرانسه و انگلیس عقیده ندارم. شما خود شاهد و دلیل هستید که من درموارد بسیار مشکل از این امر جلوگیری کرده‌ام. امروز هم پیشنهاد میکنم که شما با ما یک اتحاد اصولی داشته باشید. اما در سیاست و همچنین در خط مشی جنگ باید همیشه قوی‌ترها را قانع کرد نه آنکه برضد آنها قدم برداشت و این امری است که من کوشش دارم در آن توفیق یابم. امریکائیا منابع عظیمی در اختیار دارند ولی همیشه این منابع را با درایت کامل بکار نمیبرند. من سعی میکنم که آنها را راهنمایی کنم بدون آنکه فراموشم شود که باید برای کشور خویش مفید واقع شوم. با «روزولت» روابط شخصی صمیمانه‌ای برقرار کرده‌ام و برای آنکه کارها در راه مطلوب جریان پیدا کند اغلب پیشنهادهائی بوی میدهم. اما در مورد شوروی باید گفت که این کشور شبیه جانور عظیمی است که مدت‌ها گرسنه مانده باشد و امروز نمی‌توان ویرا از غذا خوردن مانع شد؛ بخصوص که درست در میان رمه قربانیان قرار گرفته است. فقط باید کاری کرد که همه چیز را نبلعد. من سعی دارم که «استالین» را آرام کنم، او گرچه اشتهای زیادی دارد اما مردی واقع بین است. گذشته از اینها پس از صرف غذا نوبت هضم آن میرسد و در آن هنگام است که روسهای خواب‌آلود و خسته با مشکلات مواجه میشوند. در آن روز شاید ظهور معجزه‌ای اوضاع را روبراه کند. تا آنوقت من برای هر معامله‌ای حاضرم و موقعیت را از دست نمیدهم و از آن استفاده میبرم.»

چرچیل مکرر میگفت: «فرانسه با همت شما سر بلند میکند. شکیا باشید. بنادر اکنون نیمه باز شده‌اند و بعداً بکلی باز خواهند شد و طبیعی است که بزودی شما در شورای اداری کشور جایی مخصوص خواهید یافت و در آنوقت مانعی نخواهد بود که ما با هم کار کنیم ولی تا آن هنگام بگذارید من اقدام کنم.»

نخستوزیر انگلستان روز ۱۴ نوامبر با من وداع کرد و برای دیدار منطقه انگلیسی جبهه بدان سوی عزیمت کرد. «ایدن» قبل از او بلندن بازگشته بود. از مذاکرات ما اینطور نتیجه گرفته شد که انگلستان با تجدید حیات سیاسی فرانسه نظر موافق دارد و برای حفظ تعادل و امنیت روز بروز نظرش در این باره مساعدتر میشود و بعلاوه خواهان يك اتحاد اساسی با ماست ولی نمی‌خواهد در اقدامات خود با مسکو و واشینگتن ما را شریک سارد و مایل است خود به تنهایی در این باره اقدام کند، از توقعات آنها بکاهد و خود نیز در این میان سود برد. صلحی که ما فرانسویان میخواستیم طبق موازین عقل و عدالت برقرار کنیم، انگلیسها مایل بودند بر اساس تجربه و با کنار آمدن با طرف بوجود آورند. رویهمرفته هنگامیکه وضع دولتها و موقعیت اکتسابی هنوز ثابت نبود آنها هدفهای مشخص و معینی را تعقیب میکردند و بدین ترتیب به جاه طلبی خود میدان عمل میدادند.

از این هدفها، در درجه اول باید از مدیترانه نام برد. «آتن» «بلغراد» «بیروت» «دمشق» و «طرابلس» میبایستی طبق نقشه لندن، تسلط و برتری انگلیسها را که قبلاً در «جبل الطارق»، «مالت»، «قبرس»، «قاهره»، «عمان» و «بغداد» پایه گذاری شده بود کامل سازند. باین ترتیب گذشتهائی که انگلیسها مجبور بودند در مقابل حرص شدید روسها و روحیه سرمایه‌داری امریکائیا از خود نشان دهند جبران میشد. همانطور که هیچ پیش‌آمدی نمی‌تواند روحیه انسان را عوض کند، هیچ بحرانی نیز قادر نیست طرز تفکر دول را تغییر دهد.

رویهمرفته در باشگاه دولتهای بزرگ بهمان اندازه که عضو وجود داشت خودخواهی و تکبر بچشم میخورد. در «واشینگتن»، «روزولت» نیات جاه طلبانه

امریکائیا را که لفافه‌ای از اید آلیسم داشت و در حقیقت نقشه‌های عملی بود برای من بیان کرده بود. سران لندن هم بما نشان دادند که مقاصد خاص انگلیسها را تعقیب میکنند و اینک بزرگان «کرم‌لین» نیز خاطر نشان میکردند که تنها منافع روسیه شوروی را در نظر میگیرند.

زیرا بلافاصله پس از دیدار «چرچیل» و «ایدن» از فرانسه «بوگومولف» اقدامات جدی بعمل آورد تا مرا بسفر مسکو ترغیب کند از آنجا که فرانسه آزادی و زندگی خود را از سر گرفته و دولت دوباره درپاریس مستقر شده بود، من قصد داشتم با «استالین» و وزیرانش تماس مستقیم برقرار کنم. بنا بر این دعوت آنها و برنامه‌ای را که توسط «مولوتف» و سفیر ما «روژه گارو» تنظیم شده بود پذیرفتم. قرار شد که من و «ژرژ بیدو» هفته‌ای را در پایتخت شوروی بگذرانیم. بدین ترتیب ما و آنها میتوانستیم از نظریاتی که درباره صلح آینده داشتیم متقابلاً با خبر شویم و شاید ممکن میشد بطریقی همبستگی فرانسه و روسیه را تجدید کنیم. این همبستگی که اغلب مبهم و گاهی تاریک بود اغلب با جریان طبیعی امور چه درباره خطر آلمان و چه درباره اقدامات جاه‌طلبانه انگلیسها تطبیق میکرد. من حتی نقشه قراردادی را در خاطر میپروراندم که بموجب آن اگر روزی خطری از جانب آلمان بوجود آید فرانسه و روسیه متحداً وارد عمل شوند. البته چنین خطری باین زودیاها ما را تهدید نمیکرد، اما قرارداد اتحاد فرانسه و روسیه بما کمک میکرد که بلافاصله در سازمان آینده اروپا شرکت کنیم.

قبل از عزیمت بجانب «کرم‌لین» من شرایط فرانسه را علناً بیان کردم. هیئت مشورتی گفتگوئی درباره امور خارجی آغاز کرده بود. طبق معمول ناطقین مسائل عمومی را که در آن روح ایده آلیسم موج میزد ولی از نظر عملی مبهم بود مبسوطاً شرح دادند. همه رژیم هیتلر را محکوم میکردند ولی از تعیین روشی که در برابر آلمان میبایستی پیش گرفت سر باز میزدند. نسبت به متفقین ما احساسات گرم نشان میدادند ولی از آنها جز دوستی چیزی مطالبه نمیکردند.

معتقد بودند که فرانسه باید دوباره مقام اولیه خود را بدست آورد ولی از تعیین راه و روش رسیدن باین منظور خودداری میکردند. روز ۲۲ نوامبر من در طی يك سخنرانی آنچه خواست ما بود تشریح کردم.

نخست این موضوع را تذکر دادم که ما بتدریج برای يك عمل سیاسی که در شأن فرانسه است وسایل لازم را بدست میآوریم. سپس گفتم: «تقریباً تمام دول خارجی دولت جمهوری فرانسه را شناخته‌اند و اما درباره آلمان، توپهای ما که در ناحیه «آلزاس» و سایر نواحی جایگزین شده کشور ما را بهترین وجه یعنی از راه پیروزی بوی می‌شناساند... از این گذشته ما در «کمیسیون اروپائی لندن» و «کمیسیون امور ایتالیا» شرکت داریم و با نخست‌وزیر و دبیر دولت انگلستان در وزارت امور خارجه آن کشور مذاکرات صریح و مبسوط دوستانه‌ای داشته‌ایم و در نظر داریم که همین مذاکرات را با دولت شوروی حین مسافرت بمسکو آغاز کنیم و بعلاوه قصد داریم روزی همین مسائل را با رئیس جمهوری ایالات متحده در میان نهیم.» بدین ترتیب من نشان میدادم که فرانسه مجدداً اعتبار لازم را برای ایفای نقش خود بدست آورده است.

این نقش میبایستی نقش یکی از بزرگترین کشورها باشد و من این مسئله را با اشاره بسازمان ملل متحد آینده و میل ما بشرکت در شورای رهبری آن بیان داشتم و گفتم: «ما فکر میکنیم که قدرتهائی که مادهٔ و معناً در نقاط مختلف دنیا قادر بعمل هستند باید مشترکاً در عملیات فوری و توجه بجوانب مختلف اقدام کنند و بنظر ما فرانسه بدون شك یکی از این قدرتهاست.» و سپس افزودم: «ما حاضریم که بار دیگر سهمی از مسئولیتهائی را که تکالیف و وظایف مهم ما بعهدہ مان میگذارد قبول کنیم و در مقابل عقیده داریم تا هنگامیکه در تصمیمات راجع به اروپا و یا سایر نقاط مثل سایرین و با همان شرایط سهم نباشیم، هیچگونه مسئولیتی در این موارد متوجه ما نخواهد بود.»

این موضوع بیش از همه دربارهٔ آلمان صدق میکرد. در این باره گفتم: «در

موضوع اشغال سرزمین آلمان ویا طرز اداره مردم آن ویا رژیم آینده آنها ویا سرحدات غربی وشرقی وشمالی وجنوبی که باید برای این کشور تعیین گردد ویا اقداماتی که باید درباره کنترل نظامی، اقتصادی ومعنوی آلمانیها معمول داشت و سرنوشت مردمی که از کشور آلمان جدا خواهند شد فرانسه اقدامی نخواهد کرد، مگر آنکه خود صاحب رأی باشد.» دراین باره چنین تصریح کردم:

«این مقررات را ما وقتی خواهیم پذیرفت که امنیت ابتدائی را که طبیعت در سواحل «راین» گذاشته برای ما وهمچنین برای بلژیک و هلند و تا حد زیادی برای انگلستان بتواند تأمین کند.» سپس اظهار داشتم که با برقرار کردن وضع صلح آمیز اجباری برای آلمان، بنظر فرانسه موقع آن میرسد که بالاخره مبنای سازمانی بارور یعنی اتحاد اروپا گذاشته شود. آنگاه گفتم: «ما به این اتحاد ایمان داریم و امیدواریم این کار با عملیات مشخص و روشنی که سه قطب مسکو، لندن و پاریس را بهم می‌پیوندند آغاز گردد.»

پس از اظهار تمایل خودمان برای «ترمیم خطاهایی که ایتالیا برای ما بوجود آورده بود» و آرزوی ما «برای برقراری روابطی با دولت وملت ایتالیا که به آشتی کامل منجر گردد.» وقایع اقیانوس آرام را متذکر شدم و قصد خودمان را دایر بر «تصاحب سهم روزافزونی در آنجا در عملیات جنگی مشترك» وتصمیممان را مبنی بر «دوباره بدست آوردن آنچه دشمن در آنجا از ما گرفته است.» بیان کردم ونتیجه گرفتم که: «شاید فرانسه اینک در برابر یکی از موقعیتهای تاریخی قرار گرفته باشد که در آن يك ملت به نسبتی که متحمل محرومیت‌های سخت شده متوقع سرنوشت بهتری است، اما ما اگر قوی نشویم نمی‌توانیم حقوق خود را حفظ کنیم وتکالیف خود را انجام دهیم. با وجود تلفات ورنجها، با وجود خستگی افراد، باید قدرت خود را دوباره بدست آوریم واینست مبارزه بزرگ آینده فرانسه!»

سخنرانی من در هیئت مشورتی با استقبال گرمی روبرو شد وباتفاق آراء

سیاست خارجی دولت بتصویب رسید. معهدا در این باره بین سیاستمداران و من اختلاف روحیه‌ای وجود داشت. نه آن بود که این نمایندگان مجلس دیروز و یا فردا نسبت به خط مشی محسوسی که من به آنان نشان میدادم اظهار تمایل نکنند بلکه مثل آن بود که از دور بآن مینگرند و بهیچوجه بآن بستگی ندارند. بعوض مسائلی که برای دولتها پیش می‌آید مانند سرحدات، امنیت، تعادل قوا، بیشتر در باب نظریات و عقاید بحث میکردند و بین همین مسائل نظری آنهایی را انتخاب میکردند که مبهم و بهمان اندازه ظاهراً شورانگیز و مؤثر بود.

مثلاً اگر مسئله «پیروزی آینده عدالت و آزادی و نابودی فاشیسم» و یا «مأموریت انقلابی فرانسه» و یا «همبستگی دموکراسی‌ها» و یا «صلحی مبنی بر همکاری ملل» مطرح میشد اعضاء هیئت، حالت قبول و پذیرش از خود نشان میدادند، اما اگر مقرر میشد که بطور واضح و روشن درباره «راین»، «سار»، «رور»، «سیلزی»، «گالیسی»، «لوان»، «ممالک شرقی مدیترانه» و «هندوچین» اظهار نظر کنند و یا قبلاً با هر تصمیمی که متفقین بدون دخالت ما میگیرند مخالفت کنند و یا آنکه بمتفقین بفهمانند که اگر ما سرنوشت خود را با آنان پیوند داده‌ایم تنها از اینجهت نبوده که انگلستان مقید باصول پارلمانی و امریکا کشوری دموکراتیک و شوروی مملکتی کارگری است، بلکه بدین سبب بوده که هر سه آنها با اشغالگران کشور ما می‌جنگیده‌اند، در تمام این موارد حاضران در حالیکه خود را دقیق و موافق نشان میدادند بعناوین مختلف می‌فهمانندند که نور را بیش از حد، شدید می‌یابند. معهدا فکر اینکه من بمسکو بروم و حتی در آنجا معاهده‌ای منعقد کنم مورد تأیید اعضاء هیئت قرار گرفت و موافقت آنها بیشتر باین جهت بود که در این اقدام جز عملی دوستانه نسبت بیکی از متفقین چیزی نمیدیدند.

۲۴ نوامبر بطرف روسیه پرواز کردم. «ژرژیدو» همراه من بود. ژنرال «ژوئن» و آقایان «پالوسکی» و «دوژان» و غیره نیز در معیت ما بودند و آقای «بوگومولف» نیز بعنوان راهنما با ما همراهی میکرد. در قاهره بملاقات «ملک فاروق»

رفتم. این پادشاه جوان با فکر روشن و اطلاعات فراوانی که داشت تشویش خود را از وضع مصر از من مخفی نکرد و با آنکه کشور وی مستقیماً وارد مصر که نبرد نشده بود وی از شکست قریب‌الوقوع هیتلر اظهارشادمانی میکرد ولی ضمناً از این مسئله نگران بود که پیروزی غرب تعادل و توازن موقت کشورهای عربی شرق را بر هم زند و پیش بینی میکرد که ممکن است از اتحاد سودان و مصر ممانعت بعمل آید و بخصوص دولتی یهودی در فلسطین ایجاد شود که نتیجه آن ایجاد يك جنبش ملی بین اعراب و بحران روابط خارجی و تشنجات شدید داخلی بود.

پادشاه مصر بعلاقه خود و ملتش بفرانسه اشاره کرد و گفت: «ما بآتیه شما اعتماد داریم زیرا بدان نیازمندیم.» وقتی من متذکر شدم که حکومت وی در موضوع سوریه و لبنان و روشی که این دو کشور برای استقلال در پیش گرفتند نسبت بما رویه غیردوستانه‌ای داشته وی با لبخندی در پاسخ گفت: «اینجا فقط مسئله سیاست در بین بوده.» من میدانستم که او نسبت به «نجاس پاشا» که انگلیسها بعنوان نخست‌وزیر بوی تحمیل کرده بودند نظر خوشی ندارد. در پایان «فاروق» اول، علاقه خود را نسبت بفرانسویان مقیم مصر که در پیشرفت کشور وی سهم بسزائی داشتند ابراز داشت.

تهران مرحله بعدی مسافرت ما بود. پایتخت ایران وضع ناراحت شهری را در زیر تسلط سه جانبه نشان میداد. انگلیسها، روسها و امریکائیا در میان ملتی بینوا در تماس با یکدیگر بسر میبردند و افراد فهمیده ایران در غم و رنج بودند. در مقابل، گرایشی که در محافل تحصیل کرده نسبت بفرانسه وجود داشت بحد اعلائی خود رسیده بود. من این مسئله را در سفارت خودمان در هنگام پذیرائی شخصیت‌های برجسته‌ای که توسط سفیر ما «پیر لافون» دعوت شده بودند برآی‌العین مشاهده کردم.

هنگامیکه بحضور شاهنشاه ایران شرفیاب شدم، معظم‌له نیز منتهای محبت را نسبت بمن ابراز داشتند. با اندوه تمام وضع کشور خود را تشریح کردند و

رقابت‌های کشورهای بزرگ را که ممکن بود بقیمت ازهم گسیختگی کشور و دولت منجر شود بیان داشتند و گفتند: «می‌بینید ما بچه مرحله‌ای رسیده‌ایم. بعقیده شما چه روشی پسندیده است! شما که بار مسئولیت سرنوشت کشور خویش را در سخت‌ترین لحظات بعهد گرفته‌اید، میتوانید عقیده خود را بگویید.»

من بشاهنشاه‌پاسخ دادم اینک زمانی است که کشور ایران بیش از هر وقت، برای نشانه‌ای از قدرت واتحاد کشور، بشاهنشاه محتاج است و بنا براین معظم‌له باید بر سریر سلطنت پایدار بمانند، سپس گفتم: «در برابر قدرتهای خارجی، شاهنشاه مظهر استقلال کشور خود هستند. ممکن است آنها دست بتجاوزاتی بزنند. شاهنشاه میتواند آنها را محکوم سازند. همیشه هر کدام از این قدرتها معظم‌له را برای موافقت با همکاری بتقع خویش دور از دسترس خواهند یافت ولو آنکه این دوری باعث تحمل ناملایماتی شود. ممکن است امروز قدرت شاهنشاهی چون آفتاب در پس ابر از نظرها پنهان باشد ولی دیر یا زود بچشم جهانیان متجلی خواهد شد.» من بشاهنشاه اطمینان دادم فرانسه بتدریج که قوا و وزن خود را باز میابد کوششی را که ایران بهنگام رفع خطر آلمانها برای عزیمت متفقین بعمل میآورد تقویت خواهد کرد. شاهنشاه از من تشکر کردند و گفتند عقیده شخصی من برای ایشان جالب بوده است.

روز ۲۶ نوامبر در «باکو» فرود آمدم. در فرودگاه پس از استماع شادباش ورود از طرف مأمورین شوروی در مراسم رژه شرکت کردم. سربازان با وضعی بسیار زیبا در حالت دست‌فنگ، سینه به پیش، با قدمهایی محکم رژه رفتند. این همان ارتش جاوید روس بود که از برابر من میگذشت. پس از آن با سرعت زیاد عازم شهر شدیم. در اقامتگاه ما میزبانان که در رأس آنها «بوگومولوف» قرار داشت حد اعلاهی مهمان نوازی را بجای آوردند، اما با آنکه ما میل داشتیم مسافرتمان را هر چه زودتر ادامه دهیم، روسها ابتدا خاطر نشان کردند که خلبانان هواپیمای ما راه وعلائم مخصوص آنها نمیدانند و ما باید با هواپیمای

روسی بسفر خود پردازیم و سپس متذکر شدند که سفر هوایی در آن هنگام که آغاز زمستان بود زیاد اطمینان بخش نیست و بالاخره گفتند که ترن مخصوصی برای ما در نظر گرفته شده که باید منتظر آن شویم. خلاصه ما ناچار شدیم دو روز در باکو بمانیم. در این مدت از شهر، که تقریباً نیمه متروک بود دیدن کردیم و یکبار بتماشای نمایشی در تأثر شهرداری رفتیم و وقت را بخواندن تلگرافهای آژانس تاس گذراندیم و از غذاهائیکه بسیار مفصل و عالی بود برخوردار شدیم.

ترن مخصوص ما «گراندوک» نام داشت، زیرا در جنگ بین‌الملل اول «گراندوک نیکلا» با آن مسافرت کرده بود. واگونها خیلی خوب مبله شده بود. قطار بعلت وضع بد ریلها با سرعت کم پیش میرفت و در ظرف چهار روز ما را بمقصد رسانید. در ایستگاههای بین راه مردم با سکوت ولی با وضعی محبت آمیز از ما استقبال میکردند.

من درخواست کرده بودم که از «استالینگراد» بگذریم تا در آنجا نسبت بسربازان روسی که پیروزی نهائی جنگ را بدست آورده بودند ابراز احترام کنم. شهر استالینگراد کاملاً زیر و زبر شده بود. با وجود این در ویرانه‌ها عده زیادی مشغول کار بودند و مقامات مسئول با وضعی حیرت‌انگیز بترمیم خرابیها اشتغال داشتند. پس از آنکه دورادور میدان جنگ را بازدید کردیم، راهنمایان، ما را بیک کارخانه ذوب آهن نیمه ویران هدایت کردند که کوره آن تازه مرمت شده و دو باره شروع بکار کرده بود. اما کارخانه بزرگ تانک سازی که بعداً مشاهده کردیم کاملاً تعمیر و مجهز شده بود. هنگام ورود ما بکارگاهها، کارگران برای ابراز محبت باستقبال ما می‌شتافتند. در بازگشت با افرادی برخوردیم که با سربازان مسلح محافظت میشدند. معلوم شد که آنها زندانیان روسی هستند که برای کار می‌روند. باید بگویم این افراد از حیث وضع مطیعانه خود و از جهت لباس با سایر افراد کارگر که «آزاد» بودند تفاوت زیادی نداشتند. پس از انجام مراسم اهداء

شمشیر افتخار که من از فرانسه برای استالینگراد آورده بودم و شرکت در ضیافتی که برنامه آن با فقر عمومی تضاد فاحشی داشت، دو باره به ترن «گران دوک» سوار شدیم. شنبه ۲ دسامبر هنگام ظهر به مسکو رسیدیم.

در ایستگاه، «مولوتف» با استقبال ما آمد. کمیسرها، ملی، کارمندان عالی-رتبه و ژنرالهای روسی همراه او بودند. نمایندگان سیاسی نیز با لباسهای رسمی حضور داشتند. سرود ملی نواخته شد، یک هنگ از افراد «خردسال» رژه رفتند. هنگام خروج از محوطه ایستگاه، جمعیت زیادی را دیدیم که بدیدن من فریاد شادی بر آوردند. سپس به سفارت فرانسه رفتیم. من مخصوصاً سفارت را برای سکونت انتخاب کردم تا از رفت و آمدهای مزاحم آسوده باشم. «بیدو»، «ژوئن» و «دوژان» در خانه‌ای که دولت شوروی در اختیار آنان گذاشت مسکن گزیدند.

۸ روز در مسکو ماندیم. در این مدت، نقشه‌ها، اطلاعات و پیشنهادهای زیادی بین ما و روسها مبادله شد. «بیدو» و «دوژان» به‌مراهی «گارو» و «دولالوا» که روسی را خوب میدانستند با «مولوتف» و کارمندان چندین بار ملاقات کردند. «ژوئن» در جمعیت «پتی»، رئیس میسیون نظامی ما، با ژنرال «آنتونوف»، رئیس ستاد، مذاکرات مفصلی بعمل آوردند. اما طبیعی است که مذاکرات و اقدامات اساسی قرار بود بین من و استالین بگذرد. در تمام موارد، من در این مرد، قهرمان محیل و شکست ناپذیر روسیه‌ای را دیدم که از رنج و بیدادگری خسته ولی از غرور ملی سرشار است.

«استالین» جسمه‌ای از اراده و قدرت بود. زندگی پر حادثه او خطوط اصلی چهره و روحش را پنهان کرده بود. وی تصورات خوش ورحم و صداقت را کنار گذاشته بود و هر فردی را بصورت مانع یا خطری میدید و سراسر وجودش را تظاهر، عدم اعتماد و لجاج تشکیل میداد. حزب، دولت و جنگ موقعیتهای مناسبی برای پیشرفت و بالا رفتن وی فراهم ساخته بود. وی در اثر بکار بستن دقیق اصول «مارکسیسم» و با استفاده از جسارت و مهارتی فوق‌العاده و مطیع ساختن و یا از بین

بردن دیگران بدین مقام رسید و از آن پس چون يك تنه در برابر روسیه قرار گرفت آنرا بیش از تمام تئوری‌ها و رژیم‌ها اسرارآمیز یافت و بکشورش بسلیقه خود علاقه پیدا کرد. روسیه نیز وی را مانند يك «تزار» برای زمان بدبختی و مصیبت پذیرفت و به «بلشویسم» برای آنکه بعنوان حربه‌ای از آن استفاده کند کردن نهاد.

جمع کردن «اسلاوها»، اضمحلال «ژرمانیک‌ها» و بسط نفوذ در آسیا و دست یافتن بدریاهای آزاد که جزو آرزوهای میهن بود هدف و منظور دیکتاتور روسیه قرار گرفت. حصول این منظور دو شرط داشت: یکی آنکه مملکت را قدرتی عظیم و مدرن ببخشد، یعنی آنرا صنعتی کند و دیگر آنکه در موقع لزوم ویرا در يك جنگ جهانی شرکت دهد. شرط اول بقیمت مخارج گزاف و مصیبت‌ها و تلفات انسانی تأمین شده بود و شرط دوم را نیز استالین در هنگام ملاقات من در میان ویرانیا و گورستانها با تمام میرسانید. حسن کار وی این بود که برملتی تا این حد زنده و با حوصله حکومت میکرد که سخت‌ترین انقیادها ویرا از پا در نمی‌آورد و سرزمینی در اختیار داشت پر از منابع زرخیز که وحشتناکترین غارتگری‌ها نمی‌توانست سرچشمه نعمتهای آنرا خشک کند و متفقینی با وی بودند که بدون آنها نمی‌توانست حریف را شکست دهد و در عین حال بدون وجود وی منفقین نمی‌توانستند دشمن را مغلوب سازند.

در مدتی قریب به ۱۵ ساعت که مجموعاً ملاقاتهای من و «استالین» بطول انجامید، سیاست بلند پایه و مخفیانه وی پی بردم. او بصورت يك فرد کمونیست که لباس مارشالی در برداشت و دیکتاتوری که در پس پرده مکر و حیلۀ خود را پنهان کرده بود و فاتحی با قیافه ساده لوح، طرف را با شتاب می‌انداخت ولی سودای فرمانرواییش آنقدر بود که اغلب از وجودش بصورت آرایشی ظلمت آلود تراوش میکرد.

نخستین مذاکره ما شب ۲ دسامبر در «کرمیلین» صورت گرفت. يك آسانسور

ما را بدالان طویلی رساند که قدم بقدم مأمورین پلیس در آن ایستاده بودند. در انتهای این دالان، اطاقی بزرگ قرار داشت و در این اطاق میزی و گداگرد آن صندلیهای متعدد گذاشته بودند. «مولوتف» ما را بداخل اطاق هدایت کرد و سپس «مارشال» وارد شد. پس از تعارفات عادی، دور میز نشستیم. «استالین» چه در هنگام صحبت و چه در وقتی که سکوت میکرد چشمان خود را بزیر انداخته بود و با مداد و کاغذ ورمیرفت.

بلافاصله مسئله آلمان مطرح شد. هیچیک از حاضران شکی نداشت که آلمان در آتیه نزدیکی در زیر ضربات اسلحه متفقین از پا درمیآید. «استالین» بخصوص خاطر نشان میکرد که قسمت اعظم این ضربات بوسیله روسها بر پیکر آلمان وارد شده است. بزودی توافق حاصل شد که باید آلمان را ازحالتی که احتمال زیانی از آن برود بیرون آورد. اما وقتی من یاد آور شدم که جدائی فرانسه و روسیه تا چه اندازه در پیشرفت هوسهای آلمانها و فاجعه فرانسه و سرانجام اشغال خاک شوروی مؤثر بوده و هنگامیکه طرح اولیه توافق مستقیم بین مسکو و پاریس را برای ایجاد مقرراتی که بعداً بسایر متفقین پیشنهاد میشد بیان داشتم، استالین دچار تردید گردید. او بالعکس اصرار داشت که باید هر مسئله را با امریکا و انگلستان در میان گذاشت و من متوجه شدم که وی برای نیل بخواستههای خود امیدزیادی بموافقت با روزولت و چرچیل دارد.

معدالك وی از من پرسید که فرانسه در مغرب چه تضمینی را خواهانست و وقتی من از «راین»، «سار» و «رور» حرف زدم، وی گفت که حل این مسائل فقط باید در مذاکرات چهارجانبه صورت گیرد. بعکس وقتی من از وی راجع بسرحد شرقی آلمان سؤال کردم، او بصراحت پاسخ داد: «سرزمینهای قدیم لهستانی پروس شرقی و «پومرانی» و «سیلزی» باید بلهستان و اگذارشود.» من گفتم: «بنابراین رود «ادر» باید سرحد قرار گیرد؟» وی گفت: «ادر» و «نایس» و بعلاوه بتقع چکوسلواکی نیز باید تصمیماتی اتخاذ گردد.

من خاطر نشان کردم که ما مخالفتی با رد و بدل کردن این سرزمینها نداریم، زیرا بدین ترتیب سرحد شرقی لهستان نیز تعیین میگردد. اما ضمناً افزودم: «اجازه بدهید شما را متوجه کنم که اگر مسئله «راین» را حالا میشود حل کرد قضیه «ادر» قبلاً حل شده است». «استالین» درحالیکه با مداد روی کاغذ خط میکشید، مدتی سکوت کرد، آنگاه سر بلند کرد و گفت: «بیائید با هم پیمانی منعقد کنیم که بموجب آن بر ضد تجاوز آتیه آلمان، متفقاً وارد عمل شویم».

من گفتم: «ما برای این امر حاضریم بهمان دلایلی که منجر به پیمان قدیم فرانسه و روس شد». و سپس با رندی افزودم: «وحتی سبب ایجاد عهد نامه ۱۹۳۵ گردید». «استالین» و «مولوتف» که غافلگیر شده بودند متذکر شدند که عهد نامه ۱۹۳۵ که بوسیله آنان و «لاوال» امضاء شده بود بواسطه وجود همین شخص بمرحله اجراء درنیامده است. من گفتم مقصود من از اشاره بعهده نامه ۱۹۳۵ و معاهده ۱۸۹۲ اینست که در مواردیکه خطر آلمان وجود داشته باشد فرانسه و روسیه متفقاً وارد میدان میشوند و اما در باره نحوه اجرای يك موافقت نامه تازه متذکر شدم که تجارب دردناك گذشته باید درسی برای رهبران دو کشور باشد و سپس افزودم: «اما آنچه مربوط بمنست اینست که من «پیرلاوال» نیستم». بالاخره قرار شد که «بیدو» و «مولوتف» متن يك قرارداد فیما بین را تهیه کنند.

در طی روزهای بعد، دو وزیر خارجه چندین بار تشکیل جلسه دادند. طرحهایی بینشان رد و بدل گردید که خیلی شبیه بهم بود در همین اوان پذیرائی‌ها، ملاقاتها و گردشهایی نیز صورت گرفت، بخصوص ضیافت ناهاری را که «مولوتف»، در «اسپیری» دونوگا، با حضور «دکانوزوف»، «لیتوینف» و «لوزوسکی» وزرای خارجه سابق داد قابل ذکر است. «استالین» نیز حضور داشت. در پایان غذا، وی درحالیکه جام خود را بلند میکرد، اتحادی را که بین ما درشرف تشکیل بود رسماً اعلام داشت و گفت: «این بار اتحاد ما، اتحادی واقعی است و با رویه «لاوال» بهیچوجه شباهت ندارد». ما هر دو مدت مدیدی صحبت کردیم. من از پیشرفتهائی که نصیب ارتش

شوروی شده بود و بخصوص از موقعیت قسمت مرکزی آن که تحت فرمان «تولبو کین» مقدار زیادی در مجارستان جلو رفته بود، تمجید کردم. «استالین» در پاسخ گفت: «گرفتن چند شهر اهمیت زیادی ندارد، ما باید به «وین» و «برلین» برسیم.» سپس با لحنی که جنبه شوخی داشت افزود: «حکومت بر کشوری چون فرانسه که همه چیز در آن بحال تحرك است باید خیلی مشکل باشد.» من جواب دادم: «بله، همین طور است، ولی من نمی‌توانم برای حکومت خود از شما سرمشق بگیرم، زیرا شما قابل تقلید نیستید.» آنگاه وی از «تورز» که دولت فرانسه اجازه بازگشتش را پاریس داده بود صحبت کرد و چون سکوت آمیخته بعدم رضایت مرا دید گفت: «از بی‌ملاحظگی من ناراحت نشوید. فقط می‌خواستم بگویم که «تورز» را می‌شناسم. بعقیده من یک فرد فرانسوی خوبی است. اگر من جای شما بودم وی را زندانی نمی‌کردم.» سپس لبخند زنان افزود: «ویا لا اقل فوراً این کار را نمی‌کردم.» من پاسخ دادم: «دولت فرانسه با افراد فرانسوی نسبت بخدمتی که از آنها انتظار دارد رفتار میکند.»

یک بار بباله زیبایی در «گران تآتر» دعوت شدیم و بار دیگر میزبانان ما در «اسپیری دونوگا» شب نشینی مفصلی بافتخار ما دادند. در این ضیافت، عده زیادی از کمیسرهای ملی، کارمندان عالی‌رتبه، ژنرالها و بانوانشان و تمام کادر سیاسی خارجی مسکو و افسران متفقین حضور داشتند. یکبار نیز در «خانه ارتش سرخ» رقصها و آهنگهای ملی را تماشا کردیم. در تمام این مراسم، «مولوتف» ما را ترک نمی‌کرد. وی در سخن گفتن دقیق و باطناً محتاط بود. معذالك برای حضور در مراسم دعای کلیسای «سن لوئی د فرانسه»، تنها کلیسای کاتولیکی که در مسکو باز بود، و همچنین برای دیدار «کوه گنجشکان» که از آنجا ناپلئون مسکو را تماشا کرده بود و برای بازدید نمایشگاه جنگی که یادبودهای پیروزی در آن جمع آمده بود، و جهت سوار شدن مترو و تماشای چند کارخانه، یک بیمارستان نظامی و یک آموزشگاه ارتباطی، وی ما را به راهنمایان دیگری سپرد. در کوچه‌ها،

رهگذران ساکت و درخود فرو رفته، در سرما و برف می‌گذشتند دربرخورد با ما معلوم بود که این رهگذران چه از طبقه روشنفکر و چه از عامه مردم، مایلند محبت و اشتیاق خود را نشان دهند. ولی طبق دستور نمی‌توانستند شوق درون خود را ظاهر سازند.

ما فرانسویها، در شب نشینی‌ها و مراسم رسمی اغلب از موقعیت استفاده می‌کردیم و مراتب تمجید و تحسین دوستانه خود را نسبت به این ملت بزرگ ابراز می‌داشتیم. در سفارت، من عده‌ای از افراد روشنفکر و نویسندگان را که دولت روسیه بدانها نام «دوستان فرانسه» را داده بود، در سرمیز خود دعوت کردم. «ویکتور فینک» و «ایلیا ارنبورگ» نیز جزو آنها بودند. این دو، قریح‌دای سرشار داشتند ولی ذوق و استعداد خود را فقط در جهت مسیری که برای آنان تعیین شده بود بکار می‌بردند. ژنرال کنت «ایگناتیف» که وابسته نظامی تزار در پاریس بود و سپس مدت‌ها یکی از سران مهاجران بحساب می‌آمد، نیز جزو مدعوین بود. وی با وجود کبر سن، با او نیفورم زیبا، از تعارفات معموله فروگذار نمی‌کرد اما کمی ناراحت بنظر میرسید. «ژان ریشارد بلوخ» که در شوروی «پناهنده» بود حاضران را با لطف و نرمشی تصنعی معرفی می‌کرد. همه باحالت هیجان و انقلاب شباهت به‌مرکبی داشتند که پایش در قید باشد. یک شب، تمام افراد رسمی مسکو را به سفارت دعوت کردیم. در صحبت‌های آن شب نقصی از نظر آداب دوستی و مودت دیده‌نمیشد اما اضطراب مبهمی بر حاضران سنگینی می‌کرد. طبق معهود شخصیت هر فرد در ابتدال عمومی مستهلك می‌گردید.

در این میان، قضیه پیمان نیز بتدریج بغرنج‌تر میشد. در واقع تفاوت‌های مختصری که بین متن تهیه شده «مولوتف» و «بیدو» وجود داشت در يك لحظه قابل حل بود ولی بتدریج روسها شروع به چانه زدن کردند و ابتدا مسئله ضمانت اجرائی را پیش کشیدند. «مولوتف» از «دوژان» و سپس از «بیدو» پرسید: «باتوجه باینکه حکومت شما موقتی است، کدام يك از شما میتواند ضامن اجرای این عهد نامه

باشد. وزیر خارجه شوروی آنگاه رو بمن کرد و نظر مرا جویا شد. من برای رفع تردید وی گفتم: «شما با «بنش» نیز پیمانی امضاء کرده‌اید در صورتی که حکومت وی تا آنجا که من میدانم موقتی است و بعلاوه او فعلاً در لندن اقامت دارد.» پس از این گفتگو دیگر از ضمانت اجرائی سخنی بمیان نیامد.

آنگاه مسئله اصلی مذاکرات مطرح شد و آن، همانطور که ما انتظار داشتیم، مسئله لهستان بود. من در طی کنفرانسی که در ۶ دسامبر در «کرمین» منعقد شد صراحتاً راجع بنقشه آینده روسها پس از ورود به «ورشو» از استالین سؤال کردم. «بیدو»، «گارو» و «دوژان» همراه من بودند و از همکاران استالین «مولوتف» و «بوگومولف» و «پودزروف» مترجم زبردست، نیز حضور داشتند.

من یادآوری کردم که فرانسه همیشه خواستار پشتیبان استقلال لهستان بوده است. پس از جنگ جهانی اول، ما کوشش بسیار کردیم که این کشور را دوباره زنده کنیم اما سیاستی که «ورشو» پیش گرفت و بخصوص روش «بک» باعث ناخرسندی ما شد و حتی وضع خطرناکی را پیش آورد. «ورشو» مرتباً میکوشید تا اتحاد جماهیر شوروی را از ما دور نگاه دارد. معیناً ما علاقه داشتیم که لهستانی حاکم بر سرنوشت خویش بوجود آید بشرطی که روابط وی با فرانسه و روسیه دوستانه باشد. ما مصمم بودیم نفوذی را که در لهستانی‌ها (بله، روی تمام لهستانی‌ها) داریم، در این راه صرف کنیم. سپس اضافه کردم که حل مسئله سرحدات این کشور همانطور که خود «استالین» پیشنهاد کرده بود یعنی «خط کورزون» در مشرق و «ادر-نایس» در مغرب، برای ما قابل قبول است. ولی ضمناً تکرار کردم که بنظر ما کشور لهستان باید واقعاً مستقل باشد و بنابراین خود ملت لهستان باید حکومت آینده خویش را انتخاب کند، و این کار فقط پس از آزادی این کشور و انتخابات امکان دارد. در حال حاضر، دولت فرانسه با دولت لهستان که در لندن است و همواره با آلمانها مبارزه کرده، رابطه دارد و اگر روزی فرانسه بخواهد در این وضع تغییری بدهد، جز با موافقت سه متفق خود اقدامی نخواهد کرد.

پس از سخنان من نوبت به مارشال استالین رسید، وی با حرارت زیاد شروع بصحبت کرد. از وضع سخن گفتنش پیدا بود که قضیه لهستان هدف اصلی آرزو و مرکز سیاست اوست. وی اظهار داشت که روسیه نسبت به ملت لهستان که قرن‌ها دشمن او بوده، «تغییر روش بزرگی» داده است و میل دارد پس از این بصورت دوست در وی بنگرد. اما اینکار شرایطی دارد. سپس گفت: «لهستان همیشه برای آلمانها چون دالانی جهت حمله بروسیه بکار رفته است. این دالان باید بسته شود و خود لهستانها باید آنرا مسدود سازند.» برای این منظور تعیین «ادر» و «نایس» بعنوان سرحد شرقی این کشور در صورتیکه دولت لهستان قوی و «دموکراتیک» باشد میتواند قطعیت یابد، استالین آنگاه افزود: «هیچ دولتی نمی‌تواند قوی باشد مگر آنکه دموکراتیک باشد.»

سپس «استالین» مسئله دولتی را که باید در «ورشو» برقرار شود پیش کشید و در این زمینه سخنانی درشت و پر از خشم و نفرت نسبت به «حکومت مقیم لندن» بر زبان راند و از «کمیته لوبلین» که تحت نظر روسها تشکیل شده بود تمجید زیاد کرد و گفت که مردم لهستان فقط نسبت باین کمیته نظر موافق دارند و برای اثبات توجه مردم لهستان باین مسئله دلائلی ذکر کرد که بیشتر مبین تصمیم خود او بود. وی گفت: «مردم لهستان در نبردی که کشورشان را نجات می‌بخشد، حکومت مقیم لندن و یا ارتش «آندرس» را دخیل نمیدانند بلکه بعکس حضور و عمل «کمیته نجات ملی» و افراد ژنرال «برلینگ» را عامل مؤثر می‌شمارند، بعلاوه میدانند که عوامل حکومت مقیم لندن باعث شدند که قیام «ورشو» به نتیجه مطلوب نرسد زیرا در ایجاد آن نهایت بی‌اعتنائی و سبکی را نشان دادند و بهیچوجه نظر مقامات شوروی را نخواستند و درست در وقتی باین کار دست زدند که ارتش روس نمی‌توانست دخالتی بکند. از این گذشته «کمیته نجات ملی لهستان» در سرزمین نجات یافته مشغول انجام اصلاحات ارضی است و این کار با استقبال پر شور مردم مواجه شده است. زمینهای متعلق به مهاجرین مرتجع، بین کشاورزان تقسیم

گردیده. از همین منبع است که لهستان فردا قدرت خواهد گرفت همانطور که «فرانسه انقلاب» از فروش اموال ملی بقدرت رسید.»

سپس «استالین» مرا مخاطب ساخت و گفت: «شما میگوئید که فرانسه در ملت لهستان نفوذ دارد، بسیار خوب، پس چرا شما از این نفوذ خود برای پیشنهاد راه حل لازم باین ملت استفاده نمی کنید؟ برای چه مثل انگلستان و امریکا روشی بی ثمر پیش گرفته اید؟ انتظاری که ما از شما داریم اینست که با واقع بینی و در همان جهت ما اقدام کنید.» آنگاه آهسته اضافه کرد: «بخصوص که لندن و واشنگتن هنوز حرف آخر خود را نزده اند.» من گفتم: «متوجه موقعیت شما هستم و نتایج دامنهدار آنرا مشاهده می کنم. اما باید تکرار کنم که حکومت آینده لهستان مربوط به ملت لهستان است و بعقیده ما این ملت باید بتواند بآراء عمومی مراجعه کند.» من منتظر واکنش شدیدی از جانب مارشال بودم اما بعکس او تبسمی کرد و به ملایمت گفت: «با همه اینها ما باهم توافق خواهیم کرد.»

برای آنکه به تحقیقات خود خاتمه دهم از «استالین» پرسیدم که وی نسبت به ممالک بالکان چه نظری دارد. وی پاسخ داد که بلغارستان چون شرایط ترك مخصوصه متفقین را پذیرفته مستقل باقی خواهد ماند اما «مجازاتی را که مستحق است خواهد دید» و ضمناً بصورت «دموکراتیک» در خواهد آمد. رومانی نیز همین سرنوشت را خواهد داشت. مجارستان چیزی نمانده بود که تسلیم متفقین شود اما آلمانها که نمیدانم از کجا باین قضیه پی برده بودند، «هورتی» را از اینکار باز داشتند. سپس مارشال اضافه کرد: «چنانچه در مجارستان يك دولت دموکراتیک روی کار بیاید ما وی را علیه آلمانها یاری خواهیم کرد. برای یوگوسلاوی چنین مسئله ای مطرح نیست، زیرا این کشور برضد فاشیسم قیام کرده بود.» «استالین» باخشم زیاد از «میخائیلویچ» که تصور میکرد انگلیسها در قاهره پنهانش کرده اند سخن راند. درباره یونان گفت که: «روسها اصولاً بدانجا وارد نشدند و جای خود را با افراد و کشتیهای انگلیسی دادند. بنابراین برای اطلاع از جریانات

این کشور باید به انگلیسها مراجعه کرد.»

از این جلسه اینطور نتیجه گرفته شد که روسها مصممند بمیل و طریقه خود نسبت بدولتها و سرزمینهاییکه متصرف شده‌اند و یا بعداً متصرف خواهند شد رفتار کنند و بنا بر این از جانب آنها باید انتظار فشار سیاسی شدیدی را در آسیای مرکزی و ممالک بالکان داشت. از ظواهر امر پیدا بود که در این باره مسکو مخالفت صریحی را از جانب واشنگتن و لندن انتظار ندارد و بالاخره معلوم بود که استالین سعی دارد قرارداد فیما بین ما را باقیمت تصدیق رسمی ما از عملیات خودش در لهستان، بما بفروشد.

مسئله قرارداد مانند درامی که خوب تنظیم شده باشد و در آن حوادث و ماجراهای متعدد پیش آید، بنا گاه وضع غیرمنتظره‌ای بخود گرفت و سر و کله آقای چرچیل پدیدار گردید. وی تلگرافی به مارشال «استالین» کرد بدین مضمون: «تصور میکنم شما قصد دارید بهنگام دیدار ژنرال دوگل از کشورتان، قرارداد تأمینی نظیر آنچه بین دولت شما و من در ۱۹۴۲ بامضاء رسید، منعقد سازید در این صورت چرا این قرارداد سه جانبه نباشد و بین روسیه و بریتانیای کبیر و فرانسه قرارداد واحدی منعقد نگردد؟ من آمادگی خود را برای انعقاد چنین قراردادی اعلام میدارم.» روسها پیشنهاد چرچیل را که بنظر خودشان قانع کننده بود بما ابلاغ کردند. اما من با آن موافق نبودم.

اولا ما نمی‌توانستیم شکل تسلیم پیشنهاد چرچیل را بپذیریم، چرا درامی که فرانسه و لندن و مسکو بیک اندازه در آن ذینفع بودند وی منحصرأ باستالین پیشنهاد داده بود؟ از آن گذشته، من معتقد بودم که در برابر خطر آلمان، روسیه و فرانسه باید بین خود موافقت نامه خاصی داشته باشند زیرا آنها مستقیماً و بیشتر در معرض این خطر بودند. وقایع قبلی صحت این نظریه را ثابت کرده بود آنهم بچه قیمتی! در هنگام بروز خطر ژرمانیک، دخالت انگلیسها این عیب را داشت که ممکن بود نه در موقع مناسب باشد و نه بمیزان لازم. بخصوص که انگلستان محتملاً

هیچ عملی را بدون موافقت سایر کشورهای مشترك المنافع انجام نمیداد و این موافقت نیز بر پایه محکمی استوار نبود. آیا میبایست پاریس و مسکو در اقدامات خود منتظر بمانند تا لندن دست بکار شود؟ بالاخره اگر من میخواستم روزی اتحاد بین فرانسه و انگلیس را تجدید کنم، قبل از حل مسائل اصلی مثل سرنوشت آلمان، راین، شرق و غیره باین کار دست نمیزدم. خلاصه ما با طرح يك قرارداد سه جانبه موافق نبودیم، از طرف دیگر اینطور تشخیص داده بودیم که لحظه اخذ يك نتیجه مثبت یا منفی در مذاکراتمان با شوروی فرا رسیده است. روز هشتم دسامبر من و «بیدو» و «گارو» و «دوژان» به کرملین رفتیم تا با «استالین» و «مولوتف» و «بوگومولف» آخرین جلسه مذاکرات را تشکیل دهیم.

من در ابتدا تذکر دادم که فرانسه به چه نحوی سرنوشت آینده آلمان را در نظر میگیرد: در ساحل چپ «راین» دیگر فرمانروائی دولت مرکزی آلمان نباید وجود داشته باشد. سرزمینهایی که بدین ترتیب از آلمان منتزع میشوند در عین آنکه سجایای آلمانی خود را حفظ میکنند، استقلال می‌یابند و از نظر اقتصادی جزو منطقه غربی بشمار خواهند رفت. منطقه «رور» تحت کنترل بین‌المللی درمی‌آید و سرحد شرقی آلمان را دو رودخانه «ادر» و «نایس» تشکیل خواهند داد. ما متأسف بودیم که روسیه با عقد موافقت‌نامه‌ای بر مبنای این شرایط که بعداً بانگلستان و امریکا پیشنهاد میگردید، موافق نبود. ولی این مسئله در وضع ما تغییری ایجاد نمیکرد.

درباره قراردادها، ما فکر می‌کردیم که باید در «سه مرحله» اجرا شود. يك عهدنامه بین فرانسه و روسیه که نخستین قدم تأمین است و سپس قرارداد بین انگلستان و شوروی و موافقت‌نامه بین فرانسه و انگلیس که مرحله دوم بشمار میرود. منشور آینده سازمان ملل که امریکا عنصر اصلی آنست تمام این قراردادها را تکمیل میکند و آخرین مرحله آن محسوب میگردد. من دلائلی را که برای رد پیشنهاد چرچیل دائر بعقد قرارداد واحد بین انگلیس و فرانسه و روسیه داشتم

دوباره تکرار کردم و بالاخره اعلام داشتم که طبق قرار قبلی، ما صبح روز ۱۰ دسامبر مسکو را ترك ميكنيم.

«استالین» یکبار دیگر نیز به آنچه من درباره سرحدات آلمان اظهارداشتم توجهی نکرد. وی مزایای یک قرارداد سه جانبه را بعقیده خود شرح داد. اما ناگهان صحبتش را عوض کرد و گفت: «از همه چیز گذشته حق با شماست! چرا ما قرارداد دو جانبه بین خود منعقد نسازیم؟ چیزی که فقط شما باید بدان توجه داشته باشید اینست که روسیه نسبت به لهستان علاقمند است. ما میخواهیم لهستان، دوست متفقین و بطور مسلم برضد آلمانها باشد و این امر با حکومت مقیم لندن که همواره روحیه ضد روسی داشته امکان پذیر نیست. بعکس ما با یک لهستان بزرگ و قوی و دمکراتیک میتوانیم کنار بیائیم. اگر شما هم بر همین عقیده هستید «کمیته لوبلین» را برسمیت بشناسید و با وی بطور رسمی مناسباتی برقرار کنید. آنوقت ما میتوانیم با شما قراردادی منعقد سازیم. ملاحظه کنید که ما روسها با مطالعه و سنجش جوانب کار «کمیته نجات ملی لهستان» را برسمیت شناخته‌ایم و این کمیته بتدریج که دشمن توسط قوای ما از خاک لهستان رانده میشود حکومت و اداره این کشور را در دست میگیرد. بنابراین در تمام مسائل مربوط به لهستان که مورد علاقه شماست بخصوص درباره سرنوشت زندانیان و آوارگان فرانسوی که آلمانها در حین عقب نشینی بجا میگذارند شما باید به «لوبلین» مراجعه کنید. و اما در باره چرچیل، من به وی تلگراف خواهم کردم که پیشنهادش مورد قبول قرار نگرفته است. البته این امر او را ناراحت خواهد کرد اما چه اهمیتی دارد، او هم بارها مرا ناراحت کرده است.»

از آن پس همه چیز روشن بود. من با صراحت به «استالین» گفتم که فرانسه برای انعقاد قرارداد تأمینی با روسیه مهیاست و ما هیچ نظر نامساعدی نسبت به «کمیته لوبلین» نداریم اما نمیخواهیم این کمیته را بعنوان حکومت لهستان بشناسیم و با آن رسماً وارد مذاکره شویم. مسائل مربوط بزندانان فرانسوی

هم بتدریج توسط يك نماینده ساده که به «لوبلین» میفرستیم حل خواهد شد بدون آنکه این نماینده عنوان نمایندگی سیاسی داشته باشد. سپس افزودم: «فرانسه و روسیه هر دو مایلند که لهستانی مستقل، متحد و واقعی در مقابل خود ببینند نه کشوری مصنوعی که فرانسه بسهم خود بدان اعتماد نداشته باشد. بعقیده ما مسئله حکومت آینده لهستان فقط توسط خود لهستانی‌ها، آنهم پس از نجات این کشور و با موافقت متفقین چهار گانه قابل حل است.» «استالین» دیگر اظهار نظر تازه‌ای نکرد. فقط با خوش‌روئی گفت که بسیار خوشوقت میشود که درضیافت شامی که فرداشب بافتخار ما خواهد داد شرکت کنیم.

روز نهم دسامبر محیط مذاکرات تیره شد. «مولوتف» همان شرط «استالین» را جهت عقد قرارداد برای «بیدو» تکرار کرده بود. حتی از آن هم قدم فراتر گذاشته و متن موافقت‌نامه بین دولت فرانسه و «لوبلین» را که بموجب آن فرانسه رسماً «کمیته نجات لهستان» را برسمیت می‌شناخت بوی تسلیم کرده بود. روسها لطف خود را بدانجا رسانیده بودند که در همین وقت مفاد اعلامیه‌ای را که این خبر را بدینا اطلاع میداد نیز بما پیشنهاد کردند. وزیر خارجه فرانسه طبعاً به کمیسر ملت شوروی اعلام کرد که چنین امری غیر قابل قبول است. و اما من رفتار دوستان خودمان را گذشته از تمایل آنها بتصویب سیاستشان در لهستان، بدین علت میدانستم که آنها نسبت بمقاصد و نیات ما تصور خاصی داشتند زیرا چنین رفتاری این‌طور معنی میداد که از همه چیز گذشته و با وجود توضیحاتی که من داده بودم، ما فرانسویها علاقه زیادی به امضای قرارداد با شوروی داریم و در صورت عدم انعقاد این قرارداد موقعیت ژنرال دوگل در پاریس بمخاطره می‌افتد. اما آنها اشتباه میکردند و من قصد داشتم جریان را علناً بآنها بفهمانم.

در همین هنگام اعضای برجسته «کمیته لوبلین» که چند روز بود از «گالیسی» آمده بودند با سفارت فرانسه وارد مذاکره شدند تا «بعنوان خبری» توسط ژنرال دوگل پذیرفته شوند. این اشخاص با «چرچیل» و «ایدن» بهنگام

سفر آنها بمسکو، ملاقات کرده بودند و در همان موقع با «میکلاژیک» رئیس حکومت لهستان مقیم لندن و چند نفر از وزرای او که بتقاضای مشترك انگلیسها و روسها به پایتخت روسیه آمده بودند نیز تماس گرفته بودند. دلیلی نداشت که من تقاضای ملاقات آنها را نپذیرم، بعد از ظهر روز ۹ دسامبر در سفارت بدیدار من آمدند.

بین آنها «بیروت» رئیس کمیته، «اسوسکاموراوسکی» مسئول «امور خارجه» و ژنرال «رولا - زیمیرسکی» متصدی «دفاع ملی» بچشم میخوردند، رویهمرفته وضع آنها بنظرم جلوه‌ای نکرد. من دوستی عمیق فرانسه را نسبت بکشورشان که با وجود تحمل ناملایمات در همه جای اروپا در جنگ با آلمانها شرکت کرده بود، اظهار داشتم و آرزوی دولت فرانسه را مبنی بر حیات مجدد لهستان مستقل و دوست فرانسه و متفقینش بیان کردم و تذکر دادم که ما بدون آنکه بخواهیم در امور داخلی آنها دخالت کنیم، مایلیم لهستانها بین خود متحد باشند تا دوباره قدرت ملی خود را بدست آورند. جواب آنها مانند افراد پارتیزانی بود که از منازعات و جامه‌طلبی‌های خود بجان آمده و بسطه کمونیزم تن در داده باشند و کلماتی را طبق میل آنها تکرار کنند.

آقای «بیروت» درباره جنگ هیچ‌نگفت و در عوض راجع به اصلاحات ارضی صحبت کرد و منویاتش را از نظر سیاسی بیان داشت و سخنان ملامت باری نثار حکومت «مهاجر» لندن کرد. آقای «اسوسکاموراوسکی» خاطر نشان کرد که لهستان همواره دوست فرانسه بوده و این دوستی امروز بیش از همیشه است. سپس با همان جملاتی که «استالین» و «مولوتف» بکار برده بودند خواستار امضای موافقت‌نامه‌ای بین «کمیته لهستان» و دولت فرانسه و مبادله نمایندگان سیاسی بین دوطرف و نشر اعلامیه مشترکی در این زمینه گردید. ژنرال «رولا - زیمیرسکی» تذکر داد که کمیته نجات، ۱۰ لشکر مجهز در اختیار دارد و سپس اعتماد مطلق خود را نسبت بفرماندهان شوروی ابراز داشت. با وجود تقاضای من، وی هیچ

اشاره‌ای به عملیات ارتش لهستان: سال ۱۹۳۹ در لهستان، سال ۱۹۴۰ در فرانسه و سال ۱۹۴۲ در ایتالیا و فرانسه و هلند و همچنین نبردهای مقاومت ملی نکرد. در کلمات چاپی این آقایان و طرزی که «پراودا» هر روز درباره لهستان بحث میکرد بقدری شباهت بود که من معتقد شدم که لهستان مستقل آنها همین «کمیته لوبلین» است.

من به آقایان «بیروت» و «موراوسکی» و «زیمیرسکی» گفتم که دولت فرانسه حاضر است برای حل مسائل عملی مربوط به فرانسیها و بخصوص زندانیان آنها در سرزمینهاییکه توسط «کمیته نجات» کنترل میشود، سرگرد «کریستیان فوشه» را بعنوان نماینده بفرستد. در صورتیکه آنها هم متقابلاً نظیر چنین کارهایی داشته باشند ما از حضور نماینده آنها در پاریس ممانعت نخواهیم کرد. اما ما مثل تمام متفقین با دولت لهستان مقیم لندن روابط رسمی داریم و قصد نداریم با «کمیته نجات» موافقت‌نامه یا قراردادی منعقد سازیم و یا با آن، نمایندگان سیاسی مبادله نمائیم. آقای «اوسوسکا» و «موراوسکی» گفت در این صورت بهتر است اعزام سرگرد «فوشه» را به «لوبلین» بتعویق بیندازید. من گفتم: «هر طور میل شماست» و آقایان سفارت را ترک کردند.

در همین اوان، بدعوت من، آقای «اورل هاریمن» سفیر کبیر امریکا و «جان بالفور» کاردار انگلستان به ملاقاتم آمدند. من مایل بودم آنها را در جریان مذاکراتمان با روسها بگذارم و با اطلاعاتشان برسانم که ما شناسائی «کمیته لوبلین» را نخواهیم پذیرفت. آنها از این امر خرسند شدند با وجود این «هاریمن» گفت: «اما ما امریکائیا قصد داریم نسبت بمسکو سیاست اعتماد را پیش بگیریم.» وقتی این حرف را شنیدم و ضمناً سخنان استالین را که از آن بخوبی تغییر روش انگلستان و امریکا نسبت بمسئله لهستان مشهود بود بخاطر آوردم، از دو سیاستمدار فوق تقاضا کردم که از طرف من به آقایان چرچیل و روزولت اطلاع دهند که چنانچه در وضع خود تغییری میدهند با همان سرعت و حرارتی که من نسبت

به آنها دارم جریان را باطلاع من برسانند.

در این روز که در حقیقت يك شمشیر بازی سیاسی در آن اجرا میشد، ساعت هيجان‌انگیزی وجود داشت و آن هنگامی بود که من از خلبانان هنگ «نرماندی نیمن» بازدید کردم، ابتدا روسها موافقت کرده بودند که من این هنگ را در حوزه عملیاتش در «اینستربورگ» بازدید کنم. اما بهمان نحوی که در مسافرت با کو-مسکو پیش آمد، متفقین ما از من خواهش کردند که بعلت بدی هوا از مسافرت هوایی صرف نظر کنم. از طرف دیگر رفت و برگشت بوسیله اتومبیل یا راه آهن سه روز و سه شب طول میکشید. استالین که از جریان آگاه شده بود، دستور داد تمام هنگ با ترن بمسکو منتقل شود. بدین ترتیب من توانستم این واحد عالی یعنی تنها نیروی غربی را که در جبهه روسها می‌جنگید، از نزدیک مشاهده کنم و با افراد آن که شجاعانه بفرانسه خدمت میکردند تماس بگیرم. من از موقعیت استفاده کردم و بآنها و همچنین به عده‌ای از ژنرالها و افسران روس که از جبهه آمده بودند نشان افتخار دادم.

در هنگامیکه به ضیافت شام استالین میرفتم، مذاکرات هنوز به نتیجه نرسیده بود، تا آخرین لحظه روسها سعی داشتند که لااقل موافقت ما را با نشر اعلامیه‌ای دال بر ایجاد روابط سیاسی بین دولت فرانسه و «کمیته لوبلین» بدست آورند و این اعلامیه را همراه با خبر پیمان روسیه و فرانسه منتشر سازند ولی ما به این امر رضایت نداده بودیم. اگر من مصمم بودم فرانسه را در ماجرای بردگی لهستان دخالت ندهم نه از آن جهت بود که این امر نتایج عملی در بر داشت. ما مسلماً وسیله‌ای برای ممانعت روسها از اجرای نقشه مورد علاقه‌شان در دست نداشتیم. از طرف دیگر من حس میکردم که امریکا و انگلستان هم با این امر موافقند. اما این تصمیم فرانسه اگر وزنی نداشت ممکن بود در آتیه از این جهت که در چنان موقعی گرفته شده بود اهمیت پیدا کند. آینده بسی طولانی است ممکن است انجام يك عمل شرافتمندانه و درست، در پایان کار باعث احراز يك مقام

سیاسی خوب باشد.

چهل نفر از شخصیت‌های روسی از قبیل کمیسرهای ملت، دیپلماتها، ژنرالها و کارمندان عالی‌رتبه با او نیفورمهای مجلل در سالی که ما بدان وارد شدیم اجتماع کرده بودند. سفیر کبیر امریکا و کاردار سفارت انگلیس نیز حضور داشتند. ما از پله‌هایی بالا رفتیم که با تابلوهای زمان تزار تزئین شده بود. بعضی از این تابلوها مناظر وحشتناکی را نشان میداد: مثل نبرد خونین «ایرتیش» یا «ایوان مخوف» در حال خفه کردن پسرش و غیره. مارشال با همه دست داد و مهمانان را به اطاق غذاخوری هدایت کرد. منظره میز غیر قابل تصور بود و غذائی که آن شب داده شد واقماً بوصف نمی‌گنجید.

من و استالین در کنار یکدیگر نشستیم و از مباحث مختلف صحبت کردیم، آقایان: «پودزرف» و «لالوا» سخنان ما را کلمه بکلمه ترجمه میکردند. عملیاتی که در جریان بود، وضع زندگی ما در پست‌هایی که شاغل آن بودیم و نظریاتی که درباره شخصیت‌های متفق یا دشمن داشتیم موضوع صحبت ما بود. در باره قرارداد سخنی بمیان نیامد. فقط مارشال با لحنی بی‌علاقه از من پرسید که مقامات «لوبلین» چه اثری در من گذاشته‌اند. من در پاسخ گفتم که مسلماً این افراد قابل استفاده هستند اما نه برای «لهستان مستقل». سخنان «استالین» همه کوتاه و مستقیم بود. وی شباهت بیک فرد روستائی داشت که با سطح معلومات پائین، مسائل بزرگ را با قضاوتی سطحی بنگرد. او در صرف غذا افراط میکرد، از همه چیز میخورد و مرتباً از شراب کریمه که در مقابلش تجدید میشد مینوشید. اما در پشت این ظاهر ساده قهرمانی وجود داشت که با تمام قوا مبارزه میکرد. تمام شخصیت‌های روسی که حضور داشتند با وضعی ناراحت و در عین حال دقیق دائماً مواظب او بودند. از طرف آنها انقیاد و وحشتی نمایان و از طرف استالین قدرتی متمرکز و دقیق، این بود رابطه‌ای که بین این ستاد سیاسی و نظامی با رئیسی که از لحاظ انسانی کاملاً تنها بود وجود داشت.

ناگهان وضع عوض شد، هنگام نوشیدن سلامتی حضار فرا رسیده بود. استالین صحنه عجیبی را آغاز کرد.

در ابتدا سخنان گرم و محبت آمیزی نسبت به فرانسه و من بر زبان راند. من نیز بهمین نحو نسبت بوی و روسیه پاسخ دادم. وی به امریکا و پرزیدنت «روزولت» و سپس بانگلستان و چرچیل درود فرستاد و با قیافه‌ای جدی پاسخ «هاریمن» و «بالفور» گوش فرا داد. آنگاه نسبت به «بیدو» و «ژوئن» و همه فرانسویانی که حضور داشتند و ارتش فرانسه و هنگ «نرماندی - نیمن» سخنان مهر آمیزی بیان کرد. پس از پایان این مراسم وی نمایش بزرگ خود را آغاز نمود.

استالین سی بار از جای برخاست و سلامتی افراد روسی که حضور داشتند نوشید. تمام آنها را یکی پس از دیگری نام برد. «مولوتف»، «بریا»، «بولگانین»، «ورشیلوف»، «میکویان»، «کاگانوویچ» و غیره و کمیسرها ملت بترتیب از این افتخار بهره بردند. آنگاه نوبت ژنرالها و کارمندان رسید. پس از ذکر نام هر کدام، مارشال با شور و شغف، لیاقت و کاردانی و مسئولیت وی را ذکر میکرد. اما همواره از قدرت روسیه داد سخن میداد. مثلا خطاب به بازرس توپخانه چنین میگفت: «وروف! سلامتی تو! این توئی که در میدان جنگ قدرت سلاحهای ما را گسترش میدهی و با همین عمل است که دشمن در عرض و عمق نابود میگردد. پیش برو! با جسارت توپهایت را بکار ببر!» و یا به رئیس ستاد دریائی میگفت: «ناخدا کوزتتروف! هنوز کسی بدرستی از کار ناوگان ما باخبر نیست. شکیباباش! سرانجام روزی بر دنیا تسلط خواهیم یافت» یا «یا کولف» مهندس هوائی را که هواپیماهای شکاری «یاک» را بکار انداخته بود مخاطب میساخت و میگفت: «من بتو درود میفرستم! هواپیماهای تو آسمان را جاروب میکنند اما باز هم به بیشتر و بهتر از آنها احتیاج داریم و تو باید بساختن آنها اقدام کنی». گاهی استالین تهدید را با تمجید می آمیخت و خطاب به «نویکوف» رئیس ستاد هوائی میگفت: «این توئی که هواپیماهای ما را بکار میبری اگر از آنها بد استفاده کنی خود میدانی

که چه سرنوشتی در انتظارتست» و در حالیکه با انگشت یکی از حضار را نشان میداد میگفت: «اینست کسی که ریاست امور عقب جبهه را بعهدہ دارد و مواد و نفرات را بجبهه میرساند. وی باید وظیفه خود را بخوبی انجام دهد و گرنه همانطور که در این کشور معمول است بدار آویخته خواهد شد.» در پایان هر کدام از این معرفیها، وی شخص مورد نظر را صدا میزد و فریاد میکشید: «بیا!» و این شخص از جای برمیخاست و بعجله خود را به مارشال میرسانید تا زیر نگاههای سایرین که ساکت و بیحرکت در جای خود بودند، جام خود را بجام استالین بزند.

این صحنه که در عین حال خنده آور و تأثیر انگیز بود، انگیزه‌ای جز این نداشت که فرانسویان را تحت تأثیر قرار دهد و قدرت روسها و تسلطی را که صاحب این قدرت بر همه داشت بر خ آنان بکشد. اما حضور در این جلسه مرا بیش از پیش مصمم ساخت تا در قربانی ساختن لهستان شرکت نکنم و بهمین جهت، پس از شام، من با سردی، دیپلماتها یعنی «مولوتف»، «کانوزوف»، و «بوگومولف» را که از یک طرف و «بیدو» و «دوژان» و «گارو» از طرف دیگر در اطراف استالین و من جمع شده بودند از نظر گذراندم. روسها با سماجت باز قضیه شناسائی «کمیته لوبلین» را پیش کشیدند اما چون مسئله از نظر من حل شده بود و من عقیده خود را بآنها گفته بودم این بحث را بی فایده میدیدم. حتی چون تمایل سیاستمداران را در تمام موارد ببحثهای مختلف درباره مسائل سیاسی میدانستم، از آن نگران بودم که طول جلسه و گرم شدن گفتگو باعث توافقهائی از طرف دسته ما بشود. درست است که این امر در نتیجه نهائی مؤثر نبود زیرا من تصمیم خود را گرفته بودم، اما اگر تفرقه و تشتت رأی بین نمایندگان فرانسه پدید می آمد باعث تأسف بود. بنابراین من وانمود کردم که تمایلی بشرکت در مذاکرات ندارم. استالین که این وضع را دید پیش دستی کرد و گفت: «آه که این دیپلماتها چقدر پر-حرفند. فقط یک وسیله برای ساکت کردن آنان هست و آن اینست که بامسلسل

آنها را از پا در آورند. آهای بولگانین! برو يك مسلسل بیاور، سپس مذاکره کنندگان را بحال خود گذاشت و درحالی‌که عده‌ای دنبال او بودند مرا بسالن مجاور بتماشای فیلم تبلیغاتی روسی که در سال ۱۹۳۸ فیلمبرداری شده بود برد. این فیلم طبق سنن روسی خیلی ساده تهیه شده بود. درابتدا آلمانها را نشان میداد که بطور ناگهانی روسیه را اشغال میکنند اما بزودی درمقابل شهامت ملت روس، جرأت و جسارت ارتش و ارزش و قدرت ژنرالهای آن مجبور بعقب نشینی میشوند و این بار نوبت خاک آلمان است که اشغال گردد. دراین هنگام در سراسر آلمان انقلاب پدیدار میگردد و این انقلاب در برلین به ثمر میرسد و در آنجا، بر فراز ویرانه‌های فاشیسم، با کمک روسها دوران صلح و فراوانی آغاز میگردد. استالین میخندید و دست میزد. وی رو بمن کرد و گفت: «میتروم پایان داستان ژنرال دوگل را خوش نیاید.» من که کمی ناراحت شده بودم پاسخ دادم: «در هر حال پیروزی شما برای من خوش آیند است بخصوص که در آغاز جنگ واقعی، آنچه بین شما و آلمانها گذشت غیر از آن بود که دراین فیلم نشان داده شد.»

در همین ضمن من «ژرژ بیدو» را پیش خود خواندم تا از وی بپرسم که سرانجام روسها برای امضای قرارداد حاضرند یا نه. وزیر خارجه بمن جواب داد که همه چیز بسته به آنست که ما اعلامیه مشترك دولت فرانسه و کمیته لهستان را قبول کنیم و در چنین صورت این اعلامیه و اعلامیه مربوط بقرارداد فرانسه و روسیه با هم انتشار خواهد یافت. من به «بیدو» گفتم: «دراین صورت ادامه مذاکرات بی‌فایده و نامناسب است و من باین گفتگوها پایان خواهم داد.» نصف شب، هنگامیکه فیلم تمام و چراغها روشن شد برخاستم و باستالین گفتم: «از شما خدا-حافظی میکنم و همین الآن با ترن عازم میشوم. نمیدانم چگونه از پذیرائی شما و دولت روسیه تشکر کنم. ما در کشور شما متقابلا به نیات یکدیگر واقف شدیم و در مسئله اساسی که عبارت از ادامه نبرد از طرف فرانسه و روسیه تا پیروزی کامل است توافق پیدا کردیم. بامید دیدار آقای مارشال!» استالین ابتدا درست متوجه

جریان نشد. رو بمن کرد و آهسته گفت: «بمانید؛ فیلم دیگری برای شما نمایش خواهند داد.» اما من چون دستم را بطرف او دراز کرده بودم وی ناچار دست مرا فشرده و مانع عزیمتم نشد. من بهم‌سلام دادم و درمیان بهت حاضران بطرف در رفتم.

«مولوتف» با رنگ پریده پیش دوید و مرا تا اتومبیلم همراهی کرد. بوی نیز مراتب خرسندی خود را از اقامت در کشورشان ابراز داشتم. او بدون آنکه بتواند پریشانی خود را پنهان کند چند کلمه زیر لب گفت. بدون شك وزیر خارجه روسیه از اینکه میدید نقشه‌ای را که با آن سماجت دنبال میکرد نقش بر آب شده، بسیار ناراحت و عصبانی بود و اینک برای عوض کردن سیاست قبل از عزیمت فرانسویان از پایتخت، وقت کمی مانده بود. پاریس «لوبلین» را بر سمیت نشناخته و از آن بالاتر، جریان اوضاع طوری بود که امکان داشت دو گل بدون عقد قرارداد عازم فرانسه شود. چنین امری چه اثری داشت. آیا استالین شکست مذاکرات را از چشم «مولوتف» نمیدید؟ اما من که مصمم بودم تفوق خود را حفظ کنم با خیال راحت بسفارت فرانسه مراجعت کردم و چون دیدم «بیدو» با من نیامده، یکنفر را عقب او فرستادم. «گارو» و «دوژان» آنجا ماندند تا تماس ما را، اگر مفید فایده باشد، حفظ کنند اما ضمناً تعهدی را قبول نکنند.

من تردیدی نسبت به جریان بعدی نداشتم. نزدیک ساعت ۲ صبح «موریس-دوژان» برای گزارش ماوقع پیش من آمد. پس از مذاکرات مفصل، استالین و «مولوتف» حاضر شده بودند که اعلامیه مربوط به روابط بین پاریس و «لوبلین» با لحن ملایمتری انتشار یابد. «گارو» و «دوژان» هم اعلامیه‌ای بدین مضمون پیشنهاد کرده بودند: «طبق موافقت دولت فرانسه و «کمیته آزادی ملی لهستان»، «آقای کریستیان فوشه» به لوبلین و آقای X... پاریس فرستاده میشوند.» «مولوتف» گفته بود که: «اگر ژنرال دو گل این پیشنهاد را درباره لهستان قبول کند قرارداد بین فرانسه و روسیه بلافاصله باامضاء خواهد رسید.»

مسلم است که من هر پیشنهادی را که حاوی کلمه «موافقت» با کمیته «لوبلین» بود رد میکردم، تنها خبری که ممکن بود پس از چند روز موافق با سیاست فرانسه انتشار یابد فقط این بود: «سرگرد فوشه» وارد «لوبلین» شد. «دوژان» جریان را با اطلاع «مولوتف» رسانید. «مولوتف» پس از مذاکره مجددی که با استالین کرد خبر داد که بهمین خبر کوتاه قانع است، معیناً راجع بتاریخ انتشار ورود «فوشه» به «لوبلین» شرطی قائل شد. وزیر خارجه شوروی اصرار داشت که این خبر همزمان با خبر عقد قرارداد فرانسه و روسیه یعنی پس از ۲۴ ساعت انتشار یابد. اما من بخصوص باین تقارن مایل نبودم و رسماً این موضوع را با اطلاع مقامات روسی رسانیدم. آنروز، ۱۰ دسامبر بود. من پیشنهاد کردم که این تاریخ انعقاد قرارداد باشد اما خبر ورود «فوشه» به «گالیسی» لااقل روز ۲۸ دسامبر انتشار یابد. روسها با این پیشنهاد موافقت کردند.

در همین هنگام «بیدو» به «کرملین» رفته بود تا با همکاران ما متن قطعی قرارداد را تهیه کند. این متن بعداً بنظر من رسید و من آنرا تصویب کردم. در این قرارداد گفته میشد که طرفین جنگ را تا پیروزی کامل ادامه خواهند داد و هیچکدام جداگانه با آلمان صلح نخواهند کرد و بعداً تدابیر لازم را برای جلوگیری از بروز خطر مجددی از طرف آلمان، بکمک هم اتخاذ خواهند کرد. دو کشور در سازمان ملل متحد شرکت خواهند داشت. مدت اعتبار قرارداد ۲۰ سال تعیین شده بود.

بمن گزارش دادند که در اطاق مجاور سالن پذیرائی در کرملین، فعالیت و هیجان به آخرین درجه رسیده است. در طی این لحظات بحرانی، استالین مرتباً در جریان مذاکرات بود و آنرا بنفع روسیه کنترل میکرد. اما این مسئله مانع از آن نبود که وی در سالنها گردش کند و با این و آن سخن بگوید و جام خود را بسلامتی آنان بنوشد. سرهنگ «پویاد» فرمانده هنگ «نرماندی» بیش از همه مورد این لطف بود. سرانجام بمن خبر دادند که قرارداد برای امضاء حاضر است

و تشریفات در اطاق کار آقای «مولوتف» انجام میگیرد. ساعت چهار صبح من بدانجا رفتم.

تشریفات با شکوه تمام برگزار شد. عکاسان روس، ساکت و بدون توقع مشغول کار بودند. دو وزیر خارجه در حضور نمایندگان دو طرف نسخه‌های قرار داد را که بفرانسه و روسی تنظیم شده بود امضاء کردند. من و استالین عقب سر آنها ایستاده بودیم. من بوی گفتم: «بدین ترتیب قرارداد سندیت یافت و تصور میکنم که دیگر نگرانی شما برطرف شده باشد.» سپس دست یکدیگر را فشردیم. مارشال گفت: «باید اینرا جشن بگیریم.» در یک لحظه میزها چیده شد و همه بصرف شام پرداختند.

«استالین» نقش خود را بسیار خوب بازی میکرد. با صدائی آرام نسبت بمن ابراز محبت کرد و گفت: «شما خوب ایستادگی کردید. بامید دیدار! من دوست دارم با کسی طرف باشم که بداند چه میخواهد. هر چند خواست او با نظر من یکی نباشد.» برعکس رفتار پر حرارت و حادی که چند ساعت قبل داشت، با لحنی مقطع سخن میگفت و مثل آن بود که سایر افراد، جنگ، «تاریخ» و خودش را از فراز قله آرامش و صفا مینگرد. مثلاً میگفت: «سرانجام فقط مرگ است که پیروز میشود.» هیتلر را با دلسوزی چنین توصیف میکرد: «مرد بینوائیکه از معر که جان بدر نمی‌برد.» وقتی از وی پرسیدم: «بدیدن ما پاریس خواهید آمد؟» پاسخ داد: «چطور میتوانم؟ من پیرم و بزودی خواهم مرد.»

وی جام خود را با افتخار فرانسه بلند کرد. «فرانسه‌ای که اینک روسائی مصمم و نفوذ ناپذیر داشت و او آرزومند قدرت و بزرگی آن بود زیرا روسیه به متفقی بزرگ و قوی نیازمند بود.» سپس با افتخار لهستان نوشید، گر چه در مجلس یکنفر لهستانی هم نبود و مثل آنکه مرا شاهد نیت خود قرار دهد گفت: «تزارها با این فکر که میخواستند بر سایر ملل اسلاو مسلط شوند سیاست غلطی را پیروی میکردند. اما ما سیاست جدیدی داریم و آن اینست که میخواهیم اسلاوها

در همه جا مستقل و آزاد باشند. آنها بدین ترتیب از دوستان ما خواهند بود. زنده باد لهستان قوی و مستقل و دموکراتیک! پاینده باد دوستی فرانسه و لهستان و روسیه! سپس متوجه من شد و گفت: «آقای دو گل چه عقیده دارند.» من هنگامیکه بسخنان استالین گوش میکردم پیش خود فاصله عمیقی که در دنیای شوروی بین گفتار و کردار وجود داشت می‌سنجیدم. در پاسخ استالین گفتم: «من با آنچه آقای استالین درباره لهستان گفتند موافقم.» و دوباره تأکید کردم: «بله. با آنچه گفتند موافقم.»

مراسم خداحافظی با گرمی برگزار شد. استالین گفت: «بمن اعتماد داشته باشید، اگر شما یا فرانسه بجا احتیاج داشته باشید تا آخرین لحظه برای کمک بشما آماده‌ایم.» ناگهان متوجه «پودزرف» مترجم شد. وی در تمام مذاکرات حضور داشت و تمام کلمات را ترجمه کرده بود. استالین با حالتی آشفته و صدائی خشن خطاب بوی گفت: «تو خیلی چیز میدانی، بی‌میل نیستم که ترا به سیبری بفرستم.» من و همراهانم از اطاق بیرون آمدیم. در آستانه درنگاهی به پشت سر انداختم و استالین را دیدم که تنها بر سر میز نشسته و دوباره مشغول غذا خوردن است.

همان روز صبح از مسکو حرکت کردیم. در مراجعت هم باز از تهران گذشتیم. در طول راه، من در این فکر بودم که ملت فرانسه قرارداد کرم‌لین را چگونه تلقی خواهد کرد به خصوص با توجه به نتایج نامطلوبی که در مدت سی سال از اتحاد فرانسه و روسیه گرفته بود و مبارزات تبلیغاتی که بعلمت مسئله کمونیسم قضایا را طور دیگر جلوه میداد. در هنگام عبور از قاهره من نخستین اطلاعات را در این زمینه بدست آوردم. سفیر ما «لکویه» فرانسویان مقیم آنجا را که همه این بار با شور و هیجان اجتماع کرده بودند بمن معرفی کرد. در حالیکه در سالهای ۱۹۴۱ و ۴۲ که من بقاهره آمده بودم همه آنها متفرق بودند. در آنجا نیز مانند همه جا مشهود بود عاملی که از همه عوامل دیگر قوی‌تر است موفقیت و پیروزی است.

در تونس سلطان آنجا ضیافت باشکوهی در کاخ «باردو» به افتخار من داد. در برخورد با این پادشاه خردمند و در تماس با مردمان برجسته تونس، در این کاخ که پر از یادگارهای تاریخی بود، انسان بخوبی متوجه میشد که آنچه برای اداره و حکومت کشوری لازم است وجود دارد. این حکومت که بکمک ما تشکیل شده بود چنین بنظر میآمد که بزودی با معاضدت فرانسه بروی پای خود خواهد ایستاد. روز ۱۶ دسامبر ما در پاریس بودیم.

در پاریس مردم از امضای قرارداد خیلی خرسند بنظر میآمدند و ملت این مسئله را بمنزله شرکت ما در اجتماع دول بزرگ بحساب میآورد. مقامات سیاسی آنرا بصورت حلقه محکمی در سازمان ملل متحد می شمردند. بعضی از افراد بدبین چنین می اندیشیدند که با این قرارداد توافقی هائی نیز درباره حزب کمونیست فرانسه همراه است که بالنتیجه این حزب را در مبارزه سیاسی و اجتماعی ملایمتر خواهد ساخت و آنرا در نهضت کشور شرکت خواهد داد.

رویه گرفته بدلائل مختلف، قضاوت عامه درباره قرارداد مسکو رضایت بخش بود. هیئت مشورتی نیز رسماً موافقت خود را اعلام داشت. «بیدو» روز ۲۱ دسامبر با گزارش متن قرارداد جلسه آنرا افتتاح کرد و من با نشان دادن «فلسفه اتحاد فرانسه و روسیه در گذشته و حال و آینده» آنرا ختم کردم.

معدالك خوش بینی و شوق و شغف عمومی، فکر مرا از پیش بینی عواقب مذاکرات مسکو منحرف نمیکرد. انتظار داشتم که روسیه و آمریکا و انگلیس بین خود سازشی کنند که در نتیجه آن حقوق فرانسه، آزادی ملل و تعادل اروپا محتملاً بخطر بیفتد.

همین طور هم شد زیرا در آغاز ژانویه بدون آنکه هیچگونه اطلاع سیاسی بما داده شده باشد، مطبوعات انگلیس خبر تشکیل کنفرانسی که آقایان روزولت، استالین و چرچیل را جمع میکرد، منتشر کردند. این «سه شخصیت» نسبت به اقداماتی که باید در آلمان پس از «تسلیم بی قید و شرط» آن بعمل آید، تبادل نظر

میکردند در آتیه عملیات خود را نسبت به اروپای مرکزی و ممالک بالکان متوقف میساختند و برای تشکیل سازمان ملل متحد اقدام بایجاد جمعیتی مینمودند.

از اینکه ما را دعوت نکرده بودند، من ناراحت شدم ولی هیچ تعجب نکردم، در راهی که فرانسه را بسوی مقام استحقاقی خویش میبرد با وجود پیشرفت‌هایی که نصیب ما شده بود، من با در نظر گرفتن نقطه عزیمت ما بخوبی میدانستم که هنوز بمقصد نرسیده‌ایم. بعلاوه بسیار احتمال میرفت که در دنباله اقداماتی که ما را در آن شرکت نداده بودند تظاهراتی بفتح ما بوقوع پیوندد، زیرا مسائل مورد بحث بمرحله‌ای رسیده بود که دیگر امکان کنار گذاشتن ما در جریان‌ات بعدی وجود نداشت. هر تصمیمی که آقایان «روزولت»، «استالین» و «چرچیل» درباره آلمان و ایتالیا میگرفتند، برای اجرای آن ناچار بودند موافقت ژنرال دوگل را نیز جلب کنند. اما درباره «ویستول»، «دانوب»، و «ممالک بالکان»، مسلم بود که امریکا و انگلیس آنها را بروسبه واگذار میکنند و آنوقت دنیا متوجه میشد که بین غیبت فرانسه و ازهم گسیختگی مجدد اروپا ارتباط وجود دارد. بالاخره چون من تشخیص داده بودم که هنگام آن فرا رسیده که دیگر اینگونه رفتار سایرین را نسبت بخودمان تحمل نکنیم، مایل بودم از این موقعیت استثنائی استفاده کافی بکنم. در واقع بین شخصیت‌های سه گانه فقط یکی بود که با شرکت ما مخالفت میکرد. انگلیسها و روسها از طریق غیررسمی ما را از جریان امر مطلع ساختند. مسلماً من انتظار نداشتم که مارشال استالین، با اطلاع از نظر من نسبت بلهستان، و یا آقای چرچیل که مایل بود در شرق از همکاران خود آزادی عمل کامل بگیرد در باره حضور ژنرال دوگل اصرار ورزیده باشند، اما شك نداشتم که مخالفت جدی از جانب پرزیدنت روزولت بوده است. روزولت خود برای توجیه عملش مشاور و دوست صمیمی خود «هاری هاپکینز» را بعنوان «نماینده مخصوص» به پاریس فرستاد.

«هاپکینز» چند روز قبل از افتتاح کنفرانس «یالتا» پاریس وارد شد. روز

۲۷ ژانویه، من ویرا بحضور پذیرفتم. او درمعبیت سفیر امریکا «کافری»، مأموریت داشت که «اوضاع را رو برآه کند» اما چون مردی با هوش و ورزیده بود کار را از بالا شروع کرد و ابتدا مسئله اصلی روابط فرانسه و امریکا را پیش کشید. بدین ترتیب جریان امر بخوبی روشن میشد. «هاپکینز» با لحن صادقانه‌ای چنین گفت: «بین پاریس و واشینگتن کدورتی بوجود آمده درحالیکه جنگ قریب باتمام است. آینده دنیا تا حدی بعملیات مشترک امریکا و فرانسه بستگی دارد. چگونه میتوان روابط این دو کشور را از بن بستی که بدان برخورد کرده است بیرون آورد؟»

من از «هاپکینز» پرسیدم بنظر وی علت وضع نامطلوبی که در روابط فیما-بین وجود دارد چیست. وی جواب داد: «قبل از هرچیز علت این امر وضع یأس-آور و مبهوت کننده فرانسه در ۱۹۴۰ است. در آن سال این کشور بیکباره دچار شکست و بدبختی شد و از حقوق خود صرف نظر کرد. فکری که ما درباره قدرت و ارزش این کشور میکردیم درهم ریخت. بعلاوه باید گفت رؤسای عالیقدر سیاسی و نظامی فرانسه که بنظر ما نمونه کشوری بودند که ما بدان اعتقاد و ایمان داشتیم، آنطور که باید طبق انتظار ما از کار درنیامدند. لازم نیست شما علت اصلی روشی را که ما نسبت بشما پیش گرفته‌ایم درجای دیگر جستجو کنید. ما چون میدیدیم که فرانسه دیگر آن فرانسه سابق نیست نمی توانستیم به آن اعتماد کنیم و یکی از نقشهای بزرگ را باو محول سازیم.»

«درست است که شما «ژنرال دوگل» پدیدار شدید و نیروی مقاومت فرانسه در پیرامون شما بوجود آمد و قوای فرانسه دوباره عازم نبرد شدند و امروز تمام این کشورپشتیبان شما و حکومت شماست. چون درابتدا ما دلیلی در دست نداشتیم که بدین تحول معجزه آسا معتقد باشیم و بعداً هم خود شما دلیل زنده‌ای برای اشتباه ما شدید و بالاخره چون شما اعتنائی بمانداشتید تا کنون ما شما را با توجه کامل نگاه نمیکردیم. اما اینک ما عملیات شما را خوب قضاوت می کنیم و بخود تبریک

میگوئیم که دوباره فرانسه قد راست کرده است. معه‌ذا ما نمی‌توانستیم فراموش کنیم که بسبب این کشور چه بر ما گذشته است. و از طرف دیگر با علم بعدم ثبات سیاسی کشور شما چه دلیلی در دست بوده که تصور کنیم ژنرال دو گل مدت مدیدی آنرا اداره خواهد کرد؟ بنابراین آیا ما حق نداشتیم نسبت بسهمی که فرانسه در کشیدن بار صلح فردا برعهده خواهد داشت با احتیاط رفتار کنیم؟

وقتی سخنان «هایپکینز» را می‌شنیدم تصور می‌کردم دو باره کلمات پرزیدنت روزولت که شش‌ماه قبل در واشینگتن بمن گفته بود بگوشم می‌خورد. اما در آن هنگام هنوز فرانسه نجات پیدا نکرده بود. من و دولت‌م در الجزایر بودیم و این وضع برای امریکائیا بهانه‌ای بود که نسبت بوضع دولت مرکزی فرانسه اعتماد نداشته باشند. اما اینک همه چیز روشن شده بود. همه میدانستند که ملت ما میخواهد در پیروزی شرکت جوید، ارزش ارتش نوزاد آن بر همه آشکار بود. من در پاریس اقامت داشتم و شور و هیجان ملی همه جا با من بود. با همه اینها آیا امریکائیا باور کرده بودند که فرانسه قادر است صاحب قدرت عظیمی گردد و آیا واقعاً در این راه میخواستند بوی کمک کنند. این پرسشهایی بود که از نظر فرانسه، وضع کنونی و آینده روابط ما با آمریکا بدانها بستگی داشت.

من این مسئله را بفرستاده مخصوص روزولت تذکر دادم و گفتم: «شما توضیح دادید که بنظر تان چرا روابط ما به تیرگی گراییده است و من اینک برای شما شرح میدهم که بعقیده ما علت این تیرگی روابط چیست. نظری به اختلافات متناوبی که باعث وضع غیرعادی روابط ما شده بیندازیم. بعقیده ما آنچه حائز اهمیت است اینست که در مخاطرات مرگباری که از ابتدای قرن اخیر، ما فرانسویان با آن مواجه بوده‌ایم ایالات متحده آمریکا هیچگونه علامتی از اینکه سرنوشت خود را با ما بسته میداند و یا مایل است که فرانسه را قوی و بزرگ ببیند از خود نشان نداده است و یا ابراز تمایل برای اقداماتی جهت ثابت نگاه داشتن قدرت و عظمت ما و یا اعاده آن ننموده است، شاید واقعاً ما لیاقت چنین توجیهی

را نداشته‌ایم، در این صورت حق بجانب شماست. اما ممکن است ما دوباره سر بلند کنیم، در این حال شما اشتباه کرده‌اید. بهر صورت رفتار شما باعث دوری ما از شما می‌گردد.»

آنگاه منذ کر شدم که فاجعه ۱۹۴۰ پایان مرارتها و صدمات سختی بود که فرانسویها بدان دچار شده بودند. در جنگ جهانی اول پس از آنکه ما سه سال تمام مبارزه کردیم و دیگر قادر بجلوگیری از حملات آلمان نبودیم امریکا وارد معرکه شد و تازه در آن هنگام هم بعلت صدماتی که زیردریائیهای آلمان بتجارت وی وارد ساخته بودند بدین کار دست زد. قبل از این اقدام امریکا قصد داشت صلحی را بما تحمیل نماید که بموجب آن حتی «آلزاس» و «لورن» هم بفرانسه پس داده نمیشد. وقتی آلمان مغلوب شد امریکائیها از انجام تعهدات و تضمینات تأمینی که رسماً بفرانسه وعده داده بودند سر باز زدند و مرتباً این کشور را تحت فشار قرار دادند تا از تقاضاهای خود صرفنظر کند و حقوق از دست رفته‌اش جبران نگردد. بعکس به آلمان همه نوع کمک کردند تا دوباره قدرت خود را بدست آورد. نتیجه این کار ظهور هیتلر بود.

سپس سکوت و سکون امریکا را هنگامیکه رایش سوم قصد تسخیر اروپا را داشت و حالت بی طرفی که ایالات متحده امریکا در قبال مصائب فرانسه در ۱۹۴۰ پیش گرفت یاد آور شدم و رد درخواست «پل رینو» را از طرف «فرانکلین روزولت» گوشزد کردم، در حالیکه يك وعده مساعدت ولو بطور مخفی کافی بود که لااقل قوای ملی را برای ادامه جنگ تشویق کند. سپس منذ کر شدم که مدت مدیدی «واشینگتن» به سران فرانسه که همواره در معرض بی مهری و نامالایمات بودند وعده حمایت داده بود، و افزودم: «درست است هنگامیکه ژاپونیا یعنی متحدین آلمان کشتی‌های جنگی شما را در «پرل هاربر» غرق کردند شما ناچار وارد نبرد شدید و از آن ببعده تلاش عظیمی که شما در این راه نمودید باعث شد که ما به پیروزی نزدیک شدیم. مطمئن باشید که فرانسه کاملاً به ارزش این تلاش آگاه است و

فراوش نمیکند که بدون دخالت شما آزادی وی امکان پذیر نبود. معهذا در همین حال که این کشور قد راست میکند نمی‌تواند این مسئله را نادیده بگیرد که امریکا اهمیت لازم را بوی نمیدهد. دلیل این توهم اینست که واشینگتن به مقدار کافی سلاح در اختیار ارتش فرانسه نمیگذارد و دلیل دیگر آن همین سخنانی است که اینک شما ایراد کردید.

«هاری هاپکینز» در جواب گفت: «شما گذشته را با وضعی دقیق و صحیح تشریح کردید. اینک امریکا و فرانسه در برابر آینده قرار دارند. باز هم میپرسم چه باید کرد که در آتیه دو کشور با توافق و اطمینان متقابل عمل کنند؟»

من گفتم: «اگر این نیت ایالات متحده امریکاست من نمیتوانم بفهمم که چرا سرنوشت اروپا بدون حضور فرانسه تعیین میشود، بخصوص که پس از مذاکراتیکه بین شخصیتهای سه گانه صورت گرفته، باز هم باید متوجه پاریس شوند تا نظر موافق آنرا در باره تصمیمات متخذه بخواهند.»

آقایان «هاپکینز» و «کافری» تصدیق کردند و اظهار داشتند که از هم اکنون دولت آنها اهمیت زیادی بشرکت فرانسه در کمیسیون اروپائی، لندن میدهد و این کشور را هم پایه امریکا و روسیه و انگلستان میداند و حتی افزودند که درباره «راین»، آنها بیش از دو متحد بزرگ ما آماده‌اند تا مسئله را طبق دلخواه ما فیصل دهند. در موضوع اخیر من تذکر دادم که مسئله «راین» را امریکا یا روسیه و یا بریتانیای کبیر نباید حل کنند و اگر راه حلی برای آن باشد باید فقط بوسیله فرانسه و یا آلمان پیدا شود. این دو کشور مدتهای مدید در این باره مطالعه کرده‌اند و شاید فردا با شرکت هم به یافتن راه حل توفیق یابند.

برای ختم مذاکرات به دو نماینده مذکور گفتم: «شما از طرف رئیس جمهوری ایالات متحده آمده‌اید تا بکمک من روابط ما را عمیقاً بررسی کنید. من فکر میکنم که ما این کار را انجام داده‌ایم. فرانسویها چنین می‌اندیشند که شما دیگر عظمت فرانسه را برای دنیا و برای خودتان لازم نمیدانید و همین مسئله

علت سردی و برودتی است که حتی در این اطاق نیز حس میکنید، اگر شما مایلید که روابط امریکا و فرانسه براساس دیگری استوار شود با خود شماست که اقدام لازم را بعمل آورید. من در انتظار تصمیم شما هستم و اینک هم در روز قبل از تشکیل کنفرانسی که «پرزیدنت روزولت» برای شرکت در آن باروپا می‌رود، مراتب دوستی خود را نسبت بوی ابراز میدارم.

در هنگامیکه شخصیتهای سه گانه در یالتا دور هم جمع شدند، من لازم دیدم که علناً فرانسه را بخاطر آنها بیاورم زیرا آنها ویرا فراموش کرده بودند. روز ۵ فوریه در یک سخنرانی رادیوئی چنین گفتم: «در باره مقررات صلح آینده ما به متفقین خود اعلام کرده‌ایم تا وقتی که فرانسه مثل سایرین در مسائل مختلف اظهار نظر نکرده و امری را نپذیرفته زیر بار هیچ مسئولیتی نخواهد رفت و من خاطر نشان میکنم که در این مسئله وجود نیروی فرانسه در سرتاسر «راین» و جدائی کرانه چپ این رود و ناحیه «رور» از سرزمین آتیه آلمان، استقلال ملتهای لهستان، چکوسلواکی، اتریش و بالکان از شرایطی است که فرانسه آنها را در درجه اول اهمیت میداند. ما در تحقق بخشیدن بعضی از این شرایط نگرانی نداریم زیرا ما ۱۰۰ میلیون نفریم که تحت لوای فرانسه مجتمع شده‌ایم و با آنچه بیش از همه بما مربوط میشود مجاورت مستقیم داریم.»

۱۲ فوریه «شخصیتهای سه گانه» در پایان کنفرانس اعلامیه‌ای منتشر کردند که در آن مسائل مورد توافق آنها ذکر شده بود. در این اعلامیه گفته میشد که جنگ تا هنگامیکه آلمان بدون قید و شرط تسلیم شود ادامه خواهد یافت و سه دولت بزرگ هر کدام ناحیه‌ای را در این کشور اشغال خواهند کرد و اداره و کنترل آلمان توسط یک کمیسیون نظامی متشکل از فرماندهان کل که در برلن تشکیل میشود بعمل خواهد آمد. اما در این اعلامیه از فرانسه دعوت شده بود که به امریکا و انگلستان و روسیه ملحق شود و وی نیز منطقه‌ای را در آلمان برای خود اشغال کند و چهارمین عضو حکومت آلمان باشد. از طرف دیگر در اعلامیه،

اراده دول سه گانه دائر بر انحلال کلیه نیروهای آلمان و نابودی ستاد آن و مجازات تبهکاران جنگ و وادار ساختن آلمان به پرداخت غرامت برای ترمیم خساراتی که بوجود آورده بودند تصریح شده بود.

برای حفظ صلح و امنیت در جهان، يك «سازمان عمومی بین‌المللی» باید بوجود آید و بدین منظور کنفرانسی از ممالک امضاءکننده «پیمان آتلانتیک» در ۲۵ آوریل در سانفرانسیسکو تشکیل میشد که بنای سازمان خود را بر اساس کنفرانس «دمبارتون اوکس» قرار میداد. با آنکه فرانسه در کنفرانس اخیر شرکت نداشت معهداً در اعلامیه قید شده بود که از این کشور دعوت بعمل آید تا با سران دول سه گانه درباره تصمیمات قطعی آینده تبادل نظر کند و این امر مشعر بر آن بود که فرانسه مانند سایر دول در «شورای امنیت» شرکت خواهد داشت. اعلامیه ضمناً مشتمل بر «بیانیه‌ای درباره اروپای آزاد شده» بود. این بیانیه مربوط به مجارستان، رومانی و بلغارستان میشد که با آلمان همکاری کرده و اینک بوسیله روسیه اشغال شده بودند. این بیانیه بمردم این ممالک حق میداد که خود در برقراری دموکراسی و ایجاد انتخابات آزاد که دولتها را بوحود می‌آورد اقدام کنند. اما روش عملی که در این باره میبایستی اتخاذ شود در پرده ابهام باقی مانده بود و بالنتیجه روسها آزاد بودند که در این باره بمیل خود رفتار کنند سه دولت بزرگ اظهار امیدواری کرده بودند که «دولت جمهوری فرانسه در تأیید طرح پیشنهادی، بآنان ملحق شود.»

و بالاخره سران دول سه گانه اعلام کرده بودند که در مسئله لهستان به «توافق» رسیده‌اند و مقرر شده بود که سرحد شرقی لهستان همان خط «کورزن» باشد و در شمال و مغرب از نظر وسعت «افزایش قابل ملاحظه‌ای» پیدا کند. اما در باره رژیم سیاسی آن بهیچوجه به انتخابات آزاد اشاره نشده بود. حکومتی تحت عنوان «واحد ملی» جانشین حکومت موقت این کشور یعنی «کمیته نجات لهستان» یا کمیته لوبلین، میشد. بدون شك مصلحت در این بود که این کمیته گسترش یابد

و «سران دموکراتیک مقیم لهستان و خارج را در بر گیرد». اما چون مسئله حکومت مقیم لندن اصولاً مطرح نگشته و تشکیلات نیروهای عمومی بهیچوجه روشن نبود و هیچگونه کنترلی از طرف غرب پیش بینی نشده بود، نوع حکومتی که نصیب لهستان میشد کاملاً معلوم بود. قدرتی که در یوگوسلاوی زمام اختیار را در دست میگرفت نیز فرقی با حکومت لهستان نداشت. با آنکه برای این کشور سه دولت بزرگ تشکیل يك «جمعیت ملی» را تجویز کرده بودند معیناً دیکتاتوری «تیتو» بدون قید و شرط پذیرفته شده بود، بدین ترتیب درخواستهای «استالین» درباره «ورشو» و «بلغراد» مورد موافقت قرار گرفته بود و بهمین جهت و تنها بهمین دلیل بود که فرانسه را دعوت نکرده بودند.

در همان روزی که سران کشورهای امریکا، انگلستان و روسیه اعلامیه فوق را انتشار دادند، سفیر امریکا «جفرسون کافری»، از جانب آنها دو «نشریه» بمن تسلیم کرد. اولی مشتمل بر دعوت رسمی فرانسه بود که برای مسائل مربوط به آلمان به سه متفق خود پیوندد. در دومی عدم دخالت فرانسه در «اعلامیه مربوط با اروپای آزاده» به «اتفاقات» نسبت داده شده و اظهار امیدواری شده بود که با وجود این امر فرانسه به اتفاق سه متفق دیگر خود تعهدات احتمالی مربوط باین اعلامیه را قبول کند. در همین هنگام آقای «کافری» یادداشتی از جانب رئیس جمهوری ایالات متحده بنام دول سه گانه بمن تسلیم کرد. رئیس جمهوری در این یادداشت از فرانسه درخواست کرده بود که در معیت امریکا، بریتانیای کبیر، روسیه و چین در کنفرانس آتیه ملل متحد جزو «نیروی دعوت کننده» باشد و در مذاکراتی که حکومتهای واشینگتن، لندن، مسکو و چونگ کینگ درباره عملی ساختن تشکیلات پایه گذاری شده در «دمبارتون او کس» خواهند داشت شرکت کند.

رویهمرفته اگر بنظر ما غیر قابل قبول می آمد که متفقین بدون حضور ما کنفرانس «کریمه» را تشکیل دهند. بالعکس اینک رفتارشان بنظر محبت آمیز می آمد، مسلماً مقداری از تصمیمات آنها ممکن بود مطلوب نباشد و پیشنهادهایی

که بما کرده بودند میبایستی با دقت تمام بررسی گردد. اما در بعضی از نکات اساسی نظریات آنها باعث خشنودی ما بود و این رضایت خاطر بخصوص پس از مطالعه مدارك و اسنادی که «کافری» در ۱۲ فوریه بمن ارائه داد بیشتر شد. اما بعد از ظهر آن روز سفیر امریکا مجدداً از من وقت ملاقات خواست. این باروی حامل پیام شخص رئیس جمهور بود. «روزولت» در این پیام اظهار تمایل کرده بود که با من ملاقات نماید و خودش محل ملاقات را در الجرایره تعیین کرده بود و قرار بود اگر من قبول کنم وی بعداً تاریخ آنرا تعیین نماید. دعوت «روزولت» بنظر من نابهنگام جلوه کرد. موقعی که «هاری هاپکینز» در پاریس بود و به ارسال چنین پیامی اشاره کرده بود «ژرژ بیدو» بوی تذکر داده بود که بهتر است چنین تقاضائی نشود. ملاقات با رئیس جمهور در فردای روزی که وی با حضور من در کنفرانس مخالفت کرده بود لطفی نداشت، بخصوص که هیچ فایده‌ای هم بر این دیدار مترتب نبود زیرا قبلاً تصمیمات لازم را در «یالتا» گرفته بودند و ملاقات ما ممکن بود این توهم را ایجاد کند که من با این تصمیمات موافقم، در حالیکه ما معتقد بودیم که نه تنها برای مجارستان و رومانی و بلغارستان که به آلمان ملحق شده بودند باید به آراء عمومی مراجعه کرد، بلکه این امر در باره لهستان و یوگوسلاوی که جزو متفقین ما بودند نیز باید عملی گردد. بعلاوه من حدس می‌زدم که متفقین سه گانه در باره بعضی مسائل منجمله سوریه، لبنان و هند و چین که مستقیماً بفرانسه ارتباط داشت بین خود تصمیماتی گرفته‌اند که با منافع ما ناسازگار است. اگر واقعاً «روزولت» در تقاضای ملاقات با دو گل حسن نیت داشت چرا وی را به «کریمه» دعوت نکرده بود.

بعلاوه رئیس جمهور امریکا بچه‌عنوانی از رئیس جمهور فرانسه دعوت می‌کرد که در فرانسه ویرا ملاقات نماید. در اوایل نوامبر من دعوتی از وی بعمل آورده بودم که در پاریس به ملاقاتم بیاید. با آنکه این ملاقات را پذیرفته بود اینک بمیل خود محل دیگری را برای ملاقات انتخاب کرده و مرا بدانجا خوانده

بود. اما من چگونه میتوانستم قبول کنم که در نقطه‌ای از سرزمین ملی خودمان توسط رئیس دولتی خارجی دعوت شوم. درست است که در نظر «فرانکلین روزولت» الجزیره غیر از فرانسه بود و این مسئله‌ای بود که بخصوص میبایست بوی تذکر داده میشد، بعلاوه رئیس جمهور در بازگشت دیدار خود از کشورهای عربی خاوری بود و در حالیکه با کشتی خود از آب‌های آنها میگذشت پادشاهان و رؤسای این ممالک منجمله رؤسای جمهوری سوریه و لبنان را که تحت لوای فرانسه بودند نزد خود احضار میکرد و از ژنرال دوگل نیز تقاضا داشت که در همین شرایط و در همان کشتی با وی ملاقات کند. من این جریان را با وجود نسبت نیروها افراطی تشخیص دادم. همه، حیثیت و آقائی يك ملت بزرگ را باید درك کنند و من عهده دار حفظ حیثیت و آقائی فرانسه بودم.

پس از مشورت با وزراء، روز ۱۳ فوریه از آقای «جفرسون کافری» خواهش کردم که از طرف من به رئیس جمهور امریکا بگوید که: «برای من در چنین هنگام و در این وضع غیر مترقبه ممکن نیست که بالجزیره بروم و با کمال تأسف نمی‌توانم وی را در آنجا ملاقات کنم. دولت فرانسه در نوامبر از ایشان دعوت کرد که پاریس بیایند و خیلی باعث تأسف شد که ایشان نتوانستند این دعوت را بپذیرند و اینک هم دولت فرانسه بسیار خوشوقت میشود که هر موقع که ایشان بخواهند پاریس سفر کنند و اگر ایشان بخواهند در الجزیره توقف کنند لطفاً بما اطلاع دهند تا دستورات لازم بما کم‌الجزیره صادر شود تا همه چیز در آنجا بدلخواهشان باشد».

این قضیه در دنیا سروصدائی پیا کرد. من بسهم خود مایل بودم که آنرا زیاد بزرگ نکنند، اما روزنامه‌های امریکا که مسلماً دستور داشتند، مسئله را توهینی از جانب ژنرال دوگل بر رئیس جمهور امریکا تلقی کردند. خود رئیس جمهور هم اصراری در پنهان کردن عدم رضایت خود نداشت. وی در بازگشت خود به واشینگتن، درباره ملاقاتی که صورت نگرفت بیانیه‌ای منتشر کرد که لحن آن خیلی گوشه‌دار

بود. روز ۳ مارس در سخنرانی خود در کنگره، ضمن گزارش نتایج کنفرانس «یالتا» بصراحت به دو گُل اشاره کرد و متذکر شد که این بازیگر اول صحنه بواسطه هوس هنرپیشگیش يك ملاقات مفید را رد کرد. من فقط باین اکتفا کردم که جریان را در اختیار مطبوعات بگذارم.

سخنان تلخ روزولت ممکن بود مرا عصبانی کند. اما مطمئن بودم که این سخنان از روی اوقات تلخی ادا شده و مبین احساس عمقی او نسبت بمن نیست. اگر او بیشتر عمر میکرد و پس از پیروزی در جنگ موقعیتی دست میداد که سرفرصت ما با هم صحبت کنیم، تصور میکنم او علل رفتار مرا در مقام رهبری فرانسه درك و تصویب میکرد. با همه اینها هیچ حادثه‌ای نمی‌توانست عظمت روح و لیاقت و شهامت وی را از نظر من دور بدارد. هنگامیکه در روز ۱۲ آوریل مرگ، ویرا در حین انجام وظیفه بزرگش و درست در لحظه‌ای که میرفت پایان مظفرانه آنرا ببیند در ربود من از صمیم قلب بیاد او متأسف شدم و وی را در دل تمجید کردم.

در فرانسه بیشتر سازمانهایی که مایل بخود نمائی بودند طرز برخورد مرا در دعوت بمسافرت به الجزیره تقبیح کردند. عده‌ای از «سیاستمداران» که روزولت را قهرمان شکست‌ناپذیر دموکراسی میدانستند و در عالمی دور از منافع عالیه و شخصیت ملی که راهنمای من بود، سیر میکردند، از طرز رفتار من عصبانی و ناراحت شدند. کمونیستها نیز رفتار مرا محکوم کردند زیرا عدم رضایت مرا نسبت به گذشته‌های زیادی که رئیس جمهور امریکا نسبت به روسها کرده بود نشان میداد. بسیاری از ارباب داد و ستد نیز از اقدام من که اختلالی در کمک امریکا نسبت به آنها ایجاد میکرد ابراز نگرانی مینمودند. رویهمرفته سران قوم بعلت قدرت و ثروت اجنبی، حق را بجانب او میدادند و آنچه را که ظاهراً فرانسه بدان تصمیم گرفته بود مورد نکوهش قرار میدادند. تمام این دستجات با وجود احتیاطات ظاهری به نسبتی که خود را به تحقق توهمات و هوچیگری خود نزدیک میدیدند از من فاصله میگرفتند.

بنا بر این لازم بود که من متوجه شوم بسیاری از کسانی که از افکار عامه پیروی میکردند، آن اندیشه‌ای را که من درباره مقام و حقوق فرانسه داشتم ندارند. من برای تعقیب سیاست خود که درحقیقت خواست ملت بود نمی‌بایستی به آراء و قلم و نفوذ دیگران تکیه کنم. باید اعتراف کنم که در باطن حس میکردم تشتت آرائی که فردا بتدریج مساعی مرا خنثی میکرد آغاز شده است.

اما آنچه ما بدست آورده بودیم بنحوبی تحصیل شده بود. هیچگونه مخالفتی ازخارج و یا عدم توافقی از داخل نمی‌توانست مانع آن شود که فرانسه مجدداً مقام خود را بدست آورد. گذشته از همه چیز کنفرانس یالتا خود این مسئله را ثابت کرده بود. وقتی ما رادعوت میکردند بلافاصله درمجمع دول بزرگ برای تعیین سرنوشت دشمنان و سازمان صلح آینده سهیم باشیم دلیل آن بود که ما را بصورت یکی از قدرتهای جنگنده فاتح آینده بشمار می‌آورند. در نقشه سیاست دنیا نه وضع ملتی چون فرانسه که ظاهراً شکست خورده بود پایدار میماند و نه حکومت بظاهر قانونی ویشی ادامه می‌یافت. موفقیت عملیاتی که در ۱۸ ژوئن ۱۹۴۰ آغاز شده بود همچنانکه در زمینه تسلیحاتی و روحیه ملت فرانسه به ثبوت رسیده بود از لحاظ بین‌المللی نیز ثابت شده بود. بزودی ما به هدف خود میرسیدیم زیرا عملیات از فرانسه‌ای الهام گرفته بود که همواره برای فرزندان و برای دنیا پایدار میماند.

آری با وجود ناملایماتی که تحمل کرده بودیم و چیزهایی که از ما دریغ کرده بودند این مسئله حقیقت داشت و همیشه حقیقت منشاء پیروزی است.

نظم

اگر طبق عقیده «بوفون» سبک ادبی جز بوسیله نظم و تحرک موجودیت پیدا نمیکند در مورد سیاست هم همین طور است تغییرات تازه چون طوفانی فرانسه آزاد را فراگرفت اما چنانچه نظم و ترتیبی برقرار نمیشد هیچ چیز ارزش نداشت. بر کشور ماصدمات عظیمی وارد شده و جنگ و ویرانی وضع زندگی مردم را بسیار سخت و ملالت بار ساخته بود. دولت، طبقات اجتماعی، خانواده‌ها و رسوم ملی همه دستخوش اغتشاش شده و بحرانی عمومی و منتشر در همه جا نفوذ کرده بود. شادی و نشاط آزادی مترقی چهره واقعی اوضاع را از نظر فرانسویان پنهان کرده بود و اینک حقیقت در نظر آنان بسی تلخ جلوه میکرد. من وقتی دورا دور نظر میکردم آسمان آبی شفاف را میدیدم اما از نزدیک، وقتی مشاهده میکردم که در بوته امور اجتماعی عوامل وحشتناک در حال جوشیدن است حالت «ماکبت» را در برابر دیگ جادو گران پیدا میکردم.

اولا برای تأمین زندگی فرانسویان مواد لازم موجود نبود. برای هر فرد طبق جیره بندی ۱۲۰۰ کالری منظور شده بود و مردم مجبور بودند برای مواد اضافی به بازار سیاه روی آورند و این امر از نظر اخلاقی و اقتصادی بسیار زیان بخش بود. بعلت نبودن پشم و پنبه و چرم مردم لباس کهنه دربر میکردند و کفشهای چوبی می پوشیدند. در شهرها وسیله گرم شدن افراد موجود نبود زیرا مقدار کمی زغال سنگ که از معادن استخراج می شد بمصرف ارتش و راه آهن و مراکز نیرو و مصارف صنعتی و بیمارستانها می رسید و دیگر چیزی برای مصارف خصوصی باقی

نمی‌ماند و اتفاقاً زمستان آن سال بطور بی سابقه‌ای سرد شد. در خانه و کارگاه و اداره و مدرسه همه میلرزیدند. گاز گاهی فقط بمدت یکساعت جریان داشت و برق نیز قطع شده بود. از آنجا که قطار راه آهن کمیاب بود و اتوبوس پیدا نمیشد و بنزین بدست کسی نمیرسید شهر نشینان بیشتر ساعات روزشان به پیاده روی و یا دوچرخه سواری میگذشت و روستائیان از ده خود خارج نمیشدند. بازگشت بزندگی عادی بخصوص بعزت فقدان ۴ میلیون جوان که بزیر پرچم فراخوانده شده بودند و یا بصورت زندانی و آواره در آلمان بسر میبردند و آوارگی یک ربع از سکنه که مصیبت دیدگان و یا پناهندگانی بودند که در ویرانه‌ها و یا خانه‌های چوبی بسر میبردند بسیار مشکل مینمود.

بسیاری از فرانسویان، از اینهمه رنج و محرومیت متعجب و عصبانی بودند بخصوص که تصور میکردند بمحض حصول آزادی بوضع سحر آمیزی از همه مصائب نجات می‌یابند، اما دیری نگذشت که این عدم رضایت رو به تخفیف گذاشت. بدبختی‌ها در ظرف چند ماه پایان رسید و اسرای جنگی به آلمان بازگشتند و در معیت بسیاری از افراد زیر پرچم دوباره بکار مشغول شدند. وسائل ارتباطی کم و بیش سرو صورتی بنخود گرفت و دوباره وضع واردات بصورت عادی درآمد. مسلم است که سالها وقت لازم بود تا وضع زندگی بشکل سابق درآید ولی بهر حال روزنه امید پدیدار شده بود. با مقایسه با ناملایماتی که مردم متحمل شده بودند، نا راحتی‌های بعدی رویهم رفته آنقدرها سخت و طولانی نبود که آینده را بنخطر اندازد. اما آنچه وضع را وخیم میکرد این بود که این ناراحتی‌ها به تزلزل ارکان اجتماعی، اخلاقی و سیاسی که در مملکت پدیدار شده بود افزوده میگشت.

این بحران ملی تمام وقت مرا اشغال میکرد. نه آنکه مشکلات کار و نظریات و شکایات و انتقادات که از همه طرف میرسید مرا بخود مشغول دارد، زیرا من در حالیکه بیش از همه بگرفتاریهای روزمره مردم واقف بودم و کارها را رو براه

میکردم میدانستم مشکلات فعلا لاینحل است. اما اگر زمان حال چنین تیره و تار بود آینده را می‌بایستی پی‌ریزی کرد و برای این امر اتخاذ سیاست و روشی خاص لازم بود و من برای خود سیاستی برگزیده بودم و سعی میکردم روش کارم هم پایه مشکلات باشد. این سیاست عبارت بود از بهبود وضع اجتماعی برای رجعت کار بصورت عادی، پایان دادن بهرج و مرج و مهیا کردن زمینه برای آنکه در موقع لزوم ملت بدستورات من عمل کند و تا آن هنگام مانعی سد راهم نشود. اصلاح دادگستری بطوریکه محاکمات بسرعت انجام گیرد و تصفیه حساب از دست پارتیزان‌ها خارج شود و پس از اجرای عدالت راه‌آشتی باز باشد. آزادی مطبوعات و درعین حال تصفیه آن از عواملی که بتنع دشمن کار کرده‌اند. هدایت کشور بطرف توازن اقتصادی و مالی، تحریک فعالیت و جلوگیری از تزلزل شدید وضع آن، حکومت باقوه ابتکار و مواجهه و مقاومت با خطرات و ناکامی. این بود آنچه می‌خواستم انجام دهم.

در نظر من آشکار بود در نبردی که جریان داشت نه تنها سرنوشت کشورها و ملل تعیین می‌شد بلکه وضع بشریت نیز روشن میگردد و این مسئله کاملا طبیعی بود. همیشه جنگ در زیر ظاهر فنی خود جنبش جوامع بشری را دربر داشته است. هوسهایی که باعث شعله‌ور شدن آتش جنگ می‌شوند و یا بهانه‌هایی که آنرا بوجود می‌آورند همیشه بر روی اصول مبارزه که بسرنوشت مادی و یا معنوی بشریت ارتباط دارد سرپوش می‌گذارند. فتوحات اسکندر در حقیقت پیروزی مدنیت بود بر عکس تمایلات یک توحش بود که امپراطوری روم را سرنگون ساخت. اگر قرآن نبود اعراب به فتوحات خود نایل نمیشدند و اگر انجیل وجود نداشت جنگ‌های صلیبی بر پا نمیشد. وقتی «شورای حکومتی» در فرانسه اعلام داشت: «مردم همه آزاد و با حقوقی یکسان دنیا می‌آیند» «حکومت اروپای قدیم» بر ضد فرانسه قیام کرد.

من مثل همه میدیدم که در زمان ما زندگی ماشینی بر دنیا مسلط شده است

و از همین جا مسئله بزرگ قرن مطرح میگردد که آیا طبقه کارگر از پیشرفتهای صنعتی فایده می برد یا ضرر. و باز از همین جا است که جنبش بزرگ گذشته مثل سوسیالیسم، کمونیسم، فاشیسم بوجود آمده و عده زیادی از ملل را تحت تسلط خود گرفته و باعث تقسیم سایر ملتها شده است. نتیجه آنکه در وضع کنونی پرچمهای عقاید متضاد مانند لیبرال، مارکسیست و هیتلری در آسمان نبرد باهتزاز در آمده و عده زیادی از مرد و زن که دچار بلای خانمانسوز جنگ شده اند دائماً در این فکرند که بر سر خودشان و فرزندانشان چه خواهد آمد و این حقیقت آشکار میشود که موج امیال و آمال و آلام که جنگجویان را در برمیگیرد و همبستگی عظیم انسانی که این افراد را بهم می پیوندد سعی و مجاهداتی که برای تجدید بنای مدنیت لازم است مسئله اجتماعی را بین سایر مسائلی که قدرتهای ملی با آن مواجهند در درجه اول اهمیت قرار میدهد و من مطمئن بودم که در تغییرات عمیق و سریعی که در این زمینه پدید می آید هیچگونه نظم و ترتیبی نمیتوان برقرار کرد.

این مسئله بخصوص برای فرانسه صدق می کرد. جنگ هنگامی در این کشور بروز کرد که مبارزه طبقاتی به اوج شدت خود رسیده بود. این مبارزه بخصوص از آن جهت که اقتصاد ماعقب مانده و از تغییرات گریزان بود و حکومت نیز بعلت نداشتن قدرت و ایمان نمی توانست خود این تغییرات را بوجود آورد، بسیار شدید بود. بدون تردید برای این ر کود علل اجباری نیز در کار بود. برعکس سایرین، مازغال سنگ و نفت که پایه صنایع بزرگ است بمقدار زیاد در اختیار نداشتیم. قبل از جنگ بین المللی اول، صلح مسلح ما را مجبور میکرد که مقدار زیادی از صنایع خود را در اختیار قوای نظامی بگذاریم و بعداً بدون آنکه مقررات ترمیم و اصلاح خرابیها شامل حال ما شود، بارسنگین تجدید بنای اجتماع بردوش ما گذاشته شد و بالاخره در برابر آلمان که دوباره خود نمایی میکرد ما مجبور بتجدید تسلیحات خود شدیم. در این وضع مسائل تولیدی اغلب فراموش

میشد و ابزار و آلات صنعتی بندرت تغییر شکل می‌یافت و سرمایه‌ها بحال رکود باقی می‌ماند. ضمناً بودجه‌های عمومی بزحمت متعادل میشد و ارزش پول پائین می‌آمد. این عقب ماندگی و ناراحتی که با خودپرستی و رسوم جاری توأم شده بود، سبب میگردید که اقتصاد و بدنبال آن تدابیری که برای تحول لازم و در سر نوشت کارگران مؤثر بود وضع نامناسبی بخود بگیرد. درست است که در سال ۱۹۳۶ با فشار افکار عمومی چند طرح بمیان آمد ولی شور و هیجان در محیط پارلمان از بین میرفت و وقتی فرانسه وارد جنگ شد يك ناراحتی اجتماعی باعث تفرقه ملت شده بود.

در دوران مصیبت بار جنگ، در زیر بار بدبختی، در روحیه مردم عکس - العمل مهمی پدیدار گردید. فاجعه ۱۹۴۰ در نظر بسیاری چون شکست در تمام شئون و در اساس حکومت و عالم رهبری جلوه کرد، بنابراین افکار بدین نکته متوجه شد که باید این دستگاه را عوض کرد، بخصوص که همکاری قسمتی از متصدیان امور با اشغالگران، سودپرستی و تناقضی که بین کم بود مواد و تجمل عده‌ای وجود داشت ملت فرانسه را عصبانی میکرد. بعلاوه جنگی که هیتلر در آن واحد با دول دموکرات و روسها برپا کرده بود تمام طبقه کارگر را بسمت گروه مقاومت می - کشاند و ملت میدید که کارگران مانند زمان انقلاب و ایام ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ به - صورت افراد میهن پرست دست بکار شده‌اند. اما این دفعه بر علیه دشمن بود که دست به اعتصاب و یا جنگ مخفی زده بودند، بنابراین فکر اینکه کارگران دوباره از محیط ملی دور شوند برای ملت خوش آیند نبود. خلاصه تجدید اساس اقتصاد برای آن بود که بعوض تأمین منافع فردی بسود اجتماع بکار رود و در عین حال بالا بردن سطح زندگی طبقه کارگر، چیزی بود که افکار عمومی طالب آن بود. حکومت ویشی میل داشت که به این خواسته مردم پاسخ دهد. اگر در زمینه مالی و اقتصادی با وجود موانع زیاد، کارشناسان با مهارت غیر قابل انکار اقداماتی بعمل آورده بودند، از طرف دیگر اصول اجتماعی «انقلاب ملی»، مانند سازمان تعاونی،

منشور کار، حقوق خانواده نیز متضمن افکار و نقشه‌های جالبی بود. اما مخلوط شدن این اقدامات با عملیات نظامی باعث میشد که افکار توده‌بطرف‌دیگری متوجه شود.

رژیم کمونیسم بخشم عمومی و آرمان ملی پاسخ مثبت میداد. حس نفرتی که نسبت بسازمانهای قدیم وجود داشت در پریشانی و بینوایی افزایش یافته و در نیروی مقاومت متمرکز شده و در هنگام آزادی طغیان کرده بود و این مسئله برای «حزب کمونیست» موقعیت فوق‌العاده‌ای بوجود آورده بود. این حزب درحالیکه تماماً نبرد با دشمن را با مبارزات طبقاتی مخلوط کرده بود و خود را قهرمان این دو مبارزه معرفی می‌کرد احتمال زیادی داشت که بوسیله برتری و رجحان اجتماعی در رأس امور کشور قرار گیرد. درحالیکه اینکار را از راه شورای مقاومت و کمیته‌ها و جنگجویان مخفی نمی‌توانست انجام دهد. البته این امر در صورتی تحقق می‌یافت که «دو گل» بادر دست گرفتن ابتکار، تحولاتی انجام نمیداد و افکار را متشکل نمی‌ساخت و با پشتیبانی کارگران وضع اقتصادی را بهبود نمی‌بخشید.

همین اقدامات بود که من بلافاصله دست بکار اجرای آن شدم. نقشه من برای مدت مدیدی طرح شده بود. از ابتدا نگرانیهای خود را کنار گذاشتم و با این فکر که مقاومتین از هر طبقه که باشند يك نیت را تعقیب میکنند دست بکار شدم. عملیات آغاز گردید. کمیته‌های مطالعاتی که در فرانسه مخفیانه و در لندن و آفریقا علناً شروع بکار کرده بودند نقشه‌های لازم را تهیه دیدند. نمایندگان و بخصوص آنها که در شورای مشورتی الجزایر عضویت داشتند نکات اساسی این نقشه‌ها را تصویب کردند. باید گفت یکی از مبانی اصلی مقاومت فرانسه میل بتجدید وضع اجتماعی بود، اما این میل رامیباستی بصورت عمل در آورد و من از آنجا که قدرت داشتم و بعلت اعتباری که افکار عمومی برایم باز کرده بود قادر بانجام این امر بودم. در عرض يك سال مقررات و قوانینی که بمسئولیت من بموقع اجرا در آمده بود در بنای اقتصاد و وضع زندگی کارگران تحولات عمیقی پدید

آورد؛ همان تحولاتیکه حکومت قبل از جنگ بیهوده سعی داشت در عرض نیم قرن آنها را عملی کند. ساختمان این مقررات و قوانین هم استوار و متین بود زیرا بعداً نه چیزی بآن اضافه شد نه از آن چیزی کسر گردید.

بدین ترتیب منابع اصلی انرژی در اختیار دولت درآمد. در ۱۹۴۴ «مجمع ملی معادن زغال سنگ شمال و پادو کاله» بوجود آمد که بعداً «مجمع لوآر» بدان اضافه شد. کمی بعد دولت تصمیم گرفت که تولید و تقسیم الکتریسیته و گاز را تحت نظر بگیرد. اینکار بتدریج که تشکیلات و سازمانها مشخص میگردد عملی شد. در ۱۹۴۵ «اداره نفت» تأسیس گردید. این اداره وظیفه داشت که تمام امور مربوط به تحصیل و صنعت مواد سوختنی و روغنی را بکار اندازد. در پایان این سال «کمیساریای عالی انرژی اتمی» بوجود آمد.

باتوجه باینکه فعالیت کشور وابسته بزغال و الکتریسیته و گاز و نفت و در آتیه با تم است و برای اینکه اقتصاد فرانسه پایه‌ای که ترقیات ایجاب میکند برسد باید این منابع بجدا کثر توسعه یابد و برای این منظور مخارج و اقداماتی لازم است که فقط توده قادر با اجرای آنها؛ بادر نظر گرفتن همه این مسائل، ملی شدن صنایع ضروری بنظر میرسد.

در همین زمینه دولت خود را ملزم میدید که اعتبارات را بدست گیرد زیرا وقتی لازم بود سرمایه گذاریهای بسیار بزرگ را خود متکفل شود، بطریق اولی میبایستی وسیله این کار را داشته باشد. این امر بوسیله ملی کردن «بانک دو فرانس» و مؤسسات بزرگ اعتباری انجام گردید. از آنجا که بالا بردن ارزش «سرزمینهای متحده فرانسه» برای فرانسه بسیار مهم و شاید راه موفقیت نهائی بود «صندوق مرکزی فرانسه آزاد» به صندوق مرکزی «ماوراء بحار» تبدیل گردید و دولت را در توسعه این کشورهای تازه سهم ساخت. با الهام گرفتن از فکری نظیر همین فکر بود که تصمیم گرفته شد خطوط هوایی که بوسیله شرکت‌های متعدد بهره برداری میشد بیک خط هوایی یعنی «ارفرانس» تبدیل گردد. قبل از پایان سال ۱۹۴۵

هواپیماهای ما در پنج قطعه دنیا پرواز درآمدند. تبدیل «مؤسسات درنو» بیک دستگاه ملی که البته بیشتر از لحاظ عنوان بود، این فایده را داشت که برای دولت امکان بکار انداختن این مؤسسات را در تولید صنایع جدید فراهم میساخت و بالاخره برای بارور ساختن اقتصاد جدید یعنی برای بهره برداری از حال جهت بنای آینده «کمیساریای عالی نقشه تدارکات و نوسازی» در همین سال تأسیس گردید.

اما پیشرفت واقعی وقتی حاصل میشود که کسانی که در این پیشرفت سهیمند از آن منتفع گردند. دولت آزادی بخش باین مسئله توجه داشت و معتقد بود که بدین منظوره تنها باید مرزها افزایش یابد بلکه باید ترتیباتی داده شود که وضع کارگران بکلی تغییر پیدا کند. در سال ۱۹۴۵ بیمه‌های اجتماعی درزمینه‌های مختلف گسترش یافت و هر مزدبگیر اجباراً مشمول آن شد و بدین ترتیب نگرانی و اضطرابی که از بدو پیدایش بشر وجود داشته یعنی ترس از بیماری، تصادفات، پیری و بیکاری از بین رفت. از این بعد اگر تهنی دست بین مردم پیدا میشد دیگر بدبخت و در مانده وجود نداشت. از طرف دیگر مقررات کامل و تازه‌ای در باره خانواده‌ها وضع شد. از طرف ملت بخانواده‌ها نسبت بتعداد کودکانشان کمک‌هائی برقرار شد که برای هر کدام از بدو تولد تاهنگامی که خود کودک قادر برفع حوائج خود بود ادامه داشت و بدین ترتیب میزان تولد در فرانسه که سابقاً آنقدر زیاد بود و روحیه و ابتکار و عظمت نژاد ما را تأمین می‌کردو بعداً در ظرف صد سال رو بتنزل گذاشته و فرانسه را تا حد یک کشور ساکن و کم جمعیت پائین آورده بود، مجدداً بالا رفت. در همین هنگام وضع کشاورزی نیز بطور کلی تغییر یافت. از این پس کشاورزی که زمینی را برای کشت اجاره می‌کرد، می‌توانست تا هر وقت که بخواهد آن را نگاه دارد، مشروط بر اینکه وظیفه خود را بخوبی انجام دهد و گذشته از آن در صورتیکه این زمین بفروش میرفت حق سر قفلی باین کشاورز تعلق میگرفت و باین ترتیب برای ناراحتی‌های روستائیان

و جلوگیری از خالی شدن دهات راه چاره‌ای پیدا شد.

بعلاوه نقشه‌ای که من طرح کرده بودم به این اصلاحات مادی متوقف نمیشد طبق این نقشه، بکارگران مسئولینهای داده میشد که نقش آنها را در اقتصاد ملی از صورت يك ابزار ساده بسیار بالاتر میبرد؛ کارگران در فعالیتهای صنعتی سهم میگرفتند و ارزش کار آنها همپایه سرمایه میشد و ثمره کارشان مانند منافع سهامداران به نتیجه کار بستگی پیدا میکرد. این بود آنچه من قصد اجرای آنرا داشتم. برای يك چنین اقدام و پیشرفت در زمینه کارگری، در فوریه ۱۹۴۵ کمیته‌هایی تشکیل گردید. در هر کمیته، مدیر مؤسسه و نمایندگان کارگران و کارمندان اجتماع میکردند و در جریان فعالیتهای عمومی قرار میگرفتند و در باره کلیه امور مربوط به محصول کار اظهار نظر مینمودند. هر کمیته بشخصه جوهی را که علاوه بر دستمزد حقوق کارگران و کارمندان بود بمصرف زندگی مادی و اجتماعی افراد خود میرسانید. بانزدیک ساختن تمام افرادی که يك کار را انجام می‌دهند، صرف نظر از درجات آنها، و با هدایت این افراد برای آنکه مجموعاً جریان کار و پیشرفت و نقائص کار را مطالعه کنند، و با تحریک و منظم ساختن و عملی نمودن هم بستگی آنان، من فکر میکردم که قدمی بسوی اشتراك سرمایه و کاروتکنیک که ساختمان انسانی اقتصاد فرداست برداشته‌ام.

این تحولات با وجود بسط زیاد بدون تشنج انجام یافت. مسلم بود که طبقات مرفه با عدم رضایت آنرا تلقی میکنند حتی بعضی‌ها بعداً انتقاداتی نیز بعمل آوردند اما در وضع موجود، همه آنرا قبول کردند، بخصوص که از وضعی بمراتب بدتر وحشت داشتند. کمونیستها چنین وانمود کردند که اقدامات انجام شده ناچیز است و معتقد بودند که دولت بعلت پابند بودن به عکس العمل‌ها نمی‌تواند جلوتر برود، اما رویهمرفته مخالفتی نشان نمی‌دادند. و اما «سیاستمداران» طبق سنت دیرینه از هر اقدامی خرده‌گیری میکردند. ولی در مجموع با عملیات انجام شده موافق بودند و در مجمع عمومی با اکثریت بدان رأی موافق دادند. بسیاری از آنان

از آن جهت که این تحولات مجموعاً به بسیاری از خواستهای قدیمی ایشان پاسخ مثبت میداد جانب آنرا گرفته بودند و عده دیگر بعنوان آنکه آنرا قدمی در راه آرامش اجتماعی میدانستند بقبول آن تن در داده بودند. همه در این فکر بودند که فردا بدین وسیله در برابر هیئت انتخاباتی مباحثات کنند. يك بار دیگر من بدین نتیجه رسیدم که اگر هدف من و آنان یکی است علی که آنان را بدین هدف می - کشاند غیر از آنست که محرك من است. اگر وضع آنان با نظریات و عقاید شخصی ایشان منطبق بود، این امور برای من اهمیتی نداشت و بعکس من میدیدم که آنان توجه زیادی بمحرك اصلی من که قدرت فرانسه است ندارند.

زیرا امروزه ما مانند همیشه، حکومت قدرت ملی را بنا می کند و این قدرت بعداً وابسته به اقتصاد می گردد. بنابراین اقتصادی که وضع ناهنجاری داشت و محتاج بتحول بود بیش از همه وقت میبایستی از روی درایت هدایت گردد. این علت اساسی ملی کردن صنایع و کنترل و مدرنیزه کردن آن توسط دولت من بود. اما فکر يك قدرت مسلح برای اقدام بعدی در زمینه اقتصادی، با فکری که من درباره دولت داشتم کاملاً بهم مربوط بود. من دولت را چون سابق، طبق دلخواه احزاب مختلف، فقط مجری امیال شخصی که نتیجه آن فقط انجام کارهای کوچک باشد نمی خواستم، بلکه میل داشتم يك دستگاه تصمیم و عمل باشد که فقط در راه منافع ملی بکار رود. برای فکر و تصمیم لازم بود قدرتی آنرا اداره کند که در رأس آن شخص مجرب و ورزیده ای باشد و برای اجرای این تصمیمات می - بایستی خدمتگزاران دلسوز و فهیم بر سر کار باشند، بطوریکه در برابر مسائل عمومی هیئت هم آهنگ و باارزشی را تشکیل دهند. از این دو شرط، شرط اول تحقق یافته بود و من میا بودم که برای فردا نیز آنرا تأمین کنم. برای انجام شرط دوم در اوت ۱۹۴۵ « مدرسه ملی اموراداری » را تأسیس کردم. وقتی این نقشه ها قطعیت می یافت، امکانات تازه ای برای دولت فراهم میشد تا از فعالیت مردم فرانسه جهت قویتر ساختن و درخشانتر کردن مملکت استفاده کند.

همین نیت بود که گذشته از روحیه عدالت خواهی و استفاده از موقعیت، مرا وادار کرد که کارگران را در صف شرکای مسئول قرار دهم. اتحاد و هم‌بستگی فرانسه ایجاب میکرد که این افراد روحاً و اخلاقاً دوباره به اجتماع ملی که به علت طغیان یا نومیدی از آن دور شده بودند باز گردند، بعلاوه اگر طبقه کارگر خود منابع قدرت خویش را بکارمی‌انداخت جنبش بزرگی در فعالیتهای تولید و بالتبع در قدرت فرانسه پدید می‌آمد.

اما برای اینکه تشکیلات تازه نتیجه بدهد وقت لازم بود و تا آن هنگام، افراد بایستی زندگی کنند. شروع مجدد کار در کارخانه‌ها و معادن و ساختمان پلها و بنادر و راه آهن و کانالها و مراکز نیرو و بکارانداختن قطارها و کامیونها و کشتی‌ها ایجاب میکرد که همگی بکار پردازند. و من قصد داشتم با وضع موجود از تمام وسائل برای تأمین رفاه عامه استفاده کنم. بدون شك کمونیستها نیز از این امر مستثنی نبودند زیرا در این هنگام اگر همه باهم شروع بکار نمی‌کردند وضع فرانسه بشدت بمخاطره می‌افتاد. بطریق اولی اگر مبارزه اجتماعی در میگرفت خطر بیشتر میشد. من به قانونی شناختن حزب کمونیست نمی‌اندیشیدم، چون خوب میدانستم که هدف این حزب بدست گرفتن قدرت کلی است و چنانچه من ضعف نشان میدادم آنها حمله را شروع میکردند. اما بعلت شرکت آنها در نهضت مقاومت و تأثیری که در طبقه کارگر گذاشتند و میلی که مردم و خود من ببا زگشت آنان بمیان ملت داشتیم، مصمم بودم مقامی هم بایشان در نهضت عمومی بدهم. این حزب بمنزله مرکبی سرکش بود که در عین سرکشی و لگدپرانی بمال بند بسته شده و لجامی بر دهانش گذاشته شده بود و میبایستی او نیز ارا به سنگین را بکشد و وظیفه من بود که دهنه را در دست داشته باشم. من این قدرت را بعلت اعتمادی که ملت فرانسه بمن ابراز میداشت در خود میدیدم.

بعلت این سیاست اتحاد بود که در زمان اقامت در الجزیره کمونیستها را در کابینه خود وارد کردم و همین عمل را در پاریس نیز انجام دادم. بعلاوه يك

کمیسر جمهوری سه استاندار و چند کارمند عالی رتبه بعنوان آزمایش از حزب کمونیست انتخاب و در تشکیل «مجمع مشورتی» نیز از این حزب استفاده شده بود. در سال ۱۹۹۴ پیشنهاد گارد «سو» را دائر بر عفو «موریس تورز» که پنجسال قبل به تبعید محکوم شده بود پذیرفتم و این امر در هیئت وزیران تصویب گردید. از آن پس دبیر کل حزب کمونیست که در مسکو بود میتوانست بوطن خود باز گردد. موارد دیگری نیز پیش آمد که درباره او و مسائل مختلف باز از من تقاضای مساعدت گردید. خود شخص مورد بحث نیز چند بار از من درخواستی کرد، اما من اگر با در نظر گرفتن اوضاع روز چنین گزینتهائی میکردم همه جوانب کار را سنجیده بودم. وقتی که وقایع سال گذشته و پیش آمدهای بعدی را در نظر میگرفتم و ضروریات روز را از نظر میگذراندم، میدیدم که سود بازگشت «موریس تورز» در رأس حزب کمونیست بمراتب بیش از زیان آنست.

تا هنگامی که من در رأس حکومت بودم این ترتیب میبایستی ادامه داشته باشد. مسلماً هر روز کمونیستها تقاضاهای جدیدی میکردند اما هیچوقت بعمل نابعثی دست نمیزدند بدین ترتیب در دوران حکومت من يك اعتصاب هم پیش نیامد. درست است که حزب کمونیست در راه استفاده از موقعیتهای سیاسی، سندیکائی و انتخاباتی از هیچ چیز فرو گذار نمیکرد و سعی داشت تشکیلات دیگر را نیز زیر نظر بگیرد تا بدین ترتیب میل باطنی خود را دائر بر رفتن دو گل از این راه اقناع کند و ضمناً عقده حقارتی را که در اثر عدم اجرای نیات خود دارد جبران نماید، اما همین اندازه که کمونیستها بعوض انقلاب در يك رژیم پارلمانی فعالیت میکردند اجتماع را از بسیاری خطرها دور میکرد. درست است که آنها در حین عبور من همواره مطالب ناهنجاری درباره ام میگفتند و بطور غیر مستقیم بر ضد من مبارزه میکردند، معهذا در مجامع تا هنگام عزیمت من از هتا کی نسبت بشخص من خودداری می کردند و قدرت مراقبول داشتند و هر جا که میرفتم نمایندگان آنها نسبت بمن

ابراز احترام میکردند و آنها که حق شرکت در انتخابات داشتند همه‌جا فریاد میزدند: « زنده باد دو گل ! »

و اما «تورز» در عین‌اینکه سعی میکرد امور مربوط بکمونیسم را جلو برد در چند مورد اقداماتی بتفع مردم انجام داد. از فردای ورودش پاریس آخرین آثار « میهن‌پرستان مخفی » را که بنا بمیل عده‌ای از همکارانش میخواستند در وضع مخفیانه جدیدی بکار خود ادامه دهند، از بین برد. تا حدی که وضع غیرقابل انعطاف و تاریک حزبش اجازه میداد با زیاده‌رویهای کمیته‌های آزادی و بااعمال خشونت آمیز که ممکن بود از دستجات عصبانی سرزند، ممانعت کرد. او بکار گران و خصوصاً معدنچسانی که بنطق‌های او گوش میکردند سفارش میکرد آنچه ممکن است کار کنند و بهر نحوی که میتوانند محصول پدید آورند و اما اینکه این کارها يك نقشه سیاسی بود یا نه من اصراری درروشن شدن آن نداشتم. برای من کافی بود که برای فرانسه خدمتی انجام شود .

در واقع رهبران حزب فعلا خودنمایی را کنار گذاشته و بسدین فکر بودند که از نتایج پیروزی استفاده کنند، سایر فراکسیونهای سیاسی نیز همین نیت را داشتند. بتدریج که وضع انتخابات روشن‌تر میشد هر کسی بدست و پا افتاده بود و برای خود برنامه جداگانه‌ای طرح میکرد. در ابتدا کمیته‌های نجات، اینجا و آنجا، بدور هم جمع شدند و تشکیل « مجمع عمومی مقاومت فرانسه » را دادند. اما این کار دیری نپائید، زیرا این عناصر کمونیست و غیر کمونیست اختلاف بروز کرد. از این پس در کنگره‌های احزاب مختلف جنبشی پدید آمد. از ماه نوامبر سوسیالیستها بفعالیت افتادند و در ژانویه نوبت به « جنبش آزادی ملی » و پس از آن به « جبهه ملی » رسید. در فوریه، اعضاء « فدراسیون جمهوری » دوباره دورهم جمع شدند و بتقلید آنها، حزب قدیمی « سوسیال فرانسه » شروع بفعالیت کرد. در همین هنگام « جنبش ملی جمهوری » تأسیس شد، در جریان همین‌ماه سوسیالیستها و کمونیستها تصمیم گرفتند که با یکدیگر همکاری کنند و کمیته‌ای بنام « کمیته

توافق، برای اداره امور مشترك خود تشكيل دادند و در آوريل، «جوانان کمونیست» بتشكيل جلسه پرداختند. در این هنگام کادرهای «حزب رادیکال» نیز دو باره شروع بفعالیت کردند. خلاصه کلیه سازشاتی که سالها خفه شده بودند دوباره بصدا درآمدند.

پیدااست که من مستقیماً در فعالیت هیچ‌دسته دخالت نمی‌کردم، اما با دقت توسعه این قوای سیاسی را زیر نظر داشتم. درست است که کنگره‌ها با وضع موجود، امنیت زیادی نداشتند زیرا «دو گُل» حکومت می‌کرد و قصد داشت تا وقتیکه کشور لازم داشته باشد در این سمت باقی بماند. اما روزیکه وی این بار مسئولیت را از شانه بردارد بزودی فرامیرسید و در آن هنگام وقایعی که پیش می‌آمد تا حد زیادی به آنچه اینک در حال تکوین بود مربوط می‌گردید و من باید بگویم عملیاتی که انجام میشد بنظر امیدبخش نبود.

آنچه بخصوص در احزاب تازه بچشم می‌خورد این بود که همه مایل بودند بمحض یافتن موقع مساعد، تمام قدرت جمهوری را بخود اختصاص بدهند، در حالی که از سابق هم قادر نبودند این قدرت را بنحو مؤثری بکار برند. در این مورد نسبت بطرز عمل بی‌نتیجه قبل از جنگ که کشور را بورطه هولناکی کشید بهبودی محسوسی احساس نمیشد. بازبان، همه از وضع قبلی مذمت می‌کردند، کلمه «انقلاب» لغتی بود که در تمام سخنرانی‌ها بعنوان هدف بکار میرفت اما هیچکس نمی‌گفت که معنی واقعی آن چیست و چه تغییراتی، بمیل و یا اجبار، در آنچه سابق موجود بود، باید پدید آید و خصوصاً کدام مقام و با چه قدرتی باید آنرا اجرا کند. کمونیست‌ها امیدانستند چه می‌خواهند اما از اظهار آن خودداری می‌کردند. فراکسیونها که باوجود کلام جسورانه، در باطن روشی ملایم داشتند منظور خود را در فرمول «ژرژ بیدو» خلاصه می‌کردند: «انقلاب بوسیله قانون». در حالیکه دستجات چپ، یا آنها که خود را چنین وانمود می‌کردند، درباره تمام اقدامات سازنده بنحو نااهم- آهنگ و با خیال‌پردازی انتقاد می‌کردند. وقتی که من هیئت‌های نمایندگی را

می‌پذیرفتم و روزنامه‌ها را میخواندم و بسخرانی ناطقین گوش میکردم به این نتیجه میرسیدم که مفهوم انقلاب برای این احزاب نوزاد يك اقدام مثبت با هدفی کاملاً روشن و معین که متضمن عمل و مخاطره باشد نیست، بلکه منظور يك حالت عدم رضایت دائم در برابر هر نوع سیاست است ولو آنکه خود، آن را توصیه کرده باشند.

پنهان نمی‌کنم که این امور بسیار مرا ناراحت میکرد. درحالیکه اغتشاش و عدم قدرت مقامات مسئول، علت مستقیم بی‌نظمی اجتماعی و اخلاقی، ضعف سیاسی و شکست طرح‌ریزی و بالاخره محرومیت ملی شده و ما را بورطهٔ بدبختی‌افکنده بود، معلوم نبود چه دیو خبیث و چه نیروی جهنمی ما را دوباره بطرف همان محیط تیره و تاریک میکشاند. با در نظر گرفتن مسائل غامض و خردکننده‌ای که فرانسه با آن مواجه بود، قابل تصور نبود که جز با قدرت يك حکومت مقتدر و قوی بتوان بحل آنها موفق شد. اما ضمناً من میدیدم که عدهٔ کمی بامن هم عقیده‌اند. بنظر من تفکیک قوا، قدرت يك رئیس دولت که منحصرأ محدود باو باشد، مراجعه بملت بوسیلهٔ اخذ آراء عمومی در هر موردی که سرنوشت و اساس تشکیلات ملی مطرح باشد، در کشوری چون فرانسه، ازارکان اساسی دموکراسی بشمار میرفت. درحالیکه آنچه در سیاست مورد اعتنا بود یا بعداً محل توجه واقع میشد بطور وضوح در جهت عکس نظر من بود. هیئت مجریهٔ آینده، قدرتهای فردا را عملاً دست‌نشاندهٔ احزاب، ورئیس دولت را (اگر رئیسی وجود داشت) فقط نماینده‌ای از دستجات پارلمانی، و آراء عمومی را منحصرأ برای انتخاب نمایندگان بحساب می‌آورد. و اما در بارهٔ شخص من، با آنکه در حکومت موقت، ردیف اول را بمن میدادند و بخدمات و محبوبیت ملی من اذعان داشتند، بی‌صبری و ناراحتی خود را از بسط قدرت من و بدبینی و عدم اعتمادی را که دربارهٔ قدرت «فردی» در آنها بوجود آمده بود، پنهان نمی‌کردند؛ بدین ترتیب با آنکه هنوز مخالفت علنی با کارهای من نمیشد، ابرهای تیره‌ای را که در افاق جمع میشد میدیدم و از این پس در محیطی پراز ایراد

و انتقاد قدم برمیداشتم.

در «مجمع مشورتی» این طرز قضاوت نسبت به «دوگل» که در عین حال ویرا بانظر مساعد و مخالف می‌نگریستند بطور وضوح بچشم می‌خورد. من اغلب بدین مجمع میرفتم تا عقاید و آرا را از سرچشمه بشناسم و ضمناً با استفاده از مجلس، اقدامات و دلایل آنرا رسماً بگوش همه برسانم. اما در ضمن طبیعتاً هم مجذوب حیات عمیق و منقلب پارلمانی و حس انسانی شدید و پوشیده آن بودم و تمایلات پرشور و تصنی که گاهی فروکش میکرد بطوریکه طرف را به اشتباه می‌انداخت و گاهی بعکس شعله‌ور میشد و بصورت تصادمات پرسروصدا تظاهر میکرد، مرا بسوی خود جلب مینمود. طبق رسوم، ورود و خروج من به مجمع با تشریفات توأم بود اما در تمام مواردی که من در کار «مجمع» شرکت میکردم، احترام آنرا نگاه میداشتم و در هیچ امری نظر خود را تحمیل نمی‌نمودم و مثل یکی از اعضاء در نیمکتی قرار میگرفتم و از همان محلی که سایرین صحبت میکردند مطالب خود را بیان میکردم و در راهروها بالحنی دوستانه با همه بگفتگو می‌پرداختم. باید گفت که جلسات اغلب خیلی خشک و بیروح بود و بیشتر ناطقین مطالب خود را از روی نوشته‌هایی میخواندند که همه محتوی کلیات بود و کمتر جلب توجه میکرد. معیناً گاهگاهی ذوق و قریحه‌ی عده‌ای از وزیران یا سایرین مانند آقایان «اورپول»، «باستید»، «بیدو»، «بنکور»، «کت»، «دنه»، «دوگلو»، «هروه»، «لانیل»، «مارن»، «مندس-فرانس»، «فیلیپ»، «پلون»، «شومان» و «تایتگن» و غیره بمذاکرات رونقی میداد. گاهی درباره‌ی موضوعی حاد و داغ، احساسات برانگیخته میشد و هیجان عمومی شدیدی بر جلسه مستولی میگردد و آنوقت در چنین محیطی آشفته، سخنان بلیغ و شیوا طوفانی از خشم و یا شور و شوق برپا میکرد.

در «مجمع مشورتی» چندین بار من سخنرانی کردم. این سخنرانیها گاهی مربوط بمسائل اساسی و مهم بود. مثلاً در ۲۲ نوامبر مجموع نقشه‌های دولت را بیان کردم. در ۲۱ دسامبر پیمان فرانسه و شوروی را که تازه بامضاء رسیده بود

تقدیم داشتم. در ۲ مارس دربارهٔ سیاست داخلی سخنرانی کردم. در ۲۰ مارس دربارهٔ حملهٔ ژاپونیا بهندوچین و در ۱۵ مه در موضوع درسهائی که پس از پیروزی در جنگ باید گرفت، مطالبی بیان کردم. در بعضی موارد دیگر، بطور غیرمنتظره در مذاکرات شرکت میکردم. در تمام این موارد، در حاضرین يك حالت نزدیکی و هم‌بستگی روحی بوجود می‌آمد که موقتاً بصورت بارزی تظاهر میکرد. عظمت مطالبی که مورد بحث قرار میگرفت، تأثیر سخنان و تماسی که با دو گل برقرار میشد، نمایندگان را به هم‌بستگی که همهٔ ما را بهم می‌پیوست متوجه میساخت و لطف و جذابیت تجمع ملی را در نظر آنان آشکار میکرد. برای يك لحظه خود را بیشتر متحد می‌دیدیم یعنی بهتر بنظر می‌آوردیم.

اما اگر نسبت به «دو گل» ابراز احساسات میشد دلیل آن نبود که کارهای دولت ویرا نیز تصدیق کنند. در تذکراتی که داده میشد اغلب کلمات نیش‌داری نهفته بود. در بعضی موارد این سخنان بصورت حملاتی بر علیه یکی از وزیران بروز میکرد. يك روز «ژول ژاننه» وزیر مشاور دربارهٔ سخنانی که در ژوئیه ۱۹۴۰ خطاب به مارشال «استالین» گفته بود مورد استیضاح قرار گرفت، در حالیکه از آن تاریخ بعد وی همیشه با نیروی مقاومت همکاری داشت. در ماه‌های اول سال ۱۹۴۵ که بودجه برای اظهار نظر به مجمع فرستاده شد، مذاکرات دامنه‌دار و پرسروصدائی بوجود آمد. وقتی بودجهٔ داد گستری مطرح گردید، مسئلهٔ ترمیم کابینه پیش کشیده شد. «فرانسوا دو مانتون» وزیر داد گستری هدف انتقاد شدید قرار گرفت. عدهٔ زیادی بوی اظهار عدم اعتماد کردند و رفتار او را «ضعف جنایت آمیز» خواندند. گرچه این تظاهرات نتیجه‌ای نداشت ولی باعث تحریک عامه میشد. کمی بعد «پرهانری تایتگن» مورد این بی‌مهری قرار گرفت. وضع ناهنجاری را که در اثر کم بود کاغذ برای مطبوعات بوجود آمده بود مربوط بوی میدانستند. خود او در پاسخ متهم کنندگان میگفت: «هرزه‌دارا، حامی عوامل آلمانها، نمایندهٔ تراستها، سیاستمدار نالایق، دشمن حقوق انسانی، مسئول عدم شرکت فرانسه در یالتا، از-

جمله القابی است که برای من برگزیده‌اند. وقتی بودجه «زندانیان» مطرح شد، «هانری فرنه» از هر طرف مورد حمله قرار گرفت، با آنکه هنوز زندانیان در دست دشمن بودند و معلوم نبود تدابیری که برای هنگام بازگشت آنها پیش‌بینی شده است تا چه اندازه ارزش دارد.

این سروصداها و هیجان در حقیقت متضمن منظوری خاص بود. «مجمع» حاضر نبود که فقط بعنوان مشورتی عمل کند، بلکه خواهان آن بود که قدرت را بدست گیرد. این مسئله بزودی به اثبات رسید. روز ۱۹ مارس هیئتی منتخب از تمام دستجات بدیدن من آمدند و چنین گفتند: «ما آمده‌ایم باطلاع شما برسانیم که در «مجمع» وضع ناراحت‌کننده‌ای وجود دارد و علت آن نقش ناچیزی است که باین مجمع واگذار شده بطوری که دولت رأساً در امور اقدام میکند و خود را بعقاید و آراء ما وابسته نمیداند. ما میخواهیم که از این ببعد، هیئت مجریه تصمیماتی که بامقررات «مجمع» مغایر باشد اتخاذ نکند.»

تسلیم به این نظریه طبعاً سبب غرق‌شدن در هرج و مرج بود. باین جهت در جواب نمایندگان گفتم: «تنها ملت حق سیادت و آقائی را دارد تا هنگامیکه بتواند خواست خود را بیان کند. من مسئولیت هدایت وی را بعهده گرفته‌ام. شما باحسن نیت در این امر بامن همراهی کرده بندای من پاسخ مثبت داده‌اید. این نقش شما بوده و افتخاری برای آینده شما خواهد بود. مسئولیت من در این مورد خطیر است و حتی همین رفتار شما ثابت میکند که تمام قدرت در اختیار من است زیرا شما بمن مراجعه کرده‌اید تا قسمتی از آنرا بشما واگذار کنم. اما موقعیت فرانسه اجازه چنین تشنت و پراکنندگی قدرت را نمیدهد.»

نمایندگان گفتند: «آخر ما نمایندگان مقاومت هستیم. آیا در غیاب قدرتهای قانونی بیان خواست ملت بعهده نیروی مقاومت نیست؟»

من گفتم: «شما از طرف دستجات و احزاب مقاومت نمایندگی دارید و بنا بر این حق دارید که سخن خود را بگوش همه برسانید و بهمین جهت است که من

«مجمع مشورتی» را تشکیل دادم و شما را بعنوان اعضای آن برگزیدم. تمام مسائل در این مجمع مطرح میشود. من خود و وزیرانم در مذاکرات شما شرکت میکنیم و شما با سؤالاتی که از دولت میکنید و توضیحاتی که بشما داده میشود و عقایدی که اظهارمیدارید در کار دولت شرکت میکنید. اما من از این مرحله جلوتر نمیروم. بعلاوه توجه داشته باشید که مقاومت فرانسه پرمه‌تر از احزاب، و فرانسه وسیعتر از مقاومت است و من بنام فرانسه مأموریت خود را انجام میدهم نه بنام دسته خاصی، هر چند که این دسته ارزش زیاد داشته باشد و تا انتخاب آینده، من در مقابل مملکت و فقط در مقابل وی مسئولیت سرنوشتش را بعهده دارم.»

نمایندگان با عدم رضایت مرا ترك گفتند، معذابدنبال این دیدار حالت آرامشی در «مجمع» پدید آمد و طبق آنچه بوضوح برایشان تعیین شده بود دوباره شروع بکار کردند. رویهمرفته کارشان هم ثمر بخش بود. بدنبال مطالعاتی که در کمیسیونها انجام شد، مذاکراتی که در جلسات رسمی درباره مباحث اقتصادی و اجتماعی، دادگستری، امور اداری، آموزش و سرزمینهای ماوراء بحار بعمل آمد نه تنها آراء موافق زیادی برای دولت بدست آمد، بلکه پیشنهادهای مفیدی نیز بدولت شد. توجه خاص و احترام بعملیات قوای مسلح از طرف اشخاصی که خود گرفتار سختی و مشقت شده بودند، فرماندهان و جنگجویان را در کار خود دلگرم ساخت. در خارج، دور-نمای مقدمات تشکیلات پارلمانی در نیم‌دایره «لوگزامبورگ» و عقایدی که در آنجا بدون مانع اظهار میشد و اینکه سیاست دولت رویهمرفته مورد تأیید قرار گرفته بود، براعتبار فرانسه بسی افزود و بالاخره توجه مردم باینکه تصمیمات مهم دولت بطور علنی مورد مذاکره قرار میگیرد و انتقادات و ایرادات جواب گفته میشود و مشی کارها بقسمی است که ملت را مجدداً بحقوق خود میرساند، همه اینها افکار و عقاید و احساسات را در مسیر مستقیم قرار داد و بدین ترتیب شرط اساسی نظم تأمین گردید.

یکی دیگر از شرایط نظم اثبات این مسئله بود که قضاوت بنحو صحیح انجام

میگیرد. در این زمینه در همه جا يك حس انتقام‌جوئی بچشم میخورد و پس از ماجراهای گذشته وجود چنین حسی کاملاً منطقی بود. همکاری با اجنبی با اشکال مختلف مانند تصمیمات سیاسی، عملیات پلیسی و گاهی نظامی، اقدامات اداری، نشریات و سخنرانیهای تبلیغاتی، نه‌تنها بصورت نشانه انحطاط ملی درآمده بود بلکه بشکل بلا و مصیبتی درمقابل مردم فرانسه خودنمایی میکرد. با کمک عده زیادی از مقامات رسمی و جمع کثیری از کسانی که باتشویق و تحریک روزنامه‌نویسهای منافق بی‌شخصیت به‌افشای اسرار ولودادن اشخاص می‌پرداختند، ۶۰،۰۰۰ نفر بقتل رسیده و بیش از ۲۰۰،۰۰۰ نفر تبعید شده بودند که از آنها ۵۰،۰۰۰ نفر بزحمت زنده ماندند. بعلاوه ۳۵۰۰۰ نفر مرد و زن توسط دادگاههای ویشی محکوم شدند. ۷۰،۰۰۰ نفر از کسانی که «مظنون» بودند بزندان افتادند، ۳۵۰۰۰ کارمند از کار برکنار شدند و ۱۵۰۰۰ نفر افراد نظامی باتهام شرکت در مقاومت، خلع درجه گردیدند. بدین ترتیب خشم و غضب عمومی بمنتها درجه رسیده بود. مسلم است که دولت‌وظیفه داشت خونسردی خودراحفظ کند، اما برتمام این جنایات و خیانتها قلم کشیدن، بمنزله آن بود که کانون عفونت عظیمی را بحال خود گذارند تا برای همیشه کشور را آلوده سازد. بدین جهت لازم بود که دستگاه دادگستری بکار بیفتد.

و این کار انجام شد. درهنگام زمستان دادگاههایی که برای مطالعه عملیات همکاری بادشمن تشکیل شده بود بافعالیت زیاد بکارپرداختند. درجه محکومیتها برحسب اعضائی که هیئت قضات را تشکیل میدادند تغییر میکرد و بعلاوه وضع محلی نیز در آنها دخیل بود. بعضی اوقات جلسات بعلت تظاهرات مردم بهم میخورد و حتی در چندین ناحیه مثل «نیم»، «موبوژ»، «بورژ»، «آنسی»، «آلس» و «رودز» مردم با تظاهرات دسته‌جمعی تقاضای صدور رأی اعدام را از دادگاه کردند و حتی قریب ۲۰ نفر از متهمین درنقاط مختلف بقتل رسیدند. دولت چندین بار ناچارشد برای تسکین این طغیان اقداماتی بعمل آورد. من خصوصاً بوزرای کشور و

داد گستری سفارش کردم که دقت و استقامت زیاد در کار خود بعمل آورند و مأمورینی را که در برقراری نظم سستی نشان داده‌اند مجازات کنند و کسانی را که باعث برهم‌زدن نظم میشوند بکیفر برسانند. در چنین وضعی و در میان احساسات بیدار-شده مردم، داد گستری با منتهای بی‌نظری و تا آنجا که موقعیت از نظر انسانی اجازه میداد، وظیفه خود را انجام داد و تعداد رأی‌ها و قضاوت‌هایی که بعداً غلط تشخیص داده شد خیلی نادر بود.

غیر از آراء غیابی، ۲۰۷۱ حکم محکومیت بمرگ توسط داد گاهها صادر گردید. پرونده‌ها پس از اظهار نظر کمیسیون بخشودگی در وزارت داد گستری، بمن ارجاع میشد و من تمام این پرونده‌ها را بکمک «پارن» رئیس امور جنائی و بخشودگی در وزارت داد گستری، بررسی کردم و هر بار که و کلاً تقاضای ملاقات مرا میکردند آنان را می‌پذیرفتم. هیچ چیز بنظر من از طبقه‌بندی جنایات، شکنجه‌ها، افشای اسرار مردم نزد دشمن و دعوت بخیانیت که همه از زیر نظر من میگذشت حزن‌انگیزتر نبود. اگر از روی وجدان قضاوت کنیم بعقیده من گذشته از قریب صد مورد، بقیه منتهین مستحق مجازات اعدام بودند. با وجود این من ۱۳۰۳ نفر از آنان را بخشیدم و بخصوص کلیه زنان و تقریباً تمام معدنچیان و بیشتر مردانی را که طبق دستور صریح اقدام کرده و جان خود را بمخاطره انداخته بودند مشمول یکدرجه تخفیف کردم و در مقابل مجبور شدم ۷۶۸ تقاضای بخشش را رد کنم و این، در مورد محکومینی بود که عمل آنان باعث مرگ فرانسویان دیگر شده بود و یا آنکه مستقیماً بدشمن خدمت کرده بودند.

اما در مورد ۳۹۰۰۰ حکم محکومیت بزندان که ازداد گاهها صادر شد، باید گفت که همه از روی عدالت و ملایم بود. در همین ایام ۵۵۰۰۰ نفر در بلژیک و بیش از ۵۰۰۰۰ نفر در هلند محکوم شدند. از این گذشته با تخفیف مجازاتی که دولت قائل شد عدده زیادی از محکومیتها تقلیل پیدا کرد و من جمله درباره بسیاری از جوانان فریب‌خورده که جزو نیروی «میلیس» با آلمانها همکاری کرده بودند و

یا جزو «لژیون داوطلبان فرانسوی» و یا در «نیروی افریقا» بودند، این ارفاق انجام شد، بطوریکه بیشترشان توانستند در نیروی اعزامی هندوچین بدان صوب عزیمت کنند. باید افزود که قضات، ۱۸۰۰۰ حکم برائت نیز صادر کردند. در اواسط سال ۱۹۴۵، از ۶۰۰۰۰ نفر مقصر یا مظنون که در جریان آزادی دستگیر شده بودند حتی یک نفر در زندان باقی نماند، مگر آنهایی که طبق مقررات محکوم شده بودند. با در نظر گرفتن میزان همکاری با دشمن و رفتار وحشیانه‌ای که نسبت بمقاومین شده بود و توجه بموج خشمی که بلافاصله پس از عزیمت دشمن در همه جا پدید آمد، میتوان گفت تصفیه‌ای که توسط دادگاهها بعمل آمد بامنتهای انصاف و شفقت همراه بود.

در خدمات و مشاغل عمومی نیز وضع بهمین منوال بود. در اینجا نیز کینه شدیدی احساس می‌شد زیرا ویشی بیش از ۵۰۰۰۰ نفر را از کار برکنار کرده بود و بعلاوه عواملی که باقی بودند باشوق و رغبت زیادی برای اجنبی خدمت میکردند. حکومت موقت تصمیم گرفت که برای این موارد با خود ادارات مشورت کند. در حوزه هر وزارتخانه یک کمیسیون تصفیه، اطلاعات لازم را جمع‌آوری میکرد و سپس درباره هر فرد یا وزیر حکم صادر میکرد و یا دولت دستوری برای اجرا میداد. بدیهی است همیشه طرح مسئله در هیئت دولت بلامانع بود. باید گفت که عده زیادی از کارمندان بانهایت شرافتمندی وظیفه خود را انجام داده بودند و حتی گروهی از آنان در حین انجام خدمت، در جنگ بر علیه دشمن و همکارانش، کمکهای کرده بودند. از ۸۰۰،۰۰۰ مورد، با تحقیقاتی که بعمل آمد فقط ۲۰،۰۰۰ پرونده تشکیل شد که درباره آنها ۱۴۰۰۰ حکم صادر گردید و بین این احکام، فقط در حدود ۵۰۰۰ حکم انفصال بود. با توجه باین مسئله بود که در ۱۸ ژانویه در سخنرانی رادیویی خود گفتیم: «من اطمینان دارم کسانی که افتخار خدمت بکشور را داشته‌اند باز هم بادلگرمی و انضباط بخدمت خود ادامه میدهند و سزاوار است که بامحبت و توجه هم‌وطنانشان تشویق شوند.»

«دیوان عالی» برای رسیدگی بجرائم صاحبان مشاغل مهم، در مارس شروع بکار کرد و ب بررسی قرارداتی که بادشمن داده شده بود یا اقدامات بر علیه امنیت خارجی کشور پرداخت. ریاست آنرا رئیس دیوان کشور آقای «مون ژیبو» بعهدہ داشت و اعضاء آن آقایان «دونا گینی» رئیس دیوان جنائی و «پیکار» رئیس دادگاه استان پاریس بودند. هیئت قضات که از دولیست پنجاه نفری معرفی شده از «مجمع مشورتی» بحکم قرعه انتخاب شده بودند، شامل ۲۴ نفر بود که ۱۲ نفر از آنان در ۱۹۴۰ نماینده یا سناتور بودند. «پرزیدان مورنه» عنوان ریاست دادسرا را داشت و اما مرحله بازپرسی بعهدہ «کمیسیون بازپرسی» محول بود که از ۵ قاضی و ۶ عضو «مجمع» تشکیل میشد.

بنظر من لازم بود کسانی که در مشاغل عالی مسئولیت انجام اعمال رژیم «ویشی» را داشتند در برابر دادگاهی که فقط بدین منظور تشکیل میشد حضور یابند. نه دادگاههای عادی و نه محاکم دیگر دادگستری و نه شوراهای جنگی صلاحیت رسیدگی باین امر را نداشتند. از آنجا که اشخاص مورد نظر باعنوان وزارت یا کمیسر عالی یا دبیر کل، نقش سیاسی بعهدہ داشتند، لازم بود دادگاهی که آنها رامحا کمه میکند جنبه سیاسی داشته باشد. در تمام موارد نظیر آن، در همه وقت و در تمام کشورها، چنین شرطی رعایت می شد و بدین منظور بود که من شخصاً بافرمانی که در ۱۸ نوامبر ۱۹۴۴ صادر کردم دستور تشکیل «دیوان عالی» را دادم. بوجود آمدن این دادگاه مسلماً از نظر وضع قضائی استثنائی بود. ممکن بود تصور شود که من انجام اقدامات لازم را بعهدہ مقامات قانونی صلاحینداری که بعداً بوجود میآید واگذار میکنم، اما نظم داخلی و وضع خارجی فرانسه ایجاب میکرد که پیمان شکنیها وسازش بادشمن بدون فوت وقت مورد بررسی قرار گیرد و کسانی که این مسئولیتها را بعهدہ داشتند مؤاخذہ شوند. در غیر اینصورت چگونه ممکن بود مأمورین اجراء دستورها را مجازات کرد و چگونه امکان داشت فرانسه را در صف مبارزین پیروز بشمار آورد. در این مسئله، مانند بسیاری مسائل دیگر،

من تصمیم گرفتم که آنچه لازم است خودانجام دهم و بعداً وظیفه «مجمع ملی» بود که در هنگام تشکیل، اقدامات مرا تأیید و تصویب کند بطوریکه همین کار را هم کرد. بدیهی است بمحض تشکیل «دیوان عالی»، من از هر اقدامی که ممکن بود در تعقیب های قانونی، بازپرسی و دادرسی تأثیر داشته باشد خودداری کردم و از آن پس هیچ نوع پیشنهادی ندادم و از دخالت در دادرسی کناره گرفتم و چون میخواستم که جلسات دادرسی در نهایت آرامش باشد و تظاهرات و یا عملیات حاضران در مجلس، آن را مختل نسازد، محل «دیوان عالی» را برخلاف تقاضای عده ای، بعوض «پاله بوربون» در کاخ دادگستری قراردادم و محافظت آنرا بعهده عده قابل ملاحظه ای از مأمورین انتظامی گذاشتم.

اولین دادرسی که در «دیوان عالی» انجام گرفت مربوط به «دریادار «استوا» بود. در هنگام ورود متفقین به افریقای شمالی، وی سمت ژنرال هفتم را در قوای تونس بعهده داشت. این مرد بینوا طبق دستور «پتن» ممانعتی برای پیاده شدن قوای آلمان بعمل نیاورده و دستور داده بود که راهها را برای آنان باز کنند و قدغن کرده بود که قوای فرانسه مقیم افریقا بمبارزین بر علیه دشمن ملحق نشوند. اما اشغال تونس و بخصوص «بیزرت» بوسیله قوای محور، امریکا و فرانسه و بریتانیا را مجبور کرد که در آنجا به نبردی طولانی و دامنه دار دست بزنند. از طرف دیگر حضور آلمانیها و ایتالیائیها در سرزمین تونس بشورش طلبان فرصتی داد که برضد فرانسه قد برافرازند و همین مسئله سبب بروز عواقب وخیمی در زمینه سیاسی گردید.

آمرال «استوا» بزندان محکوم شد. این دریانورد پیر، در پایان دوره خدمتی بسیار درخشان، بعلت اطاعت از يك دیسیپلین کاذب از راه راست منحرف شده و ابتدا همدست دشمن و پس از آن خود قربانی اقدام شومش گردیده بود. پس از او نوبت به ژنرال «دنتز» رسید. وی در پست فرماندهی عالی مدیترانه شرقی، در ۱۹۴۱، طبق دستور «ویشی» بکشتی های آلمانی اجازه داده بود که در

سرزمین سوریه نیرو پیاده کنند و نقاطی را که احتمالاً نیروی آلمان ممکن بود پیاده شوند مشخص کرده بود و سرانجام با قوایی که تحت فرمان داشت بر علیه «فرانسویان آزاد» و انگلیسها بمبارزه برخاسته بود. «دنتز» پس از مقاومتی که بعنوان نبرد برای حفظ آبرو بود از ما خواست که با چه شرایطی حاضر به ترك مخاصمه هستیم. این شرایط که توسط من و باموافقت فرماندهی انگلیس پیشنهاد شد متضمن واگذاری کلیه نیروی فرماندهی عالی «ویشی» به «فرانسۀ آزاد» و ایجاد امکانات برای پیوستن تمام نظامیان و کارمندان فرانسه بمن بود. ضمناً من خاطر- نشان کردم در صورت پذیرفتن شرایط، هیچگونه تعقیب قانونی از فرماندهی عالی و زیردستانش بعمل نخواهد آمد.

اما بعوض قبول صلح، ژنرال «دنتز» نبردی را آغاز کرد که فقط بسود دشمن بود وی تا بدان پایه جلو رفت که حتی مستقیماً از نیروی هوایی آلمان درخواست کمک کرد. پس از آنکه تلفات سنگینی بنیروی طرفین وارد آمد «دنتز» اسلحه را زمین گذاشت و با انگلیسها قراردادی منعقد کرد که مسلماً مربوط بخود انگلیسها بود و بفرانسه ارتباطی نداشت. در واقع فرماندهی عالی ویشی، سرنوشت ممالک تحت الحمايه فرانسه را بعوض آنکه به «فرانسۀ آزاد» واگذار کند به انگلیسها سپرد و در عین حال، باموافقت آلمانها، وی توانست قوای تحت فرمان خود را از تماس با «دو گلیستها» کنار بکشد و توسط کشتیهائی که ویشی فرستاده بود به منطقه شرقی مدیترانه بفرستد. بنابراین مصونیتی که قبلاً من درباره او در نظر داشتم بهیچوجه مصداق پیدا نمیکرد.

ژنرال «دنتز» محکوم بمرگ شد. اما من، بادر نظر گرفتن خدماتی که قبلاً انجام داده بود و احساس ترحمی که نسبت به این سرباز گمراه میکردم، وی را بخشیدم.

دادرسیهائی که در «داد گاه عالی» در باره خدمتگزاران رژیم «ویشی» بعمل آمد، سرانجام این داد گاه را مصمم کرد که دادرسی قهرمان رژیم یعنی «پتن» را

آغاز کند. در ۱۷ مارس این محاکمه بصورت غیابی شروع شد. این تصفیه حساب، در عین حال تأثر آور و اجتناب‌ناپذیر بود. اما بهمان اندازه که بعقیده من از نظر ملی و بین‌المللی لازم بود که دادگستری فرانسه در این باره محاکمه باشکوهی ترتیب دهد، بهمان اندازه من مایل بودم که پیش‌آمدی باعث شود این متهم هشتاد و نه ساله، این فرمانده که سابقاً جامعه افتخار پوشیده بود، این پیرمرد که در حین ظهور بلیه جنگ بسیاری از فرانسویان بوی اعتماد کامل داشتند و هنوز هم با وجود همه پیش‌آمدها، عده زیادی نسبت بوی حس احترام یا ترحم داشتند، از خاک فرانسه دور شود. در جواب ژنرال «دولاتر» که از من پرسیده بود در صورتیکه نفرات او حین نزدیک شدن به «زیگمارینگن» به «پتن» و وزیرای قدیم او برخورد کنند چه رویه‌ای باید پیش گیرند، گفته بودم که باید همه آنها دستگیر شوند. اما درباره خود مارشال من اصولاً مایل نبودم چنین برخوردی روی دهد.

باری، روز ۲۳ آوریل «پتن» وارد سویس شد. او موافقت آلمانها را جلب کرده بود که ویرا بسویس راهنمائی کنند. سویسی‌ها نیز متعهد شده بودند که ویرا بپذیرند. آقای «کارل بور کهارد» سفیر سویس، این خبر را بمن داد و من بوی گفتم که دولت فرانسه عجله‌ای در تحویل گرفتن «پتن» ندارد. اما چند ساعت بعد «کارل بور کهارد» دوباره نزد من آمد و گفت: «مارشال مایل است دوباره بفرانسه باز گردد و دولت متبوع من نمیتواند از این امر جلو گیری کند. بنابراین «فیلیپ پتن» بسرحدات شما هدایت خواهد شد.» کار از کار گذشته بود و مارشال پیر شک نداشت که محکوم خواهد شد. اما قصد داشت که بشخصه در برابر دستگاه دادگستری فرانسه ظاهر شود و هر مجازاتی که برایش تعیین میشود بپذیرد. چنین تصمیمی خیلی شهامت‌آمیز بود. ژنرال «کونیک» مأموریت یافت که «پتن» را در «والورب» تحویل بگیرد، مارشال با ترن مخصوص و در تحت حمایت یک اسکورت مجهز که ویرا از اها انتهای احتمالی محفوظ میداشت به دژ «مون روژ» منتقل گردید.

در حالیکه دادگستری وظیفه خود را انجام میداد، بسیار مناسب بود که عامه

نیز از جریان کار و طرز قضاوت اطلاع پیدا کنند. مسلماً شرح تمام دادرسی‌ها ممکن بود سرو صداهائی ایجاد کند، اما در مواردی که بسیار طرف علاقه مردم بود، يك خبر صریح باعث ایجاد آرامش و نظم در افکار عامه میگردد. بدبختانه این جریانات در زمانی بود که روزنامه‌ها بسیار كوچك شده بودند و میتوانستند فقط گزارش مختصری از محاکمات را در صفحات خود منعکس کنند و بهمین علت هم بود که مردم از عملیات نظامی و امور سیاسی و وضع اقتصادی و ممالک متفق، اطلاع کافی نداشتند و لحظات حساس این زمان از نظر آنان مستور میماند. عده‌ای از مردم تصور میکردند که سانسور جلوی اخبار را میگیرد اما جمع کثیری که مسائل و پیش آمدهای مختلف را در نظر میگرفتند و ضمناً از اقداماتی که در حل این مسائل شده بود بی‌خبر بودند، بدین نتیجه میرسیدند که فرانسه در برابر مشکلات بکلی عاجز و ناتوان است.

کمبود کاغذ بوضع وحشتناکی باعث اختناق مطبوعات شده بود. صنعت کاغذ سازی ما در وضع بسیار بدی بود و بعلت فقدان ارز ما نمیتوانستیم سفارش قابل توجهی بخارج بدهیم و بعلاوه وسائل حمل و نقل متفقین هم به اشیاء دیگری اختصاص داشت. بنابراین لازم بود که روزنامه‌ها از نظر کاغذ جیره بندی شوند و بدین علت بود که جراید باقطع و اندازه بسیار كوچك منتشر میشدند و چون تقریباً تمام روزنامه‌ها وقف بیان نیات و مرامهای پر جوش و خروش بود، تبلیغات جای اطلاعات و اخبار را میگرفت. چقدر حقیقت فعلی با آنچه در زمان نهضت مقاومت پیش بینی میشد متفاوت بود.

ایجاد دستگاه بزرگ مطبوعات، آرزوی جنگجویان مخفی بود. آنان مطبوعات را درست و راست و دور از اعمال قدرت پول میخواستند. بخصوص که حس نفرت مردم از جراید در زمان اشغال اجنبی، بخاطره بد روزنامه‌های قبل از جنگ در خصوص مسئله استقلال و بیان حقیقت، افزوده شده بود. رویهمرفته اغلب دستجات و احزاب مقاوم در سایه جراید روزانه و هفتگی بکار خویش ادامه دادند و اینك

خود را ذیحق میدانستند که روزنامه‌های خود را علناً منتشر کنند و در این کار حق تقدم داشته باشند.

از زمان اقامت در الجزیره، دولت وضع مطبوعات را در هنگام آزادی مشخص کرده بود. تصویب‌نامه ۶ مه ۱۹۴۴ مقرر می‌داشت که روزنامه‌هایی که در یکی از مناطق اشغالی و تحت نظر دشمن منتشر میشوند دیگر حق انتشار نخواهند داشت. اموال آنان توقیف میگردد و اعضاء سازمان مخفی میتوانند محل آنها را اجاره و مورد استفاده قرار دهند و چون مسئله انحصار در میان نیست و روزنامه‌های دیگر اعم از قدیم و جدید میتوانند انتشار یابند، از طرف دیگر مقصد تصویب‌نامه، حفظ استقلال مطبوعات در برابر صاحبان نفوذ مالی نیز بود، بدین ترتیب وضع مؤسسات مطبوعاتی و انتشاراتی روشن شده بود. بعلاوه مقرر گردیده بود که قیمت فروش این نشریات باندازه‌ای باشد که تکافوی ادامه حیات آنها را بکند ضمناً حساب و بیلان آنها نیز اجباراً میبایستی انتشار یابد.

با چنین پایه‌هایی مطبوعات فرانسه دوباره منتشر میگردید. بدیهی است این امر بدون هیاهو و جنجال نبود. در پاریس و مراکز استانها، افراد تازه کار و بی تجربه در ساختمان‌هایی که قبلاً محل سکونت اشخاص سرشناس بود به انتشار جراید خود پرداختند. معیناً شوقی که مردم فرانسه از بازیافتن آزادی افکار و اطلاعات داشتند بدرجه‌ای بود که روزنامه‌ها و مجلات بمیزان زیادی بفروش میرفت. در حقیقت شکفتگی عجیبی در مطبوعات پدید آمده بود. جراید همه کوچک بودند ولی بمقدار معتنا بهی منتشر میشدند و تمام افکار و عقاید را منعکس می‌ساختند.

با استفاده از مفاد تصویب‌نامه فوق‌الذکر، روزنامه‌ها مقاومت خود را جلو انداختند. بدیهی است کمونیستها نیز عقب نماندند و در روزنامه‌های پاریس: «اومانیته»، «سوسوار»، و «جریده هفتگی مثل «آکسیون»، «لاوان گارده»، «لاتر»، «له لتر فرانسز»، «لوکانار آئشنه» و غیره و ۵ روزنامه در شهرستانها، مدعی بودند که در همه جا فاشیسم و خرابکاریهای آنرا کشف میکنند و همه شکایات را منعکس می‌سازند.

علاوه بر این کمونیستها در هیئت تحریریه «فرون ناسیونال»، «فران تیورر»، «لیبراسیون» و غیره نیز وارد بودند. سوسیالیستها در پاریس فقط بروزنامه «پوپولر» قناعت کرده بودند ولی در شهرستانها روزنامه‌های متعدد محلی مانند «لیبراسیون-نور»، «لوپرونسال»، «لارپوبلیک دو سوداوست» و غیره منتشر میکردند و در همه آنها توجه خود را بمسئله‌ای که برایشان بسیار مهم بود یعنی تجدیدحیات حزبشان معطوف داشته بودند. سوسیالیستهای مسیحی هم اوضاع را بروفق مراد میدیدند و از اهمیت روزنامه «لوب» و انتشار زیاد «اوست فرانس» و گسترش «تان پرزان» و «تموناژ کرتین» اظهار خوشوقتی میکردند. و اما جراید وابسته بسایر دستجات سیاسی مثل: «کمبا»، «لوپاریزین لیبره»، «رزیستانس»، «دفانس دولافرانس»، «فرانس-لیبر» که جنبه انتخاباتی و رنگارنگ داشتند مانند سایر روزنامه‌های محلی که از همین منابع منشعب میشدند از قبیل «لاوادونور»، «لسپوار» و «لامونتانی» روبرتزاید بودند. در کاری که روزنامه‌های مخفی سابق پیش گرفته بودند، سایرین نیز میخواستند وارد شوند و برای این کار اجازه دولت لازم بود. من در تمام مواردی که میدیدم وسایل کار موجود است دستور میدادم بآنها پروانه داده شود. «لو-فیگارو» که گفته میشد در هنگام اشغال منطقه جنوب «ورشکست» شده دوروز قبل از آزادی پایتخت دوباره شروع بکار کرد. معهذا صاحب امتیاز آن دیگر محل روزنامه را در اختیار نداشت و من ترتیبی دادم که وی بتواند روزنامه را منتشر سازد. «لورور»، «لپوک» و «لوردور» نیز که برای احتراز از کنترل دشمن تعطیل شده بودند دوباره اجازه انتشار یافتند و سهمیه کاغذ دریافت داشتند. در باره «لاکروا» که پس از ورود آلمانها بجنوب پایتخت، مدتی بکار خود ادامه داده بود ولی عده‌ای از هیئت تحریریه آن در نهضت مقاومت شرکت کرده بودند گفتم «نی هیل ابستات» (مانعی ندارد). باروزنامه‌های جدید مثل «لوموند»، «پاری پرس»، «له نوول دو ماتن»، «لادپش دوپاری» و غیره نیز موافقت کردم که کار خود را آغاز کنند. بنظر من بسیار مناسب بود که مطبوعات فرانسه با اشکال و قلم‌های گوناگون و جوان بسط و توسعه یابد...

همان طوفانی که وقایع جاری در مطبوعات پدید آورده بود در محیط ادبی و هنری نیز بوجود آمد. نویسندگان بخصوص بعزت ذوق و قریحه خاص خود در شناختن و بیان حالات انسانی، در جنگی که بین عقاید و آرزوها و هوسها در گرفته بود وارد شدند. باید گفت که بیشتر آنان و غالباً بزرگترینشان با رویه و طریقی عالی جانب فرانسه را گرفته بودند. اما عده‌ای نیز بدبختانه با تمام قدرت فکری و نویسندگی خود در جناح مخالف صف آرائی کرده بودند. بر ضد دسته اخیر، موجی از نفرت برخاسته بود بخصوص که همه بخوبی میدیدند که تحریکات آنها يك عده زودباور بینوا را بجانب چه جنایات و چه کیفی‌هایی سوق داده است. محاکم دادگستری چند نفر از این نویسندگان مشهور را بمرگ محکوم کردند و من طبق معمول در صورتیکه آنها مستقیماً و مصرأً بدشمن خدمت نکرده بودند در مجازاتشان یکدرجه تخفیف قائل شدم. اما در يك مورد (و تنها در يك مورد) من خود را برای این تخفیف محق ندیدم زیرا در ادبیات هم مثل سایر موارد، قریحه خود یکنوع مسئولیت پدید می‌آورد. اغلب حکم دادگاهها خفیفتر از اعدام بود اما غیر از این جرائم که در دادگستری تحت تعقیب قرار میگرفت، بعضی از لغزشها و انحرافها بود که با سروصدای زیاد بر نویسندگان سرشناس خرده گیری میشد. مسلماً مسئله رقابت در ایجاد این سروصدا و تذکار اشتباهات بی‌تأثیر نبود. خلاصه دنیای ادب، هنر و تأثر، در محیطی طوفانی بسر میبرد.

«آکادمی» نیز از این وضع بی‌نصیب نبود و اغلب هدف حمله‌های شدید قرار میگرفت. زمزمه‌ای که در اغلب جاها بگوش میخورد این بود که «آیا باید آکادمی را منحل کرد یا نه؟». از بسیاری از جوانب رفتار خائنانه چند تن از اعضاء آن گوشزد میشد و بمن فشار می‌آوردند که از قدرت خود برای تجدید «آکادمی» و حتی انحلال آن استفاده کنم. رویهمرفته وضع آکادمی بسیار بحرانی بود.

دبیر دائمی آن «ژرژ دو هامل» مرا در جریان امور گذاشت و اشکالاتی را که خود با آن مواجه بود برایم توضیح داد و بیان کرد که چگونه در هنگام اشغال

فرانسه با وجود فشار زیاد، با کمک چند نفر از اعضای کمیته که آکادمی وضع ناهنجاری پیدا نکند و اینک برای آنکه آکادمی وضع عادی خود را پیدا کند باید اشکالات زیادی را از سر راه خود بردارد. آیا میبایستی آن عده از اعضای خود را که محکوم شده یا در شرف محکوم شدن بودند از کار برکنار کند یا لااقل آنان را معلق سازد؟ در این زمینه پیش‌بینی میشد که جلسات و مذاکرات پردردسری پیش بیاید. از طرف دیگر قریب دوازده نفر از آکادمیسین‌ها از سال ۱۹۳۹ باین طرف در گذشته بودند و جانشین برای آنان انتخاب نشده بود. البته ممکن بود برای این کار رأی گرفته شود اما با توجه باینکه عده‌ای از اعضای علاقه‌ای بحضور در جلسات نداشتند چگونه امکان داشت که اکثریت بدست آید؟ مخصوصاً میبایستی از آن بیم داشت که این مؤسسه از این پس چنان متشتت و درهم ریخته شود که دیگر نتواند به وضع خود سر و صورتی بدهد. در آن صورت معلوم نبود این نماینده فکر، زبان و ادب فرانسه که برای همین منظور پایه گذاری شده در طی سه قرن با قدرت تمام در درخشش کشور سهیم بوده چگونه میتواند باقی بماند. مخاطب عالیقدر من آقای «دو هامل» سپس اضافه می کرد: «اگر خود شما عضویت آکادمی را قبول کنید اوضاع روبراه خواهد شد.»

من با کمال احترام این پیشنهاد را رد کردم و گفتم: «رئیس مملکت پشتیبان آکادمی است، چگونه ممکن است خود عضو آن باشد؟ بعلاوه شما خوب میدانید که «دو گل» نمیتواند بهیچ دسته‌ای وابسته باشد و امتیازی دریافت دارد. بسود کشور فرانسه است که آکادمی دوباره نقش خود را ایفا کند. من قصد ندارم در سازمانی که «ریشلیو» بنا نهاده است هیچگونه تغییری بدهم و گذشته از اقداماتی که بر علیه عده‌ای معلوم الحال بعمل آمده، میل دارم استقلال و امنیت این مؤسسه را تضمین کنم، با وجود این معتقدم با وضع فوق‌العاده‌ای که پیش آمده است بصلاح آکادمی است که با اساس تازه‌ای شروع بکار کند. اینک که چند کرسی آن خالی مانده چرا با استفاده از یک روش استثنائی برای یک روز قانون انتخاباتی خود را بهم نمیزند

و چرا بشخصه از چند نویسنده عالی مقام که شایستگی دارند و در جریان حوادث نشان داده اند که قهرمان آزادی فکر و خدمتگزار فرانسه اند، برای عضویت دعوت بعمل نمیآورد؟ من مطمئنم که با این اقدام محبوبیت و وزن آکادمی افزایش خواهد یافت.

معهدنا چندروز بعد که عده ای از آکادمیسین هارا دور خود جمع کردم متوجه شدم که اگر آنان وعده های آرامی بخش مرا پذیرفته اند، در مقابل، پیشنهاد اصلاحی من مورد قبولشان قرار نگرفته است. با همه اینها بالاخره آکادمی با ملاحظه نظم و ترتیبی که در همه شئون برقرار شده بود با اطمینان خاطر مجدداً بکار خود پرداخت و من از این حیث بخود تبریک میگفتم که میدیدم این مؤسسه ذیقیمت دوباره احیا شده است و در عین حال تأسف میخوردم که نتوانسته است احترام لازم را نسبت به آزادی فرانسه بجای آورد.

بدین ترتیب در اثر پیشرفتهای اجتماعی و بازیافتن آزادی و تأمین عدالت و اجرای قدرت، ملت دوباره حیات خود را از سر میگرفت و پس از جراحاتی که در اثر جنگ بر پیکرش وارد شده بود وارد مرحله نقاهت خود میگردد. اما اگر کشور مصیبت دیده تعادل جسمانی ظاهری خود را باز نمی یافت این وضع پایدار نمی ماند و اگر در هنگامی که فرشته بخت بروی ما لبخند میزد وضع مالی ما رو به ورشکستگی میرفت و اقتصاد ما درهم میریخت بطور قطع مقام، نظم و آتیه فرانسه دستخوش گسیختگی میشد. برعکس اگر با وجود وضع موحش موجود، قدرت میتوانست برای نهضت فعالیت ملی اساس محکمی پی ریزی کند، در سالهای آینده همه چیزهای دیگر درست میشد. البته با طلسم و جادو این وضع به وجود نمیآید بلکه اقدامات منظم چنین اثری ببار میآورد.

بودجه ای که از طرف دولت برای سال ۱۹۴۵ تنظیم شده بود بوجه بارز و بیرحمانه ای وضع مالی ما را پس از پنج سال جنگ و چهار سال اشغال بیگانه روشن میساخت. ۳۹۰ میلیارد برای مخارج پیش بینی شده بود که از آن ۱۷۵ میلیارد

اختصاص به احتیاجات نظامی داشت. در مقابل میزان درآمدهای عادی فقط ۱۷۶ میلیارد بود، یعنی در حدود ۵۵٪ کسر بودجه وجود داشت. میزان قرض عمومی به ۱۸۰۰ میلیارد میرسد یعنی چهار برابر مقدار قبل از جنگ. از این مقدار ۸۰۰ میلیارد مربوط بقروض کوتاه مدت میشد که هر لحظه ممکن بود بستانکاران تقاضای پرداخت آنرا بنمایند و چون بعلاوه از ۱۹۳۲ یک ربع مخارج به وسیله قرضه های بانکی تأمین میشد جریان معاملات اعتباری چهار برابر شده بود.

چنین تورم عجیب هزینه، وام و عوامل پرداخت باعث وضع اقتصادی ناهنجاری شده بود. در آغاز سال ۱۹۴۵ میزان تولید به نصف مقدار سال ۱۹۳۸ هم نمیرسد و مبادلات خارجی به صفر رسیده بود. بدون شك وام آزادی با برداشت از موجودی از فاجعه ای جلوگیری کرد که ممکن بود جریان ناگهانی این توده موج بازارهایی که سه چهارم آن خالی بود، پدید آورد. از طرف دیگر وضع خزانه برای جواب گوئی مسائل فوری بهتر شد. اما اگرچه این اقدام فایده داشت اما حالا دیگر اتخاذ سیاستی ممتد و دامنه دار لازم بود.

در این زمینه، آراء و عقاید متخصصین متفاوت بود. بغیر از مرام کمونیسم که مبتنی بر تولید اجباری و مصرف کم است و لیبرالیسم مطلق که طبق آن میبایستی صبر کرد تا اوضاع خودبخود روبراه شود، ما با دو نظریه روبرو بودیم.

عده ای عقیده داشتند که: «باید با تورم روبرو شویم و در حقیقت گاو را بوسیله شاخهایش بگیریم. از موجودی برداشت کلی کنیم و بلافاصله مقرر داریم که اسکناسهای فعلی از جریان خارج شود و دارندگان آن فوراً به صندوقهای عمومی مراجعه کنند و در مقابل این اسکناس فقط ربع پول آنان با اسکناسهای جدید پرداخت شود و بقیه بحسابشان منظور گردد ولی از این حساب فعلاً حق برداشت نداشته باشند. در ضمن باید حسابهای جاری را متوقف کنیم و بصاحبان حساب فقط اجازه برداشت مقدار کمی از موجودی خودشان را بدهیم. بدین ترتیب امکان خرید را پائین میآوریم و در عین حال بازار سیاه را نیز محدود میسازیم. اما درباره قیمتها،

آنها را نیز باید بمیزانی تثبیت کنیم که خریداران با کمبود وسیله پرداخت بتوانند از عهده خرید مایحتاج خود برآیند و فقط برای اجناس لوکس امکان گرانی وجود داشته باشد. البته باید پیش‌بینی کرد که منابع خزانه با این ترتیب دچار بحران خواهد شد. برای جبران آن کافی است بر سرمایه مالیاتهای سنگینی وضع کرد. این اقدامات البته خیلی سخت است اما اگر «ژنرال دوگل» از قدرت خود برای اجرای آنها استفاده کند، میتوان بحران را بدین وسیله از بین برد. این بود عقیده طرفداران روش تند و شدت عمل. این آقایان در تأیید نظریات خود بعنوان شاهد مثال دولت «بروکسل» را ذکر میکردند که در آن آقای «کامیل-گوت» وزیرداری با توقف ساختن اسکناس و حسابهای بانکی و قیمتها و دستمزدها و حقوقها، فرانک بلژیک را تثبیت کرده است.

عده‌ای دیگر میگفتند: «تورم علت بی‌ثباتی و عدم تعادل نیست، بلکه خود نتیجه آنست و این عدم تعادل اجتناب‌ناپذیر است. هنگام جنگ ممکن نیست تولید لوازم عمومی و اشیاء مصرفی بمیزان عادی باقی بماند، زیرا بسیاری از مواد، ابزار و آلات و کارگران برای منظور دیگر مورد استفاده قرار میگیرند. بعلاوه هیچ‌چیز مانع دولتها نیست که میزان دستمزد و حقوق را در دستجات مختلف بالا ببرند، بنابراین در تمام کشورهای جنگنده منابع درآمد رسماً بیشتر از سابق شده است و مواد مصرفی تکافوی میزان تقاضا را نمیکند و قیمتها روز بروز بالا میرود و ارزش پول پائین میآید. اگر وضع فرانسه و خیمتر از سایر کشورها بنظر میآید بدان علت است که کشور ما سالها از دنیای خارج جدا مانده است و اشغالگران از منابع آن برداشت فوق‌العاده کرده‌اند و حضور آنها باعث توقف یا کندی شعبات مختلف صنعت شده است و اینک فقدان مواد اولیه و لوازم صنعتی و نبودن واردات و لزوم بکاربردن قسمت اعظم وسائلی که برای ما مانده است برای کارهای فوری ساختمانی، بهبودی وضع تولید را بتأخیر می‌اندازد، در حالیکه همه‌چیز وابسته بهمین مسئله تولید است. اقدامات شدید نیز با از بین بردن شوق و وسائل شروع بکار در تولید

کنندگان و ورشکست نمودن قطعی اعتبار کشور و پول، وضع را وخیم‌تر می‌سازد. بعکس باید اقتصاد را برآه انداخت و آنرا توسعه داد. کثرت پول را میتوانیم بوسیله قبوض خزانة تعدیل کنیم و بدین وسیله روحیه صرفه‌جوئی و احساس اینکه هر کس مایملک خود را در اختیار دارد در مردم منتشر سازیم و در همین زمینه باید از وضع هر نوع مالیات بر سرمایه خودداری کنیم و فقط بضبط اموال نامشروع ادامه دهیم. این طریقه معجزه‌آسان نیست اما با اعتمادی که کشور به «دو گل» دارد وضع را دوباره رو برآه خواهد کرد.

سرانجام در آخرین مرحله من میبایستی تصمیم بگیرم. بدین ترتیب من از طریق مناسبات اداری و مندرجات روزنامه‌ها، توسط کسانی که ذینفع بودند هدف قرار گرفته بودم. در «مجمع مشورتی»، «آندره فیلیپ» که گزارش عمومی بودجه را میداد، «ژول موخ» و عده‌ای دیگر از نمایندگان، در آغاز ماه مارس سخنرانیهای شیوایی در طرفداری از برداشت پول و حسابها و سرمایه‌ها کردند در حالیکه «رنه پلون» نقشه دیگری پیشنهاد میکرد. باید گفت که این مسئله باعث ایجاد تفرقه در دولت شده بود. هر کدام از دو نظریه طرفدار پر حرارت و باشخصیتی داشت. «مهندس فرانس» وزیر اقتصاد ملی بنظریه اول معتقد بود و «پلون» وزیر دارائی عقیده دوم را می‌پسندید و چون هر دو با اراده و جاه‌طلب بودند، بایکدیگر رقابت میکردند و هر دو بیک میزان، یکی درباره قیمتها و مبادلات و دیگری درباره بودجه و پول، خود را مسئول میدانستند و از آنجا که مسئله مربوط بسرنوشت ملت فرانسه بود هر نوع تصمیم بی‌مطالعه بنظر من بهبوده و نامناسب می‌آمد. بالاخره پس از مذاکرات مفصل و فکر زیاد، من نظریه اصلاح تدریجی را پذیرفتم و نظریه متوقف ساختن حسابها را رد کردم.

البته این تصمیم بدان معنی نبود که با پیشنهادهای نظری متقاعد شده باشم. بعقیده من در اقتصاد هم مثل سیاست و استراتژی، حقیقت مطلق وجود ندارد، اما موقعیت را همیشه باید در نظر گرفت و همین موضوع بود که باعث تصمیم من شد.

کشور، بیمار و مجروح بود و من ترجیح دادم که در چنین وضعی، موقعیت حیاتی و فعالیت آنرا متزلزل نسازم بخصوص که در ماههای آینده قهراً اوضاع رو به بهبودی میرفت. البته اگر راه دیگری جز يك قمار خطرناك باقی نبود مسلماً آنرا انتخاب میکردم. اما در حالیکه کشور کم کم سلامت خود را باز می یافت چه لزومی داشت که آنرا دچار تشنجات هولناك کنم؟

من فکر نمیکردم تجربه ای که حکومت بروکسل با موفقیت انجام داده بود برای فرانسه ارزش داشته باشد زیرا شرایط مادی و معنوی بلژیکی ها با ما بکلی متفاوت بود. بلژیک کمتر از فرانسه از اشغال بیگانه صدمه دیده و برداشت از منابع وی خیلی محدود بود و در سایه يك مانور تبلیغاتی آلمانها، اسرای آن از مدتها قبل بمین خود بازگشته بودند و اینك بلژیکیها در جنگ سهم مهمی نداشتند و بعلاوه در کشور آنها رژیمی مانند رژیم ویشی بوجود نیامده بود و کمونیستهای آنجا قابل اعتنا نبودند و اختلال ملی کشور عمق و ریشه ای نداشت. در این کشور كوچك با تشکیلات ساده ای که قوای متفقین، خود وسایل ارتباطی آنرا فراهم کرده بودند، کنترل اداری بدون اشکال صورت میگرفت و بخصوص آقای «کامیل گوت» قدرت آنرا داشت که از دگرگونی وضع خواربار در اثر متوقف شدن قیمتها و پول، جلوگیری کند. از آنجا که دولت «بروکسل» بعلت فروش مواد معدنی و بخصوص اورانیوم، از طرف کنگو به ایالات متحده، مقدار زیادی ذخیره ارزی در آمریکا داشت و بندر «آنورس» مقصد بیشتر کاروانهای متفقین بود و انگلوسا کسونها بععل سیاسی و استراتژیکی وسایل تسهیل کار را برای مقامات بلژیکی فراهم میساختند، حکومت «پیرلو-گوت-اسپاک» توانست مقدار زیادی لوازم از آمریکا و کانادا به بلژیک وارد کند. بدین ترتیب روز بعد از متوقف ساختن حسابها، تولیدکنندگان بلژیکی هر نوع تحویل کالا را قطع کردند و دولت توانست اشیاء و مواد غذایی را که از آمریکا خریده بود در بازار با قیمت کم بفروش برساند. بدین جهت بود که پس از چند بار تشنج، بالاخره

موازنه برقرار شد بدون آنکه گرسنگی و بی نظمی ظاهر گردد.

اما ما فاقد اعتبار بودیم و در مقابل، بدیگران قرض داشتیم. موافقتنامه‌ای که با «واشینگتن» و «اتاوا» برای «واردات شش‌ماهه» امضا کرده بودیم در بهار ۱۹۴۵ تازه وارد مرحله عمل شده بود. گذشته از علل سیاسی که متفقین را مصمم ساخته بود همه چیز را بما گران بفروشد، اصولاً آنها کمتر بدین فکر بودند که کشتی‌های خود را برای ما اضافه بار کنند و آنها را بطرف بنادر ما که دور از میدان جنگ بود روانه سازند. رویهمرفته تجربه بلژیکی‌ها نمی‌توانست مرامتقاعد کند که همان سیستم متوقف کردن و برداشت سرمایه‌ها را بپذیریم. لازم بود که ملت آزاد شده تا حد امکان، تولید بیشتری داشته باشد و دولت ویرا در این امر یاری کند و بدان وادارد. در مقابل، ملت نیز با پرداخت منظم مالیات و باز کردن اعتبار، میبایستی وسیله تأمین مخارجی را که دولت برای رفاه عموم باید متحمل شود، فراهم سازد. این تصمیمی بود که در مارس ۱۹۴۵ گرفته شد.

این تصمیم، بعدها عوض نشد و تا آخر، مبنای سیاست مالی و اقتصادی «حکومت موقت» قرار گرفت. معیناً بغیر از مخارج عادی، برای کسر بودجه ۱۹۴۵ مربوط بهزینه جنگ و تعمیرات و هزینه‌های دیگر مثل مخارج بازگشت و طبقه‌بندی مجدد زندانیان و متواریان، تعیین تکلیف پناهندگان، فرستادن نفراتی که از جنگ برمیگشتند بمحل خودشان، اعزام قوا بهند و چین، نیز میبایستی فکری کرد، اما زیاد شدن عایدات، ضبط منافع غیرقانونی و تبدیل نرخ بهره ۴٪ مربوط بسال ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ و ۴/۵٪ مربوط بسال ۱۹۳۲ به ۳٪ و بخصوص قبوض خزانة که مردم همه در خرید آن شرکت کردند توانست اوضاع را بهبود بخشد. در ماه ژوئن بتعویض اسکناسها مبادرت شد و بدین ترتیب اسکناسهای قبلی بسود دولت از ارزش افتاد اما این عملیات در حقیقت فرانک بفرانک انجام شد. بین ژانویه و دسامبر به اصلاح وضع قیمت‌ها و دستمزدها ادامه دادیم اما در همه جا قدرت نفوذ خود را از دست نداد و افزایش به بیش از ۵۰٪ نرسید. در همین

ضمن تولید نیز رو به ازدیاد میرفت و بخصوص بدنبال موافقت نامم‌هاییکه در فوریه و مارس با بلژیک، سویس و انگلستان مبادله شد وضع واردات نیز دوباره رو بهبودی رفت. سرانجام فعالیت اقتصادی در پایان سال ۱۹۴۵ بدو برابر زمان آزادی رسید و جریان پول از میزان زمان ورود من پاریس تجاوز نکرد. البته در موقعیت و زمانی که امکان‌راضی نمودن هیچکس موجود نبود، من انتظار نداشتم که این نتیجه سبب خشنودی و شوق مردم شود، معه‌ذا از آن راضی و بدان قانع بودم زیرا کشور پس از آنکه بکنار پرتگاه رسیده بود در پایان سال براه پیشرفت و ترقی افتاده بود.

همانطور که انتظار میرفت «پیرم‌ندس فرانس» در آوریل از دولت کناره گرفت و این کار را با نهایت بزرگواری انجام داد و بدین ترتیب حس احترام من نسبت به این همکار پر ارزش همچنان باقی ماند. رویهمرفته اگر من سیاست او را نپذیرفتم بهیچوجه قصد نداشتم که در صورت تغییر اوضاع، دوباره او را نزد خود نخوانم. اما برای آنکه «م‌ندس فرانس» بتواند روزی نظریه خود را اجرا کند لازم بود که به آن وفادار بماند و برای يك وزیر در چنین موقعیتی کناره‌گیری خود خدمتی بکشور محسوب میشد. من وزارت دارائی و اقتصاد را بصورت يك وزارتخانه درآوردم و «پلون» را در رأس آن قرار دادم. وی با فکر درخشان و بسیط و با فروتنی مخصوص بخود، درحالیکه امور پیچیده و مشکل چون حلقه‌ای احاطه‌اش کرده بود، بکار پرداخت. گرچه تنگدستی ما بوی اجازه نمیداد که پیشرفت درخشانی بکند ولی باوجود این توانست ذخیره و اعتبار کشور را بالا ببرد. گرچه بعضی اوقات روش پرپیچ و خم او را زائد میدانستم و نرمش ویرا زیاده از حد تشخیص میدادم معه‌ذا او همیشه مورد اعتماد من بود و هیچوقت از پشتیبانی و تقویتش دست برنداشتم.

برای سایر وزراء نیز من همین روش را اتخاذ کردم و با آنکه بعنوان سرپرست مجبور بودم نسبت بآنان رفتاری خاص داشته باشم معه‌ذا بلیاقت آنان

ایمان داشتم و بدوستی ایشان علاقه نشان میدادم. امروز هم پس از گذشت سالها و تغییراتی که در اوضاع بوجود آمده، بازهم خاطره هم‌بستگی این عده و کمکی که در راه اجرای يك وظیفه تاریخی بمن کردند، مرا متأثر میکند. این بیست نفر همکار من با وجود تفاوتی که با یکدیگر داشتند همه تا رسیدن به پیروزی يك سیاست را تعقیب میکردند. درست است که بیشتر آنان وابسته باحزاب بودند اما صدمات وارده بر کشور هنوز تازه بود و قدرت من نیز بر همه ثابت شده بود و از اینرو هیچکدام دیگر ب فکر آنکه به تنهایی کار کنند نمی‌افتادند. وقتی عنوان وزارت بکسی داده میشد فقط خود را در مقابل «ژنرال دو گل» مسؤول میدانست نتیجه آن بود که در اعمال قدرت، يك یگانگی وجود داشت که خودبخود دولت و کشور را بسوی نظم رهبری میکرد.

من اغلب با «ژول ژاننه» شخصیت بارز و مقتدر کشور مشورت میکردم. وی در جنگ بین‌الملل اول وزیر «کلمانسو» بود و لسی پس از وی نخواست وزارت را قبول کند و اینک وی مشاور من بود. از آنجا که بمسائل عمومی بسیار علاقه‌مند بود و بعلاوه قدرت و شمش قضاوتی و تجربه سیاسی فراوانی داشت، من تهیه کلیه نقشه‌های تأسیسات و سازمانها را بعهده او گذاشتم. هیچکس چون او که سابقاً رئیس مجلس سنا بود باین مسئله ایمان نداشت که اوضاع رژیم گذشته را بکلی باید زیرورو کرد. من مرتباً با سه وزیر نظامی در تماس بودم: یکی «آندره دیتلم» که تصور نمیکند همکاری وفادارتر و مأموری باوجدانتر از او بتوان یافت. وی مرتباً در حال سازمان دادن ارتش با وسائلی نو و تجهیز روحی و اخلاقی افراد بود. دومی «لوئی-ژاکینو» بود که بامهارت تمام بکار اشتغال داشت و با وجود گلوله‌های توپ حریف، از کشتیهای خراب و شکسته و یا آسیب دیده و با کارخانه‌های کشتی‌سازی ویران، نیروی دریائی فرانسه را حیات دوباره می‌بخشید. و بالاخره «شارل تیون» که با اعصابی متشنج و اخلاقی پرسوء ظن، مثل همکارش بترمیم تشکیلات نیروی هوائی مشغول بود. من همه روزه با «ژرژ بیدو» وزیر امور خارجه بکارها میرسیدم. او

سالها با تاریخ و بررسی و انتقاد اموری که مربوط بوی بود آشنائی داشت ولی در عمل، تازه کار بود. با آنکه خیلی عجله داشت بروی پای خود بایستد معینا مراقب بود از مسیری که من برایش معین کرده بودم تجاوز نکند. وی در حالیکه سرگرم کارهای وزارتخانه خود بود، در عین حال نسبت بحزب سیاسی که در شرف تکوین بود و وی ریاست آنها پیدا میکرد بسیار دقیق بود و با نکته سنجی و هوش سرشار خود اشکالات و موانع را از سر راه برمیداشت. «آدرین تیکسیه» وزیر کشور نیز همواره مرا در جریان امور مربوط بنظم عمومی میگذاشت. هیچ مشکلی از قدرت روحی او نمیکاست. با وجود این وی قدرت کافی در اختیار نداشت و همیشه بعزت اخطارهای انتقامجویان و یا خواهش بعضی دستجات که مایل بودند دولت از هیچ چیز با خبر نشود و همه چیز را فراموش کند، در زحمت و ناراحتی بود. بعلاوه بعزت نقص عضوی که در جنگ پیدا کرده بود همیشه رنج میبرد. بهمین جهت یکسال بیشتر زنده نماند.

سایر وزراء نیز از تلخکامی بی نصیب نبودند. مثلا «فرانسوا دومانتون» وزیر دادگستری که میل مفراطی بتشکیل دادگاهها و بخصوص دادگاه عالی داشت و میخواست این دادگاهها استقلال داشته باشند، بموانعی بر میخورد. «پیر هانری تایتگن» جوان ایده آلیست که بیانی شیوا داشت و سرپرست «اطلاعات» بود و امور مطبوعات را اداره میکرد، اغلب مورد حمله قرار میگرفت. ولی در عین حال کسانی که بوی حمله میکردند بخوبی میدانستند حریفشان چگونه آدمی است. «روبر لا کوست» «وزیر تولیدات» با روشن بینی و قدرت بکار خود مشغول بود معینا مأموریتش زیاد مطبوع نبود، مسائل مربوط به انرژی، آلات و ادوات، مواد اولیه و کارهای مربوط بمعادن، ذوب فلزات، صنعت پارچه بافی، کاغذ و غیره، همه موانع و بن بست و تنگنا برایش بوجود میآوردند اما او بدون سروصدا این موانع را از پیش برمیداشت و هیچوقت شکست نمی خورد. در «وزارت کار» «الکساندر پارودی» کلاف سر درگم اشل و دستمزد و حقوق را با صبر و حوصله از هم باز میکرد. «هانری فرنه» مقدمات

بازگشت «زندانیان» را فراهم میساخت. چون احزاب مختلف، پیشاپیش، درباره احقاق حق این دومیلیون نفر رأی دهندگان مملکت سروصدا راه انداخته بودند، در پیرامون این وزیر نیز ظهور طوفانی پیش‌بینی میشد. اما از تمام اعضاء دولت، کسی که کارش از همه دشوارتر بود و هیچکس را نمی‌توانست راضی کند و کمتر از همه از دست انتقادات و کاریکاتورها راحتی داشت «پل رامادیه» وزیر تدارکات بود. من ویرا درماه نوامبر بدین سمت برگزیدم و او با کمال شهامت و باامنتهای دقت و نظم بکار پرداخت و موفق شد لوازم و ارزاق مختصر موجود را عادلانه تقسیم کند. وی درحالیکه از طعنه‌ها و انتقادات بیجا رنج میبرد با کمال قدرت در برابر آنها ایستادگی میکرد.

چندتن از وزیران کمتر از سایرین در معرض انتقادات عامه بودند از آنجمله «پل جا کوبی» بود که با روحیه‌ای قوی و قلبی پرشور در «وزارت مستعمرات» بجای «پلون» مشغول بکار شد و اداره امور مربوطه به «هندوچین» را بعهده گرفت. دیگر «فرانسواییو» که بوزارت بهداری برگزیده شد و بدون مانع و با موفقیت بکار پرداخت و همچنین «فرانسواتانگی پریژان» وزیر و خدمتگزار کشاورزی فرانسه که برای منظم کردن کشاورزی تلاش بسیار بکاربرد و «اگوستن لوران» مرد فرزانه‌ای که وضع ناهنجار پست و تلگراف و تلفن پس از جنگ را مرتب کرد. همچنین «رنه کاپیتان» و «رنه مایر» و «رائول دوتری» در محیط سیاسی نسبتاً آرامی بانجام امور محوله پرداختند. اولی با جرأت و شهامت اقدام بتجدید بنا و سازمان آموزش ملی نمود. دومی که مسؤول حمل و نقل بود توانست برای مسائل فوری که در اثر خرابی راه آهن، بنادر و پلها، جاده‌ها، ترعه‌ها و باراندازها پدید آمده بود راه حلی پیدا کند. سومی با فکر عمیق و تسلطی که بر مسائل فنی داشت موفق شد «وزارت ساختمان» را که در سامبر تأسیس کرده بودم بکار اندازد. بدرخواست «دوتری» من «شهرسازی» را نیز بوزارتخانه فوق منضم کردم تا شهرهای ما طبق نقشه جامع و کلی دوباره آباد شود. رویهمرفته با در نظر گرفتن

فعالیتی که همکاران من در امور مربوط بخود ابراز میداشتند، مطمئن بودم که «نیروی مقاومت» از نقطه نظر سیاسی و اداری خدمات بزرگی بکشور میکند بشرط آنکه کشتی مملکت را ناخدائی هدایت کند.

چون امور زیاد و مشکلی در پیش داشتیم، دولت طبق قوانین و مقررات صریح و روشنی اقدام میکرد. بغیر از امور مخفی مربوط بعملیات جنگی و یا بعضی از مسائل که سیاست روز آنرا بصورت فوری مطرح میکرد، تمام تصمیمات مهم در «شورای کشوری» مطرح میشد. این شوری بطور متوسط هفته‌ای دوبار تشکیل میگردد. باتوجه به اینکه موضوعات مورد بحث زیاد بود و دولت وظیفه داشت که از نظر قانونی و اجرائی هر دو اقدام کند، هفته‌ای دوبار برای انعقاد «شورای کشوری» زیاد نبود. در تشکیل این جلسات نهایت دقت بکار میرفت. ترتیب و تنظیم پرونده‌ها و ارتباط بین ریاست و وزارتخانه‌ها و «شورای کشوری» از وظائف دبیرخانه کل بود که تحت نظر «لوئی ژوکس» اداره میشد. «ژوکس» که مردی کم حرف بود و خودرا از انظار دورنگاه میداشت، بدون سروصدا وظیفه خودرا در اجرای امور فوق که همه چیز بدان بستگی داشت، انجام داد.

محل تشکیل جلسات در هتل «ماتینیون»، درسالنی با دیوارهای خالی بود. جلسات هر قدر هم که پر شور و هیجان بود همیشه بیک نحو جریان پیدا میکرد. در هر موضوعی که مورد بحث قرار میگرفت وزیر مربوطه گزارش خود را تسلیم میکرد و از اعضاء، کسانی که اعتراض یا پیشنهادی داشتند مطلب خودرا بیان میکردند. وظیفه من روشن کردن موضوع مذاکرات با طرح سؤالات بود. سپس چنانچه مطلب مهمی در میان بود، عقیده همه اعضاء را میخواستم. طبق آنچه من خود در مدت پنج سال مشاهده کردم، سیاست ما کمتر مورد بحث و ایراد واقع میشد. عملیات قوای نظامی، هدفهای جنگی، رفتار ما بامتفقین، تبدیل «امپراتوری» به «اتحاد فرانسه»، اجرای عدالت نسبت به «همکاران با دشمن»، لزوم حفظ نظم در برابر همه افراد، وجوب اجرای يك تحول اجتماعی وسیع، از مسائلی بود

که کسی آنرا انکار نمی‌کرد و همه با روشی که «دو گُل» در این زمینه پیش گرفته بود موافق بودند. اما همینکه بپای اقدام میرسید و منافع عده‌ای بمیان می‌آمد، بازار بحث و مجادله گرم میشد. این امر بخصوص در مورد نقشه‌های اقتصادی و اجتماعی، امور مالی، تولید، تدارکات و طریقه انتخاب کردن و انتخاب شدن، کاملاً بچشم می‌خورد و وقتی صحبت از اشخاص میشد بحث وجدل بمنتهی حد خود میرسید. در جریان مذاکرات، من اصرار داشتم که نظریات بدون پرده‌پوشی بیان شود و در پایان جلسه نظر شخصی خود را اظهار می‌کردم. اغلب بین اعضاء اتفاق نظر بوجود می‌آمد و من این نظر را می‌پذیرفتم. در غیر این صورت از نظریات مختلف آنچه بنظر من اصلح می‌آمد بر می‌گزیدم. بدین ترتیب نظر من در حقیقت نظر شوری بود و سعی می‌کردم در همه موارد تصمیم سریع و روشن باشد زیرا میدانستم پس از بحث لازم، هیچ چیز با اندازه بی‌ثباتی و تردید قدرت اجرایی، گران تمام نمیشود. چقدر ساعات کوتاه مینمود و چقدر روز زود میگذاشت. من می‌بایستی تمام کارهای این شورای کشوری را قبلاً مهیا کنم. بعلاوه بسیاری از امور مثل دفاع ملی، اقتصاد، مالیه، وضع جمعیت، هندوچین و افریقای شمالی، قبلاً در کمیته‌های فرعی بریاست من و با حضور وزرای مسؤل و معاونین آنها مورد بحث قرار میگرفت. گذشته از آن من با دیگر اعضاء دولت نیز در امور مربوطه تماس میگرفتم. اغلب مجبور میشدم با متخصصین امر مشورت کنم و نظر «رنه کاسن» رئیس قبلی «شورای کشوری» را بخواهم و با «لوئی ژوکس» جریان کارها را منظم و قرارها و دستورها و تصمیمات شورا را امضاء کنم.

کارهای روزانه توسط همکاران مستقیم بمن ارائه داده میشد. «پالوسکی» تلگرامها، نامه‌ها، گزارشهای مربوط با امور سیاسی، تفسیر مطبوعات و رادیوهای فرانسه و خارجه و پیامهایی که از نقاط مختلف فرانسه و دنیا میرسید نزد من می‌آورد. «ژوئن» مرا در جریان امور نظامی میگذاشت و گزارشها و تقاضاهای ارتش را از نظر من میگذرانید. طبق این اطلاعات، من نامه‌ها و تلگرامها را مینوشتم و دستورهای

لازم را صادر و نامه‌هایی را که توسط هیئت وزیران تهیه شده بود امضاء می‌کردم. ملاقات‌های سیاسی من بحداقل لازم محدود شده بود، باوجود این تعداد آنها زیاد بود. در پاریس چندین کنفرانس تشکیل گردید که اعضاء دولت متفقین در آنها شرکت کردند. مثلاً آقایان «چرچیل» و «ایدن» در نوامبر و آقای «هاپکینز» در ژانویه، آقای «اسپاک» در فوریه، آقای «وان کلفنس» و سپس «سرجان اندرسن» در مارس و آقایان «فورد» و «اوات» در آوریل پاریس آمدند. سفر را نیز من اغلب بحضور می‌پذیرفتم و بین آنها آقایان «داف کوپر»، «بوگومولف» و «کافری» بیش از سایرین بملاقات من می‌آمدند. همچنین عالیجناب «رونکالی» و آقایان «موراوسکی»، «بارون گیوم»، «ژنرال وانیه» و «سیرنی» نیز اغلب نزد من بودند بعلاوه فرماندهان عالی نظامی فرانسه و متفقین بیشتر اوقات مرا ملاقات می‌کردند. «کمیسرهای جمهوری» هر چند یکبار پاریس احضار میشدند و گزارش کار خود را میدادند و من دستورهای لازم را بآنان میدادم. نمایندگان ما در خارج نیز هنگام عبور از فرانسه، برای تقدیم گزارش نزد من می‌آمدند. بعلاوه برحسب اقتضاء، مدیر «بانک دوفرانس»، دبیر کل «که دورسه»، رئیس شهربانی و رئیس سرویس اطلاعات را نیز بحضور می‌پذیرفتم. گذشته از اینها، اغلب لازم بود با شخصیت‌های برجسته فرانسوی و خارجی مثل رؤسای شرکتهای، آکادمیسین‌ها، روحانیون، شخصیت‌های اقتصادی، رؤسای سندیکاها و غیره، تماس حاصل کنم. بدیهی است اعضاء «مجمع مشورتی» و یا بعضی از نمایندگان را هر وقت تقاضای ملاقات میکردند، بحضور می‌پذیرفتم.

تا هنگام پیروزی، من سی بار به «مجمع مشورتی» رفتم و بیست بار در آنجا سخنرانی کردم. در طی این مدت اغلب بوسیلهٔ رادیو با مردم صحبت می‌کردم. در ضمن نطق‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی، علامه را در جریان کارها می‌گذاشتم و گوشزد می‌کردم که از آنان چه انتظار دارم و ضمناً صدای فرانسه را بگوش عالمیان میرساندم. گاه اتفاق می‌افتاد که بالبداهه سخنرانی می‌کردم، در این مواقع

با هیجان بسیار. افکار و کلماتی را که در روح و فکرم مجتمع شده بود برای مردم بیرون میریختم. اما اغلب سخنرانی خود را قبلاً می‌نوشتم و آنوقت بدون آنکه از رو بخوانم، مطالب خود را بیان میکردم و این بیشتر از لحاظ دقت و حفظ ظاهر بود و گرنه حافظه من خیلی بیش از قلم قدرت دارد. در این مدت بکرات بگردش و سرکشی رفتم. منجمله یازده بار از ارتش در نقاط مختلف بازدید نمودم و در شهرستانها گردش کردم. يك بار بروسیه رفتم و در ضمن رفتن باین سفر، از خاور و هنگام برگشت، از افریقای شمالی دیدن کردم و در مدت ۸ ماه، هفتاد روز دور از پایتخت بسر بردم. وقتی برگشتم متوجه شدم که کوهی از کارها بر روی هم انباشته شده.

محل کار من در کوچه «سن دومینیک» و در هتل قدیمی «برین» بود. از صبح تا شب، در آنجا کار میکردم و یا اشخاص مختلف را می‌پذیرفتم. در همین محل پذیراییهای ریاست جمهور نیز بعمل می‌آمد، استوارنامه‌ها تقدیم میگردد و از مأمورین خارجه پذیرائی میشد و ضیافتهای رسمی برگزار میگردد. همچنین کمیته‌های مربوط بامور وزارتخانه‌ها و گاهی هیئت دولت نیز در آنجا تشکیل میشد برای سکونت شخصی کاخ «الیزه» را انتخاب نکردم و بدینوسیله نشان دادم که ازپیش، نسبت بتشکیلات آینده و محلی که خود در این تشکیلات خواهم داشت، نظری ندارم. بعلاوه طرز زندگی و مخارجی که مستلزم اقامت من در کاخ «الیزه» بود با فقر عمومی مابینت داشت. بهمین جهت در «رامبویه» نیز اقامت نگزیدم يك هتل خصوصی را که در کنار «بوادوبولنی» و در سر راه «باگاتل» بود شخصاً اجاره کردم و باتفاق همسرم در آنجا ساکن شدم. دو دخترم نیز پهلوی ما بودند، پسر من در میدان جنگ بود. در طی شبهای زمستان و بهار، گاهی مهمانان مهربان داخلی و خارجی بما اضافه میشدند. پس از عزیمت آنها، ساعات شب من بمطالعه پرونده‌ها، تنظیم سخنرانیها، و با وجدانی بیدار برسیدگی امور محکومین میگذشت. یکشنبه‌ها یکی از جنگل‌های نزدیک پاریس میرفتم و چند ساعتی را

بقدم زدن میگذراندم.

در شغلی که داشتم، هیچیک از امور مربوط بفرانسه برایم مجهول و یا از نظرم پنهان نمی‌ماند و از وراء گزارشها، ملاقاتها، بازرسی‌ها و تشریفات، هزاران نکته میدیدم که بمن خبر میداد مملکت دوباره سر بلند میکند. در تماس مستقیمی که با مردم می‌گرفتم، حس می‌کردم که بجای اضطراب و اغتشاشی که بی‌تردید باعث تلاشی و انهدام ملت بود، در همه جا نظم حکمفرما شده است.

این احساس، بخصوص در هنگامی بمن دست داد که در ۱۴ ژانویه در معیت دو نفر از وزیران «دوتری» و «تانگی پریژان» برای اهداء «صلیب آزادی» به «کلوویس کنستان» شهردار، به «نانت» رفتم. در «آنژر» نیز همان نشان اعتماد و آرامش را مشاهده کردم. هنگام افتتاح دانشگاه «سوربون» در پاریس، محیط شاد و پرحیات آن در من تأثیر زیاد کرد. در ۲۷ و ۲۸ ژانویه، حومه پاریس را بازدید کردم و کوچه‌های آذین بسته شهرهای «بولونی بیانکور»، «مون روژ»، «سو»، «ایوری»، «سن مور»، «نوژان»، «نوی»، «آسنیر»، «سن دنی»، «ابرویلیه»، «مونتروی»، «ونسن» را پیاده پیمودم و در شهرداریهای آنجا پذیرائی شدم. شور و هیجان عمومی و احترامات شهرداریها، اعم از اینکه این احساسات از طرف کمونیستها و یا غیر آنها ابراز میشد، بعلت سرمای شدیدی که حکمفرما بود، برجسته‌تر و مؤثرتر جلوه می‌کرد. در طی همین مدت، من چندبار حامل پیام دوستی و احترام فرانسه به «آلزاس» بودم. روز ۱۱ فوریه به «متز» رفتم. فریاد مردم، صدای شیپورها، نطق‌های «ریورسه» رئیس شهر بانی، «دودی» فرماندار و «هوکار»، شهردار و عالیجناب «هیتتز»، بخوبی نشان میداد که مانند همیشه، در این منطقه پیروزی فرانسه بیش از همه جا منعکس میگردد. روز ۴ مارس، باتفاق «تیگسیه» و «لاکوست» به «لیموژ» رفتم، پذیرائی آنجا بسیار عالی بود. با وجود اغتشاش شدیدی که در «لیمورن» روی داده بود، سرانجام نظم در آنجا برقرار و کمیسر جمهوری، «بورسیکو» در نهایت قدرت بر اوضاع مسلط شده بود، «شترون» رئیس شهر بانی

وقت، بنحو مؤثری با وی کمک میکرد و «شودیه» شهردار آنجا، در شورای شهر، همبستگی و اتحادی بوجود آورده بود. بنام فرانسه به زیارت آرامگاه شهدای شهر «اورادور سور گلان» رفتم. روز بعد دشت «گاسکونی» را سرتاسر پیمودم. در «پریگو» با یک پذیرائی پر شور و گرم و سرشار از غرور مین پرستی، مسافرت من پایان یافت.

روز ۲ آوریل در پاریس، سلسله تظاهراتی که پیش در آمد پیروزی بود خاتمه پذیرفت. بامداد، در میدان «کنکورد» که با «صلیب لورن» تزئین شده بود، در حضور هیئت دولت، فرماندهان، و اعضاء «مجمع مشورتی» نمایندگان سیاسی، با تشریفات رسمی، ۱۳۴ پرچم را بفرماندهان هنگهای تازه تشکیل شده، تسلیم کردم. آنگاه ۶۰،۰۰۰ نفر سرباز مجهز و مسلح از «طاق نصرت» میدان «اتوال» که پرچم عظیمی در زیر سقف آن در اهتزاز بود در طول خیابان «شانزله لیزه» کوچه «روایال» و «گران بولواری» تا میدان «رپوبلیک» رژه رفتند. این افراد یا جزو تشکیلات تازه بودند و یا از میدان جنگ باز میگشتند. میزان شور و شغف مردم، از اینکه تجدید حیات قوای نظامی خود را بچشم میدیدند، بوصف در نمی‌آید.

بعد از ظهر، در ایوان شهرداری، «آندره لوتروکه» رئیس انجمن شهر، «صلیب آزادی» را بنام شهر پاریس از دست من دریافت کرد. قبل از این مراسم، من در جواب سخنرانی شیوای وی و برای تشریح وظائف خودمان چنین گفتم: «مردم فرانسه با روشن بینی متوجهند که برای ترمیم خسارات و خرابیهائی که در اثر جنگ و در مدت سی سال برپیکر کشورشان وارد شده چه نیروئی لازم است. ما نمی‌توانیم سربلند کنیم مگر آنکه با تمام قوا بکار پردازیم و از انضباط ملی دقیقی پیروی نمائیم... احزاب نیز باید مبارزه تبلیغاتی را کنار بگذارند.» سپس با اشاره بوضع سخت کشور افزودم: «بهتر است حقایق دشوار و ناخوش آیند باشد زیرا برای ملتی چون ملت ما که از نوازشهای پست و آلوده انحطاط گریزان و بیزار است، راه سخت و ناهموار از شیب ملایم و آسان بسی گوارا تر است.»

در آن روزهم مثل همیشه، من بارها از مشایعین رسمی خود جدا شدم تا بملت روی آورم و در میان صفوف آنان بروم. در حالیکه دست مردم را می فشردم و بفریادهای آنان گوش فرامیدادم، سعی میکردم که این تماس در حقیقت يك تبادل افکار باشد. دلم میخواست بکسانی که در اطرافم بودند بگویم: «این منم، همانطور که خدایم آفریده، برادر شما هستم و اینک خود را در خانه خود و بین کسانی می بینم، اما در عین حال سرپرستی هستم که از تکالیف خود سرباز نمی زنم و در زیر بار مشکلات خم نمی شوم» متقابلاً از وراء فریادها و نگاهها، انعکاس روح مردم را مشاهده میکردم.

در اغلب افراد، شور و هیجانی بود که از آن منظره شدت یافته و با فریادهای «زننده باد دو گل!» و تبسم و اشک، تظاهر میکرد. در عده دیگر نیز حالت نگرانی از مشکلاتی که زندگی همه را تهدید میکرد بچشم می خورد. مثل آن بود که بمن میگویند: «ما بشما درود میفرستیم، زیرا شما را مجسمه قدرت و صلابت و امنیت میدانیم» اما در ضمن پرسش خاموشی که در بعضی از چهره ها میخواندم بسیار ناگوار بود: «آیا این دو گل که بما نوید آزادی داد میتواند فردا در برابر سیل مسائلی که در ایام وسعت و فراخی پیش میآید مقاومت کند».

در انبوه جمعیت، مثل آن بود که در غم و شادی همه شریک شده ام چقدر خود را با افرادی نزدیک میدیدم که در عین ابراز شغف از نجات میهنشان، چون بیداری غول مشکلات داخلی را میدیدند، نگرانی و تشویشی آمیخته بر روشن بینی که از عشق و محبت سرچشمه میگرفت، در خود احساس میکردند

پیروزی

پس از جنگهای شدید بهار و تابستان، جبهه غرب در نزدیکی سرحد آلمان مستقر شد. دو طرف مشغول تدارك مقدمات برای حمله قطعی بودند. با توجه بنقشه حمله عظیم روسها در شرق، متفقین غربی در اواسط پائیز مجتمع شده بودند تا در طی زمستان کار را يك سره کنند. «هیتلر» نیز امیدوار بود که با آخرین تلاش خود، حمله دشمنان را خنثی کند و حتی ابتکار و برتری را بدست گیرد. و اما فرانسه در طی وقایع بعدی توانست بهره خود را از پیروزی بدست آورد و اسلحه خویش را صیقلی کند. نقشه من کاملاً روشن بود. میخواستم قوای نظامی ما در تمام عملیات با قوای متفقین همکاری کند و امیدوار بودم پیروزی تازه ارتش ما غروری را که کشور بدان نیاز داشت دوباره زنده کند. من مایل بودم عملیات قوای ما منجر به نتایجی مشخص و معین گردد که فرانسه مستقیماً از آن منتفع شود.

درست است که نیروی نظامی ما بهنگام عملیات جنگی در داخل قوای متفقین قرارداد داشت و ژنرال «آیزنهاور» که سمت فرماندهی کل را داشت، کار خود را بخوبی انجام میداد و عملیات جنگی را با نظم و دقت رهبری مینمود و با مهارت، قدرت خود را نسبت به معاونین سرسخت خود حفظ میکرد و به دولت‌هایی که قوای نظامی خود را در اختیارش گذاشته بودند با نرمش و انعطاف رفتار مینمود و من هم بسهم خود مصمم بودم که در کار او اشکالی ایجاد نکنم و تا حد امکان اختیارات کلی واحدهای بزرگی را که بوی داده بودیم به او واگذار کنم، اما گذشته از

نفع مشترکی که ما از پیروزی داشتیم که با مال‌عاید همه میشد، منافع ملی فرانسه نیز در میان بود که حفظ آن از وظایف من بشمار میرفت و بهمین جهت بود که برای قبولاندن پیشنهادهای خودمان، من چندبار در حین اجرای عملیات، در نقشه‌های سوق‌الجیشی دخالت کردم.

اما اگر فرانسه در فرماندهی قوا جای واقعی خود را داشت و حکومت پاریس موفق شده بود نظریات جنگی خود را بمتفقین بقبولاند و ستاد ارتش فرانسه میتواند در تصمیمات جنگی سهم باشد، وضع غیر از این بود. اما «واشینگتن» و «لندن» مایل بودند بدون رقیب، امور جنگی را اداره کند و فرماندهی مشترک انگلیس و آمریکا با تنگ چشمی، انحصار نقشه‌های جنگی را بدست گرفته بود. با توجه باینکه پای سرنوشت فرانسه در میان بود و ارتش فرانسه يك چهارم تمام قوای تحت فرماندهی «آیزنهاور» را تشکیل میداد و جنگ در سرزمین فرانسه جریان داشت و تمام جاده‌ها، راه‌آهن، بنادر و قوای ارتباطی کشور ما برای جنگ بکار میرفت، اصرار آمریکا و انگلیس بر اینکه خود فرماندهی را بعهده داشته باشند افراطی و دور از عدالت بود. برای جبران این وضع من مجبور بودم در موقع مناسب در امور فرماندهی مداخله کنم و حتی از قوای خودمان در خارج از کادر متفقین، استفاده بعمل آورم.

در امور نظامی، ستاد «دفاع ملی» که از الجزیره تشکیل شده بود بمن کمک میکرد. «ژنرال ژوئن» که در رأس آن قرار داشت با زیرکی و هوشیاری روابط مرا با متفقین ترمیم میکرد و ضرباتی را که ممکن بود طرز رفتار من نسبت به افراد مادون وارد آورد تعدیل مینمود. اگر عملیات جنگی در بین بود «ژوئن» کارهایی را که من تصمیم میگرفتم بانجام میرسانید. در مورد عملیات اداری، تسلیحات، تشکیلات و پرسنل، وزیرای جنگ، دریاداری و هواپیمائی یعنی «دیتلم»، «ژا کینو» و «تیون» با رؤسای ستادشان «لیر»، «لمونیه» و «آلن» انجام وظیفه میکردند ولی امور مهم بعهده خود من بود و من اینکارها را در کمیته «دفاع ملی» در معیت

سه‌وزیر و معاونینشان انجام میدادم پس از خاتمه کار، این آقایان به ادارات خود و پشت تلفن‌هایشان میرفتند تا با مشکلات متعددی که گریبانگیر ملتی فاقد وسایل جنگی بود، مبارزه کنند و ویرا که سلاح نبرد پوشیده و شمشیر بر کف گرفته بود حیات دوباره بخشند.

نقشه کلی که در ماه اکتبر توسط «ایزنهاور» برای تجدید حمله طرح شده بود بنظر من خوب می‌آمد. «فرمانده کل»، میخواست با پیش بردن قوای «ژنرال برادلی»، «دوئیسبورگ»، «کوبلنس»، «تاناخیه»، «راین»، فشار خود را متوجه «رور» سازد. نیروی تحت فرماندهی «موتگمری»، میبایستی در هلند پیشرفت و جناح چپ امریکاییها را تقویت کند و برای تقویت جناح راست، قرار بود دوارتش از قوای «دورس»، «بطرف»، «آلزاس»، روی آورند یعنی «پاچ»، از طرف «ساورن»، و «دلتر»، از جانب «بلفور»، عزیمت کنند. بعلاوه «دلتر»، میبایستی در طول «آلپ» عمل استتار مواضع نظامی را نیز انجام دهد.

عملیات ثانوی نیز پیش بینی شده بود. مهمات مورد لزوم برای این جنگ بزرگ مستلزم تخلیه این مواد در بنادر بود. وضع خراب بنادر آزاد شده فرانسه و انگلیس، «فرمانده کل»، را مصمم کرد که «آنورس»، را آزاد نماید و بدین منظور مقرر شد که انگلیسیها جزائری را که در مصب رود «اسکو» است بگیرند اما چون بند «بردو» نسبتاً دست نخورده مانده بود و استفاده از آن تجهیز فرانسه را بسیار ساده میکرد، من «ایزنهاور»، را وادار کردم که بفرانسویها وسایل لازم جهت از بین بردن مواضع آلمانها در دو سمت رود «ژیروند» بدهد. بعلاوه وظیفه بستن سایر بنادر اقیانوس اطلس مانند «لاروشل»، «سن نازر»، و «لوریان»، تاهنگام تسخیر قطعی آنها نیز بفرانسویها واگذار شد.

در ماه اکتبر، من قوای خودمان را بر حسب احتیاجات احتمالی چنین تقسیم کردم: «ارتش یکم»، تشکیلات سابق خود را مشتمل بر هفت لشکر یعنی «لشکر یکم فرانسه آزاد»، «لشکر سوم افریقای شمالی»، و «لشکر دوم و چهارم مراکش»،

و «لشکر نهم مستعمراتی»، «لشکر یکم و پنجم زرهی» و همچنین دو سپاه و قوای احتیاطی از افریقا و ایتالیا، حفظ میکرد. بعلاوه قوای کمکی معتناهی از نیروی داخلی میگرفت و بر قدرت واحدهای خود می‌افزود و هنگهای جدیدی تشکیل میداد و بعلاوه لشکر جدیدی بنام لشکر ۱۴ نیز ایجاد میکرد. بنابراین، این ارتش مشتمل بر بیش از ۸ لشکر با تمام تشکیلات استحقاظی و ارتباطی میشد که تحت فرمان «ژنرال دلاتر» بسمت «راین» پیشروی میکرد.

در نبرد «آلزاس» «لشکر دوم زرهی» نیز شرکت میکرد. طبق نظر من این لشکر وابسته به «ارتش هفتم آمریکا» بود و مأموریت تسخیر شهر «استراسبورگ» را بعهدہ داشت. از طرف دیگر «لشکر ۲۷ آلپ» و دو تیپ کوهستانی برای حفاظت دره «رون» که معبر مأمورین ارتباطی ارتشهای «دلاتر» و «پاچ» بود، در «آلپ» مستقر شدند. در ۱۴ اکتبر من فرماندهی «قوای غرب» و تأمین وسایل و مهمات و آذوقه و بنزین نیروی تحت فرماندهی «ژنرال دورس» را به «ژنرال دولارمینا» واگذار کردم. «لارمینا» ۹۰،۰۰۰ آلمانی با وضع دفاعی محکم در مقابل خود داشت. وی میبایستی از عده‌ای از جنگجویان مخفی و چندین هنگ افریقای شمالی و مستعمراتی و آتشبارهایی مربوط بواحدهای گوناگون، لشکرهای ۱۹، ۲۳ و ۲۵ را بوجود آورد. بعلاوه بمحض آنکه امکان برداشت قوای کمکی لازم از جبهه «راین» پیدا میشد، «قوای غرب» میبایستی حمله خود را آغاز کند. گذشته از اینها دو تیپ نیز که در حال تشکیل بود یعنی تیپ یکم و دهم بطور موقت یکی نزدیک پاریس و دیگری در حوالی «بورژ» در اختیار دولت قرار گرفت که آنها نیز در صورت لزوم بکار گمارده شوند. خلاصه در مراحل آخر جنگ بیش از ۱۵ تیپ فرانسوی وجود داشت که با در نظر گرفتن اوضاع فلاکت‌بار آن هنگام، حد اکثر امکانات ما را تشکیل میداد. افسوس که برای فرانسه این نیرو با قیاس بگذشته بسیار ناچیز بود. «خداوندا! چه کسی میتواندست ارتش باشکوه و نیرومند مرا بمن بازگرداند!»

تمام نیروی هوایی ما برای جنگ بکار میرفت. ۳۰ سپتامبر واحد یکم هوایی تحت فرماندهی «ژنرال ژراردو» بوجود آمد. این واحد که شامل ۲۰ دسته بود و از هواپیماهای شکاری، بمب‌افکن و اکتشافی تشکیل میشد، مأموریت داشت که بخصوص ارتش یکم فرانسه را تقویت کند و در ضمن جزو نیروی هوایی تحت فرماندهی مارشال هوایی «تدر» انجام وظیفه نماید. از طرف دیگر ۷ دسته در انگلستان موضع گرفته بودند که از آنها ۵ دسته با عملیات نیروی متفقین در بلژیک و هلند همکاری میکردند و دو دسته دیگر که از بمب‌افکنهای سنگین تشکیل میشدند باتفاق تمام هواپیماهای غربی برای کوبیدن مراکز حیاتی و صنعتی آلمان بکار میرفتند. ۶ دسته که تازه تحت فرماندهی ژنرال «کورنیگیون مونیلیه» بوجود آمده بودند برای تقویت نیروی ما در غرب تعیین شده بودند. چند دسته کوچک بقوای ما در آلپ کمک میکردند و چند دسته دیگر که در افریقای شمالی بودند حفاظت پایگاهها و کاروانهای کشتی را در مدیترانه بعهده داشتند. در جبهه روسیه دودسته از هواپیماهای ما دوشادوش شکاریهای شوروی به نبر مشغول بودند. روی هم رفته، در حدود هزار هواپیمای فرانسوی در آن واحد بعملیات اشتغال داشتند.

در نیروی دریایی ما، پاسورها و شکاریها مرتباً بحفاظت خود از کاروان کشتی‌ها، انهدام زیردریائیه‌ها، قایقهای موتوری، کشتی‌های مسلح اختصاصی و کشتیهای تجارتي آلمان و مین گذاری سواحل اشغالی دشمن ادامه میدادند. «آمیرال دارژانلیو» که در «شربور» مستقر شده بود، عملیات این کشتی‌ها را در اقیانوس اطلس، دریای مانس و دریای شمال رهبری میکرد. در عین حال یکدسته کشتی که از رزم‌ناوهای «مون کالم»، «ژرژلیگ»، «گلوار»، «امیل برتن»، «ژان-دارک»، «دوگرتون» و هفت رزم‌ناو سبک و کشتی‌های کوچک تشکیل میشد، تحت فرماندهی «آمیرال اوبوینو» و «ژوژار» سواحل خلیج «ژن» را که هنوز در دست قوای «کسلرینگ» بود گلوله باران میکردند و سواحل فرانسه را در مقابل

حمله آخرین کشتی‌های جنگی آلمان محافظت مینمودند. یکدسته دیگر تحت فرماندهی «آمیرال رو» مشتمل بر زره‌دار «لورن»، ورزم ناو «دوکن» برای بستن راه‌های قوای آلمان در آتلانتیک بکار میرفتند و در انتظار نابودساختن آن بودند. چندین دسته دیگر وابسته به نیروی دریائی وهوائی در همین نواحی انجام وظیفه میکردند. گذشته ازاین، نیروی دریائی، سه هنگ زرهی تفنگدار و یک هنگ توپ‌دار و گردان‌های دریائی، نیروی کماندو تشکیل داده بود که در نبردهای نیروی زمینی شرکت میکردند. باید افزود که مین جمع کنها نیز بنا در و باراندازهای مارا از مین پاک میکردند. در اقیانوس آرام، زره‌دار «ریشلیو» که جزو نیروی دریایی متفقین انجام وظیفه میکرد، با ژاپونیا در نبرد بود. با آنکه نیروی دریائی دشمن ضعیف شده بود، معینا تا آخرین روز جنگ، همه چیز وابسته به عملیات قوا در دریا بود. بنابراین برای فرانسه کمال اهمیت را داشت که نیروی دریائیش با آنچه در اختیار داشت حیثیت قوای دفاعی آنرا حفظ کند.

در ماه نوامبر حمله عمومی متفقین غربی آغاز شد. قوای نظامی از شمال تا جنوب، بنوبت وارد در عملیات شدند. روز ۱۴ نوبت به «ارتش یکم» فرانسه رسید. این ارتش مأموریت داشت که در شکاف «بلفور» نفوذ کند و در «آلزاس علیا» سر در آورد.

«ژنرال دولتر»، «سپاه یکم» را مأمور عملیات اصلی کرد و در همان حال «سپاه دوم» مأموریت داشت که در شمال، تنگه‌های «وژ» را تصرف کند. این عملیات، پس از پانزده روز نبرد در گل ولای و زیر برف، با وجود مقاومت شدید ۸ لشکر آلمان وابسته به «ارتش نوزدهم»، با موفقیت انجام شد. درست است که «بتوار» با سرعت جناح چپ خود را که مشتمل بر «لشکر دوم مراکشی» و «لشکر پنجم زرهی» دستجات مختلف از نیروی داخلی بود به «بلفور» رسانید و با وارد ساختن تلفات سنگین بدشمن و بخصوص از بین بردن «ژنرال اکسمان»، مدافع این منطقه، نفرات خود را از «لیزن» گذراند و سپس جناح راست خود را که

از « لشکر نهم مستعمراتی » و « لشکر یکم زرهی » تشکیل شده بود بطرف «راین» پیش برد، و درست است که در ۱۹ سپتامبر ارا به‌های جنگی « ژنرال ویریه » بستر رود را در نواحی « روزنو » و « سن لوئی » اشغال کردند و فرانسویها بین متفقین اولین افرادی بودند که به این منطقه رسیدند و باز درست است که در ۲۱ نوامبر قوای ما « مول هوز » و « آلت کرش » را از دشمن گرفتند، با همه اینها دشمن همچنان به پایداری و عملیات خود در اطراف « بلفور » ادامه میداد و چندبار موفق شد حمله قوای ما را در طول سرحد سویس با حملات متقابل خود خنثی کند.

سرانجام، پیشرفت « سپاه دوم » در « وژ »، « سپاه یکم » را در عملیات خود در دشت مصمم نمود. « لشکر یکم فرانسه آزاد » که جناح راست « مون سابر » را تشکیل میداد موفق شد از راه « ژیرومانی » و « ماسوو » از استحکامات جنوبی کوهستان بگذرد. فرمانده شجاع ولایق آن « ژنرال بروسه » متأسفانه در حین پیشروی کشته شد، اما جانشین او « گاربه » توانست با قوای « بتوار » در حوالی « بورن هاوپت » ارتباط برقرار کند و بدین ترتیب حلقه محاصره آخرین مدافعان آلمانی بین « بلفور » و « مولهوز » بسته شد. در ناحیه شمالی تر، « گیوم » توانست با « ارتش سوم افریقای شمالی »، « ژرار مور » و « کورنیمون » و سپس مناطق « اشلوشت » و « بوسانگ » را بتصرف درآورد. در مدت ۱۵ روز، « ارتش یکم » ۱۰،۰۰۰ آلمانی را از پای درآورد، ۱۸۰۰۰ اسیر گرفت و ۱۲۰ توپ بچنگ آورد. در پایان نوامبر « دلتر » توانست تمام فشار خود را متوجه « کلمار » سازد.

هنگامیکه وی این مبارزه سخت را دنبال میکرد، همسایه اش « ژنرال پاچ » به « آلزاس سفلی » رسید. « ارتش هفتم » امریکا، پس از درهم شکستن اولین مواضع آلمانها در محور « لونویل »، « بلامون »، قصد داشت بین « استراسبورگ » و « لوتربورگ » خود را به رود «راین» برساند. و این، موقعیت مناسبی برای « لشکر دوم زرهی » فرانسه بود که مرکز «آلزاس» را بدست آورد.

روز ۱۸ نوامبر، این لشکر مأمور شد که در سمت « شاورن » از پیروزی

امریکائیا که موفق شده بودند خط دشمن را پاره کنند، بهره برداری کند، «لوکلرک» بدین نیت دست بکار شد و در حالیکه بانهایت درایت و دور اندیشی مشغول بهره برداری گردید، بدین قصد که سر بازان او قبل از امریکائیا وارد «استراسبورگ» شوند، طوری عمل کرد که در هیچ جا مقاومت‌های متوالی آلمانها مانع عملیات او نگردید. بدین ترتیب یکی از واحدهای او از شمال به «زاربورگ» و سپس به «فالسبورگ» که آلمانها در آنجا موضع گرفته بودند، رسید. اما در جنوب میبایستی از «وژ» بگذرد. خط سیری که «لوکلرک» برای عبور ارا به‌ها، توپها و کامیونهای خود برگزید، البته زیاد خوب نبود و خطراتی هم در برداشت اما امکان موفقیت در آن خیلی زیاد بود. پیشروی نیروی ما بحدی سریع و انتخاب خط سیر آن از «سیره» «وایه»، «رتال» و «دابو» چنان بی‌مقدمه بود که افراد دشمن درهمه‌جا تقریباً غافلگیر، اسیر و یا فراری شدند و اغلب ستونهای ما دوش بدوش دشمن فراری بجلو می‌رفتند. در ۲۲ نوامبر «ساورن» و «فالسبورگ» و عده زیادی از آلمانها بدست ما افتادند که بین آنها بخصوص از «ژنرال برون» فرمانده نیروهای آن منطقه باید نام برد.

در این هنگام، «لوکلرک» و نفرات او در مقابل «استراسبورگ» بودند و برای رسیدن به شهر میبایستی ۳۵ کیلومتر در جلگه راه پیمائی کنند و سپس از خارج و داخل شهر مقاومت پادگان آنجا را که از لحاظ تجهیزات بر آنها برتری داشت درهم بشکنند. اما نیروهای ما بخوبی متوجه بودند که نسیم روح بخش پیروزی بوزش در آمده است. لذا «لوکلرک» اجازه حمله به «استراسبورگ» را درخواست کرد و «ژنرال پاچ» که میدانست چرا «لشکر دوم زرهی» فرانسه به ارتش او ملحق شده است و با توجه باینکه تا تنور داغ است باید نان پخت، به «لوکلرک» اجازه داد.

در تاریخ ۲۳ نوامبر یکی از درخشانترین مراحل تاریخ نظامی ما پایان یافت؛ «لشکر دوم زرهی» در ۵ ستون (بتعداد راههای موجود) بطرف «استراسبورگ»

عزیمت کرد. آلمانها که از همه جهت غافلگیر شده بودند به تنظیم تشکیلات دفاعی خود توفیق نیافتند. تنها یکی از مواضع دفاعی که آنها در جلو پلهای «کل» تأسیس کرده بودند مقاومت میکرد. سر بازان فراری آلمانی مخلوط با اراابه‌های جنگی، بسمت این موضع میرفتند. سر بازخانه‌ها و ساختمانهای عمومی که توسط ۱۲۰۰۰ نظامی و ۲۰،۰۰۰ غیر نظامی آلمانی اشغال شده بود همه بزودی بدست قوای ما افتاد. در اواسط بعد از ظهر نیروی ما شهر را بطور کامل دوباره بفرانسه بازگردانید. سکنه شهر از خوشحالی بروی پای خود بند نبودند. تأسیسات خارج شهر در ظرف ۴۸ ساعت بتصرف مادر آمد. «ژنرال فون فاتر روت» فرماندار نظامی «استراسبورگ» که به دژ «نی» پناهنده شده بود در ۲۵ نوامبر تسلیم گردید. موفقیت ما تمام و کامل بود. در این پیروزی، گذشته از اجرای صحیح و عالی نقشه جنگی، کشش و جاذبه «آلزاس» و مرکز آن برای تمام افراد فرانسه که در هنگام مناسب در سر بازان ما بصورت يك جهش مقاومت ناپذیر بروز و ظهور کرد، نقش مهمی داشت. پیام «ژنرال لو کلاک»، بلافاصله پس از ورود افراد وی به «استراسبورگ»، مرا از ماجری باخبر کرد. در آن روز جلسه «مجمع مشورتی» تشکیل شده بود و من در آغاز جلسه این خبر را به اطلاع همه رسانیدم. هیجان عجیبی در تمام حاضران بوجود آمد و جلسه را از صورت يك جلسه عادی بسی بالاتر برد. اسلحه گاهی این خاصیت را دارد که یگانگی و همبستگی مردم فرانسه را تحریک میکند. با وجود پیروزیهایی که در «راین علیا» و اطراف «استراسبورگ» نصیب فرانسویها و امریکائیها شده بود، دشمن بهیچوجه قصد ترك «آلزاس» را نداشت بلکه بعکس با سرسختی در جنوب و مغرب و شمال «کلما» مقاومت میکرد و منتظر آن بود که دوباره مجال حمله بیابد و آنچه از دست داده مجدداً بدست آورد. در این هنگام «هیتلر» خود وارد میدان شد و به «هیملر» دستور داد که ریاست نظامی، سیاسی و پلیسی را در «آلزاس»، خود بعهده بگیرد و ضمناً ۷ لشکر ارتش نوزدهم خود را توسط يك لشکر کوهستانی که تازه از نروژ آمده بود تقویت کرد.

این لشکر زرهی که به آلمانی «پانتسر دیویزیون» یعنی لشکر پلنگ نامیده میشد مجهز به ارابه‌های نو و مجهز «پاتر» بود که به ارابه‌های «شرمن» ما که بعجله از نقاط مختلف جمع‌آوری شده بود برتری داشت. مواضع «کلمار» از لحاظ دفاعی بسیار خوب بود. آلمانها جناح راست خود را در جنوب «استراسبورگ» در ناحیه‌ای که بعلت وجود رودخانه‌های «ایل»، «راین»، و کانال بین «راین» و «رون» صعب‌العبور بود مستقر کردند. در سمت چپ آنها جنگل انبوه «هارد» قرار داشت. در مرکز نیز خط دفاعی محکمی که توسط کوه‌های «وژ» بوجود آمده بود هنوز در دست آلمانها بود. در صورتیکه فرانسویها برای انتقال از یک سمت جبهه بطرف دیگر آن، مجبور بودند از راهی سخت و پرپیچ و خم، کوه‌ها را دور بزنند، آلمانها برای حمل نفرات یا مهمات خود از شمال بجنوب و یا بالعکس، از زمین صاف استفاده میکردند و در حقیقت وتر کمان را می‌پیمودند. در عقب، کناره مجاور «باد» و ارتفاعات «جنگل سیاه»، نقاط بسیار مناسبی جهت استقرار و دیده‌بانی توپخانه آنها بود که از آنجا جلگه را زیر آتش بگیرند. در نخستین روزهای دسامبر، از ظواهر امر چنین برمی‌آمد که «ارتش یکم» بدون نبردهای شدید نخواهد توانست «کلمار» را بتصرف در آورد.

گذشته از این، در تمام طول جبهه، متفقین به همین مقاومت و سرسختی برخوردند. در «گروه مونتگمری»، ارتش کانادا و لهستان، تحت فرماندهی «کررار»، بزحمت زیاد توانست «آنورس» را منصرف شود. همچنین ارتش انگلیس بفرماندهی «دمپسی» با اشکال خود را به اطراف «نیمگ» رساند. در گروه «برادلی»، ارتشهای تحت فرماندهی «سیمپسون» و «هوجز»، قدم بقدم در شمال و جنوب «اکس لاشاپل» پیش میرفتند. ارتش «پاتون» پس از تصرف «متز» بزحمت خود را به «سار» رساند. ارتش «دورس» موفق شد «پاچ» را تا «لوتر-بورگ» به پیش براند اما چون ناچار بود با جناح چپ خود افراد شمالی مجاورش را کمک کند، جبهه «دلتر» را بدون آنکه از لحاظ کمیت تقویت کند گسترش

داده بود و همین امر سبب کندی پیشرفت «ارتش یکم فرانسه» میشد. بعلاوه زمستان آن سال با سرمای سخت، باعث زحمت افراد شده بود و جاده‌های پوشیده از یخ و برف عبور و مرور را مشکل میکرد و حمل مهمات و عملیات نظامی و حمله بکندی صورت میگرفت. در دریا، زیر دریاییهای آلمانی همچنان بحملات مذبحانه خود بر علیه کاروانهای کشتی متفقین ادامه میدادند و در بنادر ویران، تخلیه مواد توسط کشتی‌های متفقین خیلی بکندی انجام میشد.

با همه اینها «ارتش یکم» سعی میکرد با آزادی «آلزاس» وظیفه خود را انجام دهد. منطقه عمل آن بصورت قوسی از دایره از مرز سویس تا حوالی «استراسبورگ» ادامه می‌یافت. مرکز «آلزاس» جزو منطقه «ارتش هفتم» امریکا بود و لسی پادگان آنرا تیپ «آلزاس - لورن» فرانسه تشکیل میداد. لشکر «لوکلرک» که در جنوب «استراسبورگ» موضع گرفته بود و همچنین لشکر ۳۶ امریکا به ارتش «دلتر» ملحق شده بودند. در مقابل «ژنرال دورس» «لشکر یکم فرانسه آزاد» را از آن منتزع ساخته و آنرا بطرف «رویان» سوق میداد.

در آغاز دسامبر «ارتش یکم» عملیات خود را متوجه «کلمار» ساخت. پانزده روز نبرد مداوم و لجوجانه پیروزیهای نصیب وی کرد. در جنوب موفق شد شهر «تان» را بگیرد و در شمال بسمت نواحی «سلستا» و «ریبویل» پیشروی کند. در همین هنگام در کوهستان «وژ» برای تصرف «هونک» و گردنه «بونوم» نبرد. های سختی جریان داشت. اما در این جبهه عریض، کوشش «دلتر» به نتیجه غائی نرسید.

ناگاه آلمانها در ناحیه «آردن» حمله شدیدی را آغاز کردند. بیک بار تمام قوای کمکی متفقین که بانهایت صرفه جوئی برای ما تعیین شده بود، از مهمات و نیروی هوائی، در منطقه مورد هجوم دشمن متمرکز گردید و بهمین جهت «ارتش یکم فرانسه» مجبور شد حمله خود را متوقف سازد. فرماندهان و افراد هنگامیکه متوجه شدند از هدف مورد نظر فاصله گرفته‌اند ناراحت و عصبانی شدند. پس از آنهمه

سرعت و پیشروی متهورانه شك و عدم اطمینان فعلی، خستگی آنان را آشکار میساخت.

من در اواسط ماه دسامبر، بهنگام مراجعت از روسیه، این ناراحتی و رنج روحی سپاهیان «آلزاس» را مشاهده کردم. گرچه غمگین شدم اما زیاد تعجب نکردم. از آنجا که بقدرت جنگی آلمانها واقف بودم، یقین داشتم که آنها بازهم تا چندماه متفقین غربی را بعقب میرانند. باید اضافه کنم که این تعویق، باعث تأسف من نبود زیرا همین مدت، فرصتی بود که در آن اهمیت و وزن فرانسه را نزد متفقین بالا میبرد و بعلاوه لازم بود که نیروی روحی افراد ما در این فرصت تقویت یابد.

اگر افکار عمومی پشتیبان ارتش بود همه چیز خودبخود اصلاح میشد اما وضع طبق دلخواه نبود. نه آن بود که ملت فرانسه ارزش کار کسانی را که در راه وی مبارزه میکردند نشناسد اما این افراد خدمتگزار بنظر وی خیلی دور و حتی تا اندازه ای غریبه بودند. برای بسیاری از مردم، آزادی معادل ختم جنگ بود و آنچه پس از آن در زمینه تسلیحاتی بعمل می آمد فایده ای در بر نداشت. بعلاوه فرماندهی در دست متفقین بود و آنها سهم عمده را در اختیار داشتند. بسیاری از فرانسویها که در اثر حوادث خرد کننده گذشته روحاً خسته و بیمار بودند، به این نبرد که متأسفانه فرانسه در آن نقش اول را نداشت، علاقه زیادی نشان نمیدادند؛ بعلاوه فاجعه ۱۹۴۰ و جنبه نظامی رژیم ویشی و افراطی که این رژیم در امر انضباط بکار میبرد در بیشتر افراد يك حالت بی علاقه پدید آورده بود و بالاخره دردنیای سیاست و مطبوعات، بیشتر سران توجه خود را بجانب نبردی که بعقیده آنان نتیجه آن قبلا معلوم بود و منجر بخلع سلاح میشد، معطوف نمیداشتند. من چون بی علاقه گمی و عدم توجه روزنامه هارا به ارتش دیدم، برای آشنا ساختن مدیران جراید بوضع جبهه دعوتی از آنان بعمل آوردم و در جواب سؤالاتشان چنین گفتم:

« ما در انجام وظیفه خود منتهای کوشش و جدیت را بعمل می آوریم اما ضمناً میخواهیم از ذوق و سلیقه مردم نیز آگاه باشیم. بطوریکه معلوم است مسائل

نظامی زیاد مورد توجه عامه نیست. »

در همین اوان « ژنرال دولاتر » روز ۱۸ دسامبر، مرا ازنگرانی که از وضع افراد خود داشت مطلع ساخت. او در نامه خود متذکر شده بود که از « ژنرال-دورس » تقاضا کرده است که لااقل دو لشکر جدید در اختیارش بگذارد و از نظر نیروی هوایی بکمک وی بشتابد و بعلاوه لوازم و مهمات بیشتری بوی بدهد زیرا در غیر اینصورت افراد وی موفق بگرفتن « کلمار » نمی‌شوند. فرمانده « لشکر یکم » در همین نامه از حالت سستی و ضعف روحی که گریبانگیر افرادش شده بود خبر میداد. وی این وضع را بیش از آنکه معلول تلفات، خستگی زیاد و صدمات زمستان بداند بسبب بعد روحی که بین افراد کشور بوجود آمده بود میدانست و چنین نوشته بود: « فکری که در بین تمام افراد و بخصوص در افسران ریشه دوانیده اینست که ملت از آنان بی‌خبر مانده و فراموششان کرده است. »

من در حالیکه بنا بر احتیاجات و گرفتاریهای « ژنرال دولاتر » در نبردهای بی-حاصل اخیر، پس از عملیات موفقیت آمیز و مقرون به پیروزی گذشته، واقف بودم، بوی اطمینان دادم که سر بازانش بهیچوجه فراموش نشده‌اند و از او خواهش کردم که این موضوع را بآنها بفهماند. ضمناً بوی نوشتم: « شما مثل تمام ارتش متفقین دچار وضع بحرانی مشکلی هستید اما مسلماً پیروزی و افتخار نصیبتان خواهد شد، آنگاه برای تقویت « ارتش یکم » جهت مقابله با بحران استراتژیکی که در پیش بود اقدامات لازم بعمل آوردم.

روز ۱۸ دسامبر ۱۰،۰۰۰ سرباز ذخیره بواحدهای جبهه اعزام شدند. روز ۱۹ من بفرماندهی متفقین اطلاع دادم که بمناسبت آغاز حمله آلمانها ببلژیک موافقم که حمله به « روایان » بتعویق بیفتد و « لشکر یکم فرانسه آزاد » بفوریت به « آلاس » باز گردد. این کار بلافاصله عملی شد. چند روز بعد در ناحیه « فونتن-بلو » از « لشکر دهم » که واحد بزرگ و جدیدی بود دیدن کردم. قسمت اعظم این لشکر از اهالی پاریس که در کوچه‌های شهر با دشمن جنگیده بودند تشکیل

میشد و فرماندهی آنرا «ژنرال بیوت» بعهدہ داشت. بادیدن این لشکر بیش از پیش معتقد شدم که اگر باغبان خوبی باشد نهال نظامی ما همیشه آماده رشد و باروری است. با آنکه از نظر تعلیمات و تشکیلات نواقصی در این لشکر وجود داشت معینا تصمیم گرفتم که آنرا بجبهه بفرستم و بلافاصله این نیت خود را با اطلاع همه رساندم. سربازان بر روی زمین پوشیده از یخ و برف رژه رفتند و پانزده هزار نگاه مملو از غرور ملی یکی یکی از برابر من گذشتند.

عید نوئل و روز ماقبل آنرا در معیت «دیتلم» و «ژوئن» در «ارتش یکم» گذراندم و در حال بازدید خطوط مختلف، «آلزاس» را زیر نظر گرفتم و نخست به «استراسبورگ» رفتم. اهالی این شهر بزرگ با آنکه در حال محاصره بسر میبردند و با وجود آنکه «کل» هنوز در تصرف آلمانها بود و خمپاره‌های آلمان در همه جا فرو میریخت و پادگان محل هم که تحت فرماندهی «ژنرال شوارتز» بود خیلی کوچک و از نظر تجهیزات ضعیف بود، معینا ورود مرا جشن گرفتند. «بلوندل» «کمیسر جمهوری»، «هیلینگ» رئیس شهربانی و «فره» شهردار توضیح دادند که باچه زحمتی موفق بتجدید تشکیلات اداری آنجا شده اند. اما لازم بود که برای تأمین آتیه نیز فکری بشود و کاملا روشن بود که هنوز برای فردا تأمین در کار نیست.

آنگاه ببازدید «سپاه دوم» پرداختم. از سخنان «مون ساپره» چنین بر میآمد که فعالیت و تلاش وی جبران کمبودهای موجود را نمیکند و وی قادر نیست که مواضع دشمن را بین «رینو» در «راین» و «پوتروا» در «وژ» متصرف گردد. سپس از «لشکر دوم زرهی» دیدن کردم. معلوم شد از چند هفته باین طرف این لشکر در سمت «ویترنهایم» بادفاع دشمن روبروست و نمی‌تواند آنرا از بین ببرد. افراد خسته و روستائیان نگران بودند. در «ارشتین» بهمراهی «لوکلرک» وعده زیادی از سربازان در مراسم دعای نیمه شب حضور پیدا کردم. محیط بیش از آنکه مبین شادی و نشاط باشد آکنده از امید و آرزو بود. روز بعد، از افراد شجاع «لشکر

سوم امریکا، بازدید کردم. «ژنرال اودانیل» سرشار از نشاط و محبت مرا از پیروزیهای محدودی که در اطراف «کیزبرگ»، نصیب سربازانش شده بود آگاه کرد. در «لشکر سوم افریقای شمالی»، «گیوم»، پیشروی پرمشقت خود را در ناحیه «اربه» برایم شرح داد.

از «ژرارمر» و «بلفور» بمنطقه «سپاه یکم» رسیدم در آنجا «بتوار» توضیح داد با توجه بموقعیت و وضع قوایش، در تمام طول جبهه در مجاورت «سرنه» مستقر شده است. در نزدیکی «تان» و سپس در «آلت کرش»، «ژنرال کارپانتیه» و «ژنرال سودر» لشکرهای تحت فرمان خود را که بترتیب «لشکر دوم مراکشی» و «لشکر یکم زرهی» بودند بمن نشان دادند و هر دو خاطر نشان کردند که وسایل آنها برای پیشروی کافی نیست. در «مولهوز»، «لشکر مانیان» رژه رفت. در این منطقه، آلمانها هنوز کناره شمالی شهر را در دست داشتند و معلوم نبود چگونه باید آنها را از آنجا دور نمود.

معهدا، در آنجا نیز مانند سایر نقاط، روح وطن پرستی بین مردم موج میزد. ولی با وجود این تظاهرات، انسان نمی‌توانست از یاد ببرد که هر خانواده آلمانی تا چه حد از جنگ رنج و مصیبت دیده است. وقتی که مقامات دولتی و نمایندگان صنوف توسط «فونلوپت اسپرابر» فرماندار بمن معرفی شدند، بخوبی متوجه شدم که اشغال آن ناحیه توسط آلمانها، اجرای قوانین دشمن، اعزام اجباری عده زیادی از جوانان به ارتشهای آلمان و از بین رفتن جمع کثیری از آنان و اضطراب و تشویش نسبت بسر نوشت کسانی که در اسارت روسها بسر میبردند، وضع دردناکی در آن ناحیه بوجود آورده است. بعلاوه چنانچه دشمن که بسیار نزدیک بود، ناگهان جلو می‌آمد باز هم وضع آشفته و ناگواری پیش‌بینی میشد. در مراجعت پاریس، من افکار خود را بدقت سنجیدم و دیدم که ارتش، قوی و محکم ولی خسته است. «آلزاس» بفرانسه وفادار ولی نگران است و بدین نتیجه رسیدم که در صورت بروز حوادث ناگوار، باید بلافاصله برای جلوگیری از نتایج وخیم اقدام مجدانه

بعمل آورم.

درست در همین هنگام، یکی از این حوادث ناگوار بوقوع پیوست؛ بعلت شکافی که آلمانها در ناحیه «آردن» بوجود آورده بودند، فرماندهی متفقین تصمیم گرفت که «آلزاس» را تخلیه کند و ارتش «پاچ» و «دلتر» را متوجه ناحیه «وژ» سازد.

حمله «مارشال فون روندشتد» بین «اشترناخ» و «مال مدی» با ۲۴ لشکر که ۱۰ لشکر آن «پاتسر» بودند، خیلی پیشرفت کرده بود. در حوالی ۲۵ دسامبر نزدیک بود «موز» از دو طرف «دنیا» بدست دشمن بیفتد. در آن صورت آلمانها میتوانند از راه «نامور» و «لیژ» بقسمت عقب جبهه هلند دست یابند. بنابراین «ژنرال ایزنهاور» چنین تشخیص داده بود که اقدام مهمتر و لازمتر متوقف ساختن و سپس عقب راندن دشمن در جبهه ایست که عمق آن به ۸۰ کیلومتر بالغ میشود. بدین منظور وی به «موتگمری» پیشنهاد کرد که دفاع خطوط متفقین را در کناره شمالی بعهده بگیرد و به «برادلی» توصیه کرد که «پاتون» را جهت مقابله با حمله آلمانها بقسمت جنوب بفرستد. اما درست راست «پاتون»، ارتش «پاچ» در ناحیه «فورباخ» وضع نابسامانی داشت و همین امر «دورس» را مجبور کرد که «لشکر دوم زرهی فرانسه» را از ارتش «دلتر» منتزع کند و بکمک آن بفرستد. از طرف دیگر، دشمن در ناحیه «کلمار» نیز فعالیت تهدید آمیزی را آغاز کرده بود. روی هم رفته وضع «آلزاس» خیلی متشنج بنظر می آمد. فرمانده کل معتقد بود که اگر دشمن بدانجا نیز حمله کند چاره ای جز آن نیست که نیروی ما بطرف «وژ» عقب نشینی کند. در قدم اول میبایستی «استراسبورگ» تخلیه شود و سپس در همین زمینه دستورات دیگری اجرا گردد. تخلیه «آلزاس» و بخصوص مرکز آن از نظر استراتژی متفقین، کاری عاقلانه بنظر می آمد. اما فرانسه نمی توانست آنرا قبول کند. از دست دادن یکی از شهرستانها و بخصوص این شهرستان، بدون هیچگونه مدافعه، بازگشت پیروزمندانه

آلمانها، « هیملر » و گشتاپوی او به « استراسبورگ »، « مولهوز » و « سلستا »، جراحی‌های موحش بر شرافت ملی و سربازان فرانسه و یک انگیزه نومییدی مردم « آلازاس » نسبت به میهن و ضربه‌ای سخت به اعتماد کشور نسبت به « دوگل » بشمار میرفت و مسلم بود که من بدان تن درنمیدادم. و این بهانه که عقب نشینی ما بتصویب و نظر فرماندهی متفقین و مسئولیت بعهدہ آنهاست بهیچوجه ارزش نداشت زیرا اگر دولت فرانسه قوای خود را تحت نظر یک فرمانده خارجی میگذاشت مشروط بدان بود که استفاده از این قوا با منافع کشور تطبیق کند. در غیر این صورت فرانسه موظف بود که قوای نظامی خود را پس بگیرد و این تصمیمی بود که من گرفتم و بخصوص از آن جهت که قرار گاه کل متفقین بهیچوجه مرا در جریان امری که ارتباط بسیار بفرانسه داشت نگذاشته بود، تردیدی در اتخاذ تصمیم بنخود راه ندادم .

درواقع، باوجود سکوت فرماندهی متفقین، بعضی از امور مرا بیدار باش میداد. در ۱۹ دسامبر بمن گزارش رسید که « دورس » به « دلاتر » که برای حمله مجدد به « کلمار » قوای کمکی خواسته بود، جواب رد داده و گفته است که تمام ارتش فعلاً در خطر و بهتر آنست که توجه خود را بعوض جلو بسمت عقب معطوف داریم. هنگام بازرسی جبهه در ایام نوئل، من متوجه شده بودم که « دلاتر » طبق امر مقامات بالا، دستور داده بود که افراد در محاذات « ژیرومانی » وضعیت تدافعی بنخود بگیرند و شکاف « بلفور » را مسدود سازند و ضمناً « لشکر ۴ مراکشی » را نیز بسمت « لوکسوی » فرستاده بود. روز ۲۷ بمن خبر رسید که « ژنرال دورس » مرکز فرماندهی خود را از « فالسبورگ » ۱۲ کیلومتر بعقب برده و در « ویتل » مستقر کرده است. روز بعد « دورس » به نیروهای خود دستور داده بود که در صورت حمله دشمن، بطرف « وژ » عقب نشینی کنند و بالنتیجه روز ۳۰ دسامبر « ژنرال دلاتر » به « ارتش یکم » فرمان داده بود که « در چندین خط تدافعی موضع بگیرند تا در صورتیکه دشمن مواضع اولیه را از بین ببرد، پیشروی وی را تا حد امکان

بتعویق بیندازند. »

درست در همین هنگام بما خبر رسید که دشمن مشغول تهیه مقدمات است که بین « بیچ » و « ویسمبورگ » بطرف « ساورن » حمله کند. افسران ارتباطی ما در قرارگاهها متوجه شدند که خبر حمله آلمانها درستادهای متفین ایجاد نگرانی و حتی بی نظمی و اختلال کرده است. در جبهه، قسمت عقب آن و در پاریس اخبار موحشی دال به پیشروی قوای « روندشتد » و حمله چتر بازان چریک تحت فرماندهی « دارنان » و کماندوهای دشمن در نواحی مختلف فرانسه، ادعای « هیتلر » مبنی بر بازگشت وی به « بروکسل » و بازگردانیدن « استراسبورگ » به آلمان به مناسبت سال نو، منتشر شده بود.

لازم بود دست بکار شویم. روز ۳۰ دسامبر « ژنرال دوویریه » را بسمت فرماندار « استراسبورگ » تعیین کردم و بوی مأموریت دادم که بفوریت « دلتر » را در « مون بلیار » و « دورس » را در « ویتل » ملاقات کند و از طرف من بآنها بگوید که در برابر هر اتفاقی باید از « استراسبورگ » دفاع شود و ضمناً باطلاع آنها برساند که بزودی « لشکر دهم » که برای « ارتش یکم فرانسه » در نظر گرفته شده بآنها خواهد پیوست. در همین هنگام به « ژنرال دودی » فرماندار « متز » و فرمانده ناحیه شمال شرق دستور دادم که گذرگاههای « موز » را بسمت « ژویه » و « مزیر » و « سدان » در دست بگیرد تا در صورت عقب نشینی ناگهانی قوای امریکا در نواحی مجاور، از این قسمت از خاک فرانسه دفاع شود. بدین منظور افرادی را که از داخل جمع آوری و تا حد امکان مجهز و مسلح شده بودند و عده آنان بالغ بر ۵۰،۰۰۰ نفر میشد بلافاصله برای « دودی » فرستادم .

« دو ویریه » در راه بود که « ژوئن » در اول ژانویه مرا از وضع خطرناک « آلزاس » آگاه کرد. رئیس ستاد دفاع ملی توسط پادگان « ورسای » با خبر شده بود که اعزام تمام قوای ذخیره متفین بسمت « آردن » ضروری و فوری است. در واقع حمله آلمانها که بسمت « ساورن » آغاز شده بود، ارتش « دورس » را

سخت بمخاطره افکنده بود. « ژنرال ایزنهاور » به « دورس » دستور داده بود که برای کوتاه کردن جبهه بسمت « وژ » عقب‌نشینی کند. این تصمیم بخصوص بعلت عملیات نیروی هوایی دشمن گرفته شده بود. عده زیادی از هواپیماهای واکنشی که برای اولین بار در دنیا بکار میرفت، در آن روز با علامت صلیب شکسته در آسمان « آردن » ظاهر شده و شکاری‌های امریکائی را سرنگون کرده و عده زیادی هواپیماها را نیز در پایگاه‌های خود از بین برده بودند. گرچه این عمل ادامه نیافت معیناً باعث ناراحتی و بدبینی در مدافعان « آلاس » گردید. هنگام آن رسیده بود که من اقدام کنم.

نخستین قدم آن بود که از « استراسبورگ » دفاع شود و برای اطمینان از این امر، من وسیله‌ای جز فرمان مستقیم به « ارتش یکم فرانسه » در اختیار نداشتم. این ارتش میبایستی برخلاف دستور فرماندهی متفقین رفتار کند و منطقه عمل خود را در شمال گسترش دهد تا « استراسبورگ » را که جزو منطقه « ارتش هفتم » امریکا بود دربر گیرد. اگر « ایزنهاور » چنانچه من مایل بودم مستقیماً فرماندهی نیروی مشترک را بعهده میگرفت، تغییراتی را که من برای بهبود اوضاع در نقشه‌های او داده بودم قبول میکرد.

بعد از ظهر روز اول ژانویه، من فرمان خود را برای « ژنرال دلاتر » فرستادم، در این فرمان با اشاره به تصمیم فرماندهی مبنی بر عقب‌نشینی بسمت « وژ » چنین نوشتم: « جای گفتگو نیست که ارتش فرانسه نمی‌تواند « استراسبورگ » را ترك کند. در صورتیکه قوای متفقین از مواضع فعلی که در شمال مواضع « ارتش یکم فرانسه » است عقب‌نشینی کنند من بشما دستور میدهم که عملیات را خود بعهده بگیرید و از « استراسبورگ » دفاع کنید. »

در همین ضمن نامه روشنی نیز به ایزنهاور نوشتم. در این نامه بفرمانده کل متذکر شدم که من بعلى استراتژیکی عقب‌نشینی کاملاً واقفم اما ضمناً یاد آور شدم که: « دولت فرانسه بسهم خود نمی‌تواند بدون آنکه تا حد اکثر امکان از

« استراسبورگ » دفاع کند، رضا دهد که این شهر دوباره بدست دشمن بیفتد. « و اظهار نظر کردم که در صورتیکه امریکائیا نتوانند « وایسمبورگ » را حفظ کنند، « با اتکاء بکانال « مارن » به « راین » میتوان از « استراسبورگ » دفاع کرد. « ضمناً آمادگی خود را برای « جمع کردن تمام نیروی تازه فرانسه و بخصوص « لشکردهم » تحت فرمان « ژنرال بیوت »، تذکر دادم و در خاتمه نوشتم: « هر اتفاقی که بیفتد فرانسویها از « استراسبورگ » دفاع خواهند کرد. « از طرف دیگر به « روزولت » و « چرچیل » تلگراف کردم و آنها را از تصمیم فرماندهی کل مبنی بر تخلیه « آلزاس » آگاه ساختم و از نتایج خطرناکی که این تصمیم برای فرانسه داشت بر حذرشان داشتم و به اطلاعشان رساندم که من با این نقشه موافق نیستم.

روز ۲ ژانویه با تلگرامی که برای « دلتر » فرستادم، دستور کتبی روز قبل را تأیید کردم. نزدیک ظهر « دوویژیه » که با هواپیما به پاریس باز گشته بود مرا از نتیجه مأموریت خود آگاه ساخت. سه ساعت قبل وی به قرارگاه ارتش جنوب در « ویتل » رفته بود. در آنجا « دورس » بوی گفته بود که بعلت پیشروی دشمن بسمت « ساورن »، به « دلتر » و « پاچ » فرمان عقب نشینی داده است و امریکائیا شروع با اجرای این فرمان کرده اند. با شنیدن این خبر « ژوئن » را مأمور کردم که به « ایزنهاور » اطلاع دهد که فرانسه با وسایلی که دارد به تنهایی از « آلزاس » دفاع خواهد کرد. ضمناً قرار شد « ژوئن » بقرارگاه کل اطلاع دهد که روز بعد من ببازدید آنجا خواهم رفت.

من بهتر از همه میدانستم مأموریتی که به « دلتر » دادهام چه خطراتی در بردارد. بعلاوه در بحبوحه نبرد، جدا شدن از گروه متفقین برای فرمانده « ارتش یکم » بسیار ناگوار بود زیرا وی جنبه تهور آمیز این اقدام را میدانست و از اینکه میدید همبستگی و انضباط استراتژیکی که تا بحال وجود داشته از هم می گسلد، رنج میبرد. معیناً متوجه بود که در این اصطکاک تکالیف، خدمت مستقیم بفرانسه یعنی اطاعت از من بر سایر شقوق برتری دارد.

بعلاوه وی از مدتی قبل روحاً نیز برای اطاعت از فرمان من آماده شده بود. ملاقات با « ژنرال دو ویزیه » در شب ۳۱ دسامبر، پیامهائی که از کمیسر جمهوری و شهردار « استراسبورگ » دریافت داشته بود و بخصوص واکنش خود او کاملاً برایش روشن کرده بود که این عقب نشینی چه عواقب شومی در بردارد. صبح روز ۲ ژانویه وی ضمن نامه‌ای، نظریات خود را برای « ژنرال دورس » شرح داده و چنین نوشته بود: « بعلت وسعت منطقه عمل و ضعف وسایل، « ارتش یکم فرانسه » قادر نیست که مستقیماً از « استراسبورگ » دفاع کند. اما مصمم است که آنچه در قوه دارد، برای حفاظت شهر از سمت جنوب بعمل آورد. « و از « دورس » درخواست کرده بود ترتیبی دهد « که ارتش هفتم امریکا با تمام قوا از « استراسبورگ » دفاع کند. « بدین ترتیب نامه من مبنی بر مأموریت « دلتر » کاملاً منطبق با احساسات خود وی بود. اما در عین حال فرمان صریح « دورس » دایر بر عقب نشینی و موضع گرفتن در « وژ » در صبح ۵ ژانویه، بوی رسیده بود.

« ژنرال دلتر » روز سوم ژانویه بمن جواب داد و متن فرمان عقب نشینی « دورس » را برایم فرستاد و بمن اطلاع داد که قصد دارد لشکر سوم شمال افریقا را که لشکر ۱۰ در مواضع فعلی خود از آن تقویت خواهد کرد بسمت « استراسبورگ » بفرستد ولی ضمناً نظر داده بود که بهتر است اجرای فرمان من تا جلب موافقت فرماندهی عالی متفقین بتأخیر بیفتد. بهانه اش آن بود که: « لازم است از سمت چپ توسط « ارتش هفتم امریکا » تقویت شود. « و بعلاوه نوشته بود: « ارتش یکم در سازمان متفقین محور اصلی بشمار میرود. »

بدیهی است که من بسیار مایل بودم « ایزنهاور » نظریات مرا بپذیرد. اما چه وی نقشه مرا می پذیرفت و چه رد میکرد، من میخواستم که ارتش فرانسه به دستورات من عمل کند. يك تلگرام دیگری که صبح روز ۳ به « ژنرال دلتر » فرستادم کاملاً وظیفه‌ئوی را روشن میکرد. در این تلگرام من چنین خاطر نشان کردم که: « آخرین گزارش‌های شما زیاد برای من خوش آیند نبود. « ارتش یکم » و خود شما فقط

بدین دلیل که دولت فرانسه دستور داده است، جزو تشکیلات متفقین هستید و این وضع فقط تاهنگامی که فرانسه تصمیم دیگری نگرفته ادامه دارد. دولت نمی‌تواند تصویب کند که شما بدون نبردی بزرگ « آلزاس » را تخلیه کنید، هر چند سمت چپ شما بعزت عقب‌نشینی همسایگانتان خالی مانده باشد. « و در همین ضمن نیز نامه‌ای برای « ایزنهاور » نوشتم و تصمیم خود را تصریح کردم.

وقتی مسئولیت دولت بدین ترتیب روشن شد و خواست وی صورت قانونی بخود گرفت، « دلتر » دست به عملیاتی زد که از او انتظار میرفت. این اقدامات را از روی منتهای خلوص و باتمام قدرت خویش انجام میداد. همان شب ۳ ژانویه وی تلگرامی بدین مضمون برای من فرستاد که « يك هنگ پیاده نظام در همان شب « استراسبورگ » را اشغال خواهد کرد. « لشکر گیوم » روز ۵ برای مدافعه شهر حاضر خواهد بود. »

بعد از ظهر روز ۳ من به « ورسای » رفتم، « ژوئن » نیز همراه من بود. « چرچیل » پس از دریافت پیام من، تشخیص داده بود که برای انجام وظیفه خویش باید بدانجا بیاید. « ژنرال ایزنهاور » موقعیت حساس را تشریح کرد و در ضمن پنهان نداشت که وسعت و شدت حمله آلمانها در « آردن » و پیدایش ناگهانی وسایل و اسلحه جدید دشمن مانند هواپیماهای واکنشی و ارا به‌های « پانتر » و غیره باطناً قوای متفقین را متزلزل کرده و خود وی را نیز دچار شگفتی ساخته بود. وی گفت: « اینک بزرگترین خطر رفع شده است ولی باید سرزمینهای از دست رفته را دوباره بدست آورد و مجدداً ابتکار عمل را در دست گرفت. بنابراین من باید قوای ذخیره‌ای دوباره فراهم کنم. در « آلزاس » دو روز است که دشمن بحمله وسیعی دست زده است و ناحیه « کلمار » موقعیت ضعیف و بی‌ثباتی دارد و بدین جهت من دستور داده‌ام در ناحیه دیگری عقب‌تر و کوتاه‌تر از ناحیه فعلی موضع گرفته شود. »

من در پاسخ گفتم: « اگر ما در « کریگ اشپیل » بودیم بشما حق میدادم، اما من قضیه را از زاویه دیگری نگاه میکنم. عقب‌نشینی در « آلزاس » باعث میشود

که قسمتی از خاک فرانسه بدست دشمن بیفتد البته این عمل يك مانور استراتژیکی بشمار میرود اما برای فرانسه يك فاجعه ملی بحساب می آید، زیرا خاک «آلزاس» برای ما مقدس است و چون آلمانها ادعا میکنند که این سرزمین بآنان تعلق دارد پس از اشغال آنجا بدون شك از اهالی که همه احساسات میهن پرستی از خود نشان داده اند انتقام خواهند گرفت. دولت فرانسه نمی خواهد که دشمن بدانجا باز گردد و فعلا که قضیه «استراسبورگ» مطرح است، من به «ارتش یکم فرانسه» دستور دادم که از این شهر دفاع کند و بهر نحو شده اینکار انجام خواهد شد. اما جای تأسف است اگر در این هنگام بین قوای متفقین پراکندگی پیدا شود و حتی شاید از نظر فرماندهی مشترك گسیختگی بروز کند. بدین جهت من از شما درخواست میکنم که در نقشه خود تجدید نظر بعمل آورید و خودتان به «ژنرال دورس» دستور دهید که در «آلزاس» پایداری کند.

سخنان من در فرمانده عالی مؤثر واقع شد، معذرا وی بر حسب معمول مخالفت کرد و گفت: «برای آنکه من فرمانهای نظامی خود را تغییر دهم، شما دلائل سیاسی بیان میکنید.» من جواب دادم: «قوای نظامی برای خدمت سیاست کشورها بوجود آمده اند و بعلاوه هیچکس چون شما نمیداند که استراتژی نه تنها باید شامل مسائل نظامی باشد بلکه باید عناصر اخلاقی را نیز دربر داشته باشد و برای ملت و سربازان فرانسه، سرنوشت «استراسبورگ» در درجه اول اهمیت اخلاقی است.»

آقای «چرچیل» نیز در این زمینه بهمین ترتیب اظهار نظر کرد و گفت: «من در طول زندگی خود متوجه شده ام که «آلزاس» چه مقامی در روحیه فرانسویها دارد و مانند «ژنرال دوگل» تصور میکنم که این مسئله باید مورد توجه قرار گیرد.»

قبل از آنکه من بمنظور و مقصود خود برسم، «ایزنهاور» از من تقاضا کرد که موقعیت «ارتش یکم فرانسه» را در صورتیکه مستقلا و بدون کمک ارتش متفقین

وارد عمل شود، مورد مطالعه قرار دهم. وی اظهار نظر کرد که در این صورت ممکن است امریکا کمکهای خود را به این ارتش از نظر سوخت و آذوقه قطع کند. من نیز بنوبه خود از «ایزنهاور» خواستم که خوب وضع را بسنجد و ببیند که اگر بگذارد دشمن ارتش فرانسه را تنها در هم بکوبد، در تعادل قوا گسیختگی غیر قابل جبرانی بوجود خواهد آمد و اگر افراد ما را از وسائل جنگی محروم سازد، ملت فرانسه در آینده قوای امریکارا از استفاده راه آهن و وسائل ارتباطی که برای عملیات جنگی ضروری است محروم خواهد ساخت. اما من پیش از آنکه چنین احتمالاتی را در نظر مجسم سازم فکر میکردم که باید به ارزش استراتژیکی «ژنرال ایزنهاور» و علاقه وی بسرویس مشترک نظامی که فرانسه جزئی از آن بود متکی باشم و اعتماد کنم.

سرانجام، فرمانده عالی با من هم عقیده شد. این مسئله را با صراحت و صداقتی که از بهترین سجایای وی بشمار میرفت اظهار داشت و با تلفن به «ژنرال دورس» دستور داد که فعلاً عقب نشینی را متوقف کند تا فرمانهای بعدی بوی برسد. این فرمانها روز بعد توسط «ژنرال بیدل اسمیت» برای «دورس» فرستاده شد ضمناً «ایزنهاور» موافقت کرد که «ژوئن» نیز «بیدل اسمیت» را همراهی کند. این مسئله، هم برای من یک نوع تضمین اضافی بشمار میرفت و هم به اجرا کنندگان فرمان نشان میداد که بین طرفین موافقت حاصل شده است.

هنگامی که پس از این مذاکره پرشور، بصر فچای مشغول شدیم، «ایزنهاور» شرح داد که تا چه اندازه وظیفه وی دشوار است و در بحران عظیمی که گریبانگیر ارتشها شده و توقعاتی که دول مختلف از فرماندهی مشترک دارند و با درخواستهای نیروهای مختلف دریائی و هوائی متعلق بکشورهای گوناگون و اخلاق خاص معاونینش، او تا چه حد با مشکلات دست بگریبان است و سپس گفت: «در همین لحظه هم من از جانب «مونتگمری» ژنرال با ارزش ولی ایراد گیر و خشک و شکاک، با مشکلاتی روبرو هستم.» من در جواب گفتم: «افتخار و پیروزی این گرفتاریها را

دارد و شما هم حتماً پیروز خواهید شد»، درمدخل هتل «تریانون» ما چون دو دوست صمیمی از هم جدا شدیم.

درپانزده روز بعد نبرد سختی برای «استراسبورگ» جریان داشت. «ارتش یکم آلمان» حمله خود را گسترش داد و برای رسیدن به «ساورن» بجنگل «هاگنو» هجوم برد و «ارتش نوزدهم» از شمال و جنوب «استراسبورگ» از رود «راین» عبور کرد. در ناحیه «هاگنو» امریکائیا عقب‌نشینی کردند اما سرانجام توانستند جلو حمله دشمن را در «مودر» بگیرند. در اطراف «گامبس-هایم»، «لشکر گیوم» و در سمت «ارشتین»، «لشکر گاربه» و «تیپ مالرو» مجبور به عقب‌نشینی شدند تا بتوانند دوباره بتشکیلات خود سروصورتی بدهند. اما «استراسبورگ» همچنان در دست ما بود. نزدیک ۲۰ ژانویه، شور و هیجان و امید دشمن خیلی ضعیف‌شده بود و در ناحیه «آردن» نیز که سرزمینهای متصرفی آلمانها از دستشان خارج شده بود دیگر از آن شدت و حرارت خبری نبود. در «جبهه خاور»، روسها حمله زمستانی خود را آغاز کرده بودند و در سرتاسر خاک آلمان، هواپیماهای بمب‌افکن متفقین سرعت بکوبیدن هدفهای خود مشغول بودند. در دریا، خساراتی که بکاروانهای متفقین وارد میشد رو بنقصان میرفت. مسلماً «هیتلر» میتواندست چند ماه دیگر مقاومت یک ملت بزرگ و یک ارتش بزرگ را ادامه دهد اما تقدیر وضع دیگری پیش آورده بود و در «آلزاس» فرانسویها کم‌به‌سر نوشت خویش بودند.

دیروز شکست «کلمار» روحیه «ارتش یکم» را متزلزل کرده بود و امروز رضایت حاصله از نجات «استراسبورگ»، اعتماد روحی همه را تقویت میکرد. «ژنرال دلاتر» بیش از همه خوشبین بود و همین احساس، وی را بحمله ترغیب می‌کرد. در اواسط ژانویه، وی مواضع خود را جهت حمله مجدد بآلمانها در ناحیه «آلزاس» تقویت مینمود.

در همین هنگام، فرماندهی متفقین قصد داشت عملیات قطعی خود را در ماوراء

«راین» آغاز کند ولی قبل از عبور از این رودخانه لازم بود بآن رسیده باشند و این امر غیر از منطقه فرانسویها در حوالی «استراسبورگ» و «سن لوئی» در هیچ جا صورت نگرفته بود. بدین جهت «ایزنهاور» به «مونتگمری» و «برادلی» دستور داد پیشروی کنند و تمام ساحل چپ رودخانه را روی خط «وزل-کوبلنس-مایانس» بتصرف در آورند. بدیهی است که «ایزنهاور» نقشه تصرف «کلمار» را نیز تصویب کرده بود اما منطقه «ارتش یکم» اینک بیش از ۲۰۰ کیلومتر وسعت داشت یعنی روی هم یک چهارم تمام جبهه متفقین را تشکیل میداد. برای آنکه «دلتر» بتواند به هدف خود برسد و شاید هم برای محو آثار بحرانی که در روابط فیما بین بوجود آمده بود، فرمانده کل تصمیم گرفت که «ارتش یکم» را تقویت کند. بدین منظور وی لشکر «لوکلرک» را که از کناره‌های «سار» بازگشته بود و چندین لشکر امریکائی و چند واحد توپخانه برای کمک «ارتش یکم» فرستاد. با همه اینها، سرسختی دشمن باندازه‌ای بود که «ارتش یکم» پس از سه هفته نبرد مداوم توانست مأموریت خود را بانجام رساند. از ۱۹ ژانویه «سپاه یکم فرانسه» قدم بقدیم بسمت کناره جنوبی منطقه اشغالی پیشروی میکرد. روز ۴ فوریه این سپاه به «روفاخ» نزدیک «کلمار» رسید و در طی این پیشروی عده زیادی از واحدهای آلمانی را تارومار کرد. «سپاه دوم» نیز در کناره شمالی پیشرفت می‌کرد اما در پایان ژانویه در نزدیکی «راین» متوقف شده بود تا «سپاه ۲۱ امریکا» را در جناح راست خود جای دهد زیرا «ژنرال دلتر» حمله اساسی را به «ژنرال میلبرن» فرمانده این سپاه واگذار کرده بود. این بار دیگر در موقع و محل مناسب، اجتماع و تمرکز کافی قوا وجود داشت. روز ۳۰ ژانویه «میلبرن» با «لشکر سوم» و «بیست و هشتم» و «هفتاد و پنجم» توپخانه امریکائی و سه لشکر زرهی یعنی «لشکر دوازدهم امریکا» و «لشکر دوم و پنجم فرانسه» که در اختیار داشت، در حالیکه عملیات را در یک منطقه باریک متمرکز ساخته بود توانست جبهه دشمن را در شمال شرقی «کلمار» بشکافد. روز ۲ فوریه وی این شهر را بوسیله ارابه‌های

«ژنرال ورنثول» بتصرف در آورد و روزی به «بریزاخ» رسید. در این هنگام «سپاه یکم و دوم فرانسه» که بایک توپخانه مجهز حمایت میشدند تحت فرماندهی «شایه» مقاومت دشمن را در سایر نقاط جلگه درهم شکستند و «لشکردهم فرانسه» دامنه‌های «وژ» را از وجود دشمن پاک کرد. روز ۹، افراد ما پس از گرفتن جنگل «هارد»، «شالامپه» را نیز بتصرف خود در آوردند و بدین ترتیب گذشته از نواحی «هوگنو» و «ویسمبورگ» در سایر نقاط «آلزاس» اثری از دشمن نماند در حالیکه ۲۲۰۰۰ اسیر آلمانی بدست قوای ما افتاده بود.

روز ۱۱ فوریه، من از «مولهوز» دیدن کردم و سپس به «کلمار» رفتم. چگونه میتوان نشاط و شغفی که هم‌را اعم از رئیس و حاکم و سرباز و فرد فرد اهالی فرا گرفته بود توصیف کرد. اما در آن روز به این احساسات مین‌پرستانه، عامل شوق و شغف دیگری نیز اضافه شده بود و آن حس برادری تسلیحاتی بین فرانسه و آمریکا بود و بخوبی احساس میشد که این عامل، در محیط ارتش ما و در آن سرزمین بعلت موفقیت مشترک دو ملت، ببالاترین درجه خود رسیده‌است. در وراء سکوت و سکون هنگها، من بخوبی امواج دوستی را که دو ملت را بهم پیوند میداد، حس میکردم. در وسط میدان «راپ» که با پرچمهای سهرنگ تزئین شده بود و در برابر افراد خودمان و افراد متفقین که با غرور و سرافرازی دوشادوش یکدیگر ایستاده بودند و در میان فریاد زنده‌باد مردم «آلزاس» که از همه بیشتر نسبت به مراسم نظامی ابراز احساسات میکردند و بیش از همه قادر بدرك موقعیت بودند، من به «ژنرال دل‌اتر» فاتح «کلمار» نشان لیاقت دادم. پس از او نوبت به «ژنرال میلبرن»، «ژنرال لوکلرک» و «ژنرال دالکیست» رسید. در شب آن روز شهر «استراسبورگ» آزادی خود را با حضور من جشن گرفت و در کلیسای بزرگ شهر مراسم خواندن دعای شکرگزاری «تهدئوم» بوسیله عالیجناب «روش» بعمل آمد. روز بعد «ژنرال دورس»، «ژنرال برادلی» و «ژنرال پاچ» نشانهای را که برایشان در نظر گرفته بودم از دست من دریافت داشتند.

بدین ترتیب، عللی که باعث تیرگی روابط استراتژیکی ما و امریکاییها بود برای مدتی از بین رفت. اما ممکن بود بعداً بازهم از این ناراحتی‌ها پیش آمد کند. فعلا موضوعی که بصورت بارز و مهمی تجلی میکرد مسئله شرکت فرانسه در عملیات نظامی در آلمان بود. بدیهی است که من مایل بودم ارتش ما وارد سرزمین دشمن شود و در آنجا منطقه عمل خاص بخود داشته باشد، شهرها را بگیرد، میدانهای جنگ و غنیمت جنگی بتصرف خود درآورد و بامتفقین در مراسم تسلیم دشمن شکست خورده شریک باشد. مسلماً علت اصلی این تمایل من، حفظ شخصیت فرانسه بود ولی در عین حال این مسئله برای ما تنها وسیله تصرف و اداره آلمان بشمار میرفت. وقتی که ما نقطه‌ای از خاک آلمان را در تصرف داشتیم، امکان نداشت بدون حضور ما در باره سرنوشت آلمان تصمیمی گرفته شود. در غیر این صورت حق ما در پیروزی وابسته بسایرین میشد. بطور خلاصه من مایل بودم که قوای ما از «راین» بگذرد و جبهه فرانسه در «ایالات جنوبی آلمان» تا حد امکان پیشروی کند.

در اوایل مارس افراد ارتش «مونتگمری» و «برادلی» در بعضی نقاط به «راین» رسیدند. بنابراین لحظه عبور از مانع نزدیک شده بود. من بادقت هرچه تمامتر متوجه عملیات بودم. چون میدانستم که عملیات اصلی متفقین متوجه «رور» است و بطرف «کوبلنس» هدایت میشود، فکر میکردم که فرمانده عالی، «ارتش یکم» را به تنهایی بطرف «جنگل سیاه» اعزام نمیدارد و حدس میزدم که وی این ارتش را در کنار «راین» مستقر خواهد کرد. این وضعی بود که به نظر ستاد متفقین مناسبتر می آمد. اما اگر ما باین وضع تن در میدادیم، احتمال زیادی وجود داشت که ارتش فرانسه در نبرد نهایی نقش غیر فعالی داشته باشد و چون این موضوع با سیاست من مخالف بود، تصمیم به اقدام جدی گرفتم. لازم بود که افراد ما نیز از «راین» بگذرند و در صورت امکان همراه با سایر متفقین پیشروی کنند و اگر این کار امکان نداشت میبایستی ارتش ما برای حفظ منافع خویش به تنهایی باین اقدام مبادرت ورزد، در هر صورت کمال لزوم را داشت که ارتش ما در ساحل راست «راین» یک منطقه

اشغالی برای خود داشته باشد.

چیزی نگذشت که معلوم شد حدس من درباره نقشه‌های فرماندهی عالی صحیح بوده است. نقشه «ایزنهاور» برای عبور از رودخانه و پیشروی در آلمان این بود که با عنوان يك «غیبت موقت» که برای ما خیلی معنی داشت، «ارتش یکم فرانسه» را در عملیات شرکت نهد و بآن يك مأموریت تدافعی مطلق واگذار کند و در صورت شکست آلمان حداکثر، یکی از سپاه‌های ما بدنبال «ارتش هفتم امریکا» بساحل راست رودخانه برسد تا در تصرف «ورتمبرگ» باین ارتش کمک کند. اما عبور «ارتش یکم» از «راین» در هیچ موردی پیش بینی نشده بود. بعلاوه طبق گزارش‌های رسیده، تشکیلات پل سازی لشکرهای زرهی فرانسه را که برای عبور از رودخانه کمال اهمیت را داشت از این ارتش گرفته و برای استفاده بمحل دیگری داده بودند.

روز ۴ مارس، «ژنرال دلاتر» را در پاریس بحضور پذیرفتم و برای وی علل و انگیزه‌های ملی را که ایجاب میکرد ارتش وی بدان طرف «راین» برسد، توضیح دادم. او نیز جز این چیزی نمی‌خواست با وجود این با بیانی مستدل خاطر نشان کرد که سمت مقابل منطقه اشغالی وی یعنی ساحل راست رودخانه، سرتاسر کوهستانی و از «جنگل سیاه» پوشیده شده و بهیچوجه برای عبور مناسب نیست و در مقابل دشمنی که خط «زیگفید» را در اختیار دارد و پشت سر آن در مواضع محکم و مسلط باطراف مستقر شده است این اقدام دوراز احتیاط است بخصوص که فرماندهی کل حداقل مهمات را در اختیار قوای فرانسه گذاشته است. از اینها گذشته اگر هم قوای ما از این موانع بگذرند پس از آن باید در منطقه‌ای که کوهستان و جنگل در هر قدم آن مانعی تازه بوجود آورده قدم بگذارند و در چنین منطقه‌ای بدیهی است که عملیات جنگی و اکتشاف بخوبی صورت نمی‌گیرد.

آنگاه «دلاتر» بدنبال سخنان خود توضیح داد: «بالعکس اگر جبهه فرانسه بطرف شمال گسترش یابد تا «لوتربورگ» و «اسپیر» را در روی «راین» دربر

بگیرد امکانات بهتری بوجود خواهد آمد. بدین معنی که ارتش من در این منطقه يك مقر بهتری پیدا میکند و ساحل راست برایش سهل الوصول تر میگردد و وقتی ارتش از رودخانه گذشت، جناح چپ من میتواند از معبر « پفور تس هایم » بسمت « اشتوتگارت » برود و دژ طبیعی « جنگل سیاه » را از شمال و مشرق دور بزند. دلایر، با نتایجی که امیدوار بود از طریق دوستی و تا کتیک با متقاعد کردن فرماندهی متفقین بدست آورد بمن وعده داد که در روزهای بعد منطقه عمل خود را تا « اسپیر » گسترش دهد.

بعلاوه بطوریکه گاهی در اختلافات بین متفقین پیش میآید، دشمن خودش کار را سهل کرد. روز ۷ مارس، افراد « ژنرال برادلی » پل « رماگن » را بین « کوبلنس » و « بن » که اتفاقاً سالم مانده بود بتصرف خود در آوردند و بدین طریق راهی بسوی ساحل راست رودخانه باز کردند. در ساحل چپ و پائین تر از « کوبلنس » مقاومت آلمانها بسیار نقصان پیدا کرده بود و از روز ۱۲ متفقین در شمال « موزل » از هر طرف رودخانه « راین » را احاطه کرده بودند، اما در جنوب رودخانه « موزل » وضع صورت دیگری داشت و هنوز ناحیه « سار » در دست دشمن بود. آلمانها که از طرف راست بوسیله رودخانه « موزل » حفاظت میشدند در جبهه « ترو - سار بروک - لو تر بورک » و در خط « زیگفاید » که در این ناحیه از همه جا عمیقتر و مجهز تر بود موضع گرفته بودند. بنابراین « ایزنهاور » قبل از آنکه بتواند قوای خود را بساحل راست « راین » برساند میبایستی برای این ناحیه فکری بکند و تسخیر این منطقه مستلزم نبرد سختی بود. با آنکه « ارتش یکم فرانسه » برای این مبارزه دعوت نشده بود زیرا ناحیه مزبور خارج از منطقه عمل آن بشمار میرفت، معینا میتواند در طول رودخانه « راین »، در سمت راست امریکاییها مبارزه کند و بدین ترتیب موفق میشد مواضع مطلوب خود را جهت تسخیر « باد » و « ورتمبرگ » بدست آورد.

با وجود این، طبق دستور فرماندهی متفقین، حمله بمنطقه « سار » بالاخص

از يك طرف به ارتش «پاتون» که جناح راست «برادلی» را تشکیل میداد و از طرف دیگر بجناح چپ «دورس» یعنی ارتش «پاچ» محول شده بود. اما وظیفه «پاچ» بسیار مشکل بود زیرا وی میبایستی با استحکامات «زیگفرید» روبرو شود. از اینرو «دلتر» توانست بر احتی به «دورس» بقبولاند که کمک فرانسویها ممکن است مفید باشد و «سپاه دوم» ما بدین ترتیب در حمله شرکت کرد. بین ۱۵ تا ۲۴ مارس «مون ساپر» که در طول «راین» پیشروی میکرد وارد خاک آلمان شد و خط «زیگفرید» را در شمال «لوتربورگ» شکافت و به «لایمرس‌هایم» رسید. در این هنگام، متفقین ما دشمن را تا «ورمس» بعقب رانده و آخرین مقاومت آلمانها را درهم شکسته بودند.

از این ببعد برای آنکه «ارتش یکم» منطقه عبوری را که در «پالاتینا» لازم داشت، بدست آورد فقط کافی بود که مواضع خود را تا ناحیه «اسپیر» گسترش دهد. من بانحاء مختلف باطلاع «ایزنهاور» رسانیده بودم که دولت من تاجه پایه برای جلب رضایت ارتش فرانسه در این نبرد، ارزش قائل است. از این گذشته «ژنرال دورس» که همکار و رفیق خوبی بود، نسبت بنخواستهای «دلتر» همیشه روی خوش نشان میداد. سرانجام «ارتش هفتم امریکا» در ناحیه «ورمس» اقدام بعبور از رودخانه «راین» کرد زیرا برای این عمل «اسپیر» محل مناسبی نبود بنابراین مانعی وجود نداشت که فرانسویها را برای ورود به این شهر آزاد بگذارند. روز ۲۸ مارس قضیه حل شد و «اسپیر» و اطراف آن جزو منطقه عمل «ارتش یکم» درآمد. بدین ترتیب مواضع عزیزت، سرتاسر بتصرف ما درآمده بود و دیگر کاری جز اقدام اصلی و اساسی یعنی عبور از «راین» باقی نمانده بود.

من با کمال بی‌صبری انتظار این عبور را داشتم زیرا انگلیسیها و امریکائیا قبل دست بکار شده بودند. این اقدام از عملیات عظیم جنگی بشمار میرفت. از ۲۱ مارس هواپیماهای متفقین مرتباً خطوط ارتباطی، پارکها و سرزمینهای دشمن را در تمام آلمان غربی بمباران میکردند و این عملیات هوایی بخصوص بعلمت آنکه

شکاریها با دردست داشتن پایگاههای پیش رفته در شمال و مشرق فرانسه میتوانند هواپیماهای بمبافکن را همراهی کنند، بهتر و مطمئن تر انجام میگرفت. پروازها در روز اجرا میشد بدون آنکه از طرف دشمن، در آسمان، مانعی پدید آید. روز ۲۳ مارس با حمایت شدید نیروی هوایی «موتگمری» در پائین «وزل» از رودخانه «راین» گذشت. در روزهای بعد «برادلی» با استفاده از پل «رماگن» و پل‌های دیگری که در جنوب آن ساخته شده بود پیشروی کرد و روز ۲۶ مارس «ارتش هفتم آمریکا» در حوالی «مانهایم» مستقر گردید.

من شتاب داشتم که قوای ما نیز بآن سمت رودخانه برسند و این مسئله نه تنها بعلت رقابت و غرور ملی بود بلکه بعلى مهمتر من مایل بودم که «دلتر» قبل از همسایه‌اش «پاچ» به «اشتوتگارت» برسد. بدین جهت در روز ۲۹ تلگرامی بدین مضمون برای فرمانده «ارتش یکم» فرستادم: «ژنرال عزیز، شما باید از «راین» بگذرید و لو آنکه امریکاییها برای این کار میانباشند و شما مجبور باشید با قایق از رودخانه عبور کنید. این امر متضمن منافع ملی زیادی است، «کارلسروه» و «اشتوتگارت» در انتظار شما هستند هر چند زیادهم بورود شما تمایل ندارند.»

«دلتر» بلافاصله جواب داد که امور بروفق دلخواه من انجام میگردد. عصر روز ۳۰ افراد «سپاه دوم» دست بکار عبور از رودخانه شدند بدین ترتیب که «لشکر سوم افریقای شمالی» از «اسپیر» که تازه بدان رسیده بودند و «لشکر دوم مراکشی» نیز از «گریرنهایم» که روز قبل بدان وارد شده بودند اقدام بعبور از رودخانه کردند. در «لایمرس‌هایم» «لشکر نهم مستعمراتی» بنوبه خود روز اول آوریل که مصادف با عید «پاک» بود اقدام بگذشتن از «راین» نمودند. ولی کمک هوایی که برای واحدهای ما تعیین شده بود خیلی ناچیز بود و بعلاوه قوای ما وسایل مختصری برای عبور از رودخانه در اختیار داشتند. اما باقوه ابتکار، چندین قایق برای حمل پاسداران ما کفایت کرد. پل‌ها را «ژنرال درومار» فرمانده قسمت مهندسی ارتش قبلا مهیا کرده بود و چون وی پیش بینی میکرد که روزی

باید به این تشکیلات پردازد و در آن روز از دیگران نباید انتظار کمک داشته باشد، این بود که قبلاً در خاک خودمان تمام وسایل لازم را گرد آورده بود. روز ۲ آوریل در «اسپیر» یک پل فرانسوی ۱۰ تنی آماده استفاده شد، کمی بعد در «گرمسهایم» پل دیگری بظرفیت ۵۰ تن مهیا گردید. روز ۴ آوریل، ۱۳۰،۰۰۰ فرانسوی با ۲۰۰۰۰ وسیله نقلیه بساحل راست رود رسیدند. در همان روز «کارلسروهه» بتصرف قوای ما درآمد. روز ۷ آوریل، من در معیت «دیتلم»، «دلانر»، «ژوئن» و «درومار» با غرور از رودخانه «راین» گذشتم و ببازدید مرکز «باد» که بوضع اسفباری زیرورو شده بود پرداختم.

ورود ناگهانی ۳۰ لشکر امریکائی، انگلیسی، فرانسوی، کانادائی، لهستانی باآلمان که بوسیله ۱۲۰۰۰ هواپیما حمایت میشدند و کاروانی بالغ بر ۲۵ میلیون تن مهمات در اختیار داشتند و ۱۰۰۰ کشتی جنگی به پشتیبانی آنان در دریاها پیشروی میکردند، برای قهرمان «رایش» کوچکترین امیدی برای فرار از پیشامدهای ناگوار باقی نگذاشت، بخصوص که در اوایل آوریل روسها هم بدون عقب نشینی از رود «ادر» در سرتاسر آن گذشتند و اینک نزدیک «وین» رسیده بودند و «برلین» را تهدید میکردند. ادامه جنگ برای «هیتلر» جزافزودن به تلفات و ویرانی و رنجها و صدمات ملت آلمان نتیجه‌ای نداشت فقط میتوانست برای چند هفته غرور آمیخته بنومیدی وی را راضی کند. معیناً «فودر» بقوای خود امر بپایداری و مقاومت میداد و باید گفت که این امر کاملاً اجرا میشد. در میدانهای جنگ «راین»، «ادر»، «دانوب» و «پو»، بقایای ارتشهای آلمانی با تجهیزات ناکافی و بصورت پراکنده و نامنظم و با افرادی که از مردان مسن تعلیمات ندیده، اطفال و حتی اشخاص معلول تشکیل میشد، در زیر آسمانی پر از هواپیمای دشمن، بشدت وحدت به نبردی ادامه میدادند که نتیجه آن غیر از اسارت یا مرگ نبود. در داخل آلمان، در شهرهای ویران و در دهکده‌هایی که اضطراب و نگرانی بر آنها حکمفرمایی میکرد، مردم ظاهراً با نظم و دیسپلین کامل

بکار خود مشغول بودند ولی اینکار در سرنوشت تغییری نمیداد. اما مسلماً « فودر » مایل بود که اگر شکست میخورد، شکست وی بصورت درخشان و چون هزیمت يك ملت مظلوم در مقابل قومی جابر جلوه کند وقتی که من در این ایام برادیوی آلمان گوش میکردم، حالت وحشیانه گویندگان آن مرا تحت تأثیر قرار میداد. موزیک حماسی و شوم، اظهارات بی معنی جنگاوران و کارگران، سخنرانیهای هذیان آمیز « گوبلز » که تا آخرین لحظه نوید پیروزی آلمان را میداد، همه اینها وضع نابسامان آلمان را در لفافه‌ای از فریبکاری می‌پوشانید. من فکر کردم که برای ضبط در تاریخ، لازم است احساسات فرانسویان را نسبت باین وضع اعلام کنم. روز ۲۵ آوریل در سخنرانی رادیویی خود چنین گفتم: « فلاسفه و تاریخ‌نویسان آینده درباره علل این سرسختی که ملت بزرگی را بسمت نابودی میبرد بحث خواهند کرد، این ملت مسلماً گناهکار بود و لازم بود مجازات شود ولی اروپا بعداً با در نظر گرفتن مصالح عالیله خویش بر فقدان وی تأسف خواهد خورد. اما برای ما دروضع حاضر کاری مهمتر از آن نیست که سعی و تلاش خود را مضاعف کنیم و دوشادوش متفقین خود بجنگیم تا این ماجری هرچه زودتر و بهتر پایان پذیرد. »

از طرفی این مسئله پیش می‌آمد که شاید رهبران نازی مایلند جنگ را در پناهگاه طبیعی که رشته جبال « آلپ » در « باویر » و « اتریش » بوجود آورده بود ادامه دهند. از ظواهر امر چنین برمی‌آمد که آلمانها در این ناحیه لوازم کافی فراهم آورده اند. بعضی از گزارشها که از ستونهای درهم پاشیده میرسید، نشان میداد که این ستونها زندانیان و محکومین خود را در این دژ طبیعی جمع - آوری میکردند. بعید نبود که « فودر » بخواهد در این ناحیه مانور نهائی استراتژیکی و سیاسی انجام دهد.

آیا يك نبرد تدافعی « هیتلر » با تمام قوایی که برایش مانده بود، در این کوهستانها مدتها بطول نمی‌انجامید؟ و در اینصورت آیا لازم نبود که متفقین شرقی

و غربی بعوض مبارزه در دوجبهه، در يك ناحیه اجتماع کنند و کلیه اصطکاک‌های را که این نزدیکی و مجاورت در بر خواهد داشت بر خود تحمیل نمایند؟ اگر جنگ طول میکشید روش روسها در سرزمینهای «ویستول»، «الب»، «دانوب» و سیاست امریکائیا در «هندوستان»، «هندوچین» و «اندونزی» و رفتار انگلیسیها در «خاور»، بین متفقین ایجاد تفرقه نمیکرد؟ از تأخیری که بعلت جنگ در رسانیدن مواد اولیه و تجهیزات به «فرانسه»، «هلند» و «ایتالیا» پیش می‌آمد و از تنگدستی و مضیقه‌ای که گریبانگیر ملل «ژرمن»، «چک» و «بالکان» میکردند ممکن بود تشنجات اجتماعی بروز کند که تمام باخترا را به انقلاب بکشد. در آن هنگام آشوب عمومی آخرین شانس و یا لااقل انتقام «هینلر» بشمار می‌آمد.

هنگامیکه «ارتش یکم» در کنار متفقین ما در آلمان پیشروی میکرد قوای دیگر فرانسه در ساحل «اتلانتیک» مستقلاً بعملیات جنگی مشغول بودند. این عملیات بقصد بدست آوردن پناهگاههای محصور دشمن انجام میشد. از ماهها باین طرف من انتظار این امر را داشتم و اینک انجام آن را با بی‌صبری میخواستم، زیرا ایام نبرد محدود بود.

از نظر تسهیل کار شاید بهتر آن بود که ما در این جبهه جنبه فعاله نداشته باشیم زیرا میوه رسیده خود بخود از شاخه می‌افتاد و پس از شکست آلمان، ما نتیجه مطلوب را بدست می‌آوردیم، اما در جنگ هر اقدامی ممکن بود برای ما گران تمام شود و در اینجا نیز مثل همه جا لازم بود که ما بدشمن ضربه وارد آوریم. این ضربه ما بآلمانها در این ناحیه، در وضع عمومی انعکاس و تأثیر داشت. از طرف دیگر در صورتیکه «هینلر» در کوهستانهای «باویر» و «اتریش» به نبرد ادامه میداد، ارتش ما هم لازم بود در آنجا با استفاده از تمام وسایل خود بجنگد و بنابراین میبایستی قبلاً نواحی اشغالی دیگر را از وجود دشمن پاک کرده باشد. بطور کلی من اجازه نمیدادم که واحدهای آلمانی تا پایان جنگ آسوده در خاک فرانسه بمانند و از پشت استحکامات خود ما را ریشخند کنند.

افراد «ارتش آتلاتیک» نیز بامن هم عقیده بودند. این ۷۰،۰۰۰ نفر که همه از جنگجویان مخفی قدیمی بودند، مانند هنگهای «الجزایر»، «آنتیل»، «افریقای سیاه»، «سومالی» و «اقیانوسیه» که بدانها ملحق شده بودند از صمیم قلب می-خواستند که پیش از یک پیروزی درخشان اسلحه‌ها را زمین نگذارند. فرمانده آنها «ژنرال لارمینا» بیش از همه باین امر دلبستگی داشت. از روز ۱۴ اکتبر که من ویرا بفرماندهی «نیروی غرب» برگزیده بودم، وی بامنتهای فداکاری میخواست سربازان پرشور ولی پراکنده و فاقد وسیله را تعلیم دهد و از آنها ارتشی پدید آورد و تا آنجا که امکان داشت در اینکار توفیق یافته بود. وی درحالیکه میدانست چه میخواهد نیت خود را با اراده متین جامه عمل می‌پوشانید و با روحیه‌ای مبتکر و احساسی‌تند، در قالب فرماندهی مقتدر ولی انسانی با گذشت، فرمانبری ناراحت اما وفادار، از آنچه در اختیار داشت برای خود سه لشکر، گروههای ذخیره، یک توپخانه، یک نیروی هوایی و وسایل ارتباطی بوجود آورده بود که همه مهبای جنگ بودند و در این زمینه میخواستند قابلیت خود را به ثبوت رسانند.

معینا این واحد قدرتش باندازه‌ای نبود که بتواند استحکامات بتونی و زرهی آلمانها را از بین ببرد و برای اینکار لااقل بکمک یک لشکر کاملاً مجهز احتیاج داشت و این لشکر را فقط از ارتش «راین» ممکن بود برداشت کرد. در آغاز اکتبر من «لشکر یکم فرانسه آزاد» را انتخاب کردم تا هر چه زودتر تحت فرماندهی مشترک متفقین بسوی آتلاتیک برود. متأسفانه فرماندهی پس از مدت‌ها تردید در ماه دسامبر بدین کار تصمیم گرفت یعنی هنگامیکه خیلی دیرتر و یا خیلی زودتر از موقع مناسب بود. در واقع بمحض آنکه «لشکر گاربه» به «ژیروند» رسید، بعلت حمله آلمانها به «آردن» و «آلزاس» ناچار شدند که این لشکر را بشرق بفرستند. پس از رفع خطر، این واحد بزرگ بسوی «آلپ» رهسپار شد تا در آنجا عملیاتی را که برای من بسیار ارزش داشت بانجام رساند. بالاخره من «لشکر دوم زرهی» را برای شرکت در حمله آتلاتیک انتخاب کردم. فرماندهی عالی با این

امر مخالفت نکرد و حتی حاضر شد که يك هنگ توپخانه امریکائی را نیز بکمک نیروی غربی بفرستد. در اوایل آوریل نیروئی که برای این حمله در نظر گرفته شده بود مهیای کار شد.

«ژنرال لارمینا» مواضع دشمن را در مصب «ژیروند» بعنوان اولین هدف در نظر گرفته بود. در ساحل راست این رودخانه، «روایان» و اطراف آن و در ساحل چپ راس «گراو» و جزیره «اولرون» مواضع مستحکمی را برای دشمن تشکیل میدادند. درست است که سه ماه قبل بمب افکنهای امریکائی، در یک شب، مقدار زیادی بمب در این منطقه ریخته بودند، اما این بمباران شتاب زده که خانه‌های «روایان» را ویران ساخته بود به تأسیسات نظامی صدمه‌ای وارد نساخته بود و اینک ۱۵۰۰۰ آلمانی تحت فرماندهی «امیرال میکاهلس» با پشتیبانی ۲۰۰ توپ در این ناحیه موضع گرفته بودند، اگر حمله با موفقیت انجام میشد، «لارمینا» قوای خود را متوجه «لاروشل» میساخت و بگشودن بندر «بردو» می پرداخت.

۱۴ آوریل، سربازان، در حالیکه ۳۰۰ ارابه «ژاکوبسون» در زمین و ۱۰۰ هواپیمای «کورنیگلیون»، مونیلیه، در هوا و کشتی‌های «رو» در دریا از آنان حمایت میکردند بحمله پرداختند. «ژنرال دانسلم» فرماندهی حمله را بعهده داشت. وی «لشکر ۲۳» و قسمت مهمی از «لشکر دوم زرهی» و عناصر تقویتی را در اختیار داشت. تمام افراد ما از بالا تا پائین، وظیفه خود را بامهارت و صمیمیت انجام دادند. روز ۱۸، پس از نبردهای سخت، مرکز بزرگ مقاومت دشمن که بین «لاسودر» و «لاژیروند» قرار داشت و منجمله «لاکورب» بدست نیروی ما افتاد. در همین هنگام در ساحل دیگر رودخانه افراد «میلره» در حدود «گراو» با مقاومت سخت دشمن مواجه شدند اما در ۲۰ آوریل آخرین جزائر کوچک که بدست آنان بود بتصرف ما درآمد و بدیترتیب مقدمات پیاده شدن در جزیره «اولرون» فراهم گردید و افراد «ژنرال مارشان» با کشتی‌های مجهز روز ۳۰ در این جزیره پیاده شدند. روز بعد، پس از مبارزات سخت، همه چیز بتفع ما پایان یافت. در این نبردها

هزاران نفر از افراد آلمانی کشته شدند. دوازده هزار نفر از آنها منجمه «آمرال میکاهلس» باسارت درآمدند و عملیات «ژیروند» با موفقیت فرانسه پایان رسید. روز ۲۱ آوریل در دیداری که از «روایان» و «گراو» کردم، این موفقیت را به فاتحین شاد، تبریک گفتم.

با وجود این «لارمینا» باین موفقیت اکتفا نکرد و تصمیم گرفت که پیش-آمدگی «لاروشل» را که با جزیره «ره» منطقه دفاعی وسیعی را تشکیل میداد متصرف شود. در اواخر آوریل «دانسلم» قوای حمله را در مواضع خود مستقر و روز ۳۰ حمله را آغاز کرد. در ظرف سه روز افراد ما خطوط کوهستانی بین «روشه» «تره» و «اگرفوی» را بتصرف درآوردند و قوای آلمان را تا حوالی شهر عقب راندند. در این هنگام «امیرال شیرلیتس» برای تسلیم ۱۸۰۰۰ نفر افرادی که زیر فرمان داشت با قوای ما وارد مذاکره شد. کمی بعد من برای تبریک به فاتحین و درودباهالی که موفقیت خود را جشن گرفته بودند و همچنین برای دیداری از بندر «شارانت» که دست نخورده توسط آلمانها تخلیه شده بود بدان ناحیه رفتم. پس از تصرف «شارانت» نوبت گرفتن مناطق مستحکم «سن ناز» و «لوریان» رسید. اما قبل از آغاز عملیات، قوای آلمان تسلیم شدند و ژنرال «فارن باخر» اسلحه را بزمین گذاشت. در برابر «لشکر بورینیس دبور» و «لشکر شومل» که ماهها دو ناحیه فوق را در محاصره داشتند و در مقابل «لشکر هشتم آمریکا» که پس از سقوط «برست» در «برتانی» بودند صفوف طویل اسیران آلمانی رژه رفتند. سرانجام از ۹۰۰۰ نفر آلمانی که در مناطق غربی بودند ۵۰۰۰ نفر کشته شدند و بقیه باسارت فرانسویها درآمدند و این مرحله از جنگ با پیروزی، پایان رسید.

در منطقه آلپ نیز قضایا در همین هنگام و به همین منوال خاتمه یافت. در آنجا نیز من مایل بودم که مناطق تصرفی ما بصورت ناقص و ناجور نباشد. ما میبایستی قبل از خاتمه جنگ، خسارات خود را در این ناحیه جبران کنیم و قطعاتی از خاکمان

را که هنوز در تصرف دشمن بود باز ستانیم و شهرستانهای « تاند » و « بریگ » را که در ۱۸۶۰ مصنوعاً از « ساوا » جدا شده و همچنین قسمتهائی را که مانند گردنه های « پتی سن برنار »، « ایزران »، « مون سنی » و « مون ژنور » در تصرف ایتالیا بود دوباره بتصرف خود در آوریم و بدین ترتیب اهالی آلپ را در دسترس داشته باشیم تا چنانچه « هیتلر » بخواهد نبرد را در « محصوره ملی » خود ادامه دهد اهالی، کمکی برای « ارتش یکم » باشند.

در ماه مارس « لشکر ۲۷ » در آلپ مستقر گردید این واحد بزرگ که از افراد پرشور و جنگجویان کوهستانی و بخصوص باقیمانده افراد « گلیر » و « ورکور » تشکیل شده بود از نظر تجهیزات کامل نبود. این لشکر تحت فرماندهی « ژنرال دومول » در ناحیه کوهستانی بین دریاچه « لمان » و کوه « تابور » با دشمن روبرو شد. در جنوب این منطقه، یک هنگ با تسلیحات ناقص، مناطق مرتفع « دورانس » و « اوبی » را مسدود نمود ناحیه « نیس » در دست یک هنگ امریکائی بود اما این هنگ که بمنطقه «راین» فرا خوانده شده بود قصد داشت این ناحیه را ترک کند.

قوای ما، برای آنکه حمله خود را آغاز کند، احتیاج بفرماندهی و تقویت داشت. روز اول مارس من « ارتش آلپ » را تأسیس کردم و « ژنرال دواین » را در رأس آن گذاشتم. این ژنرال که بنواحی آلپ آشنائی کامل داشت بخوبی توانست نبرد را در این منطقه اداره کند گذشته از قوائی که در محل وجود داشت، من « لشکر یکم فرانسه آزاد » که پس از قضیه « کلمار » در اختیار داشتم بوی دادم و بعلاوه دو « هنگ افریقا » را نیز بدان افزودم. این دو هنگ متأسفانه وسایل کافی و توپخانه در اختیار نداشتند و بعلاوه از ابتکار عمل نیز بی بهره بودند. با موافقت « ایزنهاور » ارتش « دواین » مانند ارتش « لارمینا » ظاهراً وابسته بگروه ارتش « دورس » گردید. اما « دورس » که گرفتاریهای دیگری داشت نسبت بعملیات ارتش فوق بی اعتنا بود. با وجود این حداقل خمپاره و بنزین را در اختیار آن گذاشت

در اواخر مارس حمله آغاز گردید. «ژنرال دواین» چهارلشکر در مقابل خود داشت. لشکر پنجم کوهستانی، «پتی سن برنار»، «ایزران» و «مون سنی» را اشغال کرده بود. ارتش ۳۴ دربالای «نیس» کوهستان محکم «اوسیون» را گرفته و راه ساحلی «کورنیش» را بسته بود؛ این دولشکر آلمانی بودند. دولشکر فاشیست ایتالیائی، «مونت روزا» و «ایتوریو» فواصل را در اختیار داشتند. «دواین» تصمیم گرفت که اول با «لشکر پنجم آلمان» که شامل بهترین افراد دشمن بود در محل استقرار این لشکر مبارزه کند و سپس «اوسیون» را متصرف گردد، آنگاه با استفاده از پیشروی ارتشهای «الکساندر» که بنوبه خود در «لومباردی» بحمله میپرداختند بخاک ایتالیا برسد.

«لشکر ژنرال مول» در ارتفاع ۲۰۰۰ متری، در برف و سرمائی که کوهستان را فرا گرفته بود بموضع «پتی سن برنار» و «مون سنی» حمله برد، چندین قسمت گرفته شد و چند ناحیه دیگر ناگشوده ماند. اما پادگانهای آلمان که خود در جای دیگر گرفتار بودند نتوانستند بکمک مدافعین «اوسیون» بشتابند. گرفتن این ناحیه جزء وظائف «لشکر یکم فرانسه آزاد» بود. این وظیفه بسیار دشوار و در عین حال تاحدی غیر منصفانه بود زیرا برای افسران و سربازان این لشکر نمونه، ناگوار بود که افتخار ورود بخاک آلمان را بدیگران واگذارند و عملیات درخشان خود را که از روزهای تاریک و در میدانهای پرشکوه آغاز شده بود، در یک منطقه دورافتاده پایان دهند.

روز هشتم آوریل، من از «راین» بسوی آلپ رهسپار شدم. پس از دریافت گزارش «ژنرال دواین» در «گرنوبل» و بازدید قسمتی از افراد «مول» در «سن پیردالبینی»، بقوای «گاربه» در «مانتون» رسیدم. من میل داشتم شخصاً بدین همکاران که بدرخواست من اول جواب مثبت داده و سپس بدون اظهار ناراحتی، از فداکاری فروگذار نکرده بودند، اهمیت تلاششان را برای فرانسه گوشزد کنم. پس از آن چون میخواستم بعملیات نظامی انعکاس ملی بدهم، روز ۹ ازم «تیس»

شدم واز بالکون شهرداری بمردم اعلام کردم که «قوای مسلح ما از آلپ خواهد گذشت». صدای ملت این تصمیم را تأیید کرد. روز ۱۰ آوریل، افراد ما حمله به «اوسیون» را آغاز کردند.

مدت هفت روز نبرد در این ناحیه ادامه داشت و قوای ما از مناطق مرتفع بالارفتند و دژهای «لافور کلاز»، «میل فورش»، «ست کمون» و «پلان کاوال» را که بر کوهستان مسلط بود بتصرف خود درآوردند و ارتفاعات بالای «لاروایا» را از وجود دشمن پاک کردند. گردنه‌های «لارش» و «لومبارد» نیز پس از نبردی سخت بدست افراد ما افتاد و فرانسویها وارد «تاند» و «لابریگ» شدند. اهالی این مناطق غرق شرف و سرور بودند و کمی بعد تقریباً باتفاق رأی دادند که جزو فرانسه باشند. ۲۸ آوریل «ارتش آلپ» بیک پیشروی دسته‌جمعی دست زد. جناح چپ این ارتش بطرف «کوئو» رفت و از منطقه «وال دائوست» که پرچم فرانسه در آن باهتزاز بود عبور کرد. قسمت مرکزی ارتش از «مون سنی» و «مون-ژنور» پائین آمد و جناح راست آن از ناحیه «استورا»، در طول «کورنیش» شروع به پیشروی کرد. روز ۲ مه یعنی روزیکه نیروی آلمان و فاشیستهای ایتالیا اسلحه را زمین گذاشتند، سربازان ما بحوالی «تورن»، «ایورئا»، «لانتسو»، «بوسولنو» و حوالی «کوئو» رسیده و «ایمپریا» را متصرف شده بودند. بدین ترتیب نبردهای آلپ که در ۱۹۴۰ آغاز شده بود و بعداً توسط نیروی مقاومت ادامه یافته و سپس توسط قوای جدید از سر گرفته شده بود با پیروزی ما خاتمه یافت.

جنگ هم مانند بعضی از نمایشنامه‌های تئاتر است که در نزدیکی پایان داستان همه هنرپیشگان در صحنه ظاهر میشوند، در همان هنگام که قوای فرانسه در «آلپ» و «آتلاتیک» و «راین» و «دانوب» به نبرد مشغول بودند، در هندوچین نیز آتش جنگ شعله‌ور شد. روز ۹ مارس سربازان ژاپونی که در «تونکن»، «آنام» و «کوشن شین» بودند پیادگانهای ما حمله بردند.

این مسئله اجتناب ناپذیر بود. ژاپونیا که از «فیلیپین» و «اندونزی» رانده شده و در «بیرمانی» مجتمع شده بودند و قدرت مقابله باچین را نداشتند و از ارتباط دریائی نیز محروم بودند دیگر نمی توانستند وجود يك قدرت خارجی را که وضع تهدید آمیزی بخود گرفته بود تحمل کنند. با وجود موافقت نامه ای که بین «توکیو» و «ویشی» برای «دفاع مشترك هندوچین» بامضاء رسیده بود، ژاپونیا تردید نداشتند که اگر متفقین بمنطقه «اتحاد فرانسه» نزدیک شوند، فرانسویها بایشان خواهند پیوست، بعلاوه «ویشی» دیگر وجود نداشت و «دوگل» در پاریس حکومت میکرد و در اولین فرصت مسلماً وی دستور حمله به مهاجمین ژاپونی را میداد. با آنکه الحاق «هندوچین» به «حکومت جمهوری» هنوز رسماً بعمل نیامده بود و در «سایگون» ظاهراً «همکاری» ادامه داشت، معیناً ژاپونیا دیگر اعتمادی باین ظواهر نداشتند و هر روز میبایستی انتظار داشت که آنان نسبت به تشکیلات و نیروی فرانسوی اقداماتی ناگهانی و شدید بعمل آورند

با آنکه این واقعه از نظر محلی ناگوار بود، باید بگویم که از نظر منافع ملی من بی میل نبودم که چنین تصادمی روی دهد. چون میزان تزلزل حیثیت فرانسه را بعلمت سیاست «ویشی» میدانستم و ضمناً بوضع روحی ملل این منطقه و احساسات ملی در آسیای جنوب شرقی واقف بودم و از نظر نامساعد متفقین و بخصوص امریکائیا نسبت بوضع فرانسه در خاور دور اطلاع داشتم، مایل بودم که حوادث آنجا بدون دخالت فرانسویان پایان نیابد. در غیر اینصورت تمام سیاستها و کلیه ارتشها و همه عقاید متفق میشدند که ما از حقوق خود در آنجا صرف نظر کنیم. بعکس اگر ما ولو در نزدیکی پایان نبرد در آن شرکت میکردیم، خونی که از فرانسویان در هندوچین ریخته میشد برای ما حقی ایجاد میکرد و من از آنجا که بحمله نهائی ژاپونیا در این منطقه اطمینان کامل داشتم، میخواستم سر بازان ما با وجود وضع نامساعدشان اقدام بمبارزه کنند.

برای اداره این مقاومت و مبارزه، مسلماً دولت نمی توانست همه کار را به

«امیرال دو کو» حکمران کل این منطقه وا گذار کند. درست است که وی پس از انحلال حکومت «ویشی» مخفیانه بدولت اظهار اطاعت میکرد و دستورها و سخنان ولحن رادیوئی او با سابق تفاوت کلی داشت، ولی وی در طی چهار سال چنان رفتار خصمانه‌ای با «فرانسه جنگجو» پیش گرفته بود که اگر میخواست بفوریت روش خود را عوض کند بحیثیتش برمیخورد و بعلاوه آمیرال هیچوقت نمیخواست قبول کند که ژاپونیا ممکن است بحمله پردازند. بدین جهت از ۱۹۴۳ من فرماندهی عملیات احتمالی آینده را به «ژنرال موردان» فرمانده عالی آنجا سپردم و «آمیرال دو کو» را نیز در جریان امر قرار دادم. تلگرامهای رمز و دستورهای مرا که حکمران «لانگلاد» دوبار با پازاشوت به آمیرال رسانید، آنچه از وی انتظار میرفت بخوبی برایش روشن میساخت.

برای آنکه حمله احتمالی ژانونیا تسریع نشود «دو کو» میبایستی ظاهراً کارهای خود را دنبال کند اما بمحض آنکه جنگ آغاز میشد «موردان» وظیفه داشت قدرت را بدست بگیرد. با آنکه حکومت «ویشی» در بهار سال ۱۹۴۴ «ژنرال ایمه» را بسمت فرماندهی قوا جانشین وی ساخته بودو این کاروضع را دشوار میکرد، من «موردان» را بسمت سابق خود ابقا کردم. «ایمه» هم بکار خود مشغول بود. بعلاوه «ژنرال بلزو» و سرویسهای اختصاصی که با موافقت انگلیسها بهندوستان آمده بودند، در کلکنه موفق بتشکیل شبکه‌های مخفی عملیات و اطلاعات شده بودند که بهندوچین کمک میکردند و از چند ماه باینطرف همین شبکه‌ها بودند که عملیات هوائی امریکائیها را از سرزمین چین و عملیات انگلیسها را از «بیرمانی» برضد مواضع، کشتی‌ها و هواپیماهای ژاپونی هدایت میکردند. قوای فرانسه در هندوچین به پنجاه هزار نفر بالغ میشد که از آنها ۱۲۰۰۰ نفر اروپائی بودند. این تشکیلات از لحاظ عده نفرات قابل ملاحظه نبود و در حقیقت بیش از آنچه ارقام نشان میداد ضعیف بود، زیرا افراد بومی که با اطاعت و فرمانبرداری امور مختلف را انجام میدادند، در اردو کشی قابل استفاده نبودند و عناصر فرانسوی

هم كه مدت شش سال با وضعى آرام بسر برده بودند از نظر قواى بدنى، در اين سرزمين ضعيف كننده قوس نزولى راطى ميگردند، بعلاوه تجهيزات واسلحه آنان فرسوده بود و تقريباً فاقد هواپيما وزره پوش و كاميون بودند وبالاخره درسرزميني وسيع پراكنده واز تغيير مواضع و تاسيسات خود در هنگام حمله ناگهاني دشمن عاجز بودند.

دستورى كه من به «ژنرال موردان» درصورت آغاز حمله داده بودم مبني براين بود كه تا حدامكان مقاومت قواى فرانسه را درسرزمين هندوچين طولانى تر كند. تعداد افراد پادگانهاى «آنام»، «كامبوج»، «و كوشن شين»، كم بود و بعلت كناربودن از ساير قوا، اين نفرات نمى توانستند در جنگ شركت كنند و بدين جهت فقط وظيفه داشتند كه با وسايل موجود از پستهاى خود دفاع كنند و سپس سعى كنند با دسته هاى كوچك در مناطق صعب العبور، گروه هاى مقاومت تشكيل دهند. اما نيروى اصلى كه در «تونكن» موضع ميگرفت ميبايستى با جنگ و گريز در طول «هانوى» - لاي - شو» بسمت چين برود و تا آنجا كه ميتواند جنگ راطولانى تر كند. در حين اين عمليات، ممكن بود نيروى هوائى امريكا كه در خاك چين با قواى «چيان» - كايچك» همكارى ميگردند به نيروى ما كمك كنند و يالاقل مهمات بدان برسانند. با اتكاء بدين تعليمات، «ژنرال موردان» بفرماندهان زير دستش، جزئيات عمليات را در مورد حمله احتمالى روشن كرده بود. روز ۲۱ فوريه، من توسط تلگرام دستورهاى تازه را بوى ابلاغ كردم.

جريان كار بدينجا رسيده بود كه عصر روز ۹ مارس، ژاپونيه ها به «اميرال» - دو كو» در «سايگون» و به «ژنرال آيمه» در «هانوى» پيشنهاد كردند كه خود را تسليم كنند و نيروى فرانسه را تحت نظر آنان بگذارند تا بعداً اين نيرو خلع سلاح شود و چون كميسرعالى و فرمانده اعلى از اين امر سر باز زدند، ژاپونيه ها بلافاصله آنان را بازداشت كردند و درهمه جا به پادگانهاى ما حمله بردند.

بدبختانه درهمين هنگام محل «ژنرال موردان» توسط ژاپونيه ها كشف گرديد و

وی باسارت آنان در آمد. بدین ترتیب بعلت توقیف این ژنرال، وضع مقاومت و نبرد دچار اشکال گردید. معیناً تقریباً در همه جا افسران و سربازان ما با آنکه می‌دانستند که نبرد بی‌حاصلی میکنند و در بعضی موارد از کمک قوای بومی بی‌بهره بودند و حتی مجبور بخلع سلاح آنان میشدند باز بانهایت شجاعت و شهامت وظیفه خود را انجام میدادند. بخصوص قوای «هانوی» و «هایفونگ» پادگان «هونه» پستهای «لانگسون»، «هاژیانگ»، «لائوکی»، «تات‌که» با قدرت از خود دفاع کردند در «مونکه»، حملات ژاپونیا که با تلفات زیاد همراه بود تا مدت پانزده روز عقب‌زده شد و «وین» تا ۲۴ مارس مدافعه کرد. در ناحیه «باساک» مقاومت تا اول آوریل ادامه داشت. ستونهایی که در نقاط مختلف «تونکن‌علیا» بوجود آمده بود موفق شدند ب خاک چین بروند و چند کشتی کوچک از نیروی دریائی و گمرک نیز توانستند از معرکه سالم بدر روند. اما بخصوص نیروی مهمی که تحت فرمان «ژنرال آلساندری»، در ناحیه «سوته» مستقر شده بود با نهایت شهامت انجام وظیفه کرد. این نیروی چند هزار نفری که ابتدا بین «رودخانه سرخ» و «رودخانه سیاه» و سپس در مغرب رود اخیر مبارزه میکرد، موفق شد پنجاه و هفت روز در برابر نیروی ژاپون مقاومت کند و سرانجام با وجود اسلحه ناکافی، خود را بقوای متفقین در چین برساند.

در جریان این عملیات، نقشه و هدف امریکائیا کاملاً آشکار شد. با وجود تقاضای مکرر دولت فرانسه، «واشینگتن» بیپانه‌های گوناگون با انتقال نیروهای آماده آفریقا و «ماداگاسکار» بخاور دور مخالفت میکرد، بروز جنگ در هندوچین روش امریکارا بهیچوجه تغییر نداد. با وجود این حضور يك عده فرانسوی در بیرمانی مسلماً مقاومتین هندوچین را قوی دل میساخت و اعزام نفرات با هواپیما برای الحاق بستونهای «تونکن» و «لائوس» برای آنان کمک بزرگی بشمار می‌آمد. اما حتی نیروی هوائی امریکا که در چین مستقر شده بود و در مجاورت افراد «آلساندری» قرار داشت بوی کمکی نکرد. «ژنرال ساباتیه» که پس از ناپدید

شدن «موردان» عنوان نماینده کل را داشت و توانسته بود از «هانوی» خارج شود و به «لای شو» برسد و با فرمانده امریکا در چین ارتباط برقرار نماید متأسفانه کمکی از جانب وی دریافت نکرد. برای من که از مدت‌ها قبل صحنه سیاست را زیر نظر داشتم، این طرز رفتار ایجاد شگفتی نکرد اما بیش از پیش مصمم شدم که پای فرانسه را بهندوچین بکشانم تا پس از حصول موفقیت و پیروزی، در برابر متفقین آزادی عمل داشته باشم.

در هر صورت مسلم بود که قوای فرانسه در هندوچین نیز در پیروزی سهم هستند، دو بیست افسر و ۴۰۰۰ سرباز دشمن کشته شده بودند. در ماه مه ۶۰۰۰ سرباز که بیشترشان اروپائی بودند در «یونان» مجتمع گردیدند. نبردهای این منطقه که پس از مدت‌ها دو دلی، اندوه و احساس زبونی افراد در گرفته بود، در وضعی بسیار تلخ و اندوهبار و با تنهایی و فقدان وسایل و احساس اینکه خداوند بسیار بالا و فرانسه بسی دور است جریان یافته بود. اما تلاشها و فداکاریها بی‌اجر نماند. در سرمایه اخلاقی يك ملت هیچوقت رنجهای سربازانش از بین نمیرود.

با آنکه من توجه خود را نسبت بامور «آتلانتیک» و منطقه «آلپ» و «هندو چین» معطوف میداشتم، اما آنچه بیش از همه فکر مرا بخود مشغول میداشت مسئله جریانات آلمان بود. در آنجا بود که سرنوشت جنگ معلوم میشد. بعلاوه عملیات ارتشهای متفقین در سرزمین آلمان و هدفهای آنان و جهت حرکت و حدود منطقه عملشان از مسائلی بود که پس از ترك مخاصمه اهمیت پیدا میکرد. وظیفه من آن بود که طوری عمل کنم که سهم ارتش فرانسه و میزان نسبی پیروزی وی و وسعت سرزمینی را که متصرف میشود باندازه‌ای باشد که پس از ختم غائله جنگ، در مذاکرات و تصمیمات بعدی، برای فرانسه حقی ایجاد کند و برای آنکه همه از این مسئله باخبر باشند در مراسمی که روز ۲ آوریل در میدان «کنکورده» پاریس بعمل آمد و در طی آن فرماندهان هنگهای تازه و یادواره تشکیل شده، پرچم خود را از دست من گرفتند، جریان را با اطلاع عامه رسانیدم..

اما اندیشه فرماندهی متفقین که مسلماً از « واشینگتن » القاء میشد آن بود که در این مرحله نهائی جنگ، تمام عملیات باید بعهدہ نیروی امریکا گذازده شود. از طرف ستاد کل، دستور تصرف «رور» ناحیه اصلی و مهم و پیشروی بسوی «آپ» از یکطرف و بسمت «دانوب» از طرف دیگر برای اشغال خاک آلمان و بالاخره ایجاد ارتباط با شورویها از جانب «برلین»، «پراگ»، «وین»، به امریکائیا داده شده بود. منطقه عمل انگلیسها سواحل دریای شمال تعیین گردیده بود. اما در باره فرانسویها، ابتدا در نظر بود که نگذارند از رود «راین» بگذرند و چون آنان از رود گذشتند تصمیم برای قرار گرفت که حتی الامکان از دور شدنشان از «راین» جلوگیری کنند. بدیهی است در هنگامی که دامنه عملیات وسعت می یافت ما بچنین امری تن در نمیدادیم.

زمانی که ارتشهای «ژنرال برادلی»، در ناحیه «رور»، قوای آلمان را که تحت فرماندهی «مارشال مودل» بودند شکست دادند و سپس در قلب آلمان از رود «وزر» گذشتند، قوای «ژنرال دورس»، در جنوب «ماین»، پیشروی کردند، اما «دورس»، بعوض آنکه اوهم بسمت خاور برود مرتباً بسمت جنوب میل میکرد. اگر فرانسویها مانع نمیشدند، این پیشروی باعث فشرده شدن ارتش «پاچ» و ارتش «دلتر»، و محدود ساختن منطقه اشغالی فرانسه بچند قطعه از ایالت «باد» میشد. در وضع موجود، عملیات نظامی تأثیر مستقیم در زمینه سیاسی داشت و بدین جهت من به «دلتر» حتی قبل از آنکه از «راین» بگذرد خاطر نشان کرده بودم که عملیات ارتش اوچه تأثیر ملی در بردارد و توافق کرده بودیم که در هر صورت «ارتش یکم» باید «اشتوتگارت»، را متصرف شود. این شهر یعنی مرکز «ورتمبرگ»، برای افراد ما دری بود که بسوی «دانوب» و «باویر» و «اتریش» باز میشد و تصرف آن برای ما وثیقه و تأمین مهمی برای نقشه‌های آتیه ما در باره منطقه اشغالی فرانسه بشمار میرفت.

اما وضع دشمن را نیز نمی بایستی از نظر دور داشت. ارتش ۱۹ آلمان با

قدرت تمام در منطقه کوهستانی « جنگل سیاه » مبارزه میکرد و بدین جهت در نیمه اول آوریل سعی و تلاش ارتش فرانسه بعوض آنکه متوجه « اشتوتگارت » باشد بجانب جنگل سیاه معطوف گردید. درست است که « سپاه دوم » در ناحیه « پالاتینا » از « راین » گذشتند و پس از تصرف « کارلسروهه » روز ۷ آوریل « پفور تسهایم » را گرفتند، اما « دلتر » فکر میکرد که قبل از عبور از « نکار » و عزیمت بسمت « دانوب » لازم است ارتش خود را در « جنگل سیاه » جمع کند و این دژ طبیعی را از وجود دشمن پاک سازد. بنابراین « مون ساپر » را بسمت جنوب گسیل داشت تا در قلب این منطقه کوهستانی نفوذ کند و معبر « راین » را در « استراسبورگ » برای « بتوار » باز نماید. بدین ترتیب « راشات »، « بادن بادن »، « کل » و « فرویدنشتات » بتصرف ما درآمد و ارتش ۱۹ آلمان در ارتفاعات « جنگل سیاه » بعقب رانده شد. اما مرکز « ورتمبرگ » هنوز در دست دشمن و در دسترس متفقین قرار داشت. موقع اقدام ما فرارسیده بود. من بدون آنکه در تشکیلات « فرمانده ارتش یکم » دخالت کنم، در ۱۵ آوریل دوباره بوی اطلاع دادم که دولت از او انتظار تصرف « اشتوتگارت » را دارد.

درست روز بعد « ژنرال دورس » همین دستور را برای افراد خود صادر کرد، طبق این امریه، ارتش هفتم امریکا که تا کنون در قسمتهای شمالی تر بعملیات اشتغال داشت میبایستی « اشتوتگارت » را متصرف شود و پس از گرفتن « نکار » در نزدیکی « شافهوز » بسرحد سویس برسند در صورتیکه فرانسویها میبایستی فقط پاک کردن « جنگل سیاه » مشغول باشند و همه راههایی که آنان را بسمت شرق میبرد بروی آنان بسته شود؛ « دورس » در نامه خود به « دلتر » چنین نوشته بود:

« من باید شمارا از پیشروی زودتر از موقع « ارتش یکم » بر حذر دارم.»

« ژنرال دلتر » که تشخیص داده بود باید بفوریت خط سیر خود را عوض کند، نیت خود را بحیطه عمل در آورد و به « سپاه دوم » دستور اجرای عملیات داد. « مون ساپر »، « لشکر سوم شمال افریقائی گیوم » و « لشکر دوم مراکشی

«لینارس» و لشکرهای یکم و پنجم زرهی «سودر» و «اشلسر» را از «پفور تسهایم» و «فروید نشنات» بسمت «اشتوتگارت» و «اولم» فرستاد. در ۲۰ آوریل ارا به‌های فرانسه وارد مرکز «ورتمبرگ» شدند. این شهر بزرگ ۶۰۰،۰۰۰ نفر سکنه داشت که ساکت و خاموش میان ویرانه‌ها بسر میبردند. در هنگامیکه این قسمت از ارتش بسرعت بسمت خاور میرفت، يك قسمت دیگر آن بفرماندهی «بتوار» مستقیماً بسمت جنوب پیشروی میکرد. «لشکر چهارم» را کشتی هسدن «و» لشکر نهم مستعمراتی والوی «، «لشکرهای یکم، دهم و چهاردهم کایی، بیوت و سالان» برای پایان دادن تصرف «جنگل سیاه» بکار می‌رفتند.

در حقیقت «ژنرال دلاتر» در عین حال که طبق دستور من مواضعی را که روی «نکار» و «دانوب» قرار داشت متصرف میشد نمی‌خواست در پشت سر خود نیروی مزاحم دشمن را باقی بگذارد. بعلاوه «ژنرال گیزان» فرمانده کل سوییسی که می‌ترسید آلمانها در نتیجه وضع نامساعد خود برای عبور و یا یافتن پناهگاه وارد خاک سويس شوند از فرمانده ارتش یکم مصر ادرخواست کرده بود که نیروی فرانسه در کنار سرحد در طول «راین» از «بال» تا دریاچه «کونستانس» مستقر شود. اگر در موقع دیگری بود تجزیه نیروی ما در دو محور مختلف یکی بسمت شرق دیگری بسمت جنوب ممکن بود خطرات زیادی ایجاد کند. اما وضع دشمن بدرجه‌ای مغشوش بود که هر اقدامی بر علیه وی به نتیجه مساعد میرسید. گزارش «دلاتر» که روز ۲۱ آوریل برای من فرستاد يك نوید پیروزی بود. وی چنین نوشته بود:

«پیروزی و موفقیت کامل در عملیات پانزده روز اخیر در «ورتمبرگ» «جنگل سیاه» و ایالت «باد» نصیب ما شد. از رود دانوب در عرض ۶۰ کیلومتر و در پائین «دونائو اشینگن» عبور کردیم و از جنوب وارد «اشتوتگارت» شدیم و بدین ترتیب نیروی عظیمی از دشمن را در محاصره آوردیم. در جلگه «باد»، «ویوبریزاخ» و «فریبور» بدست ما افتاد و تسخیر «جنگل سیاه» خاتمه یافت.»

با وجود این « ارتش یکم » یک هفته بعد توانست حساب خود را با « ارتش ۱۹ » آلمان تصفیه کند. ارتش اخیر با آنکه در محاصره بود دوباره در ناحیه جنگلی مشرق « فریبور » بنشکیلات خود سر و صورتی داده بود و بانهایت شدت سعی میکرد بسمت شرق راهی باز کند اما سرانجام باین کار توفیق نیافت و مجبور شد اسلحه را بزمین بگذارد. در همین ضمن جلوداران ما به « اولم » و « کنستانس » رسیدند و در پایان ماه آوریل در برابر فرانسویها دیگر مقاومت منظمی وجود نداشت. از هنگامیکه نیروی فرانسه از رود « راین » گذشته بود ۱۱۰،۰۰۰ نفر اسیر گرفته بود و باز هم هر روز هزاران نفر خود را تسلیم میکردند.

اما در مناسبات متفقین باید گفت این گل افتخار و پیروزی بی خار نبود. همانطور که پیش بینی میکردیم فرماندهی متفقین با توقف سربازان ما در « اشتوتگارت » مخالفت کرد. روز ۲۸ آوریل « ژنرال دورس » به « ارتش یکم » یادآوری کرد که این شهر در منطقه این ارتش نیست و این مرکز ارتباطی برای « ارتش هفتم » امریکا نهایت لزوم را دارد و روز ۲۴ به « دلتر » دستور صریح تخلیه شهر را داد. « دلتر » از من کسب تکلیف کرد و من بوی خاطر نشان کردم که در تصمیمات قبلی تغییری داده نشده است و در تلگرافی که برای وی فرستادم چنین تذکره دادم: « بشما توصیه میکنم که یک پادگان فرانسوی در « اشتوتگارت » برقرار سازید و بلافاصله یک حکومت نظامی در آنجا تشکیل دهید. در جواب تذکرات امریکائیا شما میتوانید بگوئید که طبق دستور دولت متبوعه خودتان باید مناطقی را که متصرف شده‌اید، تا هنگامیکه منطقه اشغالی فرانسه با توافق دولتهای ذینفع تعیین نشده، حفظ و اداره کنید. بنابراین « دلتر » در جواب « دورس » متذکر شد که مسئله مورد بحث از وظائف هر دوی آنها خارج و جزو اختیارات دولتهاست و بدون آنکه از عبور ستونها و کاروانهای متفقین از « اشتوتگارت » مانع بعمل آورد، پادگان نظامی در آنجا برقرار کرد و ژنرال « شویون » را بسمت فرماندار نظامی تعیین نمود.

بدین ترتیب موضوع مورد اختلاف بمراجع بالاتری کشیده شد و حدت آن نقصان یافت. «ژنرال ایزنهاور» در ۲۸ آوریل نامه ملایمی برای من فرستاد و در آن متذکر شد که دولت فرانسه با دخالت‌هایی که بععلل سیاسی در دستورهای استراتژیکی میکند باصول توافقی که درزمینه تجدید تسلیح قوای فرانسه بعمل آمده لطمه وارد میسازد. معذک «وی وضعی را که پیش آمده می‌پذیرد زیرا نمی‌خواهد لوازم و مهماتی که از طرف امریکا به «ارتش یکم» داده میشود قطع گردد و شخصاً مایل است اقدامی بعمل آورد که بروح همکاری بین نیروی فرانسه و امریکا خدشه وارد نشود.»

من با لحنی محبت آمیز بفرمانده کل پاسخ دادم که: «اشکالی که ما بآن برخورداریم از وضعی ناشی شده که بهیچوجه بوی مربوط نیست و بععلت نقصی است که در توافق بین دولتین امریکا و انگلیس ازیک طرف و دولت فرانسه از طرف دیگر درمسئله سیاست جنگ بطور کلی و اشغال مناطق مختلف آلمان بطور اخص پدیدار شده است.» روز دوم ماه مه «ایزنهاور» بمن نوشت که «وی وضع مرا درک میکند و خوشوقت است که می‌بیند که من نیز بنوبه خود وضع وی را درک میکنم.» پس از این نامه پیامی از جانب «ترومن» که مدت سه هفته بود زمام امور را در دست داشت بمن رسید. در جواب وی من نیز پیامی بدین مضمون فرستادم که «مسئله‌ای چون مسئله اشغال آلمان که تا این حد بفرانسه مربوط است باید باحضور فرانسه مورد بحث قرار گیرد و این امر تا بحال انجام نگرفته است.» فرانسویها بدین ترتیب در «اشتوتگارت» باقی ماندند.

همانطور که امواج دریا سفینه‌ای را که در حال غرق است از هر طرف مورد هجوم قرار میدهند، قوای متفقین، آلمان در حال سقوط را از هر سمت احاطه کردند و پیشروی آنها در میان دسته‌های مغشوش و پراکنده دشمن سریعتر شد. چند مرکز مقاومت هنوز با شهامت می‌جنگیدند. در بعضی از مناطق که از همه جا جدا افتاده بود، افرادی ضعیف و بی‌حال و ناتوان با بی‌نظمی بر روی هم انباشته شده بودند.

در بسیاری از نقاط واحدهای بزرگ و كوچك بمیل خود تسلیم میشدند. اگر ورود غربیها برای ساکنین شهرها نوعی نجات بحساب می آمد، بعكس با نزدیک شدن روسها عده زیادی از افراد راه فرار در پیش گرفتند. در همه جا فاتحین، دسته های زندانیان متفقین را که خود بخود آزاد شده بودند جمع آوری میکردند و در نقاطی با بهت و حیرت و نفرت به اجساد یا افراد نیمه جانی که در اردوهای آلمان باقی مانده بودند بر میخوردند. ملت آلمان در میان خون و ویرانه ها با بردباری سرنوشت خود را تحمل میکرد.

در پایان آوریل «برادلی» به «الب» رسید و در ناحیه «تورگو» با افراد «ژوکف» که سرگرم اشغال برلن بودند ارتباط برقرار کرد. در شمال، «موتگمری» «هامبورگ» را متصرف شد و در اوایل ماه مه «کیل» و «لوبك» را گرفت و با «روکوسوفسکی» که در پروس شرقی پس از کشته شدن «چرنیاکوفسکی» در ماه فوریه جانشین او شده بود تماس حاصل نمود. بدین ترتیب ارتباط نیروهای آلمان که دانمارك را اشغال کرده بودند و همچنین افرادی که تحت فرماندهی «بلاسکوویچ» در هلند بودند، با آلمان قطع گردید. در جنوب سه ارتش از متفقین بمواضع «آلپ» در «باویر» و «اتریش» که ممکن بود دشمن هنوز در آنجا باقی باشد رهسپار شدند: «پاتون» وارد «چکوسلواکی» شد و «پیلزن» را بتصرف آورد و در «اتریش» به «لینتس» نزدیک سپاهیان «تولبوکین» که «وین» را گرفته و از آن گذشته بودند رسید. «پاچ»، «مونیخ» را متصرف شد و تا «اینسبروک» پیش رفت. «دلتر» واحدهای زرهی و لشکرهای مراکشی خود را بسمت «تیرول» فرستاد. يك ستون از این قوا از «ایلر» بالا رفت و ستون دیگر در کنار دریاچه «کنستانس» پیشروی کرد. جلوداران فرانسوی در ناحیه «فورآرلبرگ» به ارتش ۲۴ آلمان که بتازگی از بقایای سپاهیان تشکیل شده بود برخوردند ولی فرمانده این ارتش «ژرال اشمیت» بزودی تسلیم شد. روز ۶ مه پرچم فرانسه در «آرلبرگ» باهتزاز درآمد. در همین ضمن لشکر «لوکلرک» که بسرعت از غرب بازگشته و پیشاپیش

ارتش «پاچ» حرکت میکرد به «برچسگادن» رسید. ماجرا پایان یافته بود. «محور» منهدم گردیده و رؤسای آن سقوط کرده بودند. روز اول مه آخرین فرستنده‌های رادیوی آلمان خبر مرگ «هیتلر» را منتشر کردند. چند روز قبل نیز خبر قتل «موسولینی» انتشار یافته بود. «موسولینی» با آنکه تا آخرین لحظه جنگیده بود کم کم در پس پرده حوادث محو میشد. این «دوچه» جاه‌طلب، جسور و مغرور، این سیاستمداری که سوادهای زیاد درس داشت و به اقدامات اسف‌باری دست میزد، این ناطق زبردست و پرگو، چه جنجالی در دنیا برپا کرده بود. وی هنگامیکه ایتالیا بسوی هرج و مرج میرفت بر سر کار آمد ولی نجات و نظم کشورش برای او خیلی کوچک بود. وی میخواست در مملکت خودامپراطوری برقرار سازد و بدین منظور ابتدا آزادی را از بین برد و بساط دیکتاتوری برای خود فراهم ساخت و بجہانیان چنین وانمود کرد که کشورش چون روم قدیم کشوری است پر قدرت، مصمم و متحد. و سپس با اتکاء بدین ظواهر کم کم بصورت بازیگر بزرگی در صحنه سیاست بین‌المللی درآمد.

هوس جهانگشائی ویرا بسمت افریقا کشاند. در سواحل مدیترانه و دریای سرخ میخواست تا آنجا که ممکن است سرزمینهای بیشتری متصرف شود. سپس هوس گرفتن نقاط تازه‌ای در اروپا بسرش افتاد و سرزمینهای «ساوا»، «نیس»، «کرس»، «کرواسی»، «اسلوونی»، «دالماسی» و «آلبانی» را ادعا کرد و بخیال خود «ایتالیای فاشیست و کارگری» را بر علیه فرانسویهای منحط و یوگوسلاویهای نالایق بسیج نمود و در هنگامی که «پاتسر دیویزیون»ها بسمت فرانسه سرازیر شدند و انگلستان در جزیره خود تک و تنها مانده بود و شوروی از سلاح خود استفاده نمیکرد و امریکا بیطرف بود «دوچه» به «فور» پیوست و نبردی را که بتصور او بزودی پایان میرسید، آغاز کرد.

وقتیکه او با مسلسل يك پارتیزان از پای در آمد دیگر علاقه‌ای بزندگی

نداشت؛ حرص عجیب او در اینکه بیش از حد بچنگ آورد همه چیز را از چنگ او بدر آورده بود. مسلماً در هنگام اعتلای فاشیسم دیکتاتوری وی مستحکم بود. اما در حقیقت وقتی حکومت سلطنتی، کلیسا، و منافع خصوصی وجود داشت و ملت خسته با وجود ظواهر و تشریفات فرقی با سابق نکرده بود، این دیکتاتوری چگونه میتواند پایدار بماند. محققاً ادعای تجدید عظمت قدیم «روم» شکوه و عظمتی در برداشت، اما در زمانی که دنیای متمدن چنین وسعت یافته و ماشینی شده بود، آیا این آرزو عملی بود؟ آیا برانگیختن ایتالیا، سرزمین نبوغ، برضد «غرب» و شریک کردن مرکز لاتین در سر نوشت ناهنجار آلمان، خلاصه پای‌ملتی را بچنگ کشیدن بسببی که مربوط بوی نبود، نوعی ستیز با طبیعت بحساب نمی‌آمد؟ تا هنگامیکه آلمان بظاهر فتح میکرد «دوچه» موفق شد که ارتشهای خود را که زیاد بوی ایمان نداشتند بمیدان جنگ بفرستد اما همینکه عقب‌نشینی این کشور آغاز شد دیگر امکان ادامه این کار از بین رفت و موج مخالفتها «موسولینی» را از پا در آورد.

اما «هیتلر» بعوض تسلیم بدشمن خود کشتی را برگزید. او خود این ماجرا را آغاز کرده بود و خود نیز بدان پایان داد و برای آنکه اسیر نشود مانند «پرومته» خود را در گرداب افکند.

این مرد که از هیچ آغاز کرده بود، در هنگامیکه کشورش دلباخته تازه‌ای طلب میکرد خود را بدامان وی انداخت. آلمان که از امپراطور مقهور، ژنرالهای مغلوب و سیاستمداران نالایق خسته شده بود تسلیم رهگذر ناشناسی شد که خوی ماجراجوئی داشت و میخواست بر همه چیز غلبه کند و با آوای پرشورش خواستها و غرایز پنهانی وی را بیدار میکرد. از این گذشته علیرغم شکست سابق «ورسای» میدان عمل برای این دو ماجراجو باز بود. در سال ۱۹۳۰ ترس و یاکشش و جاذبه کمونیسم و یا فاشیسم اروپا را فرا گرفته بود. این قاره از دم و کراسی نیز عصبانی بنظر می‌آمد و پیرمردان همه کارهای آنرا قبضه کرده بودند و برای بروزشور

و هیجان آلمان موقعیتهای مناسبی بوجود آمده بود.

«آدلف هیتلر» تصمیم گرفت که از همه این موقعیتهای استفاده کند. از مجموع «فاشیسم» و «راسیسم» روش خاصی برای خود برگزید و سیستم حکومت وی هر نوع عملی را برای وی ممکن ساخت و قدرت ظاهری، ورقهای برندهای بدست وی انداخت. مسلماً همه این عوامل بسمت ظلم و زور میرفت و بیدادگری بجنایت می‌انجامید، اما وی چون رب‌النوعی خود را در هر کار مجاز میدانست. بعلاوه «هیتلر»، با قدرت، زرنگی نیز داشت و بلطایف‌الحیل می‌توانست همه را جلب کند. آلمان که سراپا مجنوب شده بود با شوق و شور بدنبال «فورر» خودافتاد و تا آخرین لحظه از او پیروی کرد و بدانسان که هیچ ملتی برهبر خود خدمت نکرده بود نسبت بوی شرط خدمتگزاری بجای آورد.

با وجود این «هیتلر» در راه خود بمانع انسانی برخورد که نمی‌توانست از آن بگذرد. وی نقشه عظیم خود را بر مبنای حقیر شمردن مردم گذاشته بود. اما افراد تنها بصورت مصالح ساختمانی جامد نبودند بلکه واجد روح و عقل نیز بودند و این طرز رفتار که مبنی بر نفی قدرت و اراده سایرین بود خیلی دور از احتیاط بنظر می‌آمد. بعقیده «فورر» آلمان در قدم اول میبایستی پیمان «ورسای» را با تکیه به ترسی که ممالک دموکرات از جنگ داشتند پاره کند. سپس اتریش و «چکوسلواکی» و «لهستان» را با استفاده از بیطرفی پاریس و لندن و با همکاری مسکو ضمیمه خود سازد، پس از آن بر حسب موقعیت یا فرانسه را در برابر روسیه ساکت در تحت انقیاد در آورد و یا روسها را در مقابل فرانسه وحشتزده مغلوب سازد. پس از اینکه این دو هدف بدست می‌آمد لازم بود که با بهره‌برداری از بیطرفی آمریکا، بمقهور ساختن بریتانیا دست بزند. بدین ترتیب تمام اروپا تحت سلطه «نظام جدید» در می‌آمد و ژاپن نیز يك متحد میگردد و امریکا که از سایر نقاط دنیا جدا میماند بنوبه خود سر تسلیم پیش می‌آورد.

این پیش‌بینی‌ها در ابتدا کاملاً درست در آمد. آلمان نازی که با قوانین

جابرانه‌ای اداره‌میشد مرتباً با پیروزی جلو میرفت. «ژنو»، «مونبخ» و «قرارداد بین آلمان و شوروی» به اعتماد ناهنجاری که آلمان بر همسایگان خود تحمیل میکرد صحنه میگذاشت. اما دربین همین همسایگان بناگاه برق شهامت و شرافت جستن کرد. پاریس و لندن بقربانی شدن لهستان رضا ندادند. از این لحظه ببعد «فورر» با روشن بینی خود دریافت که رشته آرزوهای پلانیفیکیشن گسیخته شده است. درست است که ارتش روئین‌تن آلمان، فرانسه بدون «رهبر» و بدون «دولت» را درهم کوبید اما انگلستان از آن سوی دریا تسلیم نمیشد و شعله مقاومت بین فرانسویها نیز کم کم زبانه میکشید. بدین ترتیب جنگ باقیانوسها و به «آفریقا» و به «خاور» و گوشه‌های خاک فرانسه کشیده شد و هنگامیکه آلمان بشوروی حمله برد، آن نیروئی که برای بزانو درآوردن روسیه لازم داشت قبلاً در نقاط دیگر بکار گمارده بود. از این لحظه ببعد، امریکا که بعلت حمله ژاپن وارد جنگ شده بود، قوای خود را در همه جا بسط داد و تقدیر علی‌رغم قدرت معجز آسای آلمان و «فورر»، بازی دیگری آغاز کرد.

اقدام «هیتلر» مافوق بشری و غیر انسانی بود. وی کار خود را تا آخر دنبال کرد و تا ساعات واپسین احتضار، در پناهگاه خود در «برلین» مثل روزهای درخشان زندگیش، از عقیده خود برنگشت و بی‌رحم و سرسخت باقی ماند و برای عظمت مبارزه‌ای که درپیش گرفته بود چنین تصمیم داشت که هرگز تردید نکند و کنار نیاید و بعقب نرود. وی خود را چون یکی از خدایان افسانه‌ای یونان تصور میکرد که میتواند دنیا را از جای خود تکان دهد و بنابراین نمی‌بایستی تسلیم شود و یا نرمی و انعطاف بخرج دهد؛ اما هنگامیکه مغلوب شد و درهم شکست و شاید در همان لحظه‌ای که همه چیز تمام شد، باز بصورت يك انسان درآمد و در خفا بر بخت بد خود اشک ریخت.

اینک دیگر مسئله تسلیم آلمان فقط جنبه تشریفاتی داشت ولی همین تشریفات نیز میبایستی بعمل آید قبل از مرگ «هیتلر»، «گورینگ» که از طرف

پیشوا بعنوان جانشین احتمالی وی تعیین شده بود و عقیده داشت که «هیتلر» حاضر بشنیدن هیچ حرفی نیست، طرح يك قرارداد را با مهاجمین ریخت ولی وی بفوریت از طرف «فورر» محکوم گردید. «هیملر» که در مرحله دوم جانشینی قرار داشت، بنوبه خود با «کنت برنات» نماینده صلیب سرخ سوئد تماس گرفت و از راه «استکهلم» برای دول غرب پیشنهاد ترك مخصوصه فرستاد. «هیملر» حساب می‌کرد که اگر جنگ در جبهه غربی متوقف شود و در جبهه شرقی ادامه یابد در بلوک متفقین شکافی پدید می‌آید که آلمان از آن استفاده خواهد کرد. قهرمان بزرگ «گشتاپو» برای آنکه بارشهرت زشتی را که بعلت جنایاتش پیدا کرده بود کمی سبک کند دست به اقدامات دیگری زد. بدین ترتیب که وی به «صلیب سرخ بین‌المللی» اختیارداد که در پایان ماجرا، مواد غذایی موجود را بین آوارگان تقسیم کند. مابلافاصله پس از اطلاع از جریان، از راه «برن» و «زوریخ» بوسیله کامیونهای خودمان که رانندگان سویسی آنها را میراندند، مقداری لوازم برای اردوها و ستونهای افراد گرسنه‌ای که آلمانها به پیش میراندند بجنوب آلمان فرستادیم.

برای خودمنهم «هیملر» پیامی فرستاد که در زیر لفافه پریشانی و درماندگی، مکر و حيله در آن بچشم میخورد. وی در پیام خود چنین میگفت: «بسیار خوب! شما فاتح شدید. وقتی انسان فکر میکند که شما از کجا آغاز بکار کردید نسبت بشما احساس احترام میکند... اما اینک چه میخواهید بکنید؟ آیا همه چیز را به انگلوسا کسونها واگذار میکنید؟ آنها شما را چون تابع خود خواهند نگرست و افتخارات شما را از بین خواهند برد. آیا میخواهید با روسها شریک شوید؟ در اینصورت آنها فرانسه را تابع قوانین خود خواهند ساخت و شما را نیز از بین خواهند برد... تنها راهی که واقعاً ملت شما را بعظمت واستقلال میرساند توافق با آلمان شکست خورده است. این مسئله را بفوریت اعلام کنید و بدون فوت وقت با مردانیکه هنوز در آلمان صاحب قدرتند و میخواهند کشور خود را در راهی

جدید رهبری کنند، وارد مذاکره شوید... آنها همه برای این کار حاضرند و از شما نیز همین انتظار را دارند... اگر شما بر روحیه انتقامجویی خود مسلط شوید و از موقعیتی که امروز «تاریخ» برای شما پیش آورده استفاده کنید بزرگترین مرد تمام ادوار جهان خواهید شد.»

اگر از تعارفاتی که این پیام نومیدانه و این ندائی که از کنار قبر طنین می‌انداخت صرف نظر کنیم، در مطالب آن حقیقتی وجود داشت. اما این افسونگر مایوس از من پاسخی دریافت نکرد و از جانب «لندن» و «واشینگتن» نیز موفق باخذ جواب نگردید. از آن گذشته وی قادر بدادن امتیازی بما نبود. «هیتلر» که گویا بوئی از این جریانات برده بود «هیملر» را نیز از جانشینی خود خلع کرد و وصیت نمود که پس از مرگش «آمیرال دونیتز» زمام امور را بدست گیرد. بدین ترتیب با آخرین تلگرامی که از مقر «صدارت عظمی» صادر شد اختیارات بآمیرال نامبرده تفویض گردید.

تا لحظات واپسین، آخرین زمامداران «رایش» سعی میکردند که هر يك جدا گانه با «غربیها» کنار بیایند، اما این تلاش بیهوده بود. غربیها جز تسلیم بدون قید و شرط و آنهم بکلیه متفقین، شرط دیگری را نپذیرفتند. درست است که «آمیرال فریدبورگ» در ۴ مه به «مونتگمری» تسلیم وار تشهای شمال غربی آلمان، دانمارك و هلند را بوی تفویض نمود، اما این فقط يك قرارداد بین رؤسای نظامی محلی بود و يك معاهده کلی مربوط بآلمان بحساب نمی‌آمد. سرانجام «دونیتز» دست از مقاومت برداشت و «ژنرال یودل» که از طرف وی به «رمس» آمد پیام تسلیم کلی آلمان را به «ایزنهاور» تسلیم کرد. قرارداد تسلیم روز ۷ مه در ساعت ۲ صبح بامضا رسید و قرار شد که نیمه شب روز بعد آتش بس اعلام شود. چون این پیمان در مقر فرماندهی «فرمانده کل غرب» مبادله شده بود مقرر گردید که در مقر فرماندهی شورویها در برلین نیز قراردادی در تأیید پیمان مذکور بامضا برسد. بدیهی است که من قبلاً ترتیب شرکت فرانسه را در امضای این دو قرارداد

داده بودم. از طرف ما بمتن قرارداد که در نهایت سادگی بود، اعتراضی نشد اما لازم بود که فرانسه رسماً در آن وارد باشد. باید بگویم که متفقین خود بدون مخالفت، ما را دعوت کردند. در «رمس» طبق قرار قبلی «ژنرال بیدل اسمیت» رئیس ستاد «ژنرال ایزنهاور» بنام «فرمانده کل» در مراسم شرکت کرد و ابتدا با «یودل» نماینده «دونیتز» قرارداد را امضا نمود، سپس «ژنرال سوسلاپارف» از طرف شوروی و «ژنرال سوه» معاون ستاد دفاع ملی از طرف فرانسه قرارداد را امضا نمودند. (ژوئن در این هنگام در سانفرانسیسکو بود). اما پیمان برلین با تشریفات بیشتری توأم بود، البته چیزی اضافه بر قرارداد «رمس» نداشت اما روسها خیلی مایل بودند که آنرا برجسته نشان دهند. من «ژنرال دلتر» را بعنوان نماینده فرانسه برای امضای قرارداد برلین معرفی کردم.

«ژنرال دلتر» با آنکه با احترامات زیادی از طرف روسها استقبال شد معهداً بمانعی برخورد. «مارشال ژوکف» نماینده فرماندهی شوروی و «مارشال تدر» افسر هوایی انگلستان نماینده فرماندهی غرب بود. روسها اعلام کردند که موافقت «ژنرال دلتر» نیز حضور داشته باشد. اما چون امریکاییها «ژنرال اسپاتز» را نیز فرستاده بودند تا مانند «دلتر» قرارداد را امضا کند، «ویشینسکی» که بعنوان راهنمائی «ژوکف» خود را به برلین رسانیده بود نظر داد که ژنرال امریکائی همان کار «تدر» را انجام میدهد و نمی‌تواند در امضاء قرارداد شرکت کند و بهمین ترتیب نماینده فرانسه نیز حذف میگردید، اما «دلتر» با نهایت مهارت و قدرت ایستادگی کرد و اعلام داشت که باید وظیفه خود را انجام دهد. مسئله بزودی حل شد و روز ۹ مه «ژنرال دلتر» در کنار نمایندگان نظامی متفقین و در زیر تابلوئی که پرچم سه رنگ فرانسه در کنار پرچمهای متفقین بر آن نصب بود، در مراسم شرکت کرد و در آخرین مرحله تسلیم آلمان، نماینده فرانسه مانند نمایندگان شوروی، ایالات متحده، و بریتانیای کبیر قرارداد را امضا نمود. «فیلد مارشال کایتل» که حضور داشت فریاد برآورد: «عجبا! فرانسویها هم؟» و

بدین ترتیب تعجب خود را از پیشرفت عجیب فرانسه و ارتش آن ابراز نمود. در روز ۸ مه ساعت ۳ بعدازظهر، من در پیام رادیوئی خود چنین گفتم: «ما جنگ را بردیم و پیروزی نصیبمان شد. این پیروزی ملل متحد و فتح فرانسه است!...». «وینستون چرچیل» در لندن و «هاری ترومن» در واشینگتن نیز نظیر همین پیام را بمردم دادند. کمی بعد من به «اتوال» رفتم. میدان از جمعیت موج میزد. هنوز من مراسم احترام را نسبت به «سرباز گمنام» بجای نیاورده بودم که مردم با ابراز احساسات شدید هجوم آوردند و تمام موانع را شکستند. من بزحمت خود را از وسط جمعیت بیرون کشیدم. با وجود این تظاهرات و تشریفات، با وجود طنین ناقوسها و شلیک توپها و سخنرانیهای رسمی، خوشحالی و شادی جمعیت مانند خود من کاملاً از ته دل نبود.

باید گفت که از ماهها باین طرف همه بشکست آلمان یقین داشتند و چند هفته بود که منتظر آن بودند و بنابراین پیروزی ما غیرمنتظره نبود و با ابراز احساسات فوقالعاده مواجه نشد مضافاً باینکه در هنگام آزادی، مردم ابراز شادی و خوشحالی فراوان کرده بودند. از این گذشته اگر این ماجرا برای ما فرانسویها حاوی فتحی بود که از پرتگاهی عمیق شروع شده بود، در ابتدا نابسامانیهای اسف باری نیز بهمراه داشت و توأم با رضایت خاطری که پایان آن در برداشت، در اعماق احساسات ملی برای همیشه دردی مزمن و مرده برجای مانده بود. مسلماً در سراسر دنیا صدای شلیک توپهای ترك مخصوصه با خرسندی تلقی شد، زیرا خبر از پایان مرگ و بدبختی میداد. اما شادی و شغف زیادی همراه نداشت، زیرا این جنگ با جنایاتی توأم بود که مایه ننگ بشریت بشمار میرفت، همه کس در هر نقطه دنیا در باطن خود حس میکرد که امید جاودانی دوباره جان میگیرد اما ضمناً از این وحشت داشت که در این بار نیز «جنگ» که همه چیز پدید میآورد، مولد صلح باشد.

وظیفه‌ای که درماندگی میهن بر عهده من گذاشته بود، اینک خاتمه یافته

بود و بخت مساعد بطرزی باور نکردنی بمن کمک کرده بود تا فرانسه را در جنگی که هستیش را تهدید میکرد تا با آخر رهبری نمایم. اینک این کشور، زنده و سربلند، دوباره سرزمینها و مقام خود را باز می‌یافت و در ردیف بزرگترین دول دنیا، در تنظیم سرنوشت جهان شریک میشد. امروز فرانسه که روپایان میرفت بسی طلائی و درخشان بود اما فردا چقدر تیره و تاریک مینمود! هم‌اکنون همه چیز از حرارت افتاده بود و رو بافول میرفت. چگونه ممکن بود این شعله غرور ملی را که با طوفانی از زیر خاکستر بیرون آمده بود پس از آرامش همچنان فروزان نگاه داشت؟

ناسازگاری

هنوز صدای شلیک توپهای پایان جنگ تمام نشده بود که دنیا تغییر قیافه داد. قدرت و حرارت ملل که برای جنگ بسیج شده بود ناگهان بی‌فایده ماند و در عوض هوسهای دولتها با کمال وضوح پدیدار گردید. رسوم و احتراماتی که کم و بیش بین متفقین در هنگام مبارزه با دشمن وجود داشت از بین رفت. دیروز همه می‌جنگیدند و امروز هنگام تصفیه حساب فرا رسیده بود.

این زمان حقیقت و واقعیت، ضعف و ناتوانی فرانسه را در قبال نقشه‌هایی که در پیش داشت و حساب‌هایی که سایرین درباره‌ی وی می‌کردند بخوبی روشن ساخت. متفقین می‌خواستند از موقعیت استفاده کنند و ما را از ادعای حقوق خود منصرف سازند و یا در بنای سازمان آینده صلح نقش کم‌اهمیتی بما بدهند. تلاش من برای آن بود که چنین امری واقع نشود. بعلاوه چون میدانستم که سرنگون شدن آلمان، گسیختگی اوضاع اروپا و تضاد روس و امریکا برای فرانسه که بوضعی معجز آسا از مهلکه جان بدر برده بود، موقعیتهای مناسب استثنائی جهت اقدام پیش آورده است، بنظرم میرسید که مرحله تازه ممکن است امکان اجرای نقشه وسیعی که برای کشور خود داشتم برایم فراهم سازد.

نقشه من این بود که در بدو امر برای فرانسه در اروپای غربی ایجاد امنیت کنم و نگذارم «رایش» جدیدی ویرانتهید کند. با «شرق» و «غرب» همکاری کنم و در صورت لزوم با آنها قراردادهائی منعقد سازم بدون آنکه هیچگاه زیر بار رقیب بروم و برای آنکه خطر تفرقه و ازهم پاشیدگی از بین برود سعی

کنم بتدریج «اتحاد فرانسه» بصورت همکاری آزاد در آید و ممالکی را که با «راین»، «آلپ» «پیرنه» تماس دارند از نظر سیاسی و اقتصادی و استراتژیکی گرد هم آورم و از این تشکیلات قدرت سومی در جهان ایجاد کنم که در صورت لزوم نقش داوری بین دو منطقه شوروی و انگلوساکسون را داشته باشد. از ۱۹۴۰ آنچه انجام داده و گفته بودم زمینه این امکانات را فراهم ساخته بود و اینک که فرانسه بپا خاسته بود میخواستم این امکانات را بمرحله عمل در آورم.

وسایل کار خیلی محدود بود. با وجود این اگر فرانسه بزرگترین ورق برنده را در دست نداشت، باز هم صاحب چند ورق خوب بود؛ مثلاً حیثیت او که چندین قرن قدمت داشت، با رجعتش از کنار پرتگاه، تا حدی بوی بازگشته بود. دیگر آنکه هیچکس نمی‌توانست از همکاری وی در میان وضع بی‌ثباتی که گریبانگیر نوع انسان شده بود انتقاد کند و بالاخره سرزمینها، ملت و متصرفاتش در آنسوی اقیانوس نمودار بسیار محکم قدرت وی بشمار میرفت. این عوامل تا هنگامیکه دوباره قدرت خود را بدست می‌آوردیم بما امکان اقدام و جلب احترام سایرین را میداد.

اما شرط اساسی، استفاده از این عوامل بود که وظیفه اصلی مرا تشکیل میداد. برای جبران کمبود لازم بود ملت با من همکاری کند و پشتیبان من باشد. اگر این امر تحقق پیدا میکرد، من مطمئن بودم که هیچکس نمی‌توانست جلوی اراده فرانسه را بگیرد. مسلم است که همکاران ما طور دیگری فکر میکردند و با وجود احترامی که برای «ژنرال دوگل» قائل بودند باز هم فرانسه را مانند سابق نفوذپذیر و قابل انقیاد تصور میکردند و مترصد بودند که بین من و کسانی که مایل به عودت رژیم سابق بودند اختلافی بروز کند.

از فردای پیروزی، يك مسئله جدی در زمینه تعیین سرحدات آلپ پیش آمد. دولت ما از مدتها قبل نظر خود را در این خصوص اعلام کرده بود، ما میخواستیم خط الرأس کوهستان را سرحد سرزمین خود قرار دهیم، بدین ترتیب

چند قطعه‌ای که ایتالیاییها در قسمت فرانسه داشتند بما داده میشد. ما همچنین طالب بودیم ولایات «تاند» و «لابریگ» که سابق جزو «ساوا» بود بما بر گردانده شود. همین اقدام را شاید در آتیه درباره «ونتی‌میل» بامراجعه بآراء ساکنین آنجا بعمل می‌آوردیم. «وال دائوست» از نظر مردم و زبان قاعدهً بما تعلق میگرفت و ما در حین پیشرفت نیروی خودمان، تمایل عمومی را نسبت بالحاق بفرانسه مشاهده کرده بودیم، اما چون در هشت ماه از سال برفهای «مون بلان» ارتباط بین فرانسه و سکنه دره «آئوست» را قطع میکرد و بدین ترتیب زندگی آنها با ایتالیا مربوط میگردد، تصمیم ما بر این قرار گرفت که از مطالبه این ناحیه صرف نظر کنیم و فقط باین قناعت کنیم که «رم» آنجا را باستقلال بشناسد، بعلاوه دولت آقایان «بونومی» و «سفورتزا» بنمایندگان ما اطلاع داده بودند که شرایط ما را می‌پذیرند. این شرایط در واقع با مقایسه با صدماتی که «ایتالیا» بما وارد آورده بود و سودی که این کشور از صلح و آشتی میبرد، خیلی عادلانه بود.

حمله نهائی که در «آلپ» توسط قوای «ژنرال دواین» صورت گرفت بهدفع و نتیجه منظور رسید. «وال دائوست» و شهرستانهای «لاروایا» در ۲ مه یعنی در همان روز که قوای آلمان وفاشیست پرچم صلح برافراشتند بدست افراد ما افتاد. از نظر اداری «تاند»، «لابریگ» و «ونتی‌میل» وابسته بناحیه «آلپ ماریتیم» شدند و اما اداره «آئوست» بکمیتته‌های محلی واگذار گردید.

کار بدینجا رسیده بود که در ماه مه امریکائیا اظهار تمایل کردند که قوای ما بطرف سرحدات ۱۹۳۹ بازگشت کند. سرزمینهای را که ما بدین ترتیب تخلیه میکردیم میبایستی از طرف قوای متفقین اشغال شود. این مسئله ضمن یادداشتی توسط آقای «کافری» به «که دورسه» فرستاده شد و توسط «ژنرال گریتنبرگ» فرمانده سپاه امریکا در «پیه‌مون» به «ژنرال دواین» تذکر داده شد و بالاخره توسط «ترومن» به «بیدو» که در «واشینگتن» بود اعلام گردید. برای انجام چنین کاری امریکائیا نمی‌توانستند بموافقتنامه‌ای از ما استناد کنند و یا مقتضیات نظامی

را بهانه قرار دهند. آنها فقط تصمیم گرفته بودند که تا هنگام عقد قراردادهای صلح از تغییر وضع سرزمینها نسبت بقبل از جنگ ممانعت بعمل آورند. بدیهی است که «واشینگتن» این تصمیم را فقط در مورد فرانسه و ممالک مجاور «آلپ» میخواست عملی کند.

در اصل قضیه، تمایل برتری جوئی امریکائیا که در اغلب موارد من متوجه آن شده بودم محرك تصمیم آنها بود. اما ضمناً نفوذ انگلیسها نیز در آن بچشم میخورد، زیرا در همین هنگام انگلستان در «مدیترانه شرقی» مانور قطعی خود را آغاز کرده بود. سیاست «لندن» چنین اقتضا میکرد که اول «واشینگتن» را بمبارزه با «پاریس» وادارد. دلایل زیادی در دست بود که چنین فرضیه‌ای را به ثبوت میرساند.

«ژنرال آلکساندر» فرمانده عالی در ایتالیا بدستور «چرچیل» افراد ایتالیائی را که تحت فرمان داشت بسمت «تاند» و «لابریگ» و «دوتی‌میل» هدایت میکرد، اگرما مانع آن نمیشدیم نتیجه اینکار تسلط «رم» بر این سرزمینها بود. در این هنگام اختلاف نظرهای بین «گریتن برگ» که میخواست جای ما را بگیرد و «دواین» که بدینکار رضا نمیداد، بروز کرده بود. ژنرال فرانسوی که مهارتش در جنگاوری بیش از معامله بود کتباً بحریفش اطلاع داد که «در صورت لزوم طبق دستور «ژنرال دو گل» تا آخرین مرحله بمخالفت خود ادامه خواهد داد.» فرماندهی کل ایتالیا بنمایندگان مطبوعات اعلام داشته بود که طبق امریه من، افراد فرانسوی قصد دارند بطرف سربازان امریکائی تیراندازی کنند. مأمورین مخفی، رونوشت تلگرامی را که نخست‌وزیر بریتانیا برای رئیس جمهور امریکا فرستاده بود بدست آورده بودند. در این تلگرام آقای «چرچیل» مرا بعنوان «دشمن متفقین» معرفی کرده و از «ترومن» خواسته بود که هیچگونه امتیازی بمن ندهد و تأکید کرده بود که «طبق اطلاعاتیکه از مناب فرانسوی بدست آورده است مطمئن است که بزودی، «ژنرال دو گل» سقوط خواهد کرد.»

با آنکه «ترومن» کمتر از «چرچیل» جاه طلب و بیش از او پیرو منطق بود معینا چنین اندیشید که باید وی نیز اقدامی کند. روز ۶ ژوئن سفیر امریکا «کافری» یادداشتی بوزارت خارجه تسلیم کرد. وی در این یادداشت با اشاره به «ناراحتی دولتش درباره باقی ماندن نیروی فرانسوی در بعضی از نقاط شمال غربی ایتالیا»، نسبت برفتار «دواین» اعتراض کرده و خواستار عقب نشینی افراد ما شده بود. «داف کوپر» نیز بنوبه خود یادداشتی داد مبنی بر اینکه «دولت انگلستان با تصمیمات و اقدامات ایالات متحده کاملاً موافق است». روز بعد يك پیام خصوصی از جانب رئیس جمهوری امریکا برای من رسید. وی در این پیام بمناسبت تهدید «ژنرال دواین» اظهار تأسف کرده و خواسته بود که من بتخلیه ایتالیا رضایت دهم «تا بعداً مطالبات حقه فرانسه در مسئله سرحدی بطور طبیعی و قطعی حل شود». و در صورتیکه من خواهش وی را نمی پذیرفتم او خود ناچار بود که «تقسیم مواد و لوازم را که توسط امریکائیا برای ارتش فرانسه بعمل می آید متوقف سازد» و در آخر بصورتی شگفت انگیز افزوده بود که «معینا جیره غذائی مثل سابق با افراد داده خواهد شد».

من پیام «ترومن» را زیاد ناراحت کننده ندیدم معینا فکر کردم لازم است در هنگامی که انگلیسها رسماً اطلاع میدهند که حاضر بحمله به افراد فرانسوی در سوریه هستند، بچرخهای روابط فرانسه و امریکا روغن بزنم، از اینرو بر رئیس جمهوری پاسخ دادم که «هیچوقت در تصمیمات و یا دستورهای حکومت فرانسه و «ژنرال دواین» قصد جلوگیری از حضور افراد امریکایی در ناحیه «آلپ» در بین نبوده است و در این منطقه مانند همه جا امریکائیا و فرانسویها با رفاقت و دوستی با هم بسر میبرند. مسئله در همزیستی فرانسویها و متفقین آنها نیست بلکه بحث بر سر «بیرون راندن فرانسویها از سرزمینی است که توسط سر بازان ما از آلمانها و فاشیستهای ایتالیا گرفته شده و در بین آنها دهکده هائیسیت که ساکنین آنجا اصلاً فرانسویند». من به «هاری ترومن» خاطر نشان کردم که «خارج ساختن ما

از این منطقه توأم با اقدامات انگلیسها در سوریه بر علیه ما، انعکاس بسیار ناهنجاری در احساسات ملت فرانسه خواهد داشت.» و بالاخره در آخر افزودم که «برای آنکه تا حد امکان رضایت خاطر وی فراهم گردد من «ژوئن» را نزد «الکساندر» میفرستم تا دو نفری راه حلی پیدا کنند.»

سرانجام، راه حل این شد که سرزمینهاییکه ما ادعا میکردیم، در اختیار ما باقی بماند، با آنکه قبلاً طرح موافقتنامه‌ای بین ستاد «ژنرال الکساندر» و «ژنرال کارپانتیه» نماینده «ژوئن» ریخته شده بود مبنی بر اینکه افراد ما بتدریج تامل‌های ۱۹۳۹ عقب‌نشینی کنند، اما من غیر از مورد «وال دائوست» که نمی‌خواستم نگاه دارم با چنین طرحی مخالفت کردم و فقط موافقت نمودم که دستجات کوچکی از متفقین حق داشته باشند بسرزمینهای مورد بحث وارد شوند بدون آنکه در امور دخالت کنند، بعکس تأکید کردم که قوای ایتالیا باید از این منطقه خارج شود؛ از این گذشته هنگامیکه ما مشغول مذاکره بودیم، متفقین در مقابل امور انجام‌شده قرار گرفتند، بدین معنی که مناطق «تانده» و «لابریگ» انجمن‌های شهری انتخاب کردند که خواستار الحاق بفرانسه بودند. سرزمینهایی را که سابق در تصرف ایتالیا بود مانند «پتی سن برنار»، «ایزران»، «مون سنی»، «مون ژنور» جزو دهکده‌های نزدیک فرانسه اعلام کردیم. اهالی وال دائوست، تحت حمایت افسران ارتباطی که برایشان فرستاده بودیم و نیروی چریکی که خود فراهم آورده بودند توسط «کمیته آزادی» خود اعلام استقلال کردند. فقط در مورد «ونتی‌میل» بود که ما دخالتی نکردیم زیرا افکار و احساسات مردم در آنجا مخلوط بنظر میرسید، سربازان امریکائی و انگلیسی که در سرزمینهای مورد بحث بودند پس از شکست انتخاباتی «چرچیل»، در آخر ژوئیه آنجا را تخلیه کردند. هنگامی که در ۲۵ دسامبر آقای «آلچیده دگاسپری» که پس از فوت «کنت سفورتزا» وزیر امور خارجه ایتالیا شده بود، در پاریس بملاقات من آمد، درخواست کرد که ما شرایطمان را در مورد پیمان آینده صلح برای وی تشریح کنیم، من همانطور که به «سارا گات»

سفیر ایتالیا گفته بودم به «گاسپری» هم خاطر نشان کردم که ما از نظر احقاق حق خودمان جز بدانچه واقعاً بما تعلق گرفته نظری نداریم. «گاسپری» آهی کشید و قول داد که در پیمان صلح نظر ما را تأمین کند و همین کار را هم کرد. در هنگام بروز و حل این مشکلات، بحران بزرگی در منطقه مدیترانه شرقی بروز کرد. از مدتها قبل احساسات تند میهن پرستان عرب و تمایل انگلیسها بر اینکه تنها ارباب خاورمیانه باشند، بر ضد ما با هم پیوند شده بود. تا جنگ جریان داشت حریفان ما رفتار احتیاط آمیزی پیش گرفته بودند، اما از این به بعد دیگر باین کار احتیاجی نبود. بمحض اینکه «رایش» سقوط کرد آنها مجتمعاً حمله خود را آغاز کردند.

«سوریه» صحنه این عملیات بود. از انتخابات سال ۱۹۳۴ باینطرف آقای «شکری قوتلی» رئیس جمهور و وزرای دولت او مرتباً از ما تقاضاهای مختلف میکردند و بعلاوه در این کشور بی ثبات که در اثر تشنجیات سیاسی فرسوده شده بود، دولت دائماً سیل عدم رضایت را متوجه ما میساخت و ما خود در سال ۱۹۴۱ استقلال «سوریه» را اعلام کرده بودیم و اخیراً هم با مساعی ما این کشور بعنوان يك حکومت خودمختار در کنفرانس «سانفرانسیسکو» دعوت شده بود و از چهار سال باین طرف مظاهر مختلف قدرت مانند سازمان اداری، مالی، اقتصادی، انتظامی و سیاسی از طرف ما بخود آنان تفویض گردیده بود اما، چون در زمینه دفاع و تأمین نظم ما مسئولیت داشتیم، دستجات محلی را زیر فرمان خود گرفته و درپاره ای نقاط پادگانهای کوچک فرانسوی نگاه داشته بودیم و بعلت همین امر از ۱۹۴۱ در سوریه بی نظمی و اختلالی رخ نداده بود، درحالیکه در «مصر»، «فلسطین»، «اردن» و «عراق» که تحت نفوذ انگلستان بودند اغتشاشات عظیمی بروز کرده بود.

معهداً ما مایل بودیم که روابط خود را با «سوریه» و «لبنان» بر روی اساس مشخص و روشنی بنا کنیم و چون فکر میکردیم که سازمان ملل بزودی يك سیستم امنیت جهانی ایجاد خواهد کرد، قصد داشتیم مسئولیتی را که جامعه ملل قدیم بما

داده بود بخود این کشورها واگذار کنیم و فقط دو پایگاه نظامی محلی تأسیس نمائیم و تمام قوای خود را خارج سازیم و تأسیسات این دو کشور را بحکومت «دمشق» و «بیروت» واگذار نمائیم. از طرف دیگر با پیمان‌هایی که می‌بستیم وضع همکاری خودمان را با آنها و منافع اقتصادی و فرهنگی را که در کشور آنها داشتیم روشن میکردیم. این نقشه‌ای بود که من از ابتدا پیش خود طرح کرده و در طوفانهای حوادث و جزر و مدهای گوناگون تعقیب نموده بودم و چنانچه انگلستان بطور ناگهانی دخالت نمیکرد به نتیجه غائی خود میرسید.

من همیشه انتظار این اقدام را از طرف انگلستان داشتم. در میان جاه طلبی و خواستهای ملی و در کشاکش امور جهانی، همیشه تمایل انگلیسها بتسلط بر شرق بچشم می‌خورد. بارها من این هوس انگلستان را که مترصد شکستن سدها و موانع بود احساس کرده بودم، با پایان جنگ در اروپا، موقعیت مناسبی برای این کشور پیش آمده بود.

اشغال اجنبی و عواقب آن قدرت قدیمی فرانسه را از وی باز گرفته بود. در مورد اعراب هم باید گفت سیاست ماهرانه انگلیس عده زیادی از سران آنها را تحت نفوذ این کشور در آورده بود بخصوص با سازمان اقتصادی که توسط انگلستان پی‌ریزی شده بود و دریاها و حمل و نقل را انحصاراً در اختیار آنها قرار میداد تمام مبادلات تجارتي یعنی در حقیقت هستی ملل خاور زیر نظر انگلستان قرار میگرفت و در عین حال ۷۰۰،۰۰۰ سرباز و عده زیادی هواپیما، زمین و آسمان را نیز در تحت سلطه انگلستان در آورده بود و بعلاوه در کنفرانس «یالتا»، «چرچیل» موافقت «روزولت» و «استالین» را جلب کرده بود که آنان ویرا در «دمشق» و «بیروت» آزاد بگذارند.

من نمی‌توانستم برای مقابله با این مشکلات، با خیالات و مقررات، خود را دل‌خوش کنم. در «سوریه» و «لبنان» قوای ما به ۵۰۰۰ نفر یعنی ۵ گردان، «سنگالی» و عده کمی مأمورین ارتباطی و ۸ هواپیما تقلیل یافته بود؛ از این گذشته

ما دستجات «مخصوص» که مشتمل بر ۱۸۰۰۰ افسر و سرباز محلی بودند نیز تحت اختیار داشتیم این عده برای حفظ و در صورت لزوم اعاده نظم کافی بود زیرا هیچگاه اهالی نسبت به رفتار خصمانه نداشتند، اما اگر قرار میشد که این عناصر ضعیف برای سرکوبی و خاموش کردن طغیان در نقاط مختلف بکار روند و در عین حال گرفتار حمله قوای بریتانیا شوند، پایان کار معلوم بود. من برای مقابله با چنین وضع احتمالی قبلاً تصمیم خود را گرفته بودم. ما هیچگاه جز در صورت اجبار، در آن واحد با عناصر طاغی و دولت انگلستان در نمی‌افتادیم.

اما اگر من میخواستم که تصادمی بین ما و متفقین روی ندهد دلیل بر آن نبود که بخواهم از حقوق حقه خودمان صرف نظر کنم. این ایستادگی من بالاخره حکومت «لندن» را با تخاذل و روش عاقلانه‌ای وادار میکرد، البته این در صورتی بود که من مورد حمایت کشور خودم باشم، اگر من همانطور که تصمیم گرفته بودم بتقاضاهای آنان تسلیم نمیشدم احتمال زیادی وجود داشت که انگلستان از این مرحله جلوتر نرود. زیرا تأمین خواستها و قطع رابطه با فرانسه در آن واحد برای وی امکان‌پذیر نبود. بنابراین من امیدوار بودم که در صورت بروز بحران عقیده عمومی پشتیبانم باشد. انگلیسها بخصوص «چرچیل» با اتکاء به بیم و هراس و حسابهای دستگاه رهبری فرانسه، فکر میکردند بتوانند جلوی «دوگل» را بگیرند و یا قدرت را از وی سلب کنند. خلاصه پشتیبان من در سیاست، دیپلماسی و مطبوعات، بسیار سست و متزلزل بود و چه بسا که با مخالفت و ملامت نیز روبرو میشدم.

در اواخر آوریل، از ظواهر امر چنین برمی‌آمد که در سوریه و بخصوص در «دمشق»، «حلب» و «حمص»، آشوب و بلوا در شرف تکوین است. در همین ضمن حکومت «سوریه» مرتباً درخواست میکرد که دستجات «مخصوص» بوی واگذار شود و در عین حال عناصر آشوب‌طلب را نیز تشویق میکرد. هیئت وزیران ما بدرخواست «ژنرال بینه» تصویب کرد که سه گردان بمنطقه مدیترانه شرقی اعزام

شود. دو گردان از این سه گردان جانشین افراد سنگالی که عازم میهن خود بودند میشدند و چون هنوز کشتی‌های ما در اختیار متفقین بود قرار شد رزم‌ناوهای «مون کالم» و «ژاندارک» واحدهای مذکور را بمقصد برسانند. این اقدام کوچک بسیار ضروری بود زیرا در همین هنگام يك لشکر انگلیسی که در «فلسطین» مستقر بود مأموریت یافت که ناحیه «بیروت» را متصرف شود. قبل از آن ارتش نهم انگلیس سرزمین «سوریه» و «لبنان» را تحت تصرف خود گرفته بود. تازه قوای ما حرکت کرده بود که سفیر انگلستان در ۳۰ آوریل بملاقات من آمد. او مأموریت داشت که از طرف دولت خود از من درخواست کند که اعزام قوا را بسمت خاورمیانه متوقف سازم زیرا «ژنرال پاچت» فرمانده کل بریتانیا در مشرق معتقد است که این اقدام باعث بروز اختلالاتی خواهد شد. «لندن» پیشنهاد می‌کرد که ما این قوا را بجای آنکه به بیروت بفرستیم با کشتی‌هایی که انگلستان در اختیار ما خواهد گذاشت بجانب «اسکندریه» گسیل داریم. بدیهی است که بدین ترتیب افراد ما بمقصد خود نمیرسیدند.

من به «داف کوپر» پاسخ دادم که: «بعقیده ما اعزام قوا توسط خود ما مطمئن‌تر است و بعلاوه شما میدانید که حفظ نظم در منطقه مدیترانه شرقی تنها بعهده فرانسویهاست و فرماندهی بریتانیا در مشرق و حکومت لندن صلاحیت دخالت در این امر را ندارند».

سفیر گفت: «ژنرال پاچت فرماندهی تمام قوای متفقین منجمله قوای شما را در شرق بعهده دارد».

من گفتم: «ما با این سازمان فقط برای عملیات علیه دشمن موافقت کرده‌ایم، امروز دیگر این مسئله مطرح نیست و بعلاوه دشمن مشترك نزدیک دو سال است که از این منطقه بیرون رانده شده است و بنابراین افراد ما در مدیترانه شرقی بهیچوجه تحت فرماندهی انگلستان نیستند».

سفیر انگلستان بعنوان اعتراض گفت: «موقعیت «سوریه» بموقعیت تمام

منطقه عربی خاورمیانه ارتباط دارد و در این قسمت ما مسئولیت بالاتری بعهده داریم.»

من در جواب گفتم: «در ممالک مدیترانه شرقی هیچ مسئولیتی بالاتر از مسئولیت فرانسه بعنوان قیومیت نیست. رفتار شما ثابت میکند که دولت انگلستان علیرغم وعده‌هایش و با وجود فراخواندن «اسپرز» در دسامبر گذشته، سیاست خود را عوض نکرده است. شما سعی میکنید که خود را چون حائلی بین فرانسه و کشورهایی که تحت حمایت وی هستند قرار دهید و بهمین جهت ما فکر میکنیم که هدف شما اخراج ما از این منطقه است.»

«داف کوپر» در حالیکه سر خود را تکان میداد از در خارج شد. بهنگام خروج زیر لب میگفت: «میبایستی فکر این مشکلات را کرده باشیم.»

این مشکلات بهمان ترتیب که پیش‌بینی میشد پدید آمد. روز ۵ مه آقای «چرچیل» برای من پیامی فرستاد که از نظر مدلول و شکل عین همان پیامهایی بود که از چهار سال باین طرف فرستاده بود. نخست‌وزیر انگلستان در این پیام يك بار دیگر تأکید کرده بود که «از وضع خاص فرانسه در مدیترانه شرقی بخوبی آگاه است، ولی ضمناً متذکر شده بود که با وجود این انگلستان باید «بعلت مسئولیتها ووظائفی که بعهده دارد» در امور این منطقه دخالت داشته باشد. چون آقای «چرچیل» نمی‌توانست که مانند گذشته دخالت خود را موجه نشان دهد و مانند زمانی که از منطقه «کانال» درمقابل «هینلر» و «موسولینی» دفاع کرده بود، اینک نیز خود را بدخالت در کار خاورمیانه مجبور وانمود کند، موضوع جنگ با ژاپن را پیش کشیده و در پیام خود چنین گفته بود: «در این جنگ لازم است که خطوط ارتباطی زمینی، دریائی و هوائی متفقین در حوالی مناطق عملیات «هند» و اقیانوس آرام، محافظت شود و بعلاوه حمل و نقل نفت نیز با آزادی صورت گیرد... بنابراین ما انگلیسها باید در برابر هر بی‌نظمی احتمالی در هر نقطه خاور، روش احتیاطی پیش گیریم.»

سپس «چرچیل» بمسئولیت‌های خود اشاره کرده و از من خواسته بود که «از اعزام قوا صرف نظر و دستجات «مخصوص» را بحکومت‌های «دمشق» و «بیروت» واگذار کنم و بلافاصله این موضوع را رسماً اعلام نمایم». او در پایان پیام خود اظهار امیدواری کرده بود که «من ویرا در جلوگیری از اضافه شدن مشکل جدیدی بر مشکلات گذشته یاری کنم».

من در مورد وقایع بعدی اشتباه نمی‌کردم. «چرچیل» درباره اعزام ۲۵۰۰۰ سرباز فرانسوی اظهار نگرانی میکرد، در حالیکه ۶۰،۰۰۰ سرباز انگلیسی قبلاً در آنجا وجود داشت و ۱۵۰۰۰ سرباز دیگر نیز بآنان اضافه میشد و ۲۰۰۰ هواپیمای جنگی نیز آماده کمک بآنجا بودند. این امر نشان میداد که میبایستی از جانب انگلیسها انتظار اقدام شدیدی داشته باشیم.

در جواب نخست‌وزیر بریتانیا، من مصلحت چنین دیدم که مسئولیتی را که انگلستان با دخالت در امور ما برای خویش بوجود می‌آورد روشن کنم و این دولت را بمانعی که خود برای هر نوع نقشه همکاری بین لندن و پاریس ایجاد میکرد آگاه سازم. این بود که بوی نوشتم: «ما استقلال ممالک مدیترانه شرقی را برسمیت شناخته‌ایم، همچنانکه شما «مصر» و «عراق» را شناخته‌اید و منظوری جز این نداریم که بین استقلال این کشورها و منافع خودمان سازگاری بوجود آوریم. این منافع در زمینه مسائل اقتصادی و فرهنگی است و ضمناً مسائل استراتژیکی را نیز در بر میگیرد. . . . ما هم مثل شما به ارتباط با خاور دور و همچنین نسبت بجریان آزاد سهم خودمان از نفت عراق علاقمند هستیم.» و در آخر افزودم که وقتی این قضایا حل‌شد مامسئله قیمومیت را مطرح خواهیم کرد. آنگاه بالحن حمله یعنی تنها وسیله‌ای که در دست داشتیم به «چرچیل» چنین تذکره دادم: «من تصور میکنم اگر حکومت «دمشق» و «بیروت» فکر نمیکردند که با اتکاء بشما و ضدیت با ما میتوانند از هر نوع مسئولیتی شانه خالی کند قضایا تا کنون حل شده بود. وجود افراد شما در آنجا و طرز رفتار مامورینتان متأسفانه

آنان را بسمت این وضع منفی میکشاند.» و سپس با تأکید اضافه کردم: «باید بشما بگویم که ورود يك لشکر تازه انگلیسی از «فلسطین» به «لبنان» بنظر ما کاری تأسف آمیز و نابجاست.» و بالاخره با تذکر مأموریت «ژنرال بینه» در «دمشق» و «بیروت» از نخست‌وزیر بریتانیا خواستم که «رفتاری کند که در مدت مأموریت ژنرال مزبور از طرف انگلستان مشکلاتی پیش نیاید» و نتیجه گرفتم که: «این مسئله یکی از مواردی است که مانع میشود که در سیاست ما و انگلستان توافقی که بعقیده من برای اروپا بسیار مفید است بوجود آید.»

بدین ترتیب همه چیز روشن و باعث نگرانی بود. وقایع بعدی نیز همین رنگ را داشت. دو روز پس از مبادله پیامها زور آزمائی آغاز شد و در روز ۸ ماه مه بهنگام جشن «پیروزی» خودنمایی کرد. دسته‌های سربازان عرب وابسته بلشکر انگلیسی که از فلسطین آمده بودند در حالیکه بفرانسه ناسزا میگفتند در خیابانها رژه رفتند. روزهای بعد در نقاط مختلف سوریه بفرانسویها حملاتی شد و ژاندارمری محل کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از بروز نظائر آنها نکرد. باید گفت که این ژاندارمری در هنگامی که وابسته بفرانسه بود نمونه کامل وظیفه‌شناسی بود ولی از دو سال باین طرف که ما آنها بحکومت سوریه واگذار کردیم بکلی تغییر شکل داد، و چون فرماندهی بریتانیا با وجود تذکرات نمایندگان ما تجهیز ژاندارمها را بعهده گرفته بودند و آقای «شکری قوتلی» و وزیرانش ۱۰،۰۰۰ مرد جنگی با تجهیزات مدرن در اختیار داشتند و این افراد را برای تشدید و دامن زدن باغتشاش بکار میبردند، از مذاکرات «ژنرال بینه» در «دمشق» طبعاً نتیجه‌ای حاصل نگردید.

با وجود این در ۲۷ مه قوای فرانسه و دستجات مخصوص در تمام نقاط مملکت جلوی بی‌نظمی را گرفتند و فقط «جبل دروز» که نیروی ما در آنجا ناکافی بود بحال طغیان باقی ماند. در این هنگام بود که وزرای سوریه و مشاورین انگلیسی آنها که وضع را بضرر خود دیدند ورق برنده خود را بزمین زدند. در

۲۸ مه تمام مواضع ما در «دمشق» مورد هجوم شورشیان و واحدهای ژاندارمری سوریه که همگی با مسلسلها و خمپاره‌های انگلیسی مجهز بودند قرار گرفت. مدت ۲۴ ساعت صدای شلیک گلوله در «دمشق» ادامه داشت. اما روز ۲۹ معلوم شد که افراد ما بخوبی مقاومت کرده‌اند. برعکس، شورشیان دچار وضع نامساعد شده و مجبور شده بودند در ساختمانهای عمومی مثل پارلمان، شهرداری، شهربانی، سرای، بانک سوریه و غیره پناهنده شوند. برای پایان دادن باین وضع ژنرال «الیوا روژه» نماینده فرانسه در سوریه دستور داد این مراکز طغیان را خاموش سازند. در مدت ۲۴ ساعت این کار بکمک افراد سنگالی و عده‌ای از سپاهیان سوریه انجام پذیرفت. برای سرکوبی شورشیان دو توپ و دو هواپیما بکار رفت. در شب ۳۰ قدرت بدست مقامات فرانسوی افتاد و وزرای سوریه بوسیله کامیونهای سفارت انگلیس بخارج از شهر گریختند.

در مدت این سه هفته که شورش ادامه داشت، انگلیسها هیچ اقدامی نکرده بودند. در «قاهره»، «سرادوارد گریک»، وزیر مشاور انگلیس که مسئول امور شرق بود و «ژنرال پاچت» فرمانده کل بریتانیا همچنان ساکت مانده بودند. در مدیترانه شرقی «ژنرال پیلو» فرمانده ارتش نهم انگلیس چنین وانمود میکرد که بهیچوجه قصد استفاده از قوای قابل ملاحظه‌ای که در اختیار وی بود ندارد. در «لندن» نیز سکوت برقرار بود. در ۲۷ مه، ضیافتی که توسط من و شهر پاریس بافتخار «مونتگمری» داده شد و طی مراسم باشکوهی در «انوالید»، من نشان افتخار بژنرال دادم با نهایت خوبی برگزار گردید. ظواهر امر چنین نشان میداد که «متفقین ما» فقط تا هنگامیکه فکر میکردند دستجات مخصوص، از اطاعت ما سر باز میزنند و ما قادر بحفظ موقعیت خود نیستیم، حاضرند در امور دخالت کنند. در مدت ۲۳ روز، دلائلی که بقول «چرچیل» انگلستان را وادار برفع اغتشاش میکرد و حتی «ضروریات نبرد با ژاپن» و «لزوم حفظ ارتباطات متفقین در جهت هندوستان و اقیانوس آرام و تأمین آزادی جریان نفت» و «ضرورت جلوگیری از

هر نوع بی‌نظمی در هر نقطه شرق، بریتانیاییها را از حالت سکون و عدم تحرك خودشان خارج ساخت و ما هم چنین چیزی را از آنها نمی‌خواستیم اما بمحض آنکه مشاهده کردند شورش و طغیان با شکست روبرو شد وضع آنها ناگهان تغییر کرد و انگلستان با وضعی تهدیدآمیز در مقابل فرانسه قد علم کرد.

در شب ۳۰ مه «ماسیلی» سفیر ما در انگلستان توسط «چرچیل» و باحضور آقای «ایدن» احضار گردید و اخطاریه شدیدالحنی دریافت کرد. دولت انگلستان از زبان نخست‌وزیر خود از دولت فرانسه تقاضا کرده بود که در «دمشق» عملیات جنگی را متوقف سازد. در صورت ادامه نبرد دولت علیاحضرت ملکه نمی‌توانست بی‌طرف بماند.

بمحض آنکه من از این امر اطلاع حاصل کردم، متوجه شدم که قوای ما اگر در آن واحد از طرف انگلیسها و یانگیان سوریه مورد حمله قرار گیرند نمی‌توانند پایداری کنند. درست در همین موقع «بینه» گزارشی برای من فرستاد حاکی از اینکه «قوای فرانسه تمام نقاط «دمشق» را که از آنجا بما حمله شده بود تحت تصرف خود درآورده است.» بنابراین عملیات نظامی ما به نتیجه رسیده بود. با وجود احساسات مختلفی که در دل من در حال غلیان بود صلاح خودمان را در این تشخیص دادم که با حفظ مواضع تصرفی، اسلحه را زمین بگذاریم و خود را در معرض حملات احتمالی انگلیسها قرار ندهیم. «ژرژ بیدو» که امور نمایندگی ما را در مدیترانه شرقی اداره میکرد و نهایت علاقه را داشت که قضایا بعاقبت شومی نینجامد، روز ۳۰ مه در ساعت ۲۲ با موافقت من همین دستور را به «بینه» تلگراف کرد. جریان سفارت انگلیس اطلاع داده شد و «ماسیلی» مأموریت یافت که قضایا را با اطلاع «ایدن» برساند.

اگر انگلیسها فقط خواستار «آتش بس» بودند قضایا خاتمه یافته بود، اما آنها چیز دیگری میخواستند. «لندن» وقتی اطلاع پیدا کرد که فرانسویها قصد ترك محاصره را دارند بقصد اهانت بفرانسه صحنه‌ای را که قبلا فراهم ساخته بود بمرحله

اجرا در آورد. آقای «چرچیل» که بدون شك از پایان نبرد در دمشق آگاه شده بود، اولتیماتوم تهدیدآمیزی برای مافرستاد. وی مطمئن بود که ما نمی‌توانیم جوابی بتهدید او بدهیم. اوضماً میخواست خود را بعنوان حامی اعراب قلمداد کند و امیدوار بود که این تشنجات، سیاست «دو گل» را در فرانسه تضعیف نماید و شاید قدرت را از دست او بیرون برد.

در ساعت ۴ روز ۳۱ مه آقای «ایدن» در مجلس عوام متن پیامی را که بادعای وی من از نخست‌وزیر انگلستان دریافت کرده بودم قرائت کرد؛ با وجود اینکه خود میدانست که تا آن ساعت هنوز پیامی بدست من نرسیده است. پیام «چرچیل» که در مجلس عوام قرائت شد چنین بود: «بعلت وضع وخیمی که بین دستجات شما در مدیترانه شرقی بوجود آمده و جنگهای شدیدی که بوقوع پیوسته است ما با کمال تأسف ناچار شدیم بفرماندهی کل دستور مداخله بدهیم تا بیش از این خون ریخته نشود. ما این اقدام را برای حفظ امنیت تمام منطقه خاور و تأمین ارتباطات برای جنگ «ژاپن» انجام داده‌ایم و برای جلوگیری از وقوع تصادم بین قوای بریتانیا و فرانسه از شما دعوت میکنیم به افراد فرانسوی دستور دهید که بفوریت اسلحه را بزمین بگذارند و در مواضع اولیه خود مستقر شوند. پس از خاتمه پیکار و اعاده نظم، ما حاضریم مذاکرات سه‌جانبه را در «لندن» آغاز کنیم.»

بدین ترتیب دولت بریتانیا نه تنها در مقابل دنیا ما را بمبارزه میطلبید بلکه در زمانیکه ما قادر بجواب گوئی نبودیم رسماً بفرانسه توهین میکرد. بعلاوه این دولت تمام اقدامات لازم را بجا آورده بود تا خبر رسمی آتش بس از طرف ما، قبل از آنکه شرایط و تکلیف او درهمه جا منتشر شود، بلندن نرسد. آقای «ایدن» ترتیبی داده بود که «ماسیلی» را قبل از جلسه مجلس عوام نپذیرد در حالیکه از صبح آن روز سفیر ما مرتباً از وی تقاضای ملاقات میکرد. و اما پیام «چرچیل» در ساعت ۵ یعنی یکساعت پس از قرائت در مجلس عوام بدست من رسید، این تأخیر که مخصوص بامتن گستاخانه پیام، برخلاف تمام رسوم بود علتی جز این نداشت

که مرا مانع شود تا بموقع ترك مخاصمه را در «دمشق» اعلام دارم و بدینوسیله هر نوع بهانه را برای اولتیماتوم انگلستان از بین ببرم. باید بگویم که آقای «داف کوپر» که نمی‌خواست در این دسیسه شریک باشد خودش پیام نخست‌وزیر را بمن تسلیم نکرد، اینکار را رایزن سفارت انگلیس انجام داد و پیام را به «گاستون پالوسکی» داد.

بدیهی است که من جوابی بنخست‌وزیر بریتانیا ندادم. در همان شب درباره اقدامات آتیه، به «بینه» صریحاً دستور دادم که «جز در صورت اجبار دست بچنگ نزنند و مواضع خود را در برابر هر تهاجمی حفظ نمایند و بهیچوجه اوامر فرمانده انگلیسی را اطاعت نکنند.» در اول ژوئن هیئت وزیران تشکیل جلسه داد و از مضمون تمام تلگرامها و اطلاعاتیکه در روزهای قبل رسیده و یا فرستاده شده بود اطلاع حاصل کرد. هیئت دولت باتفاق آراء اقدامات و دستورات مرا تصویب نمود. باید گفت که وزراء از وقوع جنگ بیم‌نداشتند زیرا ما بهر نحو بود از آن جلوگیری میکردیم و بعلاوه تهدیدهای انگلیس بیشتر توپ توخالی بود، اما همه مثل من از این متأثر بودند که میدیدند بریتانیای کبیر تمام مبانی اتحاد و اتفاق را سرنگون میکند. کمی بعد من رسماً جریانات «دمشق» و «لندن» و «پاریس» را انتشار دادم. اطلاعیه من مبنی بر این بود که فرمان آتش بس در شب ۳۰ مه داده شده و چند ساعت قبل از اولتیماتوم انگلستان بمرحله اجرا درآمده است و متذکر شده بودم که این اولتیماتوم تعمداً بعد از انتشار در لندن بدست من رسیده بود و سرانجام خاطر نشان کرده بودم که دولت فرانسه با فرادفرانسوی دستور داده است که مواضع خود را حفظ کنند.

در همین روز اول ژوئن «ژنرال پاچت» به بیروت آمد و اولتیماتوم مشروطی به «ژنرال بینه» تسلیم کرد. این افسر انگلیسی خود را «فرمانده عالی جنگ خاور» مینامید در حالیکه تا فاصله ۱۰۰۰۰ کیلومتری يك دشمن هم وجود نداشت، وی در طی اولتیماتوم خویش متذکر شده بود که از دولت خود دستور گرفته است که فرماندهی

را در سوریه و لبنان بعهده بگیرد و با این عنوان بمقامات فرانسوی اخطار میکرد «که بدون قید و شرط تمام دستورهای ویرا اجرا کنند». و در آغاز امر با افراد ما خاطر نشان میساخت که «جنگ را موقوف کنند و بقرار گاههای خود باز گردند». «ژنرال پاچت» ورود خود را به «بیروت» با تشریفات نظامی جالبی انجام داد. چندین دسته هواپیمای شکاری هواپیمای ویرا تا بیروت همراهی میکرد. از فرود گاه تا مقر نماینده فرانسه، یک ستون تانک از جلو و یک دسته ارابه‌های جنگی از عقب وی حرکت میکردند، سر نشینان این ارابه‌ها هنگام عبور از جلوی پستهای ما همه اسلحه بدست و در حال نشانه گیری مواضع ما بودند.

«ژنرال بینه» در جواب «ژنرال پاچت» اظهار داشت که وی فقط از او امر «ژنرال دو گل» و دولت او اطاعت میکند و خاطر نشان نمود که فرمان قطع نبرد اینک معنایی ندارد، زیرا این کار قبلاً بدستور «ژنرال دو گل» انجام شده است و فعلاً افراد ما در همین مواضعی که هستند باقی خواهند ماند. و اما نفرات بریتانیا امروز هم مانند دیروز میتوانند بهر جا که میخواهند رفت و آمد کنند و ما ممانعتی از آنان بعمل نمی‌آوریم. نماینده ما ضمناً افزود که امیدوار است «پاچت» و افرادش او را و ادار با اقدامات دیگری نکنند و مسئولیت بروز یک برخورد ناگوار را بعهده نگیرند. «ژنرال بینه» ضمناً متذکر شد که مانند گذشته برای اداره و ترتیب مسائل مربوط به حمل و نقل و ارتباطات ارتش طرفین آماده است. «ژنرال پاچت» و تانکها و زره پوشهایش پس از دریافت این پیام بدون سروصدا شهر را ترک کردند. «بینه» بزودی متوجه شد که از طرف ما حمایت می‌شود. وقتی من از ماجرای اولتیماتوم و جواب آن آگاه شدم، بلافاصله پیامی بدین مضمون برای «بینه» فرستادم: «من دستوری را که بشما داده‌ام مکرر و مؤکد میکنم... افراد ما باید در محلهائی که فرماندهی فرانسه برای آنان تعیین کرده است بحال انتظار بمانند و بهیچوجه نباید از اوامر فرماندهی انگلیس اطاعت کنند... ما امیدواریم که لازم نشود در مقابل نیروی انگلیس بزور متوسل شویم. اما رفتار انگلیسیها ممکن

است چنین وضعی را پیش آورد. اگر آنها را به تیراندازی تهدید کنند در هر وضعی که باشد مانیز باید به آنان بهمین نحو جواب دهیم. خواهش میکنم این مسئله را صراحة بفرماندهی انگلیس گوشزد کنید زیرا هیچ چیز بدتر از سوء تفاهم نیست.» برای آنکه در افکار ملی و بین‌المللی نیز نکته مبهمی وجود نداشته باشد، روز دوم ژوئن مصاحبه مطبوعاتی تشکیل دادم. هیچوقت اینقدر روزنامه‌نویس فرانسوی و خارجی در مصاحبه‌ای شرکت نکرده بودند. من جریان را بدون بدگوئی یا پرده پوشی نسبت بمتفقین قدیم خودمان شرح دادم. روز ۴ ژوئن سفیر انگلیس را احضار کردم و بوی گفتم: «من تصدیق میکنم که در حال حاضر ما آمادگی جنگ با شما را نداریم، اما شما نسبت بفرانسه اهانت و نسبت بغرب پیمان شکنی کرده‌اید و این امر فراموش‌شدنی نیست.» «داف کوپر» بدون آنکه جوابی بدهد از جای خود برخاست و خارج شد.

آقای «چرچیل» که سخت رنجیده خاطر شده بود روز بعد در مجلس عوام اظهار داشت که جواب مرا خواهد داد. او خاطر نشان کرد که حکومتش طالب ادامه اتحاد فرانسه و انگلستان است، گویاوی نمیدانست که اقدام اخیرش تاجه پایه در دوستی فرانسویها نسبت به انگلیسیها خلل وارد کرده و جراحی زهرآگین در این دوستی پدید آورده است. وی یکبار دیگر برای موجه جلوه دادن اقدام انگلیس در مدیترانه شرقی، مسئولیتی را که بعقیده وی کشورش در تمام خاور بعهدہ داشت عنوان کرد، اما ازقرار دادی که وزیرمشاور انگلیس «الیور لیتلتون» در ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۱ امضاء کرده بود سخنی بمیان نیاورد. بموجب این قرار داد دولت انگلیس رسماً متعهد شده بود که موقعیت فرانسه را در سوریه و لبنان محترم شمارد و در سیاست ما در این ممالک مداخله نکند و دربارہ نظم عمومی این نواحی اقدامی بعمل نیاورد. او تصدیق کرد اسلحه‌ای که ژاندارمری و پلیس سوریه اینک برضد فرانسویها بکار میبرند از انگلیسیها گرفته‌اند ولی نکته مسخره آمیزی را که تذکر داد این بود که دولت فرانسه باین اقدام انگلیس رضا داده است. وی

اظهار تأسف کرد از اینکه قبل از فرستادن اولتیماتوم خود، از دستور پاریس دائر بر ختم جنگ اطلاع نداشته است و از اینکه یکساعت پس از قرائت این اولتیماتوم در مجلس عوام آنرا برای من فرستاده است پوزش خواست، اما هیچ علتی برای آن اظهار نکرد. باید گفت اگر نخست‌وزیر انگلیس چنین وانمود میکرد که تا ساعت ۴ روز ۳۱ مه از پایان نبرد خبر نداشته، روز اول ژوئن بطور قطع از این مطلب اطلاع پیدا کرده بود، زیرا در این روز طبق دستور او «پاجت» با اعلامیه موهنی که نشان میداد مفاد آن ممکن است هر لحظه از قوه بفعل آید تمام جزئیات را با اطلاع «بینه» رسانیده و طبعاً از خاتمه جنگ مطلع گردیده بود.

باید تصدیق کرد که اگر نخست‌وزیر انگلستان فکر میکرد که بروز بحران باعث ایجاد تفرقه بین «دو گل» و سایر سیاستمداران فرانسه میشود در حدس خود اشتباه نکرده بود. درست بهمان نحوی که در هنگام دعوت «روزولت» در روز بعد از کتفرانس «یالتا» پیش آمده بود، این بار نیز بیشتر کسانی که نقشی در اجتماع داشتند از پشتیبانی من خودداری کردند. اشخاصی که هنوز نسبت بمن روش احتیاط آمیزی داشتند نسبت بکارهای من گاه ناراحتی و عدم رضایت و گاه مخالفت نشان دادند.

بازیگران صحنه سیاست ما نسبت بخط مشی من فاصله گرفته بودند و برای بسیاری از رجال که نقشی در روابط خارجی داشتند موافقت با انگلستان امری ضروری بشمار می‌آمد و اگر این توافق از طرف انگلستان بهم خورده بود لازم بود بهر قیمت که شده دوباره آنرا ترمیم کرد. بنابراین در نظر این آقایان متخصصین سیاست، امر ممالک مدیترانه شرقی میبایستی بطریقی حل شود که منجر به بر خورد با دولت انگلیس نگردد و اما بین طرز رفتار من که خواهان رویه قاطع بودم با روش کسانی که یادداشتها را تنظیم میکردند و یا ترتیب ملاقاتها را میدادند و یا به تنظیم اخبار می پرداختند فاصله بحدی بود که از نظر حریف پوشیده نمی‌ماند و همین مسئله از تأثیر قاطعیت کار من میکاست.

همین امر در لحن مطبوعات فرانسه نیز بنظر میرسد . باید اعتراف کنم در این بحران که من مطمئن بودم تأثیر روش مصمم وقاطع آراء عمومی، انگلستان را وادار بعقب نشینی میکند، مقالات روزنامه‌های صبح باعث نومیدی بود. جراید بجای آنکه منعکس کننده تصمیم قاطع ملت باشند، سعی داشتند قضیه را کوچک جلوه دهند و در مقالات خود که اغلب مختصر بود چنین وانمود میکردند که برای مطبوعات فرانسه مسئله تمام شده است و از آن باید گذشت و بامر دیگری پرداخت . گاهی اعتراضات و شکایاتی میشد ولی همیشه این اعتراضات به «ژنرال دوگل» بود زیرا روش وی را تهدید آمیز و نابهنگام میدانستند .

«مجمع مشورتی» نیز از من پشتیبانی نکرد و تازه روز ۱۷ ژوئن یعنی سه هفته پس از اقدام انگلیسها، قضیه رامورد بحث قرار داد. وزیر امور خارجه جریان وقایع را شرح داد . پس از او چند نفر سخنرانی کردند . «موريس شومان» و «پ. کاریر» شورشی را که برضد ما برپا شده بود محکوم و اقدامات فرانسه را در شرق تحسین و تأیید نمودند و نسبت بروش بریتانیای کبیر اظهار تأسف کردند، اما بیانات آنها موفقیت زیادی نداشت. «ژرژ گورس» نیز روش انگلستان را غیر قابل قبول دانست اما در ضمن بدولت نیز حملاتی کرد. پس از او آقایان «فلوریمون-بونت» ، «آندره هوریو» ، «مارسل آستیه» و بخصوص آقای «پیر کو» ادعای من و فرانسه را بیان داشتند و موافقت اکثریت را جلب نمودند .

از سخنان این آقایان و ابراز احساسات حاضران چنین برمیآید که پیش آمد- های سوریه نتیجه سیاست افراطی است که ما همیشه بکار برده ایم و برای آنکه از این وضع نجات پیدا کنیم باید خود را بمردم منطقه مدیترانه شرقی بصورت يك فرانسه آزادی بخش ، مربی و انقلابی نشان بدیم و آنها را بخودشان واگذاریم . در این راه حل، اشکالاتی وجود داشت که این آقایان انقلابی نمیخواستند آنرا رفع کنند. بعلاوه آنها بهیچوجه بواقعیت قضایا یعنی شورشها و کشتار عدهای از میهن پرستان، به مسئولیت ما در مورد قیمومت، و میل انگلستان به راندن ما از نقاط مورد بحث،

توجه نداشتند. ایشان حتی يك حکم در تأیید فرانسه در مورد متمدن ساختن «سوریه» و «لبنان» و استقلالی که خود من به این دو کشور داده بودم و مقامی که دولت من برای این دو کشور در برابر «ملل متحد» بدست آورده بود، مساعی سربازان ما در هنگام جنگ جهانی اول برای آزاد ساختن این ملل از یوغ امپراطوری عثمانی و حمایت آنها در مقابل تسلط «هیتلر» در جنگ جهانی دوم، سخنی به میان نیاوردند.

و اما من منتظر بودم که از میان این جمع که همه کارهای عمومی داشتند یکی برخیزد و بگوید: «پای حیثیت و منافع کشور ما در میان است. در وضع فعلی که هر دوی آنها در مخاطره افتاده‌اند، با آنکه میدانیم خیلی قوی نیستیم ولی از حق خود صرف نظر نمی‌کنیم و کسانی که بحق ما تجاوز کرده‌اند باید بدانند که به اتحاد فیما بین مالطمه بزرگی وارد کرده‌اند. آنها باید متوجه باشند که فرانسه پس از آنکه قدرت و شوکت خود را بدست آورد از این رفتار نتیجه‌گیری خواهد کرد.»

اما هیچکس جز خود من در پایان جلسه، چنین سخنانی نگفت. مجمع با دقت بسخنان من گوش کرد و حاضران طبق معمول بهنگام ترك تریبون برایم کف زدند. اما پس از آن تصمیمی که گرفته شد فاقد قدرت و نشانه بی‌علاقگی بود. من ناچار شدم تذکره‌م که این تصمیم نمی‌تواند بر نامه سیاست دولت باشد. این جلسه بخوبی عمق اختلافی را که باطناً درباره کارهای خارجی کشور بین من و افراد سیاستمدار وجود داشت، روشن ساخت.

در همین ضمن، اقدامات انگلستان در «سوریه» باعث بروز موج جدیدی از مخالفت با فرانسه گردید. این بار قوای ضعیف ما که از پشت سر مورد تهدید انگلیسها واقع شده بودند نتوانستند بروضع تسلط یابند. «ژنرال بینه» تصمیم گرفته بود در خارج شهرهای بزرگ بقوای خود سروصورتی بدهد زیرا این شهرها همه بوسیله انگلیسها اشغال شده بود. در جریان این حوادث عده‌ای از میهن پرستان

ما کشته شدند و بدنبال آن «متفقین ما» بیپانه جلوگیری از تصادمات بعدی، افراد غیر نظامی فرانسوی را از شهرهای «دمشق»، «حلب»، «خمص»، «هاما» و «دیرالزور» اخراج کردند. از طرف دیگر ناتوانی ما در برقراری نظم و همچنین تحریک اذهان مردم، ممکن بود اغتشاشی در دستجات سوریه پدید آورد. بهمین جهت دولت فرانسه از ادامه فرمانروائی بر این افراد صرف نظر کرد.

هنگام تابستان در خاک «سوریه» تعادل ناپایداری بین فرانسویها که هنوز نقاطی را مانند اطراف «حلب»، «دمشق»، بندر «لاتاکیه»، پایگاه هوائی «رایاک» و غیره در اختیار داشتند و انگلیسها که در بیشتر شهرها مستقر شده و بیهوده سعی میکردند در آنجا آرامش برقرار سازند و «ملیون» که خواستار خروج کلیه قوای خارجی بودند، برقرار شد. در «لبنان» بعکس مردم آرام بودند هر چند در «بیروت» زمامداران با درخواستهای مردم «دمشق» همصدا شده بودند.

در چنین وضعی من هیچگونه شتابی در برقراری یک سازمان تازه نشان نمیدادم و بهمین جهت پیشنهاد کنفرانس سه جانبه فرانس، انگلیس و امریکا که از طرف «چرچیل» عنوان شده بود از جانب ما بلا جواب ماند. اما طرز رفتار انگلیسها نشان میداد که ما محیط سیاسی آنها را متشنج کرده ایم. چون شوروی در اول ژوئن یادداشتی بماداده و طی آن نگرانی خود را از حوادث خاور میانه ابراز داشته بود و از طرف دیگر «مصر»، «فلسطین» و «عراق» آرزوی آزاد شدن از زیر یوغ انگلستان را داشتند. روز دوم ژوئن من رسماً اعلام کردم که مسئله بطور کلی باید در کنفرانسی مرکب از پنج دولت بزرگ یعنی فرانسه، انگلستان، امریکا، شوروی و چین مطرح گردد. در یادداشتی که ما بدین منظور منتشر ساختیم اشاره شده بود که این پنج دولت بعنوان اعضای دائمی سازمان ملل متحد شناخته شده اند و تاتشکیل رسمی این سازمان، این پنج دولت باید مسائلی را که مربوط بصلح جهانی است مورد بررسی قرار دهند. نظریه ما طبعاً از طرف انگلستان و امریکا بسختی رد شد. پیشنهاد بعدی ما نیز که مبنی بر ارجاع کلیه امور «خاور»

به «سازمان ملل» جدیدالتأسیس بود، همین سرنوشت را پیدا کرد.

بنابراین همه چیز در حال تعلیق بود و با وضع موجود، این حالت تعلیق مناسب‌تر مینمود. من مطمئن بودم که تلاش انگلیسها برای آنکه در «دمشق» و «بیروت» جانشین ماشوند باشکست روبرو خواهد شد. بعلاوه بزودی زمانی فرا میرسید که فعالیتهای «سازمان ملل متحد» مسئولیتی را که قبلاً «جامعه ملل» در «سوریه» و «لبنان» بعهده فرانسه گذاشته بود منتفی میساخت و در آن هنگام ما خود بدون آنکه قدرت خویش را بدیگری واگذار کنیم، قوای خویش را از منطقه مدیترانه شرقی خارج میساختیم. طبعاً تا هنگامیکه قوای انگلیس در محل وجود داشت نیروی ما بهیچوجه این منطقه را ترك نمیکرد. در باره عواقب امر، من شك نداشتم بلوایی را که متفقین قدیم ما در منطقه مدیترانه شرقی برپا کرده‌اند بضرر خودشان خواهد بود. و روی هم‌رفته عملیات آنها بر علیه فرانسویها برایشان گران تمام خواهد شد.

اما در حالیکه انگلیسها در مدیترانه شرقی با ما چنین رفتار ناروایی داشتند، عقیده عمومی ملل، مقام و منزلت فرانسه را در بین دول درجه اول جهان همچنان حفظ کرده بود. گویی دنیا باین تجدید حیات بچشم يك معجزه مینگریست و آنها تحسین میکرد و میخواست از آن بتفع ما استفاده کند و مارا دو باره در جای همیشگی خودمان قرار دهد و میدانست که در میان گرفتاریهای تازه‌اش بما محتاج خواهد شد. این انعکاس افکار دنیا در «سان فرانسيسکو» تظاهر میکرد. کنفرانسی که در تاریخ ۲۵ آوریل در این شهر گشایش یافته بود پس از تصویب «منشور ملل متحد» در تاریخ ۲۶ ژوئن بکار خود پایان داد. «فرانکلین روزولت» يك هفته قبل از افتتاح کنفرانس بدرود حیات گفته بود (کیست که موفقیت خود را تا پایان درك کند؟) اما طرحی که مورد توافق نمایندگان ملل قرار گرفت همان بود که این مرد بزرگ پیشنهاد کرده بود.

«روزولت» باللهام از افکار عده‌ای از فلاسفه و سیاستمداران که منجر بتشکیل

«جامعه ملل» شده بود و بعداً بعلت تغییر عقیده «ایالات متحده» وضعف حکومت‌های دموکراسی در بوته اجمال مانده بود، میخواست که در پایان کشمکشها و زدو-خورد هایلک سازمان صلح جهانی بوجود آید. در سال قبل، ضمن مذاکرات ما در «واشینگتن»، رئیس جمهور علاقه مفرط خود را بتشکیل چنین سازمانی بمن ابراز داشته بود. بعقیده وی دموکراسی بین‌المللی میتواندست علاج همه دردها باشد و مللی که بدین طریق گردهم می‌آمدند با بررسی ومطالعه اختلافات خود، در هر مورد برای جلوگیری از بروز جنگ تدابیر لازم را اتخاذ میکردند و در ضمن برای پیشرفت نوع انسان نیز بایکدیگر همکاری مینمودند. وی بمن میگفت: «با تأسیس این سازمان، امریکا دست از گوشه‌گیری خود بر خواهد داشت و از طرف دیگر شاید بدین وسیله بتوان «روسیه» را که مدت‌هاست کناره گرفته بادنای غرب متحد ساخت.» از این گذشته، با آنکه «روزولت» اشاره‌ای نکرد ولی امیدوار بود که مردم کشورهای کوچک قدرت استعمارگران را درهم خواهند شکست و برای ایالات متحده زمینه فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی وسیعی فراهم خواهند ساخت.

در «دمبارتون اکس» و سپس در «یالتا»، امریکا، بریتانیای کبیر و روسیه برای سازمانی جهت ملل متحد موافقت کرده بودند. توافق چین هم باین موضوع جلب شده بود. در مراجعت از «کریمه» موافقت فرانسه نیز خواسته شده و تقاضا شده بود که «پاریس» نیز به «واشینگتن»، «لندن»، «مسکو»، و «چونگ کینگ» برای دعوت بکنفرانس «سان فرانسیسکو» بپیوندند. پس از مطالعه زیاد، ما پیشنهادی را که چهار دولت بزرگ دیگر برای تشکیل یک نیروی حاکم و فرمانده بما داشتند رد کردیم، در واقع ما نمی‌توانستیم ۵۱ ملت دیگر را وادار کنیم بموادی که بدون صلاحدیدمان تصویب شده گردن نهند.

من باعلاقه احتیاط آمیزی بسازمان جدید مینگریستم. مسلماً هدف عمومی این سازمان فی نفسه بسیار خوب و بانیات فرانسه سازگار بود. خیلی بجای و مفید بود که علل اختلافات در یک محکمه بین‌المللی مطرح شود و این محکمه درصد

رفع مشکل و آشتی دادن طرفین دعوی بر آید. روی هم رفته خوب بود که گاهگاه دول مختلف در مقابل افکار عمومی بایکدیگر تماس حاصل کنند. با وجود همه اینها برخلاف آنچه «روزولت» فکر میکرد و «چرچیل» تصور مینمود و «استالین» ظاهراً بدان معتقد بود من نسبت به ارزش «سازمان ملل متحد» غلو نمیکردم.

اعضاء این سازمان را دولتها یعنی عواملی که از بی طرفی بدور و با اغراض آلوده بودند تشکیل میدادند. اجتماع آنها مسلماً باعث يك جنبش سیاسی بودولی سبب بسط عدالت نمیشد. معیناً معلوم بود که سازمان در هر دوی این امور خود را ذی صلاحیت میدانند. از طرف دیگر جلسات پرسروصدای آن که با حضور عده زیادی خبرنگار، فیلمبردار و عکاس تشکیل میشد، ممکن بود مذاکرات سیاسی واقعی را که تقریباً در تمام موارد بعلت و ضوح آن نتیجه بخش تر است، مغشوش و دگرگون سازد و بالاخره میبایستی فکر کرد که بسیاری از کشورهای کوچک در قبال قدرتهای بزرگ وضع مساعدی نداشتند. متصرفات دولتهای بزرگ تا دورترین نقاط دنیا ادامه داشت و مرزهای متعددی که داشتند باعث حسادت و یا نگرانی سایرین میشد. امریکا و روسیه بدون تردید آنقدر قوی بودند که مراعات حالشان بشود، انگلستان هم که نسبتاً آسیب ندیده بود و سایل کافی در اختیار داشت، اما فرانسه که از جنگ بطرز وحشتناکی صدمه دیده بود و در افریقا و آسیا همه حق خود را از او میخواستند، کدام گوش شنوایی را برای درك مشکلاتش می یافت؟ بدین جهت بود که من به هیئت نمایندگی خودمان دستور دادم که از رفتار نمایندگان قبلی ما در «ژنو» تبعیت نکنند و در مطالب خود از حشو و زوائد پرهیزند و همواره يك وضع احتیاط آمیز پیش گیرند. هیئت نمایندگی ما این دستور را اجرا کرد. ریاست این هیئت را نخست «ژرژ بیدو» بعهدہ داشت که برای نخستین بار در يك هیئت بین المللی شرکت میکرد و سپس این سمت به «پرزیدان پل بنکور» محول شد که بعلت شرکت در جلسات «جامعه ملل» در این زمینه مهارت زیادی داشت، و روش احتیاط آمیز نمایندگی مانع از آن نبود که وی خود را در ردیف پنج دولت

بزرگ، جای دهد و کارها را بهترین نحو بانجام رساند. او موفق شد آرزوی بزرگ ما را در «سان فرانسیسکو» جامه عمل بپوشاند و با وجود بعضی مخالفتها زبان فرانسه را بعنوان یکی از سه زبان رسمی «سازمان ملل متحد» بتصویب برساند. از طرف دیگر گذشته از حق «وتو» که فرانسه مانند سایر کشورهای بزرگ از آن برخوردار بود، طرح ابتدائی منشور ملل متحد بقسمی تصحیح شده بود که طبق آن «مجمع عمومی» هم وزن «شورای امنیت» بود و در عین حال برای جلوگیری از زیاده روی مجمع، حضور دوثلث اعضاء برای اخذ رأی لازم بود. بعلاوه مقرر شده بود که رسیدگی باختلافات در سازمان بهیچوجه انجام تعهدات و پیمانهای قبلی دول را منتفی نمیسازد و بالاخره مقررات قیمومیت که بعلت آن به اتحاد فرانسه بنظر بدبینی مینگریستند بسیار محدود شده بود.

«ملل متحد» بوجود آمده بود. اما در جلسات آن که بیشتر درباره سازمان و تشکیلات بحث میشد هنوز مسائل مربوط ببعد از ختم غائله جنگ مطرح نگردیده بود. زمامداران امریکا و انگلیس بدون آنکه بما اطلاع دهند به «پوتسدام» شتافته بودند تا با روسها ملاقات و درباره اقدامات آتیه تبادل نظر کنند. جلسه این کنفرانس روز ۱۷ ژویه افتتاح شد. بنظر «ترومن» و «چرچیل» مسائلی مانند مسئله آلمان، لهستان، اروپای مرکزی و ممالک بالکان که در تهران مورد بحث قرار گرفته و در «یالتا» بمرحله تصمیم در آمده بود میبایستی با توافق «استالین» مورد بررسی قرار گیرد. انگلیسها امیدوار بودند که در مرحله اجرای تصمیم، در آنچه واگذار کرده اند تجدید نظری بعمل آید و ضمناً قرار بود سه دولت بزرگ درباره شرایطی که در آن روسیه در جنگ با ژاپن شرکت خواهد کرد توافق نظر پیدا کنند.

اجتماع مجدد متفقین دیروز (البته برای آخرین بار) در غیاب ما باز هم باعث ناراحتی ما بود اما باطناً ترجیح میدادیم که در این مذاکرات که از این پس زائد بنظر میرسید شرکت نداشته باشیم.

در واقع کارها انجام شده بود. قسمت اعظم اروپا که بموجب کنفرانس «یالتا»

بروسها وا گذار شده بود ، اینک در دست آنان بود و حتی قوای امریکا که در آخرین روزهای جنگ از مرزهای پیش بینی شده آلمان جلو تر رفته بودند بعداً تا ۱۵۰ کیلومتر عقب نشستند و روسها به تنهایی مالک «پروس» و «ساکس» شدند. آنها بدون فوت وقت قسمتهائی از لهستان را که در مشرق «خط کورزون» واقع بود بتصرف خود در آورده و ساکنین اطراف «ادر» و «نایس» غربی را کوچ داده و آلمانهای «سیلزی» ، «پزنانی» ، «پومرانی» را بسمت غرب رانده و بدین ترتیب مسئله سرحدات را بخوبی حل کرده بودند. از طرف دیگر در «ورشو» «بوداپست» «صوفیه» ، «بلغراد» و «تیرانا» دولتهائی را که روسها روی کار آورده بودند همه در تحت اطاعت آنان بودند و بدینصورت همه چیز در این کشورها بسرعت روسی شده بود . اما همه این امور نتیجه بدیهی تصمیماتی بود که در «کریمه» گرفته بودند و تأسف انگلیسها و امریکاییها دیگر سودی نداشت .

اما مداخله روسها در اقیانوس آرام چه نتیجه‌ای در برداشت ؟ بمبهای اتمی مهیاشده بود و در «پوتسدام» «ترومن» و «چرچیل» از نتیجه موفقیت آمیز تجربیات «نوادا» باخبر شدند، بنابراین «ژاپن» هر لحظه ممکن بود در معرض حمله با این بمبها قرار گیرد و تسلیم شود . تعهد روسها برای شرکت در جنگ با «ژاپن» اینک اثری در نتیجه نظامی جنگ نداشت اما بعکس برای خود روسها این نتیجه را داشت که با آنان حق میداد بعنوان فاتح در امور خاور دور دخالت کنند. بنابراین کنفرانس «پوتسدام» در آسیا و اروپا در هیچ مورد ، توافق مداومی را بین امضا کنندگان تضمین نمیکرد ، بلکه بعکس باعث برخورد های مبهمی بین روسها و انگلوسا کسونها میشد .

این مسئله مرامتقاعد میکرد که صلاح من در عدم شرکت در این کنفرانس بوده است. البته من از اینکه در تهران حضور نداشتم متأسف بودم زیرا میتوانستم بموقع از تعادل قاره قدیم دفاع کنم و همچنین در عدم شرکت در کنفرانس «یالتا» در همان وقت ناراحت شدم زیرا در آن هنگام ممکن بود از دو تکه شدن اروپا بوسیله پرده

آهنین ممانعت بعمل آورم . اما اینك كه همه چیز تمام شده بود ، در پوتسدام ، چه میتوانستیم بکنم .

بمحض آنكه اعلامیه رسمی کنفرانس منتشر شد ما متوجه شدیم كه این کنفرانس بایک نوع تفرقه و پراکندگی پایان یافته است . با وجود لحن دوستانه «ترومن» و اعتراض شدید «چرچیل» ، «ژنرال یسیم استالین» هیچ نوع روی سازش و توافقی نشان نداده بود . در لهستان ورود آقایان «میکولایزیک» ، «گرا بسکی» ، «ویتوس» و «استانزیک» در هیئت اجرائیه كه بر پایه «کمیته لوبلین» تشکیل شده بود ، «واشینگتن» ، «لندن» و ما را مجبور کرده بود كه حکومت «بیروت» و «اسوسکامراوسکی» را به رسمیت بشناسیم . اما بزودی متوجه شدیم كه از قدرت حکومت اشتراکی در آنجا كاسته نشده است . در آسیا ، «استالین» با وعده شروع جنگ «ژاپن» توانسته بود مجمع الجزایر «کوریل» و نیمی از «ساخالین» را بخود اختصاص دهد ، ضمناً مقرر شده بود كه قسمت شمالی مدار ۳۸ درجه دره کره ، بروسها و اگذار گردد و «مغولستان خارجی» از حیثه قدرت «چیانگ کای چك» خارج و بعنوان يك جمهوری توده ای شناخته شود . «ژنرال یسیم» در مقابل ، قول داده بود كه در امور داخلی چین مداخله نکند ولی از كمك نظامی به «مائوتسه تونگ» نیز دست بر ندارد . روی هم رفته برخلاف نیت «روزولت» كه بقیمت جدا ساختن تعادل اروپا میخواست بین «امریکا» و «روسیه» همکاری بوجود آورد ، کنفرانس «پوتسدام» اختلاف طرفین را شدید تر کرد .

آقای «چرچیل» قبل از پایان کنفرانس بکشور خود بازگشت . آراء مردم انگلستان قدرت را از دست وی بیرون برده بود . روز بعد از تسلیم آلمان آن اتحاد ملی كه مدت شش سال در انگلستان وجود داشت از هم گسیخت . در ۲۵ ژوئیه انتخابات بنفع حزب كارگر پایان یافت و این حزب اکثریت را در مجلس عوام بدست آورد و بنابراین نخست وزیر یعنی رهبر حزب محافظه كار مجبور شد بكنار رود .

برای افراد خیال پرور، این ناسپاسی است انگلیس نسبت بمرد بزرگی که کشورش را نجات داده و به پیروزی و افتخار او بود باعث شگفتی میشد. اما جریان قضیه کاملاً عادی بود و بانظم امور انسانی ممرتی نداشت زیرا بمحض خاتمه جنگ عقیده عامه و سیاست، خاصیت اتحاد و اشتیاق و فداکاری را از دست داد و افکار عمومی متوجه منافع، خیالات و ضدیتها شد. مسلماً «وینستون چرچیل»، تاج افتخار خود را از دست نداده بود بلکه آن همه بستگی عمومی که ویرا بعنوان راهنما و نشانه مواجهه وطن با مخاطرات شناخته بود دیگر وجود نداشت. طبیعت وی که برای کار برجسته و شایان ساخته شده بود، چهره‌اش که از سرد و گرم حوادث بزرگ نشانه‌ها داشت با زمانهای عادی و بی‌اهمیت سازگار نبود.

این برکناری از بعضی جهات کار فرانسه را تسهیل میکرد ولی در جهات دیگر اینطور نبود، بهر حال من از آن متأسف بودم. درست است که در عین همکاری «چرچیل»، رعایت حال مرا نمیکرد و در آخرین مرحله، رفتارش در مدیریتانه شرقی رفتاری خصمانه بود. روی هم رفته او تا هنگامی که مرا بعنوان يك رهبر فرانسوی، قابل استفاده تشخیص داده بود از من حمایت میکرد. اما این سیاستمدار بزرگ نمی‌خواست متقاعد شود که وجود فرانسه باز هم لازم است. با اینکه این هنرمند برجسته عملیات خطیر مرا تصدیق داشت اما هنگامی که در وجود من فرانسه‌ای جاه طلب را مشاهده کرد که میخواهد قدرت خود را در اروپا و ماوراء دریاها دوباره بدست آورد، روحیه «پیت» در وی حلول کرد. با وجود همه اینها این مسئله مهم و فراموش نشدنی بود که بدون او تلاشهای من از همان ابتدا بی‌ثمر میماند و وی با دست کمکی که بسوی من دراز کرد در حقیقت بموفقیت فرانسه کمک کرد.

من چون زیاد با او سروکار داشتم، کارش را تحسین میکردم و در عین حال بوی غبطه میخوردم زیرا اگر وظیفه او بزرگ و سنگین بود لااقل با وضع مرتب و منظم دولت انجام وظیفه میکرد. قدرت زیاد در اختیار داشت و از همه مزایای يك اقتدار

قانونی برخوردار بود. برملتی متحد و یکرنگ رهبری میکرد و سرزمینی بزرگ و دست نخورده و امپراطوری وسیعی در اختیارش بود و ارتشی قوی در زیر فرمان داشت. اما من در همین هنگام بوسیله قدرت‌هایی که ظاهراً رسمی بودند محکوم شده بودم. قوای ناچیزی در اختیار داشتم و فقط غرور ملی پشتیبانم بود. با چنین وضعی میبایستی از کشوری که در دست دشمن افتاده و تاروپودش از هم گسیخته بود به تنهایی دفاع کنم ولی با وجود اینکه موقعیت «چرچیل» و «دوگل» تفاوت داشت و با همه منازعاتی که با هم داشتند، این دو، مدت پنج سال دوش بدوش یکدیگر در دریای خروشان «تاریخ» بحرپیمائی کردند و هر دو بکمک يك ستاره راه خویش را باز شناختند. کشتی «چرچیل» اینک از حرکت باز ایستاده و کشتی من بنزدیکی ساحل رسیده بود. هنگامیکه من مطلع شدم انگلستان ناخدائی را که برای کشتی طوفان زده‌اش گماشته بود فراخوانده است، من نیز لحظه‌ای را که میبایستی سکان کشتی فرانسه را ترک کنم پیش‌بینی کردم، منتها من این سکان را بمیل و اراده خود بهمان ترتیبی که در اختیار گرفته بودم بدیگری واگذار میکردم.

«اتلی» که بجای «چرچیل» نخست وزیر بریتانیا شده بود در آخرین جلسات «پوتسدام» شرکت کرد اما شرکت او چیزی از اختلاف سه دولت نکاست مقررات مربوط بااروپا و از همه مهمتر سرنوشت «آلمان» هنوز حل نشده بود و من معتقد بودم که این وضع تا مدتها ادامه خواهد داشت زیرا از این پس «آلمان» موضوع رقابت «روسیه» و «امریکا» شده بود و شاید در آینده سبب بروز اختلافاتی بین آن دو میگردد. فعلاً هیچ اقدامی جز توافق درباره مناطق اشغالی، اداره این مناطق، تأمین لوازم زندگی مردم و مجازات تبهکاران جنگ قابل اجرا نبود. «ترومن» و «استالین» و «اتلی» که ناتوانی خود را در این مورد مشاهده میکردند قرار گذاشتند که وزرای خارجه خود را بعداً با فرصت بیشتر به «لندن» بفرستند تا مبانی قرار دادهای اصلی را مورد مطالعه قرار دهند. این بار از فرانسه نیز بدین منظور دعوت بعمل آمد. ما این دعوت را بدون آنکه به نتیجه آن امیدوار باشیم

پذیرفتیم.

باید گفت که يك مسئله بوضعی رضایت بخش حل شده بود. در ژوئیه «کمیسیون اروپائی لندن» که فرانسه و بریتانیای کبیر و ایالات متحده در آن عضویت داشتند، حدود مناطق اشغالی فرانسه را معین کرده بود. من نیز خودم وضع سرزمینهای را که بما واگذار میشد روشن کرده بودم. در اتریش که «بتوار» حکمروائی میکرد، «تیرول» بما داده میشد و هر چهار ماه یکماه تحت مسئولیت «وین» قرار میگرفت. در آلمان، در ساحل چپ «راین» از «کلنی» تا سرحد سویس و در ساحل راست سرزمین «باد» و قسمتی از «ورتمبرگ»، باختیار ما در می آمد. حق اشغال «برلین» نیز بهمان عنوانی که بسایرین داده شده بود بمانیز تعلق میگرفت. متفقین با این شرایط موافقت کردند فقط در مورد «کلنی» که در دست انگلیسها بود و آنها میخواستند آنرا نگاه دارند، با ما هم عقیده نبودند. از نظر مقام و موقعیت ما، آینده اروپا و روابط انسانی بین فرانسویها و آلمانها، وظیفه حساسی بعهده ارتش فرانسه بود که بعلت عکس العمل رفتار بیرحمانه آلمانها در هموطنان ما، اجرای آن خیلی مشکل بود. ارتش ما این وظیفه را با شایستگی و تانی و نظمی که مایه افتخار فرانسه بود انجام میداد.

بلافاصله پس از تسلیم آلمان، من برای تهنیت به ارتش خودمان و اعطای نشان به ژنرال «دلتر» و چند تن از معاونینش و دادن دستورهایی لازم، بمیدان پیروزی و افتخار عزیمت کردم. روزهای ۱۹ و ۲۰ مه در «شتوتگارت» که زیر و رو شده ولی مثل همیشه پرجمعیت بود و سپس در دامنه «آرلبرگ» و بالاخره در زیر دیوارهای «کنستانس»، قهرمان «راین» و «دانوب» رژه باشکوهی در برابر من ترتیب داد. بین فرانسویان فاتح که از جلوی «دوگل» میگذشتند، مسلماً روحیه‌های مختلفی وجود داشت اما در موضوعی که سابق آنهمه باعث تشتت و پراکندگی بود اینک اتحاد کلمه پدیدار شده بود. تمام این سربازان اینک مطمئن بودند که تکلیف آنها جنگیدن بر علیه اشغالگر بود، و اگر آینده نوید بخشی در

برابر فرانسه وجود دارد بدین علت است که آنها پیکار کرده‌اند.

در ضمن این بازدید، من بخصوص از «لشکر دوم زرهی» دیدن کردم. این واحد بزرگ، با آرایش جنگی در صحرای «او گسبورک» سرعت رژه رفتند و من با احساس غرور فکر می‌کردم که بکمک چنین عناصری بود که این نبرد با پیروزی و افتخار پایان رسید. اما در عین حال در این اندیشه بودم که تشکیل ۷ لشکر بدین شکل در شش سال قبل و گماشتن فرماندهانی لایق بر آنها فقط مربوط بخود ما بود. در آن هنگام اسلحه فرانسه می‌توانست شکل دنیا را عوض کند.

صورتی که اینک آلمان بخود گرفته بود رقت بار بود. وقتی من توده‌های ویران را بجای شهرها میدیدم و از دهکده‌هایی که با خاک یکسان شده بود می‌گذشتم و بفریاد استعانت کدخداها و شهردارها گوش میدادم و جمعی را نگاه می‌کردم که دیگر مرد بالغی در بین آنها نبود، قلبم بعنوان یک فرد اروپائی در هم فشرده میشد. اما ضمناً میدانستم که چنین حادثه هولناکی مسلماً روحیه آلمانی‌ها را عمیقاً تغییر خواهد داد.

دیگر از آن «رایش» متجاوز که در مدتی معادل با طول حیات یک انسان سه بار دست بحمله زده بود اثری برجای نمانده بود، مسئله زندگی افراد و ترمیم خرابیها تا سالهای مدید فکر ملت آلمان و هدف سیاست آنرا تشکیل میداد. از طرف دیگر من تردید نداشتم که این کشور باید دو تکه بماند و روسیه شوروی بخصوص همان قسمتی را که از آن نغمه «فضای حیاتی» بلند شده بود تحت اختیار داشته باشد. بدین ترتیب در میان ویرانه‌ها، سوگواریها، و تحقیرهایی که آلمان را فرا گرفته بود من حس می‌کردم که در روحیه‌ام آن حس عدم اعتماد و خشونت سابق کمتر شده است و حتی فکر می‌کردم که اینک امکان توافقی که در گذشته غیر ممکن بود فراهم گردیده است و روی هم رفته بنظر می‌آید که همین احساس در سربازان نیز وجود دارد. بتدریج که آنان در این کشور ویران پیش میرفتند، حس انتقام جوئی اولیه در قلوبشان تخفیف پیدا میکرد و اینک در برابر بدبختی قوم

مغلوب، حس رحم و عطف بر آنان تسلط یافته بود.

در این هنگام که «رایش» از بین رفته بود و متفقین در باره آینده آن بتوافق نرسیده بودند، هر يك از فاتحان میبایستی ناگزیر اداره منطقه اشغالی خود را بعهد بگیرد و این مسئله‌ای بود که «ایزنهاور»، «ژوکف»، «موتگمری» و «دلاتر»، بدستور دولتهای متبوع خود قرار گذاشته بودند در اسرع وقت در «برلین» مورد بحث قرار دهند. بعلاوه قرار شده بود که چهار فرمانده کل برای رسیدگی بکلیه سرزمین آلمان «کمپسیون بررسی متفق» تشکیل دهند. در اواخر ژوئیه، افراد ما «ساربروک»، «ترو»، «کوبلنس»، «مایانس»، «نویشتات» و اطراف آنها تا آنجا که امریکاییها بدانها جا داده بودند اشغال کردند و در مقابل «اشتوتگارت» را تخلیه نمودند. در ساحل راست، ما در نواحی «فریبورگ»، «کنستانس» و «توبینگن» مستقر شده بودیم.

«ژنرال دلاتر» با تأسف زیاد پست فرماندهی خود را ترك کرد زیرا بمقام بالاتر یعنی ریاست ستاد کل ارتقاء یافته بود. بجای او «ژنرال کونیک» بفرماندهی کل قوای ما در آلمان منصوب گردید. وی برای اداره و بررسی مناطق اشغالی تأسیساتی ایجاد کرد. «امیل لافون» بسمت معاونت وی برگزیده شد و هر يك از افراد هیئت فرانسه برای اداره يك قسمت تعیین شدند: «گران وال» در «سار»، «بیوت» در منطقه «راین» و «هس ناسو»، «بوله» در «پالاتینا» «ویدمر» در «ورتمبرگ»، «شوارتز» در استان «باد» بکار پرداختند. آنها میتوانند بین افراد آلمانی اشخاص ذی صلاحیت را برای مشاغل اداری انتخاب کنند.

قبل از گشایش «کنفرانس لندن» که قرار بود وزرای خارجه برای یافتن راه حل در آن گرد هم آیند، من عازم «واشینگتن» شدم. سه ماه بود که «هاری - ترومن» تقاضای ملاقات با مرا داشت. محتملا وی میخواست اثرات دعوتی را که «روزولت» بعد از کنفرانس «یالتا» از من بعمل آورده و با جواب رد من مواجه شده بود از بین ببرد. اما ترومن، بخصوص مایل بود مستقیماً در مورد تصمیمات

فرانسه در آغاز صلح اطلاعاتی بدست آورد.

از هم پاشیدن آلمان که مغلوبیت «ژاپن» را نیز بدنبال داشت «ایالات متحده» را در مقابل يك نوع خلاء سیاسی قرار داده بود. تا آن هنگام، جنگ، وضع نقشه‌ها، تلاشها و اتحادهای این کشور را رهبری میکرد اما دیگر هیچکدام از این امور موجبی نداشت. دنیا با سرعتی فوق‌العاده عوض شده بود و در این میان، امریکا یعنی تنها کشوری که در جنگ صدمه ندیده بود مسئولیتهائی را که در هنگام جنگ بر عهده داشت اینک در زمان صلح میبایستی قبول کند و در همین هنگام رقابت ملی و مسلکی يك کشور دیگر که هم سنگ وی بود در مقابلش پدیدار شد. در برابر «اتحاد شوروی» امریکا از خود می‌پرسید چه باید بکند. کداميك از امور خارجی را بپذیرد و کدام را رد کند. بکدام کشور کمک کند و بکدام نکند. بطور خلاصه دیگر کناره‌گیری امریکا امکان پذیر نبود. اما وقتی کشوری توانا و دست‌نخورده بود باید در دسرهای يك سیاست بزرگ را بپذیرد.

طبیعی بود که «پریزیدنت ترومن» در چنین وضعی برای مذاکره با فرانسه شتاب داشته باشد، کشور اخیر با وجود صدماتی که دیده بود در قاره قدیم تنها کشوری بحساب می‌آمد که يك سیاست غربی با آن قابل انطباق بود. بعلاوه این کشور در امور افریقا وارد بود و تا سرزمینهای امریکا و اقیانوسیه نیز دست داشت، «شرق» را رها نکرده بود و هیچ چیز مانع آن نمیشد که دوباره بمناطق دور دست آسیا بازگشت کند و حیثیت و نفوذ آن در تمام دنیا دوباره تثبیت شده بود. اگر امریکا میخواست شالوده صلح را با همکاری ملل دیگر بریزد و اصول تعادل قوا را پایدار نگاه دارد و یا آنکه مجبور میشد فقط بدفاع خود پردازد در هر حال نمیتوانست از فرانسه بی‌نیاز باشد.

بدین جهت بود که در اواخر مه، وقتی «ترومن» «ژرژ بیدو» را که برای شرکت در کنفرانس «سان‌فرانسیسکو» با امریکا رفته بود بحضور پذیرفت بوی اظهار داشت که مایل است با من ملاقات و گفتگو کند. من جواب مساعد به این خواهش

دادم و از «ترومن» دعوت کردم در صورتیکه بتواند بفراanse بیاید و در غیر اینصورت من برای ملاقات او با آمریکا بروم. اما چون در همین هنگام صحبت از کنفرانس «پوتسدام» بود، من به پرزیدنت خاطر نشان کردم که «بعلت عکس العمل افکار عمومی در فرانسه رفتن من به «واشنگتن» و یا آمدن او به پاریس، نباید بلافاصله قبل و یا بعد از کنفرانس «سه‌جانبه» که من در آن شرکت ندارم صورت بگیرد.» «ترومن» متوجه شد که بهتر است در هنگام رفتن به «برلین» یا بازگشت از آنجا در خاک فرانسه فرود نیاید. روز سوم ژوئیه بمن تلگراف کرد که: «پیشنهاد میکند ملاقات ما در آخر اوت در «واشنگتن» صورت بگیرد، من جواب دادم: «با خوشوقتی دعوت شما را می‌پذیرم...»

روز ۲۱ اوت به‌مراهی «بیدو»، «ژوئن»، «پالوسکی» و چند دیپلمات دیگر بطرف آمریکا پرواز کردم. بعد از ظهر روز ۲۲ از طریق جزائر «آسور» و «برمودا» به «واشنگتن» رسیدیم. در فرودگاه آقای «برنز» وزیر خارجه، «ژنرال مارشال» و آقای «کافری»، در میان جماعت زیادی از مردم و روزنامه‌نگاران، با مراسم رسمی از ما استقبال کردند. در طول جاده‌ای که از فرودگاه به «کاخ سفید» میرفت، مردم از ابراز احساسات خودداری نکردند. بلافاصله ما در جریان ملاقاتها، گفتگوها، پذیراییها و تشریفات افتادیم. در یکی از این مراسم بود که من به «ژنرال مارشال»، «ژنرال آرنولد»، «ژنرال سامرول» و «امیرال کینگ» و «امیرال لیپی» نشان «لژیون دونور» دادم. با مقایسه با همین مراسم که سال گذشته انجام شده بود و با شنیدن سخنان همین وزراء و روساء و مسئولین امور و با استماع سؤالات همین نمایندگان مطبوعات، من میدیدم که فرانسه بچشم جهانیان قدر و وزنی پیدا کرده است. در هنگام مسافرت سابق من، هنوز کشور ما را بصورت يك اسیر اسرار آمیز مینگریستند و اینك بنظر يك متفق بزرگ، آسیب دیده ولی پیروز و مورد نیاز بدان نگاه میکردند.

و این مسلماً عقیده رئیس جمهور آمریکا بود. در روزهای ۲۲، ۲۳ و ۲۵

اوت، مدت هفت ساعت من با وی گفتگو کردم. در این مذاکرات دو وزیر یعنی «جمز برنرز» و «ژرژ بیدو» و دو سفیر «جفرسن کافری»، «هانری بونه» حضور داشتند. آقای «ترومن» با رفتار ساده خود بسیار مثبت و موافق بنظر میرسید. از سخنانش چنین بر میآمد که از ایده آلایسم وسیع رئیس جمهور سابق در وی اثری وجود ندارد. رئیس جمهور جدید نقشه هم آهنگی جهانی را کنار گذاشته بود و عقیده داشت که رقابت دنیای آزاد و دنیای کمونیسم از این بعد در درجه اول اهمیت قرار دارد. بعقیده وی جلوگیری از بروز مناقشه بین دولتها و جنبشهای انقلابی اقدام اصلی بشمار میرفت تا آنها که هنوز کمونیست نشده اند باین مسلك نگروند.

مسائل پیچیده دنیای قدیم باعث ناراحتی «ترومن» نبود و وی از زاویه ساده بینی بهمه چیز مینگریست. بعقیده او برای آنکه ملتی براحتی زندگی کند باید بروش «دنیای نو» بدمکراسی روی آورد. برای آنکه باختلافات و تضادهای ملل مجاور مثل فرانسه و آلمان پایان داده شود، وی عقیده داشت همانگونه که در ایالات متحده امریکای شمالی اجرا شد میبایستی فدراسیونی از رقبا تشکیل داد و برای آنکه ممالک در حال رشد بطرف غرب گرایش پیدا کنند، تنها يك راه مؤثر وجود دارد و آن اعطای استقلال باین کشورهاست و نمونه آن خود امریکاست که وقتی از زیر یوغ اربابان سابق خود آزاد گردید خود پایه تمدن را تشکیل داد و بالاخره در برابر مخاطرات، بهترین کاری که دنیای آزاد میتواند بکند اینست که به «لیدرشپ»، «واشنگتن» رضا دهد.

«پرزیدنت ترومن» واقعاً معتقد بود که مأموریت رهبری و هدایت مخصوص ملت امریکاست که برخلاف سایر ملل از موانع خارجی و اختلافات داخلی برکنار بوده است. از این گذشته قدرت و ثروت ملت خود را با هیچیک از ملل دیگر نمی توانست قیاس کند. باید بگویم در این هنگام یعنی پایان تابستان ۱۹۴۵، در اولین برخورد با «ایالات متحده»، انسان حس میکرد که فعالیت شدید و حس

خوش بینی زیادی در تمام شئون این کشور وجود دارد. مابین کشورهای مبارز، امریکا تنها کشوری بود که سالم مانده بود. اقتصادش که بر ذخائر بی‌انتها پی - ریزی شده بود از وضع زمان جنگ سرعت بیرون آمده و مہیای تولید مقادیر زیاد محصول و تأمین مصرف شده بود. میل مفرط بیافتن مشتری و از آن گذشته احتیاج روز افزون دنیای آسیب دیده ، برای تولیدات امریکا مصرف و برای کارگران کار مکفی بوجود آورده بود. و بدین ترتیب «ایالات متحده امریکا» اطمینان داشت که تا مدت‌ها از همه ممالک جلوتر خواهد بود. از این گذشته این کشور از سایر ممالک قویتر بود! چند روز قبل از ورود من به «واشنگتن» بمبهای اتمی ژاپن را مجبور بتسلیم کرده بود.

بنابراین رئیس جمهور امریکا تصور نمیکرد که روسیه باین زودی در يك جنگ تازه وارد شود و بهمین جهت وی در طی مذاکراتش خاطر نشان کرد که قوای امریکا اروپا را تخلیه میکنند و این امر در شرف پایان است و فقط قسمتی از این قوا در «آلمان» و «اتریش» باقی خواهند ماند. اما او فکر میکرد که ویرانی، بدبختی و بی‌نظمی ممکن است در بسیاری از نقاط باعث پیشرفت کمونیسم و بالتیجه پیروزیهای بدون مبارزه جهت شورویها شود. بنابراین بعقیده ترومن، مسئله صلح فقط جنبه اقتصادی داشت. ملل اروپای غربی خواه جنگ را برده و یا باختند میبایستی هر چه زودتر جریان عادی زندگی خود را از سر بگیرند. ملل در حال رشد، در آسیا و آفریقا، لازم بود وسائل کافی جهت بالابردن سطح زندگی در اختیار داشته باشند و این مسئله، مسئله اساسی بودن قضیه سرحدات و گرفتاریهای دیگر! و با چنین روحیه‌ای بود که «ترومن» مسائلی را که دردنباله پیروزی پدید آمده بود با من بررسی میکرد. او بسخنان من در باره آتیه ممالک آلمانی طبق نظریه فرانسویها، گوش داد و بهیچیک از پیشنهادهای مایعنی پایان دادن بتمرکز «رایش»، استقلال قسمت غربی «راین» و ایجاد حکومتی بین‌المللی در «رور» بطور مستقیم اعتراض نکرد، فقط کمی مردد بنظر می‌آمد. اما در باره بهبود بخشیدن

بوضع مادی «آلمان» کاملاً با من هم عقیده بود. در حالیکه وی مثل من معتقد بود که باید بنواحی «وستفالی» برای استخراج زغال سنگ کمک مؤثر و سریعی بشود، با این نظر که مقداری از این زغال بفرانسه، بلژیک و هلند بنسبت صدما تیکه دیده بودند و اگذار گردد موافق نبود و عقیده داشت که این ممالک باید قسمتی از سوخت خود را بد دلار از این مراکز خریداری کنند. بعلاوه رئیس جمهور امریکا با برداشت مواد اولیه، ماشین آلات و اشیاء ساخته شده توسط فاتحین مخالف بود. و حتی استرداد و جبران ادواتی که آلمانها از ما گرفته بودند باعث نگرانی «ترومن» میشد، در مقابل، الحاق اقتصادی «سار» را بفرانسه می پذیرفت، زیرا بدین ترتیب میزان تولید زغال و فولاد این منطقه بالا میرفت.

من برای «ترومن» توضیح دادم که چرا فرانسه با نظری سخت گیر تر از امریکا بدنیامی نگردد و بوی گفتم: «شما امریکائیا در دو جنگ جهانی بسوجهی مؤثر و با شهامتی شایان تمجید شرکت کرده اید. معینا مسئله هجوم و ویرانی و شورش و انقلاب برای شما مفهومی نداشته. اما پیر مردان کنونی فرانسه، در طول زندگی خود سه بار شاهد هجوم اجانب بکشورشان بوده اند که مرتبه آخر آن باشغال کلی مملکت منجر شد. میزان تلفات جانی، ویرانیا و هزینه ای که این هجوم ها برای ما ببار آورده قابل حساب نیست. هر یک از این بحرانها و بخصوص بحران اخیر در ملت ما باعث ایجاد پراکندگی و تقسیماتی شد که میزان وعمق آن را نمی توان اندازه گرفت. اتحاد داخلی و مقام بین المللی ما در اثر این پیش آمدها برای مدتی مدید متزلزل شده است. بنابراین من و دولت من در مقابل فرانسه وظیفه داریم اقدامی کنیم که خطر آلمان بار دیگر بروز نکند. بدیهی است قصد ما سوق دادن ملت آلمان بطرف نومیدی نیست بلکه بعکس ما علاقه داریم که این ملت زندگی کند، پیش برود و حتی بما نزدیکتر شود. اما ما تضمین هم لازم داریم و من برای شما نوع این تضمین را شرح داده ام. اگر بعدها همسایگان ما وضع خود را عوض کردند ما میتوانیم به اقدامات احتیاطی اولیه دست بزنینم

اما اینک تقویت آلمان باید الزاماً جنبه صلح‌آمیز داشته باشد و اینک که در اثر آتش حوادث این کشور بصورت آهن نرمی درآمده باید آنرا بصورت شایسته‌ای از زیر پتک درآورد.

من به «ترومن» خاطر نشان کردم که امید این هست که روزی بتوان تعادل اروپا را مجدداً برقرار کرد و بوی گفتم: «این تعادل از هم گسیخته است زیرا با رضایت امریکا و بریتانیای کبیر، ممالک اروپای مرکزی و شبه جزیره بالکان با جبار جزو اعمار اتحاد جماهیر شوروی درآمده‌اند. اگر این ممالک و حامی آنها، مشترکاً یک بیم ملی از ظهور مجدد آلمان داشته باشند پیوندی که اجباراً آنها را سیاست شوروی مربوط می‌سازد، وضع خطرناکی بخود خواهد گرفت و اگر بعکس ملاحظه کنند که دیگر خطری از جانب آلمان متوجه آنها نیست، منافع ملی آنها در داخل این میدان کمونیزم سر بلند خواهد کرد و بالنتیجه بین آنها و اربابشان اختلافات اجتناب ناپذیری بوجود خواهد آمد که باعث خواهد شد روسیه از اقدامات جنگ طلبانه صرف نظر کند بخصوص که باطناً شوروی طرفدار ماجرا جوئی نیست. روی هم رفته وضع اطمینان بخشی که برای آلمان در نظر گرفته شود برای خود آلمانها نیز مفید خواهد بود و فقط با یک رژیم فدرال است که دولتها موافقت خواهند کرد که سرزمینهای «پروس» و «ساکسون» نیز باین اتحادیه بپیوندند. راهی را که فرانسه برای «رایش سابق» پیشنهاد میکند تنها راهی است که باعث اتحاد اروپا میشود.»

در پایان مذاکرات من و «ترومن» در باره آلمان و گفتگوهای تکمیلی «برنزه» و «بیدو» موافقت شد که نمایندگی امریکا در کنفرانس لندن تلاش کند تا نظریات ما مورد توجه قرار گیرد. تصمیم بر این قرار گرفت که یک کمیسیون سه جانبه با شرکت فرانسه، انگلیس، امریکا در «رور» تشکیل شود بدون آنکه وضع فعلی این ناحیه مورد توجه باشد و در این کنفرانس، تصمیمات لازم درباره تجدید سریع استخراج زغال سنگ گرفته شود و سهم مهمی از این زغال بفرانسه برسد،

و ترتیب پرداخت پول آن در همان حین که در باره مرمت معادن صحبت میشود تعیین گردد. امریکائیا خاطر نشان کردند که با تصمیمات ما در باره «سار» مخالفت نخواهند کرد. در ضمن مسافرت به «واشینگتن» ما از موقعیت استفاده کردیم تا مذاکراتی را که از چند ماه قبل در باره يك وام طويل‌المدت بمبلغ ۶۵۰ میلیون دلار توسط «ژان مونه» با امریکا آغاز کرده بودیم به نتیجه برسانیم. در باره کشورهای آسیا و افریقا که کم و بیش بصورت مستعمره درآمده بودند من اظهار داشتم که بعقیده من در آغاز دوران جدید این کشورها باید به استقلال برسند و بدیهی است این وضع برای آنها متفاوت است و باید بتدریج استقلال خود را باز یابند. غرب باید بادرک این واقعیت، خود خواهان انجام آن باشد اما باید امور با نظر موافق ممالک غربی جریان یابد نه بر علیه آنها. در غیر اینصورت تغییر وضع مللی که هنوز رشد کافی ندارند و دولتهائی که بر بنیان محکمی استوار نیستند سبب بروز حس کینه نسبت بخارجیان و ایجاد هرج و مرج خواهد شد و بسهولت میتوان حدس زد که کدام دولت از این وضع استفاده خواهد کرد.

من بر رئیس جمهور گفتم: «ما تصمیم داریم ممالکی را که با ما بستگی دارند در راه آزادی و استقلال رهنمون باشیم. این کار برای عده‌ای از آنها بسرعت انجام میشود و برای بعضی باید بکنندی صورت پذیرد و قضاوت آن با خود فرانسه است. اما در این قضیه هیچ چیز به اندازه رقابت قدرتهای غربی باعث تأسف نیست و بدبختانه این مسئله ایست که ما در باره مدیترانه شرقی با آن مواجهیم.» و برای آنکه عدم رضایت خود را درباره پشتیبانی امریکا از عملیات خرابکارانه انگلیس نشان دهم خاطر نشان کردم «من از حالا میگویم دول غربی سرانجام ثمره این اشتباه و بی‌عدالتی را خواهند چشید.»

«ترومن» تصدیق کرد که «واشینگتن» نسبت به انگلستان بیش از حد موافقت نشان داده است و اظهار داشت: «بهر حال در باره «هند و چین» باید بگویم که دولت من نسبت ببازگشت قدرت ارتش فرانسه در این سرزمین مخالفتی ندارد.»

من در جواب گفتم: «با آنکه فرانسه در امری که مربوط بخود اوست نباید درخواستی کند، من نظریات شما را با خرسندی تلقی میکنم دشمن قبلا هند و چین را متصرف شده است و در دنباله این پیروزی که امریکا سهم بزرگی در آن داشته فرانسه بدان سرزمین بازگشت میکند. نیت فرانسه آنست که در این کشور رژیمی موافق خواستهای ملت برقرار سازد. معهذا در آنجا نیز متفقین بعلت تصمیماتی که بدون مشورت با ما گرفته‌اند باعث رنجش ما شده‌اند.»

من به «ترومن» گوشزد کردم که ما هیچ‌وجه نمی‌توانستیم قبول کنیم که افراد انگلیسی جای ژاپونیا را در جنوب هند و چین بگیرند و چینی‌ها در شمال آن جای گزین شوند و این امری بود که در موافقتنامه بین «روزولت» و «چرچیل» و «چیانکای چک» سال ۱۹۴۴ در قاهره بامضا رسیده و در کنفرانس «پوتسدام» تأیید شده بود. ضمناً ما بی‌اطلاع نبودیم که یک هیئت امریکائی که بامساعی ژنرال «ودمیر» نماینده امریکا در چین، بوجود آمده بود، قصد دارد برای اخذ تماس با شورشیان به «تونکن» برود. تمام این امور در راه ما مشکلاتی بوجود می‌آورد. رئیس جمهور با شنیدن این مطالب مجدداً متذکر شد که از این پس «واشینگتن» هیچگونه اشکالی در اقدامات ما فراهم نخواهد ساخت.

ما بخوبی و خوشی از هم جدا شدیم. مسلماً بین دولتهای ماتفاهم و اعتماد کامل بوجود نیامده بود و مذاکرات «واشینگتن» نشان داده بود که امریکا راهی غیر از راه ما می‌پیماید، اما لاقول «هاری ترومن» و من با صراحت مطالب خود را برای یکدیگر بیان کرده بودیم. اثری که «پرزیدنت ترومن» در من گذاشت این بود که ویرا رئیس دولتی کاملاً مسلط با اخلاقی محکم و روحیه‌ای که متوجه بجانب عملی مسائل بود یافتیم و روی هم‌رفته متقاعد شدم که اگر او قادر بمعجزه نیست لاقول در مواقع باریک میتوان بوی امیدوار بود. او نسبت بمن منتهای لطف و محبت را نشان داد و از سخنانی که پس از ملاقاتمان ایراد کرد، بیش از يك تمجید و تعریف عادی مفهوم میشد. در آخرین دیدارمان وی ناگهان دراطاق

را که پشت آن بیست عکاس منظر بودند گشود و بطور غیر مترقب کردن بند «لیاقت» را بگردن من آویخت. او میدانست که اگر من قبلاً آگاه بودم از قبول هرامتیازی عند میخواستم. آنگاه وی به «بیدو» نیز نشانی اعطا کرد و در هنگام عزیمت ما از طرف ایالات متحده، اتومبیل زیبایی بمن اهدا نمود. از آن بعد هرگز بین ما سخنان نامطلوبی رد و بدل نشد.

«نیویورک» برای پذیرائی و نشان دادن دوستی خود به «دو گل» و همراهانش سخت بجنب و جوش افتاده بود. روز ۲۶ اوت ما از راهی که از «وست پوینت» میگذشت به «نیویورک» رسیدیم. در «وست پوینت» پس از ادای احترام نسبت به آرامگاه «روزولت» از مدرسه نظام آنجا دیدن کردم. روز ورود ما به «نیویورک» یکشنبه و اولین روزی بود که فروش بنزین آزاد شده بود. تمام اتومبیلها در خیابانها در گردش بودند و در خطی بطول ۱۰۰ کیلومتر با بوقهای خود نسبت بما ابراز احساسات میکردند. شهردار «تیورلولا گواردیا» با منتهای لطف و محبت در مدخل شهر از ما استقبال کرد و هنگام شب پس از انجام تشریفات مختلف، ما را به «سترال پارک» برد. قرار بود «ماریان اندرسون»، «مارسیز» را برای ما بخواند. در آنجا بیست بازوی قوی و مقاومت ناپذیر مرا بسوی صحنه بردند و من در پرتو نورافکنها در برابر جمعیت عظیمی که تمام سالن را پر کرده بود روی سن رفتم. پس از آنکه ابراز احساسات خاتمه یافت و صدای روح پرور خواننده سرود ملی ما را پایان رسانید من از صمیم قلب درود خود را نثار شهر عظیم نیویورک کردم.

روز بعد «رژه پیروزی» انجام شد. ما در معیت عده زیادی از مشایعین از شهر گذشتیم. شهردار پهلوی من بود و بی نهایت خرسند بنظر میرسید. فریاد جمعیت از هر سو بلند و پرچمها از طبقات مختلف ساختمانها در حرکت و اهتزاز بود. در راه «برودوی» از هر طرف صدای «لانگ لیوفرنس!»، «هورا دو گل!»، «هلو چارلی!» بلند بود و کاغذهائی که از ۱۰۰،۰۰۰ پنجره بخارج پرتاب میشد

ابری ضخیم ایجاد کرده بود. در «سیتی‌هال» اسم‌پذیرائی و ایراد سخنرانی و رژه شخصیت‌های مختلف انجام گرفت، من «گواردیاء» که در ژوئن ۱۹۴۰ از مؤثرترین و پرشورترین طرفداران «فرانس» بود نشانی اهدا کردم. سپس دیپلم «هم‌شهری افتخاری» از طرف شهر «نیویورک» بمن داده شد. در مهمانی مجللی که در دنبالهٔ این مراسم برپا گردید شهردار چنین گفت: «اینک که من جام خود را به افتخار «ژنرال دوگل» بلند میکنم میخواستم بوی بعنوان جوان‌ترین هم‌شهریان خودمان درود بفرستم زیرا بیش از یکساعت نیست که نام وی در دفتر آمار ثبت شده است. اما از آنوقت تا کنون تولد ۴۵ نوزاد دیگر را نیز گزارش داده‌اند». آنگاه فرماندار نیویورک «توماس دیوئی» رو بمن کرد و گفت: «با وجود اینکه من معمولاً خونسرد و آرامم از شور و نشاط شهر بهیجان آمده‌ام، البته عظمت و شکوه در تظاهرات عمومی امریکائیا چیز عادی است اما این شور و هیجانی که برای ما برپا شده بود از علاقه و محبت بی‌شائبه‌ای که در درون دلها نهفته بود خبر میداد.

در «شیکاگو» نیز همین مراسم اجرا شد. اما این شهر بخلاف «نیویورک» بطرف اروپا گرایشی ندارد و سکنهٔ آن از ممالک مختلف دنیا تشکیل شده است. شهردار آنجا «ادوارد کلی» گفت: «در اینجا به ۷۴ زبان بشما خوش آمد میگویند». در واقع در ضیافت شام انجمن شهر و هنگامیکه روز بعد از خیابانها و بولوارها میگذشتیم و بتماشای تأسیسات تازه میرفتیم، در پذیرائی شهرداری و در مجلس مهمانی با شکوهی که از طرف «انجمن بازرگانی» و «امریکن لجن» داده شد، اطرافیان ما از تمام نژادهای دنیا ولی در ابراز منویات خود يك صدا بودند.

«کانادا» نیز بنوبه خود پذیرائی شایانی از ما بعمل آورد. مهمانداران ما «کنت داتلون» فرماندار کل و همسرش «پرنسس الیس» در هنگام ورود من اظهار داشتند: «سال گذشته شما مشاهده کردید که مردم این کشور بشما چه احساسی دارند. اما اینک باید گفت که بمیزان ۳۰۰٪ بر محبوبیت شما افزوده شده است.

– چرا؟ – برای اینکه در آنوقت شما هنوز نشانه و علامت استفهام بودید و اینک بصورت علامت تعجب در آمده‌اید. در «اتاوا» زمامداران و مردم ازابرا از احساسات فروگذار نکردند و در مذاکراتیکه بین نخست وزیر «ماکنزی کینگ» و وزیر خارجه «سن لوران» و سفیر کانادا «وانیه» و من که در معیت «بیدو» و سفیرمان «ژان دواوت کلوک» بودم بعمل آمد، ما در هنگام طرح مسائل گوناگون با کمال خوشوقتی متوجه شدیم که بین منافع فرانسه و منافع کانادا تصادم و برخوردی وجود ندارد.

«ماکنزی کینگ» تقاضا کرد که بطور خصوصی با من گفتگو کند و وقتی تنها شدیم، این سیاستمدار کهنه کار که کاملاً سیاست‌کانادایی را پیروی میکرد بمن گفت: «من مایلم عمق افکار خودمان را بشما نشان دهم. «کانادا» با ایالات متحده ۵۰۰۰ کیلو متر مرز مشترک دارد و این مجاورت اغلب باعث فشارهای خرد کننده بوده است. کانادا یکی از اعضاء «کشورهای مشترک المنافع» است اما مایل است در کمال آزادی بکار خود پردازد. کشور ما بسیار وسیع و از منابع سرشار بر – خوردار است و ما قصد داریم از این منابع بنحو احسن استفاده کنیم و توجه ما برای تحقق این آرزو متوجه بداخل کشورمان است و بنابراین هیچ دلیلی در دست نیست که با اقدامات فرانسه در زمینه‌های مختلف مخالفت کنیم، بلکه برعکس مایلیم در حدود مقدوراتمان در مواردی که این کشور نیاز دارد بوی کمک کنیم.» من در پاسخ «ماکنزی کینگ» گفتم: «دو جنگ جهانی ارزش همکاری شما را بما نشان داده است و بدون شك در هنگام صلح نیز باید از دوستی شما استفاده کنیم. بیانات شما ثابت کرد که فرانسه حق داشته که در گذشته بدین سرزمین بیاید و بذرتمدن در آن بکارد.»

ما از راه «ترنوو» پاریس برگشتیم. در هنگام فرود آمدن در پایگاه امریکا در «گاندر» که در ناحیه کم جمعیتی واقع است، با عده زیادی مواجه شدیم. اینها افرادی بودند که از نقاط مختلف جزیره برای ابراز احساسات نسبت به

«دو گل» آمده بودند. همه آنها برسوم نیاکان خود که از اهالی «نرماندی» و «برتانی» و «پیکاردی» بودند وفادار مانده بودند و بفرانسه صحبت میکردند. همه با احساسات اجدادی خود و با فریاد «زنده باد فرانسه!» دست مرا فشردند. بلافاصله پس از مسافرت ما، «کنفرانس لندن» یعنی آخرین شانس برای حصول موافقت بین متفقین، تشکیل شد. از ۱۱ سپتامبر تا ۱۳ اکتبر «برنز»، «مولوتف»، «بوین» و «بیدو» مسائل اروپائی را مورد بحث قرار دادند. اما مذاکرات بین دول چهارگانه، مخالفت بین روسها و انگلوساکسونها را شدیدتر کرد. در باره ایتالیا، امکان ضعیفی برای توافق در باره مسئله «ایستری» و شهر «تریست» بدست آمد. «ژرژ بیدو» تغییرات کوچکی را که ما در خط مرزی «آلب» طالب بودیم خاطر نشان کرد و موافقت سه همکار خود را بدست آورد. اما وقتی صحبت مستعمرات قدیمی ایتالیا بمیان آمد و هنگامیکه وزرای خارجه امریکا و انگلیس پیشنهاد کردند که «لیبی» بصورت کشوری مستقل اعلام گردد و وزیر خارجه فرانسه پیشنهاد نمود که این کشور تحت نظر «سازمان ملل» درآید و ایتالیا بعنوان اداره کننده آن شناخته شود، آقای «مولوتف» تقاضا کرد که ناحیه «طرابلس» تحت قیمومیت روسیه درآید. بلافاصله «بوین» و «برنز» که سخت ناراحت شده بودند، مذاکره را قطع کردند و مسئله ایتالیا در بن بست باقی ماند.

مسئله قرار دادها درباره مجارستان، رومانی و بلغارستان نیز بهمین سر نوشت دچار شد. شورویها گوشزد میکردند که تعیین شرایط با آنها است و صلاحیت این امر را دارند زیرا فاتح آنها هستند. انگلوساکسونها نسبت بفشارهای سیاسی که براین سه کشور وارد میآمد اعتراض کردند در صورتیکه این امر نتیجه توافقی بود که بین سران سه دولت در «تهران» و «یالتا» و «پوتسدام» بعمل آمده بود، اما در مسئله آلمان ثابت شد که هیچ راه حلی امکان پذیر نیست.

معذالك تنها کشوری که راه حلی یافته بود، فرانسه بود. روز قبل از افتتاح کنفرانس لندن از طریق مصاحبه‌ای که با «جرالد نورمن» نماینده «تایمز» در

پاریس بعمل آوردم، با اطلاع عامه رساندم که ما چه شرایطی را برای صلح با آلمان پیشنهاد می‌کنیم. سپس در جریان کنفرانس، تذکریه‌ای از طرف هیئت نمایندگی ما و پیشنهادی از جانب «بدو» نظریات ما را تصریح کرد. کنفرانس نسبت بنظریه فرانسه مخالفتی نشان نداد و پیشنهاد تبدیل «رایش» را بیک فدراسیون دول، عاقلانه تشخیص داد و با تشکیل یک اتحاد اقتصادی بین فرانسه و «سار» موافقت نمود و نظریه اعطای خود مختاری به «پالاتینا»، «هس» و ولایت «راین» و وارد ساختن آنها در یک سیستم اقتصادی و استراتژیکی غربی بنظر همه قابل قبول آمد و حتی همکاران ما نظر ما را مبنی بر ایجاد یک رژیم بین‌المللی در ناحیه «رور» بدون درنگ پذیرفتند. اما هنگامیکه آقای «مولوتف» اظهار داشت که روسیه باید در این رژیم شریک باشد و در «دوسلدرف» باید افراد شوروی همراه با قوای غربی وجود داشته باشد، فریاد اعتراض «برنز» بلند شد و «بوین» نیز با وی هم صدا گردید. کنفرانس دیگر به بررسی راه حل پیشنهادی ما پرداخت و پیشنهاد دیگری نیز داده نشد. خلاصه کنفرانس پس از بیست و سه روز بدون اخذ نتیجه پایان یافت در حالیکه هیچ فایده‌ای عاید زمان حال نشده و نگرانیهای آینده همچنان باقی بود.

بنابراین هر یک از شرکت کنندگان به این نتیجه رسیده بود که در منطقه خود میتواند بمیل خویش رفتار کند. در مشرق، روسها، در «پروس» و «ساکس» میخواستند سیستم سیاسی خاص خود تشکیل دهند. در مغرب، آمریکائیا که با تمایلات استقلال طلبانه در «باویر» و «ساکس سفلی» و «ورتمبرگ» مخالف بودند و انگلیسها که مسئولیت مستقیم «رور» و بنادر بزرگ «دریای شمال» را سنگین میدیدند، میخواستند تشکیلاتی بدهند که بنظر خودشان خیلی ساده و سهل بود. آنها قصد داشتند دو منطقه اشغالی خود را بیک منطقه تبدیل کنند و اداره آنرا بیک هیئت آلمانی واگذار نمایند. بدین ترتیب تا مراجعه بآراء عمومی فعلا یک حکومت «رایش» بوجود می‌آمد. تشکیل یک فدراسیون واقعی آلمانی در این

جریانات از خاطرها محو شد. انگلوسا کسونها میخواستند بعداً ما را وادار کنند که سرزمینهای متصرفی خود را بمناطقی که در آنجا «رایش» تازه تشکیل داده بودند ضمیمه کنیم. اما من با این امر موافق نبودم.

فعلاً وضع منطقه اشغالی ما فقط بخود ما مربوط بود. در آغاز ماه اکتبر من برای اخذ تماس با مقامات آلمانی و مردم این نواحی و برای مطالعه در باره سیاست فرانسه در سواحل «راین» بدانجا رفتم. «دیتلم»، «کاپیتان»، «دتری»، «ژوئن»، و «کونیک» همراه من بودند. در ابتدا بیازدید «سار» رفتیم. ۱۳ اکتبر در «ساربروک» که بویرانه‌ای تبدیل شده بود، «دکتر نویراوتر» رئیس حکومت و «هایم» فرماندار اشکالات خود را با من در میان گذاشتند. به این دو نفر و کارمندان و شخصیت‌های محلی خطاب کردم و گفتم: «من تصمیم دارم که از اتفاقات گذشته چیزی بر زبان نیاورم، اما برای آینده ما باید حس تفاهم داشته باشیم زیرا کارهای زیادی را باید بکممک هم از پیش برداریم.» سپس خاطر نشان کردم که وظیفه ما اعاده وضع زندگی عادی در «سار» است و در آتیه باید سعی ما مصروف به پیشرفت این منطقه باشد و اظهار امیدواری کردم که: «با گذشت زمان و پدیدار شدن نتایج همکاری، ما فرانسویها به اهالی «سار» دلبستگی و اعتماد بیشتری پیدا خواهیم کرد و آنان نیز متوجه خواهند شد که از نظر انسانی ما خیلی بدانها نزدیکیم.» اضافه کردم: «اگر وضع چنین باشد برای غرب و اروپا که شما هم مثل ما فرزندان آن هستید، باعث خوشوقتی است.» وقتی سخنان من پایان یافت، اشک در چشم حاضران حلقه زده بود.

در «ترو» نیز من شاهد همان حالت رضا و تسلیم عمومی و همان خرابیها و ویرانیها بودم. معذالك این شهر قدیمی، در اطراف بنای «پرتانیگرا» که سالم مانده بود وضع و قیافه خود را حفظ کرده بود. شخصیت‌های محلی من جمله عالیجناب «بورنه‌واسر» غم پنهان خود را با من در میان گذاشتند. من با همان زبان که برای اهالی «ساربروک» صحبت کرده بودم آنانرا مخاطب ساختم و گفتم: «فرانسه اینجا

نیامده است که چیزی بگیرد بلکه میخواهد دوباره همه چیز را احیاء کند. شب از «کوبلنس» بازدید کردیم. آقای «بودن» نماینده دولت و معاریف شهر بدیدن من آمدند و من برای آنان نیز سخنانی تسلی بخش از طرف فرانسه بر زبان راندم. در اینجا نیز مانند همه جا از این افراد با احترام آمیخته بتأثر پذیرائی شد.

دوروز بعد همین وضع در «مایانس» تکرار شد. جمعیت زیادی برای دیدار «شارل دوگل» گرد آمده بودند. مثل آن بود که بعد از گذشت قرن‌ها و پشت سر گذاشتن حوادث و پیش آمدهای بزرگ، اینک اجداد طوایف «گل» و «فرانک» دوباره در وجود اشخاص حاضر زندگی از سر گرفته‌اند. «دکتر استفان» استاندار «هس ناسو» و «دکتر کراوس» فرماندار و عالیجناب «اشتور» اسقف آن ناحیه بخصوص بمطلب فوق اشاره کردند. من با کلمات امید بخش بآنان پاسخ دادم و افزودم: «در اینجا ما هر دو از یک نژادیم و اینک خود را بین «اروپائی‌ان» و «غریبها» می‌بینیم. از این بعد سعی میکنیم که این دو را نزدیک بهم نگاه داریم!»

در ابتدای ورود بمنطقه «پالاتینا» که کاملاً ویران شده بود از شهر «نوی» - شتات» دیدن کردیم و در آنجا پذیرائی گرمی از ما بعمل آمد. استاندار «دکتر آیزن لاوب» و معاون وی «دکتر کخ» و اسقف آنجا عالیجناب «وندل»، معتمدین محل، کدخداهای کشیش‌های کاتولیک و پرتستان، پروفیسورها، و کلای دادگستری، نمایندگان اقتصادی و کار، با ابراز احساسات گرم بدیدن من آمدند. استاندار گفت که ما مایلیم سرزمین ما مثل سابق بصورت «دولت پالاتن» در آید و ما حاکم بر سرنوشت خویش باشیم و بفرانسه ملحق شویم.

«فریبورگ» در «جنگل سیاه» نیز برای دریافت امتیازاتی که از طرف «دوگل» بنواحی ساحل راست «راین» داده میشد از ما استقبال کرد در ۱۴ کتبر، «دکتر ولب»، شخصیت‌های «باد» و صبح‌روزه آقای «کارلواشمیت»، معاریف «ورتمبرگ»، را بمن معرفی کردند. اسقف «فریبورگ»، عالیجناب «گروبر»، و همچنین عالیجناب «فیشر» از حوزه مذهبی «روت‌هاوزن» جزو حاضران بودند. در حضور این افراد

که همه از حسن نیت کامل برخوردار بودند از «روابط قدیمی بین فرانسه و آلمان جنوبی که برای ساختن «اروپای ما» و «غرب ما» دوباره باید ایجاد گردد» صحبت کردم. بیانات من با هورا‌های ممتد استقبال شد. در این محیط شگفت‌انگیز، من از خود می‌پرسیدم که آیا این همه جنگها که برپا شده و حملاتی که در طی قرن‌ها توسط این دو ملت بر علیه یکدیگر صورت گرفته و این فجایعی که جدیداً بزیان ما بوقوع پیوسته، همه رؤیائی وحشتناک نیست. چطور ممکن است باور کرد که «ژرمن» هانسبت به «گلو» احساسی جز محبت و صمیمیت که اینک نمونه آنرا نشان میدهند داشته باشند؟ هنگامی که پس از پایان مراسم از کوچه‌های ویران و از میان مردم غمزده می‌گذشتم پیش خود فکر میکردم که این کشور چه مصائبی را متحمل شده تا سرانجام بندای عقل گوش کرده است.

در همین روز ۵ اکتبر، من بدیدن «بادن بادن» که مقرر فرماندهی «ژنرال کونینگ» بود رفتم. در آنجا تمام افرادی که در تشکیلات فرانسوی کار میکردند برای من شرح دادند که آلمانها همه نسبت بدستورات ما جواب مساعد داده‌اند و طالب صلح و آشتی با ما هستند و یکی از علائم بارز این میل باطنی فعالیت فوق‌العاده‌ایست که در این روزها در دانشگاه «فرانکوآلماند» در «مایانس» و در دبستانها، دبیرستانها و مراکز تحقیقی و اطلاعاتی که ما در نقاط مختلف دایر کرده‌ایم پدیدار شده است. بعد از ظهر آنروز آلمان را بقصد «استراسبورگ» ترک کردم زیرا در آنجا بود که میخواستم با افراد ملت فرانسه نشان دهم در صورتیکه مرا تبعیت کنند، آنانرا بجانب چه هدف بزرگی راهنمایی میکنم. «امیل بولسر» کمیسر جمهوری، «برنار کورنو-ژانتی» استاندار «راین سفلی»، «ژنرال دوویژیه» فرماندار، مرا از راه رودخانه بمقصد رساندند. پس از آنکه از بندر گاه گذشتیم، کشتی‌های ما از راه کانالهایی که سواحل و پلهای آن پر از جمعیت بود وارد شهر شدند. شور و شغف مردم در اینجا از همه جا بیشتر بود. من دانشگاه «استراسبورگ» را دوباره رسماً افتتاح کردم و سپس در کاخ «راین» شخصیت‌های «آلزاس» را بحضور

پذیرفتم و سرانجام از ایوان شهرداری در میدان «برو گلی» جمعیت را مخاطب ساختم و گفتم:

«من اینجا آمده‌ام تا اهمیت «راین» را برای فرانسه بشما گوشزد کنم. دیروز رودخانه «راین» یعنی رودخانه ما بصورت يك سد یا يك خط مرزی و یا يك خط جنگی بود و امروز که دشمن در نتیجه پیروزی ما در هم شکسته است و آن عواملی که آلمانها رادیوانه‌وار بضدیت ما بر می‌انگیخت دیگر وجود ندارد، «راین» میتواند دوباره همان نقشی را که طبیعت و «تاریخ» بعهده او گذاشته است ایفا کند و بصورت يك خط ارتباط غربی در آید.» سپس بصدای بلند افزودم: «بیاید بدان نگاه کنیم! این رودخانه با آبهای خود سرنوشت جهانی را می‌آورد. از سویس سرچشمه میگیرد از «آلزاس» و ناحیه «موزل» و «باد» و نزدیکی رودخانه «مین» و «رور» میگذرد. از این ببعد کشتی‌ها میتوانند از هلند و نزدیکی بنادر انگلستان یعنی در آنجا که این رود بدریا می‌پیوندد به آزادی در طول آن بالا و پایین روند و ثروت و فراوانی را منتشر سازند. این مسئله در مورد افکار و عقاید و آنچه از روح و قلب و عقل سرچشمه میگیرد نیز صادق است ... بله! خط ارتباط اروپای غربی اینجا است. همین رودخانه ایست که از «استراسبورگ» میگذرد!»

موضوع تشکیل يك «انجمن غربی» مورد توجه «بلژیک» قرار گرفت و هنگامیکه من بدین کشور رفتم بدان پی‌بردم. «نایب‌السلطنه» برای دیداری از «بلژیک» از من دعوت کرده بود و من با ترن مخصوص وی روز ۱۰ اکتبر به‌مراهی «ژرژ بیدو» وارد «بروکسل» شدم. در ایستگاه، پرنس در انتظار من بود. بمحض آنکه از ایستگاه خارج شدیم احساسات مردم چون موجی همه‌جا را فرا گرفت. مدت دو روز ما در «بروکسل» ماندیم و در این مدت از «پاله‌روایال» قبر سرباز گمنام، «ایگزل» دیدن کردیم. در «لکن» بحضور ملکه مادر «الیزابت» رسیدیم. سپس از شهرداری، دانشگاه، وزارت امور خارجه و دبیرستان فرانسوی بازدید بعمل آوردیم و در سفارت فرانسه «ریمون بروژر» احترامات لازم را بجای آورد.

در تمام خط سیر ما مردم احساسات پر شوری نشان میدادند و کاملاً روشن بود که ملت بلژیک در شادی و امید با ملت فرانسه شریک است.

مسئله فوق را «پرنس شارل» بخصوص بمن گوشزد کرد. من با محبتی که بوی داشتم، این اظهار نظر را مهم و جالب تلقی کردم. پادشاه اینک در «سویس» بسر میبرد، در وضع مرارت باری که نبودن وی در ملت بوجود آورده بود و موقعیت نایب‌السلطنه را خیلی دشوار میساخت، من میدیدم که این پرنس با روشن بینی و قدرت به انجام وظیفه می‌پردازد و تخت و تاج را حفظ میکند ولی با آنکه ابراز نمیدارد مطمئن است که هیچیک از متخاصمین از وی ممنون نیستند. نخست وزیر آقای «وان آکر» و وزیر خارجه هشیار و جسور آقای «اسپاک» و رؤسای مجلس آقایان «وان کولرت» و «ژیون» و کاردینال اعظم «وان روی» هم متفقاً عقیده داشتند که اگر فرانسه در پیروزی شرکت نداشت اروپائی باقی نمی‌ماند و امادر درباره آینده، اهمیت حیاتی روابط صمیمی دول اروپای غربی بخصوص در افکار رسوخ یافته بود.

روز بعد شهردار «وانده مولبروک» در شهرداری از ما پذیرائی بعمل آورد و سپس در دانشگاه «بروکسل» از طرف «پرزیدان فردریکس» و رئیس دانشگاه «کوکس» دکترای افتخاری بمن داده شد. در طی این مراسم من خاطر نشان ساختم که اشتراك مساعی تمام دول اروپا در آتیه و تشکیل فعلی يك «مجمع غربی» که خطوط اصلی آن «راین»، «مانش» و «مدیترانه» باشد تا چه اندازه امید بخش و مفید است. این پیشنهاد فرانسه باشور و شعف حاضران روبرو شد. پس از مراجعت به پاریس، من بار دیگر نقشه خود را در ۱۲ اکتبر در يك مصاحبه مطبوعاتی بزرگ مطرح کردم.

قرار بر این شد که بلافاصله پس از انتخابات که ۱۵ روز دیگر انجام میگرفت و تعیین تکلیف مقررات و قوانین موجود و بالتیجه باروشن شدن وضع من در آینده، پیشنهادهاییکه من داده بودم بخارج انتشار یابد. اما با اینکه من تصور میکردم

که نقشه وسیعی که طرح کرده بودم توجه سایر ملل ذینفع را جلب میکند بنظرم می‌آمد که زعمای سیاسی فرانسه بدان اعتنای زیادی ندارند. از زمان پیروزی تا شروع انتخابات در «مجمع مشورتی»، حتی يك جلسه که بدین مسائل رسیدگی کند تشکیل نشد. بغیر از فرمولهای مبهم، در کنگره‌های متعدد، اجتماعات و احزاب، مطلبی که در حقیقت مربوط به فعالیت و عمل ملت در خارج باشد مطرح نگردید. درست است که مسافرتها و سخنرانیهای «ژنرال دوگل» در جراید منعکس میشد اما پیشنهادهای وی با هیچ اقدام و حتی انتقادی روبرو نمی‌گردید. مثل آن بود که اصولاً این پیشنهادها در حوزه امور ملی نیست. وضع چنان بود که گوئی یقین من به اینکه فرانسه میتواند نقشی مستقل ایفا کند و مساعی من برای هدایت کشورم برای انجام این منظور، در کسانی که خود را در آتیه نماینده مملکت میدانستند ایجاد احترامی باطنی و در عین حال تولید شك و تردید میکرد. از طرفی من نمی‌توانستم منکر شوم که برای اجرای چنین سیاستی در اروپا ما باید تا ماوراء اقیانوس‌ها آزادی عمل داشته باشیم. اگر سرزمینهای ماوراء بحار از ما منتزع میشد و ما قوای خود را در آنجا بحال تعلیق در می‌آوردیم چه انتظاری از منطقه بین دریای شمال و مدیترانه میتوانستیم داشته باشیم؟ بعکس اگر این سرزمینها با ما بحال اتحاد باقی میماندند ما می‌توانستیم در تمام اروپا منطقه عمل وسیع داشته باشیم. فرانسه گذشته و تاریخ کهنی داشت، اما اینک پس از ماجراهائی که در سرزمینهای متصرفی ما در افریقا و آسیا رخ داده بود، نگاه داشتن تمام متصرفات بوضع سابق کاری مشکل و غیر عملی بود و بطریق اولی در هنگامیکه نهضت ملی در سراسر دنیا بر پا شده و روسیه و امریکا بر رقابت با یکدیگر برخاسته بودند، انجام چنین امری امکان نداشت. برای آنکه ملل تحت مسئولیت ما فردا هم با ما باشند میبایستی ما خود پیش قدم بشویم و بدانها استقلال بدهیم و روابط خود را که بنظر آنان بصورت تبعیت و فرمانبری است بشکل همکاری در آوریم. البته این در صورتی است که ما بتوانیم با وقوف کامل بر خواستهای خود

محکم و استوار بر پای خود بایستیم و بر قول خود پایدار و بر انجام تعهداتی که دیگران با ما دارند مصر باشیم. من این کار را از «برازاویل» شروع کرده بودم و اینک لازم بود در هند و چین و افریقای شمالی آنرا بصورت عمل در آورم. در «مراکش» ممکن بود که این کار بملایمت و آهستگی انجام پذیرد. با آنکه در آنجا علائم تشنج دیده میشد معینا قدرت هنوز در دست ما بود. در «تونس» محبوبیت «بی» سابق «منصف»، جز تأسف و حسرت بی‌ثمر چیزی بدنبال نداشت. دو حزب «دستور» در انتظار تحقق خواستهای خود بودند و «ژنرال ماست» بسهولت بین نقشه‌های اصلاحی و وظائف حکومتی خود تلفیق کرده بود. در «الجزیره» شورشی که در «کنستانتینوا» مقارن با انقلابات سوریه پدید آمده بود بوسیله فرماندار کل «ژنرال شاتینو» خاموش گردید. در «مراکش» تبلیغاتی که توسط حزب «استقلال» و طرفدارانش انجام میگرفت در مردم تأثیر زیادی نداشت و بعلاوه «سلطان محمد پنجم» پس از زمانی تردید و بتقاضای عاجل «ژنرال پرئو» این حزب را غیر قانونی شناخت. روی هم رفته اگر ما وقت داشتیم دلیل بر آن نبود که آنرا تلف کنیم. بهمین جهت من اقدامات خود را شروع کردم.

حکومت در امپراطوری مراکش و در سر زمین تونس در وجود زعمای این دو کشور خلاصه میشود و باین جهت من میخواستم با آنها سروکار داشته باشم. از سلطان مراکش دعوت کردم که بفرانسه بیاید و از او چون رئیس کشوری که سزاوار همه گونه احترامات رسمی است و دوستی که در مواقع باریک بما وفادار بوده، پذیرائی بعمل آوردم. گذشته از مراسم پذیرائی رسمی، «صلیب آزادی» را نیز در حضور جمع بوی اهدا کردم. سپس باتفاق یکدیگر به «اورنی» رفتیم و وی در معیت من از شهرها، دهکده‌ها و ساکنین آنجا دیدن کرد. پس از آن وی برای بازدید «ارتش یکم» به آلمان رفت و سربازان پرافتخار مراکش را از زیر نظر گذرانید و سرانجام ببازدید عملیات سدسازی شتافت. همه جا بگرمی از او استقبال میشد و همین امر محیط مساعدی برای مذاکرات خصوصی ما فراهم ساخت.

من از سلطان خواهش کردم که با کمال اعتماد افکار خود را درباره روابط مراکش و فرانسه با من در میان گذارد. وی گفت: «من تصدیق میکنم که تحت الحمايه بودن در کشور من باعث ایجاد نظم و عدالت، بالا رفتن آموزش مردم و پرورش افراد برجسته شده است. اما این رژیم ابتدا توسط عموی من «مولا حفیظ» و سپس توسط پدرم «مولا یوسف» و اینک از طرف من بعنوان يك حد واسط بين مراکش قدیم و يك کشور آزاد و متجدد پذیرفته شده است. پس از وقایع دیروز و پیش از اتفاقات فردا، من فکر میکنم وقت آن رسیده باشد که قدمی بسوی منظور فوق یعنی ایجاد مراکش آزاد برداشته شود و این همان چیزی است که ملت من میخواهد.

من گفتم: «هدف شما همان هدف فرانسه است و در پیمان «فاس» و قرار داد «الجزیره الخضراء» تصریح شده است و «لیوتی» بنیان گذار مراکش جدید آنرا دنبال کرده است. من هم مثل شما معتقدم که در آتیه باید اساس روابط خود را در همین جهت تغییر دهیم. اما در زمان ما آزادی برای هر فردی از افراد نسبی است. آیا این مسئله برای مراکش که قبل از اتکاء کامل بخودش باید کارهای زیادی را بانجام رساند نیز صدق نمیکند؟ فرانسه باید بشما کمک کند و در مقابل شما هم با آن هم بستگی داشته باشید. که میتواند پیشنهادی بهتر از این بشما بدهد؟ در هنگامیکه «پرزیدنت روزولت» در «آنگا» محاسن استقلال را برای شما تشریح میکرد آیا غیر از دلارها و محلی که برای شما در بین مشتریان خود باز میکرد چه چیزی بشما پیشنهاد مینمود؟»

«سلطان محمد پنجم» گفته مرا تصدیق کرد و گفت: «مسلم است که پیشرفت کشور من باید بکمک فرانسه عملی شود و از تمام قدرتهائی که ممکن است پشتیبان ما باشد قدرت فرانسه از همه مناسبتر است و ما آنرا بر سایرین ترجیح میدهیم. در هنگام جنگ هم شما متوجه شدید که کمک ما نیز برای شما بی ارزش نبود. توافقات جدیدی که بین ما بعمل خواهد آمد مبنی بر تشریک مساعی دو

کشور در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی خواهد بود.»

من بسطان خاطر نشان کردم که بغیر از مواردی که باید مورد بررسی دقیقتر قرار گیرد، در اساس کار با وی موافقم و اما در باره تاریخ مناسب برای شروع مذاکرات بعقیده من باید آنرا بفردای روزی که جمهوری چهارم قانون اساسی خود را تصویب میکند موکول کرد، زیرا در این قانون مسلماً از روابط با دولی که خود مختاری آنها و شرکتشان در یک مجموعه مشترک باید از طرف ما پذیرفته شود، نیز بحث خواهد شد. درباره روابط بین دو کشور، من به «سلطان محمد پنجم» پیشنهاد کردم خوب است در صورتیکه من بر سر کار بمانم، ما همچنان شخصاً در ارتباط باشیم. وی این پیشنهاد را از صمیم قلب پذیرفت. درباره مساعی حکومت من نسبت به برقراری مجدد قدرت مراکش در «طنجه» و ایجاد نظارت بین‌المللی در آنجا که در ۱۹۴۰ بعلت دخالت اسپانیاییها از بین رفته بود، وی روی موافق نشان داد این امر در ماه سپتامبر، در دنباله کنفرانسی که در پاریس از نمایندگان فرانسه، انگلستان، امریکا و روسیه تشکیل شد عملی گردید و دولت «مادرید» نیز آنرا پذیرفت.

«سیدی لامین» پادشاه «تونس» نیز بدعوت من بفرانسه آمد از او نیز باندازه‌ای که وضع اجازه میداد پذیرائی شایانی بعمل آمد. در ۱۴ ژوئیه وی در مراسم سان و رژه با شکوه ارتش پیروزمند ما شرکت کرد. درمجامع متعدد وی توانست با شخصیت‌های مختلف فرانسه ملاقات کند. در مذاکراتیکه با یکدیگر کردیم وی نظر خود را درباره آتیه بیان کرد و توضیح داد که کشورش باید بچه صورت درآید تا جوابگوی احتیاجات ملت و مقتضیات زمان باشد. روی هم رفته آنچه پادشاه تونس میخواست با نظریات سلطان مراکش تطبیق میکرد. با آنکه لحن صحبت «سیدی لامین» با طرز بیان «سلطان محمد پنجم» بعلت اختلاف سن و خصوصیات اخلاقی تفاوت داشت و پادشاه تونس از جانب کشوری صحبت میکرد که از مراکش ضعیفتر بود معهدا اصول بیان هر دو یکی بود. جواب من نیز

بيك منوال بود. «بی تونس» نیز نظریات مرا با محبت و صمیمیت پذیرفت. از مذاکراتیکه من با زمامداران مراکش و تونس بعمل آوردم چنین نتیجه گرفتم که ممکن است وحتى ضرورت دارد که ما با این دو کشور پیمانهای همکاری طبق مقتضیات زمان داشته باشیم که لااقل برای يك نسل در این دنیای پر هياهو روابط ما را سروصورتی دهد.

اگر مسئله افریقای شمالی وضعی امیدوار کننده داشت بعکس قضیه «هندو-چین» بسیار بفرنج و پیچیده بنظر میآمد. از وقتی که پستها و ادارات ما بعلت حمله ژاپونیا منحل شده بود و واحدهای آزاد بچین عقب نشینی کرده بودند، دیگر اثری از قدرت فرانسه در «کشن شین»، «آنام»، «تونکن»، «کامبوج» و «لائوس» بر جای نمانده بود. افراد باقی مانده ارتش هم در زندان بسر میبردند. کارمندان دستگیر شده و افراد عادی بشدت تحت نظر بودند. همه در زیر یوغ نفرت انگیز دشمن بسر میبردند. در این مناطق ژاپونیا، حکومتهای محلی و بومی ایجاد کرده بودند که کاملاً تحت انقیاد آنان بودند و درهمین هنگام در آنجا يك نهضت مقاومت بر ضد اشغالگران بوجود آمده بود که تحت نظر کمونیستها اداره میشد و در نظر داشت بعداً استقلال نواحی اشغالی را بدست آورد. این نهضت يك قدرت مخفی تشکیل داده بود که بتدریج علنی میگردد. ما فقط توانسته بودیم يك عده مختصر بعنوان جلودار به «سیلان» بفرستیم تا در صورتیکه منفقین موافقت کنند بصورت هیئت اعزامی بهند و چین بروند. ضمناً تا آنجا که مقدور بود از سرحد چین دستگاه اطلاعاتی برای کسب خبر از هندوچین دائر کردیم و کوشش بعمل آوردیم تا حکومت «چونگ کینگ» و مشاورین نظامی امریکائیش در تجدید تشکیلات واحدهای ما که از «تونکن» و «لائوس» آمده بودند تسهیلات لازم را بعمل آورند.

اما شکست آلمان ایالات متحده را مصمم کرد که کار ژاپون را يكسره کند. در ماه ژوئن، قوای آنها که جزیره بجزیره پیش میآمدند به بنادر ژاپون رسیدند و

توانستند در آنجا پیاده شوند. کشتی‌های «نیمیتز» نیروی دریائی ژاپون را درهم شکست و نیروی هوائی این کشور نیز دیگر قادر نبود در برابر نیروی «مک‌ارتور» مقاومت کند. معینا در «توکیو» هنوز قدرت جنگی ژاپون پا برجا بود. بدین جهت رئیس جمهور امریکا و فرماندهی عالی، کنگره امریکا با احتیاط و هراس مسئله تصرف قدم بقدم سرزمین ملتی را که بانهایت شجاعت و ایمان می‌جنگیدند مورد بررسی قرار دادند در همین زمینه در «واشینگتن» نسبت بمفید بودن همکاری نظامی فرانسه نیز وضع تازه‌ای بوجود آمد و حتی دولت امریکا در اوایل ژوئیه از ما جویا شد که آیا میتوانیم دو لشکر به اقیانوس آرام بفرستیم یا نه. ما جواب دادیم: «این امر اشکالی ندارد اما ما میخواهیم به «بیرمانی» نیز قوای لازم را برای حمله به جانب «هند و چین» اعزام داریم.»

در ۱۵ ژوئن من سازمان قوای اعزامی خودمان را مرتب کردم. «ژنرال لوکلرک» بسمت فرمانده این قوا تعیین گردید. در این مورد من برخلاف میل باطنی او رفتار کردم. او با اصرار تقاضا میکرد که بمراکش اعزام شود ولی من بوی گفتم: «شما بهند و چین میروید زیرا کار آنجا مشکلتر است.» «لوکلرک» به تنظیم واحدهای خود پرداخت. در آغاز ماه اوت قوای او مرتب شده بود. تمام سربازان و کارمندان ازاینکه میدیدند پرچم فرانسه را باید به تنها سرزمین وابسته بدان که هنوز پرچم ما در آن به اهتزاز در نیامده بود ببرند بشور و هیجان آمده بودند.

در همین هنگام بود که در روزهای ۶ و ۱۰ اوت صاعقه بمب اتمی بر روی «هیروشیما» و «ناگازاکی» فرود آمد. باید گفت که قبل از این ماجری نیز ژاپونیا برای مذاکرات صلح مهیا شده بودند. اما امریکائیا پس از پیروزی در تجربیات «نواد» خواهان تسلیم بدون قید و شرط ژاپونیا بودند. وبالاخره کار بروفق مرام آنان پایان یافت وبعد از بمباران اتمی «هیروهِیتو» امپراطور ژاپون سر تسلیم پیش آورد ومقرر شد که قرارداد تسلیم کشور آفتاب تابان در روز ۲ سپتامبر در بندر

«یو کوهاما» در کشتی زره دار «میسوری» بامضا برسد.

باید بگویم که ظهور این سلاح وحشتناک مرا بی اندازه متأثر کرد. درست است که از مدتها قبل میدانستم امریکائیا با استفاده از نیروی اتمی در صدد ساختن مواد متفجره مقاومت ناپذیری هستند اما وقتی چنین وسیله خطرناکی که نسل بشر را تهدید بنا بودی میکرد پدیدار شد، حس نومیدی عمیقی مرا فرا گرفت. اما این حس مانع از آن نبود که از وضع حاصله در اثر بمباران بنفع خود استفاده کنم. زیرا تسلیم ژاپون در آن واحد دفاع ژاپونیا و نیروی امریکائیا را که مانع ما در اقیانوس آرام بودند از سر راهما بر میداشت و بدین ترتیب هند و چین، در دسترس ما قرار میگرفت.

ما برای بازگشت بهندوچین حتی یکروز راهم نمی بایستی تلف کنیم و بخصوص بعنوان یکی از پیروزمندان جنگ میبایستی به این منطقه وارد شویم. بمحض آنکه «توکیو» برای صلح اظهار تمایل کرد ما به «واشینگتن» تأکید کردیم که جواب ژاپونیا باید امضاء فرانسه را نیز داشته باشد. این پیشنهاد پذیرفته شد و بعداً هنگامی که امپراطور «هیروهیتو» تصمیم به تسلیم گرفت، موافقت شد که فرماندهی فرانسه نیز مانند رؤسای متفقین در این مراسم شرکت داشته باشد. برای این منظور من «ژنرال لوکلرک» را تعیین کردم و وی قرارداد تسلیم را در کشتی «میسوری» امضاء کرد. قبل از آن من در ۱۵ اوت «آمیرال دارژانلیو» را بسمت کمپسر عالی هندوچین انتخاب کرده بودم.

قرار شد که قوای ما به جانب هندوچین اعزام گردد. برای این منظور هفتاد هزار نفر بالوازم و مهمات کافی در نظر گرفته شدند. حاضر کردن این افراد بسیار مشکل بود زیرا این کار درست موقع ترك تسلیحات و در هنگامی بود که ما ارتشی نیز در آلمان داشتیم. اما لازم بود که پس از ماجراهای اهانت آمیز قبلی، اینک فرانسه قدرت و تصمیم خود را نشان دهد. گذشته از این قرار شد که یک واحد دریائی مشتمل بر زره دار «ریشلیو» و رزمناوهای «گلوار»، «سوفرن»، «تریومفان»

و کشتی حمل و نقل «به آرن» و چند کشتی کوچک دیگر تحت فرماندهی «آمیرال اوبوینو» بسواحل هند و چین اعزام گردد و قریب صد هواپیما هم این شبه جزیره را از آسمان زیر نظر بگیرند. چون بعلت پایان جنگ ما می‌توانستیم کشتی‌هایی را که بمتفقین قرض داده بودیم مسترد داریم، قادر بودیم با وجود ظرفیت کم این کشتی‌ها در ظرف سه ماه افراد اعزامی خود را بمقصد که ۱۴۰۰۰ کیلومتر با ما فاصله داشت برسانیم. با وجود این هر قدر هم قوای اعزامی زود بمقصد میرسید دروضع مشکل موجود تغییر فاحشی نمی‌داد.

صد هزار ژاپونی در هند و چین بودند که همه اسلحه را بکنار گذاشته و منتظر بازگشت به وطن خود بودند اما در عین حال با افرادی که بعداً بنام «ویت مین» خوانده شدند همکاری میکردند. این افراد از جنگجویان مخفی و خواستار استقلال و طرفدار اتحاد سه «کی» یا سه قسمت هند و چین بودند و بر علیه استقرار قدرت فرانسه در کشورشان تبلیغ میکردند. در «تونکن» رئیس سیاسی آنها «هوشی مین» و رئیس نظامیشان «ژیاپ» که هر دو کمونیست بودند، کمیته‌ای تشکیل داده بودند که بصورت یک دولت درآمده بود. امپراطور «بائودائی» از مقام خود استعفا داده بود و بعنوان مشاور برای «هوشی مین» انجام وظیفه میکرد. نماینده ما در «تونکن»، «ژان سنتنی» که در ۲۲ اوت به «هانوی» وارد شد با مقامات «ویت مین» که با ژاپونیا همکاری میکردند مواجه گشت. در تمام هند و چین، مردم که میدیدند، فرانسویها و جبه خود را از دست داده‌اند بهموطنان ما با نظری خصمانه مینگریستند. در «سایگون» با وجود مساعی صلح جویانه «سدیل» حکمران که در ۲۳ اوت با پاراشوت بدین شهر وارد شد، در ۲ سپتامبر چندتن از فرانسویها بقتل رسیدند. گرسنگی و قحطی بر مشکلات سیاسی افزوده شده بود زیرا پس از عزیمت مقامات فرانسوی آذوقه و خواربار وضع ناهنجاری داشت. سرانجام متفقین نقشه‌ای را که برای تصاحب هند و چین کشیده بودند بمرحله عمل درآوردند: چینی‌ها در شمال مدار ۱۶ درجه، انگلیسها در جنوب و امریکائیا در همه جا اثری را که ممکن

بود ورود افراد فرانسوی و خلع سلاح ژاپونیا بوجود آورد خنثی نمودند. بدیهی است که ما به این اشغال سه جانبه رضا نمودادیم. وجود انگلیسها در «کشن شین» باعث نگرانی نبود و ما خودرا آماده میکردیم که همزمان با ورود آنها در آنجا باشیم بعلاوه امپراطوری بریتانیا گرفتاریهای زیادی در هندوستان «سیلان»، «مالزی»، «بیرمانی» و «هنگ کنگ» داشت و مایل بود اثر بحران تازه منطقه مدیترانه شرقی را از خاطر فرانسویها محو سازد و بدین جهت ممکن بود بزودی قوای خودرا از هندوچین خارج کند و همین کار را هم کرد. از طرف دیگر وجود افراد امریکائی که برای اقدامات مشترك در زمینه های اقتصادی و سیاسی اعزام شده بودند، خوش آیند ما نبود ولی بنظر ما این اقدامات زیاد دامنه دار نمی آمد. بعکس اشغال «تونکن» و قسمتی از «آنام» و «لائوس» توسط ارتش چینی «ژنرال لوهان» برای ما بسیار ناگوار بود و تا مدتی مدیدمانع عملیات اداری و سیاسی ما میشد. معلوم نبود وقتی چینیها در این مناطق مستقر شدند کی و بچه قیمتی دو باره عزیمت خواهند کرد.

معهدا حکومت «چونگ کینگ» مرتباً ما را از حسن نیت خود مطمئن میساخت. در اکتبر ۱۹۴۴ «مارشال چیانگ کای چک» بسفیر ما «پشکوف» چنین گفته بود: «من بشما اطمینان میدهم که ما هیچ نظری نسبت به هند و چین نداریم و حتی اگر بتوانیم برای استقرار قدرت فرانسه بشما کمک کنیم از آن مضایقه نداریم. به «ژنرال دوگل» بگوئید که سیاست ما چنین است، اما ضمناً وی باید بداند که این يك دین شخصی من نسبت بوی نیز هست.» در ماه اوت، هنگام اقامت در «واشینگتن» با آقای «ت. و. سونگ» که در آن شهر بود، ملاقات کردم. وی که سمت ریاست قوه اجرائیه و وزارت خارجه جمهوری چین را داشت بنوبه خود سخنان صریحی در همین زمینه اظهار داشت. روز ۱۹ سپتامبر، همین آقای «سونگ» باتفاق سفیر چین «تسین تائی» در پاریس به ملاقات من آمدند. در جواب تذکر من درباره روش نامساعد افراد «ژنرال لوهان»، «سونگ» اظهار داشت: «دولت متبوعه من بزودی

رویه خود را عوض خواهد کرد و نیروی خود را از هند و چین فرا خواهد خواند. اما بهر حال نیت جمهوری چین هر چه بود فعلاً «لوهان» بر «تونکن» حکمفرمائی میکرد.

برای آنکه فرانسه دوباره در هند و چین موفقیتی بدست آورد میبایستی سربازان ما به این سرزمین وارد شوند، ژاپنی‌ها از آنجا بروند و افراد خارجی عقب‌نشینی کنند. اما از همه اینها گذشته لازم بود فرانسه بدانند در آنجا چه میخواهد بکند. بدیهی است تا هنگامی که وضع این منطقه چنین مبهم و مغشوش بود، من نمی‌توانستم سیاست خود را بطور مشخص و مفصل تعیین کنم. اما اطلاع من بر اوضاع آنجا تا آن حد بود که مطمئن بودم اداره مستقیم هند و چین توسط ما امکان ندارد. هدف ما از این‌پس میبایستی شرکت و همکاری با ممالک تشکیل دهنده اتحادیه فرانسه باشد و قراردادهای این‌پس باید با کسانی منعقد شود که بیش از همه از طرف کشورها و ملتها مقبولیت داشته باشند و در ضمن برضد هیچکس اقدامی بعمل نیاید، این بود نقشه‌ای که من برای خود کشیده بودم.

در «لائوس» و «کامبوج» وجود زمامداران پر قدرت هر نوع عدم اطمینانی را از بین میبرد. اما در مورد «ویتنام» وضع خیلی پیچیده‌تر بود. من تصمیم گرفتم قدم بقدم پیش بروم. هنگام عزیمت «لوکلرک» بوی دستور دادم که اول به «کشن-شین» و «کامبوج» برود و بعداً عازم «آنام» شود و در مورد «تونکن» قبل از دریافت دستور من قوای خود را بدانجا نبرد. من میخواستم این دستور را وقتی صادر کنم که وضع روشن شده و مردم از حضور چینی‌ها خسته و بین‌ستنی، و «هوشی-مین» رابطه ایجاد شده باشد. «آرژانلیو» کمیسر عالی از طرف من مأموریت یافت که ابتدا در «هند فرانسه» مستقر گردد و از «شاندرنا گور» عملیات خود را آغاز کند. بعداً که حضور افراد ما در محل زمین‌ها حاضر کرده و معاونین وی در نقاط مختلف کارها را تا اندازه‌ای روبراه کردند وی به «سایگون» برود و از آنجا تماسهای لازم را بگیرد.

در ضمن، من برای هدفهایی که بنظر مفید می آمد نقشه‌ای مخفیانه داشتم و آن این بود که امپراطور سابق «دوی تان» را تقویت کنم تا در صورتیکه جانشین و خویشاوندش «بائودائی» با وضع نامساعد روبرو شود، او بتواند دوباره قدرت را بدست گیرد. «دوی تان» در ۱۹۱۶ توسط مقامات فرانسه از سلطنت برکنار شده و با نام نخستین خود یعنی «پرنس وین سان» بجزیره «رئونیون» اعزام گردیده بود با وجود این در جنگ اخیر با درجه سرگردی در ارتش ما خدمت میکرد. وی مردی با شخصیت و قوی بود و با وجود سی سال تبعید، هنوز از خاطر مردم «آنام» محو نشده بود. قرار شد روز ۱۴ دسامبر من ویرا بحضور بپذیرم تا دو تفری اوضاع را بررسی کنیم من در نظر داشتم با هر کسی که حکومت ما قراردادی منعقد میکند، خود بشخصه و با رعایت تشریفات برای امضاء آن قرارداد بهندوچین بروم. اما هنوز ما از این مرحله خیلی دور بودیم. مسئله‌ای که فعلاً مطرح بود مسئله نظامی بود. روز ۱۲ سپتامبر اولین دسته‌های فرانسوی و روز ۱۳ يك واحد انگلیسی وارد «سایگون» شدند. در ۲۳ سپتامبر در این شهر شورش برپا شد و چند تن اروپائی و امریکائی توسط افراطیون بقتل رسیدند. اما سرانجام نیروی متفقین که يك هنگ سرباز فرانسوی نیز جزو آن بود بر اوضاع مسلط شدند. هنگ اخیر از افرادی تشکیل میشود که تا دیروز از اسرای جنگی بشمار می آمدند. «ژان سدیله» توانست وضع را آرام کند و روز ۵ اکتبر «ژنرال لو کلرک» در حالیکه ۱۰۰۰۰ فرانسوی باستقبال وی شتافته بودند وارد پایتخت شد. این مستقبلین در حدود ۷ ماه مرتباً در معرض فشار و تهدید و اهانت بودند. بتدریج که قوای اعزامی وارد میشدند وضع در «کشن‌شین» و «کامبوج» رو به بهبود میرفت. در «کشن‌شین» عملیات سریعی برای اعاده نظم انجام گرفت و در «کامبوج» وزرائیکه توسط ژاپونیا تعیین شده بودند از کار برکنار شدند و جای آنها را اشخاص صلاحیتدار گرفتند. ژاپونیا نیز کم کم از این کشور خارج شدند و «آمیرال مونت» قوای انگلیسی را از آن بیرون برد. در ۳۱ اکتبر کمیسر عالی فرانسه در کاخ

«نورودم» جایگزین شد.

اینک فرانسه بار دیگر با سرافرازی درهند وچین مستقر گردیده بود. درست است که هنوز مسائل زیادی در این سرزمین پر مانع ، در زیر آسمان منقلب حل نشده بود اما اینک اوضاع نسبت بوقتیکه حیثیت ما لطمه خورده بود تفاوت کلی داشت . دیروز در «سایگون» در «هونه» در «هانوی» در «نیومپن» در «لوانگ پر ابانگ» همه مارا برای همیشه از صحنه هند وچین دور می پنداشتند و امروز هیچکس تردید نداشت که هر اقدامی بکمک ما باید انجام گیرد .

فرانسه که در اروپا ، افریقا و آسیا دچار سقوط شده بود ، اینک با کمک پیش آمدهای مساعد بصورت شکفت انگیزی رو بتعالی میرفت و موقعیتی بدست آورده بود که نقش خود را طبق نبوغ خویش ایفا کند. آیا این، طلیعه بامدادی روشن بود یا آخرین فروغ غروب تیره؟ تصمیم فرانسویان جواب این سؤال را میداد . زیرا اگر ما ضعیف شده بودیم ، از سوی دیگر سقوط حریفهای ما و لطمات و تلفاتی که بر قبای قدیمی ما وارد آمده بود ورقابتی که دو کشور بزرگ دنیا را در مقابل هم قرار میداد و خواست همه جهان مبنی بر اینکه فرانسه وظیفه و رسالت خویش را انجام دهد ، همه اینها برای ما تا مدتی میدان را خالی میکرد .

و اما من که بخوبی بمحدودیت و عجز خود واقف بودم و میدانستم که هیچ فردی نمی تواند جانشین يك ملت گردد ، میخواستم آن ایمان و اطمینانی را که در دلم میجوئید در دیگران نیز ایجاد کنم . هدفهایی که من داشتم دور از دسترس بود اما همه در شأن ما بود. راهی را که من نشان میدادم پر مشقت بود ولی بذروه تعالی میرسید . من ندا در داده بودم و اینک انتظار انعکاس آنرا می کشیدم. صدا. های مردم پر حرارت ولی درهم و نامفهوم بود شاید آوازهائی که از میدانها ، از مجامع ، از دانشکده های ، از آکادمیها ، از کرسی کلیساها بر میخواست ندای مرا پشتیبانی میکرد. در این صورت شکی نبود که ملت با پیشروی و جنبش برگزیدگان

خویش هم گام است . گوش فرا میدادم تا آثار احتیاط و تردید آنها را دریابم .
افسوس که فریادهای درهم و نغمه‌های بیتابی و متضادی که بگوش میرسید همه از
جانب پارتیزانها بود .

انفصال

راه عظمت باز بود اما فرانسه باچه وضعی میبایست در این راه جلو برود ! در حالیکه تلگرامهای رسیده از نقاط مختلف دنیا ، مذاکره با سران دول ، شادی و سرور مردم خارج ، ندای جهان را بگوش من میرسانید ، درعین حال ارقام ، منحنیها و آماریکه از نظرم میگذشت و گزارشهاییکه از منابع مختلف میرسید ، منظره ویرانیه و مجامع و شوراهاییکه در آن وزیران از وسعت خرابیه و قلت وسایل صحبت میکردند ، میزان ضعف مارا بخوبی مجسم میساخت . در خارج دیگر کسی در باره اینکه یکی از نخستین نقشهای جهانی را بعهده داریم بحث نمیکرد اما در داخل وضع فرانسه بایک تراژنامه و رشکستگی خلاصه میشد .

ثلث ثروت فرانسه از بین رفته و در تمام مناطق ویرانی بانواع مختلف سر- زمین مارا فرا گرفته بود و از این میان خرابی ساختمانها بیشتر بچشم میخورد . در طی نبرد سال ۱۹۴۰ ، سپس بمبارانهای متفقین و بالاخره در هنگام آزادی ، ۵۰۰۰۰۰ ساختمان با خاک یکسان شده و ۱،۵۰۰،۰۰۰ بنا آسیب زیاد دیده بود . خصوصاً بیشتر کارخانهها مورد حمله قرار گرفته بودند و این خود علت دیگری برای تعویق بهبود وضع اقتصادی بشمار میرفت . گذشته از این برای شش میلیون نفر فرانسوی مسکن وجود نداشت . وضع ایستگاههای خراب ، خطوط آهن قطع شده ، پلهای منهدم ، کانالهای مسدود و بنادر زیر و رو شده قابل توصیف نبود . وقتی از مهندسین می پرسیدم تجدید این بناها و خطوط ارتباطی چقدر وقت لازم دارد ، در پاسخ میگفتند : « بیست سال ! » در حدود یک میلیون هکتار از اراضی

مزروعی که با انفجار بمب زیرورو شده و یاسر تاسرا نباشته از مین و یا پراز گودال بود دیگر زمین قابل استفاده بشمار نمی آمد . ۱۵ میلیون هکتار دیگر نیز بعلت آنکه مدت ۵ سال در آن بطرز صحیح کشت و زرع نشده بود محصولی نمیداد . در همه جا فقدان ابزار کار و کود و بندر خوب بچشم میخورد ، تعداد مواشی و حشم بنصف تقلیل یافته بود .

گرچه خسارات مالی زیاد جلب نظر نمی کرد ، اما در واقع خیلی بیش از سایر خسارات بما صدمه زده بود . اگر بتوان چنین تعبیر کرد باید گفت که این زیانها بطور منظم بر ما وارد شده بود . در متن قرارداد ترك مخاصمه ، آلمانها متذکر شده بودند «مخارج افراد مهاجم بعهدة حکومت فرانسه است .» و در تحت همین عنوان ، دشمن منابع هنگفتی برای خود اختصاص داده بود که بوسیله آن نه تنها به ارتش خود سر و سامان میداد بلکه با پول ما مقدار زیادی لوازم و مقادیر معتابهی مواد مصرفی بآلمان میفرستاد . گذشته از آن به اصطلاح يك «قرارداد تعادل» دست خزانهداری فرانسه را از تنظیم تفاوت ارزش صادراتیکه آزادانه به آلمان میشد و قیمت واردات زغال و مواد اولیه که آلمانها برای مصرف کارخانه های خود بکشور ما میآوردند ، بسته بود . و چون عملاً صادراتی در کار نبود و بعکس واردات روبهزونی میرفت ، «قرارداد» برای ما بصورت بار سنگین طاقت فرسائی درآمده بود . بعلاوه خریدهای آلمان از بازار سیاه ، سفارشهای جزئی ، جریمه های محلی ، کاملاً فرانسه را بنا بودی کشانیده بود . چگونه میشد میلیاردها روز را که فرانسویها بدون حاصل برای اجنبی کار کرده بودند بحساب آورد و یاسقوط ارزش جسمانی ملت ما را در اثر کمی تغذیه سنجید ؟ چگونه امکان داشت این واقعیت را بیان کرد که در مدت پنج سال همه چیز در کشور ما فرسوده شده بود بدون آنکه بتوانیم بنگاهداری یا تغییر و یا تجدید آن اقدام کنیم . روی هم رفته اشغال اجنبی بیش از ۲۰۰۰ میلیارد فرانک ۱۹۳۸ یعنی ۸۰۰۰۰ امروز برای ما خرج برداشته بود . وقتی صلح برقرار شد ، اقتصاد ما قسمت بزرگی از منابع

تولیدی خود را از دست داده و وضع مالی ما بعلت يك وام بزرگ عمومی خراب شده بود و بودجه ما تا مدتی مدید میبایستی بار هزینه سنگین اصلاح و ترمیم خرابیها را تحمل کند .

از بین رفتن منابع و اسباب کار بخصوص از آن جهت که کمی پس از جنگ جهانی اول اتفاق می افتاد بیشتر باعث ورشکستگی و افلاس میشد ، زیرا در مدت بیست سالی که بین پایان جنگ اول و آغاز جنگ دوم فاصله بود ، ما نتوانسته بودیم ثروت‌های از دست رفته خود را جبران کنیم . بخصوص سرمایه‌ای که فرانسویها در خارج و داخل مملکت قبل از ۱۹۱۴ داشتند ، در طی پنجاه و يك ماه که ما بتدریج از سرمایه ملی برای ساختن و متفجر کردن ۵۰۰ میلیون خمپاره برداشت میکردیم ، برباد رفته بود . برای ترمیم ویرانیا و جای دادن بمعلولین و بیوه زنان و یتیمان و تنظیم ضروریات بی حساب جنگ ، ما مجبور بودیم که مرتباً وام بگیریم و از ارزش پول خود بکاهیم و از مخارجیکه برای مدرن ساختن تأسیسات خود لازم داشتیم صرف نظر کنیم . بنا بر این در ۱۹۳۹ يك فرانسه فقیر با تجهیزاتی کهنه و فرسوده ، وارد نبرد شد ، و در طی این بلیه تازه قسمت اعظم آنچه را که برایش باقی مانده بود از دست داد و اینک برای آنکه دوباره بترمیم خرابیها پردازد ، سرمایه‌ای اندک و اعتباری ناچیز در اختیار داشت . چگونه میشد با این وسایل اندک ، خودمان به اقدامی دست بزنیم و چطور امکان داشت با استمداد از دیگران استقلال خود را حفظ کنیم .

در این زمینه هم مثل همه جا ممکن بود تا اندازه‌ای نقصان وسایل را با نیروی انسانی جبران کنیم . اما از این نیرو نیز ما مقدار زیادی از دست داده بودیم . در اثر حملات دشمن ۶۳۵۰۰۰ فرانسوی بخاک هلاک افتاده بودند از این عده ۲۵۰۰۰۰ نفر در میدان جنگ ، ۱۶۰۰۰۰ در اثر بمباران و یا حمله ناگهانی دشمن ، ۱۵۰۰۰۰ بعلت وضع ناهنجار در اردوهای تبعیدشدگان و ۷۵۰۰۰ در بین اسرای جنگی از بین رفته بودند . بعلاوه ۵۸۵۰۰۰ نفر نقص عضو پیدا کرده بودند .

درست است که در مقایسه با جمعیت میزان تلفات فرانسه به آلمانها و روسها نمیرسید، اما از تلفات انگلیسها، ایتالیائیها و امریکائیها زیادتر بود و بخصوص خسارات جانی که بنسل ما وارد آمده بود بیش از آن بود که ارقام نشان میداد زیرا داس اجل بخصوص افراد جوان را که تعدادشان زیاد نبود، درو کرده بود. در جنگ جهانی اول نیز دو برابر این میزان یعنی بیش از تمام شرکت کنندگان در جنگ بما تلفات وارد آمده بود و آنهم در زمانی که تعداد موالید ما از همه جا کمتر بود. روی هم رفته ملت فرانسه که بطور متوسط از همه کهن سالتر و تنها ملتی بود که از آغاز قرن تعداد تلفاتش بر موالید میچربید و در ۱۹۳۹ هنوز خلاء فاجعه قبلی را پر نکرده بود ناگهان همان عناصر معدود و فعال خود را نیز از دست داد. و مسلماً آنچه را که جنگ از وی گرفت همه افرادی از خود گذشته و کوشا و بی مانند بودند.

بعلاوه نقصان مواد و بالتیجه کم شدن قدرت که در طی دو جنگ گریبانگیر فرانسه شد تنزلی را که در مدت دو برابر عمر انسانی بدین کشور روی آورده بود شدیدتر ساخت. در آغاز قرن گذشته که البته در میزان تاریخ زیاد دور نیست کشور ما از تمام ممالک اروپا پر جمعیت تر بود و از کلیه کشورهای جهان قویتر و ثروتمندتر بشمار می آمد و بی بدیل و نظیر در جهان میدرخشید. اما در اثر پیش-آمدهای ناگوار وضع این کشور بدین پایه نماند و در سرآشویی سقوط افتاد بطوریکه هر نسل آنرا در درجهای پائین تر میدید. فرانسه که مقداری از سر-زمینهای طبیعی را از دست داده و مرزهای ناچوری پیدا کرده و از ثلث جمعیت هم نژادش جدا شده بود از صد و سی سال باین طرف در يك حالت عجز و ناتوانی مزمز و با مرارت و عدم تأمین بسر میبرد و در زمانیکه قدرت اقتصادی ملل بزرگ بزغال سنگ بستگی داشت وی فاقد این ماده گرانبها بود و بعداً که نفت جانشین زغال شد این کشور نفت نداشت. در همین زمان که جمعیت در انگلستان دو برابر و در آلمان سه برابر و در روسیه چهار برابر و در امریکا ده برابر شده بود، جمعیت

کشور ما بحال رکود بود.

انحطاط ظاهری و باطنی باهم گریبانگیر ما شده بود. حوادث ناگواری که پدید آمد اثر کوشش‌های مترقیانه «انقلاب» و ناپلئون اول را از بین برد و بعداً تسلط «پروس» و همکاران آلمانی بر فرانسه، چنان ملت ما را در امواج خفت و خواری غوطه‌ور ساخت که از آن پس مردم ایمان خود را از دست دادند. درست است که پیروزی ۱۹۱۸ کمی حس خوش بینی آنان را برانگیخت اما این پیروزی چنان گران تمام شده و میوه‌ای تلخ بار آورده بود که همه آن خوش بینی‌ها در اثر حادثه ۱۹۴۰ از بین رفت و روح فرانسه پژمرد. باجنبش مقاومت و معجزه پیروزی کشور ما زندگی از سر گرفت اما این حیات مجدد فعال و پرحرارت نبود از آن گذشته، این همه بدبختی و وحدت ملی را نیز از هم گسیخته بود. از ۱۷۸۹ پانزده رژیم روی کار آمده بود که هر کدام با انقلاب یا کودتا زمام امور را بدست گرفته و هیچکدام هم موفق نشده بود تعادلی برقرار سازد. همه باحوادثی از بین رفته و تفرق و تشتت بسی از خود بجای گذاشته بودند.

و اینک من مسئولیت کشوری ورشکسته، منحط، از هم گسیخته را که از هر طرف بدخواهان آنرا احاطه کرده بودند بعهده داشتم. بدعوت من مردم این کشور توانستند با هم متحد شوند و بسوی آزادی گام بردارند و بنظم و انضباط عادت کنند. بدین ترتیب جنگ پایان یافت و ملت با میل و رغبت تحولی را که باعث جلوگیری از جنگ اجتماعی و سبب ترقی وی بود پذیرفت و اقدامات خارجی مرا که حیثیت او را حفظ میکرد تصویب نمود. این، در مقابل مصائبی که نزدیک بود ویرا محو سازد، اقدام بزرگی بود اما در مقایسه با آنچه برای بدست آوردن قدرت میبایست انجام دهد ناچیز بود. بدون آن فرانسه حتی موجودیت خود را نیز از دست میداد.

من برای خود نقشه‌ای طرح کرده بودم که از عقل سلیم الهام میگرفت و مبنی بر این بود که منابع انرژی را که کم داشتیم بدست آوریم. درباره زغال

سنگ اتحاد با «سار» که عملاً انجام شده بود و تحصیل ۵۰ میلیون تن زغال سالانه از «رور» که در شرف انجام بود دو برابر معادن خود ما برایمان زغال تأمین میکرد. راجع به نقت ظواهر امر نوید میداد که تأسیسات تجسی که ما برقرار کرده بودیم در سرزمین فرانسه نیز مانند سایر نقاط دنیا بکشف نفت موفق شود. از لحاظ انرژی اتمی که تازه بجهان قدم گذاشته بود، با در نظر گرفتن منابع اورانیوم که بنظر می آمد در کشور ما فراوان باشد و با مقدمات علمی و صنعتی خودمان، می توانستیم تا یک سطح استثنائی بالا رویم. کمیساریای عالی که بدین منظور تأسیس شده بود عملیات را بزودی آغاز میکرد. از طرف دیگر با وجود مضیقه مالی، یک سیاست صحیح سازمانی و نوسازی دستگاه فرسوده ما را تغییر شکل میداد. کمیساریای عالی «برنامه» مأمور انجام این مهم بود. اما مهمتر از همه این اقدامات بالا بردن تعداد فرانسویان بود و تصمیمات گرفته شده در این باره از قبیل کمک بخانواده ها و اعطاء وام بزودی نتیجه خود را آشکار میساخت. بالاخره امنیت اجتماعی که با شرکت سرمایه، کار و تکنیک بوجود می آمد و استقلال ملی که میبایستی در برابر همه دول حفظ شود میتوانست در فرانسه محیطی مناسب با کار و کوشش و سزاوار غرور بوجود آورد.

کشور ما در صورتی میتوانست باین هدفها برسد که اتحاد خود را حفظ کند و دولت نیز ویرا در این راه رهنمون باشد. بعکس اگر به ضرر خود اقدام میکرد و متفرق و متشتت میگردد و در راهی که در پیش داشت بوسیله یک قدرت واحد رهبری نمیشد چگونه میتوانست بمقصود برسد. من با کمال تأسف میدیدم که هر قدر ملت بطرف آزادی پیش میرود، قدرتهای سیاسی برای تفرق آن بکار میروند و هر کدام بنحوی آنها را از من دور میسازند.

در ظاهر چنین بنظر می آمد که ادامه حکومت خود مختار که بعداً ملت به آن رضا داده بود راه صحیحی باشد. اما ملت فرانسه عوض نشده بود و اگر اینک چنین روشی را نمی خواست نمیشد ویرا بر آن مجبور ساخت. وقتی که خطر

از بین رفته بود و موجبات اعمال قدرت من دیگر وجود نداشت، چگونه می‌توانستم قدرت مطلقه خود را بعنوان تکلیف و وظیفه و برای مدتی نامعلوم بملت تحمیل کنم و بدین صورت ویرا برای يك جهش مهیا سازم. در طی فاجعه جنگ، من با اظهارات خود تماماً هر نوع تردیدی را از خاطر ملت محو می‌کردم و ویرا مطمئن می‌ساختم که بمحض بروز محیط مساعد برای انتخابات، اختیارات خود را بمردم تفویض می‌کنم. اگر حکومت من از طرف ملت تأیید میشد تا حد زیادی بعلت همین وعده و پیمان بود. چنانچه من می‌خواستم از اجرای این تعهد سر باز زنم، عملیات من شکل خدعه و فریب بخود میگرفت و باعث میشد که مردم بعلت درك نکردن علت این خود سری از من روبگردانند و آنوقت کمونیستها که قدرت فوق‌العاده کسب کرده بودند در رأس مخالفین درمی‌آمدند و بعنوان جانشینان الزامی من سر بلند میکردند.

باید در نظر داشت که در غیر از موارد خطر عمومی امکان پدید آمدن يك ديكتاتور وجود ندارد مگر آنکه يك دسته مخصوصی که تصمیم بخورد کردن سایرین دارد ویرا در برابر دیگران تقویت کند و من که قهرمان فرانسه بودم و بهیچ‌دسته و حزبی بستگی نداشتم نمی‌خواستم نسبت بکسی کینه‌ورزی کنم و دار و دسته‌ای نداشتم که در ازاء خدمتی که بآنها کرده‌ام بمن خدمت کنند. افراد مقاومت نیز اگر روحاً بهدفی که آنها را مجتمع ساخته بود، وفاداری نشان میدادند، از نظر سیاسی باعث نومییدی من بودند. و در جهات مختلف مبارزه میکردند. تنها ارتش بود که میتوانست وسایل لازم را برای سرو صورت دادن کشور و غلبه بر مخالفین در اختیار من بگذارند. اما پدید آمدن قدرت مطلقه نظامی در زمان صلح از نظر همه افراد غیر منطقی تلقی میگردد.

در حقیقت انگیزه حکومت مطلقه جز جاه طلبی ملی و یا نگرانی و ترس يك ملت تهدید شده نبوده و نیست. فرانسه دو امپراطوری بخود دیده است نخستین امپراطوری را در هنگامیکه خود را مهیا و قادر بتسلط بر اروپا میدید و از بی‌نظمی

و اغتشاش بستوه آمده بود پدید آورد و به دومی در زمانیکه میخواست آثار عهد نامه‌های ننگین را که شکست ویرا امضا کرده بودند محو سازد و در ایامیکه تشنجات اجتماعی تازه او را دچار اضطراب کرده بود صحنه گذاشت. اما این رژیم‌های قیصر مآبانه چگونه پایان یافته بود؟ امروز دیگر ملت خواهان هیچگونه تسلط و یا انتقام جوئی نبود و توده مردم از هجوم خارجی و یا انقلاب نگرانی نداشتند. من نمی‌خواستم حکومت دیکتاتوری موقتی را که در طی طوفان جنگ اجرا میکردم و در صورت وجود خطر بازهم دنبال آنرا میگرفتم، اکنون که دیگر امنیت عمومی برقرار شده بود ادامه دهم. همانطور که وعده داده بودم اینک با انتخابات عمومی اختیار امور را بخود ملت واگذار میکردم.

اما در عین اینکه مایل با ادامه حکومت مطلقه خود نبودم، یقین داشتم که ملت احتیاج برژیمی دارد که صاحب قدرتی مستمر باشد. مسلم بود که احزاب نمی‌توانستند چنین قدرتی بوی بدهند. کمونیستها مایل بودند با هر وسیله‌ای بر اوضاع مسلط شوند. دولت آنها محتملا با سازمان مهیا شده‌ای شروع بکار میکرد. آنها در داخل بدسته مشخصی از مردم و در خارج بشوروی متکی بودند ولی فرانسه را ببردگی سوق میدادند. از این حزب گذشته ملاحظه میشد که هیچیک از سازمانهای سیاسی نمی‌توانستند خط مشی کشور و حکومت را تعیین کنند و با آنکه بعضی از آنها قادر بودند هواخواهان زیادی برای خود دست و پا کنند معذالك هیچیک نماینده خواست و منافع عمومی ملت نبودند. از این گذشته این احزاب آراء زیادی نداشتند، بعلاوه عده زیادی از کسانی که بنفع هر یک از این احزاب رأی میدادند در حقیقت بیش از آنچه طرفدار آن حزب باشند منظورشان مخالفت با سایر احزاب بود، خلاصه هیچ سازمانی تعداد و اعتبار کافی برای اینکه نماینده قدرت ملی باشد نداشت.

گذشته از مسئله تشنت، تنزل و انحطاط احزاب نیز در میان بود. این قضیه هنوز با عبارات و کلمات مخفی نگاه داشته میشد، اما آن شوق و علاقه مرا می که

در گذشته، منشاء جذابیت و عظمت احزاب بود، در این زمان که ماتریالیسم دیگر توجهی به ایده‌آلها نداشت، نمی‌توانست بهمان پایه باقی بماند. و از آنجا که این احزاب دیگر با اصول متقنی پابند نبودند و علاقه و ایمان لازم را نداشتند، نمی‌توانستند در این زمینه اظهار وجودی کنند و هم‌رو به تنزل می‌رفتند و دامنه فعالیتشان تنگ‌تر شده بود و هر يك بصورت نماینده‌ای برای منافع و هوسهای دسته‌ای در آمده بود. اگر قدرت بدست آنها می‌افتاد، مسلماً رؤساء، نمایندگان و هواخواهانشان بصورت افراد وارد بکار سیاست می‌پرداختند. بدست گرفتن کارهای عمومی، پستهای حساس و مشاغل اداری چنان آنها را بخود مشغول میداشت که فعالیتشان بالاخص در زمینه‌ای که خودشان تاكتيك می‌نامیدند و در حقیقت سازش و گاه مخالفت و انکار بود گسترش می‌یافت و چون همه در اقلیت بودند برای آنکه به پستهای مهم برسند مجبور بودند این پستهارا با رقبای خود تقسیم کنند و از اینجا نتیجه میشد که این احزاب کم‌کم وجه و آبروی خود را نزد مردم از دست میدادند و از طرفی مجاورت دائمی افراد مخالف، جز ضعف حکومت نتیجه‌ای بیار نمی‌آورد.

من با توجه بواقعیات سیاسی و از طرف دیگر وسعت و اشکال وظیفه‌دولت در وضع موجود، برای تأسیسات مناسب و دلخواه آینده نقشه روشنی در ذهن خود داشتم. البته درسی که فاجعه‌اخیر بمن داده بود، تجربیات خودم درباره افراد و امور و بالاخره نقشی که جریان حوادث برای اجرای جمهوری چهارم بعهدہ ام گذاشته بود، مرا بدین نقشه سوق داده بود.

بعقیده من لازم بود که کشور يك سر یعنی يك رئیس داشته باشد که ملت در وجود وی علیرغم نشیب و فرازها مردی مسئول سرنوشت خویش را ببیند و همچنین میبایستی مجری قانون که فقط بجامعه خدمت میکند از پارلمان که نمایندگانش مصالح و منافع خاص دارند بوجود نیاید. این شرایط ایجاب میکند که رئیس دولت از حزب خاصی نباشد و از طرف ملت انتخاب گردد و وزرای خود را شخصاً انتخاب

کند و بتواند با مراجعه بآراء عمومی و یا انتخاب انجمن‌ها با مردم مشورت کند و بالاخره در مواقع خطر اختیار داشته باشد که استقلال و موجودیت فرانسه را حفظ کند. غیر از مواردی که رئیس جمهور شخصاً و علناً اقدام میکند، دولت و مجلس با یکدیگر همکاری داشته باشند، مجلس کار دولت را زیر نظر بگیرد و در صورت لزوم آنرا ساقط سازد ولی در عین حال که خود داوری میکند بنظر ملت نیز توجه داشته باشد.

بر من پوشیده نبود که نقشه‌ام با درخواستهای احزاب برخورد پیدا میکند. بعضی از این حزبها از روی ایمان و یا رعایت احتیاط هنوز با دو گل مخالفت نمی‌کردند بعضی دیگر که تا کنون از انتقاد و یا تذکر خود داری نداشتند بطور علنی با وی بمبارزه برنخاسته بودند حتی کمونیستها با وجود نغمه‌های مخالف هنوز از اقدام جدی احتراز داشتند. اما مسلم بود که در جریان حوادث بعدی اختلاف بروز میکرد. احزاب با عناوین مختلف معتقد بودند که در تشکیلات آینده باید رژیم بوجود آید که قدرت مستقیماً و منحصرأ در اختیار آنان قرار گیرد و در این تشکیلات «دو گل» نباید عنوانی داشته باشد مگر آنکه خودش بخواهد بعنوان سیاهی لشکر بکار خود ادامه دهد. در سهای گذشته، واقعیت زمان حال و وضع تهدید آمیز آینده در این نظریه و دید و توقعات آنان اثری نداشت.

اگر جمهوری سوم مرتباً در حالت عدم تعادل بود و سرانجام در ورطه فراموشی فرو رفت عللی داشت که هر يك از احزاب میخواست دیگری را مسئول آن جلوه دهد. اما هیچکدام حاضر نبودند لزوم اجتناب از اشتباهات گذشته را قبول کنند و بپذیرند که فرانسه نمی‌تواند بدون همبستگی و کنار گذاشتن تمایلات و وجود يك قدرت مورد قبول و مداوم دوباره سر بلند کند. در نظر آنان مسئله مبارزه با رقبا و تحريك احساسات و خواست‌هاییکه بر آن متکی بودند و بدست گرفتن قدرت اهمیت داشت آنهم نه برای آنکه بطور کلی بکشور خدمت کنند بلکه برای آنکه برنامه مخصوص خودشان را مجری سازند. آنها عقیده نداشتند

که «دو گل» یعنی کسی که موفق شده بود ملت را جمع کند و ویرا بنجات رهنمون شود اینک سرپرست او باشد. درست است که از تحسین خود داری نمی کردند و علاقه فعلی و احتیاط فردای آنان ایجاب میکرد که خواستار برکناری مطلق «دو گل» نباشند و حتی پستهای تشریفاتی برای او در نظر بگیرند اما هیچک از آنان معتقد نبود که سررشته کارها برای مدتی طولانی در دست کسی باشد که حتی وجود وی با رژیم و خط مشی آنان مخالف است.

معهدا، با آنکه من انتظار پشتیبانی احزاب را نداشتم، متوجه بودم که سائقه طبیعی مردم و اعتمادی که تا کنون بمن ابراز داشته‌اند بحدی بارز و آشکار میگردد که «سیاستمداران» مجبور به تبعیت از جریان آن خواهند شد. وظیفه من این بود که از زنان و مردان کشورم بخواهم که آیا موافقند مملکت طبق عقیده و نظر من سازمان یابد یا نه. اگر پاسخ مثبت بود احزاب نیز با آن روی موافقت نشان میدادند و من در «جمهوری جدید» شرکت میکردم و گرنه به نتایج آن تسلیم میشدم.

اما اگر من از ابتدا عقیده داشتم که در مرحله نهائی ملت باید تصمیم بگیرد در عین حال از پایان ماجرا مضطرب و مشوش بودم. آیا این ملت در وراء ابراز احساسات صمیمانه خود که در عین حال توأم با اظهار درماندگی بود، ملتی خسته، مأیوس و متفرق نبود و آیا این برنامه وسیع و فعالیت شدید و این تشکیلات دامنهداری را که من از وی میخواستم از حدود مقدرات و تمایلات او تجاوز نمی کرد؟ و آیا من قدرت و مهارت و فصاحت لازم را داشتم که در موقعیت فعلی که همه چیز رو بضعف و سستی میرفت چنین ملتی را بجنبش در آورم؟ با وجود این، پاسخ این پرسشی که از ملت میشد هرچه بود من وظیفه داشتم تا آن هنگام، برای حکومت از تمام قدرتی که این ملت در اختیارم گذاشته بود استفاده کنم.

در واقع در نخستین روزهای پس از شکست آلمان بنظر می آمد که در پیرامون من دوباره وحدت سیاسی بوجود آمده است. روزنامهها موقتا

تحسین من پرداختند. «مجمع مشورتی» نطقی را که در ۱۵ مه در باره درسهای حاصله از جنگ ایراد کردم با کفزدنهای مکرر و خواندن «مارسیز» و فریادهای «زننده باد دوگل» مورد تأیید قرارداد. افراد سرشناس و عالی مقام و از آن جمله نخست وزیران سابق که آلمانها بعنوان گروگان نزد خود نگاه داشته بودند و اینک بمیهن خود باز می گشتند بمن اظهار محبت کردند. اولین اقدام آقایان «پلرینو»، «دالادیه» و «سارو» پس از بازگشت این بود که نزد من آمدند و نسبت بهمکاری صمیمانه خود مرا مطمئن ساختند. «لئون بلوم» بمحض آنکه آزاد شد اظهار داشت: «فرانسه بهمت، «ژنرال دوگل» دوباره زندگی از سر گرفت. داشتن فردی چون «ژنرال دوگل» برای ما موهبتی بود. من همیشه در کنج زندان امیدوار بودم که حزب من از وی طرفداری کند. همه مردم فرانسه بوی اعتماد دارند. وجود او برای کشور ما تضمینی غیر قابل تعویض جهت هم آهنگی داخلی است.» «ادوارد هریو» که توسط روسها آزاد شده بود در رادیوی مسکو چنین گفت: «من اطمینان دارم که همه مردم پیرامون «شارل دوگل» گرد آمده اند. من نیز بدون قید و شرط خود را در اختیار وی قرار میدهم.» اما این رفتار و این سخنان فردائی در پی نداشت.

اینک مسئله پارتیزانها و انتخابات افکار عمومی را بخود مشغول میداشت. تجدید سازمان شهرداریها در درجه اول منظور نظر بود. در واقع برای آنکه چرخهای دموکراسی بتدریج دوباره بکار افتد دولت در نظر داشت که اقدامات خود را از همین ناحیه آغاز کند. انجمنهای شهر منتخب در ۱۹۳۷ که نخست گرفتار مداخلات مستبدانه «ویشی» و سپس دچار تشنجات زمان آزادی گردیده بودند اینک بمنبع اصلی خویش یعنی آراء مردم باز می گشتند. با آنکه حوادث محلی در انتخابات ۲۹ آوریل و ۱۳ مه بی اثر نبود با وجود این تمایلات اکثریت در آن بچشم میخورد. بسیاری از احزاب که متشکل شده بودند با مباحثات خود را کمونیست، سوسیالیست و جمهوری خواه توده ای مینامیدند آراء زیادی در مقابل اعتدالیون و

رادیکالها بدست آورده بودند. دودسته مارکسیست‌ها برای انتخابات مجدد بیکدیگر پیوسته بودند. روی هم رفته تمام احزاب درباره آن عده از کاندیداهای خود که در پیکار با دشمن سهمی داشتند تبلیغ میکردند و البته این مزیتی بشمار میرفت که مورد تأیید انتخاب کنندگان نیز بود.

بنابراین انقلابات اخیر فقط تشکیلات احزاب را عوض کرده بود بدون آنکه در ماهیت آنها تغییری دهد و یا یک جریان تازه‌ای بوجود آورد. روی هم رفته عقاید عمومی بجای آنکه برای انجام يك کار مهم ملی با بیکدیگر جمع شود بیش از هر وقت طبق درخواستها و اغراض شخصی پراکنده شده بود. در چنین محیطی پیداست که کمونیستها نفوذ می‌یابند و در تشکیلات اجتماعی بیش از سایرین دخالت می‌کنند. بعلاوه مبارزات انتخاباتی نشان داده بود که «سیاستمداران» در باره تشکیلات آتیه تنها دو نظریه دارند: رادیکالها و اعتدالیون معتقد بودند که باید بقوانین سال ۱۸۷۵ بازگشت. سایرین میخواستند که يك «مجلس واحد و متقدر» بوجود آورند. اما گذشته از این اختلافات همه اصرار داشتند که احزاب مثل سابق و بدون هیچ قیدی کلیه قدرت مملکت را در اختیار داشته باشند. هر کس که شاهد جریانات بود بخوبی میتواند پیش‌بینی کند و چنین وضعی با وجود سرکار بودن «دو گل» بکجا می‌انجامد. اگر عقیده «کلمانسو» را بپذیرم که می‌گوید: «بدترین رنج روحی سردی است» بخوبی درك می‌کنیم چگونه محیطی که در آن میبایستی در طی ماههای آینده به اقداماتی دست بزنم روز بروز برایم رنج افزاتر میشد.

هنوز انتخابات انجمنهای شهر پایان نرسیده بود که بازگشت زندانیان جنگ و آوارگان و تبعیدشدگان آغاز گردید. این واقعه یکی از وقایع بزرگ ملی بشمار میرفت که درعین حال با تأثر، شادی و اشک همراه بود. در ظرف چند هفته میهن، خانواده‌ها، شهرهای فرانسه دومیلیون و نیم نفر از فرزندان خود را که نگون‌بخت‌تر از همه و بهمین دلیل گرامی‌تر از همه بودند در آغوش خود

پدیرفتند. این «بازگشت بزرگ» برای دولت مسائل متعدد و مشکلی پیش آورد. نقل و انتقال این عده زیاد که همه منتهای بی‌صبری را داشتند، بفرانسه و سپس بکانون خانوادگیشان آسان نبود. در هنگامی که کشور بسختی گرفتار کم بود مواد غذایی و وسائل پوشش بود، تأمین غذا و لباس این عده بصورت مناسب کاری بس مشکل بشمار میرفت و همچنین شرکت دادن این عده در آن واحد در فعالیت ملی که هنوز بکندی پیشرفت میکرد بس دشوار بود. بستری کردن، مداوا و دادن تمرین‌های لازم بافرادی از این جمع که بیمار یا ناقص‌العضو بودند کار آسانی نبود: شکست آلمان کلیه فرانسویانی را که در آلمان باسارت بسر میبردند. به یک باره آزاد کرد و لازم بود امور مربوط به این عده بفوریت فیصله یابد.

این عملیات وسیع قبلاً آماده شده بود. وزارت زندانیان، تبعیدشدگان و پناهندگان که در ۱۹۴۳ در الجزیره تأسیس شده بود از مدتها قبل به این مسئله رسیدگی و جریان آنرا بنحو مطلوب دنبال میکرد. میبایستی این افراد را در مواضع خود در آلمان مجدداً دسته‌بندی کرد و تغییر مکان آنها را تنظیم نمود. این کار در منطقه ارتش فرانسه آسان بود ولی در منطقه ارتش امریکا و انگلیس اشکال داشت و در منطقه روسها که مردمی دیرجوش و ظنین و پای‌بند بتشریفات بودند و میخواستند ساکنین ولایات را یکباره انتقال دهند بسیار دشوار بود. با وجود این قرار دادی که در «لیپزیک» منعقد شد سبب همکاری فرماندهان مختلف نظامی گردید. جز در مورد جوانان اهل «آلزاس» و «لورن» که بزور وارد ارتش آلمان گردیده و بعداً باسارت روسها در آمده بودند در همه اردوگاههای روسی، بعنوان افراد آلمانی بحساب می‌آمدند ناراحتی و مشکلی پیش نیامد. سفیر ما در «مسکو»، «ژنرال کاترو»، درپست نظامی که در اختیار داشت برای تماس با این عده اخیر، تعیین هویت و ترتیب مراجعتشان بهمین دچار زحمت شد. بعضی از آنها فقط بعدها شناخته شدند و عده‌ای نیز بهمین خود باز نگشتند.

معدالك روز اول ژوئن یعنی سه هفته پس از آغاز حرکت يك ميليونيم

آزاد شدگان بسر حد فرانسه رسیدند. يك ماه بعد اغلب اسیران بمیهن باز گشتند. این افراد که از خدمت نظام خارج شده بودند با ذخیره‌ای که داشتند در مراکزی بدین منظور پذیرفته شدند و در کشوری که از همه چیز محروم بود ولی هیچگاه تا این اندازه بفرزندان خود نیاز نداشت دوباره جای خود را باز یافتند. با وجود اقدامات لازم، باز گشت چنین عده زیادی در فاصله بدین کوتاهی بدون ناراحتی نبود. گذشته از این بسیاری از این افراد، پس از غیبتی طولانی در باز گشت خود با اندوه و نومیدی روبرو شدند. بعلاوه زندگی سخت بود در حالیکه در ناکامیهای گذشته آنرا طور دیگری می‌پنداشتند و بالاخره کسانی که در پشت سیمهای خاردار بيك میهن جدیدالبناء فکر میکردند، از انحطاط روحی و جمود ملی که بسیاری از فرانسویان در آن غوطه میخوردند اندوهگین شدند. مصالح عالیله کشور تسکین این رنجها و تلخ‌کامی‌ها را ایجاب میکرد اما پارتیزانها بعکس در صدد توسعه این ناراحتی‌ها بودند و طبعاً کمونیستها در این راه از همه جلوتر بودند.

کمونیستها با استفاده از حسابها و کینه‌ها «جبهه ملی زندانیان» را که بمبارزه برضد «هانری فرنه» برخاسته بودند با خود متحد کرده بودند. این جبهه گذشته از مقالات و سخنرانیهای دشنام آمیز که در جرائد منتشر میکردند و ناطقین آنها بیان مینمودند، سعی داشتند در محل اجتماع و پذیرائی این افراد تازه وارد تظاهراتی برپا کنند، مراسمی که برای باز گشت زندانیان وبخصوص تبعیدشدگان مقاومت برپا میشد موقعیت خوبی برای ایجاد تظاهرات بوسیله دسته‌های خشمگین بدست آنها میداد. حتی در پاریس دسته‌های تظاهر کننده در خیابانها براه افتاده بودند و در خیابان «فوش» از زیر پنجره‌های «وزارت زندانیان» می‌گشتند و فریاد میزدند: «فرنه را دار بزنید». در صفوف آنها افرادی که بر حسب موقعیت پیراهن راه راه محکومین اردو گاههای بدبختی را پوشیده بودند راه می‌پیمودند. مسلماً قسمت اعظم افرادی که بمیهن باز گشته بودند در این سرو صداها شرکت نداشتند. اما

سرکردگان آشوب امیدوار بودند دولت قوایی برضد تظاهر کنندگان بمیدان بفرستد و بدین ترتیب حس نفرت عمومی را افزایش دهد و یا به تهدید آنها تسلیم شود و وزیر متفور را از کار برکنار سازد. و اما سایر احزاب سیاسی ناظر این عوام فریبی‌ها بودند بدون آنکه هیچگونه طرفداری از قدرت دولت بعمل آورند.

با وجود این قضیه زود خاتمه یافت. من سران «جبهه» را نزد خود خواندم و بآنها گفتم: «این جریانات قابل تحمل نیست و من میخواهم که بدان پایان داده شود و این شما هستید که باید بمن پاسخ دهید.» آنها در جواب گفتند: «طغیان طبیعی خشم زندانیان این حوادث را بوجود آورده است و حتی ما هم نمی‌توانیم از آن جلوگیری کنیم.» من بآنها تذکر دادم: «نظم عمومی باید برقرار شود. یا شما در برابر افرادتان ناتوانید در این صورت باید در همین جلسه کتبا از مقام خود استعفا دهید و یا آنکه واقعاً رؤسای مؤثری هستید در این حال باید بمن قول رسمی بدهید که همین امروز باین تحریکات خاتمه دهید. اگر قبل از خروج از اینجا استعفا نامه و یا قول رسمی ندهید در اطاق انتظار من زندانی خواهید شد و بیش از سه دقیقه هم نمی‌توانم بشما وقت بدهم.» آنها از یکی از پنجره‌ها با همکاران خود صحبت کردند و بلافاصله بازگشتند و گفتند: «بسیار خوب، متوجه شدیم. بشما قول میدهیم که تظاهرات پایان یابد.» و همان روز همه قضایا خاتمه یافت.

قضیه زندانیان نشان داد که نفوذ تا هنگامیکه تقسیم نشده هنوز پر قدرت و پا برجاست ولی در عین حال «سیاستمداران» حاضر بطرفداری از آن نیستند. همین وضع درباره مسئله مالی و اقتصادی نیز صادق بود. مسئله مالی در تابستان پس از پیروزی دوباره با شدت خود نمائی کرد. چون این امر اجتناب ناپذیر بود و از طرفی اقداماتی که میبایست انجام بگیرد بمصالح انتخاب کنندگان ارتباط زیاد داشت، من فکر میکردم احزاب خود را کنار میکشند و بدولت من فرصت

میدهند که هر چه لازم باشد بجا آورد و همین طور هم شد.

در آن واحد میبایستی بخزانه کمکهای استثنائی نمود و از تورم جلوگیری کرد و از بالا رفتن قیمتها ممانعت بعمل آورد. این مشکلی بود که دائماً در هنگامی که مخارج عمومی بوضع اجتناب ناپذیری افزایش می‌یافت و پایان یافتن جنگ عموم مردم را بمصرف بیشتر سوق میداد و سطح تولید هنوز بمیزان رضایت بخش نرسیده بود خودنمائی میکرد. اقداماتی که روز بعد از آزادی بعمل آمد مانع شد که وضع از این بدتر شود و اینک لازم بود کوشش مجددی بعمل آید. اما بهر حال این کار برای همه ناراحتی‌هایی به‌مراه داشت و از طرف دیگر بعضی فداکاریهای سنگینی را ایجاب میکرد. چون انتخابات عمومی نزدیک بود من می‌توانستم اخذ تصمیم را چند هفته بتعویق بیندازم تا در مسئولیت امر بمجلس ملی، نیز شرکت داشته باشم، با وسایل موجود انجام این کار امکان داشت ولی بسیار گران تمام میشد. باین جهت من صبر نکردم و اقدامات لازم را جهت بهبود وضع بعهد دولت خود گذاشتم.

اولین اقدام تعویض اسکناس بود. این عمل بخصوص برای تعیین دارائی هر فرد فرانسوی انجام گرفت. دستگاه اداری میزان ثروت افراد را که بصورت اموال غیر منقول، سهام، بهره، تعهدات بود می‌دانست، اینک لازم بود که تعیین شود مقدار قروض و بروات کوتاه مدت بچه اندازه است. افراد میبایستی اسکناسهای خود را ارائه دهند و بدین ترتیب مقدار آنرا نیز اعلام دارند، این اسکناسها تماماً با اسکناسهای تازه معاوضه میشد. بدین نحو اسکناسهایی که بیاجهها ارائه نشده بود از ارزش افتاد و بخصوص اسکناسهایی که آلمانها با خود برده بودند و همچنین پولهایی که صاحبانشان ترجیح میدادند از بین برود و میزان آن معلوم نشود فاقد ارزش شد. از طرف دیگر مالکین اسکناسهای زیاد پولهای خود را با اسناد خزانه تبدیل کردند زیرا دیگر میزان دارائی آنها مشخص بود.

این اقدامات از ۴ تا ۱۵ ژوئن تحت نظر «پلون» بخوبی اجرا شد و در حیات اقتصادی فرانسه نتیجه‌ای نظیر تزلزل شدیدی که در اثر متوقف نمودن سرمایه‌ها در بلژیک بوجود آمده بود پدید نیامد. جریان معاملات اعتباری که در پایان ماه مه به ۵۸۰ میلیارد میرسید در ژوئیه از ۴۴۴ میلیارد تجاوز نکرد و در اثر این اقدامات دولت میتواند سطح اقتصاد را بالا برد.

تا رسیدن به این نتیجه لازم بود دولت از بالا رفتن زیاد قیمت‌ها جلوگیری کند. البته مانع‌ها تند و شدید «مندس فرانس» را که مبنی بر خارج ساختن دو نلک پول‌های رایج و متوقف نمودن قطعی قیمت محصولات و میزان مزد و خلاصه تحصیل نتیجه سریع به قیمت برهم زدن قدرت فعالیت مملکت بود نمی‌پذیرفتیم ولی در عین حال مصمم بودیم که جلوی موج صاعد قیمت‌ها را بگیریم. بهر حال تثبیت قیمت‌ها قبل از آنکه میزان عرضه جواب تقاضا را بدهد عملی نبود و این کار هم مدتی وقت لازم داشت. اما ما می‌توانستیم از بروز تزلزل شدید و ناگهانی جلوگیری کنیم و سوء استفاده کنندگان را مجازات نمائیم. دو تصویب‌نامه که در ۳۰ ژوئن صادر شد به مقررات مربوط باین امر صورت قانونی داد. یکی از آنها مشتمل بر طرقی بود که بوسیله آنها دولت قیمت‌ها را ثابت می‌کرد و یا تغییر میداد و در دیگری تدابیری را که برضد متخلفین اتخاذ شده بود تصریح شده بود. این تصویب‌نامه‌ها بلافاصله پس از تصویب صورت قانونی یافت و امروز هم بقوت خود باقی است.

هر چند ما میخواهستیم در کشورمان که در حال نقاهت بود همه چیز بتدریج اصلاح شود اما ناچار بودیم بودجه ۱۹۴۵ را تنظیم کنیم و در عین حال برای اصلاح بودجه ۱۹۴۶ نیز پیش‌بینی‌های لازم را بعمل آوردیم و چون تجدید قرضه زمان آزادی امکان نداشت و افزودن وام کوتاه مدت خطرناک بود ما بترتیب خاصی عمل کردیم. تصویب‌نامه‌ای که در ۱۵ اوت صادر شد مالیاتی را برای مخارج استثنائی که بعلت بازگشت زندانیان و افراد ارتش بمیهن و اعزام هیئت بهندوچین و نخستین عملیات ترمیم و ساختمان پیش آمده بود مقرر کرد. ما میزان این احتیاجات را به ۸۰

میلیارد (معادل ۹۰۰ امروز) بر آورد کردیم و مصمم بودیم که بوسیله مالیات فوق آنرا از افراد متمکن وصول کنیم غیر از این افراد چه کسی میتواند این مخارج را تأمین کند؟ و بعلاوه آیا همین اشخاص بیش از سایرین بتعادل وضع مالی علاقمند نبودند و همانطور که نسبت بنظم و آرامش اجتماعی علاقه نشان داده بودند در اینجا نیز ابراز علاقه نمی کردند؟ تصویب نامه برای ارث و ثروتهائی که در هنگام جنگ بدست آمده بود و همچنین سرمایه‌شترکتها مالیاتی بنام «مالیات استثنائی تعاون ملی» تصویب کرده بودند

قرار شد «مجمع مشورتی» در این باب نظر بدهد. در طی جلسهای که روز ۲۵ ژوئیه تشکیل شد، احزاب از انتقادهای فروگذار نکردند. آقایان «فیلیپ»، «مش»، «دو کلو» و «دامت» از احزاب چپ معتقد بودند که دولت بدین وسیله باعث از بین رفتن سرمایه‌های خصوصی میشود. و آقایان «لانیل» و «دنه» از دست راستی‌ها عقیده داشتند مالیات مورد بحث جریان کارها را دچار اشکال میسازد. با وجود این پس از آنکه گروههای مختلف عقیده خود را ابراز داشتند لایحه دولت تقریباً به اتفاق آراء تصویب شد. این آخرین بار بود که مجمع از دولت پیروی میکرد. چیزی نگذشت که بحث بر سر مسئله سازمانها «مجمع مشورتی» را جبهه مخالف دولت قرار داد.

در همین ضمن، من مایل بودم که ماجرای دردناک «پتن»، «لاول» و «دارنان» که افکار را بخود متوجه ساخته و باعث بروز نگرانی و هیجان شده بود، پایان یابد. بدون آنکه دولت بهیچوجه در بازپرسی «دادگاه عالی» دخالت کند، اظهار تمایل میکرد که دادرسی زودتر خاتمه پیدا کند. نخست دادرسی «مارشال پتن» آغاز گردید. قبلاً تصور میشد که این محاکمه باعث بروز تشنجاتی خواهد گردید ولی اینطور نشد. بدون شك کسانی که در جلسات محاکمه محنت بار محاکمه بعنوان قاضی، عضو هیئت منصفه، شاهد و وکیل شرکت میکردند نمیتوانستند همیشه از تهییج احساسات خود جلوگیری کنند اما این سر و صداها از دیوارهای کاخ داد-

رسی خارج نمیشد. مردم همه با علاقه زیاد جریان جلسات را که بطور خلاصه در روزنامه‌ها منعکس میشد دنبال میکردند اما هیچ‌چوفت و در هیچ جهتی حرکتی از آنان مشاهده نشد. همه باطناً معتقد بودند که لازم است عدالت اجرا شود و برای عده زیادی علت محاکمه روشن بود.

من نیز بهمین عقیده بودم، اما آنچه که بنظر من نکته مهم اتهام بشمارمی- آمد در نظر بسیاری از مردم چنین نبود. من معتقد بودم که جرم بزرگ «پتن» و دولت او همان باصطلاح «ترك مخصوصه» بود که بنام فرانسه با دشمن منعقد کرده بودند. مسلماً در تاریخی که این پیمان بامضا رسید ما جنگ را در فرانسه باخته بودیم. متوقف کردن جنگ بین اقیانوس اطلس و کوه‌های آلپ برای پایان دادن به پراکندگی از نظر نظامی و موضعی عملی قابل قبول بود و وظیفه فرمانده قوا بود که دستور دولت را اجرا کند ولو اینکه کار بتعویض این فرمانده می- انجامید. در این موقعیت، حکومت نتوانست در الجزیره استقرار یابد و قدرت و فرمانروائی فرانسه را که در طی چهارده قرن هیچوقت تسلیم نشده و همواره نبرد را تا پایان ادامه داده بود، در آنجا مستمر سازد. اما کشور دست نخورده و ناوگان بی‌عیب و نیروی هوایی نسبتاً سالم را از جنگ برکنار داشتن، نیروهای افریقائی و مدیترانه شرقی را که حتی يك سرباز از دست نداده بودند و افراد دیگری را که ممکن بود بنقاط دیگر فرستاده شوند از ادامه نبرد مانع شدن و بتعهدات خود وفا نکردن و از همه بالاتر کشور را تحت اختیار آلمان گذاشتن از اموری بود که میبایستی مورد بازخواست قرار گیرد تا فرانسه از پز مردگی نجات یابد. تمام خطبتهائی که بعداً «ویشی» مرتکب شد مانند همکاری با اشغالگران و نبردهای «داکار»، «گابون»، «سوریه»، «ماداگاسکار»، «الجزایر»، «مراکش»، «تونس» بر علیه «فرانسویان آزاد» و یا بر ضد متفقین. جنگهائی که با همکاری مستقیم آنها بر علیه نیروی مقاومت انجام گرفت، تسلیم زندانیان سیاسی یا یهودیان و خارجیانی که بما پناهنده شده بودند به «هیتلر»، تهیه وسایل و مواد و محصولات برای

آلمانها و تبلیغ بتقع آنها، همه اينها چيزهائی بود که بدون تردید از همان چشمه مسموم آب ميخورد.

بدین جهت وقتیکه من میدیدم «داد گاه عالی»، مقامات پارلمانی و روزنامه‌ها از مطرح کردن مسئله «ترك مخصوصه» استنکاف میکنند و بعکس باموری که وابسته بدان است ابراز علاقه مینمایند، خیلی ناراحت میشدم. این افراد مواردی را بیشتر مورد توجه قرار میدادند که بمبارزات سیاسی ارتباط داشت نه بجنگ کشور بر علیه يك دشمن خارجی. اغلب مذاکرات بصورت يك محاکمه عادی و حتی گاه بصورت يك تصفيه حساب درمی آمد در حالیکه قضیه جز از نظر دفاع و استقلال ملی نمی بایست مورد بحث واقع شود. اغتشاشات سابق «کا گول»، برهم زدن پارلمان پس از استعفای اعضاء آن، دستگیری نمایندگان، محاکمه «ریوم»، سوگند دادن قضات و کارمندان، قانون کار و اقدامات ضد یهود، تعقیب کمونیستها، طرز رفتار با احزاب و سندیکاها، اقداماتی که بوسیله «مورا»، «هانریو»، «لوشر»، «دآ»، «دوریو» و غیره قبل از جنگ و هنگام جنگ بعمل آمده بود، اینها از اموری بود که ظاهراً بیش از تسلیم بدشمن و کناره گیری از متفقین و همکاری با اشغالگرا همیت داشت. «فیلیپ پتن» در هنگام دادرسی سکوت اختیار کرده بود. با توجه بسن و خستگی وی و اینکه کارهایش غیر قابل دفاع بود، خاموشی وی بنظر من عاقلانه می آمد. او باسکوتش آخرین ملاحظه و مراعات را نسبت بشئون نظامی که سابقاً خدمات بزرگش بوی بخشیده بود بعمل آورد. تذکار وقایع گذشته، شهادت شهود، دادخواست و سخنان و کلای مدافع نشان داد که ماجرای غم انگیز وی داستان کهلتنی است که برودت ایام قدرت لازم را برای هدایت مردم و امور جاری از آن باز گرفته است. مارشال پیر در حالیکه با خیال خدمت بمصالح عمومی و با ظاهری محکم و متین و درپس پرده حبله قرارداداشت هدفی برای دیسه های حقارت آمیز و یا تهدید کننده شده بود. داد گاه حد اکثر مجازات را برای وی درخواست کرد ولی درعین حال آرزو کرد که این مجازات اعدام نباشد. از این

گذشته من نیز مصمم بودم که حکم عفووی را امضا کنم. از طرف دیگر اقدامات لازمہ را بجا آورده بودم کہ اورا از حرکت ناروائی کہ ممکن بود در بارہ وی اعمال شود مصون نگاہ دارم. او بلافاصلہ بس از اعلام رأی داد گاہ در ۱۵ اوت با ہواپیما بہ «پورتالہ» بردہ شد و بعداً از آنجا بجزیرہ «یو» منتقل گردید. من قصد داشتم پس از دو سال کہ در دژ «یو» ماند ویرا بخانہ اش در «آنتیب» بفرستم تا بقیہ عمر خود را در آنجا بگذراند.

سپس «پیرلاوال» بنوبہ خود در داد گاہ حاضر شد. هنگام شکست آلمان، یک ہواپیمای آلمانی ویرا بہ اسپانی بردہ بود تا او در آنجا پناہی برای خود بیابد. اما بدستور «ژنرال فرانکو» ویرا بازداشت کردند و با ہواپیما بہ آلمان فرستادند. شاید این مرد فراری فکر میکرد کہ در آلمان امریکاییہا از وی طرفداری کنند، اما این فکر بیہودہ بود، ارتش امریکا ویرا بمقامات فرانسوی تحویل داد و در ماہ اکتبر، رئیس حکومت «ویشی» در «داد گاہ عالی» تحت محاکمہ قرار گرفت. «لاوال» نخست سعی کرد کہ رفتار گذشتہ خود را نہ چون یک همکاری صمیمانہ با «رایش» بلکہ مانند عمل مرد سیاستمداری کہ در بدترین شرایط میخواہد نابسامانیہا را محدود کند، جلوہ دہد و چون ہیئت منصفہ اعضای دیروز و یا فردای پارلمان بودند، متہم تصور میکرد کہ مذاکرات بصورت یک بحث سیاسی در خواہد آمد و بین کسانی کہ اہل فن بودند تئوری ہای مختلف مورد گفتگو قرار خواہد گرفت و سرانجام بمرحلہ ای خواہد رسید کہ عوامل مخففہ را برای وی در بر خواہد داشت. اما این سیاست در داد گاہ موثر واقع نشد و «لاوال» با مشاہدہ این وضع، با اصطلاح بسیم آخرزد و در برابر قضات حالت عصبانی کنندہ ای بخود گرفت بطوریکہ آنہا کلمات زنندہ ای بوی گفتند و او ہم بہ ہمین بہانہ از حضور در جلسات بعدی داد گاہ امتناع کرد. بدین ترتیب وی سعی میکرد کہ محاکمہ وی با چیزی غیر عادی توأم گردد و دستگاہ قضائی یا دادرسی را تجدید کند و یا مجازات اعدام را کہ متہم اجتناب ناپذیر حس میکرد تخفیف دہد. اتفاقاً داد گاہ ہم

بهمین مجازات رأی داد و بعداً تجدید نظر بعمل نیامد و متهم مشمول عفو نگردید. وی برای آنکه از اجرای حکم مجازات فرار کند با سم دست بخود کشی زد اما اینکار فایده نکرد و وی معالجه شد. آنگاه چون همه درها را بروی خود بسته دید با قدمهای محکم بسمت چوبه دار رفت و باشجاعت جان سپرد.

چند روز قبل «ژوزف دارنان» نیز بهمین سرنوشت محکوم شده و بدون ابراز ضعف مرگ را پذیرفته بود. دادرسی وی کوتاه بود. او مسئولیت جنایات متعددی را بگردن داشت که حکومت «ویشی» بنام برقراری نظم مرتکب شده بود. این «دبیر کل» سابق در دفاع خود خدمت به «مارشال پتن» را بهانه قرارداد. عقاید «ناسیونال سوسیالیسم»، ویرا که از پستی و نرمی محیط خسته شده بود بجانب خود جلب کرده بود. اما در این مرد ماجراجو، همکاری صورت جالبی داشت که کارهای تهور آمیز او را توجیه میکرد. وی میتوانست در ماجراهایی که درست در جهت مخالف خطمشی وی بود نیز وارد شود. بعنوان مثال میتوان عملیاتی را که در آغاز جنگ در رأس دستجات فرانک انجام داد نام برد. شاهد دیگر درخواستی بود که از من برای پیوستن بفرانسه آزاد کرد. در حالیکه او نیفورم آلمانی برتن داشت و دستش بخون جنگجویان مقاومت آلوده بود. هیچ چیز بهتر از رفتار این مرد گمراه خیانت رژیم را که مردان خدمتگزار را از راه راست منحرف کرده بود نشان نمیداد.

محکومیت سران «ویشی» فرانسه را از سیاستی که بر مبنای لاقیدی و گذشت ملی بود جدا ساخت. لازم بود که ملت روحیه ای مخالف آن پیدا کند. در هنگام فشار و سختی، ایمان و امید بفرانسه بود که کم کم مردم را بطرف مقاومت و آزادی سوق داد و همین روحیه بود که بعداً مانع پراکندگی و سبب ترقی و اعتلاء گردید. اینک که میبایستی بسمت قدرت و عظمت گام برداریم هیچ چیز جز این روحیه نمی توانست مؤثر و مفید باشد. اگر چنین روحیه در توده مردم نفوذ میکرد «مجلس ملی» آینده را نیز تحت تأثیر قرار میداد بنابراین من همه تلاش

خود را بکار میبرد که تا شروع انتخابات نسیم کار و فعالیت در صحنه کشور وزیدن گیرد.

روز ۹ مه یعنی فردای پیروزی، برای شرکت در مراسم دعا و اجرای «تهدئوم» به «نوتردام» رفتم. کاردینال «سوهار» در آستانه کلیسا از من استقبال کرد. تمام جزئیات برای اجرای مراسم رسمی جمع بود. جمعیت زیادی کلیسا و محوطه اطراف آنرا پر کرده بودند. هنگامیکه سرود پیروزی در زیر طاقها طنین انداخت و نوعی لرزش خفیف که از جمعیت برمیخاست بسوی میدان کلیسا و خیابانهای پاریس سرازیر شد، من از محلی که طبق سنت در میان سرود خوانان داشتم، همان عواطفی را که پدران ما بهنگام پیروزی داشتند در خود احساس میکردم. بدون آنکه بدبختی هائی که در مقابل پیروزیهای ما پدید آمده بود از یاد رفته باشد و یا مواعی که در وضع فعلی نیز در جلوی ملت قد برافراشته بود فراموش گردد، در این همبستگی جاودانی اثری بود که جرات و شهامت را پایدار میداشت. چهار روز بعد جشن «ژاندارک» موقعیت دیگری برای ابراز احساسات میهن پرستی پدید آورد. پس از پنج سال، نخستین بار بود که امکان برگزاری این جشن طبق سنن ملی پیدا شده بود.

با وجود این روز ۲۴ مه، من فرانسویان را با لحنی تند مخاطب ساختم و از سخنرانی رادیوئی خود میزان مالیات و وظایف کنونی خودمان ورنجی را که برای وصول بهدفعان یعنی قدرت و سربلندی و برادری باید بر خود هموار کنیم، شرح دادم و متذکر شدم که رونق بخشیدن مجدد بفرانسه در دنیای پراز مشکلات چقدر دشوار است. سپس اظهار داشتم که «ظرفیت کار و تولید ما و نظاماتی که در زمینه های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی باید بدهیم، از شرایط استقلال و بطریق اولی نفوذ و قدرت ما بشمار میرود زیرا در اغتشاش، درخشش و در هرج و مرج، پیشرفت وجود ندارد. بنابراین باید انتظار داشته باشید که دولت قیمتها، حقوق، مزدها را با وجود عدم رضایت عده ای در دست بگیرد. این سخت گیری

با اصلاحات دوش بدوش خواهد بود. سپس اعلام داشتم که «قبل از پایان سال، دولت تولید زغال و برق و تقسیم اعتبارات و سفارشات را تحت نظارت خود خواهد گرفت تا بدینوسیله بتواند مجموعه فعالیت ملی را رهبری کند»، از طرف دیگر اقدامات جدیدی در زمینه آبادانی کشور بهمین منظور یعنی تجدید قدرت بعمل خواهد آمد. آنگاه فرانسویان را با ملاحان «کریستف کلمب» که در بدترین لحظات اضطراب و خستگی، خشکی را در افق دیدند مقایسه کردم و بصدای بلند گفتم: «نگاه کنید! در پس این رنجها و ابرهای کنونی آینده ای درخشان در انتظار ماست.»

باهمین نیت یعنی برای روشن ساختن محیط، روز ۱۰ ژوئن برای دیدار ولایات «مانش» و «ارن» که مانند «کالوداس» از همه جا بیشتر صدمه دیده بودند بدانسوی عزیمت کردم. بهمراهی «دتری» از «سن لو»، «کوتانس»، «ویل دیوله پول»، «مورتن»، «فلر» و «آرژانتان» و «آلانسون» وعده زیادی دهکده بازدید نمودم. موج احساسات در این ویرانه‌ها نیز در حال طغیان بود. روز ۱۸ ژوئن پاریس برای جشن گرفتن ورود دستجاتی که از آلمان می‌آمدند بجنبش آمد. این افراد در حالیکه «لو کلرک» و «بتوار» در پیشاپیش آنان بودند در خیابان «شانزه لیزه» رژه رفتند، بین سربازان شادمان و مردم که از خوشحالی می‌گریستند و «دوگل» که در مرکز تشریفات قرارداد داشت، جریان مرموزی که از یک هیجان بزرگ عمومی سرچشمه میگرفت، میگذشت.

روزهای ۳۰ ژوئن و اول ژوئیه از ایالت «اورنی» بازدید کردم. در شهرهای بزرگ این منطقه مانند «کرمون فران»، «ریوم» و «اریاک» از من بگرمی استقبال شد.

موعد مشورت ملی نزدیک میشد. دولت ماه اکتبر را برای آن در نظر گرفته بود. بدین جهت من تظاهرات ملی را تسریع کردم. تشریفات ۱۴ ژوئیه در پاریس چنان که شایسته بود با رژه با شکوه نظامی انجام گرفت. اما این بار مارش پیروزی

از شرق بفریب واقع شد. «ژنرال دلاتر» در «ونسن» قسمت‌های مختلف واحدهای بزرگ ارتش پیروزمندش را معرفی نمود سپس فرمانده جنگجویان «راین» و «دانوب» از میان طوفانی از احساسات و از زیر موجی از پرچم از خیابان «ترون»، «ناسیون» «فوبورسنت آنتوان» گذشتند و از برابر من در میدان «باستیل» رژه رفتند.

هفته بعد، در معیت «پلون» و «تانگی پریژان» به «برتانی» رفتم. پذیرائی مردم «سن بریوک»، «کمپر» و «وان» قابل وصف نبود، اما بخصوص در «برست» که کاملاً ویران شده بود و «لوریان» که میبایستی از نو ساخته شود و «سن نازر» که چیزی از آن باقی نمانده بود، احساسات مردم مؤثرتر بود. آنگاه به «لاروشل» که صدمه زیاد ندیده و اینک راه آن دوباره بدریا باز شده بود رفتم.

«پیکاردی» و «فلاندر» بنوبه خود نشان دادند که ایمان آنها بآینده قادر است همه مشکلات را از بین ببرد. روز ۱۱ اوت با تفاق «دتری»، «لاگوست»، «لوران» و «مایر» به «بووه» و سپس به «آمین» رفتیم. در آنجا نیز همه یک صدادر شور و هیجان ملی شرکت داشتند. سپس از راه «دولنس» و «سن پل» و «برووه» به «بتون» رفتیم. در این شهر ۵۰،۰۰۰ کارگر معدن در مقابل شهرداری انتظار مرا می کشیدند. از ایوان ساختمان بدانها و بملت خطاب کردم و گفتم:

«ما از همه تیره روزتر بودیم از آن جهت که بیش از سایرین در معرض حملات واقع شدیم. اما اینک بصورت خارق العاده‌ای دوباره قدر است می کنیم و من با غرور فرانسوی خود می گویم که ما با قدمهای سریع بلحظه ای نزدیک می شویم که درباره ما بگویند آنها گلیم خود را از آب بیرون کشیدند.» آنگاه بند کرا قام پرداختم: در یک ماهی که از آزادی میگذشت معدنچیان فرانسه یک میلیون و نیم تن زغال سنگ استخراج کرده بودند اما در طی چهار هفته اخیر میزان استخراج بدو برابر این مقدار رسید. نیروی برق از ۴۰۰ میلیون به ۱۳۵۰ میلیون کیلووات در ماه یعنی بمیزان سال ۱۹۳۸ رسید. در همین هنگام محصولات ذوب آهن و فولاد و آلومینیوم را سه برابر کردیم و استخراج آهن را بدو برابر

رسانیدیم. روز بعد از آزادی ماهیانه ۲۳۰۰۰ تن سیمان می‌ساختیم. ماه گذشته این مقدار به ۱۲۰،۰۰۰ تن رسید. از کوره‌های ما در ماه ۴۰،۰۰۰ تن آهک خارج میشد و امروز ۱۲۵۰۰۰ تن بدست می‌آید. هر ماه ۱۶۰،۰۰۰ واگن بار می‌کردیم و اینک میزان آن به ۴۷۰،۰۰۰ واگن رسیده است و برای من که بر حسب وظیفه دولتی همواره به عقر به نوسانات چشم دوختم، روزی نمیگذرد که شاهد پیشرفتی نسبت به روز گذشته نباشم.

اما در بحث از آینده بی‌شایبه عوام فریبی گفتم: «باید بدانیم که درباره اصلاحات، قیمتها، مزد و یا مسئله انتخابات هیچ تصمیمی نیست که همه را راضی کند. با وجود این ما راه خود را دنبال می‌کنیم و حساب شکایات و تلخکامی‌ها را برای بعد می‌گذاریم. ما متوجهیم که باید زندگی کنیم یعنی بجلو برویم. ما اینکار را کرده ایم و باز هم با کوشش و همبستگی و نظم خواهیم کرد. اما هیچوقت با تشنت پیشرفت نمی‌کنیم. آری با تشنت و پراکندگی هرگز جلو نخواهیم رفت. ما پیشرفت کرده ایم و باز هم با نوسازی و اقدام منطقی ترقی خواهیم کرد. آری با این وسایل پیش می‌رویم نه با رجعت به فرمولهای قدیمی و ماجراجویی. بی‌ایند همه کار کنیم!»

رو بعد، پس از بازدید از «برگ» به «دنکرك» رفتیم. با مشاهده باراندازها، آب‌گیرها و بندرگاهها که همه ویران شده و ساختمانها که دوثلک آنها زیر وزبر گردیده بود، انسان از خود می‌پرسید که آیا این بندر بزرگ هیچگاه دوباره زندگی از سر خواهد گرفت. اما جمعیتی که در میدان «ژان بار» گرد آمده بودند پاسخ این پرسش را دادند. غریبوی که در جواب سخنان من از جمعیت برخاست نشان میداد که نباید شکی در این باره بدل راه داد. همه در برابر مجسمه دریانورد بزرگ که بطور معجزه آسا بر پا مانده بود «مارسیز» و سپس سرود «ژان بار» را بنام مردی که به تیره روزیها پایان داده بود خواندیم. «کاله» نیز بهمان نحو از من پذیرائی کرد. در اینجا فقط «سن پیر» نسبتاً سالم مانده بود. در سایر نقاط جز

ویرانی چیزی بچشم نمی‌خورد. از محله‌های قدیمی اثری دیده نمیشد و فقط برج قدیمی «گه» و دیوارهای کلیسای «نتردام» هنوز برپا بود. برادرزن من «ژاک واندرو» شهردار از من پذیرائی کرد. اجتماع مردم در مقابل شهرداری و غریو زنده باد، نشان میداد که آینده متعلق بآنان است. در «بولونی» همه جا ویران و همه چیز غرق در ماتم بود. اما این وضع مانع از آن نبود که مردم اعتماد سرشار خود را بمن نشان دهند و این حقیقت بخصوص در باره ملاحان و صیادان و کارگران دریا بچشم می‌خورد. سخنگوی آنان اظهار داشت: «ما اینجائیم و دریا آنجاست باید همه چیز درست شود.» در میان شور و هیجان عمومی، ابراز احساسات طبقه کارگری از همه باشکوه و بی غل و غش بود. بازدید از «پرتل» که بیک ویرانه مبدل شده ولی مصمم بتجدید حیات بود، آخرین مرحله مسافرت من بود.

اما اگر احساسات ملی برای از بین بردن پراکندگیها و پیروی از «دوگل» در راه اعتلای ملی و تصویب نقشه او برای ایجاد یک دولت نیرومند، مهیا بود، فعالیت سیاسی در جهتی مخالف آن سیر میکرد. تمام تصمیمات و روشهای دولت من با انتقاد و بدبینی فراکسیونهای مختلف روبرو میشد. هر چه «سیاسی» بود نسبت بمن عدم اطمینانی شدید نشان میداد.

در طی ماه ژوئن احزاب مخالفت خود را آشکار ساختند. باید گفت که روز ۳ ژوئن در یک کنفرانس مطبوعاتی، من نظر خود را درباره «مجلس مؤسسان» بیان کرده بودم. من در این جلسه گفتم: «در این باره سه راه حل میتوان در نظر گرفت. یا باید با اشتباهات گذشته برگردیم و یک «مجلس شوری» و یک «سنا» مجزای از هم تشکیل دهیم و سپس آنها را در «ورسای» بهم بیامیزیم و بصورت یک مجلس «ملی» درآوریم تا این مجلس در باره تغییر یا عدم تغییر «قانون اساسی» ۱۸۷۵ تصمیم بگیرد. یا نظر بدهیم که «قانون اساسی» مرده است و برای تشکیل «مجلس مؤسسان» به انتخابات بپردازیم تا این مجلس آنچه بخواهد انجام دهد و یا آنکه از مردم درباره مسائل اساسی نظر بخواهیم تا کسانی که نمایندگی آنان را دارند طبق

این نظر رفتار کنند.» من عقیده خود را در باره یکی از این سه شق اظهار نکردم، اما همینقدر که فرضیه يك رفتارندم را گوشزد می کردم نظرم حدس زده میشد. همین مسئله باعث گردید که از هر طرف مخالفت صریح یا لاقلاً اعتراض نسبت بمن ابراز گردد.

نیت من از رفتارندم بر سه اصل متکی بود. از آنجا که «قانون اساسی» ۱۸۷۵ که با فاجعه سال ۱۹۴۰ درهم ریخته شده بود دیگر وجود خارجی نداشت بنظر من برقراری مجدد آن و یا مخالفت از اجرای آن غیر قانونی می آمد. بعلاوه ملت که از همه مراجع بالاتر بود برای اخذ تصمیم حضور داشت. با آنکه من شکی در مورد جواب نداشتن می خواستم پرسم که ملت مایل است به «جمهوری سوم» باز گردد یا میخواهد جمهوری دیگری ایجاد گردد. از طرف دیگر وقتی که ملت رأی داد باید قانون اساسی قدیم ملغی گردد، قانون اساسی تازه مسلماً باید بوسیله مجلسی که پس از انتخابات تشکیل میشود انجام گیرد. اما آیا این مجلس باید دارای قدرت مطلقه باشد و خود بنهایی درباره تشکیلات ملی تصمیم بگیرد و تمام حقوق بدون استثنا و قید و شرط خاص آن باشد؟ نه! با رفتارندم بدو تعادلی بین قدرت این مجلس و قدرت حکومت برقرار میگردد و سپس باید ترتیبی اتخاذ کرد تا قانونی که این مجلس تهیه میکند در معرض آراء عمومی قرار گیرد. و بالاخره رفتارندم که بعنوان نخستین و آخرین عمل رژیم مشروطه بکار میرود بمن امکان اینرا خواهد داد که با ملت فرانسه تماس بگیرم و وسیله‌ای برای وی فراهم کنم که اقدام مرا در مورد عملی که سر نوشتش تا چند نسل وابسته بدانست تصویب و یارد کند.

بمحض آنکه تصمیم من تا اندازه‌ای آشکار شد تمام احزاب بمخالفت من برخاستند. روز ۱۳ ژوئن اداره سیاسی حزب کمونیست اعلام داشت که تصمیم دارد مبارزه خود را برای تشکیل «مجلس مؤسسان» نیرومند ادامه دهد.... و با هر نوع مشورت با عامه بعنوان رفتارندم و یا غیر آن مخالف است و هر نوع

مشروطه را که جنبه ریاست مآبی داشته باشد محکوم می کند. «اتحادیه کل کار» نیز همین نظر را داد. سوسیالیستها هم بنوبه خود در ۲۱ ژوئن توسط یکی از اعضاء هیئت مدیره خود درخواستشان را که مبنی بر بدست آوردن يك «مجلس مؤسسان قانون گزار» که هیچ چیز مانع تصمیمات آن نباشد، بیان داشتند و بعلاوه منذ کر گردیدند که «آنها با هر روشی مخالف تشریفات دموکراسی که مبنی بر دعوت از راه رفتارندم برای اظهار نظر درباره یکی از مسائل قانونی باشد که بوسیله کمیسیونها بتصویب رسیده است، بشدت مخالفند.» کمیته توافق سوسیالیست- کمونیست در جلسه روز ۲۲ ژوئن، کمیته رهبری حزب جمهوری توده ای بوسیله اعلامیه منتشره در ۲۴ ژوئن، اتحادیه دموکراتیک و سوسیالیست مقاومت در همان بدو تأسیس در ۲۵ ژوئن، «شورای ملی مقاومت»، در جلسه ۲۹ ژوئن و کمیته مرکزی «حقوق بشر» در جلسه اول ژوئیه، همه نظر خود را دائر بطرفداری از يك مجلس مختار و مخالفانشان را با رفتارندم اعلام داشتند.

از طرف دیگر طرفداران سیستم قبل از جنگ نیز از پیش کشیدن مسئله رفتارندم بزار بودند. از سال ۱۹۴۰ چه کسانی که طرفدار حکومت «ویشی» بودند و چه آنها که در جبهه مقاومت مبارزه میکردند، به این فکر خو گرفته بودند که میبایستی آنچه سابق وجود داشته دوباره احیا شود. بنظر آنان «دو گل» کاری نداشت جز اینکه مردم را برای انتخاب نمایندگان دعوت کند و اشخاص صلاحیتدار قبلی را برای انتخاب سنا تورها فراخواند، تا آنکه پارلمان بصورت سابق خود بوجود آید. اگر مردم، همانطور که بخوبی مشهود بود، طرز کار جمهوری سوم را محکوم میکردند این دلیل دیگری بود برای آنکه دیگر قضاوت این امر را از مردم نخواهند. بنا بر این دستجات «اعتدالی» طرفدار تشکیل يك «مجلس» و يك «سنا» طبق روش سابق بودند. روز ۱۸ ژوئن دایره اجرائی حزب رادیکال سوسیالیست خواستار «تجدید قوانین جمهوری» بهمان شکل پیش از بروز جنگ شد و اعلام داشت که «با هر نوع مراجعه بمردم و رفتارندم بشدت مخالف است.»

بدین ترتیب فراکسیونهای سیاسی بعضی طرفدار يك مجلس تام‌الاختیار و برخی موافق بازگشت بروش سابق بودند و همگی يك صدا با نقشه من مخالفت میکردند. درخواست مستقیم تصمیم مردم بنظر آنها امری خیالی می‌آمد و این با کمال وضوح نشان میداد که روحیه احزاب تا چه حد از مفهوم دموکراسی منحرف شده است. بعقیده آنان جمهوری باید در تصرف ایشان باشد و ملت در عین حال که بالاترین مرجع است کارش آنست که حقوق حقه و حتی حاکمیت مطلقه خود را بکسانی که آنان تعیین میکنند واگذار کند. از طرف دیگر فکر تأمین قدرت و اثر برای دستگاه اجرائی یعنی همان فکری که در مغز من رسوخ یافته بود، با طبیعت آنان منافات داشت. آنان مایل بودند که دولت ضعیف باشد تا بهتر آلت دستشان گردد و ایشان بتوانند بسهولة بیشتری بوسایل اجرای مقاصد خویش و مقام و نفوذ برسند.

چون بر من پوشیده نبود که تمایل احزاب ممکن است منجر بتدوین قوانین شومی شود از این جهت در نیت خود دائر بواگذار کردن تصمیم قطعی بمردم، بیشتر راسخ میشدم، اما قبل از آغاز کار میخواستم که از کمک افراد صلاحیتدار که مقامهای مختلف داشتند و تصور میکردم در عقیده سیاسی برترند استفاده کنم. بدین منظور به پرزیدان «لئون بلوم» و پرزیدان «ادوارد هریو» و «لوئی مارن» که شاید گذشت سالها و پیش آمدها بدانها آرامش و صفای روحی داده بود مراجعه کردم.

«لئون بلوم» تازه از زندان طولانی «ویشی» و «رایش سوم» آزاد شده بود. من میدانستم که وی بیش از همیشه به «سوسیالیسم» پای بند است اما ضمناً نیز خبر داشتم که در جریان حوادثی که بروی گذشته بود در باره عقاید و روش سیاسی سابق خویش بنردید و ناراحتی گرفتار شده است. ولی در نور کمی که از پنجره کوچک زندان بر وی میتافت و گوئی روح بلند ویرا از تاریکی نجات میداد در باره تمام این مسائل مطالعه کرده بود و بخصوص مسئله قدرت با شکل

تازه‌ای بر وی ظاهر گشته بود. وی در تفکرات زندانش که تحت عنوان «در مقام انسانی» انتشار داد چنین مینویسد: «حکومت پارلمانی شکل منحصر بفرد و یا حتی شکل خالص دموکراسی نیست» بنظروى رژیم جمهوری بهترین رژیمهاست. در این باره در کتاب خود مینویسد: «من بسهم خود در برابر سیستمی مانند سیستم امریکا که مبنی بر تجزیه و تعادل قواست سر تعظیم فرود می‌آورم.» او بمحض آنکه آزاد شد علناً اعتماد خود را نسبت به من اظهار داشت. بنابراین من برای کمک خود در تجدید حیات جمهوری، فکر کردم که از پشتیبانی وی برخوردار شوم.

اما بزودی از تصمیم خود بر گشتم. زیرا «لئون بلوم» خیلی زود به جانب طرفداران سوسیالیسم کشیده شد. در اولین ملاقاتمان وی از ورود در کابینه بعنوان وزیر مشاور در «حکومت موقت» خود داری کرد. بهانه‌اش این بود که وضع مزاجیش نامساعد است و بعلاوه میخواهد هم خود را فقط مصروف خدمت بحزبش نماید. روز ۲۰ مه یعنی ۱۰ روز پس از بازگشتش به فرانسه، وی در مجمعی از دبیران فدراسیونهای سوسیالیست چنین گفت: «هیچ مردی حق بدست گرفتن قدرت ندارد. اما ما حق داریم ناسپاس باشیم.» او مقاله‌هایی در روزنامه «لوپوپولر» مینوشت و بعلت شکل و موضوع این مقاله‌ها نفوذ زیادی در محافل سیاسی پیدا کرده بود. وی از نظریه تشکیل مجلس واحد و تام‌الاختیار بشدت طرفداری میکرد. راجع بر فراندم، او نظر مخالف نداشت با این قید که فقط این سؤال مطرح گردد که آیا باید رژیم قبل از جنگ دوباره برقرار گردد یا نه. بنظر وی جلوگیری از تشکیل مجدد «سنا» مانند زمان گذشته که وی شخصاً از آن خاطره خوشی نداشت بیش از تقویت و تنفیذ حکومت اهمیت داشت. بعقیده «بلوم» چیزی که قدرت «مجلس» را متعادل کند نباید مورد نظر باشد و وی با همین نظر بمسئله‌ای که خود بدان نام «قضیه دو گل» داده بود مینگریست. او نسبت بمن حس احترام و ستایش داشت اما در عین اینکه مرا به نیکی یاد میکرد نسبت بقدرت و تسلط من خوش بین نبود و با تعیین يك «رئیس حکومت» بوسیله انتخابات وسیع بشدت مبارزه میکرد. خلاصه‌او

نیز قانون اصلی رژیم پارلمانی فرانسه را دوباره پذیرفته بود که میگوید: «در اجتماع دموکراسی هیچ سری نباید از سایرین بلندتر باشد.»

کمی پیش از انتخابات، او را احضار کردم و گفتم: «وظیفه من درباره دفاع ملی و امنیت عمومی پایان یافته است. کشور آزاد و پیروز و منظم است و در کمال اقتدار در دنیا حرف خود را خواهد زد. برای آنکه من بتوانم دوره تازه‌ای در رأس آن باشم، باید منتخبین و سرشناسان کشور با من یاری کنند زیرا در جهان سیاست هیچکس نمی‌تواند بی کمک سایرین حکومت کند و روحیه احزاب مرا مشکوک می‌سازد که بتوانم فردا امور فرانسه را آنطور که باید انجام دهم، بنابراین این فکر میکنم که باید کنار بروم. در اینصورت با توجه به ارزش و تجربه شما و اینکه حزب شما در مجلس آینده کرسی‌های بیشتری به دست خواهد آورد تصور میکنم که شما باید مسئولیت حکومت را بعهده بگیرید و میتوانید مطمئن باشید که در آن هنگام من کارها را برایتان آسان خواهم کرد.»

«لئون بلوم» با استغفای احتمالی من اعتراض نکرد و این نشان میداد که بدان مایل است. اما در جواب مطالبی که در باره خودش گفته بودم اظهار داشت: «من این کار را نمی‌خواهم زیرا آنقدر مورد طعن و لعن عده‌ای از افراد قرار گرفته‌ام که دیگر حتی از فکر بدست گرفتن قدرت نیز بیزارم. دیگر اینکه توانائی انجام آنرا ندارم زیرا وظیفه رئیس حکومت خردکننده است و قوای من قادر به تحمل سنگینی آن نیست.» از او پرسیدم: «اگر پس از کناره‌گیری من شما نیز این مسئولیت را قبول نکنید بنظر شما چه کسی میتواند امور را بدست گیرد؟» او گفت: «من کسی جز «گوئن» را شایسته این کار نمی‌بینم!» سپس با اشاره بجانشین شدن رهبر کارگران در مقام «چرچیل» افزود: «گوئن کسی است که بیش از همه به «اتلی» شباهت دارد.» مسلماً «بلوم» فقط از دیده يك سوسیالیست بمسئله بزرگ ملی که من با وی در میان نهاده بودم مینگریست. اقرار میکنم که از فکر ماجراهائی که بر کشور گذشته بود و او قربانی آنها

بود حالت حزنی بمن دست میداد.

موفقیت من در مقابل «ادوارد هریو» کمتر بود. با وجود حالت مثلونی که نشان داده بود و وضعی که نسبت به «لاوال» و «آبتز»، بهنگامیکه این دو، روز پیش از نجات پاریس بوی پیشنهاد تأسیس «مجلس ملی» ۱۹۴۰ و تشکیل حکومتی غیر از حکومت من داده بودند پیش گرفته بود، من این قهرمان پیرپیش آمدها و سنن و افتخارات جمهوری سوم، این فردی که دائماً در اثر کششها و فشارهای متضاد رژیم دیروز در حرکت بود، این مرد وطن پرستی که تیره روزیهای فرانسه بجای تصمیم، یأس و درماندگی در وی ایجاد کرده ولی در عین حال مصائبی را که «ویشی» و «هیتلر» بر وی روا داشته بودند با شهامت تحمل کرده بود، من این مرد را بنحو احسن پذیرفتم. وقتی که از زندان خود در آلمان از راه روسیه و شرق بازمی گشت، من هواپیمای شخصی خود را برای وی به بیروت فرستادم. در نخستین دیدار من نشان «لژیون دنوره» وی را که در هنگام اشغال فرانسه به «پتن» داده بود به او پس دادم و از وی درخواست کردم که در دولت من شرکت کند و پست وزارت مشاور و مسئولیت امور «ملل متحد» را بعهده بگیرد. من تصور میکردم که او با حسن نیت، نرمی از خود نشان میدهد ولی بالعکس وی سراپا شکایت و ناراحتی بود.

روی هم رفته «هریو» از مشاهده اغتشاش امور مربوط به خودش خشمگین بود. وی با تلخی از پذیرائی سردی که در مسکو از او بعمل آمده بود و بهیچوجه با پذیرائیهای سایر مواقع شباهت نداشت سخن گفت و همچنین عدم رضایت خود را از برودت مردم «لیون» اظهار داشت. وقتی از من خواست که اجازه دهم وی در کاخ مجلس که محل اقامت سابقش بود منزل کند و من بوی نشان دادم که این امر غیرممکن است. عدم رضایت خود را آشکار ساخت. خصوصاً شکست نسبی و ناصواب حزب «رادیکال» که وی خود را منسوب بدان میدانست او را بسیار تحت تأثیر قرار داده بود. راجع بسازمان جدید وی معتقد بود که باید دو

بارہ بروش گذشته که وی بدان خوگرفته بود باز گشت نمود. باید هرچه زودتر يك «مجلس» و يك «سنا» تشکیل داد که روسای خود را انتخاب کنند و يك مرد سیاسی را که برجستگی نداشته باشد بکاخ «الیزه» بفرستند و زرا را از بین مجلسیان انتخاب کنند. تمام ماجراهای گذشته و بخصوص سرنگون شدن رژیم که او بدان علاقه داشت بنظروى مرحله‌ای وحشتناک بشمار میرفت ولی او درسی از آن نمی‌آموخت. «ادوارد هریو» تقاضای مرا دائر بشرکت در هیئت دولت رد کرد. من از او خواهش کردم که در تجدید بنای فرانسه بمن یاری کند، وی اظهار داشت که هم خود را مصروف احیای حزب رادیکال خواهد کرد.

«لوئی مارن» نیز بمن خاطر نشان کرد که آنچه بیش از همه خاطرش را مشغول میدارد اینست که دوباره پیدایش يك دسته‌سیاسی را که با عقاید وی در طول خدمتش تطبیق کند بچشم ببیند، وی نفوذ و فعالیت خود را برای جمع‌آوری اعتدالیون جهت انتخابات آینده صرف میکرد. تا هنگامیکه صحبت از بیرون راندن آلمانها در میان بود، این سیاستمدار کهنسال اهل «لورن» بدون قید و شرط بمن پیوستگی داشت و اینک گوئی دوباره آزادی خود را در برابر من باز یافته بود. وی يك عضو قدیمی پارلمان بود که تا اعماق وجود بحیات مجالس دلبستگی داشت و مراحل مختلف و تغییرات آنرا دیده بود و در باطن آرزوئی بالاترا از این نداشت که همان سنن قدیمی که وی طبق آن رفتار کرده بود دوباره پدیدار گردد و بهمین جهت نیت من مبنی بر محدود کردن اختیارات مجلس بنظروى زیاد خوش آیند نبود. او نیز مانند «بلوم» و «هریو» از شرکت در دولت موقت عنذ خواست معهدنا اطمینان داد که با تمام وسایل از سیاست من در امنیت ملی پشتیبانی کند.

وقتی نتوانستم از وجود این سه شخصیت که میتوانستند بجمهوری چهارم رنگ اتحاد و شهرتی بدهند استفاده کنم، دوباره بهمین تشکیلات قبلی که روز بعد از آزادی پاریس ترتیب داده بودم باز گشتم. معهدنا برای آنکه همیشه افراد بخصوصی هدف حملات قرار نگیرند در پایان ماه مه بجای «پل رامادیه» وزیر تدارکات،

«کریستیان پینو» را که تازه از «بوخن والد» آزاد شده بود منصوب کردم. پست وزارت دادگستری را به «پیرهانری تایتگن» سپردم. «فرانسوا دو ماتون» وزیر قبلی دادگستری، از طرف فرانسه نامزد شد. «نورنبرک» شد. «تایتگن» وزارت اطلاعات را به «سوستل» واگذار کرد. کمی بعد «اگوستن لوران» بعلت وضع مزاجی خود از وزارت پست کناره گیری کرد و بجای او «اوژن توماس» که از تبعید بازگشته بود بدین سمت منصوب شد. روز ۹ ژوئیه طرح قانونی خود را که بکمک بی دریغ «ژول ژاننی» تنظیم کرده بودم در هیئت وزیران مطرح کردم. مذاکرات آرام و عمیق بود و چون اغلب وزیران وابسته باحزاب بودند و احزاب با نظر من موافقت نداشتند، اعلام کردم که اگر قبلاً هر کدام از وزیران استعفا دهند می پذیرم. اما هیچکدام چنین کاری نکردند و هیئت وزیران متن طرح مرا بدون جرح و تعدیل با اتفاق آراء تصویب کرد.

انتخابات مجلس برای ماه اکتبر پیش بینی شده بود و ملت میبایستی بوسیله رفراندم رأی دهد که آیا مایل است که این مجلس، مجلس مؤسسان باشد یا نه. جواب «آری» یا «نه» باین پرسش، نشان میداد که باید جمهوری چهارم تشکیل شود و یا بجمهوری سوم بازگشت گردد. در صورتیکه این مجلس، مؤسسان بود اختیارات آن با دومین پرسش رفراندم تعیین میشد. یا ملت طرح دولت را تصویب میکرد یعنی مدت این مجلس را هفت ماه و حدود اختیارات آن را در قلمرو قانونگزاری به تصویب بودجهها و اصلاح سازمان و قراردادهای بین المللی محدود مینمود و اختیار و تصمیم در باره هزینهها را بدان نمی داد اما این حق را برای آن قائل میشد که رئیس حکومت را که مدت فعالیتش معادل مدت انجام وظیفه نمایندگان باشد انتخاب نماید و بالاخره بکار بستن قانون اساسی را منوط بتصویب با آراء عمومی کند، یا آنکه مردم پیشنهاد دولت را رد میکردند و مجلس در همه امور و در تمام مدتیکه میخواست بماند فعال مایشاء میشد. پاسخ «آری» یا «نه» استقرار یا عدم استقرار تعادل بین قوای مجریه و مقننه را برای زمان «قبل از قانونگزاری»

تعیین میکرد.

در همان جلسه هیئت وزیران تصمیم گرفت انتخابات ولایات در دو مرحله، و روزهای ۲۳ و ۳۰ سپتامبر صورت گیرد. بدین ترتیب شوراهاى عمومى قبل از رفراندم تشکیل میگردد. اگر بر خلاف انتظار رفراندم به برقراری قوانین گذشته منجر میشد در اینصورت «سنا» بوسیله رأی این شوراها طبق سنت گذشته تأسیس میگردد.

روز ۱۲ ژوئیه، من بوسیله رادیو باستحضار مردم رسانیدم که چه مسائلى مورد شور قرار میگیرند و من انجام چه کاری را از آنها میخواهم. پس از قرائت متن سؤالاتی که در رفراندم مطرح میشد اظهار داشتم: «من عقیده خود را در اینجا بیان میکنم: امیدوارم و تصور میکنم که فرانسویان اعم از زن و مرد بهر کدام از دو پرسش جواب مثبت خواهند داد.»

پس قضیه به «مجمع مشورتی» ارجاع شد. من پیش بینی میکردم که مذاکرات این مجمع تند و بی نتیجه باشد و همین طور هم شد. نمایندگان تقریباً باتفاق آراء طرح دولت را رد کردند ولی يك پیشنهاد سازنده نیز ندادند.

آقایان «پله زان»، «بن ووه»، «لاروس»، «باستید» و «آستیه» از طرف رادیکالها و اعتدالیون با شور و هیجان خواهان بازگشت قانون قدیم و در مرحله اول تشکیل يك «سنا» و همچنین يك «مجلس» گردیدند و برای آنکه بنظریه و اقدام خود اهمیتی بدهند، رفراندم «ژنرال دو گل» را با رفراندم «بناپارت» و «پرنس پرزیدان» تشبیه نمودند. کمونیستها و عده‌ای از اعضاء مجمع که بدانان پیوسته بودند نیز توسط آقایان «کوگنیو»، «دو کلو»، «کت» و «کوپو» علم مخالفت برافراشتند. اما برخلاف ناطقین قبل معتقد بودند که باید اظهار نظر را به «مجلس مؤسسان» واگذار کرد تا بدلخواه خود درمورد تمام امور و خصوصاً قوانین تصمیم بگیرد. سوسیالیستها، جمهوری خواهان تسوده‌ای و نمایندگان اتحادیه جدید دموکراتیک مقاومت و چند تن از اعتدالیون که شاید پیش خود حساب میکردند

که از لحاظ انتخابات بهتر است با من قطع رابطه نکنند، وضع میانه را انتخاب کردند. این‌فراکسیونها با اصولیک رفرا ند م وافق بودند اما ضمناً اظهار تمایل می‌کردند که یک مجلس منفرد و تام‌الاختیار ایجاد شود و با تحدید اختیارات این مجلس نیز مخالف بودند.

بنابراین «مجمع مشورتی» سه قسمت میشد که هیچکدام اکثریت نداشتند. اما بدون آنکه درباره مقررات و قوانین و مجالس آینده و یا راه رسیدن بآن اتحاد نظر داشته باشند، همه متفقاً خواستار حق تقدم و اولویت مطلق احزاب بودند از طرف دیگر هیچکدام حتی اشاره‌ای بلزوم قطعی تجزیه، تعادل و قدرت تأثیر اختیارات دولت نمی‌کردند.

در پایان مذاکرات، من رشته سخن را بدست گرفتم و بخصوص بر روی عوامل فوق تکیه کردم و گفتم که بعقیده من تحقق بخشیدن این شرایط ایجاب میکند که ملت برای مجلس مؤسسان زمانی محدود تعیین نماید و برای اختیارات آن حدی قائل شود و مقرراتی درباره روابط این مجلس با قوه مجریه وضع کند. این محدود کردن زمان و اختیارات و این مقررات را «حکومت موقت» میبایستی با اخذ آراء عمومی از ملت بخواهد. ضمناً از اعضاء مجمع نیز دعوت کردم که با حکومت در این باره همکاری کنند. آنگاه نکات غلط را در مقایسه‌ای که خیلی‌ها بین رفرا ند من و ناپلئون می‌کردند تذکر دادم و گفتم تظاهر عده‌ای باینکه من میخواهم جمهوری را خفه سازم در حالیکه قصد من نجات آنست واقعاً مسخره و خنده آور است زیرا هنگامیکه در سال ۱۹۴۰ احزاب و پارلمان بآن خیانت کردند و بانکار آن برخاستند «من بودم که دوباره تسلیحات، قوانین و حتی نام آنرا نیرو بخشیدم» و اینک تلاش میکنم که از انتخابات مجلسی بیرون آید تا من اختیاراتم را بدان تفویض نمایم و اینکار بهیچوجه با روشی که در ۲ دسامبر و ۱۸ برومر بکار رفته بود شباهت ندارد. اما لازم است که «جمهوری» برای فردا و ایام بعد حکومتی داشته باشد و این حکومت واقعاً لایق این وظیفه باشد و دیگر وقایع

تأسف‌انگیز گذشته تکرار نشود.

با تأکید همین نکته که برای من حائز کمال اهمیت بود اظهار داشتم: «این تهدید دائمی که همواره بردوش کسانی که مسئولیت دولت را بعهده داشته‌اند سنگینی کرده است، این حالت بحرانی مزمن و این محاجه‌ها و تحریکات در خارج و داخل هیئت دولت که نتیجه آن حالت بحرانی بوده آنقدر برای کشور گران تمام شده که بحساب نمی‌آید.» سپس یادآور شدم که: «از ۱۸۷۵ تا ۱۹۴۰ ما صد و دو دولت داشته‌ایم در صورتیکه در انگلستان در همین مدت بیست و در امریکا چهارده دولت بر سر کار آمده‌اند.» بنا بر این میزان قدرت و اختیارات داخلی و خارجی کابینه‌های ما در چنین شرایطی با مقایسه با دولتهای خارجی معلوم است. آنگاه بیانات «فرانکلین روزولت» را خاطر نشان ساختم که بمن گفته بود: «تصورش را بکنید که گاه برای من اتفاق افتاده است که قبل از این جنگ حتی نام نخست‌وزیر فرانسه را بخاطر نمی‌آوردم!» سپس افزودم: «فردا هم اگر بنا باشد ماروشی مثل دیروز داشته باشیم باید بگویم هیچ نشانه قدرتی از دولت خصوصاً آینده‌ای برای دموکراسی فرانسه باقی نخواهد ماند.» سپس گفتم: «در حوادث ۱۹۴۰ و انحلال جمهوری و قضیه «ویشی» نفرت مردم نسبت به این بازی بی‌معنی که مدتها شاهد آن بودند و میدیدند که بچه وضع بدی جریان می‌یابد شدت یافت!»

اما این ملاحظات بهیچوجه مورد توجه احزاب نبود. «مجمع مشورتی» با احترام بسنخان من گوش کرد و سپس با آراء خود نشان داد که فکر اعضاء آن با من یکی نیست و با ۲۱۰ رأی در مقابل ۱۹ رأی طرح دولت را رد کرد. آنگاه با اکثریت زیاد طرح اصلاحی را که مبنی بر انتخاب يك «سنا» و بالنتیجه بازگشت بوضع قانونی گذشته بود نیز مردود دانست. در پایان جلسه لایحه اصلاحی آقایان «ونسان اوریول» و «کلود بورده» که مبنی بر پذیرفتن يك رفراندم ولی با حذف خیلی از نظریات دولت بود نیز با ۱۰۸ رأی در مقابل ۱۰۱ رأی رد شد. بنابراین جلسه «مجمع مشورتی» بدون آنکه بيك نظر مثبت برسد پایان یافت.

یکبار دیگر لازم شد که من از قدرت استفاده کنم. هیئت دولت در ۱۷ اوت مواد نهائی لایحه مربوط بفراندم و انتخابات را تصویب کرد. اختلافی که این لایحه با لایحه اولیه داشت در نکاتی بود که برای جلوگیری از امکان بروز یک بحران اداری و دولتی در مدت تشکیل «مجلس مؤسسان» در آن پیش‌بینی شده بود یعنی این مجلس نمی‌توانست دولت را ساقط سازد مگر با اخذ رأی خاص با اکثریت مطلق نمایندگان و با مهلتی که لااقل میبایستی ۴۸ ساعت باشد. در مورد دو نکته اصلی، هیچگونه تغییری در آن داده نشده بود. مردم میبایستی خودسر نوشت نهایی جمهوری سوم را تعیین کنند و حاکمیت ملت که رسماً مافوق قدرت «مجمع مشورتی» شناخته شده بود، در آخرین مرحله دربارہ وضع قوانین کشور میبایستی تصمیم بگیرد.

لایحه ۱۷ اوت در عین حال که شامل دو مسئله فراندم بود، صور اخذ رأی را نیز در انتخابات مشخص میکرد. اما تصمیماتی که درباره مسئله اخیر گرفته شده بود بزودی مواجه با اعتراضات سخت گردید.

دو نظر متناقضی که بعقیده من هر دو بیک اندازه غیر منطقی بود فراکسیونهای سیاسی را بدو دسته تقسیم میکرد. بعقیده طرفداران مقررات قبل از جنگ میبایستی روش انتخاباتی آن زمان را برگزید یعنی اخذ آراء را با ورقه‌هایی که شامل يك اسم باشد در هر ایالت بعمل آورد. رادیکالها و اعتدالیون فکر میکردند اشخاص سرشناسی را که قبلاً انتخاب میکردند اینک نیز بصورت انفرادی از حوزہ های انتخاباتی سابق انتخاب خواهند شد. برعکس، کمونیستها، سوسیالیستها و جمهوری خواهان توده‌ای که امیدوار بودند انتخابات را بعلت جالب بودن برنامه و نه بسبب شهرت نامزدهای انتخاباتی خودشان خواهند برد، خواهان انتخابات نسبی «کلی» بودند. بعقیده صاحبان این نظریه عدالت از نظر ریاضی و اخلاقی وقتی اجرا میشد که کرسی‌هایی را که هر حزب پس از آراء لیست واحدی بتمام ملت فرانسه بدست می‌آورد درست متناسب تمام آرائی باشد که در حوزہ مربوطه

تحصیل کرده است. در صورت اجرا نشدن این سیستم بطور کامل و یا در صورتیکه در حدی پائین‌تر انتخابات نسبی در نقاط متعدد مثلادر ولایات اجرا میشد لااقل لازم بود آرائی که در میزان محلی وارد نمی‌شود جزء آراء ملی بحساب آید. بوسیله این باقیمانده‌ها که در حقیقت يك ضمیمه برای متخین بشمار می‌آمد، هر حزب اطمینان داشت که میتواند سران خود را که در ولایات کشته شده‌اند و یا حتی در هیچ جا ظاهر نگشته‌اند جزو آراء به حساب آورد. به طور خلاصه آراء نسبی زیاد در مقابل کوچکی ناحیه مورد نظر به وسیله آراء مریدان پر حرارت و ذی نفع مقابله میکرد. من نظریه هیچکدام از این دو دسترا قبول نداشتم.

طریقه اخذ رأی سابق مورد تأیید من نبود اولاً با توجه بتفاوت زیاد عده ساکنین نواحی، آنرا غیر عادلانه میدانستم. سابقاً «بریانسون» با ۷۱۳۸ نفر انتخاب کننده «فلوراک» با ۷۳۴۳ نفر، قسمتی از ناحیه ۶ پاریس با ۷۷۳۱ نفر مانند «دنکرک» «پوتتواز» و «نوازی لوسیک» که بترتیب ۳۳۸۴۰ و ۳۵۱۹۹ و ۳۷۱۸۰ انتخاب کننده داشتند، همه يك نفر نماینده انتخاب میکردند. برای آنکه عدالت رعایت شود لازم بود سرعت و در میان جنجال اعتراضات، این نواحی بزرگ بقسمتهای کوچکتری تقسیم گردد. اما آنچه که خصوصاً در آن زمان مرا از اخذ رأی ناحیه‌ای بطریق فوق منصرف میکرد، ملاحظه نتیجه‌ای بود که این انتخابات برای آینده ملت در بر داشت، زیرا بطور قطع بنفع حزب کمونیست تمام میشد.

اگر انتخابات مانند انتخابات انگلستان در يك نوبت انجام میشد، شکی نبود که از اغلب مناطق يك کمونیست انتخاب میشد. زیرا در هر يك از نواحی در مقابل کاندیدای حزب کمونیست لااقل يك سوسیالیست، يك رادیکال، يك جمهوری خواه توده‌ای، يك اعتدالی، يك جنگجوی نمونه مقاومت. همچنین تعدادی منفرد و ثورسین وجود داشت. با توجه بانتخاباتی که توسط سازمان کمونیستی «سومین انترناسیونال» در همه کشور صورت میگرفت و پیش بینی میشد که شامل انتخابات شهری و ناحیه‌ای شود، کاندیدای کمونیست اغلب در رأس سایرین قرار میگرفت و

انتخاب میشود. اگر اخذ آراء در دو نوبت انجام میگرفت، کمونیستها و سوسیالیستها با یکدیگر ائتلاف میکردند و چون اساس نظریاتشان یکی بود، در تمام مراحل آراء خود را روی هم میریختند و بالتیجه تعداد زیادتری کرسی بدست میآوردند. ضمناً بعلت منافع مشترك انتخاباتی، این دو شعبه از مارکسیستها بهم ملحق میشدند. این نتیجه مسلماً از نظر طرفداران فرمول قدیم مستور مانده بود اما من که مسئول سرنوشت فرانسه بودم نمی توانستم به استقبال چنین خطری بروم.

انتخابات نسبی «کلی» نیز نظر مراجلب نکرد. عرضه کردن تعداد بیشماری لیست که هر يك شامل ۶۰۰ اسم بود به ۲۵ میلیون نفر انتخاب کننده، مثل آن بود که تمام و کلا از افراد گمنام انتخاب شوند و بدین ترتیب کلیه روابط انسانی بین انتخاب کننده و انتخاب شونده از بین میرفت در حالیکه بعلت همبستگی و روحیه اجتماعی و رسوم و منافع عمومی، لازم بود که نواحی مختلف کشور بخودی خود در مجالس نمایان باشند و این امر با حضور افرادی تأمین شود که با ساکنین آن نواحی در تماس باشند و اهالی آنها را بشناسند. بعلاوه مناسب بود که فقط رئیس دولت منتخب تمام ملت باشد. اما تجویز استفاده هر حزب از بقیه آرائی که در نواحی مختلف بدست میآورد در حقیقت تجویز انتخاب دو نوع نماینده بود. یعنی يك عده بوسیله آن ناحیه انتخاب میشدند و عده دیگر از آرائی پدید می آمدند که مربوط بآن ناحیه نبود و در حقیقت مردم آنجا بدانها رأی نداده بودند. من کاملاً با این طرز انتخاب مخالف بودم.

بنا بر این «حکومت موقت» فقط اخذ رأی بوسیله لیست و مناسب با میزان احتیاج هر ولایت را برگزید. ولایاتی که پر جمعیت بودند بقسمتهای کوچکتر تقسیم شدند. هیچکدام از این نواحی بیش از ۹ و کمتر از ۲ نماینده نداشت و روی هم مجلس مشتمل بر ۵۲۲ نماینده از فرانسه و ۶۴ نماینده از ماوراء بحار میشد. این سیستم انتخاباتی که من برگزیدم بعدها بهمین صورت باقی ماند و احزاب فقط يك تغییر در آن دادند که زیاد هم شرافتمندانه بنظر نمی آمد و آن

مسئله الحاق لیستهای احزاب بیکدیگر برای مبارزه با رقبا بود.

نسبت به این تصمیم از هر طرف فریاد اعتراض بلند شد و از آنجا که «مجمع مشورتی» در ۳ اوت متفرق شده بود، مجمع دیگری بنام «نمایندگان چپ» برای تجمع مخالفین تشکیل گردید. با الهام از «کنفدراسیون کل کار» که چهار میلیون نفر را جمع کرده بود و در تحت ریاست دبیر کل این کنفدراسیون «لئون ژوهو»، و کلای احزاب کمونیست، سوسیالیست و رادیکال و طرفداران حقوق بشر گرد آمدند. با آنکه اعضاء این مجمع بهیچوجه در باره نوع اخذ رأی بایکدیگر توافق نداشتند، همگی متفقاً راه حلی را که دولت پیشنهاد کرده بود رد کردند و برای آنکه مخالفت خود را به «ژنرال دو گل» نشان دهند قرار گذاشتند روش مدبرانه‌ای پیش گیرند. روز اول سپتامبر «ژوهو» و چند نفر از نمایندگان مجمع سابق الذکر از من تقاضای ملاقات کردند. من نسبت به «لئون ژوهو» احترامی محبت آمیز احساس میکردم. این مرد برجسته تمام زندگی خود را وقف خدمت بطبقه کارگر کرده و هوش و مهارت زیاد خود را برای یافتن وسائل رفاه و سر بلندی این طبقه بکار برده بود. در هنگام اشغال کشور وی در صف مخالفین سرسخت «انقلاب ملی» در آمده و نشان داده بود که برای وی دشمن همیشه دشمن است. پس از آنکه بوسیله حکومت «ویشی» بزندان افتاد و به آلمان تبعید شد اینک دو باره در رأس کنفدراسیون تا آنجا که نفوذ روز افزون کمونیستها اجازه میداد انجام وظیفه میکرد. من بارها در باره مسائل اجتماعی با وی مذاکره کرده بودم، اما این بار، وظیفه دولتی مرا از پذیرفتن او باز میداشت. قانوناً هدف اصلی «کنفدراسیون کل کار» «مطالعه و دفاع از مسائل اقتصادی» بود. من در این هنگام بیش از هر وقت در نظر داشتم که برای سندیکاها حق دخالت در مسائل سیاسی و انتخاباتی قائل نشوم و باین جهت بنامه «ژوهو» جواب دادم که نمی‌توانم تقاضای ملاقات وی را بپذیرم و سپس علیرغم ابراز نفرت مجامع و روزنامه‌ها بتصمیم خود باقی ماندم. باین جهت همه متوجه شدند که بهتر است این وضع را بپذیرند و احزاب با رعایت اصول طرح قانونی

من مصمم شدند به اخذ آراء عمومی مشغول شوند.

مبارزات انتخاباتی بسیار پر شور بود و این مسئله بیش از آنکه مربوط بر قابت نامزدها و لیستها باشد بعلت هیجانی بود که سؤالات مربوط به رفراندم «دوگل» در همه برانگیخته بود. پاسخی که ملت بسؤال اول میداد از پیش معلوم بود. فقط مسئله بر سر این بود که فرانسویان بچه نسبت خواهان رژیم غیر از «جمهوری سوم» هستند. در باره سؤال دوم مبارزه پرشوری در کشور آغاز شد.

کمونیسنها که در بسیاری از موارد عناصر سوسیالیست از آنها تقلید میکردند و بطور غیر مستقیم بوسیله رادیکالها و عده‌ای از اعتدالیون پشتیبانی میشدند سعی کردند که اکثریتی از پاسخ «نه» بدست آورند و مرا شکست دهند. بدین ترتیب شعبه فرانسوی «سومین اتر ناسیونال» صریحاً نشان میداد که بنظروى حریف اصلی کیست. بامشاهده این وضع «حزب جمهوری خواه توده‌ای» و «اتحادیه‌دموکراتیک مقاومت» و چند دسته از دست راستی‌ها قهرمانان پاسخ «آری» شدند. حزب سو-سوسیالیست سرانجام رسماً تر مرا پذیرفته بود. اما بعوض مبارزه در باره مسئله-ایکه در حدوی نبود و طرفدارانش را متفرق میساخت «سؤالات» را در ابهام و تاریکی گذاشته بود و خصوصاً سعی میکرد که برنامه خود را بیشتر جلوه دهد. باین ترتیب باعث هیجان و عصبانیت مردم نمیشد. روی هم رفته ما حاصل مبارزه انتخاباتی که بوسیله اعلانات و اعلامیه‌ها و نوشته‌های روی دیوار تقویت میشد کلمه «آری» بود که «دوگل» میخواست و «نه» که حزب کمونیست درخواست میکرد. من با آنکه در مدت سه هفته ادامه مبارزات از حضور در مجامع و تشریفات خودداری میکردم، معیناً روز ۱۷ اکتبر بفرانسویان خاطر نشان کردم که از این اخذ رأی چه نتیجه میشود و عقیده من چیست.

روز ۲۱ اکتبر حوزه‌های انتخاباتی آراء را در دو صندوق جمع آوری کردند. یکی از این صندوقها برای رفراندم بود و دیگری برای انتخاب نمایندگان. از ۲۵ میلیون که ثبت نام کرده بودند تقریباً ۲۰ میلیون رأی داده بودند. بیشتر ۵ میلیون

ممتنعین را زنان تشکیل میدادند که بعلت عدم آشنائی با تشریفات از آن خودداری کرده بودند. در شمارشی که در فرانسه و افریقای شمالی بعمل آمد و بعد از آنکه تکلیف عده‌ای از آراء مبهم روشن شد، کمونیستها ۱۶۰ نفر، سوسیالیستها ۱۴۲ نفر مقاومتین «اتحادیه دموکراتیک سوسیالیست» ۳۰ نفر جمهوری خواهان توده‌ای، ۱۵۲ نفر رادیکالها ۲۹ نفر اعتدالیون ۶۶ نفر را انتخاب کرده بودند. بدین ترتیب با آنکه حزب کمونیست يك چهارم آراء را بدست آورده بود از طرفداری توده مردم برخوردار نبود. با وجود این پیش آمدهائیکه تازه در فرانسه رخ داده بود برای این حزب موقعیت استثنائی دربر داشت. فاجعه ۱۹۴۰، سقوط ملی بسیاری از سران، نهضت مقاومت که حزب در آن شرکت مؤثری داشت تنگدستی و فقر عمومی در طی مدت اشغال، انقلابات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی که مملکت متحمل شده بود، پیروزی روسیه شوروی و رفتار نامناسب دموکراسی‌های غربی نسبت ب‌ما، همه از عوامل پیشرفت و موفقیت این حزب بود. اگر حزب کمونیست نتوانسته بود از این عوامل کاملاً استفاده برد بدان جهت بود که من برای حفظ موجودیت فرانسه حضور داشتم. در مقابل با شرکت دادن این حزب در آزادی و پیاختن میهن، من وسیله‌ای برای شرکت در اجتماع بدان داده بودم. اینک ملت مقام بلندی برای این در حزب قائل بود اما حق تسلط و برتری بدان نمی‌داد. آیا این حزب میخواست که بال محرکی در دموکراسی فرانسه باشد و یا يك دسته مجزا که خارجی‌ها از آن استفاده برند؟ پاسخ این پرسش تا حدی منوط بدان بود که خود جمهوری فرانسه چه سرنوشتی داشته باشد. در صورتیکه قوی و مغرور باشد و برادری در آن حکمفرمائی کند شاید بتواند بتدریج این غائله را خاموش سازد و اگر ناتوان و بیحرکت باشد در آن صورت این قدرت بجانب خارجی گرایش پیدا میکند.

اما آیا سایر فراکسیونهای سیاسی برای تجدید بنای کشور با من همکاری میکردند؟ نتیجه مشورت ملی نشان میداد که این امر آرزوی قلبی ملت بشمار

میرود. بیش از ۹۶٪ مردم بنخستین پرسش پاسخ «بلی» داده و باین ترتیب تقریباً باتفاق آراء رژیم بدون سرپرست و بالتیجه بدون اراده و قدرت را که در فاجعه قبلی شکست خورده بود محکوم کرده بودند. از طرف دیگر با ۶۶٪ آراء مثبت اعتماد خود را بمن نشان داده و طرحی را که قدرت بر علیه قدرت مطلقه احزاب داده بودم تصدیق کرده بودند و این امر با وضعی که تشکیلات مختلف سیاسی از نظر انتخابات نسبت بمن اختیار کرده بودند تأیید میشد. حس عداوتی که کمونیستها نسبت بمن نشان میدادند مسلماً باعث شده بود که مقداری رأی از دست آنان برود. رادیکالها بعزت آنکه خواهان سیستم قدیم بودند و هم بسبب آنکه سرانشان با «شارل دوگل» مخالفت میکردند مغلوب شدند. اعتدالیون نیز بدان سبب که جمعاً نسبت بمن وضع مناسبی پیش نگرفته بودند دو ثلث از آرائی را که قبلاً بآنان تعلق داشت از دست دادند. سوسیالیستها هم مقام اول را احراز نکردند و این مسئله باعث تعجب و نومیدی آنان شد. علت شکست ایشان این بود که روز بروز از من فاصله بیشتری میگرفتند در حالیکه عده‌ای از افراد آنها تا مدتها بمن نزدیک بودند. بالعکس حزب جمهوری خواه توده‌ای که تازه بوجود آمده بود ولسی از «گلیسم» طرفداری میکرد در صدر سایرین جای گرفته بود.

مسلماً مشورت ملی، با شور فوق‌العاده توأم نبود معذاً من از آن نتیجه گرفتم که کشور روی هم‌رفته میخواهد لاقلاً تا هنگامیکه مقررات و سازمان جدیدش پایه‌نگرفته، من رهبرش باشم. بعلاوه از نظر تاریخی و سیاسی و با توجه به آنچه حوادث مرا بدان رهنمون شده بود، بنظر من اصولی می‌آمد که در امر فوق با من توافق شود.

اما لازم بود که من باین نکته نیز توجه کنم که در موقعیت فعلی، کمک و پشتیبانی ملت از من ناچیز و نامطمئن بود. آن قوای اولیه که سابق برای نبرد در اختیارم گذاشته بود دیگر وجود نداشت و نیروی مقاومت از هم پاشیده شده بود. از طرف دیگر آن موج شور و هیجان عمومی که پشتیبان من بود اینک در جهات مختلف

پراکنده شده بود. از صداهائی که عادتاً مین ژرفنای روح ملت بود امید زیادی بدلم راه نمی‌یافت. روی هم رفته در اطراف من جز احزاب چیزی نبود و اینها هم پس از انتخابات خواه توأم با پیروزی و خواه مقرون به شکست، زیاد در فکر پیروی از من نبودند بخصوص که اگر افق دور دست ابرآلود بود، فعلاً خطر آنی وجود نداشت. فرانسه مجدداً استقلال، مقام، تعادل و متعلقات ماوراء دریای خود را بازیافته بود و اینک تاملتی برای بازیهای پارتیزانها و میل آنها بدر دست گرفتن حکومت عوامل مساعد وجود داشت و عقیده آنها مبنی بر اینکه «مرد طوفانها» وظیفه خود را انجام داده و باید بکنار رود میتواندست جامه عمل بپوشد.

من با توجه بامکانات موجود، روش خود را معین کرده بودم. لازم بود که قهرمان يك «جمهوری» منظم و قوی و دشمن اغتشاشی که فرانسه را به پرتگاه سوق داد، و ممکن بود فردا هم ویرا بداند بکشد، باقی بمانم. اما درباره قدرت، من میتوانستم قبل از آنکه از من روی برتابد، من از آن کناره گیری کنم.

عزیمت

ماه نوامبر فرا رسیده بود، دوماه از پایان جنگ میگذشت. تلاشها و عملیات متوقف شده بود. از ظواهر امر چنین برمی آمد که رژیم گذشته که با احتیاجات ملی بهیچوجه تناسب نداشت، دوباره برقرار میشود. اگر من سمت ریاست داشتم، این امری موقتی بود اما نسبت به فرانسه و فرانسویان دین دیگری داشتم و آن کناره گیری بود بصورت مردی که اخلاقاً و روحاً دست نخورده مانده بود.

«مجلس مؤسسان» روز ۶ نوامبر تشکیل گردید. «کوتولی» نماینده رادیکال و رئیس سنی، سمت ریاست جلسه را داشت. با آنکه این نخستین جلسه فقط از نظر تشریفات بود، من در آن حضور یافتم. عده ای آرزو داشتند که تفویض قدرت و اختیارات جمهوری از «دو گل» بنمایند ملت با تشریفات توأم باشد. اما فکر اینکه ممکن است ورود من به «پاله بوربون» با هیمنه و شکوه باشد خیلی از مجامع را ناراحت میکرد. بنابراین همه چیز بدون تشریفات و روی هم رفته با وضعی بی تکلف و ساده بر گذارشد.

«کوتولی» در طی نطقی به «شارل دو گل» ابراز احترام کرد ولی ضمناً سیاست وی را مورد انتقاد قرار داد. تمجیداتی که او از من کرد در مجلس انعکاس زیاد نداشت اما برعکس انتقادات او با کف زدن شدید نمایندگان چپ مواجه شد، در حالیکه دست راستی ها هیچگونه تظاهری نکردند. آنگاه رئیس نامه مرا قرائت کرد. در این نامه من متذکر شده بودم که بلافاصله پس از انتخاب هیئت اداری مجلس مؤسسان، دولت استعفا خواهد داد.

با خواندن این نامه هیچگونه عکس‌العمل قابل توجهی پدید نیامد و من که در پائین نیم دایره نمایندگان نشسته بودم حس میکردم که نگاههای سنگین ششصد نماینده به طرف من توجه شده است و سنگینی و ناراحتی عمومی را تقریباً جسماً درك میکردم.

پس از آنکه مجلس «فلیکس گوئن» را به ریاست انتخاب کرد نوبت با انتخاب رئیس دولت رسید. بدیهی است که من بهیچوجه راجع به کاندیدا بودن و یا بر نامه احتمالی خودم صحبتی نکردم. یا مرا همانطور که بودم انتخاب میکردند و یا نمیکردند. مدت يك هفته تمام مذاکرات ناراحت کننده‌ای بین دسته‌های مختلف جریان پیدا کرد. در این ضمن در ۱۱ نوامبر من بعنوان رئیس در تشریفاتی که در «اتوال» برپا شد شرکت کردم. پانزده تابوت که از همه میدانهای جنگ حمل شده بود در اطراف قبرس بازگمنام بچشم میخورد. گوئی این جنگاوران بدینجا آمده بودند تا پیش از آنکه به آرامگاه ابدی خود در «مون والرین» نقل شوند جان فشانی و فداکاری خود را بسر بازگمنام بازگو کنند. در پای «طاق نصرت» من چند کلمه بیان کردم و «برای درمان فرانسه مجروح، ملت را به یگانگی و برادری خواندم و گفتم: «ما باید همه در یک راه پیش برویم و همه يك سرود را بخوانیم! و نگاههای يك ملت مجتمع را بسوی آینده بیندازیم!» در اطراف میدان مردم بیش از پیش ابراز شور و هیجان میکردند. اما قیافه‌های رسمانه اطراف من نشان میداد که قدمت بصورت دیگری در خواهد آمد.

با وجود این، دوزخ بعد «مجلس ملی» با توافق آراء مرا بسمت «رئیس حکومت جمهوری فرانسه» انتخاب کرد و متذکر گردید که «شارل دو گل فرزند لایق میهن بوده است». با آنکه این قضیه پس از هشت روز مذاکرات ناخوش آیند اتفاق افتاد، نشان آن بود که خواست عمومی بجمع شدن گرد من و تقویت سیاست من تعلق گرفته است. آقای «وینستون چرچیل» که در همین روز از پاریس میگذشت و بامن صرف غذا کرد پس از آنکه از نتیجه آراء اطلاع یافت نامه‌ای برای من فرستاد و

در آن مراتب خرسندی خود را از انتخاب من ابرازداشت. وی در نامه خود جمله «پلوتارك» را که بعداً عنوان کتاب معرفی شد متذکر شده بود که میگوید: «حق - ناشناسی نسبت به مردان بزرگ از خصائص ملت‌های نیرومند است.» و بدنبال آن نوشته بود: «پلوتارك» دروغ میگوید! اما من میدانستم که انتخاب من در حقیقت ابراز احترامی است نسبت به عملیات گذشته من و بهیچوجه نویدی برای آینده در بر ندارد.

این امر بلافاصله تحقق یافت. روز ۱۵ نوامبر هنگامی که میخواستیم هیئت دولت را انتخاب کنم بادسیس‌های گوناگون مواجه شدم. فراکسیون‌های چپ که در مجلس اکثریت قابل توجهی داشتند اشکالات متعدد پیش آوردند. رادیکال‌ها خاطر نشان ساختند که بامن همکاری نخواهند کرد و اگر عده‌ای از این حزب در کابینه سمتی قبول کنند این امر برخلاف تصویب اکثریت حزب است. سوسیالیستها باید گمانی در بر نامه من مطالعه میکردند و شرایط متعددی پیشنهاد مینمودند و خاطر نشان میساختند که در هر حال آنها فقط بکابینه‌ای رأی میدادند که باشرکت و کمک کمونیستها تشکیل یابد. خود کمونیستها به وسیله «موريس تورز» تقاضا داشتند که لااقل یکی از سه وزارت مهم: «دفاع ملی»، «کشور»، «خارج» بآنان واگذار شود. مسئله مهم همینجا بود. اگر من تسلیم میشدم، کمونیستها با در دست داشتن یکی از اهرم‌های اصلی دولت، در هنگام بروز آشوب وسیله اعمال نفوذ داشتند اگر امتناع میکردم این خطر در بین بود که نتوانم دولت را تشکیل دهم، آنوقت «حزب کمونیست» که نشان داده بود قوی‌تر از «دوگل» است یکه تاز میدان میشد.

من تصمیم گرفتم به اقدامات شدیدی دست بزنم و کمونیستها را مجبور کنم که یا با شرایطی که بآنان پیشنهاد میکنم وارد کابینه شوند و یا بکلی کنار روند. به «تورز» خاطر نشان ساختم که «وزارت امور خارجه»، «وزارت جنگ» و «وزارت کشور» هیچکدام به افراد کمونیست واگذار نمیشود و من فقط یکی از وزارتخانه.

های «اقتصادی» را میتوانم به آنان بدهم. بالنتیجه کمونیستها دست با انتشار انتقادات شدیدی زدند و متذکر شدند که من با امتناع از اجابت درخواستشان «خاطره شهداء جنگ را لکه‌دار کرده‌ام» و یادآوری کردند که ۷۵۰۰۰ نفر از افرادشان تیرباران شده‌اند. این رقم کاملاً بی‌اساس بود زیرا خوشبختانه مجموع کمونیست‌هایی که اعدام شدند یک پنجم این تعداد نبود و از طرف دیگر فرانسوی‌هایی که جان خود را فدا کرده بودند، و از آنجمله کمونیستها، همه برای فرانسه جان بازی کرده بودند نه بخاطر یک حزب.

پس از آن من گرفتار ایرادهای تند افراد جناح چپ شدم که با اصرار میخواستند که تسلیم آنان شوم در حالیکه سایر دسته‌ها کناره گرفته و سکوت اختیار کرده بودند. اما من تصمیم خود را گرفته بودم. میخواستم «مجلس ملی» را وادار کنم که مرا در مبارزه با مارکسیست‌های چپ افراطی محق بداند. بنابراین روز ۱۷ نامه‌ای به رئیس «مجلس مؤسسان» نوشتم و متذکر شدم که چون نمی‌توانم دولت متحدی تشکیل دهم اختیاراتی را که نمایندگان ملت بمن داده‌اند بآنان باز میگردانم. سپس روز بعد در سخنرانی رایوئی خود ملت را نسبت بتوقعات زیاده از حد احزاب بشهادت طلبیدم و خاطر نشان ساختم که بعقل بارز و روشن ملی و بین‌المللی من نمی‌خواهم کمونیستها بر سیاست ما مسلط شوند و بهمین جهت «دیپلماسی را که مبین سیاست ماست و ارتش را که نگهبان آنست و پلیس را که مدافع آن بشمار می‌رود بآنان واگذار نمیکنم». و با توجه باین امر، دولت خود را با پشتیبانی افرادی که بخواهند از من پیروی کنند تشکیل میدهم. در غیر اینصورت بفوریت وبدون احساس ناراحتی از مقام خود کنار میروم.

از طرف دیگر با آنکه محیط نامساعد بود، قرائنی که از احساس ترس سرچشمه میگرفت نشان میداد که من پیروزمی‌شوم. بطوریکه در پایان جلسه‌ای که من در آن حضور نداشتم «مجلس» با اکثریت آراء با مرا بعنوان رئیس حکومت انتخاب کرد و فقط کمونیستها بمن رأی ندادند. درست است که «آندره فیلیپ» سخنگوی

سوسیالیستها سعی کرد که پیوستن پردردسرافرادش را بمن توجه کند و بدین منظور خاطر نشان ساخت که «مجلس» بمن «وکالت آمرانه» داده است تا وزارتخانه‌ای تأسیس کنم و در رأس آن از چپ‌های افراطی قرار دهم، اما این حرف‌ها کسی را نفریفت. کاملاً روشن بود که کمونیستها نتوانسته‌اند حرف‌های خود را بقبولانند... غیر از اتباع خودشان حتی يك نماینده هم آنها را تصدیق نکرد و در رأی نهائی از سایرین جدا ماندند. بدین ترتیب یکی مسائلی که ممکن بود اسباب درد سر شود از همان ابتدا از بین رفت.

کمونیستها بلافاصله دست بکار شدند، روز بعد هیئت نمایندگی آنها بمن اطلاع داد که حاضرند بدون هیچ شرط در کابینه من شرکت کنند و یادآور شدند که من پشتیبانی محکمتر از آنها نخواهم یافت. من بدون آنکه درباره صداقت این حس ندامت ناگهانی گول بخورم آنها را در کابینه وارد کردم بدین نیت که لااقل تامدتی اتحاد آنها بمن برای امنیت اجتماعی که کشور بدان بسی نیاز داشت، مفید باشد.

روز ۲۱ هیئت دولت انتخاب گردید. چهاروزیر از کمونیستها برگزیده شدند که عبارت بودند از: «بیو»، «کروازا»، «پل»، و «تیون»، چهار نفر از سوسیالیستها: «تانگی پریشان»، «مش»، و «توماس»، و «تیگسبه»، دو نفر از مقاومتین «اتحادیه دموکراتیک»: «پلون» و «سوستل»، یکی از رادیکالها: «جا کوبی». بعلاوه «دتری»، و «مالرو»، که عضو پارلمان نبودند و بهیچ دسته‌ای بستگی نداشتند نیز وارد کابینه شدند. چهار نفر نیز بعنوان وزیر مشاور انتخاب شدند که عبارت بودند از: «اورپول»، از سوسیالیستها «گی»، از جمهوریخواهان توده‌ای، «ژا کینو» از اعتدالیون و «تورز» از کمونیستها. همانطور که پیش بینی و اعلام شده بود بدست چپی‌های افراطی مارکسیستی فقط وزارتخانه‌های «اقتصادی» یعنی «وزارت اقتصاد ملی»، «وزارت کار»، «وزارت تولیدات»، «وزارت تدارکات جنگی»، و گذارشد.

روز ۲۳ نوامبر در مجلس نطقی ایراد کردم و در طی آن وخامت وضعی را که

کشور با آن رو برو بود خاطر نشان ساختم و لزوم وضع قوانین و مقرراتی که «مسئولیت و ثبات و قدرت قوه مجریه» را تضمین کند متذکر گردیدم و در پایان، وظیفه فرانسویان و نمایندگان آنان را در همبستگی و اتحاد برای تجدید بنای فرانسه، یاد آروشدم. این بار نیز نمایندگان ملت به اتفاق آراء گفتار مرا تصدیق کردند. در بحرانی که بدون علت با ارزشی مدت هفده روز بطول انجامیده بود تنها موجبات رضایت و خرسندی احزاب فراهم آمده بود.

علیرغم موافقتی که ظاهراً بعمل آمده بود، من شك نداشتم که قدرتم در تزلزل است البته در ماه دسامبر قانونی را که بموجب آن «بانک دو فرانس»، و چهار مؤسسه اعتباری، ملی میشد و يك «شورای ملی اعتبار»، در وزارت دارائی تأسیس میگردد بتصویب هیئت دولت و سپس بتصویب مجلس رسانیدم. کمی بعد قانون دیگری برای واگذاری تولید و تقسیم برق و گاز بدولت، از مجلس گذراندم. در جریان این دو جلسه سعی شد هر گونه تغییرات و اصلاحاتی که منشاء عوامفریبی داشته باشد رد شود. از طرف دیگر با افتتاح «مدرسه ملی اداری» در ۱۵ دسامبر رضایت خاطری برای من حاصل شد. تأسیس این مدرسه از نظر اینکه اجتماع و تشکیلات مستخدمین دولت را که تا آنوقت تحت نظامات پراکنده‌ای بود بصورت منطقی و يك-نواختی درمی‌آورد، اقدامی اساسی بشمار میرفت. این مدرسه که نتیجه فکر و کار مشاور من «میشل دبره» بود در محیطی مشکوک که از هیئت‌های بزرگ امور اجتماعی و مقامات پارلمانی احاطه شده بود بوجود آمد. اما بزودی تمام عقاید و افکار باطل و بی‌پایه‌ها در خود مضمحل کرد و کم‌کم از نظر شکل و هدف و فعالیت اداری اساس دولت جدید قرار گرفت. معه‌ذا در اثر يك تصادف عجیب، در همان هنگام که این مدرسه کارمندان آتیه جمهوری افتتاح میشد، خطر بروز يك اعتصاب عمومی کارمندان، ناگهان همبستگی دولت و قدرت مرا مورد تهدید قرار داد.

مسلم بود که سطح زندگی کارمندان سرویسهای عمومی در اثر تورم پایین آمده بود و افزایش حقوق آنها با افزایش قیمت‌ها برابری نمی‌کرد. اما تصویب

آنچه سندیکاهای آنان میخواستند منجر به ازهم گسیختگی بودجه و پول میشد. با آنکه این مسئله در هیئت دولت مورد بررسی قرار گرفت و من تصمیم خود را اعلام کردم که بکارمندان فقط اضافه حقوق عادلانه‌ای که «رنه پلون» پیشنهاد کرده بود بدهیم و هر نوع اعتصاب را ممنوع کنیم و برای متخلفین مجازات‌هایی قائل شویم، در خود دولت هیجان شدیدی ایجاد شد. چند نفر از وزیران سوسیالیست طبق دستور حزب خود اعلام داشتند که حاضرند استعفا بدهند ولی نمی‌توانند بارد کردن تقاضای سندیکاها و تنبیه کارگران و کارمندانی که در سر کار خود حاضر نشوند موافقت کنند در همین ضمن کارمندان دولت طبق درخواست فدراسیونهای خودشان روز ۱۵ سپتامبر در میدان زمستانی دو چرخه سواری برای اعلام «کافی نبودن اقدامات دولت» و تصمیم بر اعتصاب عمومی، اجتماع کردند.

در هنگامیکه يك بحران شدید اجتناب ناپذیر بنظر می‌آمد، در اثر يك پیش‌آمد عجیب، حمایت کمونیستها باعث شد که من بر این بحران فائق آیم. در یکی از جلسات هیئت دولت «موریس تورز» ناگهان اعلام داشت که نباید بفشار تحمل ناپذیر تسلیم شد و لازم است پیشنهادهایی را که وزیر دارائی داده است و مورد تصویب رئیس دولت قرار گرفته با کمی حك و اصلاح پذیرفت. با این پیش‌آمد خطر ازهم پاشیدن کابینه بیکبار از بین رفت. بعد از ظهر آن روز، در میدان دو چرخه سواری هنگامیکه سخنرانان سندیکاهای وابسته بحزب سوسیالیست، مردم را بقطع کار و مبارزه با دولت میخواندند، نماینده حزب کمونیست در میان تعجب همه بمحرکین تاخت و گفت: «اعتصاب کارمندان خیانتی است بمیهن!» سپس با استفاده از بهنی که در اثر این کلام غیرمنتظر از طرف «حزب کارگران» در شنوندگان ایجاد شده بود خاطر نشان کرد که اعتصاب لااقل تامدتی بتعویق خواهد افتاد. از اینجا بعد دیگر برای اصلاح کار جز تشریفات پارلمانی چیزی باقی نماند.

روز ۱۸ دسامبر، در پایان مذاکراتیکه در «مجلس ملی» در این موضوع آغاز شده بود، متذکر شدم که دولت از اقداماتی که تا کنون انجام داده است جلوتر

نخواهد رفت و از اینکه برای خدمتگزاران کشور بیش از این نمی‌تواند کاری انجام دهد متأسف است. سپس گفتم: «ما بمرحله‌ای رسیده‌ایم که از نظر اقتصادی و مالی یا همه چیز را از دست می‌دهیم و یا موفق بنجات آن می‌شویم.» سپس افزودم: «باید دانست که دولت در مقابل يك مسئله مشکل و راه حلی که در وضع فعلی برای آن ارائه می‌کند جلب اعتماد شما را می‌کند یا نه و همچنین باید دانست که آیا «مجلس ملی» غیر از گرفتاریهایی که درباره احزاب دارد میتواند مصالح عمومی ملت را در نظر بگیرد و تصویب کند؟» این جلسه که سرانجام به اخذ رأی منجر شد همانطور که من می‌خواستم بصورت بی‌اهمیت و مبهم پایان رسید.

اما این پیروزی موقتی بود. چند روز بعد با موضوع بیشتری معلوم شد قدرت «ژنرال دوگل» در برابر احزاب و مجلس تاچه پایه بی‌دوام است.

بودجه ۱۹۴۶ مورد بحث بود. دولت می‌خواست از نظر رعایت نظم، رأی نهائی روزاول ژانویه صادر شود. اما در آن روز هنگامی که بنظر میرسد مذاکرات رو با تمام است ناگهان سوسیالیستها در اعتباری که برای «دفاع ملی» پیش‌بینی شده بود درخواست ۲۰٪ کاهش نمودند. بدیهی است پیشنهادی چنین ناگهانی و مختصر درباره مخارجی که همه میدانستند در ظرف یکی دو روز نمیتوان آنرا بدین پایه تقلیل داد فقط از عوامفریبی انتخاباتی و بدخواهی نسبت بمن سرچشمه میگرفت.

چون آنروز آغاز سال بود و من در کوچه «سن دومینیک» سرگرم دیدارهای رسمی هیئتهای سیاسی و مقامات مختلف کشور بودم، مذاکرات «پاله بوربون» بدون اخذ نتیجه بدر ازا کشید. «پلون» وزیر دارائی «میشله» وزیر قوای مسلح، «تیون» وزیر تدارکات «اورپول» وزیر مشاور طبق دستور من هر قدر در رد پیشنهاد بالا اصرار ورزیدند دست چپی‌ها یعنی سوسیالیستها و کمونیستها و اغلب رادیکالها که اکثریت را تشکیل میدادند، خواهان اخذ رأی درباره آن بودند معیناً از آنجا که میبایستی ثابت شود که هدف اصلی، «دوگل» است، مجلس برای اخذ نتیجه منتظر بود که من شخصاً در مذاکرات شرکت جویم.

بعد از ظهر آنروز من بمجلس رفتم. آقایان «فیلیپ» «گارنه» در حضور من بحمله پرداختند. همکاران سوسیالیست آنها مرتباً با کف زدن تشویقشان میکردند و رادیکالها ناظر صحنه بودند. ناطقین متذکر میشدند که قصدشان ساقط کردن دولت نیست و فقط میخواهند دولت را وادار سازند که در مقابل اراده مجلس تسلیم شود. جمهوری خواهان توده‌ای چنین وانمود میکردند که باحمالات علیه من در این مورد موافق نیستند و دست راستی‌ها ابراز نگرانی میکردند. ولی این فراکسیونها از اینکه مستقیماً بر علیه مخالفین قیام کنند خود داری داشتند. اما کمونیستها که بین ضرورت آنی و سیاست عوامفریبی آن هنگام خود مردد بودند بگوش من میرسانیدند که این حمالات با موافقت آنان نیست، اما اگر سوسیالیستها در مخالفت خود اصرار ورزند آنها نمی‌توانند از ابراز عدم اعتماد نسبت بمن خود داری کنند.

آن شب پس از بررسی کامل متوجه شدم که قضیه قبلاً حل و فصل شده است و اینک که احزاب پس از حصول موفقیت، رویه سابق خود را پیش گرفته‌اند، دیگر تظاهر بحکومت کردن، بیهوده و حتی نارواست و من باید در صدد ترتیب مقدمات رفتن خود باشم.

در دو مرحله کوتاه بمجلس نشان دادم امری که میخواهند مرا بدان مجبور سازند یعنی کم کردن بودجه دفاع ملی که نمایندگان ملت بعنوان يك عمل میهن پرستانه انجام میدهند چقدر بی‌اساس و بی‌معنی است. سپس به اصل مذاکرات اشاره کردم و گفتم که در این بحث مسئله قوانین و مقررات فردا مطرح است. در حالیکه دولت در چنین مسئله مهمی قبول مسئولیت کرده آیا میتواند قبول کرد که پارلمان ویرا وادار سازد که کارش را متوقف و خود را لکه‌دار سازد. من بسهم خود بدین کار تن در نمیدهم. اگر اعتباری که دولت خواسته است در همین شب تصویب نشود دولت حتی یکساعت هم بکار خود ادامه نخواهد داد. آنگاه اظهار داشتم: «يك کلمه دیگر اضافه می‌کنم. این سخن برای حالا نیست بلکه برای آینده است. آنچه ما را از هم جدا میکند مسئله درك کلی دولت و روابط آن بانمایندگان ملت

است. ما بکار نوسازی جمهوری آغاز کرده‌ایم، پس از من شما این کار را دنبال خواهید کرد. مسلماً این آخرین باری است که من در این مجمع سخنرانی می‌کنم، اما باید بگویم که اگر شما این کار را بدون شناسایی تاریخ پنجاه ساله اخیر ما انجام دهید و اگر لوازم حتمی قدرت، شان و مسؤولیت دولت را در نظر نگیرید بالاخره روزی خواهد رسید که از راهی که پیش گرفته‌اید بتلخی تأسف خواهید خورد.

بدخواهان که گوئی خود میخواستند نشان دهند رفتارشان همیشه دستخوش تغییر است بیکباره خاموش شدند. تصمیم مجلس هیچگونه شرطی بمن تحمیل نکرد و بودجه بدون سروصدا تصویب شد. گرچه من مغلوب نشدم ولی همین مسئله امکان شکست من، اثری عمیق ایجاد کرد. از آنجا که دولت من در طی این مذاکرات تهدیدآمیز مورد حمله اکثریت قرار گرفته بود چنین تصور میشد که بعداً نیز در باره هر مطلبی بهمین سر نوشت دچار شود. بالنتیجه اگر «دو گل» برای حفظ موقعیت خود به این وضع تن درمیداد حیثیت وی دچار مخاطره میشد تا آنکه احزاب دست از مخالفت بردارند یا وی را برای يك شغل بی سروصدا و تشریفاتی در نظر بگیرند. اما من حوصله و حق این حسابگری‌ها را نداشتم. وقتی که عصر روز اول ژانویه «پاله بوربون» را ترك می‌کردم در فکر خود جداً تصمیم با استعفا داشتم و فقط انتخاب تاریخ آن مانده بود و نمی‌خواستم در این باره میل هیچکس را در نظر بگیرم.

این تاریخ بهر حال قبل از پایان ماه بود زیرا مذاکرات مربوط بقوانین میبایستی در این هنگام انجام گیرد و من مطمئن بودم که اگر خود در داخل رژیم تازه باشم امکان بکرسی نشاندن نظریاتم و حتی دفاع از آنها برایم نخواهد بود. کمیسیونی که از طرف «موسسان» بدین منظور تعیین شده بود در نظر داشت طرحی پیشنهاد کند که درست نقطه مقابل نظریات من بود. این کمیسیون میخواست حکومت مطلقه يك مجلس واحد و خود مختار را برقرار کند. در این صورت قوه مجریه کاری جزء اجرای دستور نداشت. نخست‌وزیر از طرف مجلس انتخاب میشد و تنها پس

از بررسی دقیق و کاملی که از برنامه و روش کار وی بعمل می‌آمد و قبول تعهداتی که او را قبلاً بکلی مقید میساخت حق داشت وزراء خود را انتخاب کند. و اما رئیس جمهور که وجودش با تردید بسیار لازم شمرده شده بود از هر گونه نقش سیاسی دقیقاً برکنار میماند. وی کوچکترین تماسی با گردش چرخهای کشور نداشت و فقط بصورت يك نماینده خشك و بی‌روح انجام وظیفه میکرد. مسلماً بازیگران صحنه سیاست این مقام را برای «ژنرال دو گل» پیش‌بینی کرده بودند. از طرفی کمیسرها و احزاب دد این باره هیچگونه تماسی بامن نمی‌گرفتند و چون روزی من آقای «فرانسوا دومانتون» را برای شرکت در مذاکرات فرستاده بودم منتظر بودم که مجلس و کمیسیون مربوط نظر بدهند که «من نباید در مذاکرات دخالت کنم زیرا خودم قانون گزار نبوده‌ام». اگر میخواستم راه خود را بدین نحو با احزاب دنبال کنم، در این زمینه مانند سایر مسائل میبایستی به‌پستی و ناتوانی تن در دهم.

نزدیکی بیرون رفتن قدرت از دست «شارل دو گل» طبعاً از نظر نمایندگیهای خارجی دور نماند. بدین جهت اوضاع فعالیت خارجی ما که در ابتدا روشن شده بود دوباره رو بتاریکی نهاد. در آغاز دسامبر توسط خبر گزاریه‌ها پاریس خبر رسیده بود که در ۱۵ ماه جمعی از وزراء خارجه امریکا، انگلیس و شوروی «برای مذاکره درباره مشائلی که بخصوص مربوط به کشور بود» در مسکو تشکیل میشود. مثل آن بود که دوباره قضیه کنار گذاشتن فرانسه بمیان می‌آید، در حالیکه برقراری حکومت چهار جانبه در آلمان و اتریش و اینکه ما يك کرسی دائمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد داشتیم به این قضیه پایان داده بود.

درست است که هدف اجتماع «سه دولت» تنظیم قرار دادهای صلح در باره «بلغارستان»، «رومانی»، «مجارستان» و «فنلاند» بود و «لندن» و «مسکو» و «واشنگتن» برای توجیه کنار گذاشتن ما به این نکته متعذر میشدند که فرانسه رسماً با «صوفیه»، «بخارست»، «بوداپست» و «هلسینکی» در جنگ نبود و نبرد بر علیه اعمار

«رایش» در زمان حکومت «ویشی» آغاز شده بود، اما در واقع برای شرکت کنندگان در کنفرانسهای «یالتا» و «پوتسدام» مسئله اعمال نیاتیکه بدون دخالت فرانسه نسبت باین کشورهای بدبخت در نظر گرفته بودند، یعنی واگذار کردن آنها بشوروی، مطرح بود. بیادداشتی که متفقین ما در ۲۸ دسامبر در باب نتیجه کنفرانس بما دادند، روز ۳ ژانویه پاسخ دادیم که ما در مسئولیت آن شرکت نمی‌کنیم بخصوص که فرانسه در این نقاط اروپا منافعش دارد که در کنفرانس بهیچوجه بآن توجه نشده است. اما عکس‌العمل سه دولت بزرگ نسبت بهیچوجه داشت ما نشان میداد که آنها در انتظار بروز تغییراتی در فرانسه هستند تا حرف خود را بکرسی بنشانند.

همین وضع در تنظیم نهائی امور مدیترانه شرقی پدیدار گردید. در اثر بحران ماه مه روابط فرانسه وانگلیس طبق دستور من بسر دی گرائیده بود. در «سوریه» و «لبنان» قوای ضعیف ما و واحدهای بزرگ انگلیسی در مواضع خود بسر می‌بردند و سیاستمداران همچنان به ایجاد اغتشاش ادامه میدادند و دولتهای «دمشق» و «بیروت» در باره بیرون رفتن قوای خارجی اعلامیه و یادداشت صادر میکردند و ممالک عربی مجاور یعنی «مصر» و «عراق» و «اردن» و «فلسطین» در عین اینکه نسبت برادران رنج دیده خود ابراز همدردی میکردند، از قیمومت و اشغال انگلیس برای خود نیز شکوه داشتند.

جریان کارها بدین منوال بود تا آنکه در آغاز دسامبر يك طرح توافق که بین حکومت انگلیس و سفارت ما در لندن مورد مذاکره قرار گرفته بود مرا بخود مشغول داشت. متن این طرح حاکی از آن بود که فرانسویها وانگلیسها متفقاً خاک «سوریه» را ترك کنند و سپس فرانسویها در لبنان متمرکز شوند. اما در باره اینکه انگلیسها هم میبایستی همین کار را بکنند یا نه، اشاره‌ای نشده بود. این مسئله در وضع ما تغییر زیادی نمیداد زیرا بیشتر قوای ما در آن تاریخ در لبنان مستقر شده بودند. اما ظاهراً این توافق شامل گذشتهای زیادی از طرف انگلستان بود. اولاً

قوای نظامی آنها همزمان باماخاك سوریه را ترك میکرد ثانیاً آنها از لبنان بیرون می‌رفتند در حالیکه ما در آن کشور میماندیم و بالاخره این حق را برای ما قائل میشدند که تا زمانیکه «سازمان ملل متحد» بتواند مسئولیت را از گردن ما بردارد ، ما در این کشور تأسیسات نظامی داشته باشیم. از آنجا که از طرفی به درایت «فورن- آفیس» انگلستان و از طرف دیگر به ترسی که از خلاّ دیپلماسی خودمان درباره روابط با این کشور وجود داشت، واقف بودم، در نظر اول نسبت بماهیت واقعی قضایا تردید داشتم. اما چون «که‌دورسه» در پاریس و سفارت ما در انگلیس تصدیق کردند که جریان امر بهمان ترتیبی است که ذکر شد، من موافقت نامه را تأیید کردم . روز ۱۳ دسامبر آقایان «بوین» و «ماسیلی» دو موافقتنامه در «وایت‌هال» امضاء کردند یکی از آنها مربوط بقوای نظامی بود. در دیگری توافق شده بود که در صورت بروز وقایعی در «خاور»، دو دولت بایکدیگر وارد مذاکره شوند.

با وجود این بزودی معلوم شد که تفسیر دیپلماسی ما غیر از انگلیسی‌هاست. «ژنرال دولارمینا» که به بیروت فرستاده شده بود تا برای تنظیم امور نظامی طرفین با «ژنرال پیو» فرمانده ارتش نهم انگلیس وارد مذاکره شود، متوجه شد که در همان آغاز کار اختلافات زیادی بین دستورهاییکه بوی و بهمکار او داده شده است وجود دارد. انگلیسها موافق بودند که همه بایدخاك «سوریه» را ترك کنند اما عقیده داشتند که باید قوای آنها مانند قوای ما در «لبنان» مستقر شود. قوای ما بیش از ۷۰۰۰ نفر نبود، در حالیکه تعداد نفرات آنها از ۳۵۰۰۰ نفر متجاوز میکرد. پس از آن هم مصمم بودند تا زمانیکه قوای ما در «لبنان» است افراد خود را در آنجا نگاه دارند. خلاصه «قرارداد توافق» چنین خلاصه میشد که فرانسویها سرانجام بکلی از «خاورمیانه» خارج شوند (زیرا قوای ما که در بیروت بکشتی می‌نشستند فقط میتوانستند به «الجزیره» ، «بیزرت» و یا «مارسی» بروند) در حالیکه انگلیسهای که در «قاهره» ، «بغداد» ، «عمان» ، «اورشلیم» میماندند، این ناحیه دنیا را به تنهایی زیر نظر و قدرت می‌گرفتند.

من بفوریت مذاکرات را قطع و «لارمینا» را احضار کردم. اما درباره روشی که در زمینه دیپلماتیک برای رفع این سوء تفاهم و یا برای فسخ موافقتنامه میبایستی پیش گرفت، در رجال خودمان دودلی و تردید وجود داشت. انگلیسها نیز از آنجا که میدیدند با رفتن من میتوانند بمقاصد خود برسند از انجام تعهدات خود سر باز میزدند. باید بگویم در جریان امر خطیری که من بی نهایت بدان علاقه داشتم، اگر معلوم میشد که دیگر اهرم اصلی در دست من نیست، پیمانۀ کار لبریز میگردید و این در صورتی بود که تا آن هنگام بعلا گوناگون دیگر محتوی این پیمانۀ از هر طرف جاری نشده باشد

قبل از اقدام بهر عمل قطعی، ترجیح دادم کمی در انزوا بسر برم. پناهگاه «ادن روک» در بندر «آنتیب» محل مناسبی بود. برای نخستین بار پس از هفت سال، چند روز باستراحت پرداختم. بدین ترتیب خودم مطمئن میشدم و بدیگران نیز نشان میدادم که رفتن من بعلت یک خشم نسنجیده و یا در اثر ضعف ناشی از خستگی نبوده است. در کنار دریا در باره طرز کنار رفتن خودم بتفکر پرداختم. میخواستم بی سروصدا و بدون آنکه قبلاً در برابر مردم و یا بطور خصوصی مطلب را افشا کنم، بدون قبول هیچ سمت و پذیرفتن مزایای بازنشستگی و بی آنکه درباره کاری که در آتی خواهم کرد، توضیح دهم، کار خود را ترك کنم. لازم بود خود را بیش از همه وقت در سطح مافوق حوادث قرار دهم.

پس از آنکه هشت روز در جنوب بسر بردم، روز ۱۴ ژانویه پاریس برگشتم. آن روز دوشنبه بود و من قصد داشتم یکشنبه بعد استعفا دهم. آن هفته بتوشیح قوانین و صدور فرمانها و دستورها یکی که در غیاب من انباشته شده و لازم الاجرا بود گذشت. بچند نفر از وزیران و بخصوص بوزیر کشور، وزیر دادگستری و وزیر جنگ استعفای قریب الوقوع خود را اطلاع دادم و همچنین کمیسرهایی را که مخصوصاً احضار کرده بودم در جریان امر قرار دادم. بدین ترتیب کسانی که در هیئت دولت انجام وظیفه میکردند و یا در سمت مشاغل محلی مسؤولیت نظم اجتماعی را بهمه داشتند، از این

پیش آمد متعجب نمی‌شدند.

قبل از استعفا، یکبار دیگر موقعیت دست داد تاوضع محیط پارلمان را نسبت بخود بسنجم. آقای «هریو» که در این زمینه تجربه زیاد داشت موقعیت را برای طرفیت بامن مناسب تشخیص داده بود. وی در ۱۶ ژانویه فکر خود را عملی کرد. چند روز قبل مطالبی در باب روشن ساختن وضع سر بازان، دریا نوردان و خلبانانیکه سه سال پیش در افریقای شمالی کشته شده و یا نقص عضو پیدا کرده بودند، منتشر شده بود. این افراد در طی حملاتی که بدستور «دارلان» برضد امریکاییها صورت گرفته بود بشهادت رسیده و یا يك عضو خود را از دست داده بودند و «ژنرال-ژیرو» برای آنها نشانها و امتیازاتی قائل شده بود. من بعدها نخواستم این امتیازات کوچک را لغو کنم. رئیس حزب رادیکال صورت اسامی این افراد را که در «روزنامه رسمی» بچاپ رسیده بود در دست داشت و «قضاوت شخص مرا» برای این امر که بنظر وی دشنامی به متفقین و ضمناً بزرگداشت جنگی شوم برای مین بشمار می‌آمد، بیاری می‌طلبید. کف زدنها و خنده‌های معنی‌دار حاضرین سخنان ویرا تأیید میکرد.

يك چنین برداشت درباره این مسئله مسلماً بنظر من ناخوش آیند بود. اما واکنش مجلسی که سابقاً بیشتر اعضایش بدعوت من جواب مثبت داده بودند در برابر بیانات شخص نامبرده بیشتر مرا در اندوه و نفرت فرو برد. به «ادوارد-هریو» پاسخ دادم که بهیچوجه نباید از تابوت مرده‌های بینوا و یا ازسینه افراد نگون بخت ناقص‌العضو، صلیبهایی را که سه سال قبل بعلت مبارزه‌ای به آنها داده شده، کند و بدور انداخت و لو آنکه این مبارزه بغلط صورت گرفته باشد. سپس فاصله‌ای را که بین من و مخاطبم بود متذکر شدم و خاطر نشان ساختم که وی روز پیش از آزادی پاریس، با «لاوال» و «آبتز» بمذاکره پرداخته و با آنها صرف غذا کرده بود و اضافه کردم که من بهترین داور در این مسائل هستم زیرا: «هیچگاه نه با «ویشی» و نه با دشمن جز با گلوله توپ طرف نشده‌ام.» مجادله‌ای را که «هریو» میخواست

بامن آغاز کند زود پایان یافت اما من متوجه شدم که تا چه حد حسابهای شخصی و منافع سیاسی میتواند روحیه افراد را تغییر دهد.

روز ۱۹ ژانویه بوزیران اطلاع دادم که روز بعد در کوچه «سن دومینیک» جمع شوند. بجز «اریول» و «بیدو» که در لندن بودند و «سوستل» که بسرکشی «گابون» رفته بود، همه وزیران صبح روز یکشنبه ۲۰ در سالی که بنام «سالن اسلحه» خوانده میشد اجتماع کردند. من وارد شدم، با همه دست دادم و درحالیکه همه ایستاده بودند گفتم: «رژیم خاص احزاب دوباره خودنمایی میکند. من این رژیم را نمی‌پسندم. اما بدون برقراری یک دیکتاتوری و اعمال زور که من بدان مایل نیستم و مسلماً نتیجه بدی خواهد داشت، وسیله‌ای برای جلوگیری از این جریانات ندارم و بنابراین باید کنار بروم. همین امروز نامه‌ای مشعر بر استعفای دولت برای «رئیس مجلس ملی» خواهم فرستاد. از همکاری یکا یک شما سپاسگزارم و خواهش میکنم برای گردش کارها فعلاً در پستهای خود بمانید تا جانشینان شما تعیین شوند.» وزیران بیش از آنکه متعجب شوند اندوهگین گردیدند. اما هیچیک از آنان سخنی مبی بر اظهار تأسف بزبان نیاورد و از من نخواست که در تصمیم خود تجدید نظر کنم. پس از ختم جلسه بسوی خانه خود رهسپار شدم.

بعدها گزارش رسید که بس از خروج من وزیران چند لحظه بین خود بمذاکره پرداخته بودند. در این مذاکرات آقای «تورز» متذکر شد: «این عزیمتی است که با عظمت همراه است!» - آقای «مُش» گفت: «این استعفا مسلماً تأسف آور است، اما ممکن است از یک شر، خیری پدیدار شود. شخصیت «ژنرال» مجلس ملی، را خفه کرده بود، اینک مجلس میتواند آزادانه خودنمایی کند.» - آقای «پلون» خطاب بهمکارانش که احزاب وابسته بدانان مانع عمل میشدند، با تأسف و نگرانی گفت: «به‌بینید افراد شما کار را بکجا رساندند!» - آقایان «گی» و «تاینگن» اظهار داشتند: «ما مسئولیت بزرگ جانشینی «دو گل» را در پیش داریم. حزب ما سعی میکند که لیاقت این کار را داشته باشد.» - آقای «تورز» در جواب

وی فریاد زد: «دست بردارید! وقتی با وجود ژنرال شما نمی‌توانستید بمسئولیت خود عمل کنید چگونه میخواهید بدون وی اینکار را انجام دهید؟»

در نامه‌ای که برای رئیس مجلس فرستادم، سعی کردم هیچ سایه کنایه و عنادی نباشد. در این نامه چنین نوشتم: «اگر پس از ۱۳ نوامبر ۱۹۴۵ من در رأس حکومت باقی ماندم، برای تأمین يك ارتباط ضروری بود... اینک احزاب میتوانند مسئولیت را قبول کنند.» و از تذکار اینکه وقتی «من مسئولیت راهنمایی ملت را بطرف آزادی و پیروزی و اقتدار بعهدہ گرفتم، ملت در چه وضعی بود، خودداری کردم، اما چنین متذکر شدم: «امروز پس از تحمل رنجهای زیاد، دیگر فرانسه در وضع بحرانی نیست. مسلماً هنوز ناراحتی‌هایی بردوش ملت ما سنگینی میکند و مسایل پیچیده‌ای در میان است، اما زندگی فرانسویها در درجه اول، تأمین شده است. فعالیت‌های اقتصادی آغاز گردیده و سرزمینهای ما در دست خودمان است، دوباره بهند و چین دست یافته‌ایم. امنیت عمومی بر قرار است در خارج نیز علیرغم نگرانی‌ها که وجود دارد، پایه‌های استقلال ما دوباره استوار شده است. «راین» در دست ماست و ما در صف اول در سازمان بین‌المللی جهان شرکت داریم و در پاریس است که قرار شده در بهار آینده نخستین کنفرانس صلح تشکیل شود.» و سرانجام «آرزو کردم که حکومت آینده بتواند در کار خود توفیق حاصل کند.» آقای فلیکس گوئن، جوابی شایسته و دلپذیر بسخنان من داد.

اما اگر من آرامش وجدان داشتم، سیاستمداران بدین حال نبودند. پس از آنکه بعلت حضور من سروصدا راه‌انداخته بودند اینک بسبب غیبت من بجنب و جوش افتاد بودند. در محافل سیاسی شایع شده بود که من قصد کودتا دارم. مثل آنکه استعفای اختیاری من برای نشان دادن هر اس‌از کارهای بی رویه کافی نبود. بعضی دیگر که چنین تصویری نمی‌کردند بهتر دیدند که با دقت بیشتری بفعالیت پردازند. بدین جهت «ونسان اوریول» که با عجله از لندن بازگشته بود و فکر میکرد که من برای برانگیختن خشم عمومی در رادیو سخنرانی خواهم کرد، در شب ۲۰ ژانویه

نامه‌ای بمن نوشت و در آن متذکر شد که اگر چنین کاری بکنم «کشور را بسود دشمنان دموکراسی و برضایت خاطر آنان بتفرقه خواهم کشانده». من ناراحتی وزیر مشاور را بر طرف ساختم. در حقیقت اگر موقعیت مقتضی بود، دلائل کناره‌گیری خود را بیان میکردم و این توضیحی که بملت مطاع و صاحب اختیار میدادم با اصول دموکراسی مغایرتی نداشت. اما فکر کردم که سکوت من تأثیر بیشتری خواهد داشت و افراد فهیم درك خواهند کرد که چرا من کناره گرفته‌ام و سایرین هم دیر یا زود با جریان وقایع بماهیت قضایا آشنا خواهند شد.

اما بکجا بروم؟ از وقتی که فکر استعفا در من پیداشده بود خیال داشتم که در «کولومبیه‌له دوز گلینز» اقامت کنم و بدین منظور بمرمت خانه خود که در هنگام جنگ آسیب دیده بود پرداختم. اما برای تعمیر اساسی چند ماه وقت لازم بود. فکر کردم که ابتدا بنقاط دوردست بروم و باراحتی خیال انتظار بکشم. اما سخنان ناروا و اهانتهایی که از طرف محافل سیاسی و بسیاری از روزنامه‌ها نسبت بمن میشد مرا مصمم ساخت که در مرکز باقی بمانم تا کسی گمان نکند که از میدان دررفته‌ام. بنابراین ساختمان «مارلی» را در «سرویس دپوزار» اجاره کردم و تا ماه مه در آنجا ماندم.

معذا اگر وابستگان رژیم تازه از اینکه روش قدیم خود را باز یافته اند خوشحال بودند بعکس توده مردم فرانسه اندوهگین بودند. با رفتن «دو گل» نسیمی که از بلندی و اعتلا بوزش آمده بود، امید بموفقیت و حس غرور فرانسه که ضامن بقای روح ملی بود از بین میرفت. هر فردی با هر عقیده‌ای که داشت در باطن خود حس میکرد که «ژنرال» چیزی که اساسی و دائمی و ضروری است و در «تاریخ» ضبط شده و رژیم احزاب قادر بآوردن آن نیست، با خود میبرد. در وجود این رهبر مستعفی، یک محافظ قدرت و پناهگاهی که از پیش برگزیده شده بود احساس میکردید. همه میدانستند که لزوم وجود وی در هنگام آرامش زیاد محسوس نیست اما بمحض آنکه یکبار دیگر کشور در خطر افتد، افکار عمومی حضور وی را

ضروری خواهد دانست .

روش من در طی سالها، اجرای مأموریتی بود که فرانسه در همان هنگام که عده‌ای از احزاب از من پیروی نمی‌کردند باز هم بمن محول میکرد. هر چه میگفتم و یا بمن نسبت میدادند بمسائل عمومی مربوط میشد و تمام کسانی که با من سروکار پیدا میکردند همان وضعی را داشتند که در هنگام قدرت من و در پذیرایی در کاخهای ملی نسبت بمن نشان میدادند. هر جا میرفتم تظاهرات پر شوری برایم برپا میشد .

این محیطی بود که بهنگام ترك مقام رسمی و در طی انجام امور اجتماعی برایم ایجاد گردید. و طی این فعالیتها به «بایو» نشان دادم که تشکیلات و قوانین، چه باید باشد و قوانینی که بهنگام خستگی کشور بتصویب رسیده بود محکوم کردم، ملت فرانسه را به اتحاد برای تغییر رژیم خواندم و از کرسی‌های مختلف نظریاتی را که برای آینده داشتم بیان کردم. در هر يك از ولایات فرانسه و الجزیره لا اقل دو بار برای مردم سخنرانی کردم تا مشعل آزادی را روشن نگاه دارم و با مردم وفادار از نزدیک تماس داشته باشم. پس از ۱۹۵۲، وقتی که تصمیم بکناره‌گیری گرفتم و حس کردم که دردبیش از آن پیش رفته که بتوان قبل از بروز يك تشنج درمانی برای آن اندیشید، بهنگامی که اتفاقاً بعنوان رئیس در تشریفاتی شرکت کردم و یا وقتی که برای دیدار سرزمینهای خودمان در آفریقا و اقیانوس هند بدان نقاط عزیمت کردم و دوردنیا را در مناطقی که نام فرانسه بر آن بود زیر پا گذاشتم و جهش نفت را در «صحراء» از نزدیک مشاهده کردم، در همه جا همان احساسات قدیم نسبت بمن ابراز میشد و اینك که این کتاب را پایان میرسانم، حس میکنم احساسات محبت آمیز زیادی بسوی يك خانه ساده متوجه است.

این خانه، اقامتگاه منست. در هياهو انسانها و در جریان پیش آمدها، تنهایی آرزوی من بود و اینك دوستمن شده است. وقتی انسان با «تاریخ» برخورد میکند همدمی بهتر از تنهایی نمی‌یابد. این ناحیه «شامپانی» با افق وسیع غم‌انگیز،

جنگلها، چمنزارها، کشتزارها و زمیهای بایر اندوه‌بار، رشته کوههای قدیمی و فرسوده، روستاهای آرام و کم نعمت که از هزاران سال قبل روحیه و محل آن عوض نشده، غرق در آرامش است منزل من نیز از این آرامش برخوردار است. این نقطه در فلاتی مرتفع و بر فراز تپه پر درختی واقع شده و قرنهای در میان زمینهایی که ساکنینش بکشت و زرع مشغولند بهمین صورت افتاده است. اهالی با آنکه کمتر در میانشان ظاهر میشوم اغلب مرا از محبت نهانی خود برخوردار میسازند. من خانواده‌های آنانرا می‌شناسم، با آنها احترام می‌گذارم و دوستشان دارم. سکوت خانه مرا فرا گرفته است. از اطاق گوشه که اغلب ساعات خود را در آن می‌گذرانم، مناظر دوردست را در افق مغرب مینگرم. تا پانزده کیلومتر ساختمان‌های بچشم نمی‌خورد. از فراز دشت و جنگل سرایش طولانی که بطرف دره «اوب» میرود و سپس ارتفاعات سمت مقابل پدیدار است. از يك نقطه مرتفع باغ مناظر وحشی را می‌بینم که جنگل در آن پیش رفته مانند دریا که دماغه را فرا گرفته باشد. شب همه چیز را در خود می‌پوشاند. بستارگان می‌نگرم و حقارت اشیاء را بخوبی درمی‌یابم.

البته نامه‌ها، رادیو و روزنامه، اخبار جهان را بدین گوشه عزلت می‌رسانند. در طی سفرهای کوتاهی که پاریس می‌کنم، از صحبت‌های ملاقات کنندگان بمسیر افکار آگاه میشوم. هنگام تعطیلات، بچه‌ها و نوه‌ها یمان ما را سرشار از جوانی و شادابی می‌کنند. فقط جای دخترمان «آن» که دنیا را بدرود گفته‌خالی است. ساعات با خواندن و نوشتن و فکر کردن می‌گذرد اما هیچگونه تصور لذت بخشی این آرامش سنگین و تلخ را بهم نمی‌زند.

با این همه در این باغ کوچک که بیش از پانزده هزار بار دور آن گشته‌ام، درختانی که سرما بی‌برگ و بارشان کرده دوباره طراوت و زندگی خود را باز می‌یابند و گل‌هایی که همسرم کاشته پس از پرمردگی دوباره طراوت و زندگی خود را از سر میگیرند. خانه‌های دهکده کهنه و فرسوده‌اند اما ناگهان عده‌ای دختر و پسر خنده

کنان از آنها بیرون می آیند. وقتی که بعنوان گردش بیکی از جنگلهای مجاور مثل «لهدوی»، «کلروو»، «لوهو»، «بلتفکس»، «لاشاپل»، میروم، اعماق تاریک آنها مرادرا ندوه فرومی برد. اما ناگهان نغمه یک پرنده، شعاع آفتاب بر روی شاخ و برگها، شکوفه درختان بیادم میآورند که زندگی، از روزی که بر روی زمین پدیدار شده نبردی را آغاز کرده که هرگز شکست نداشته است آنوقت قدرتی نهانی درمن پدید می آید. وقتی که همهچیز دوباره آغاز میشود، آنچه من کرده ام نیز دیر یازود، پس از مرگم سرچشمه فعالیتها و جنبش های تازه خواهد شد.

هرچه پیرتر میشوم طبیعت بمن نزدیکتر میشود. هر سال در طی چهار فصل که سراسر پندو اندرز است، طبیعت حکیمانانه بتسلی من می شتابد. در بهار میگوید: «هرچه در گذشته اتفاق افتاده باشد، اینک بازم در آغاز کارم. با وجود گبارهای تند همهجا روشن است. همهچیز حتی درختان بی بار از جوانی برخوردارند و همه جا حتی این نواحی شنزارزیباست. عشق درمن شیره حیات میدهد و بمن اطمینانی قوی و درخشان میدهد که این مایه زندگی تمام شدنی نیست.»

در تابستان میگوید: «باروری من چقدر مایه مباحات و سرفرازی است! آنچه مایه تغذیه موجودات است با تلاش و کوشش ازمن پدید می آید. هرزندگی بگرمی من وابسته است. این دانهها، این میوهها و این رمههایی را که اینک نورخورشید در برشان میگیرد، همه موفقیتی است که چیزی نمی تواند آنرا از ایل سازد. از این پس آینده از آن منست!»

در پاییز آهی میکشد و میگوید: «کار من نزدیک پایان است. من گلها، محصول و میوه خود را داده ام و اینک کنار میگیرم. نگاه کنید در جامه ارغوانی و طلایی و زیر پرتو افسرده خورشید هنوز چقدر زیبا هستم. افسوس! باد و بوران بزودی زیب و زیور مرا خواهند گرفت. اما بر روی جسم عریان من، روزی جوانی دوباره خواهد شکفت!»

در زمستان ناله کنان میگوید: «اینک من بی مرگ و نوا و منجمدم چقدر

گیاه و حیوان و پرنده که پدید آورده بودم و دوستشان داشتم، همه در آغوش من که دیگر نمی توانست بآنها غذا و گرمی دهد، مردند. آیا تقدیر تغییر ناپذیر است؟ و این پیروزی همیشگی مرگ است؟ نه! هم اکنون در زیر خاک بی حاصل من کاری بی صدا انجام می پذیرد و من بی حرکت و ساکن، از اعماق ظلمت، بازگشت روشنایی و زندگی را احساس میکنم.

و اینک «زمین پیر» که از گذشت سالها فرسوده شده و بارانها طوفانها بر آن گذشته و از باروبرتهی گشته اما همیشه آماده است که برای ادامه حیات نسلیها آنچه لازم باشد فراهم آورد.

«فرانسه پیر» که «تاریخ» خسته اش کرده و از جنگها و انقلابات مجروح شده و همواره از عظمت به انحطاط رفت و آمد کرده اما از قرن بقرن با نبوغ تجدد خواهی دوباره قدر است کرده است.

و این «مرد پیر» که از تحمل مصایب درهم شکسته و از هر گونه اقدام و عملی دور مانده و حس میکند که سرمای جاودان فرا رسیده اما هرگز از یافتن پرتو امید در درون تاریکی خسته و مأیوس نیست!

مدارك

مدارکی که در اینجا نقل میشود یا همه بصورت کامل و یا قسمتی از آنها در آرشیوهای ملی، ضبط و یاد در روزنامه رسمی، منتشر شده است.

نامه به «ژنرال آیزنهاور» فرمانده کل متفقین

پاریس - ۶ سپتامبر ۱۹۴۴

ژنرال عزیز،

از پیش روی سریع ارتشهای تحت فرماندهی شما در «بلژیک» و «لورن»، و همچنین وضع عقب نشینی افراد آلمانی، چنین استنباط میشود که ارتشهای متفقین بزودی خواهند توانست در آلمان نفوذ کنند.

از طرف دیگر وضع قوای فرانسوی که در اختیار شماست بقرار زیر است: - «لشکر لو کلرک» همانطور که من امیدوارم بزودی دوباره در جبهه جنگ «ژنرال برادلی» مستقر خواهد شد.

- «ارتش B» که هنوز کاملاً در فرانسه پیاده نشده و پیاده شدنش بکندی انجام می‌پذیرد، طبق اطلاع من در عین حال در مغرب رود «رون» و «آلپ» و در مسیری که واحدهای بزرگش در «فرانش کنته» و «آلزاس» پیش خواهند گرفت بعملیات خواهند پرداخت.

با توجه باین وضع، حکومت فرانسه بدانستن نظر شما در باره بکار بردن قوای فرانسه برای نفوذ در عرض و عمق زیاد بخاک آلمان، که بنظر خیلی نزدیک می‌آید. ارزش قائل است.

بدیهی است که نظر دولت ما بر اینست که سپاهیان فرانسوی را با قوای دیگر در تصرف و اشغال آلمان شریک به بیند.

باید بشما بگویم که پس از تلاشهایی که ارتش نوزاد فرانسه و قوای داخلی

بکار برده اند ملت نمی تواند قبول کند که ارتش وی بخاک دشمن وارد نشود.
 من «ژنرال ژوئن» فرمانده ستاد کل «دفاع ملی» را مأمور میکنم که در این
 خصوص با شما گفتگو کند. این مسئله بخصوص با نقشه‌هایی که در فرانسه برای
 پاک کردن آن و تأمین امنیت خط عقب ارتشها باید صورت گیرد ارتباط دارد.

با تقدیم مراتب

اعلامیه دولت

پاریس - ۹ سپتامبر ۱۹۴۴

دولت بریاست «ژنرال دوگل» بقرار زیر تشکیل گردید:

- وزیر مشاور : «پرزیدان ژاننی»
- وزیر دادگستری : آقای «ف. دومانتون»
- وزیر امور خارجه : آقای «ژ. بیدو»
- وزیر کشور : آقای «آ. تیکسیه»
- وزیر جنگ : آقای «آ. دیتلم»
- وزیر درياداری : آقای «ل. ژا کینو»
- وزیر نیروی هوایی : آقای «تیون»
- وزیر اقتصاد ملی : آقای «پ. منس فرانس»
- وزیر تولیدات : آقای «ر. لاکوست»
- وزیر کشاورزی : آقای «تانگی پریژان»
- وزیر تدارکات : آقای «جا کوبی»
- وزیر بهداری : آقای «ف. بیو»
- وزیر مستعمرات : آقای «ر. پلون»

وزیر کار و امنیت اجتماعی	: آقای «آ. پارودی»
وزیر حمل و نقل و امور عمومی	: آقای «رنه مایر»
وزیر پست و تلگراف	: آقای «اگوستن لوران»
وزیر آموزش و پرورش	: آقای «کاپیتان»
وزیر امور زندان	: آقای «ه. فرنه»
وزیر اطلاعات	: آقای «پ. ه. تاینکن»
وزیر دارایی	: آقای «لیرک»
وزیر وابسته بافریقای شمالی	: «ژنرال کاترو»

سخنرانی «ژنرال دو گل» در «پالهدوشاپو»

روز ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴

در ۱۸ روزی که از عقب نشینی دشمن در مقابل سپاهیان ما در پاریس میگذرد، موجی از شادی و غرور و امید ملت فرانسه را فرا گرفته است. کشور ما و کشورهای دیگر جهان شاهدند که «آزادی» برای پنج ششم خاک ما و بخصوص برای پایتخت صورت عمل بخود گرفته. این مسئله مانند ضربه‌ای بود که تصمیم بمبارزه، شور و هیجان و خردمندی ملت ما را بنحو درخشانی ظاهر ساخت. اگر کسانی بودند که درخواست واقعی ملت ستم دیده ما و قدرت و قابلیت وی برای غلبه بر مشکلات تردید داشتند، تصور میکنم که اینک کاملاً روشن شده باشند.

بهر حال، اجتماع امروز که توسط «شورای مقاومت» ترتیب داده شده، خود بخود جالب توجه است. این شوری بود که با مواجهه با خطرات و تحمل تلفات، عملیات بر علیه دشمن و متجاوزین را رهبری و تنظیم نمود. با «شورای مقاومت ملی» که من تشکرات دولت و کلیه افراد ملت فرانسه را بوی تقدیم میدارم، شخصیت های برجسته مملکتی، افرادی از تمام طبقات که در صف اول مبارزین بوده‌اند، در

اینجا جمع شده‌اند. کیست که نه‌بیند که یک مشعل و یک دلیل تمام این افراد بر گزیده را رهبری میکند؟ برای من ممکن نبود شنوندگانی بهتر و ارزنده‌تر از کسانی که اینجا هستند برای بحث از وضع کنونی و آینده کشور پیدا کنم.

قدرت نظامی آلمان که بر قابلیت استثنایی مبارزه و عمل و تحمل رنج ملت بزرگی استوار بود اینک در هم شکسته و پایمال شده است. این ملت با کمک افرادی جاه‌طلب و روحیه عدم‌اعتماد و گاه خیانت رهبران کشورهایی که او میخواست بانقیاد خود در آورد و با استفاده از تفرقه دول جبهه آزادی، سعی داشت که بر دنیا مسلط شود! اما این بنا که از ماهها و سالها باین طرف سست شده بود این بار با قدرت و جسارت مورد حمله قرار گرفت و بنظر می‌آید که پایه‌های آن متزلزل گردیده و برای ما اشعه طلایی پیروزی در افق پدیدار گشته است.

برای آنکه این پیروزی را چنانکه باید، یعنی بصورت کلی و کامل بدست بیاوریم سعی و تلاشهای خونین تازه‌ای لازم است، اما مشکلات و موانع هر چه باشد دیگر مسلم و قطعی است که فرانسه در پیروزی نهائی سهیم است.

ما از صمیم قلب نسبت بملتهای شجاع و عزیزی که در راه بدست آوردن آزادی با ما همکاری کرده‌اند ابراز احترام می‌کنیم. حس احترام ما متوجه امپراتوری بریتانیاست که مانند ما روز ۳ سپتامبر ۱۹۳۹ سلاح بدست گرفت و در کنار ما مصائب ۱۹۴۰ را تحمل کرد و سپس تقریباً به تنهایی و با تصمیم و اراده خود اروپا را نجات داد و اینک با ما و در سرزمین ما تا هنگامیکه بکمک هم‌دشمن مشترك را از پا در آوریم در راه پیروزی گام بر میدارد.

احترام ما متوجه روسیه شوروی است که در هنگام هجوم سال ۱۹۴۱ شاهد پیشرفت آلمانها تا دروازه‌های «لنینگراد» و قلب «قفقاز» بود اما باشاهات تحسین آمیز ملت و خصائص اخلاقی جنگاوران و تشکیلات منظم ثروتش توانست نیرو و وسایل لازم را برای بیرون راندن مهاجمین بدست آورد و با جنگهای خونین قدرت جنگی دشمن را درهم بشکند.

احترام ما متوجه ایالات متحده امریکا است که بنوبه خود در سال ۱۹۴۱ مورد حمله قرار گرفت و تا انتهای اقیانوس آرام عقب رانده شد ولی بعد بصورت قدرت عظیم نظامی در آمد و از ماورای دریاها اقدامات دامنه داری آغاز کرد که بااروپا حیات بخشید و در عین حال مواضع ژاپونیا را از آنها گرفت و بعداً از این مواضع بقلب ژاپون حمله برد.

احترام ما متوجه ملت های غیور «لهستان»، «چکوسلواکی»، «بلژیک»، «هلند»، «لوگزامبورک»، «نروژ»، «یوگسلاوی» و «یونان» است که بکلی در سیلاب نفرت انگیز غرق شدند اما مثل خود ما هرگز نومید نگشتند و اینک شاهد طلوعه پیروزی هستند.

اما اگر ملتی مانند ما که بر تیره روزی های بزرگ مانند فتوحات بزرگ خو گرفته است، نشخیص میدهد که دولی که با وی گروه آزادی بخش را تشکیل داده اند حقا سزاوار دوستی و احترام هستند، همچنین میتواند درباره خود قضاوت کند و بدون آنکه راه مبالغه به پیماید نقشی را که در پیروزی مشترک آینده خواهد داشت بسنجد.

مسلماً ما آنقدر رنج کشیده ایم که هر گز فاجعه اولیه را فراموش نمی کنیم. ما میدانیم بعلت آنکه برای مواجهه با اشکال تازه جنگ مهیا نبودیم و هنوز از زیر بار تلفات و خسارات جنگ اول کمر راست نکرده بودیم و بجهت آنکه عملاً در صف اول دموکراسی های جهان مبارزه میکردیم و برای پوشش خود دریا های محافظ و یا سرزمین های پهناور در اختیار نداشتیم، بیکبار قدرت مکانیکی آلمان ما را فرا گرفت و ناگهان ما را در یک پریشانی و اغتشاش مادی و معنوی فرو برد و حس نومیدی و همچنین خیانت عده ای سبب شد که فکر و آرزوی غلبه و پیروزی در بسیاری از افراد از بین برود. در سال ۱۹۴۰ تمام ارا به ها و توپها و هواپیما های آلمان برای از بین بردن ما فعالیت میکردند و در حالیکه تمام این ارا به ها و توپها و هواپیماها در نابودی ما میکوشیدند، دیگران از این معرکه

بر کنار بودند! بعداً با وجود فشار و سختی و تاریکی انزوا و تنهایی و تبلیغات دروغ و اصراری که غاصبین قدرت برای انقیاد و بندگی داشتند، هرگز توده مردم فرانسه بشکست تن در ندادند و هرگز پرچمهای ما از اهتزاز در میدانهای جنگ باز نایستادند. بمحض آنکه بدبختی گریبانگیر ما شد، ملت دست بکار صعود آهسته و دشواری گردید که سرانجام ویرا از ورطه هلاک بیرون کشید. شعله «مقاومت» فرانسه نمی بایستی خاموش شود و خاموش هم نشد.

تلفات و مصیبتهایی که بر ما وارد شده مسئله ایست که سائرین باید روزی با فرصت کامل بآن رسیدگی کنند. فقط باید در نظر داشته باشیم که سپاهیان ما که نفر بنفر ابتدا از مناطق دور دست و سپس در سواحل مدیترانه دوباره تشکیل یافته اند، در نبرد افریقا کمکهای مهم و شایانی نموده اند. همین نبرد بود که در ظرف سه سال امپراطوری «موسولینی» را درهم ریخت و آلمانها را از «لیبی» و «تونس» بیرون راند. در نظر بگیریم که افراد ما در پیروزی بزرگ در «ایتالیا» نقش موثری داشته اند. بخاطر داشته باشیم که در همین ضمن واحدهای شجاعی که خود بخود از میان آلام و آمال ملی برخاسته بودند در سرزمین ما و میتوان گفت در زیر دست و پای دشمن تشکیل شدند که با وجود موانع زیاد از نظر تشکیلات و تسلیحات، با نخستین فرمان به نبرد پرداختند و بالاخره در نظر بیاوریم که در جنگ فرانسه، آنچه قوای ما انجام داده اند، چه بوسیله حملاتی که واحدهای بزرگ ما در میدان جنگ عامل آن بوده اند و یا عملیات کوچک که در همه جا بوسیله واحدهای داخلی بظهور رسیده، سهم بزرگی در پیروزی متفقین داشته است. بعنوان مثال میتوان گفت که در نبرد فرانسه از ۳۵۰،۰۰۰ نفری که طبق آمار رسمی تا ۱۰ سپتامبر از دشمن اسیر گرفته شده، ۱۰۵،۰۰۰ نفر آنها بقوای فرانسه تسلیم شده اند یعنی ۵۰،۰۰۰ نفر توسط ارتش ما در «رون»، ۲۰،۰۰۰ نفر توسط سربازان «لوکلرک» و بیش از ۳۵۰۰۰ نفر توسط قوای داخلی در نقاط مختلف باسارت در آمده اند. بعداً تعداد بیشتری هم در اعلامیه ها ذکر کرده اند. مسلماً اگر

در وقت و موقعیت دیگری بود عملیات از این هم درخشانتر بود. اما چه کسی میتواند انکار کند که فرانسه با وجود اوضاع وخیم داخلی و خارجی، خواست و توانست به پیروزی برسد.

حاجت بتوضیح نیست که چگونه و چرا این دوام اراده و تلاش ملت ما در جنگ، بوی حق میدهد، بله حق میدهد که در سازمان آتیه جهان از منافع خود دفاع کند. ما میخواهیم معتقد باشیم که سرانجام، کسی این حق را انکار نخواهد کرد و این حالت انزوای فرانسه که خدمتگزارانش را اینقدر رنج داد، جای خود را بهمان روابطی خواهد داد که از چند قرن قبل بین ما و سایر ملل بزرگ دنیا وجود داشته است.

اما استقامت در مبارزه تنها بسود خود فرانسه نیست. زیرا او با این اقدام خود زمینه‌ای را فراهم میکند که در عملیات امنیت عمومی و سازمان جهانی صلح، شرکت وی صحیح و امکان پذیر باشد. در حالیکه بدون وی معلوم نیست امنیت و سازمان جهانی و صلح بصورت با ارزش و بادوامی بوجود آید.

بله، ما تصور می کنیم بنفع مردم جهان است که تصمیماتی که فردا سر نوشت آلمان شکست خورده را تعیین میکند، بدون فرانسه اتخاذ نگردد و مورد بحث واقع نشود. زیرا هیچ کشوری مانند فرانسه نسبت بسر نوشت همسایه خودش که بیش از دوهزار سال در مجاورت وی بوده است علاقمند نیست و اقدام بهر عملی بدون حضور ذی نفع اساسی، کاری بی پایه بشمار میرود. ما فکر می کنیم هر تصمیمی که در مورد اروپا بدون فرانسه گرفته شود، اشتباهی بزرگ است زیرا اولاً فرانسه جزئی از اروپاست بطوریکه هر چه مربوط بیک قسمت از قاره قدیم باشد بوی نیز مربوط میشود و بالعکس، ثانياً فرانسه مفتخر است که برای حل مسائل اروپا تجربیات خود را که بیهای گران تحصیل کرده توأم با حس اعتمادی استثنایی که عده زیادی نسبت بوی دارند میتواند عرضه کند. بالاخره ما معتقدیم که تصمیم گرفتن در مورد وضع سیاسی، اقتصادی و اخلاقی که مردم جهان پس از جنگ باید داشته باشند

بدون شرکت فرانسه عملی ناپخته است زیرا صد میلیون نفر مردم وفادار در پنج قاره دنیا در زیر پرچم ما بسر میبرند و از طرف دیگر عده زیادی از هموطنان ما معتقدند که هر سازمان بزرگ انسانی اگر مهر فرانسه را نداشته باشد متزلزل و بی اساس است.

درست است که باز یافتن مقام اول کار ما را تمام نمیکند بلکه ما باید این مقام را حفظ کنیم. ملت فرانسه در اعماق اقیانوس بدبختی‌ها و رنج‌ها که مدت چهار سال در آن دست و پا میزد و امروز از آن سربرون می‌آورد، علل تیرروزیهای موقتی خود را چه آنها که مسئول آن بوده و چه آنها که مربوط بدیگران میشده، خوب سنجیده و همچنین راه‌ها و وسایلی که ویرا بسمت آزادی و عظمت میبرند تشخیص داده است. برای نیل بمقصود از همان دوران سختی، در ملت يك وحدت ملی فوق‌العاده بوجود آمده است و این همان قدرت عظیمی است که دولت برای انجام مأموریت خود در خدمت بکشور، بیاری خود میخواند.

اگر دولت این حق را دارد که از چنین قوه‌ای مدد بخواهد بدین جهت است که خود را «حکومت جمهوری» میدانند، مسلماً طوفانی که بر فرانسه گذشته، عواملی را که معمولاً مبین خواست ملی هستند با خود برده است. قطعاً توده مردم متوجه شده‌اند که اصلاحات عمیق و اساسی در اجرای قوانین ما باید بعمل آید و بهمین جهت قانوناً و حقاً برای ساختن بنای نوی دموکراسی وسیله‌ای جز مراجعه بجا کم‌مطلق که همان ملت فرانسه باشد در دست نیست. بمحض آنکه جنگ اجازه دهد یعنی بمحض آنکه سرزمین ما کاملاً آزاد شود و زندانیان و تبعیدشدگان بکانون زندگی خود برگردند، حکومت از ملت دعوت خواهد کرد که با انتخابات پردازد و کلیه مردان و زنان ما با آراء خود نمایندگانی را که اجتماع آنان «مجلس ملی» را بوجود می‌آورد، تعیین نمایند. تا آن تاریخ، دولت با کمک «مجمع مشورتی» توسعه یافته، وظایف خود را انجام خواهد داد. این مجمع که هسته اصلی آنرا «شورای مقارمت ملی» امروز تشکیل میدهد در حقیقت برای آنست که تا حد

امکان از آراء ملی استفاده شود. بمحض آنکه اختیار با افرادی که ملت آنان را انتخاب کرده واگذار شد، دولت این قدرت موقت را که فعلاً مسؤول آنست بدیشان تفویض خواهد نمود.

اگر حکومت، حکومت جمهوری است تنها بدین جهت نیست که ملت را تا هنگام پیدایش مجدد دموکراسی فرانسه، طبق آرزوها و منافعش هدایت میکند بلکه بدین سبب نیز هست که قوانین صحیحی را که ملت در زمان آزادی خویش مقرر داشته و قوانین جمهوری نامیده میشود، اجرا میکند. مسلماً ما ادعا نمی کنیم که همه مقررات بی نقص و کامل است، اما فعلاً بهمان صورت که هست، قانون بشمار میرود و تا هنگامیکه حق حاکمیت ملی آنرا عوض نکرده، وظیفه قوه مجریه است ولو بطور موقت باشد آنرا موبموا اجرا کند همانطور که تا کنون بدون تردید و سستی در مدت چهار سال بوسیله تمام افراد در تمام سرزمینهایی که مرتباً از دشمن و یا از «ویشی» پس گرفته، اجرا نموده است. بدون شك موقعیتهای مختلف گاهی ویرا مجبور میکند که تصمیماتی بگیرد که در قوانین ما پیش بینی نشده است و برای اجرای آن از «مجمع مشورتی» نیز کمک میخواهد. اما این کار را بمسئولیت خود انجام میدهد و این مسئولیتی است که ملت حقاً آنرا صحیح و کامل تشخیص داده است.

برمنتخبین آینده ملت است که این مقررات را بصورت قانون بمعنی اخص در آورند. اگر این مقررات دقیقاً اجرا نشود خود مختاری و هرج و مرج پیش میآید و این همانست که ملت نمی خواهد. اما با اجرای آنها ما شرایط نظم و عدالت و ثمر بخشی امور را فراهم می کنیم.

وقتی هیچ اقدام انسانی از این سه عامل یعنی نظم و عدالت و ثمر بخشی بی نیاز نباشد بطریق اولی این عوامل برای موقعیت فعلی کشور ما لازم است. اولاً ما در حال جنگیم و باید صریحاً بگویم که گذشته از شکست ناگهانی دشمن، ما هنوز جنگ را تمام نکرده ایم. از ظواهر امر چنین برمی آید که دشمن با وجود

تلفات سنگینی که در «شرق» و «غرب» داده است و با وجود عقب نشینی کلیه متحدینش (بجز یکی)، خود را برای جنگ بزرگی آماده میکند تا سرزمین خود را بپوشاند و امیدوار است که پس از این نبرد، پیش آمدن زمستان، عملیات تهاجمی ارتشهای متفقین و فرانسه را کند نماید. و ما قصد داریم که در این نبرد و پیکارهای بعدی تا حد اعلاهی ممکن شرکت کنیم و همین کار را در مورد اشغال آلمان نیز خواهیم کرد. و این بدان معنی است که ما باید یک سیاست نظامی را در پیش گیریم که بما امکان تشکیل واحدهای بزرگی را بدهد که مانند واحدهای فعلی در هر مکان و هر میدان جنگ بتوانند حریفی را که هنوز قوی و مصمم است از پا در آورند. بدین منظور جوانان پرشوری که بندای میهن بعنوان پیکار در نبردهای داخلی گرد آمده اند، برای تشکیلات نوین، عناصر لازم را در دسترس ما میگذارند و مانند گردانهای داوطلبان سالهای ۱۷۹۱ و ۱۷۹۲ برای ارتش ملی گنجینه از شور و اشتیاق و ارزش خود فراهمی آورند. باید یادآوری کنم که هم اکنون یک لشکر از این افراد در «برتانی» تشکیل شده است و فکر میکنم که یک لشکر دیگر نیز در حوزه پاریس تشکیل گردد. من مطمئنم که در نقاط دیگر نیز، از هزاران نفر افرادی که برای تکمیل واحدهای ما عازم شده و یا خواهند شد لشکرهای دیگر بوجود خواهد آمد. تمام سربازان فرانسه جزء لاینجزای ارتش فرانسه هستند و این ارتش مانند صاحب خود فرانسه باید تفرق ناپذیر باقی بماند.

اگر پیکار بزرگ آزادی در بسیاری از مناطق کشور ما خسارات زیاد ببار نیاورده، در بعضی نقاط با خرابی بسیار توأم بوده است. بعلاوه تمام یا قسمتی از پانزده ولایت ما و همچنین بسیاری از بنادر ما هنوز در دست دشمن است. قسمت زیادی از ارتباطات ما بوسیله راه آهن و رودخانهها و بنادر در حال حاضر بعلت خرابیهای گوناگون فلج شده و حمل و نقل مواد بوسیله راه آهن و یا اتومبیل تقریباً متوقف گردیده است. ضمناً باید افزود که حمل و نقل مربوط به ارتش طبعاً بر حمل و نقل عادی تقدم دارد. برداشتهای بیشماری که از ۱۹۴۰ توسط دشمن از منابع ما و بخصوص

از ذخائر، ماشین‌ها و مواد سوختی ما بعمل آمده سبب فقر فاحش و سایل تولیدی ماشده است و از طرفی احتیاجات نظامی، بمنفقین ما اجازه نمیدهند که تامدتی مدید واردات مهمی بکشور ما داشته باشند. خلاصه هر فرد فرانسوی میدانند که مامرحله دشواری رامی گذرانیم و آزادی کشور بهیچوجه بما اجازه وسعت و راحتی زندگی را نمیدهد بلکه بعکس تضییقاتی را ایجاب میکند و تلاش و کار زیاد و تشکیلات و نظم ازما میخواهد. با آنکه ما مطمئنیم که وضع بهتر خواهد شد اما باید پیش بینی کرد که این بهبودی خیلی بکندی صورت خواهد گرفت. ملت این مسئله را میدانند وعلیرغم رنجهای گذشته مصمم است که این وضع مشکل را مانند ملت بزرگی که حال را برای بنای آینده فدا میکند، تحمل نماید.

زیرا این آینده است که اهمیت دارد. آینده‌ای که میلیونها نفر مرد و زن فرانسوی باهیجان و اعتماد بدان نگرانند. آینده‌ای که تمام افراد امیدوارند بصورت تحول و بهبودی باشد.

آری يك تحول و نوسازی برای آینده لازم است. سهل انگاری و افکار پست و بی عدالتی که پیش از فاجعه جنگ و در هنگام آن اجرا شده و یا مورد اغماض قرار گرفته و همچنین عدم شهامت و نبودن مداومت قدرتها و اختیارات عمومی در نقش مدیریت، چنان صدمه‌ای بقدرت و وحدت و پیکر ما وارد کرده که مارا مصمم به انتخاب يك راه تازه مینماید.

برای خلاصه کردن اصولی که فرانسه مایل است بعداً پایه فعالیت ملی خود قرار دهد، میگویم که ما درعین حال که حداکثر آزادی ممکن را برای هر فرد تأمین می کنیم و در هر رشته‌ای روح اقدام و عمل را تقویت مینمائیم، رفتار ما باید طوری باشد که همیشه منافع شخصی الزاماً در مقابل منافع عمومی بکنار رود و از منابع بزرگ ثروت عمومی، نه بنفع عده‌ای معدود، بلکه بسود همه، بهره برداری شود، و حفظ منافع فردی که دروضع زندگی مردم و حتی درسیاست دولت اثر نامطلوب داشته، بیکباره ازین برود و هر يك از فرزندان این آب و خاک بتواند در امنیت و با

آبرومندی زندگی کند، کار کند و پرورش فرزندان خود بپردازد. اما بهترین مقررات دنیا وقتی ارزش دارد که با عمل توأم باشد و بهمین جهت ملت ما تشخیص میدهد که خوشبختی و عظمت وی در مرحله اول بسعی و کوشش وی بسته است. مسلماً دولت وظیفه دارد که بتدریج و تا حد امکان وضعی بوجود آورد که در آن پیشرفت مختل نگردد و بی عدالتی رواج نگیرد. مسلماً وظیفه دولت است که کاری کند تا سطح زندگی کارگران فرانسوی همزمان با ازدیاد تولید، بالا رود. قطعاً وظیفه دولت است که طبق مقررات قانون از این بیعد فعالیت سرویس‌های بزرگ عمومی و یا بعضی از شرکتها را تا هنگامیکه حق حاکمیت ملی اوضاع را مرتب سازد، تحت اختیار بگیرد. مسلماً دولت موظف است که ثروتهای کسانی را که از راه نامشروع و با خدمت بدشمن گردآوری شده، بسود بیت المال ضبط کند. مسلماً وظیفه دولت است که قیمت اجناس را ثابت نماید و تا هنگامیکه تولیدات قابل حمل با تقاضای مصرف تعادل ندارد، تبادلات را منظم نماید و تحت کنترل بگیرد اما برای آنکه ما کم کم خود را بدو در زمان جنگ و سپس در هنگام صلح دوباره بسازیم و برای آنکه فرانسه تازه‌ای بنا کنیم، چیزی بالاتر و زیادتر لازم است و آن کوششی دامتهدار و جسورانه از طرف ملت است.

و بسوی این کوشش است که ما ملت را فرا میخوانیم. ما میدانیم که از نظر مادی و انسانی و اخلاقی بد وضعی داریم. ما میدانیم که هر چه داریم خراب و یا در وضعی نابسامان است. ما میدانیم بنسبت آنچه باید انجام داد چه نواقصی داریم. اما در مقابل، از سرزمین خود و منابع زیرزمینی آن و قلمرو حکومت خود هم اطلاع داریم و میدانیم که اگر بخواهیم و با هم برادرانه گام برداریم و انضباطی در خور یک ملت بزرگ را رعایت کنیم در هیئت کشاورز، کارگر، بازرگان، تکنیسین، مدیر، مخترع و متفکر چه ارزشی خواهیم داشت. ما میدانیم که پدران ما برای این آب و خاک چه کرده‌اند و بالاخره میدانیم که در کشور ما هیچ دختر و پسر جوانی نیست که آرزو نداشته باشد آزاد، قوی، شاد و در کار سازندگی یک مرحله بزرگ زمان و در وطنی

بزرگ زندگی کند.

دولت نقشه بهره‌برداری از منابع مادی و معنوی و اخلاقی ما را بر طبق آمارهائی که از جنگ میرسد متدرجاً فراهم خواهد کرد. این نقشه ضمناً بادر نظر گرفتن راهی که سایر قدرتهای جهانی درپیش خواهند گرفت تنظیم خواهد شد زیرا همه‌امور درسرزمین امروزی ما جریان می‌یابد. ضمناً دولت این نقشه را با کمک نظریه مؤسسات وارد و متبحر در کار اعم از مؤسسات تولیدی، کار و تجسسی تهیه خواهد کرد. ما در این جنگ بردشمن خودمان که میخواست ما را باسارت درآورد غلبه خواهیم کرد و پس از آن مبارزه را بر علیه کسانی که مانع پیشرفت ما هستند دنبال خواهیم نمود. و شما ای مردان و زنان جبهه مقاومت فرانسه، شما که همه صلیب «لورن» گرفته‌اید شما که پیشرو ملت در پیکار وی برای شرافت و آزادی بوده‌اید، بر شماست که این ملت را فردا بسوی کوشش و عظمت رهنمون شوید و تنها آن وقت است که پیروزی بزرگ فرانسه جامه عمل بخود می‌پوشد.

اعلامیه «اطلاعات»

پاریس، ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۴

امروز بعد از ظهر يك مصاحبه مطبوعاتی توسط آقای «رنه مایر»، وزیر ارتباطات، تشکیل گردید.

... آقای وزیر با اشاره به ارتباطات زمینی، راه آهن و دریائی متذکر گردید که این راهها فقط بایک نقشه کلی قابل استفاده خواهند شد و این نقشه وقتی بمرحله عمل درمی‌آید که میزان ویرانیهای گوناگون تعیین گردد.

طبق اظهار وی، تنها در ناحیه پاریس، در هزارها نقطه، راه آهن قطع شده و تعداد لوکوموتیوهائی که برای ما مانده معادل ۲۵۰ کلیه آنهاست.

وی در ضمن، ورود نخستین ترن حامل ۱۰۰۰ تن ذغال سنگ را از معادن شمال

پاریس با خوشوقتی اعلام داشت و گفت که امیدوار است پس از مدت کوتاهی هر روز سه‌ترن زغال پاریس برسند.

درباره میزان زغال، آقای «رنه‌مایر» خاطر نشان ساخت که قریب ۱۱۰۰۰۰۰ تن برای ما باقی مانده است که تا پایان جنگ در اختیار فرماندهی متفقین خواهد بود. حمل و نقل محصولات ما در افریقای شمالی بستگی بمیزان اضافی بر احتیاجات نظامی خواهد داشت.

آقای وزیر متذکر گردید که اغلب بنادر ما بغیر از «بردو» و «نانت» توسط آلمانها از حیز انتفاع افتاده و سالها وقت و میلیاردها پول لازم است تا بتوان آنها را بصورت اول در آورد.

در پایان، وی خاطر نشان ساخت که برای رفتن بطرف «بردو» لازم است فعلا در «ارلئان» وسیله نقلیه را ترك کرد و از رود «لوار» پیاده گذشت. آنگاه از ارباب مطبوعات خواهش کرد که بمردم بفهمانند که حق تقدم بحمل و نقل زغال، گندم و سایر مواد که در درجه اول ضرورتند داده میشود.

سرانجام از کارگران راه آهن که دردنباله خدماتشان برای مقاومت سرمشق خوبی برای کار و فعالیت بوده‌اند اظهار قدر دانی کرد.

تصویب ماده ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۴ درباره قوای داخلی فرانسه

ماده اول - «قوای داخلی فرانسه» وابسته بارتش و تابع مقررات عمومی و تشکیلات و انضباط نظامی هستند.

صرفاً تحت نظر وزیر جنگ انجام وظیفه میکنند
تشکیلاتی که هنوز بعمليات ادامه میدهند، از این پس برای این عمليات تحت نظر فرمانده کل که توسط رئیس دولت انتخاب میشود خدمت خواهند کرد.

تأسیسات دیگر در هر منطقه تحت نظر فرمانده نظامی آن منطقه با انجام وظیفه خواهند پرداخت.

ماده ۲- تشکیلات کنونی «قوای داخلی فرانسه» بفوریت بصورت گردانهای پیاده و یا در حد امکان، واحدهای معادل آن در سایر صنوف درمی‌آیند. تعداد و تشکیلات و محل این واحدها توسط دستور وزیر جنگ تعیین خواهد شد.

کارهای خدمتی کنونی قوای داخلی بعنوان نمونه جهت تشکیلات این واحد ها بکار میرود.

ماده ۳- واحدهائی که بدین ترتیب تشکیل میشوند به نسبتی که تعلیم می‌بینند و تسلیحات آنها کامل میشود بترتیب زیر بخدمت می‌پردازند: یا با حفظ تشکیلات خود بسایر واحدهای بزرگ ملحق میشوند. یا واحدهای بزرگ جدید بوجود می‌آورند. ماده ۴ و ۵، ...

فأرنه بژنرال ایزنهاور

پاریس- ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۴

ژنرال عزیز،

از نامه ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۴ شما چنین مستفاد میشود که قصد دارید تمام افراد فرانسوی را که ارتش «B» را تشکیل میدهند در «آلزاس» و سپس در خاک آلمان بعملیات بگمارید و از طرفی از من می‌پرسید که دولت فرانسه کدام قسمت از این قوا را برای اجرای نقشه شما میتواند در اختیار تان بگذارد.

مفتخرم با اطلاع شما برسانم که دولت فرانسه تمام تشکیلات ارتش «B» را به استثنای دولشکر در اختیار شما قرار میدهد.

یکی از این لشکرها، لشکر یکم پیاده نظام موتوریزه است که فرماندهی آنرا «ژنرال بروسه» بعهدہ دارد و ممکن است وجود آن در پاریس لزوم پیدا کند. این لشکر با استقرار خود در نزدیک پاریس ممکن است بجای بعضی از عناصر بومی که در هنگام زمستان بکار گماردنشان مشکل میشود، انجام وظیفه کند و ضمناً برای آموزش واحدهای قوای داخلی که در این منطقه باید تشکیل شوند مورد استفاده قرار گیرد. لشکر یکم پیاده نظام موتوری در منطقه فرماندهی «ژنرال کونینگ» فرماندار نظامی پاریس و فرمانده منطقه پاریس، مستقر خواهد شد.

لشکر دیگر، لشکر یکم زرهی بفرماندهی «ژنرال دوویریه» است که باید در اسرع وقت برای درهم شکستن مقاومت آلمانها در ناحیه بین «لاروشل» و «بور دو» مأموریت یابد، تا این دو بندر هر چه زودتر قابل استفاده بشوند.

مسلم است که این لشکر در عملیات خود تحت فرماندهی عالی شما خواهد

بود،

لشکرهای دوم D.B.، پنجم D.B.، دوم D.I.M. سوم D.I.A.، چهارم D.M.M. و نهم D.I.C. و همچنین اول و دوم C.A. و بقیه عناصر ارتش «B» برای اجرای عملیات در «آلزاس» و آلمان در اختیار شما خواهند بود. در اینجا بخصوص توجه شما را به این نکته جلب میکنم که من اهمیت زیادی میدهم که قوای فرانسه مستقیماً در تصرف و نجات «استراسبورگ» دخالت داشته باشند.

و بالاخره از موقعیت استفاده میکنم و متذکر میشوم که ما مایلیم هر چه زودتر هنگ چهارم «زواواها» و تیپ سواره نظام آنها و هنگ یکم سواره نظام مراکش را که در فرانسه مهابی مسافرتند، بفرانسه منتقل کنیم.

متشکر میشوم که بمن بگوئید شما با این ترتیب موافقید یا نه و در صورتیکه پاسخ مثبت باشد لطفاً دستورات لازم را برای این انتقالات صادر فرمائید.

با تقدیم احترام...

نامه ژنرال «دولاتر دو تاسینی»، فرمانده ارتش یکم

پاریس - ۱۷ اکتبر ۱۹۴۴

ژنرال عزیز

نامه شمارسید. فکر میکنم که ما بزودی از «دریای شمال» تا «سویس» در برابر جبهه مستحکمی قرار میگیریم و این مسئله موجب آن میشود که متفقین تشکیلات استراتژیکی تازه‌ای بدهند. بهر حال در زمستان وضع تازه بوجود می‌آید. لازم است که در نبردهای آینده ۱۹۴۵ ما با حداکثر قدرت شرکت کنیم. در وضع حاضر هیچ چیزمهمتر از ایجاد واحدهای جدید و آموزش و مسلح کردن آنان نیست و در عین حال باید کاری کنیم که بتوانیم دو لشکر بخاور دور اعزام داریم.

شما درباره جزئیات کار با وزیر جنگ تماس بگیرید و ترتیبی بدهید که از هم اکنون بتوانید اقدامات زیر را انجام دهید:

الف - عناصر سیاه پوست را از لشکر «مانیان» خارج کنید. افراد سنگالی را بجنوب اعزام دارید تا بتوان آنها را بصورت یک لشکر برای اعزام بخاور دور در آورد.

ب - سازمان تمام لشکرهای خودتان را بصورت هنگ F.F.I در آورید.

ج - با بهترین افراد F.F.I که در خوره خودتان است یک لشکر تازه ایجاد کنید.

از طرف دیگر ممکن است روزی من مجبور شوم لشکر «ویژی» و لشکر «بروسه» را از شما بگیرم.

با اعتمادی که بکار شما دارم منتظر گزارش عملیاتی هستم که دیروز در جبهه چپ خود انجام داده‌اید. بدانید که من نسبت بشما احساس احترام و محبت صادقانه دارم.

نامه ژنرال دو گول، به ژنرال ایزنهاور، در «ورسای»

پاریس - ۱۰ اکتبر ۱۹۴۴

ژنرال عزیز

ژنرال فرمانده ارتش یکم فرانسه در باره دستورهاییکه فرمانده کل متفقین برای تشکیلات نظامی مناطق اشغالی آلمان بوی داده، گزارشی بمن تسلیم کرده و تقاضای افراد ورزیده لازم را نموده است.

مفتخرم که نظر خود را در باره این مسئله مهم برای شما روشن کنم.

۱- بدون آنکه بخواهیم در مسئله‌ای که حل آن مربوط بدولت فرانسه و دول متفق است وارد شویم و در این امر بحث کنیم که مناطق اشغالی فرانسه و متفقین پس از خاتمه جنگ کدام خواهد بود، فکر میکنم که ارتش فرانسه باید در بدو امر اداره نظامی مناطقی را که دستور دارد اشغال کند در ضمن عملیات جنگی بعهده داشته باشد.

بعلاوه تصور میکنم لازم باشد نظر شما را نسبت بوضع خاصی که بعضی از احکومت نشین‌های نازی مثل «وست مارک»، «ساربروک»، «اوبرواین» و «کارلسروهه» تا کنون داشته‌اند جلب کنم. دولت آلمان بمیل خود از طرفی ناحیه «موزل» و از طرفی «راین‌علیا» و «راین سفلی» را بنقاط نامبرده منضم کرده است. بنا براین وقتی که این دو شهر توسط متفقین اشغال شدند، وجود تشکیلات اداری فرانسوی در آنها برای آنکه حکمروائی فرانسه بر سرزمین خودش برقرار گردد، لازم بنظر میرسد.

و بالاخره اشغال سرزمینهای مجاور «راین» توسط ارتش متفقین مسائل بسیار مهمی را برای فرانسه مطرح میکند که باید از نظر تکنیکی راه حل سریعی برای آنها یافت. من تصور میکنم پیدا کردن این راه حلها که حقوق و منافع فرانسه را در این نواحی تثبیت میکند جز با حضور مراجع صلاحیتدار فرانسوی امکان پذیر

نباشد. بین مسائل مهمی از این قبیل که مطرح میشود بعنوان مثال میتوانم مسئله بنادر «کل» و «استراسبورگ» را ذکر کنم که ارتباط بین آنها يك تشکیلات عمومی فرانسوی را ایجاب میکند.

۲ - تأمین پرسنل فرانسوی که برای این امور لازم است چه از نظر افسران ورزیده که باید بستادهای مختلف ارتش ژنرال دولاتر دو تاسینی، داده شود و چه از نظر دسته‌های کار آزموده در رشته‌های گوناگون برای اداره سرزمینها و در سرویس‌های عمومی، ممکن است در مدتی کوتاه و بدون اشکال خاصی انجام شود زیرا عده افسران و کارمندان فرانسوی که با مسائل آلمان آشنایی دارند زیاد است.

۳ - خواهشمندم موافقت خود را در این باره اعلام دارید.
با ادعیه خالصانه،

نامه «ژنرال دو گل» به «ژنرال ایزنهاور»

پاریس - ۱۳ اکتبر ۱۹۴۴

ژنرال عزیز

نامه مورخه ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۴ شما در باره انتقال دولشکر فرانسوی که اینک در «وژ» و در مقابل «بلفور» هستند بموقع رسید. این دولشکر عبارتند از: لشکر یکم زرهی بفرماندهی «ژنرال دوویریه» و لشکر یکم فرانسه آزاد بفرماندهی «ژنرال بروسه».

نگاه داشتن این دولشکر در جبهه شرقی هر قدر هم که از بعضی جهات مفید باشد، دولت فرانسه از نظر ضروریات ملی ملزم است که آنها را برای انجام منظوری که من در نامه ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۴ شرح داده‌ام بکار برد.

استفاده از بندر «بردو» یعنی تنها بندر فرانسه که ویران نشده ایجاب میکند

که قوای دشمن که هنوز در مصب «ژیروند» وجود دارد از بین برود. دولت فرانسه این کار را ضروری و فوری تشخیص میدهد. لشکر یکم زرهی با کمک قوای داخلی برای انجام این منظور بکار خواهد رفت. گذشته از آن لشکر پنجم زرهی را که مقابل «بلفور» میرسد میتوان بجای لشکر یکم زرهی قرار داد.

از طرف دیگر لزوم تشکیلات و تعلیمات قوای فرانسوی جدید ایجاد میکند که لااقل یک لشکر آماده در داخله وجود داشته باشد. بنابراین لازم است لشکر یکم فرانسه آزاد در ناحیه پاریس مستقر گردد.

نتیجه این میشود که از ۸ لشکر و ۲ سپاه فرانسوی که اینک متشکل و مسلحند فقط یک لشکر بعنوان ذخیره باقی میماند و این مقدار در حال حاضر زیاد بنظر نمیرسد.

در صورتیکه بنظر شما این تصمیمات با عملیاتی که در جریان است منافی باشد طبعاً من حاضرم که باتفاق مسئله را بررسی کنیم. ضمناً باید توجه شما را باین نکته جلب کنم که نقشه‌های شما در درجه اول بفرانسه مربوط است و مستلزم بکار بردن قوای فرانسوی است که دولت در اختیار شما میگذارد. باوجود این تا کنون درباره این نقشه‌ها اطلاعی بمن نداده‌اید.

بالاخره یکبار دیگر باید خاطر نشان کنم که دولت فرانسه مایل است واحدهای بزرگ فرانسوی را که در عملیات فعال شرکت میکنند افزایش دهد و این کار را وقتی میتواند انجام دهد که متفقین ما اسلحه لازم را برای این واحدها تأمین کنند. با ادعیه خالصانه.

فرمان «ژنرال دوگل» درباره انتصاب «ژنرال دولارمینا»

«ژنرال دولارمینا». ژنرال سپاه بسمت فرمانده قوای فرانسه در جبهه غرب که شامل مواضع آلمانها در فرانسه در کناره اقیانوس اطلس است، منصوب میشود.

گفترانس مطبوعاتی ۲۵ اکتبر ۱۹۴۴ در پاریس

سؤال - ممکن است بگویید که آیا فرانسه در اشغال آلمان شرکت میکند یا نه و در تحت چه شرایطی اینکار صورت میگیرد؟

جواب - اگر سپاهیان فرانسوی چنانکه من امیدوارم بزور اسلحه و با متفقین وارد آلمان شوند، سرزمینهایی را که از دست ارتش آلمان خارج کنند متصرف خواهند شد. اما راجع به شرایط سیاسی اشغال نظامی، با صراحت نمیتوانم بگویم که در این باره هیچگونه مذاکره‌ای بین فرانسه و متفقین صورت نگرفته است. س - آیا این عدم مذاکره در باره شرایط سیاسی اشغال، پس از ترك مخصوصه احتمالی نیز ادامه می‌یابد؟

ج - شما اینک از عقیده عمومی ملت فرانسه بقدر کفایت اطلاع دارید و میدانید که تصمیم در باره سرنوشت آلمان مغلوب و بخصوص شرایط اشغال سرزمین آن بدون فرانسه اصولاً قابل تصور نیست.

س - آیا متفقین از دادن اسلحه به فرانسه خودداری کرده‌اند؟

ج - میتوانم بشما بگویم که از آغاز جنگ فرانسه تنها کتون، هنوز مسا از متفقین خود اسلحه‌ای که یک واحد بزرگ را مجهز سازد نگرفته‌ایم. از طرفی هم باید مشکلات بزرگی که تا حال برای فرماندهی متفقین پیش آمده در نظر داشت. خود جنگ مستلزم کاری بزرگ جهت ترمیم بندرها و راههای ارتباطی خراب و تأمین احتیاجات قوای در حال جنگ است و این مسئله تا اندازه‌ای علت این امر را روشن میکند که چرا تا کتون اسلحه‌ای که برای مجهز کردن واحدهای تازه فرانسوی لازم بوده بما داده نشده است؟

س - گفتید تا اندازه‌ای؟

ج - بله گفتیم تا اندازه‌ای.

س - ممکن است احساسات خود را در باره شناسائی دولت فرانسه توسط متفقین و نتایج آن بیان کنید؟
ج - میتوانم بگویم دولت از اینکه سایرین وی را بر سمیت می‌شناسند خرسند است.

س - دولت فرانسه تا کنون چند بار بمسئله زندانیان و تبعید شدگان ما بآلمان رسیدگی کرده است. آیا هم اکنون مسئله زندانیان ما در آلمان مورد بررسی است؟

ج - زندانیان جنگی اینک با صلیب سرخ بین‌المللی در تماس و این تماس تا کنون قطع نشده است. اما درباره سایرین یعنی تبعیدیان و زندانیان سیاسی، سازمان بین‌المللی صلیب سرخ با آنها تماس ندارد و این خود مسئله بفرنجی پیش آورده است بخصوص که هیچیک از دول بی‌طرف اینک حافظ منافع فرانسه و فرانسویان در آلمان نیستند. لابد میدانید که دولت پوشالی «ویشی» با همکاران آلمانی خود قرار گذاشته بود که منافع فرانسویان در آلمان بوسیله خود آن دولت و نمایندگانش در آلمان تأمین گردد و از این نظر، حضور وی در آلمان و ادعاهایی که در این باره داشته و استفاده‌ای که دشمن برای جلوگیری رسانیدن کمک بهموطنان ما از این قضیه بعمل آورده مانند سایر نتایج «همکاری» درست مخالف مصالح فرانسه و فرانسویان بوده است زیرا همین امر مانع پیدا کردن راه حل دیگری برای حفظ این مصالح است.

س - میزان قوای آلمانی که هنوز در مغرب فرانسه می‌جنگند چه اندازه است؟ آیا متفقین قصد دارند برای سرکوب کردن آنها بفرانسویان کمک کنند؟
ج - در مغرب فرانسه یعنی در مواضع آلمان در «لوریان»، «سن نازر»،

«لاروشل» و مصب «ژیروند» که شامل «روایان» از یک طرف و «گراو» از طرف دیگر میشود، تعداد آلمانها در حدود ۹۰،۰۰۰ نفر است. بعلاوه توپخانه قوی و مهمات زیاد و حتی چند ناو که در کنار ساحل در رفت و آمد است در اختیار آنهاست. بین این افراد و سایر قوای آلمان ارتباط بوسیله رادیو و مأمورین و گاهی بوسیله هواپیما برقرار است. این وضع باعث نگرانی است زیرا از طرفی ننگ آور است که در این قسمت نیز مانند سایر قسمتها هنوز آلمانها مستقر باشند و از طرف دیگر آنها موجب زحمت اهالی هستند و بالاخره بودن آنها در این نقاط مانع استفاده از بنادر فرانسه گردیده است. مثلاً «بوردو» بندری است که آسیب ندیده اما بعلت اینکه مصب «ژیروند» در دست آلمانهاست، از این بندر نمی‌توان استفاده کرد.

در باره عملیاتی که بمنظور تضعیف مقاومت آلمانها باید صورت بگیرد، اجازه میخواهم که سخن نگویم. آنچه مسلم است اینست که بغیر از ناحیه «برست» که در آن امریکائیا با شجاعت و سختی مقاومت آلمانها را درهم می‌شکنند، اساساً قوای داخلی فرانسه در همه جا با دشمن دست و پنجه نرم میکنند. بدیهی است که این قوا اسلحه کافی ندارند و باوجود شجاعتشان، برای انجام این مأموریت کافی نیستند. برای از بین بردن مقاومت آلمانها قوای زیادتری لازم است.

س - وضعیت فرانسه در مقابل مردم سیاه پوست چگونه است؟

ج - شما محتملاً از کارهای کنفرانس افریقای مرکزی در «برازاویل» اطلاع دارید. پس از این کنفرانس، دولت فرانسه خط مشی سیاست خود را تعیین کرده است. بعلاوه این سیاست تنها بمناطق سیاه‌پوستان تعلق نمی‌گیرد بلکه تمام مناطق فرانسوی یا متحد با فرانسه را شامل میشود. سیاست فرانسه بنی بر اینست که هر يك از این ملتها را جلو ببرد تا بحدی که بتواند بعدها خود را اداره کنند و بر خود حکومت نمایند. من درباره يك «فدراسیون فرانسوی» صحبت نمی‌کنم زیرا ممکن است این اصطلاح مورد اعتراض واقع شود بلکه منظورم يك سیستم

فرانسوی است که در آن هر کس نقش خود را ایفا میکند.

این سیاست فرانسه است که بخصوص برای پیش برد ممالک سیاه پوست بکار می‌رود. شاید بدانید که در ضمن همین جنگ هم فرانسه برای این منظور تلاش زیادی کرده است. اگر شما بعنوان گردش بافریقای فرانسه و بخصوص ممالکی مانند «کنگو» که کمتر پیش رفته‌اند مسافرت کنید از تغییراتی که در این ممالک بهنگام جنگ رخ داده متعجب خواهید شد. بین طرز زندگی يك سیاه پوست «کنگو» در ۱۹۳۵ و ۱۹۴۴ بهیچوجه مشابهتی نیست. این چیزی است که همه نمی‌دانند زیرا باید از نزدیک آنرا دید، اما با وجود این واقعیت دارد.

س - محدودیتی که چند روز پیش برای منطقه نظامی اعلام شده، از نظر اداری و روابط با متفقین چه نتایجی داشته است؟

ج - از نظر اداری هیچگونه تغییری بوجود نیامده. تشکیلات فرانسوی همیشه توسط دولت فرانسه اداره میشود. شما در هیچیک از مناطقی که گردش میکنید مأموری را که توسط مقامی غیر از دولت فرانسه منصوب شده است نمی‌بینید. بنابراین در وضع اشخاص بصیری که باید چرخ اداری مملکت را بچرخانند با تغییر وضع مناطق جنگی داخلی طبعاً هیچگونه تغییری پیدا نمی‌شود و پس از آنکه کشور از وجود دشمن پاک شد هر گز ممکن نیست غیر از مأمورین دولت فرانسه کس دیگری اداره امور مردم را بدست گیرد. طبق قراردادی که دولت فرانسه در ۲۵ اوت گذشته با دولت انگلیس بسته و فرماندهی فرانسه در همان روز با فرماندهی متفقین منعقد کرده است، مقرر گردیده که فرمانده نظامی متفقین در منطقه نظامی حق دارد از منابع مختلف برای مصارف جنگی استفاده کند و این امری است کاملاً طبیعی. بعلاوه خود دولت فرانسه در سپتامبر ۱۹۴۱ پیشنهاد این قرار دادها را که در ۲۵ اوت گذشته با مضا رسید، داده بود.

س - حالا که صحبت از امور داخلی بمیان آمد ممکن است با مسافرت‌هایی که در فرانسه کرده‌اید نظر خود را در باره وضع روحی و اقتصادی مردم

بیان کنید؟

ج - در باره وضع اقتصادی، یکی ظاهر قضیه است که باید مطالعه شود و دیگر واقعیت آن. در بسیاری از مناطق بطوری که مشاهده کرده‌اید وضع ظاهری کم و بیش مساعد است زیرا وضع کشاورزی فرانسه تقریباً دست نخورده مانده. زمین هست و مردانی که باقی مانده‌اند با کمک زنان در آن بکشت و زرع پرداخته‌اند و امسال هم محصول گندم و غلات دیگر و سب‌زمینی و میوه نسبتاً خوب بوده است و چون کشور ما از نظر کشاورزی همیشه غنی است وضع کلی فلاحتی فرانسه روی هم‌رفته بهتر از آنست که انسان تصور میکند. این مطلب درست است.

اما از نظر صنعتی وضع کاملاً متفاوت است. اولاً مقدار زیادی از محصولات صنعتی فرانسه توسط آلمانها بغارت رفته است و آنها تمام ذخائر و حتی بعضی ماشینها را برای مصرف آن مواد با خود برده‌اند. از طرف دیگر قسمت اعظم صنایع ما وابسته بزغال و برق و مواد اولیه است. مثلاً شما به «لیل» که در آن منسوجات و صنایع بافتنی زیاد است میروید، کارخانه‌ها نسبتاً سالم است اما هنوز زغال بکارخانه نرسیده و جریان برق تازه برقرار شده و پنبه هم وجود ندارد. در تمام این مناطق باید تشکیلات صنعتی مجددی برقرار کرد و بخصوص حمل و نقل زغال و جریان برق و مواد اولیه را تأمین نمود. این کاری است مشکل که مدتها وقت میخواهد.

اما در باره وضع روحی مردم، چیزی که در همه جا محسوس است و در بر خورد با مردان و زنان فرانسوی در بدو امر بچشم میخورد اینست که ملت فرانسه بخود وفادار است یعنی تصمیم دارد که پیروز شود. و دیگر اینکه ملت فرانسه میخواهد خودش در باره مقدراتش تصمیم بگیرد و هیچگونه دیکتاتوری را قبول نمیکند و این دومین نکته‌ایست که جلب توجه میکند.

و بالاخره سومین نکته اینست که فرانسویها بخوبی بمیزان صدماتیکه

بر آنها وارد شده واقفند و میدانند که تقصیر تا حدی (بله تا حدی) متوجه خود آنهاست و ضمناً از میزان تلاشی که برای اعاده وضع لارم است آگاهی دارند و میخواهند این تلاش را آغاز کنند. آنها مایلند نه بصورت اول بلکه بصورتی جدید از نظر اقتصادی، سیاسی و حتی روحی در آیند.

اینست روحیه کلیه فرانسویان و علیرغم چند حادثه اجتناب ناپذیر محلی، پس از وقایعی که بر این کشور گذشته و با در نظر گرفتن اوضاع پر آشوب جنگ بر ضد دشمن و نهضت آزادی، شما شاهدید که فرانسه کشوری است منظم و بشما اطمینان میدهم که بهمین وضع خواهد ماند و ضمانت میکنم که نظم ادامه خواهد یافت و فرانسه بدون هیچگونه تشنج در راه دموکراسی نوین گام بر خواهد داشت زیرا این خواست عمومی مردم است.

س - منظورتان از دموکراسی نوین چیست؟

ج - من تصور میکنم که ... آه شما مرا به پر حرفی وادار میکنید در حالیکه قبلاً هم درباره عقیده عمومی فرانسویان در این باره صحبت کرده‌ام. من تصور میکنم که آن دموکراسی که فرانسویان خواهانش هستند سیستمی است سیاسی که در آن تا حد امکان زیاده رویهایی که در رژیم پارلمانی دیده میشد از بین برود.

س - ممکن است کمی در باره وضع قوای داخلی در ولایات جنوب غربی و «تولوز» و «بوردو» صحبت کنید؟

ج - «قوای داخلی» تشکیل شده است از جوانانی ممتاز که بطوریکه بعداً خواهیددید فرانسه از آنان ارتشی جالب توجه خواهد ساخت و این امر چند ماه دیگر صورت خواهد گرفت و آنوقت شما ارتشی را که فرانسه از این جوانان و سربازانی که قبلاً در اختیار داشته، بوجود خواهد آورد، ملاحظه خواهید کرد.

افراد قوای داخلی بخودی خود و در ولایات محل سکونت خویش پدید

آمده‌اند و این امر کمتر در تاریخ سابقه دارد. بدیهی است آنها همیشه وضعی منظم نداشته‌اند و بهمین جهت تشکیلات آنها متفاوت و حتی مغشوش و درهم بوده است. و برای رفع این نقیصه، قدرت دولت در تشکیلات آنها دخالت کرده و دولت بتدریج که قدرت یافته این قوای فرانسوی را که بکشور تعلق دارد سرو صورت داده است. بعنوان مثال باید بگویم که سه روز قبل من برای بازدید ارتش یکم تحت فرماندهی ژنرال دلاتر دو تاسینی، به «وژ» و مقابل «بلفور» رفتم. سه هفته قبل نیز من بدین نواحی رفته بودم. در آن هنگام بیش از ۵۰,۰۰۰ نفر از قوای داخلی برای مبارزه در آنجا گرد آمده بودند. سه روز قبل که باز آنها را دیدم وضعیتشان بهیچوجه با سه هفته قبل قابل قیاس نبود. ۵۲۰۰۰ نفر افرادی که جزو قوای داخلی فرانسوی بودند اینک وارد تشکیلات ارتش یکم شده بودند. سه هفته بعد دیگر بین افرادی که از افریقا آمده و از اسپانیا یا انگلستان و یا جای دیگر گذشته‌اند و کسانی که از «تولوز» و «لیموژ» آمده‌اند تفاوتی نخواهد بود.

می‌ماند سایر افراد یعنی کسانی که هنوز در قوای داخلی هستند و مسئله‌ای که پیش می‌آید مشکل تأمین لباس و اسلحه این افراد است. تأمین لباس آنها بکنند پیش میرود و زیرا ما در این باره با مشکلات باور نکردنی رو برو هستیم. تأمین اسلحه آنها نیز بدبختانه پیشرفتی ندارد و ما دلایل آنرا قبلاً گفته‌ایم. اگر اسلحه لازم برای ما برسد، دولت فرانسه متعهد میشود که ارتش فرانسه در نبردهای نهائی سال آینده سهم بزرگی داشته باشد.

س - آیا شایعاتی که مبنی بر وجود بی‌نظمی و استعانت از مردم در بعضی نقاط در افواه است صحت دارد؟

ج - بله، در بعضی مواقع از مردم کمک خواسته‌ایم. اما چاره دیگری نداشته‌ایم. افرادی که از جنگجویان مخفی بودند عادت داشتند هر طور میتوانند تغذیه کنند. بعداً جنگهای آزادی بخش پیش آمد. عناصر جنگجو برای خود عاداتی

داشتند و مدتی وقت لازم بود تا سرویسهای مختلف و بخصوص کارپردازی در مناطق مختلف سروصورتی بخود بگیرد در این فاصله از مردم کمک گرفته‌ایم.

آنچه در درجه اول اهمیت است اینست که جبهه آزادی بخش با اتحاد کامل پیروز شده است. امیدواریم صلحی هم که پس از این کوششهای بزرگ برقرار میشود مبنی بر اتحاد باشد و از مجموع این تلاشها و رنجهایی که این همه مرد و زن تحمل کرده‌اند سازمانی جهانی بوجود آید که در پرتو آن امنیت، حیثیت و پیشرفت ممکن باشد و بوسیله دیگران نیز تضمین گردد. اگر بشریت باین مرحله برسد زحمات کسانی که مرده‌اند و یا رنج کشیده‌اند بی نتیجه نمی‌ماند. در حال حاضر، این امر مسئله اساسی برای ملتها و بالنتیجه برای سیاستمداران است.

اعلامیه دولت در باره قوای مسلح

پاریس - ۲۸ اکتبر ۱۹۴۴

هیئت دولت مسئله افراد مسلحی را که در بعضی از ولایات وجود دارند و وابسته بارتش و یا قوای انتظامی نیستند مورد مطالعه قرار داد. بعضی از این افراد که در زمان آشوب و هرج و مرج برای مبارزه با دشمن بدور هم جمع شده‌اند هنوز بفعالیت خود ادامه میدهند و پیکار بر علیه «ستون پنجم» و جلوگیری از بازار سیاه و دفاع از «جمهوری» را وجهه همت خود ساخته‌اند. گاهی این افراد مسلح دست بتوقیف اموال و یا اشخاص میزنند.

هیئت دولت از خدماتیکه این افراد در دوران هرج و مرج انجام داده‌اند قدردانی میکند. اما اینک آن دوران خاتمه یافته و این وظیفه دولت و نمایندگان آنست که در نواحی مختلف، طبق قوانین «جمهوری» به تنظیم امور اداری و انتظامی پردازند.

پردازند. کمیسرهاى «جمهورى» ميتوانند هر گونه اقدام «ستون پنجم» را براى اخلاص نظم، سرکوب نمايند.

از طرف ديگر گزارشهاى كه بدولت رسيده حاكى از آنست كه باقى بودن افراد مسلح كه به ارتش وابستگى ندارند و همچنان به بازرسى منازل و تعدى و بازداشتهاى غير قانونى دست ميزنند، باعث نگرانى و ناراحتى مردم شده است.

بالاخره بسيارى از عناصر وابسته باين دسته‌ها با ورود در تاسيسات نظامى كه توسط افراد ذى صلاحيت اداره ميشود، ميتوانند در صورتىكه موقعيت نظامى ايجاب كند، بنحو موثرى در دفاع مناطقى كه در آن زندگى ميكند شرکت نمايند. بايد افزود اسلحه‌هاى كه اينك در اختيار اين افراد است ميتواند براى تجهيز واحدهاى تازه ارتش كه از نظر سلاح در مضيقه هستند بكار رود.

هيئت دولت كه براى تأمين احترام بنظم در چهار چوب موازين قانونى جمهورى و استفاده از مردانى كه امتحان خود را داده‌اند براى تشكيلات نظامى، مصمم است، تصميمات زير را ميگيرد:

۱ - قوانين و مقررات «جمهورى» مربوط بحمل اسلحه در اماكن عمومى و نگاه داشتن سلاح از اين ببعء اجرا ميشود.

۲ - توقيف اموال و يا اشخاص بوسيله تشكيلاتى غير از مقامات مسئول غير قانونى است و مرتكبين مسئول شناخته ميشوند و طبق موازين قانونى تحت تعقيب قرار ميگيرند.

۳ - وزير جنگ موظف است بفوريت مراکزى براى تعليمات نظامى بوجود آورد و همچنين براى استفاده از اسلحه‌هاى كه اينك در اختيار دسته‌هاى مختلف است تدابير لازم اتخاذ كند.

۴ - دولت كه براى جلوگيرى از همكارى و فعاليت «ستون پنجم» مشغول اقدام است، از عموم مردان و زنان فرانسوى كه اطلاعاتى درباره همكارى با دشمن، بازارسياء، يا اقدامات «ستون پنجم» دارند دعوت ميكند كه اين اطلاعات را در اختيار

مراجع اداری و انتظامی بگذارند تا تصمیم لازم اتخاذ شود. دولت از عموم مردم فرانسه که در کمک بوی برای انجام وظیفه سنگین نو سازی اداری، اقتصادی و اجتماعی فرانسه وفا دارند، انتظار همکاری دارد. ملت باید نشان دهد با موافقت نسبت به دولتی که «ژنرال دو گل» در رأس آنست، تصمیم دارد در پشت سر افراد جنگجو بکوشد دامنه دار خود برای کار و تشکیلات ادامه دهد. این کوشش برای کشوری که دوباره آزاد و مستقل شده لازم است تا این کشور بتواند بر دشمن پیروز شود و مقام خود را در دنیا بازیابد.

مذاکره با آقای «وینستون چرچیل» در حضور آقایان «ژرژ بیدو» و «آنتونی ایدن»

کوچه «سن دومینیک»، ۱۱ نوامبر ۱۹۴۴

«ژنرال دو گل» درباره تجدید تسلیحات فرانسه از آقای «چرچیل» می پرسد که آیا وجود يك ارتش نیرومند فرانسه مورد توجه «بریتانیای کبیر» هست یا نه. آقای چرچیل - تجدید تشکیلات ارتش فرانسه مبنای سیاست ما بشمار می رود. بدون وجود ارتش فرانسه، ایجاد نظم و مقررات مستحکم در اروپا امکان ناپذیر است. «بریتانیای کبیر» به تنهایی عناصر يك ارتش بزرگ را در اختیار ندارد بنابراین برای تهیه زمینه مساعد جهت تجدید حیات ارتش بزرگ فرانسه اهمیت خاص قائل است و این سیاستی است که همراه مورد نظر من بوده و هیچگاه درباره آن تغییر عقیده نداده ام.

بنا بر این مراحل این تجدید تسلیحات است نه اساس آن، که باید مورد مذاکره قرار بگیرد و در این باره در درجه اول مسئله بستگی بطول مدت عملیات دارد. اگر نبردی که اینک در مغرب اروپا در گرفته است قطعی باشد یعنی اگر قوای متفقین عمیقاً در تأسیسات آلمان نفوذ کنند، مقاومت دشمن در ظرف سه ماه در هم

شکسته میشود و گرنه جنگ تا بهار و شاید تا تابستان آینده ادامه خواهد یافت. امروز ارتش «بریتانیا» تمام واحدهائی را که در اختیار دارد وارد عملیات کرده است و چنانچه واحدهای تازه‌ای برای نبرد لازم باشد باید از آن سوی اقیانوس اطلس تأمین گردد. اگر فرض کنیم که جنگ سه ماه دیگر بطول می‌انجامد در این مدت کوتاه امکان آن نیست که لشکرهای جدید دیگری متناسب با فرم تازه جنگ، آماده شود.

ژنرال دوگل - با وجود این، اینکار باید آغاز شود و ما از هنگامیکه جنگ فرانسه آغاز شده، بعنوان تسلیحات و یا تجهیزات چیزی دریافت نکرده‌ایم. چند هفته قبل بعضی‌ها تصور میکردند که جنگ عملاً پایان یافته است. باید بگویم که نه شما و نه من هیچکدام بر این عقیده نبودیم. امروز اوضاع بنحو دیگری است و ما میخواهیم بدانیم عقیده متحدین ما در این باره چیست.

آقای چرچیل - من درباره امکانات فعلی خودمان بررسی میکنم و گزارشی درباره آن بشما خواهم داد. شاید بتوانیم تجهیزاتی برای شما فراهم آوریم که گرچه از نوع عالی نیستند ولی برای تعلیمات مناسبند.

ژنرال دوگل - همین هم خوب است. ما قصد نداریم از ابتدا واحدهای بزرگی که از نظر تجهیزات با جدیدترین و مجهزترین واحدهای انگلیسی یا امریکائی تطبیق کند بوجود آوریم.

آقای چرچیل - شما در بهار چندلشکر خواهید داشت؟

ژنرال دوگل - ما بجز هشت لشکری که اینک داریم هشت لشکر دیگر نیز تشکیل خواهیم داد. برای اینکار افراد کافی داریم و فقط وسایل ارتباطی و اسلحه سنگین و تأسیسات رادیویی با اندازه کافی در اختیارمان نیست. تفنگ، تفنگ خودکار و مسلسل داریم اما از لحاظ تانک، توپ، کامیون و وسایل ارتباطی در مضیقه هستیم.

آقای چرچیل - امریکائیا فکر میکنند پیش از آنکه لشکر تازه‌ای آماده عملیات شود جنگ را خاتمه دهند و بنا بر این میخواهند تمام وسایل موجود را در

اختیار واحدهای فعلی قرار دهند.

ژنرال دوگل - شاید امریکائیا اشتباه کنند، بعلاوه بریتانیای کبیر باید بیش از امریکا به پیش آمدهائیکه در اروپا در شرف وقوع است بیندیشد. پیروزی بر آلمان بدون شرکت ارتش فرانسه از نظر نتایج سیاسی با مشکلاتی مواجه خواهد شد. ارتش فرانسه باید در جنگ شرکت کند تا ملت فرانسه مانند متفقینش حس کند که آلمان را شکست داده است.

آقای چرچیل - این مسئله را با امریکائیا مورد مطالعه قرار خواهیم داد. من بخصوص اهمیت شرکت دادن فرانسه را در پیروزی، به آنها خاطر نشان خواهم کرد. با وجود این، با شکست آلمان وضع عوض خواهد شد. دیگر مسئله هدایت عملیات در بین نخواهد بود بلکه موضوع اشغال سرزمین مطرح خواهد گردید. آیا برای چنین امری نباید تجهیزات خاصی را پیش بینی کرد؟

ژنرال دوگل - ما بغیر از لشکرهای فعلی خودمان، برای امر اشغال ۴۰ هنگ دیگر پیش بینی کرده ایم. اما اگر فرانسه احساس نکند که در پیروزی شریک بوده است برای اجرای امر اشغال در وضع بدی قرار خواهد گرفت.

آقای چرچیل - من متوجه هستم. اما بواسطه کمی وسایل حمل و نقل در دریا، هر کاری مشکل است. واحدهائی که مشغول عملیاتند و یا فعلاً مجهز شده اند باید در مرحله اول مورد استفاده قرار گیرند. اگر جنگ در ظرف سه ماه خاتمه یابد، درباره واحدهای بزرگ جدید شما اقدام مفیدی نمیشود کرد و اگر شش ماه طول بکشد قضیه شکل دیگری بخود میگیرد.

آقای ایدن - بنا بر این همه چیز مربوط بطول مدت جنگ میشود.

آقای چرچیل - امریکائیا اظهار میدارند که اینک مشغول تجهیز ۱۴۰،۰۰۰ نفر از افراد فرانسوی هستند و فکر میکنند که بعداً تا ۴۰۰،۰۰۰ نفر را مسلح سازند.

ژنرال دوگل - امریکائیه‌ها افراد ما را مسلح می‌سازند تا آنها را بعنوان محافظین راه‌ها بکار برند در صورتیکه ما نظرم‌ان چیز دیگری است. بهر حال من سخنان شما را در باره شرکت در تسلیح احتمالی افرادمان بخاطر خواهم داشت.

آقای بیدو - دو چیز است که باید بخاطر داشت. اگر فرانسه در عملیات پیروزی شرکت نداشته باشد، افراد فرانسوی روحیه جنگجویی نخواهند داشت و آلمانها آنانرا بنظر فاتح نخواهند نگرست. در حالیکه فرانسویها نمی‌خواهند فقط وارث فاتحین باشند.

از طرف دیگر نباید فراموش کرد که ارتش جدید فرانسه از داوطلبان تشکیل یافته است. افرادی که امروز صبح در برابر شما رژه رفتند جزو ۵۰۰،۰۰۰ نفر سرباز فرانسوی هستند که بدون تعلیمات نظامی، بدون اسلحه و لباس، شجاعانه جنگیده‌اند. اینها بر علیه یک دشمن مبارزه نکرده‌اند بلکه انتقام گذشته را نیز گرفته‌اند. این افراد ممکن است در ظرف شش ماه بصورت جنگجویان مبرز در آیند.

ژنرال دوگل - آقای «بیدو» حق دارد. تمام این مسائل از نظر روان شناسی حائز اهمیت است.

آقای چرچیل - چیزی که بازم از مسائل سیاسی بشمار میرود، نقشی است که ارتش فرانسه پس از چند سال بعهده خواهد داشت.

ژنرال دوگل - این مسئله دیگری است. ما چنین دریافته‌ایم که شما با روسها و امریکائیه‌ها درباره تقسیم آلمان بمناطق اشغالی توافق کرده‌اید.

آقای چرچیل - صحیح است. موقتاً چنین امری صورت گرفته است.

ژنرال دوگل - ممکن است بپرسم چه پیش‌بینی‌هایی شده است.

آقای چرچیل - دو منطقه اشغالی در آلمان بوجود خواهد آمد: یکی منطقه روسها و دیگری منطقه غربی که شمال آن توسط انگلیسها و جنوب آن توسط امریکائیه‌ها اشغال خواهد شد.

آقای ایدن - شما از وقتیکه برای بحث در مسائل آلمان به « کمیسیون اروپائی لندن » دعوت شده‌اید هنوز در باره مسئله فوق اطلاعاتی دریافت نکرده‌اید؟
آقای ماسیلی - نه هنوز.

آقای ایدن - ما میخواهیم يك قسمت از منطقه اشغالی خود را بنفع شما تغییر دهیم.

ژنرال دوسل - کدام قسمت را؟

آقای چرچیل - باید در این باره بحث کرد. بین دوستان این قبیل مسائل سهولت حل میشود.

ژنرال دوسل - راجع باین مسئله با سایرین مذاکره کرده‌اید؟

آقای چرچیل - در « كبك » تصمیمی در این باره اتخاذ نشد... در آن هنگام هنوز راجع بشرکت فرانسه در اشغال آلمان صحبتی در بین نبود. بهرحال ما نظردمان مساعد است و امریکائیا هم نظر مساعد دارند.

ژنرال دوسل - اشغال آلمان مسئله خوش آیندی نیست، اما ما تصور می‌کنیم که تمام این کشور برای مدتی باید اشغال گردد. اگر این نظریه درست باشد ما مایلیم سهم خود منطقه اشغالی داشته باشیم و این امر یکی بعلت حفظ شئون ماست و یکی هم بسبب آنست که ما نمی‌توانیم نسبت به پوشش سرزمین خود در مشرق بی‌اعتنا باشیم. ما تجربه تلخی داشته و بازی خطرناکی را تحمل کرده‌ایم و دیگر نمی‌توانیم یکبار دیگر بگذاریم سرزمینمان مورد تجاوز قرار گیرد.

آقای چرچیل - امشب در ساعت ۶ رسماً ورود شما در کمیسیون مشورتی لندن، اعلام خواهد شد و در این کمیسیون است که باید نظریه شما بررسی گردد.

آقای ایدن - از هم اکنون ما از متفقین درخواست کرده‌ایم که :

الف - يك قسمت از منطقه ما بشما واگذار شود.

ب - يك قسمت دیگر نیز بخصوص برای شما در نظر گرفته شود. « کمیسیون

مشورتی » باید باین پیشنهاد رسیدگی کند.

از طرف دیگر قدرتهای شرکت کننده در کمیسیون نسبت بشرکت دادن متفقین کوچک نظر موافق دارند.

آقای بیدو - ممکن است تقسیمات ثانوی به «بلژیک» و «هلند» واگذار شود اما فرانسه باید منطقه‌ای خاص خود داشته باشد.

آقای چرچیل و آقای ایدن - ماکاملاً موافقیم. باید یک منطقه فرانسوی بوجود آید.

ژنرال دوگل - ما و شما برای توافق با روسها و امریکائیه‌ها در مورد آلمان ممکن است وضع مشترکی داشته باشیم؟

آقای چرچیل - بله ما باید وضع مشترکی داشته باشیم و خود شما در این باره بیشتر ذی‌نفع هستید.

ژنرال دوگل - استالین، در این باب چه فکر میکند؟

آقای چرچیل - ما در «مسکو» بخصوص در باره وضع جنگ، «لهستان» و «ممالک بالکان» گفتگو کردیم و توافق شد که «یونان» جزو منطقه نفوذ انگلستان، «رومانی» و «مجارستان» جزو منطقه نفوذ روسیه و «یوگسلاوی» و «بلغارستان» جزو مناطق مشترک باشد...

آقای ایدن - دولت فرانسه درست هنگامی وارد کمیسیون مشورتی میشود که روسها تمایل خود را دایر بر افزودن کار این کمیسیون ابراز میدارند. آنها تعداد افراد نمایندگی خود را زیادتر کرده‌اند و بدین ترتیب مسلماً میتوان مسئله آلمان را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار داد.

ژنرال دوگل - و همچنین مسائل مربوط بسایر کشورها را؟

آقای ایدن - بله

ژنرال دوگل - روی هم رفته شما هنوز در باره آلمان نقشه مشخصی ندارید.

آقای چرچیل - مقامات نظامی میخواهند در آلمان پایگاههای خود را حفظ

کنند و در این نقاط پادگان داشته باشند و ضمناً فرودگاهها را نیز تصرف نمایند

از این نقاط سونهای متحرك مجهز بسلاح سبك باطر اف گسیل دارند. آلمانها هم طبق این نقشه يك پليس محلی خواهند داشت و مسئول حفظ نظم و تأمين زندگی اهالی خواهند بود.

بنا بر این تأسیسات اشغالی متفقین لزوماً شامل واحدهای بزرگ نخواهد بود.
ژنرال دووئل - گذشته از مسائل نظامی در مورد اشغال آلمان، آیا درباره اقداماتی که از نظر اقتصاد آلمان باید بعمل آید فکری کرده‌اید؟
آقای چرچیل - راستش را بخواهید هنوز تصمیمی در این باره گرفته نشده. در تهران نظریات جالبی ابراز شد ولی همه مبهم بود. در «کبک» و «مسکو» ما سعی کردیم قضیه را از نزدیکتر بررسی کنیم. ما همه در واقع سفیران حسن نیت هستیم.

در باره «رور» و «سار» بین ما و امریکائیا توافق شد که از این پس این نواحی نباید خاص آلمان باشد بلکه تا چند سال باید برای روسیه و سایر ممالک آسیب دیده مواد لازم تهیه کند.

ژنرال دووئل - می بینم که شما بخصوص از «رور» و «سار» نام میبرید. درست است که آلمانها پس از معاهده «ورسای» و بعد از آنکه معادن ما بآنان تعلق گرفت از «سار» استفاده زیادی برده‌اند.

آقای ایدن - این مسئله نیز مورد بررسی قرار گرفت که بعد از بهره برداری روسیه و سایر کشورهای آسیب دیده از «رور» تا میزانیکه حق آنهاست، این ناحیه تحت کنترل بین المللی قرار گیرد. اما هنوز درباره طرز اجرای این کنترل تصمیمی اتخاذ نشده است.

ژنرال دووئل - آیا شما در این کنترل شرکت خواهید کرد؟

آقای چرچیل - هنوز تصمیمی گرفته نشده.

آقای ایدن - روسها با این نقشه مخالفتی ندارند.

ژنرال دووئل - «روزولت» چگونه؟

آقای چرچیل - آمریکائها نسبت به آلمان خیلی سخت گیرند و باین جهت معتقدند که باید «لهستان» ناحیه «سیلزی» را تا رود «ادر» تصرف کند.

آقای ایدن - روسها، امریکائها و انگلیسها در این مسئله توافق دارند اما لهستانها هنوز آنرا نپذیرفته‌اند.

آقای بیدو - طبق گزارشهای رسیده، لهستانها ممکن است در باره مسئله تنظیم سرحدات موافقت کنند. چیزی که آنها را مشوش میکند مسئله خطری است که استقلال حکومت آینده لهستان را تهدید میکند.

آقای ایدن - لهستانها با تردید و دودلی خود مرتکب اشتباه میشوند. اگر زودتر مرزهایی را که امروز بدان رضامیدهند، قبول کرده بودند، مسئله روابط آنها با کمینه «لوبلین» مطرح نمیشد.

آقای چرچیل - تصمیم داریم به «لهستان» فضائی حیاتی معادل سرزمین قبل از جنگش بدهیم اما هیچوقت نمی‌خواهیم ویرا بمرزهای سابقش برسانیم. لهستانها میتوانند «داننزیگ»، سرزمینهای «پروس شرقی» و هرچه را که تارود «ادر» بتوانند متصرف شوند روسها با این امر موافقتند، امریکائها بخصوص پس از انتخابات نظر موافق دارند. لهستانها «لوو» و همچنین «ویلنو» را که برخلاف میل فرانسه و انگلستان تصرف کرده بودند از دست خواهند داد.

طبق این نقشه سرزمینهای آلمانی نشین که قریب ۷ میلیون نفر جمعیت دارد از این کشور منتزع میشود. عده‌ای از ساکنین این مناطق بجای کارگرانیکه بخدمت نظام میروند برای نوسازی کشورهای متفق آسیب دیده بکار خواهند رفت و عده‌ای دیگر خواهند توانست در آلمان که کارهای نوسازی آن احتیاج بکارگرددارد مجدداً کار بیابند.

ژنرال دوگل - خوشوقتیم که می‌بینم نظر شما در باره «لهستان» تقریباً با نظر ما یکی است. لهستان باید زندگی کند و استقلال داشته باشد. ما متوجهیم که لهستانها متأسفند که «لوو» را از دست میدهند اما میتوان این ناحیه را با مناطقی

از جانب «ادر» جبران کرد و این امر تضمینی بر علیه بازگشت سیاست «بك» پدید می آورد. اما در باره جمعیت باید گفت که کثرت موالیدلهستان بتدریج وضع را اصلاح میکند.

آقای چرچیل - تبادل افراد بین یونان و ترکیه که سابقاً انجام شد باعث امیدواری بود.

ژنرال دوسل - بله! این تجربه‌ای بود برای انتقال جمعیت که ممکن است برای مغرب اروپا نیز ارزش داشته باشد. اما درباره لهستانها باید دقت کرد که بابرقراری يك حکومت بی اعتبار، یکبارہ تحت تسلط روسها در نیایند. ما میخواهیم لهستان بصورت يك کشور مستقل باشد.

آقای چرچیل - در این باره روسها رسماً مرا مطمئن کرده اند که «بلشویسم» از خط کورزون، تجاوز نمیکند. روسها فکر ایجاد «پان اسلاویسم» را انکار نمیکنند و نمی خواهند با استقلال کشورهای «بالکان» تجاوز نمایند و من امروز حرف شما را باور میکنم. شاید پس از ده سال بهنگامیکه «اسنالین» مثل من سالخورده شد قضایا عوض شود.

ژنرال دوسل - آیا در «ایتالیا» شما «بونومی» را قبول کردید؟

آقای چرچیل - من میخواستم «بادولیو» باقی بماند.

ژنرال دوسل - میدانم، و بهمین جهت این سؤال را کردم.

آقای چرچیل - رژیم تازه ضعیف است. با وجود این ایتالیاییها قبول کرده اند که مبارزه نمایند. در ایتالیا اختلالاتی بروز خواهد کرد همچنانکه در «یونان» بروز کرده است. در «یوگسلاوی»، «تیتو» کارش بی نقص نیست ولی او با دشمنان ما جنگ می کند و این محکی است که در همه جا روش ما را تعیین مینماید.

ژنرال دوسل - روی هم رفته در مورد ایتالیا شما انتظار میکشید؟

آقای چرچیل - ارتش ما در ایتالیا باید خطوط عقب خود را مرتب کند.

ایتالیا خیلی صدمه دیده است.

ژنرال دوگل به «آقای ایدن» - شما در مجلس عوام اظهار کردید که

ایتالیا دوباره مستعمرات خود را بدست نخواهد آورد؟

آقای ایدن - بله. نقشه ما مبنی بر اینست که ایتالیا در مورد مستعمرات

هیچگونه ادعائی نداشته باشد.

آقای چرچیل - نقشه ما همواره متکی بر این بوده است که تا هنگام صلح،

جز از راه موافقت دوستانه هیچگونه تغییراتی در سرزمینها داده نشود و این وضعی

است که ما درباره مسئله «لهستان» در مقابل روسیه اتخاذ کرده‌ایم و سیاستی است که

ما در مورد ایتالیاها نیز اجرا می‌کنیم.

آقای ایدن - عقیده ما اینست که آنها حقی قابل درخواست و اعتنا ندارند و

از این عقیده و روش هیچگاه عدول نکرده‌ایم.

آقای چرچیل - و اما راجع بخودمان باید بگویم که ما هیچگونه هوس

کشور گشائی نداریم. ما از نظر اقتصادی در پایان جنگ تا مدتی ضعیف خواهیم

بود اما هیچگونه اعائی بضرر هیچکس و بخصوص نسبت بملت برادرمان فرانسه

نخواهیم داشت و در هیچ نقطه دنیا حتی در «سوریه» ما قصد نداریم از پایگاههای

شما استفاده بریم.

ژنرال دوگل - آیا رئیس جمهور امریکا در «کبک» در باره نقشه خود

در مورد پایگاهها با شما صحبت کرده است؟

آقای چرچیل - مقصودتان «داکار» است؟

ژنرال دوگل - بله، و «سنگاپور».

در «واشینگتن» رئیس جمهور نظر خود را برای من تشریح کرد و خاطر نشان

ساخت که وی خود را مانند «تراستی» یا نگهبان قاره امریکا میداند و امنیت این

قاره ممکن است محتملا توسل به پایگاههای فرانسه، انگلیس و هلند را بخصوص

در اقیانوس آرام ایجاب کند. او ضمنا به «داکار» نیز اشاره کرد. من جواب دادم:

«اگر منظورتان رها کردن این پایگاههاست، با آن موافق نیستم. اگر بعکس يك سیستم بین‌المللی را پیشنهاد میکنید که با اجرای آن این پایگاهها وضعی یکنواخت پیدا کنند و ضمناً قدرت هر کدام محفوظ بماند در این صورت میتوانیم در باره آن بحث کنیم.»

آقای چرچیل - آیا بعقیده شما این پایگاهها باید تحت نظارت «سازمان ملل متحد» قرار گیرد؟

ژنرال دوگل - نه، فقط حق استفاده از آنها باین سازمان داده میشود.

آقای چرچیل - با وجود این لازم است يك سازمان امنیت بین‌المللی بوجود آید که امتیازاتی در بعضی نقاط دنیا داشته باشد. بعقیده من امریکائها میتوانند پایگاههای ژاپونیا را که در اقیانوس آرام متصرف شده‌اند نگاه دارند. انگلیس برای امریکا تسهیلات فوق‌العاده‌ای در «آنتیل» قائل شده و در مقابل امریکا ۵۰ اژدرافگن مستعمل بما داده است که هیچ فایده‌ای از آنها نبرده‌ایم. هدف این معامله پیوستن «ایالات متحده» بمسیر پیش آمدها و تحولات بوده است بدین ترتیب ما امتیازات زیادی بمتحدین خود داده‌ایم. من از تصمیمی که شما اتخاذ کرده‌اید بسیار خوشوقتم. ما نیز مثل شما حاضر نیستیم حق حاکمیت خود را از دست بدهیم.

ژنرال دوگل - بله، فقط شما باید پایگاههای خود را اداره کنید و فقط ما باید حق اداره پایگاههای خود را داشته باشیم.

آقای چرچیل - ممکن است شوراهاى محلى بوجود آید.

ژنرال دوگل - ما خبرهای خوبی از «هندوچین» داریم.

آقای چرچیل - من میدانم که «موننت باتن»، «بلزو» را پذیرفته است و آنها باتفاق، يك کار تحقیقاتی و اطلاعاتی را در «هندوچین» آغاز کرده‌اند.

ژنرال دوگل - مسئله لازم، اینک اعزام نفرات بآن سامان است.

آقای چرچیل - باید در این باره با امریکائها صحبت کرد. «موننت باتن» با آنکه فرمانهای عملیات را مستقیماً از ما میگیرد وابسته به :

Combined Chiefs of Staff است. روابط ما در حوره Combined Chiefs of Staff بسیار خوب است و اگر سوء تفاهماتی پیداشود مستقیماً بین روسای ستاد طرفین یا بین رئیس جمهور آمریکا و من بر طرف می‌گردد، هیچوقت روابط ما با امریکائیا و روسها و شما بدین خوبی نبوده است.

ژنرال دوگل - درباره روابط آینده می‌خواهم بصراحت با شما گفتگو کنم. نکته اساسی آنست که فرانسه حس کند انگلستان برای تجهیز نیروی فرانسه اقدامی بعمل آورده است.

آقای چرچیل - همه چیز با امریکائیا مربوط است.

ژنرال دوگل - شاید. اما ملت ما به این تمایزات فنی واقف نیست درحالیکه همکاری مستقیم انگلستان در وی اثرات مطلوب خواهد داشت.

آقای چرچیل - «بیدل اسمیت» موافق است که ما بمیل خود از مواد خود بهره برداری کنیم. اما همانطور که گفتم تجهیزات قابل استفاده باید بواحدهائی که قبل از خاتمه جنگ آماده میشوند اختصاص داده شود.

ژنرال دوگل - ما در باره مسائلی صحبت کردیم که بین ما مشترك است مثل مسلح کردن واحدهای ما، اشغال سرزمینهای منصرفی، حل مسئله آلمان و سرنوشت اروپای شرقی که هنوز نتوانسته‌ایم در باره آن بحث کنیم. ما فرانسویها هدفی نداریم جز اینکه خود را دوباره بسازیم و اتحاد با شما و روسیه و طبعاً دوستی با امریکائیا را حفظ کنیم و چنانچه امریکائیا را از هوس برهم زدن آنچه وجود دارد بر حذر داریم خدمتی بآنها انجام داده‌ایم. ما و شما مدت‌هاست که در هندوستان، در هندوچین و در بعضی از مواضع «شرق دور» مستقر شده‌ایم. ما این کشورها را خوب می‌شناسیم و میدانیم که نباید در آنها بتحولات و تغییرات نسنجیده دست زد. در مورد «سوریه» و «لبنان» ما استقلال واقعی آنها را میخواهیم و در «عراق» و «مصر» رفتاری مانند شما پیش می‌گیریم. تصور نمی‌کنیم نفوذ ما در «مدیترانه

شرقی، مزاحمتی برای شما فراهم سازد. ما در «عراق» و «فلسطین» یا «مصر» کاری برضد شما انجام نمی‌دهیم و بعدها نیز انجام نخواهیم داد. گذشته از آن در مسئله شرق در ۱۹۰۴ و سپس در ۱۹۱۶ بتوافق رسیده‌ایم چرا نتوانیم امروز نیز همان روش را پیش گیریم؟

آقای چرچیل - کشورهای بزرگ صاحب مستعمره طبعاً نظریات مشترك دارند و برای روسها و امریکائیا آسانتر است که وضعی بی تفاوت اتخاذ کنند.

ژنرال دوئل - مسلماً همینطور است و بهمین جهت باید از مناقشات اضافی احتراز کنیم.

آقای چرچیل - حوادث دنیا درجهتی که شما امیدوار بودید چنان سرعت پیش رفته است که شما میتوانید اینک صبر پیشه گیرید و بآتیه اعتماد کنید. سعی کنیم قضا یا از با بدبینی ننگریم و مذاکرات خود را دنبال کنیم. من وقتیکه از مصر میگذشتم از مقامات نظامی انگلیسی پرسیدم چرا آنها در ممالک شرقی مدیترانه بساختن تأسیسات اقدام می‌کنند و آنها جواب دادند که این نقاط بمراتب از یابان‌های مصر و فلسطین برای سازمان پایگاههای تعلیماتی مناسبتر است. سپس پرسیدم چرا این بناهای موقت را از سنگ میسازند. بمن پاسخ داده شد که در این نقاط چوب کمیاب و بعکس سنگ فراوان است. باوجود این بشما اطمینان میدهم که ما میل نداریم جای شمارا در «سوریه» یا «لبنان» بگیریم.

ژنرال دوئل - بنا بر این چرا اصرار دارید که ما از فرستادن دسته‌های مخصوص در این نقاط منصرف شویم؟ ما برای برقراری نظم که تا پایان قیمومت مسؤلیت آنرا داریم، باین افراد نیازمندیم.

آقای ایدن - من تصور می‌کردم که شما میخواهید قبل از پایان جنگ دسته‌های مخصوص باین کشورها اعزام دارید.

ژنرال دوئل - نه! ما میخواهیم هنگامیکه جنگ خاتمه یافت باین کار اقدام کنیم و تا آنوقت هم بطوریکه میدانید مسؤلیت نظم را در این کشورها بعهده داریم.

آقای ایدن - من فکر می‌کردم شما پیش از خاتمه جنگ این نقل و انتقالات را انجام خواهید داد.

آقای ماسیلی - نه!

آقای بیدو - تاریخی برای اینکار پیش بینی نشده؟

ژنرال دوگل - باید روزی مسئله «خاور نزدیک» را بطور کلی مورد بررسی قرار داد.

آقای چرچیل - وقتی شما بکشورهای «مدیترانه شرقی» وعده استقلال دادید اوضاع «مدیترانه» خیلی بحرانی بود، ما هم این وعده شما را تضمین کردیم. **ژنرال دوگل** - ما از این وعده خود سر باز نخواهیم زد.

آقای چرچیل - ما حقوقی را که فرانسه بموجب پیمان در کشورهای مدیترانه شرقی دارد انکار نمی‌کنیم و برای داشتن موقعیتی در این نقاط نظیر آنچه در عراق داریم با شما بمناقشه نمی‌پردازیم. البته موقعیت ما عالی نیست ولی رضایت بخش است بنابراین فکر هر گونه توسعه طلبی را از جانب ما در «سوریه» و «لبنان» از سر بیرون کنید.

آقای بیدو - ما فکر نمی‌کنیم که انگلیسها نقشه شوم جانشینی ما را در خاور میانه درس داشته باشند. اما مأموران محلی ما گاهی تصور می‌کنند که مأموران شما برفتن ما راغبند و منتظرند جای ما را بگیرند. آنچه ما می‌خواهیم اینست که طبق پیمان، ما در این ممالک حضور داشته باشیم.

آقای چرچیل - این ممالک با استقلال خود علاقه دارند و شما باعث بروز تشنجاتی خواهید شد.

آقای ایدن - ما ب مردم «سوریه» و «لبنان» گفته‌ایم که طرفدار قرارداد هستیم اما روسها و امریکائیا لحن دیگری دارند و این امر تعجب آور نیست.

آقای بیدو - حضور ما در «سوریه» و «لبنان» که در آنجا فرانسویان بضدیت یکدیگر برخاسته‌اند وظیفه مقدسی را تشکیل می‌دهد. مجادله ما در این

زمینه بمنزله خاری است که برای بهبود روابط فیما بین باید از میان برداشته شود.

آقای چرچیل - در کتفرانس صلح، من درباره خواستهای شما نسبت به «سوریه» و «لبنان» پافشاری خواهم کرد اما نه بحدی که دوباره باعث بروز جنگ شود.

ژنرال دوگل - در هر حال بصلاح شماست که ما را هر چه بیشتر در جریان مسائلی که مربوط بمصالح فیما بین است بگذارید. این امر از بروز سوء تفاهم جلوگیری خواهد کرد. ما هم نسبت بشما همین رفتار را پیش خواهیم گرفت.

آقای چرچیل - امروز دیگر مستعمرات وسیله خوشبختی و یا علامت قدرت نیستند. هندوستان برای ما بارسنگینی است. نیروی دریائی یا هوائی مدرن بیش از سرزمینهای ماوراء دریاها ارزش دارد.

ژنرال دوگل - شما حق دارید. معهدنا هیچوقت «سنگاپور» را با این نیروها معاوضه نخواهید کرد.

آقای چرچیل - ما بایکدیگر تبادل نظری بی نهایت دوستانه کردیم که باید بزودی آنرا تجدید نمائیم. مسئله اساسی اینست که باید فرانسه ای نیرومند بوجود آورد اما کمک بشما برای اینکار فعلاً بعلت کم بود وسایل مشکل است. در عین حال نیرومند ساختن فرانسه وظیفه اصلی شما بشمار میرود. اجازه دهید نسبت بتوفیقی که در برقراری ثبات در کشور خود داشته اید بشما تبریک بگویم. امروز نمایش نیروی فرانسه واقعاً جالب بود. قبل از عزیمت من مردم انگلستان میترسیدند.

ژنرال دوگل - یعنی از F.F.I. (قوای داخلی فرانسه)؟

آقای چرچیل - بله، اما همه چیز بخوبی گذشت.

ژنرال دوگل - همیشه بجاست که بفرانسه اعتماد داشته باشیم.

اعلامیه دولت

پاریس، ۱۴ نوامبر ۱۹۴۴

آقای «بیدو» وزیر امور خارجه امروز صبح با آقای «بوگومولف» سفیر

اتحاد شوروی و آقای «داف کوپر» سفیر بریتانیای کبیر و آقای «جفرسون کافری» سفیر ایالات متحده ملاقات کرد. این آقایان از طرف دولتهای متبوعشان مأموریت داشتند که از دولت فرانسه برای تعیین نماینده دائمی در «کمیسیون مشورتی اروپائی لندن» دعوت بعمل آورند.

نماینده فرانسه با حقوقی مساوی با نمایندگان امریکا، بریتانیا و روسیه در این کمیسیون شرکت خواهد کرد.

تلگرام به «ژنرال دو لا تر دو تاسینی»

پاریس ۲۰ نوامبر ۱۹۴۴

ملت فرانسه باغرور و سر بلندی از مراحل پیروزی ارتش یکم خود در «مون بلیار» و «بلفور» و «راین» آگاه شده است.

من بشما و واحدهای پرارزشی که تحت فرماندهی شماست مراتب خرسندی عمیق خود و دولت را ابلاغ میکنم.

تمام مردم کشور با اعتماد کامل پیشرفت سر بازان خود را دنبال می کنند.

اعلامیه رئیس دولت

پاریس، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۴

عناصر بیش رفته «ارتش یکم فرانسه» روز ۱۹ نوامبر در ساعت ۱۹ در جنوب شرقی «مولهوز» به «راین» رسیدند.

مذاکرات «ژنرال دو گل» با «مارشال استالین» در «گرملین»

۲ دسامبر ۱۹۴۴، ساعت ۲۱

«مارشال استالین» دست «ژنرال دو گل» را فشرد و از وی خواهش کرد که روبروی او پشت میز بزرگی که رومیزی سبز داشت و کاغذ و مداد روی آن دیده

میشد بنشینند. سپس از وی پرسید که آیا مسافرت بوی خوش گذشته است یا نه و چون ژنرال جواب مثبت داد وی با مداد قرمزی که در دست داشت بر روی کاغذ شروع بکشیدن اشکال هندسی کرد و منتظر ماند تا مخاطبش مذاکره را آغاز کند. ژنرال دوگل از اینکه مهمان دولت شوروی است ابراز خوشوقتی نمود و از مارشال تشکر کرد که توسط سفیر خود، «بوگومولف» از وی برای این مسافرت دعوت بعمل آورده است.

مارشال درباره توقف ژنرال در «باکو» و احساسی که از دیدار «استالینگراد» بوی دست داده سؤالاتی کرد. ژنرال عملیات نوسازی را که در این شهر پرافتخار آغاز شده تحسین کرد. آنگاه مارشال از وضع مادی فرانسه پس از آزادی جویاشد و پرسید آیا عوامل تولیدی بصورتی رضایت بخش دوباره بکار افتاده است. ژنرال با شکلات زیادی که دولت باید از سر راه خود بردارد اشاره کرد و خصوصاً مسئله کمی وسائط نقلیه و مواد اولیه را خاطر نشان ساخت...

سپس ژنرال بوضع عمومی فرانسه در اروپا و دنیا پرداخت و یاد آورد که ایجاد يك فرانسه قوی در قاره اروپا با بودن روسیه نیرومند، بهترین ضامن امنیت است و ازدولت روسیه که پیشنهاد داده بود فرانسه بعنوان عضودائمی در «کمیسیون مشورتی امور اروپا» پذیرفته شود اظهار امتنان کرد.

مارشال اظهار داشت که جریان امور بخودی خود درست شد و عقیده مند بود که فرانسه باید مقامی را که سزاوار است احراز کند.

«ژنرال دوگل» گفت که شکست ۱۹۴۰ در حقیقت حادثه‌ای بود که در اثر اشتباه استراتژیکی و تشکیلات بوجود آمد و در اثر این اشتباه، فرانسه از وسایل نظامی مطلوب محروم گردید. اما در این فاجعه يك عامل دیگر هم تأثیر داشت و آن این بود که فرانسه با وجود اینکه همواره در معرض تعرض آلمان بود در طی مذاکرات عهدنامه «ورسای» نتوانسته بود متفقین غربی خود را بلزوم تأمین امنیت واقعی مرزهای خود متقاعد سازد. پیشنهادهای «کلمانسو» در «شورای عالی» درباره

«راین» بدبختانه مورد توجه قرار نگرفته بود و تضمین‌هایی که بما داده شده بود جنبه خیالی و تصویری داشت. در آن هنگام روسیه حضور نداشت و ما از همکاری وی محروم بودیم. مسلماً «شوروی» احتیاجات فرانسه را بهتر درک میکرد زیرا وضع این کشور در برابر خطر آلمان درست مثل ما بود. اینک باید سعی کرد چنین اشتباه شومی در نظام صلح فردا تکرار نشود.

در پاسخ سؤال مارشال که آیا «ژنرال دو گل» نقشه‌ای طرح کرده است، ژنرال گفت که سرحد جغرافیائی و نظامی فرانسه «راین» است و اشغال این خط برای امنیت ما ضروری است.

مارشال اظهار داشت: «در حقیقت تعیین «راین» بعنوان خط مرزی فرانسه کاری صحیح و مخالفت با آن دشوار است.» آنگاه پس از چند ثانیه تفکر افزود: «با وجود این هیچ خط مرزی طبیعی هر چند مستحکم باشد، يك تضمین مطمئن برای امنیت بشمار نمیرود مگر اینکه بوسیله يك ملت متحد و يك ارتش قوی حمایت شود. نباید بتصورواهی امنیت، همچنان که در مورد خط «ماژینو» پیش آمد، بخواب راحت فرو رفت. در کشور ما کسانی هستند که معتقدند باید مرزهای ما روی جبال «کارپات» باشد زیرا این خط کوهستانی پشتیبان طبیعی روسیه است. اما اگر ما ضعیف و مردد باشیم، «کارپات» ما را حفظ نمی‌کند. از طرف دیگر امنیت باید بوسیله پیمانهای بین ملتهای دوست تضمین گردد. تاریخ دو جنگ نشان داده است که نه فرانسه و نه روسیه و نه هر دو این کشورها با هم برای خاتمه دادن بکار آلمان، بحد کافی قوی نیستند و برای رسیدن باین منظور همکاری سایر قدرتها لازم است. بنابراین فقط با يك توافق استوار بین «اتحاد شوروی»، «فرانسه»، «بریتانیای کبیر» و «امریکا» ممکن است بيك پیروزی کامل و صلح مداوم دست یافت. اتحاد شوروی و فرانسه به تنهایی نمیتوانند مسئله «راین» را حل کنند. آیا، «ژنرال دو گل» درباره این امر با «لندن» و «واشینگتن» نیز مذاکره کرده است؟» «ژنرال دو گل» جواب داد که توافق چهار قدرت درباره این مسئله و بسیاری

مسائل دیگر ضروری است و این توافق با شرکت فرانسه در کارهای «کمیسیون مشورتی امور اروپائی» بسیار آسان می‌شود. اما باخطر نشان ساختن تقاضای فرانسه درباره «راین»، ژنرال امیدوار است که اتحاد شوروی بسبب وضع مشابهش با فرانسه و بعلت همان خطرات که وی را تهدید می‌کند بهسولت متوجه حقانیت ادعای ما خواهد شد و آنرا اصلاح خویش تشخیص خواهد داد و در موقع لزوم در برابر سایر قدرتهای متحد از آن دفاع خواهد کرد.

ژنرال سپس افزود که اگر تا کنون بتقاضای «مارشال استالین» فقط صحبت از مرز غربی آینده آلمان بوده، باعث امتنان خواهد بود اگر مارشال نظر و نقشه دولت شوروی را درباره مرز شرقی آلمان نیز بیان کند.

مارشال پاسخ داد که سرزمینهای سابق «لهستان» در «پروس شرقی» و «پومرانی» و «سیلزی» باید قانوناً بلهستان واگذار شود. «ژنرال دوگل» پرسید: «یعنی تا حد مرزی «ادر».

مارشال جواب داد: «ادر» و حتی دورتر از آن یعنی «ادر» و «نایس» بعلاوه باید در مرزهای «چکوسلواکی» نیز تجدید نظر بعمل آید و سرحدات سال ۱۹۳۸ بوی داده شود.»

«ژنرال دوگل» خاطر نشان ساخت که تنظیم این مرزها روی همان اساس جغرافیائی و احتیاجات نظامی است که ملت فرانسه درباره «راین» دارد. ضمناً ژنرال متوجه شد که مسئله مرز شرقی آلمان برای «مارشال استالین» حل شده است و این مسئله بستگی بنظر متحدین روسیه ندارد و اما قضیه مرز غربی هنوز فیصله نیافته زیرا «واشینگتن» و «لندن» هنوز در این موضوع تبادل نظر نکرده اند.

آنگاه «مارشال» بهتضمین صلح وامنیت اشاره کرد و گفت که این مسئله بنظر وی بستگی دارد به توافق کامل بین متفقین بزرگ یعنی کسانی که سنگینی جنگ را تحمل میکنند و خاطر نشان ساخت که اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر در این زمینه يك موافقت نامه بیست ساله امضاء کرده اند و بجاست اگر اتحاد شوروی و

فرانسه نیز موافقت نامه‌ای بهمین ترتیب بین خود داشته باشند تا خود را در برابر خطر مشترک هجوم مجدد آلمان حفظ کنند.

«ژنرال دو گل» در جواب گفت که این آرزوی دولت اوست و افزود که چون دو کشور ما همسایه آلمانند بیش از سایرین بدفاع مشترک خود علاقه دارند و بهمین جهت هم قبلا قرارداد سال ۱۸۹۲ و سپس پیمان ۱۹۳۵ را بین خود منعقد نموده‌اند. پیمان اخیر میتواند بعنوان پایه مذاکرات برای توافقی منطبق با اوضاع کنونی بکار رود.

«مارشال استالین» و «آقای مولوتف» خاطر نشان ساختند که پیمان ۱۹۳۵ هیچگاه عملی نشده است. اتحاد شوروی با تجربه تلخی که دارد حاضر نیست موافقتنامه‌ای را امضا کند که نیت صمیمانه و استوار برای احترام مفاد آن وجود نداشته باشد. «ژنرال دو گل» خاطر نشان ساخت که وی «پیرلاوال» نیست و اگر با شوروی پیمانی منعقد میکند برای بکار بستن کامل آن و ایجاد توافق بین فرانسه و روسیه است.

«مارشال استالین» و «آقای مولوتف» این وعده اطمینان بخش را با خوشحالی استقبال کردند و قرارداد که پیمان مورد بحث بر پایه توافق کامل و همکاری نزدیک چهار متفق بزرگ و تمام «ملل متحد» تنظیم گردد. «ژنرال دو گل» در ساعت ۲۳ کاخ «کرملین» را ترک کرد.

مذاکره «ژنرال دو گل» با «مارشال استالین» در کاخ «کرملین»

۶ دسامبر ۱۹۴۳ - ساعت ۱۸

اشخاص حاضر:

ژنرال دو گل

آقای بیدو

مارشال استالین

آقای مولوتف

آقای گارو

آقای بوگومولف

آقای دژان

آقای پودزرف

«ژنرال دوگل» - من درخواست کردم که امروز شما را ملاقات کنم. ما می‌خواهیم در مدت اقامتتان در مسکو چند مسئله که امروز مطرح خواهد شد با توافق مورد بحث قرار دهیم و مایلیم نظر شما را بدانیم و چنانچه بخواهید نظر خود را بیان کنیم.

«مارشال استالین» - خواهش میکنم.

ژنرال دوگل - ما طرح قراردادی را درباره اقداماتی که فرانسه و اتحاد شوروی برای امنیت مشترک خودشان در برابر آلمان میتوانند انجام دهند بشما تسلیم کردیم و با توافق درباره آن بحث خواهیم کرد. اما بموازات این طرح یک رشته مسائل دیگر نیز وجود دارد که لازم است بین ما روشن شود و در این باره اجازه می‌خواهم چند سؤال صریح مطرح کنم. آنچه من می‌گویم مستدل و صادقانه است.

بپردازیم بمسئله «لهستان» و کمی بعقب برگردیم.

«مارشال استالین» میدانند که از مدتها قبل بعلم گوناگون مدنی، دینی و سیاسی و غیره، فرانسه و لهستان با علائق مشترک بیکدیگر مربوط بوده‌اند.

مارشال استالین - بله میدانم.

ژنرال دوگل - از مدتها قبل فرانسه سعی میکرد «لهستان» را بین ممالک مجاورش مستقل نگاه دارد اما بالاخره بانجام این کار توفیق نیافت و «لهستان» از دست رفت.

پس از جنگ گذشته، فرانسه میل داشت که لهستانی قادر بمقابله با آلمان بوجود آید و هنگامیکه بعد از ۱۹۱۸ برای تجدید حیات لهستان تشریک مساعی نمود هدف سیاسیش همین بود.

ما میدانیم نتیجهی سیاسی که «لهستان» بین دو جنگ پیش گرفت چه بود.

سیاست «بک» (و کسانی که مانند او بودند) ما را بی‌نهایت ناراضی کرد و ما و شما را بشدت در معرض خطر قرار داد.

ما خطراتی را که بازگشت بچنین سیاستی از طرف «لهستان» نسبت به آلمان شکست‌خورده برای صلح و بالاخص برای اتحاد شوروی وجود دارد در نظر داریم و میدانیم که آلمان همواره میخواست است که از لهستان برای چنین سیاستی استفاده کند.

مارشال استالین - آلمان می‌خواهد لهستان را ببلعد و همیشه هم این فکر را تعقیب خواهد کرد.

ژنرال دوگل - اما سعی میکند قبل از بلعیدن از آن استفاده برود و ما فرانسویها مایلیم شرایطی بوجود آید که آلمان نتواند یکبار دیگر اینکار را انجام دهد و من علاقه دارم که این مطلب را که واقعیتی است در اینجا بگویم.

بنابراین ما بهیچوجه با مرزهای غربی آلمان، آنطور که «مارشال استالین» در جلسه قبل بیان کردند مخالف نیستیم و فکر میکنیم که چنین راه‌حلی مانع توافق آلمان و لهستان خواهد شد.

مارشال استالین - شما حق دارید.

ژنرال دوگل - اگر در همین ضمن توسعه لهستان در مغرب موجب پیداشدن راه حلی برای مرزهای شرقی شود ما کاملاً با آن موافق خواهیم بود.

مارشال استالین - مرز شرقی لهستان که توسط «کلمانسو» هم تایید شده همان خط «کورزون» است.

ژنرال دوگل - ما بهیچوجه مخالف خط «کورزون» نیستیم، البته در صورتیکه در مغرب، لهستان بتواند آنرا جبران کند.

مارشال استالین - الحاق این سرزمینها در مغرب به لهستان ضروری است و ارتش ما در این باره اقدامات لازم را بعمل خواهد آورد.

ژنرال دوگل - با وجود این ما معتقدیم که لهستان همانطور که «مارشال

استالین، نیز همیشه عقیده داشته‌اند، باید يك کشور مستقل باقی بماند. مارشال استالین - مسلماً، جای کوچکترین تردیدی در این قسمت نیست. ژنرال دوگل - ما میدانیم که وضع حاضر، روحیه بسیاری از لهستانیها را خراب کرده است و نمیدانیم پس از آنکه ملت لهستان بوسیله ارتش سرخ آزادی یافت چگونه فکر خواهد کرد. پس از رفع مشکلات و از بین رفتن انقلابات ممکن است موقعیت سیاسی خوبی برای لهستان پیش آید که برای روابطوی با اتحاد شوروی و فرانسه مناسب و مساعد باشد.

من مایلم بدولت شوروی خاطر نشان سازم که در آنوقت و حتی از همین حالا اگر فرانسه موقعیت و امکاناتی برای نفوذ در افکار مردم لهستان پیدا کند، اقدام لازم را بعمل خواهد آورد و اینکار را با شورت منقیش یعنی اتحاد شوروی، بریتانیای کبیر و ایالات متحده انجام خواهد داد.

همانطور که دولت شوروی اطلاع دارد، ما از ابتدا با دولت موقت «لهستان» در لندن، رابطه داشته‌ایم و هنوز هم این رابطه را حفظ کرده‌ایم. این امر از زمان «سیکورسکی» آغاز شد و هنوز ادامه دارد. از طرف دیگر تا هنگامیکه لهستانیها ارباب سرزمینهای خود نباشند ما از نظر عملی اشتیاقی به ارتباط آنان نداریم و فعلاً جریان اوضاع را زیر نظر داریم. حقیقت وقتی ظاهر خواهد شد که «لهستان» آزاد گردد. تکرار میکنم که ما حاضریم نفوذ خود را در لهستانیها برای ایجاد اتحاد بین آنها و قبولانیدن مرزهای جدید و پدید آوردن وضعی کاملاً دوستانه نسبت به فرانسه و اتحاد شوروی بکاربریم.

مارشال استالین - متوجه شدم. شما از من سؤال کردید منم از شما سؤال میکنم. ممکن است بگوئید، «بلوک غربی» چیست؟

ژنرال دوگل - ممکن است از شما بپرسم منظورتان چیست؟ درباره چنین «بلوک» حرفهائی زده شده اما ما فرانسویها خود را متعلق بقاره اروپا میدانیم و از اینکه اروپا بچندقطعه تقسیم شود متنفریم. فکر ایجاد يك «بلوک» غربی یا شرقی،

شمالی یا جنوبی بنظر ما کاملاً غیر منطقی است. اما اینرا هم باید بگویم که ما معتقدیم بین کسانی که منافع مشترك دربارہ بعضی امور دارند باید اقدامات مشترکی صورت پذیرد.

در حقیقت در اروپا جز يك «بلوك» نباید وجود داشته باشد و آنهم باید از کسانی تشکیل شود که مایلند مورد تجاوز آلمان واقع نشوند و بهمین دلیل است که پس از آزادی فرانسه، اولین موافقتنامه که ما يك قدرت خارجی پیشنهاد می کنیم همین است که بشما عرضه مینمائیم.

در عین حال بدیهی است که ما همسایه‌هائی چون «بلژیک»، «هلند»، «لوگزامبورگ» و «ایتالیا» داریم که با آنها نیز باید معاهداتی داشته باشیم زیرا در مجاورت یکدیگر بسر میبریم. همچنین نسبت به انگلستان نیز باید اصول همجواری را رعایت کنیم.

اما در همه اینها مسئله «بلوك» مطرح نیست بعبارت دیگر کشورهائی وجود ندارند که بخواهند از سایرین جدا شوند یا بطریق اولی قصد داشته باشند بر ضد دیگران اقدام کنند.

مارشال استالین - معذرت میخواهم اگر سؤال زائدی را مطرح کردم و شما را در وضع نارحتی قرار دادم. اما من بخاطر دارم که آقای «پیرلو» یکبار وجود «بلوك» را اعلام کرد.

ژنرال دوگل - این اعلام چه مفهومی ممکن است داشته باشد؟

مارشال استالین - من نمیدانم و بهمین جهت از شما سؤال کردم، تصور میکردم شما میدانید.

ژنرال دوگل - «بلژیک» سابقاً برای دفاع خود، گاه با «فرانسه» یا بریتانیای کبیر معاهداتی بسته و سپس آنها را برهم زده است. چنین توافقهائی «بلوك» محسوب نمیشود. ممکن است منظور آن باشد که بلژیک با فرانسه و بریتانیای کبیر محصولاتی مبادله میکند. این نیز بحساب «بلوك» نمی آید.

مارشال استالین -- من کسی را متهم نمی‌کنم. موقعیت بلژیک و فرانسه را میدانم. مسلم است که فرانسه و بلژیک بیک پیمان استوار نیازمندند و بخصوص درک میکنم که فرانسه با ممالک همجوار خود برای مقابله با تعرض احتمالی آلمان باید معاهده داشته باشد.

ژنرال دوگل -- روی هم رفته تا آنجا که مربوط به ماست و برای آنکه باین داستان «بلوک» خاتمه داده شود، وزیر خارجه، آقای «پیدو»، بنام دولت رسماً اعلامیه‌ای داده است و یادآور شده که انگلستان هرگز از ما نخواسته که با وی یک «بلوک» تشکیل دهیم. ما نیز چنین تقاضائی نکرده‌ایم. ما میخواهیم یک «بلوک» اروپائی، مسکو-پاریس-لندن برای امنیت عمومی تشکیل دهیم. بقیه فقط قرارداد-های محلی است. اما در طی «تاریخ»، «بلوک» آلمان و متحدینش وجود داشت که اول بنام «اتحاد سه‌جانبه» و سپس بنام «محور» نامیده میشد و ممکن است دو باره تشکیل گردد. «بلوک» دیگر بلوک انگلیس-فرانسه-شوروی است.

مارشال استالین -- متوجهم. «ژنرال دوگل» بین سخنان خود چند لحظه قبل از قرارداد کمک متقابل و امنیتی بحث کرد. من تصور میکنم که در همین روزها بتوانیم چنین قراردادی منعقد سازیم.

در باره «لهستان»، «ژنرال دوگل» میدانند که این کشور در طی سی سال اخیر دوبار بعنوان دالان برای کشور آلمان بمنظور حمله بروسیه بکار رفته است. این وضع نباید ادامه یابد. باید این دالان بسته شود و خود «لهستان» به بستن آن اقدام کند و از خارج نباید این امر صورت گیرد. برای این منظور، باید لهستان، نیرومند و مستقل و دموکراتیک باشد. هیچ کشوری نمی‌تواند قوی گردد مگر آنکه دموکراتیک شود. ما مایلیم لهستان نیرومند باشد زیرا وقتی نیرومند بود دیگر مورد هجوم واقع نخواهد شد.

در سیاست ما نسبت به لهستان تغییر فاحشی پدید آمده است. تا آغاز جنگ اخیر، لهستان و روسیه در دو قطب مخالف قرار داشتند. در طی قرون گذشته

لهستانها دوباره مسکو را اشغال کردند و دویست سال پس از آن روسها دوبار «ورشو» را متصرف شدند. این امر در روابط بعدی لهستان و روسیه بی تأثیر نبود. ما میخواستیم باین وضع خاتمه دهیم. جنگ گذشته درسی بما داد و بما فهماند که دوستی لهستان و روسیه برای این دو کشور بهترین ضامن مقابله با تهدید آلمان است. این نظر را روسها و عناصر ممتاز لهستانی قبول دارند و اساس سیاست جدید لهستان و شوروی بر همین مبنی استوار است.

«تاریخ» همیشه بما فرانسه‌ای نشان داده که دوست و حامی لهستان و استقلال آن بوده است و این اختلافی است که بین موقعیت فرانسه و سایر قدرتها نسبت بلهستان وجود دارد و خود لهستانها نیز آنرا میدانند و در حال حاضر فکر میکنند که فرانسه نسبت بآنان وضع مساعدتری از بریتانیای کبیر و ایالات متحده پیش خواهد گرفت. اجاز بدهید بگویم من نیز همین انتظار را داشته و دارم.

انگلستان بادولت مهاجر «لهستان» بهمان ترتیب که با «میخائیلویچ» در «یوگسلاوی» رفتار کرد؛ ارتباط برقرار کرده است و اینک برای وی مشکل است که خود را از معرکه بیرون بکشد. در حال حاضر «میخائیلویچ» در «قاهره» پنهان شده و دیگر نمی‌تواند به «یوگسلاوی» برگردد. من می‌ترسم که همین وضع برای اشخاصی نظیر «ژیرو» و «لاوال» در دولت مهاجر لندن رخ دهد.

مردان سیاسی که بلندن مهاجرت کرده‌اند بازی وزارت را در می‌آورند یکدسته دیگر از آنها هستند که در «لوبلین» بکار مشغولند و با همان روشی که فرانسه در پایان قرن هیجدهم عمل کرد و پایه قدرت وی گردید، دست باصلاح‌اراضی زده‌اند. بین این دودسته يك اختلاف وجود دارد و آن اینست که یکی مفید و دیگری بیفایده است. بهمین جهت دولت شوروی روابط صمیمانه‌ای بالهستان جدید نوزاد که نمایندگیش را «کمیته نجات ملی لهستان» بعهدده دارد برقرار کرده است. من فکر می‌کردم این مسئله را فرانسه بهتر از انگلیس و امریکا درک میکند. گرچه پس از مدتی بریتانیای کبیر و ایالات متحده نیز آنرا خواهند فهمید.

ژنرال دوگل - آیا درباره عقیده واقعی کلیه مردم لهستان اطلاعاتی دارید؟
 مارشال استالین - من مراقبت میکنم و بمطالعه میپردازم.

ژنرال دوگل - شما بهتر از هر کسی میدانید ایجاد دولتی در لهستان که مورد قبول مردم نباشد چه معایبی دارد.

مارشال استالین - من میتوانم برای شما توضیح دهم که چرا موقعیت دولت لهستان در لندن متزلزل شده است.

مردم لهستان میدیدند که «ارتش سرخ» پیش میرود و با آلمانها مبارزه میکند و به پیروزی میرسد. در کنار ارتش سرخ، ضمناً افراد لهستانی را میدیدند که میجنگند. آنوقت از خود می پرسیدند: «پس دولت لهستان لندن کجاست؟ چرا این دولت در خود لهستانی که آزاد شده و یا در حال آزاد شدنست دیده نمیشود؟»

یکبار دیگر نیز انحطاط دولت لندن باشکست شورش «ورشو» توأم بود. ملت لهستان اطلاع پیدا کرد که این شورش بدون موافقت فرماندهی «ارتش سرخ» صورت گرفته است. اگر از دولت شوروی سؤال میشد که آیا حاضر است باین شورش کمک کند مسلماً جواب منفی میداد. ارتش ما ۶۰۰ کیلو متر از «مینسک» تا «ورشو» پیشرفت کرده بود. توپخانه و مهمات آن از پایگاههایی که باز هم ۴۰۰ کیلو متر عقب تر قرار داشت تأمین میشد. افراد ماموهای تسخیر «ورشو» نبودند و چنین چیزی از آنها خواسته نشده بود. ملت لهستان میدانند که در ماجرای پردردسری وارد شده بود و در آن هنگام همین مأمورین دولت مهاجر لهستان بودند که باعث شدند «ورشو» یدست آلمان بیفتد.

یک عامل سومی هم دخالت داشت. «کمیته لوبلین» شروع به اصلاح اراضی کرد. اعضاء این کمیته از طرف مأموران دولت لندن مورد سوء قصد قرار گرفتند. کمیته زمینهایی را که متعلق ب لهستانی های مهاجر بود و یا بکسانی که با آلمانها رفته بودند تعلق داشت، تصرف میکرد و بروسائیان میفروخت یعنی همان کاری را که فرانسه در قرن هجدهم عملی کرده بود، انجام میداد و باین ترتیب بعنوان یک

دولت دموکراتیک کسب قدرت میکرد. بدین ترتیب بود که « کمیته لوبلین » اقتدار زیادی پیدا کرد و بموازات آن، طبق اطلاع دولت شوروی، نفوذ دولت لهستان در لندن از بین رفت.

ژنرال دوگل - من دوباره آنچه که اول گفتم تکرار میکنم. ما پس از آزادی، قضایا را روشن خواهیم دید. اگر فرانسه در لهستانها نفوذ داشته باشد، این نفوذ را برای متحد ساختن آنان در دوستی فرانسه و اتحاد شوروی بکار خواهد برد. فرانسه نیز مانند سایر دولتها با دولت لهستان در لندن ارتباط دارد و اگر لازم باشد در این روش خود تغییر دهد، اینکار را با موافقت متفقین خود انجام خواهد داد.

دوباره یکی از نکاتی که «مارشال استالین» خاطر نشان ساختند باید تذکری بدهم. تفاوت زیادی بین «لاوال» و «ژنرال ژیرو» وجود دارد شخص اخیر الذکر هر عقیده‌ای که داشت با آلمانها هرگز همکاری نکرد و بعکس بوضعی افتخار آمیز با آنان مبارزه کرد.

مارشال استالین - من از اختلاف این دو نفر اطلاع دارم و هر دو را بیک چشم نگاه نمیکنم.

ژنرال دوگل - حالا میخواهیم بدانیم نظر «مارشال استالین» درباره «بالکان»

چیست ؟

مارشال استالین - ما آلمانها را تا حد امکان از آنجا بیرون رانندیم. «بلغارستان» شرایط ترک مخصوصه را پذیرفت و این شرایط محققاً بصورت عمل درمیآید. استقلال «بلغارستان» از آن لطمه‌ای نمی بیند. با وجود این «بلغارستان» مجازاتی را که استحقاق دارد خواهد دید.

سربازان ما در «یونان» پیشروی نکرده‌اند. آنها عادت ندارند در عین حال در تمام جهات پیش بروند. در «یونان» ناوگان و سپاهیان انگلیسی مستقر شده‌اند و از آنها باید پرسید وضع بچه منوال است.

«یوگسلاوی، مستقل بوده و مستقل خواهد ماند و باید بصورت يك دولت متحده اداره شود.

درباره «رومانی»، «آقای مولوتف» اعلامیه‌ای داده است که بقوت خود باقی است. «رومانی» بر مبنای شرایط ترك مخاصمه مجازات خواهد شد ولی مستقل باقی خواهد ماند.

فکر میکنم که در «مجارستان» يك دولت جدید ملی روی کار می آید. متفقین با «هورتی»، مذاکرات محرمانه‌ای کردند و قرار بود نبرد خاتمه یابد اما آلمانها معلوم نیست چگونه متوجه شدند و «هورتی» را دستگیر کردند.

اگر يك دولت دموکراتیک در «مجارستان» روی کار بیاید ما آن دولت را برای مقابله با آلمانها یاری خواهیم کرد.

ژنرال دووعل - من از «مارشال استالین» بسبب توضیحاتی که دادند متشکرم فرانسه که سه ماه است آزادی یافته، کم کم قوا و موقعیت خود را باز می یابد. اولین اقدام وی توجه بجانب «مسکو» برای روشن ساختن وضع و پیشنهاد انعقاد پیمان است.

اما درباره سایر کشورها، ما متوجهیم که اتحاد شوروی تمایل دارد که آنها را در طریق دموکراسی و دوستی با روسیه و ما به بند ولی برای ما بنای رژیم دموکراتیک، انتخابات بشمار میرود و تا آنجا که میتوانیم چنین انتخاباتی را برای کشورهایی که تحت تسلط آلمان بوده و اینک آزادی یافته‌اند در خواست می کنیم اما برای اجرای این امر تصور می کنیم که باید با سایر قدرتهای بزرگ همکاری داشته باشیم و ما یلیم در این مسائل با متفقین خود بخصوص اتحاد شوروی بهنگام لزوم تشریک مساعی نمائیم.

مارشال استالین - با وجود این من تصور میکنم که ما بتوانیم بایکدیگر توافق کنیم.

بمن خبر رسید که «ژنرال دووعل» بعلت بدی هوا از باز دیدهنگ «نرماندی»

متصرف شده و ضمناً اظهار تمایل کرده‌اند که خلبانان فرانسوی بمسکو بیایند. باید بگویم که بزودی آنها در اینجا خواهند بود.

ژنرال دوگل - متشکرم.

مارشال استالین - خواهش می‌کنم، این، کار مشکلی نیست.

گفتگوی «ژنرال دوگل» و «مارشال استالین» در گرمین

۸ دسامبر ۱۹۴۴

حاضران در جلسه:

ژنرال دوگل	مارشال استالین
آقای بیدو	آقای مولوتف
آقای گارو	آقای بوگومولف

ژنرال دوگل - پس از مذاکرات اخیر، تصور میکنم هنگام اخذ نتیجه رسیده باشد. من میخواهم دوباره بصراحت نظر خودمان را در باره بعضی مسائل که برای ما و شما حائز کمال اهمیتند بیان کنم.

برای ما مسئله اساسی و حیاتی، قضیه آلمان است.

ما این قضیه را از سه نظر مورد توجه قرار میدهیم: مرزها، خلع سلاح و معاهدات.

درباره مرزهای آلمان، مخالفتی نداریم که در مشرق، «ادر» و «نایس» بعنوان خط سرحدی اعلام شود.

و اما درباره مرزهای غربی آلمان، ضروری میدانیم که دولت آلمان و یا دولتهای آلمان، در مغرب «راین» هیچگونه قدرتی نداشته باشند.

خلع سلاح کنونی خود سه جنبه دارد: نظامی، اقتصادی و روحی.

درباره خلع سلاح اقتصادی، ما نه تنها معتقدیم که در داخله آلمان صنایع

سنگین نباید بمنظور تسلیحات بکار رود، بلکه عقیده داریم منطقه «رور» باید از

حیطه قدرت آلمان خارج شود و برای خدمت بصلح، چه از نظر اداری و چه از نظر استخراج و بهره برداری از معادن و کارخانه‌ها، تحت نظر يك سازمان بین‌المللی قرار گیرد.

بین‌المللی کردن «رور» آسانتر از آنست که در بدو امر تصور میشود. ساکنین آن تقریباً بطور انحصار از کارگران تشکیل یافته و بین این افراد عده زیادی کارگر خارجی دیده میشود و این وضع مردم که تاحدی باین منطقه صورت بین‌المللی داده است استقرار يك نظام بین‌المللی را در آنجا تسهیل میکند.

درباره مرزهای جنوبی آلمان ناحیه «سودتھا» باید بچکوسلواکی واگذار شود و «اتریش» بصورت يك کشور آزاد و مستقل درآید.

درباره خود آلمان بهتر آنست که فعلاً نظری ندهیم و برای بعد بگذاریم. اینک به بحث در مسئله معاهدات می‌رسیم. دو کشور بزرگ هستند که بعلت وضع جغرافیائی خود بخصوص در معرض تجاوز آلمان قرار دارند و این دو یکی فرانسه است و دیگری اتحاد شوروی.

از طرف دیگر تنها این دو کشورند که از ابتدا ارتش بزرگی در اختیار داشته و هنوز هم آنرا حفظ کرده‌اند. در بریتانیای کبیر مسئله ارتش دائمی همیشه مورد بحث بوده و خواهد بود و اما در کشور ما و شما این مسئله جزو قوانین مصوب بشمار میرود.

بنابر این طبیعی است که ما باید بایکدیگر متحد باشیم تا بتوانیم قبلاً اقدامات لازم را بعمل آوریم و در موقع لزوم فوراً دست بعملیات بزنیم و ما دو کشور تنها ممالکی هستیم که میتوانیم اینکار را انجام دهیم. اگر ما بدین منظور متحد شویم سایر کشورهای اروپا و مثلاً ممالک «بالکان» نمی‌توانند راه دیگری انتخاب کنند زیرا ما قوی‌ترینیم.

بنابر این از نظر فرانسه، اتحاد فرانسه و شوروی در درجه اول اهمیت قرار دارد.

واما دربارهٔ بریتانیای کبیر، «تاریخ» و بخصوص آنچه مربوط به بیست سال فاصله دو جنگ است، نشان میدهد که این کشور برای عملیات پیش‌گیری و اقدام فوری خیلی بزحمت می‌افتد و این مسئله یکی بواسطه وضع جغرافیائی آنست و دیگری اینکه هر عمل از طرف انگلستان منوط بتوافق کشورهای مشترك المنافع است. این کشورها خیلی دورند و مستقیماً مورد تهدید قرار نمیگیرند و منافع گوناگون دارند و بهمین دلایل برای «بریتانیای کبیر» مشکل است که اقدامات پیش‌گیری و یا فوری در هنگام تهدید خطر و یا در موقع بروز حوادث انجام دهد.

مثلاً «بریتانیای کبیر» در ۱۹۱۴ برای ورود بجنگ تردید داشت و وقتی وارد میدان شد که «بلژیک» اشغال شده و خطر به انگلستان خیلی نزدیک شده بود. اگر حمله آلمان بجای مغرب متوجه مشرق شده بود، انگلستان باز هم برای اخذ تصمیم تردید میکرد. در ۱۹۳۹ هم پس از مدتی تردید رأی وارد جنگ شد. در عوض وقتی حمله آلمان شدت یافت و بریتانیای کبیر خود را در معرض خطر دید باثبات و شهامت و قدرت وارد عمل گردید. مسلم است که بریتانیای کبیر برای دفاع از صلح باید با فرانسه و اتحاد شوروی متحد شود اما این امر يك مرحله دیگر از اقدامات امنیتی است.

و بالاخره امنیت باید از نظر جهانی مورد مطالعه قرار گیرد. من در اینجا بخصوص بشرکت امریکادر جنگ فکر میکنم. این کشور از منازعات ممالک اروپائی عصبانی و ناراحت است و وضع آنها را درک نمیکند، منافی گوناگون در نقاط مختلف دنیا دارد و اشتغال اصلی وی مربوط با اروپا نیست و فقط در آخرین لحظه قدم در راه میگذارد. «روزولت» وقتی وارد جنگ کنونی شد که فرانسه اشغال شده بود و بریتانیای کبیر روبه فنا میرفت و ارتش آلمان به قفقاز رسیده بود و تازه این اقدام را هم بعلت وضع ناهنجار ژاپن کرد. در بنای ساختمان امنیت جهانی، امریکا در حکم طبقه سوم است. البته نباید این طبقه را از یاد برد و باید ساختمان آن اقدام کرد اما بعنوان آخرین قسمت بنا باید بنانندیشید.

شماره باره پیمان سه جانبه انگلستان - فرانسه - شوروی بما پیشنهادی دادید. باید بشما بگویم که ما اصولاً با چنین پیمانی مخالف نیستیم اما معتقدیم که این پیمان راه حل مسئله نیست. ما ترجیح می‌دهیم بیک اقدام تأمینی در سه مرحله بترتیب زیر اقدام کنیم:

پیمان فرانسه - شوروی

پیمان انگلیس - شوروی و فرانسه - انگلیس

امنیت جمعی (با شرکت امریکا).

نکته‌ای را که باید تذکر دهم اینست که پیمان سه جانبه مشکلات بزرگی را بدنبال خواهد داشت. بین فرانسه و شوروی موضوع بحث مستقیم وجود ندارد، اما ما با انگلستان مسائل زیادی برای مباحثه داشته‌ایم و خواهیم داشت. شما هم با انگلستان مثلاً در ایران اختلاف سابقه دارید و شاید بعدها در «خاور دور» نیز این اختلاف نظر را داشته باشید.

بنابراین انعقاد یک پیمان سه جانبه آسان نیست بعلاوه در عمل ممکن است با تضاد منافع برخورد کند و بخصوص از این نظر که آلمانها از اختلاف بین متفقین برای حملات خود استفاده میکنند، این نکته شایان دقت است. بنابراین ما عقیده داریم که پیمان سه جانبه بهترین روش برای تأمین امنیت بشمار نمی‌رود.

«مارشال استالین» از مزایای پیمان سه جانبه بحث کرد و عقیده داشت که انگلستان باید مستقیماً بفرانسه و اتحاد شوروی به پیوند و چنین پیمانی را جدی و استوار میدید. وی معتقد بود که میتوان همکاری بیشتری داشت و انگلستان را مجبور کرد که سریعتر اقدام کند و بنظروى اینکار بهتر بود. سپس ناگهان موضوع صحبت را عوض کرد و گفت:

«از اینها گذشته ما میتوانیم پیمانی هم بین خود منعقد کنیم. اما باید فرانسه نظر خاصی را که روسیه شوروی درباره مسئله «لهستان» دارد درک کند. ما نمی‌توانیم موافقت کنیم که لهستان گاهی برضد «مسکو» و زمانی بر علیه آلمان اقدام کند.

ما لهستانی را میخواهیم که صمیمانه طرفدار متفقین و جداً مخالف آلمانها باشد. و این بادولت لهستانی لندن میسر نیست. این دولت نماینده يك فكر ضد شوروی است که همیشه در لهستان وجود داشته. برعکس ما می‌توانیم بالهستان دموکراتیک دیگری که بزرگ، قوی و دوست فرانسه و اتحاد شوروی باشد کنار بیائیم. اگر شما هم بهمین عقیده هستید با «لوبلین» وارد مذاکره شوید. آنوقت ما میتوانیم پیمانی باشما منعقد سازیم. مسلماً «چرچیل» از این قضیه ناراحت خواهد شد. اما چه اهمیت دارد. بگذارید اینهم بر ناراحتیهای گذشته‌اش افزوده شود، او نیز بارها مراناراحت کرده است.

«ژنرال دوگل» از صحبتهای «مارشال استالین» چنین استنباط کرد که دولت شوروی فقط وقتی بعقد پیمان رضا میدهد که فرانسه رسماً با «کمیته لوبلین» مناسباتی برقرار کند. بعقیده ژنرال این پیشنهاد زیاد جالب نبود.

«ژنرال دوگل» تکرار کرد که دولت فرانسه حاضر است يك نماینده به «لوبلین» بفرستد و نماینده «لوبلین» را در پاریس بپذیرد اما بدون آنکه این فرستادگان سمت رسمی نمایندگان دیپلماتیک داشته باشند. ضمناً متذکر شد که نمیخواهد با «کمیته لوبلین» قراردادی منعقد کند و گفت که فرانسه و اتحاد شوروی در مورد يك لهستان متحد، اتفاق عقیده دارند اما در مورد لهستانی مصنوعی که فرانسه بسهم خود نمی‌تواند بدان اعتماد داشته باشد، این اتحاد موجود نیست.

«استالین» بحث را با گفتگو درباره هنگ «نرماندی» و مجلس ضیافتی که قرار بود شب بعد در «کرم‌لین» منعقد شود، پایان داد.

متن پیمان اتحاد و همکاری بین جمهوری فرانسه و

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

دولت موقت جمهوری فرانسه و هیئت عالی اتحاد جماهیر شوروی

سوسیالیستی،

باتصمیم باینکه جنگ بر علیه آلمان را متفقاً تا آخر ادامه دهند.

واطمینان باینکه پس از بدست آوردن پیروزی، برقراری صلح بر مبنائی استوار و حفظ آن برای مدتی طولانی، مستلزم وجود همکاری صمیمانه بین آنها و با تمام «ملل متحد» است.

و باتصمیم بهمکاری برای ایجاد يك نظام بین المللی امنیتی که ضامن بقای صلح عمومی و بسط هم آهنگ روابط بین ملتهاست.

و با تمایل بتحکیم معاهدات فیما بین که نتیجه تبادل نامه های ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۱ درباره اقدام مشترك برای جنگ بر علیه آلمان است.

و با اطمینان باینکه با انعقاد يك پیمان بین فرانسه و اتحاد شوروی، با احساسات و مصالح دو ملت و ضروریات جنگ و احتیاجات صلح و نوسازی اقتصادی، منطبق با هدفای «ملل متحد» پاسخ داده میشود.

تصمیم بانعقاد يك قرار داد گرفته و بعنوان نماینده تام الاختیار خود اشخاص زیر را در نظر گرفته اند:

از طرف دولت موقت جمهوری فرانسه: آقای «ژرژ بیدو» وزیر امور خارجه.

از طرف هیئت عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: آقای ویاجسلاو -

میخائیلوویچ مولوتف، کمیسر ملی امور خارجه اتحاد شوروی.

و این دو نفر پس از تبادل نظر لازم، در مواد زیر توافق کردند:

ماده اول - هر يك از طرفین متعاهدین در کنار دیگری و با همکاری «ملل -

متحد» تا پیروزی نهائی بر علیه آلمان خواهد جنگید. هر يك از طرفین متعاهدین متعهد میشود که در این نبرد با تمام وسائلی که در اختیار دارد بکمک دیگری بشتابد.

ماده ۲ - طرفین متعاهدین بطور جدا گانه با آلمان وارد مذاکره نخواهند

شد و بدون توافق بایکدیگر قرارداد ترك مخاصمه و یا صلح منعقد نخواهند کرد

خواه این قرارداد با حکومت هیتلری باشد و خواه با دولت یا مقامات دیگری که در آلمان بمنظور ادامه سیاست متجاوز آلمان ایجاد شده باشد.

ماده ۳- طرفین متعاهدین متعهد میشوند که پس از پایان جنگ کنونی بر علیه آلمان، با توافق یکدیگر اقدامات لازم را بمنظور از بین بردن هر گونه تهدید مجدد از جانب آلمان بعمل آورند و در برابر هر نوع عملی که تجاوز مجددی را از جانب این کشور ممکن سازد مانع ایجاد کنند.

ماده ۴- در صورتیکه یکی از طرفین متعاهدین با آلمان گپرو دار پیدا کند، خواه این امر بدنبال تجاوزی از طرف این کشور باشد و یا در اثر اجرای مفاد ماده ۳ پدید آمده باشد دیگری بلافاصله در حد توانائی خود هر گونه کمک و مساعدت لازم را بعمل خواهد آورد.

ماده ۵- طرفین متعاهدین متعهد میشوند که هیچگونه قراردادی بر علیه یکدیگر منعقد نکنند و در هیچ سازمانی بر ضد یکدیگر شرکت ننمایند.

ماده ۶- طرفین متعاهدین موافقت میکنند که پس از جنگ بمنظور تسهیل و تسریع نوسازی در کشور و شرکت در پیشرفت جهان هر گونه کمک اقتصادی ممکن را نسبت بیکدیگر مجری دارند.

ماده ۷- این قرارداد بهیچوجه در تعهداتیکه طرفین متعاهدین با کشور ثالثی بصورت پیمان مدون دارند تغییری نمیدهد.

ماده ۸- قرارداد حاضر که متن فرانسه و روسی آن بیکدرجه معتبر است بتصویب خواهد رسید و متن تصویب شده در اولین فرصت در پاریس مبادله خواهد شد و بلافاصله پس از مبادله اعتبار خواهد داشت و تا مدت ۲۰ سال اعتبار خود را حفظ خواهد کرد و اگر تا يك سال قبل از انقضاء این مدت توسط هیچکدام از طرفین فسخ نگردد مدت اعتبار آن نامحدود خواهد بود. در این صورت هر يك از طرفین متعاهدین میتوانند باپیش آگهی يكساله آنرا فسخ کنند.

تصویب نامه در باره «معادن ملی زغال سنگ شمال و پادو کاله»

ماده اول - سازمانی صنعتی و تجارتي تحت عنوان «سازمان معادن ملی زغال-سنگ شمال و پادو کاله» با شخصیت حقوقی و استقلال مالی بمنظور سرپرستی بهره-برداری از معادن شمال و «پادو کاله» برای حفظ منافع ملت تشکیل میگردد.

ماده ۲- «سازمان معادن ملی زغال سنگ شمال و پادو کاله» تحت نظر و کنترل وزیر مسئول معادن خواهد بود.

این سازمان، سرمایه و تأسیسات مع-دنی را بهر شکل و متعلقات قانونی آن و صنایع وابسته بدان و راههای آهن و بنادر را که قبلاً مقاطعه کاران یا امتیازداران از آنها بهره برداری میکردند و همچنین اموال متعلق بدانان که در حوزه امتیاز و یا در حدود آن واقع است و بمنظور بهره برداری و مسکن کارگران و سرویس های اجتماعی بکارمیرفته تحت اختیار خواهد گرفت.

«سازمان معادن ملی زغال شمال و پادو کاله» در مورد بهره برداری از معادن، جانشین تمام حقوق و تعهدات امتیاز داران نسبت بدولت خواهد بود.

«سازمان معادن ملی زغال شمال و پادو کاله» همچنین تأسیسات و سرویسهای را که توسط امتیازداران بمنظور نفع مشترك آنها بوجود آمده و بخصوص سازمان تجارتي معادن شمال و پادو کاله را متصرف میگردد.

ماده ۳-

ماده ۴- تصویب نامه ای یکسال پس از انتشار این تصویب نامه ترتیب امور زیر را خواهد داد:

تشکیلات قطعی «سازمان ملی معادن شمال و پادو کاله»
و جوهی که باید بمالکین، دارندگان امتیاز، مقاطعه کاران و استخراج کنندگان

برای جبران خسارت، بآنان پرداخت گردد.

سخنرانی ژنرال دو گل در مجمع مشورتی

در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۴

آقای وزیر امور خارجه در شروع جلسه نکات اصلی قرارداد بین فرانسه و شوروی را که در مسکو با مضار رسید، از لحاظ تکنیک و جوانب امر بیان کردند. از طرف دیگر در جریان بحثی که پس از سخنان وزیر امور خارجه پیش آمد اعضاء برجسته «مجمع» نظریات خود را درباره کلیات مسائلی که در اثر این قرارداد مطرح میشود بیان داشتند. البته باید در نظر داشت که وقتی دو قدرت بزرگ، قراردادی را امضاء میکنند مسائل بیشماری پیش می‌آید.

من نمی‌خواهم دوباره به نکاتی که گفته شد و خوب هم مورد بحث قرار گرفت بازگشت کنم. مذاکرات نشان داد که یگانگی و وحدت کاملی در تمام نظریات در این مجمع وجود دارد. اما می‌خواهم در این مسئله مهم با چند کلمه، فلسفه اتحاد فرانسه و شوروی را بطوریکه بوده و هست و خواهد بود بیان کنم.

قرارداد اتحاد و کمک دو جانبه که فرانسه با روسیه شوروی منعقد کرده است جوابگوی تمایلی است که با تجارب این دو کشور در سیاست اروپائی، امری طبیعی بشمار می‌آید. این قرارداد در حقیقت تضمین اتحاد دو قدرت بزرگ است نه تنها برای ادامه جنگ تا پیروزی نهائی بلکه بدین منظور که آلمان پس از شکست دیگر قدرت مخرب نداشته باشد. و بالاخره این قرارداد نشانه ایست از خواست روسیه و فرانسه برای همکاری نزدیک در تمام اقداماتی که منجر بسازمان اروپای فردا میشود.

ملت آلمان ملتی است بزرگ که دائماً تمایل بجنگ دارد زیرا فقط در فکر استیلا و غلبه است و برای درهم شکستن سایرین میتواند کوشش فوق العاده بکند

و متحمل فداکاری‌های بزرگ شود. همیشه آماده است از کسانی که بوی وعده پیروزی و غلبه میدهند، حتی بادیست زدن بجنایت، پیروی کند. بخصوص از زمانی که جاه طلبی و خشونت پروسه در این ملت برفراز ویرانه‌های امپراطوری قدیم «هابسبورگ»، تجلی کرد، بیشتر این روحیه در وی پدیدار شده و در همین ضمن توسعه صنعت جدید نیز باذوق جنگ طلبی وی قرین گشته و این ملت را بصورت يك دستگاه جنگی قوی و مصمم در آورده است. بعلاوه موهبتی که در زمینه تفکر، علم و هنر بوی داده شده بعوض آنکه تمایلات او را انسانی سازد برعکس مانع آن گشته که این تمایلات در مسیری بیفتد که طبق آن حکومت ملت آلمان بصورت حق بارز و وظیفه مسلمی در آید.

قابل توجه است که در مدت هشتاد سال، تمایل ملت آلمان بغلبه و فرمانروایی که در ابتدا طبق نظر «بیسمارک» بوضعی ماهرانه در فرمول وحدت «رایش» گنجانیده شده بود و سپس بصورت «پان ژرمانیسم» طبق مرام «ویلهم دوم» تجلی کرده و سرانجام در عقاید جنون آمیز «هیتلر» تظاهر کرده بود علت این جنگهای بزرگ محسوب میشود، جنگهایی که از لحاظ وسعت و مدت رو بنزاید میرفت.

درسهای تلخی که از این خطر دائمی گرفته شد به روسیه و فرانسه نشان داد که چه منافعی از اتحاد عایدشان میگردد و چه ضررهائی از جدائی متوجهشان میشود. در ۱۸۷۰ ما بعلت تنهائی شکست خوردیم اما از ۱۸۷۵ مداخله سیاسی روسیه آلمان را از تجاوز مجدد بازداشت. قراردادی که در ۱۸۹۲ با شوروی بستیم، مدت بیست و دو سال در عین حال جلو جاه طلبی غربی و «Drang nach Osten» پان ژرمانیسم را گرفت، هنگامیکه در ۱۹۱۴ آلمان و «اتریش - هنگری» بحمله پرداختند، عمل تهاجمی روسیه در «پروس» در استقرار مجدد ما در «مارن» نقش اساسی داشت و سپس فعالیت همزمان در جبهه «شرق» و «غرب» باعث ضعف دشمن گردید و «فوش» سرانجام از آن استفاده کرد و به پیروزی رسید. اگر با کمک حوادث ۱۹۱۷، «بتمان هولوگ» توانست شرایط ظالمانه ای را بر روسیه بقبولاند،

در مقابل، نتیجه مظفرانه دومین نبرد فرانسه، آلمان را مجبور ساخت که از فتوحات خود صرف نظر کند.

امروز کاملاً آشکار شده است که سیاست اهمال و مسامحه و عدم اعتماد که در فاصله دو جنگ نسبت به «پاریس» و «مسکو» اعمال میشد و عدم اتحاد این دو در لحظات حساس، عامل اساسی بازگشت آلمان به «راین» و Anschluss (الحاق اتریش به آلمان) و استعمار «چکوسلواکی» و درهم شکستن «لهستان» و کلیه اقداماتی بود که «هیتلر» برای هجوم به فرانسه انجام داد و یک سال بعد بحمله به روسیه منجر شد.

و همچنین بخوبی محقق شده که مجاهدات روسیه در عین اینکه بدستگاه نظامی آلمان جراحات جبران ناپذیر وارد میساخت زمینه اساسی را برای آزادی سرزمین ما فراهم کرد.

برای فرانسه و شوروی، اتحاد، قدرت است و جدائی، در معرض تهدید قرار گرفتن معنی میدهد و در حقیقت این مسئله را بعنوان یک اصل مسلم جغرافیائی و حاصل تجربه و عقل سلیم باید پذیرفت.

و من میتوانم بگویم این حقیقت که برای دو ملت، پس از ماجراهاییکه بر آنان رفته، به ثبوت رسیده در مذاکرات مسکو بیش از همه چیز در مدنظر بوده است. دو دولت بلژدم یک همکاری خاص بین فرانسه و روسیه معتقد بودند و بنظر طرفین، این امر مرحله اساسی و پایه بنای پیروزی امروز و امنیت فردا بشمار میرفت.

در دنیای امروز که واقع بینی و رئالیسم اساس ارتباط بین ملل است، عقل و منطق پایه پیمانها محسوب میشود. معهذنا شاید تا اندازه‌ای هم احساسات محبت آمیزی که از اعماق «تاریخ» برمیآید و اغلب از غریزه عهومی در باره مصالح ملل سرچشمه میگیرد، در آن موثر باشد.

اگر دو دولت فرانسه و روسیه یکبار دیگر اتحاد بایکدیگر را بعلت سنجش روشن مصالح خویش پذیرفتند، باید گفت که دوستی طبیعی دو ملت نیز در آن

بی تأثیر نبود. قرون گذشته هزاران دلیل و هزاران شاهد بر این دوستی نشان داده اما بیش از همه جنگ حاضر دلایل و شواهد تازه برای آن فراهم آورده است. بله، مساعی فوق العاده که برای نبرد مشترک، چه در میدان های جنگ و چه در خطوط عقب جبهه، توسط میلیون ها مرد و زن اتحاد شوروی بکار رفته است، فداکاری های باور نکردنی که این افراد نشان دادند و قدرت و ظرفیتی که از سران و راهنمایان و در درجه اول بزرگترین آنها یعنی «مارشال استالین» مشاهده شده است چنان ملت ما را در درماندگی دیروز و شور و هیجان امروزش تحت تأثیر قرار داده که محبت ما فرانسویها را که همواره نسبت بملت روس داشته ایم بعالی ترین درجات رسانده است.

امیدوارم که تمام افسران رشید و سربازانیکه در آنجا برای دفاع سرزمین مقدس خود می جنگند و کلیه کارگران خوب و مهندسانی که در تهیه لوازم جنگی می کوشند، تمام کشاورزانی که باعلاقه و پشتکار بیپره برداری از زمین مشغولند بدانند که کار آنها، زحمت و رنج آنها، ارزش آنها پیمانی را که ما بنام ملت فرانسه امضا کرده ایم برای ملت ما روشن ساخته است!

اینک دو قدرت عمده اروپا که در معرض خطر آلمان هستند و از لحاظ منافع هیچگونه برخوردی در هیچ منطقه دنیا با یکدیگر ندارند، برای نوسازی خود و بعلت خسارات و ویرانیهاییکه دیده اند با یکدیگر متحد شده اند و بسبب تأسیسات نظامی خود میتوانند متفقاً در هر لحظه برضد تعرض دشمن وارد عمل شوند و بهمین جهت تصمیم گرفته اند که طبق عهدنامه صریحی با یکدیگر پیمان ببندند. بدیهی است که هیچیک از آنان خیال ندارند که بدون همکاری مللی که مانند آنان در جنگ حاضر کوشش بکار برده اند بمسئله سازمان جهانی و حتی قضیه امنیت پردازند. اساس و متن موافقتنامه هائی که فرانسه با یکی از این ملت ها منعقد میسازد طبعاً وابسته بوضع است که آن ملت با ما و با دشمن و با سایر ملل دنیا دارد و بوضع قاطعی در آنچه آن ملت قادر بانجام آنست تأثیر می کند. اما من میتوانم رسماً

بگویم انعقاد چنین موافقتنامه‌هایی از هم اکنون بنظر ما طبیعی و مورد تقاضای ماست.

بهمین جهت فرانسه که بریتانیای کبیر و مستعمرات انگلیس، از آغاز تا پایان جنگ گذشته با وی همکاری داشته‌اند و در خاکش یک میلیون نفر از سربازان آن کشورها مدفون گردیده‌اند، فرانسه که همزمان با این ممالک در جنگ کنونی وارد شد و پس از سختی‌هایی که همه مشترکاً متحمل شدند، آنان را درآوده و غلبه و پیروزی استوار دید و برای نخستین سر بازاری که بمیدان نبرد میفرستاد کمک و همکاری بیدریغ آنانرا مشاهده کرد، فرانسه که آزادیش از سواحل انگلستان کهن سال آغاز گشت و نقش اساسی نیروی دریائی، زمینی و هوائی بریتانیا را در صحنه عملیات افریقا، اروپا و خاور دور ملاحظه نمود، این فرانسه برای فردا پیروزی و امنیت در برابر آلمان را بدون اتحاد مؤثر با «لندن» قابل قبول نمیداند. همچنین بدیهی است که برای ما روابطی مشخص با کشورهایائی که قربانی جاه طلبی آلمان بوده و هستند و در آتیه نیز ممکن است در معرض خطر واقع شوند مانند «لهستان»، «چکسلواکی»، «بلژیک»، «هلند» و «لوکزامبورگ» نیز مطرح میگردد.

مصیبتی که ما مشترکاً متحمل گردیدیم و درسها و تجاربی که از آن بدست آوردیم لااقل از نظر استراتژیکی و اقتصادی نباید بدون برقراری یک سیستم عمومی همکاری و امنیت پایان پذیرد.

یک چنین سیستمی مسلماً در ردیف اول شامل «ایالات متحده امریکا» میشود که مساعی روز افزون وی چه در جبهه غربی اروپا و چه در صحنه اقیانوس آرام حس تحسین و محبت فرانسویان را برانگیخته است و معلوم نیست بدون کمکهای ذقیمت این کشور چگونه پیروزی امروز و صلح پایدار فردا تحقق می‌یافت.

فرانسه مایل است طبق نبوع و رسوم و مقدورات خود در این کار دسته جمعی همکاری کند و آنچه میتواند انجام دهد.

رضایتی که پایان امیدبخش پیمان فرانسه و روسیه و وحدت نظر دو کشور در مذاکرات مسکو برای ما بوجود آورده است نباید مارا از توجه بوظائف سنگینی که اینک درپیش داریم بازدارد.

مسئلاً حالاً ما بهتر میتوانیم درك كنیم که سرانجام مساعی ما در جنگ بکجا می انجامد. اما این مساعی هنوز تمام نشده است. ما باید دشمن را از پا در آوریم و حریف ما، هم اکنون در میدانهای جنگ «بلژیک»، «لوگزامبورگ» و «آلزاس» نشان میدهد که گرچه بسیار صدمه دیده و مقدار زیادی عقب نشسته، هنوز مغلوب نشده است. چنین بنظر میرسد که پیش آمد حوادث همانطور که نشان داد بدون فرانسه نمیتوان سازمان امور جهانی پرداخت، در عین حال ثابت کرد که بدون ما فتحی که چنین سازمانی را امکان پذیر سازد بدست نخواهد آمد.

در هر کدام از این دو زمینه فرانسه مسؤولیت خود را قبول میکند.

یادداشت برای وزیران دادگستری، کشور و جنگ

پاریس ۳۰ دسامبر ۱۹۴۴

حوادث نامطلوبی که اخیراً در زندانهای «موبوژ» «آنسی» «بورژ» و «آلس» بوقوع پیوسته نشان میدهد که وزیران دادگستری، کشور و جنگ در اعمال قدرت خود دچار تردید شده اند و پیش بینی لازم را در این مورد نکرده و در وظائف محوله بخود سرگشتگی پیدا کرده اند و این امری است که در عین حال بنظم عمومی و حیثیت دولت بشدت لطمه میزند. همین نواقص در کار کمیسرها، جمهوری، استانداران، دادستانها و فرماندهان نظامی محلی دیده میشود.

در مواقعی که اجرای مجازات بعضی از متهمین و یا تخفیف در مجازات اعدام بهاندای برای آشوب محلی بوجود میآورد، بدیهی است که مراجع قضائی و دادستانهای مربوطه باید اقدامات احتیاطی بعمل آورند تا بازداشت و دادرسی و

اجرای حکم دادگاه از نظر موقعیت زمانی و مکانی بنحوی باشد که بیم بروز حادثه‌ای نرود.

زندانبانان، مأمورین محافظ دادگاهها و اعضاء و گواهان، نگهبانان متهمین و محکومین و غیره جزو قدرت عمومی هستند و این قدرت برای حفظ نظم در اختیار وزیر کشور، کمیسرهای جمهوری و استانداران است (بصورت ژاندارمری، گارد متحرک و قوای جمهوری). و این افراد مسئول در موقع لزوم باید بعضی از قسمتها را با بکارگماردن افراد ذخیره و یا بوسیله برداشت موقت از سایر نواحی تقویت کنند. مقامات نظامی نیز باید در هنگام مقتضی با افراد فوق همکاری نمایند.

برای مؤثر بودن اقداماتی که در مواقع حساس انجام میشود، لازم است که این اقدامات هم آهنگی داشته باشد. این وظیفه وزیر دادگستری است که با همکاری وزیران جنگ و کشور در هر مورد طرح لازم را تهیه نماید. آنگاه سه وزیر باید احکام لازم را برای مسئولان محلی که تحت امر آنها هستند صادر نمایند.

من از وزیران دادگستری، کشور و جنگ خواهش میکنم که بلافاصله بین خود ارتباطات لازم را ایجاد کنند و با شرکت یکدیگر وسایل لازم را فراهم و دستورات مقتضی صادر نمایند تا جنایاتی نظیر آنچه در مورد اشخاص متهم یا محکوم صورت گرفت پس از این امکان پذیر نباشد. از طرف دیگر در مورد این جنایات هیچگونه اغمازی نباید معمول گردد.

سخنرانی رادیویی روز ۳۱ دسامبر ۱۹۴۴

یکسال گذشت. یکسالی که «تاریخ» گواهی خواهد داد که از بزرگترین سالهای کشور فرانسه بوده است.

البته مملکت ما در طی این مدت در اوج قدرت نبوده است. میهن ما کشوری است که از دشمن عذاب کشیده و سپس در اثر جنگ ویران شده و سرانجام تمام

امور حیاتی و تولیدی آن مفشوش و درهم گشته و ۱۲ ماه طولانی را پشت سر گذاشته است. اما در عین حال کشوری است مصمم و معتمد بنخود و حاکم بر مقدرات خویش که دوباره بین اقیانوس اطلس و «راین» سربلند میکند. اینک همانطور که شخصی پس از یک حادثه خطرناک، اعضا و جوارح خود را لمس میکند و سعی دارد که راه برود و کم کم قوا و تعادل خود را باز می‌یابد، ما نیز بوضع خویش می‌نگریم. ما مجروح و دردمندیم ولی بر سر پا ایستاده‌ایم.

در برابر ما دشمنان قرار دارد، دشمنی که در غرب و شرق و جنوب کم کم عقب نشینی کرده اما هنوز وضعی تهدیدآمیز دارد و بایک حرکت خشم‌آلود قد راست کرده می‌خواهد در سال ۱۹۴۵ آخرین برگهای برنده خود را بر زمین زند. تمام مردم فرانسه قبلاً گرفتاریهای تازه‌ای را که این لجاجت دشمن برای آنها و متفقینشان در بردارد سنجیده‌اند.

اما ملت فرانسه میدانند که دست تقدیر برای وی موقعیتی بیش آورده که او بتواند با کوشش و مبارزه روز افزون بمقام ارجمندی برسد که طی قرون متمادی از آن وی بوده و باید برای خود و دیگران نگاه دارد. منظور من بدست آوردن قدرتی است که بدون آن هیچ کاری اعم از پیروزی و نظم جهانی و صلح عملی نمیشود.

زیرا علیرغم تلفاتی که ما متحمل شدیم و اسارت دومیلیون و نیم نفر از افرامان و ضایعاتی که بر وسائط نقلیه و کارخانه‌هایمان وارد آمد و کم بود و حشمتناک مواد اولیه، ما موفق شدیم ارتش جدیدی بوجود آوریم که بظن قوی نقش مهمی در این مرحله حساس جنگ بعهد خواهد داشت.

هر فرانسوی که بوضع حاضر فکر کند تشخیص میدهد که چنین اقدامی مستلزم چقدر کوشش برای سازمان و برقراری دیسپلین در کلیه مراتب نظامی بوده است. من قبلاً گفته‌ام و اینک هم تکرار میکنم که دولت در این زمینه نقشه‌ای دارد که آنرا بموقع اجرا میگذارد و تا آخر دنبال میکند. پس از آنکه در افریقا

قوای قابل تحسینی بسیج شدند که جنگ «آزاس» را پایان رساندند و جنگهای «مدیترانه» را مانند نبردهای «نرماندی» و «پاریس» و «لورن» با موفقیت انجام دادند و پس از آنکه دسته‌های باشکوه جوانان در سرزمین ما بوجود آمدند که در میان دشمنان برضد آنها مبارزه کردند، اینک در کشورمان اقداماتی برای فراخواندن طبقات و تسلیح آنها انجام میگیرد. این اقدامات با امکانات تدریجی از نظر تسلیحات و تجهیزات که محصولات خود ما و متفقین برای ما فراهم میآورند همگام خواهد بود. در این باره خوشوقتم که امروز اعلام کنم که متفقین ما وعده کرده‌اند این کمک را برای تعدادی واحدهای جدید و در زمانی نسبتاً کوتاه عملی سازند. تا هنگامیکه دشمن بکلی نابود شود و امنیت قطعی فرانسه در سرتاسر «راین» برقرار گردد روز بروز شمیر ما برنده‌تر خواهد شد و هنگامیکه شاهد «پیروزی» فرارسد فرانسه را در زدیف اول و سلاح در دست خواهد یافت.

اما ضمناً این کشور را آزاد نیز خواهد دید. از مضیقه‌های اجتناب ناپذیر جنگ که بگذریم هر مرد و زن فرانسوی اینک دوباره حاکم بر خویش شده و امکان اندیشیدن، سخن گفتن و باورداشتن را چنانچه سزاوار اوست بازیافته است. و اکنون ملت، یعنی مجموعه چهل و دو میلیون نفر مرد و زن فرانسوی میتواند از حق خود برای انتخابات استفاده کند. اگر پیش آمده‌ای جنگ مانعی پیش نیآورد انتخابات شهری و استانی در بهار آینده انجام خواهد شد. بدیهی است که این انتخابات موقتی است و تا هنگام بازگشت افراد غایب اعتبار دارد. در آن هنگام انتخابات صحیح طبق حیثیت افراد و با آزادی عقاید انجام خواهد گرفت و در کشوری چون کشور ما که بدموکراسی خو گرفته و بخصوص دریافته است که از دست دادن آزادی تا چه اندازه برایش گران تمام میشود، انتخابات واقعی افراد صورت خواهد گرفت و این انتخابات به پشتیبانی و حمایت تنها مرجع صلاحیتدار یعنی دولت جمهوری که بوسیله نمایندگان مسئول خود عمل میکند، انجام خواهد شد. اما ملت فرانسه در حالیکه از نو زندگی یک جامعه آزاد را باز می‌یابد با

مشکلات فراوانی از نظر تولید و مبادله کالا روبروست. لازم نیست موانعی را که همه میدانند در اینجا ذکر کنیم و همچنین لزومی ندارد تظاهر کنیم برای از بین بردن این مشکلات بهنگام لزوم، رمزی فوق‌العاده در اختیار داریم. در حقیقت فعالیت اقتصادی کم کم و بتدریج که حمل و نقل، توزیع انرژی و واردات مواد اولیه بهبود یابد و سرزمین ما دیگر عرصه پیکار ملتها نباشد، زندگی از سر میگیرد. من دلایلی دارم که میتوانم اعلام کنم سال ۱۹۴۵ برای ما پیشرفتهای کند ولی ثابتی را در بر خواهد داشت. میتوان امیدوار بود که در بهار آینده تعداد قابل ملاحظه‌ای کشتی که محموله آنها تنها افراد نظامی، اسلحه، مهمات و لوازم نظامی نباشند، به بنادر ما بیایند. امروز ما باید خود را با آنچه داریم وفق بدهیم و از آن حداکثر استفاده را ببریم و باشهامت، سختی‌ها و کم‌بودها را تحمل کنیم. اما در عین حال وظیفه داریم برای کلیه کسانی که در وظیفه مقدس تولیدی در فرانسه شرکت دارند مانند مقاطعه‌کاران، مهندسين، کارگران، کشاورزان، محیط همکاری صمیمانه واقعی برای کار، ابتکار و حل مشکلات و پیروزی که باید روح تازه فعالیت ملی ما باشد بوجود آوریم. از طرف دیگر باید تحولات اساسی را که در عین حال با ضروریات اقتصاد نوین و ترقی اجتماعی وفق دهد همچنانکه آغاز کرده‌ایم با جدیت و قدرت ادامه دهیم.

این تلاش فوق‌العاده برای پیروزی، آزادی و نوسازی مستلزم اتحاد کلیه فرانسویان است. منظور من اتحاد حقیقی و برادرانه است نه فقط بگفتار بلکه بصورت عملی. در این مبارزه که از سی سال قبل تا کنون دوام دارد برای هر کس خیلی آسان است اشتباهات و خطاهای دیگران را کشف کند زیرا هیچکس از این خطاها بر کنار نبوده است. بغیر از عده معدودی از افراد بدبخت که تعمداً فتح دشمن را بر پیروزی فرانسه ترجیح دادند و دستگاه قضائی کشور آنان را باید بنحوشایسته مجازات کند، توده عظیم مردم فرانسه حتی در همان حال که عده‌ای گمراه شده بودند چیزی جز صلاح مین خود نخواستند. در وضعی که ما هستیم و با توجه

بآنچه برای نجات، سر بلندی و عظمت خود باید انجام دهیم، کینه توزیهای داخلی، منازعات، سخنان دشنام آمیز، ناصواب و زیان آور است. در اجتماع فرانسوی، کلیه افراد اعم از روستائیان، کارگران، متعینین و یا باصطلاح قدیمی خواه ازمیسره یا میمنه و یا قلب باشند برای خود مقامی دارند و باید آنرا حفظ کنند. ما برای تجدید و نوسازی فرانسه مجروح، زیاد نیستیم.

در هنگامیکه سال آزادی در برابر سال عظمت محو میگردد، آرزو میکنم افکار صدوشش میلیون مرد و زنی که در فرانسه و متصرفات آن زندگی میکنند با اعتماد و صمیمیت و برادری با هم متحد شوند. امیدوارم این افکار بجانب سر بازان ما، دریانوردان ما، خلبانان ما، که با سلاح موجب افتخار میهن میشوند، متوجه باشند، متحدین شجاع ما را که رنج میبرند و مانند ما و برای هدف ما می‌جنگند از خاطر نبرند. باغم و اندوه از جوانان دلیر و عزیزی که دشمن از ما گرفته است و هر کدام سهمی از افتخار و پیکار و آینده فرانسه را داشته‌اند یاد کنند. مردان و زنانی را که با خاموشی رنج میبرند، مادران داغ‌دیده و زنانی را که کانون زندگی‌شان خالی است، کودکان بی‌نوا، پدران و مادران پیر و تنها و کلیه مردان و زنانی را که امشب دلشان پراز اندوه است، تنها نگذارند. ای مردان و زنان فرانسوی، فکر خود را بفرانسه متمرکز کنید. کشور ما بیش از هر وقت به محبت نیازمند است و بخدمتی که ما فرزندان برایش انجام میدهیم و بحق سزاوار این خدمت نیز بوده و هست احتیاج دارد.

نامه ژنرال «دولا تر دو تاسینی»

پاریس اول ژانویه ۱۹۴۵

ژنرال عزیز

بعید نیست فرماندهی متفقین از بیم آنکه تجهیزات مهمی در ارتفاعات

«ویسبرگ» در معرض خطر قرار گیرد، اراده کند که خط جنگ را بکوهستان «وژ» و محاذی «ساورن» برگرداند.

چنین اقدامی با از دست دادن «استراسبورگ» توأم است. اگر چنین نقشه‌ای از نظر استراتژی انگلیس و امریکا قابل قبول باشد، بدیهی است که ارتش فرانسه نمی‌تواند به ترك «استراسبورگ» رضادهد. من امروز بوسیله نامه‌ای که رونوشت آنرا لفامیفرستم جریان را برای «ایزنهاور» شرح‌دادم.

در صورتیکه قوای متفقین بخواهند از مواضع فعلی خود عقب نشینی کنند و در شمال «ارتش یکم» مستقر شوند، بشما سفارش میکنم که مسئولیت را خودبعده بگیرید و از «استراسبورگ» دفاع کنید. با احساسات محبت آمیز.

نامه به ژنرال ایزنهاور،

پاریس، اول ژانویه ۱۹۴۵

ژنرال عزیز

ژنرال ژوئن، رئیس ستاد «دفاع ملی» در مورد نگرانی شما نسبت ببعضی حوادث احتمالی در «راین سفلی» گزارشی برای من فرستاده است.

وضع «ارتش هفتم» امریکا بین «سار» و «راین» در صورت گسترش حملات آلمان و نیت شما مبنی بر تأمین قوای ذخیره که در نقاط دیگر مورد احتیاج است، ممکن است شما را بدین فکر اندازد که جبهه «ارتش هفتم» را کوتاه کنید و این ارتش را بمواضعی که کمتر در معرض خطر باشد ببرید.

يك چنین عملی اگر تا خط کوهستانی «وژ» ادامه یابد ممکن است بترك «استراسبورگ» منجر شود.

دولت فرانسه بدون آنکه منکر شود که این امر ممکن است از نظر استراتژی ارتش متفقین قابل قبول باشد، مسلماً نمی‌تواند اجازه دهد که «استراسبورگ» دوباره بدست دشمن بیفتد بدون آنکه تا حد امکان از آن دفاع نماید.

از طرف دیگر من عقیده دارم در صورت تخلیه ارتفاعات «ویسمبرگ» میتوان با اتکاء به کانال «مارن» به «راین» از طرف شمال، از «استراسبورگ» دفاع کرد. من حاضرم تمام قوای فرانسه را که بتوانم از داخل کشور جمع آوری کنم و در درجه اول «لشکر یکم» ژنرال بیوت، را که قسمت اولیه آن در «رمس» است بدین منظور بکار برم. این قوا تحت اختیار ژنرال دولاتر، در خواهند آمد. مطمئنم که شما از پشتیبانی آنها دریغ نخواهید کرد.

بهر حال هر اتفاقی بیفتد فرانسویها از «استراسبورگ» دفاع خواهند کرد. با تقدیم احترام...

تلگرام به «پرزیدنت روزولت»

پاریس - ۲ ژانویه ۱۹۴۵

ژنرال ایزنهاور، تصمیم دارد ارتشهای «دور» را بجانب «وژ» برگرداند. این تصمیم معادل تخلیه بدون زدو خورد «آلزاس» و قسمتی از «لورن» است. دولت فرانسه تا آن حد که بوی مربوط است نمی‌تواند يك چنین عقب نشینی را که از نظر استراتژیک قابل توجیه نیست و از لحاظ روش عمومی جنگ و ملیت فرانسه تأسف آور است بپذیرد. از شما با اعتماد در خواست میکنم که در این قضیه که از هر نظر ممکن است نتایج وخیمی بهار آورد دخالت کنید.

تلگرام به آقای و. چرچیل،

پاریس - ۲ ژانویه ۱۹۴۵

من تلگرافی را که برای «پرزیدنت روزولت» فرستاده‌ام بنظر شما می‌رسانم و از شما خواهش می‌کنم در این قضیه خطیر از من پشتیبانی کنید.

تلگرام به ژنرال دولاتر،

پاریس - ۳ ژانویه (صبح)

«ارتش یکم» و خود شما تنها باین دلیل که دولت فرانسه بشما دستور داده و فقط تا هنگامی که دولت تصمیم دیگری نگرفته است در اختیار متفقین هستید. اگر شما مجبور به تخلیه «آلزاس» شوید، حتی در صورتیکه جبهه چپ شما در اثر عقب نشینی همسایگانان بی حفاظ مانده باشد، دولت فقط در صورتی میتواند با کار شما موافقت کند که عقب نشینی پس از نبردی بزرگ انجام شده باشد.

اعلامیه رئیس دولت

پاریس - ۴ ژانویه ۱۹۴۵

در ۳ ژانویه کنفرانسی مربوط به عملیات نظامی در جبهه غرب با شرکت «ژنرال دوگل» رئیس دولت فرانسه، «آقای و. چرچیل» نخست وزیر بریتانیا، «کیر» و «ژنرال ایزنهاور» فرمانده کل ارتشهای متفقین تشکیل شد. «مارشال سر آلن بروک» رئیس ستاد سلطنتی انگلستان، «ژنرال ژوئن» رئیس ستاد دفاع ملی فرانسه و «ژنرال بیدل اسمیت» رئیس ستاد «ژنرال ایزنهاور» نیز در مذاکرات حضور داشتند.

در پایان کنفرانس رئیس دولت فرانسه و نخست وزیر بریتانیا مدت مدیدی بایکدیگر گفتگو کردند.

پادداشت بدولتهای آمریکا، انگلیس و شوروی

۱۵ ژانویه ۱۹۴۵

حکومت موقت جمهوری فرانسه طبق اخبار عمومی اطلاع یافته است که طرح کنفرانسی بین نمایندگان عالی رتبه بریتانیای کبیر، ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی جهت مشخص کردن وضع همکاری آنان در جنگ، ریخته شده است. در این باره دولت موقت جمهوری فرانسه لازم میدانند توجه دولت ایالات متحده آمریکا (یا بریتانیای کبیر و یا اتحاد شوروی) را بنکات زیر جلب کند:

عملیات نظامی در غرب، اینک در سرزمین فرانسه ویا در نزدیکی مرزهای این کشور انجام میگردد. فرانسه تا آنجا که امکانات فعلیش اجازه میدهد نه تنها بوسیله قوای مسلح زمینی، دریائی و هوائی بلکه با عواملی که در جنگ مورد ضرورتند مانند وسایل حمل و نقل و بنادر خود در عملیات فوق شرکت مهم و روز افزونی داشته است.

بعلاوه وقایع نظامی اخیر نشان داده است که دنبال کردن مبارزه تاپیروزی نهائی، حتماً همکاری روزافزون فرانسه را در عملیات جنگی الزام میکند. این همکاری نمی تواند بوضعی رضایت بخش ادامه یابد مگر آنکه در برنامه های سازندگی و تجهیزات و حمل و نقل که اینک مورد احتیاج متفقین است تجدید نظر بعمل آید و این تجدید نظر بدون شرکت مستقیم دولت موقت جمهوری فرانسه نمی تواند بوجه مفیدی اجرا شود.

از طرف دیگر باید توجه داشت که کنفرانسهای بین قدرتهای بزرگ متفقین باعث میشوند که این قدرتها بدون شرکت فرانسه در تنظیم بعضی امور سیاسی یا اقتصادی که مستقیماً یا بطور غیر مستقیم بفرانسه مربوط است تصمیماتی بگیرند در

حالیکه دولت موقت جمهوری فرانسه خود را موظف نمیداند مسئولیت تصمیماتی را که بدون دخالت وی گرفته شود بعهده بگیرد و همین امر باعث میشود که این تصمیمات ارزش خود را از دست بدهند.

گذشته از هر گونه علتی که مر بوط به صالح عالیہ سیاسی و یا اخلاقی میشود، دولت موقت جمهوری فرانسه مناسب میداند با اطلاع برساند که شرکت وی در چنین کنفرانسهائی که مر بوط بمسائل عمومی جنگ و یا آینده صلح است و مسئولیت فرانسه را نیز طبعاً در بردارد، ضروری است.

دولت موقت جمهوری فرانسه تردید ندارد که نظر وی مورد تأیید سایر قدرتهای بزرگ متفق قرار میگیرد.

گفتگو با «آقای هاری هاپکینز» فرستاده مخصوص «پرزیدنت روزولت»

کوچه «سن دومینیک» - ۲۷ ژانویه ۱۹۴۵

در این مذاکرات آقای «کافری» نیز حضور داشت.

آقای «هاری هاپکینز» متذکر شد که بعد از ظهر آن روز با «آقای بیدو» گفتگو کرده و بعضی مسائل خاص را با وی مورد بررسی قرار داده است و در مذاکرات با «ژنرال دو گل» مایل است از جزئیات صرف نظر کند و بعمق قضایا وارد شود. وی تذکر داد که با تأسف متوجه است که یکنوع تیرگی در روابط بین «پاریس» و «واشینگتن» پدید آمده است.

«ژنرال دو گل» تصدیق کرد که این تیرگی در روابط فیما بین وجود دارد.

«آقای هاری هاپکینز» مایل بود که نه تنها در طی مسافرت کوتاهش به «پاریس» بلکه در هفته‌های بعد هم برای از بین بردن تیرگی روابط بوی مراجعه شود. وی عقیده داشت که جنگ بمرحله حساس خود رسیده و آینده دنیا که

اینک طرح ریزی میشود تا حد زیادی مربوط بهم آهنگی عملیات «ایالات متحده» و «فرانسه» است و بنابراین لازم است که روابط فرانسه و امریکا از بن بست کنونی خارج شود. «هاپکینز» اظهار تمایل کرد که شخصاً در این امر شرکت کند و اطمینان داد که در اجرای این کار با عزم راسخ در اختیار دولت فرانسه است.

ژنرال دو گل، از «آقای هاپکینز» تقاضا کرد که علل این کدورت را بیان کند.

«آقای هاپکینز» جواب داد که با صراحت به بیان مطلب می پردازد و سپس اظهار داشت که این کدورت قدیمی است و از شکست فرانسه در سال ۱۹۴۰ که باعث حیرت امریکائیان باشد و همچنین سیاست امریکا در آن ایام نسبت به حکومت «ویشی» سرچشمه میگردد. این سیاست از آغاز، فرانسویانی را که در داخل و خارج میخواستند مبارزه ادامه دهند ناراضی کرد. کم کم با حوادث مختلف، سیاست نامبرده تا ۱۹۴۴ باعث عصبانیت عده ای روزافزون از ملت فرانسه و همچنین تحریک عقیده عمومی در امریکاشد. در همین ضمن «ایالات متحده» با سازمان دادن قدرت نظامی خود، بر علیه آلمان وارد جنگ گردید. بتدریج تعقیب مبارزه و تجسس وسائل برای نابود کردن دشمن، تنها فکر ملت و دولت امریکا گردید. در این مرحله ثانی وضع ژنرال دو گل، گاهی باعث عصبانیت دولت امریکا میشد (آقای هاپکینز خاطر نشان ساخت که کلمه عصبانیت شاید مبالغه آمیز باشد ولی در هر حال کلمه دیگری برای بیان واقعیت نمی توان یافت).

ژنرال دو گل، جواب داد که گذشته، گذشته است و نباید امروز برای آن اهمیت زیادی قائل شد. کدورت کنونی در درجه دوم بیک سلسله مشکلات ثانوی که از موقعیت فعلی جدا شدنی نیست، بستگی دارد. وقتی جنگ پهلو پهلو ادامه داشته باشد طبعاً ناراحتی هائی پیش می آید که اهمیت زیادی ندارد. اما عنصر مهم دیگری در روابط فرانسه و امریکا خلل وارد کرده است و آن عدم اطمینانی است

که در فرانسویها نسبت بنظریه «ایالات متحده» درباره آینده فرانسه وجود دارد. بسیاری از مردم فرانسه کم کم متوجه شده‌اند که در جنگ کنونی تا آنجا که مربوط بکشور آنهاست برد و باخت بر سر چیست. درست است که در سالهای پیش از جنگ فرانسه رو به تنزل میرفت. برای این امر علل اقتصادی و اجتماعی و غیره در کار بود. اما تنزل واقعی مربوط بتجاوز آلمان بود.

در حالیکه در قرن هجدهم، تاریخ خارجی فرانسه را بخصوص رقابت با انگلستان تشکیل میداد. از قرن نوزدهم باین طرف مسئله تجاوز آلمان عنصر اساسی سرنوشت ما بحساب می‌آید. فرانسه در طی هفتاد سال اخیر سه بار مورد هجوم آلمان قرار گرفته و هر بار ولو آنکه از جنگ پیروز بیرون آمده ضعیفتر گردیده است. اگر فرانسویها میخواهند که این بار پیروزی موجب بازگشت فرانسه بمقام و قدرت خودش باشد بدین جهت است که حس میکنند آرامش و منزلت داخلی آنان بستگی باین امر دارد. در گذشته امریکا متوجه نبود که سرنوشت فرانسه بهمین میل طبیعی بعظمت مربوط است. در ۱۹۱۷ امریکا خیلی دیر و پس از آنکه «پرزیدنت ویلسون» کوششهایی برای صلح نمود دست بکار شد و پس از آنکه خود را بعنوان حامی با ارزش خصوصاً در زمینه اخلاقی بما عرضه داشت، با پیشنهاد فرانسه در باره اقدامات نظامی حفاظتی مخالفت کرد و فرانسه را در کشیدن بار امنیت اروپا تنها گذاشت. نتیجه آن شد که فرانسه با وجود تلاش قابل ملاحظه مالی و نظامی و بعلت اشتباهات و ضعفی که خود مسئول آن بود در ۱۹۳۹ بدون آمادگی وارد جنگ شد. در ۱۹۴۰ دولت فرانسه که «ژنرال دوگل» در آن عضویت داشت بیهوده «پرزیدنت روزولت» را بیاری طلبید. جواب دولت امریکا خط مشی دولت ما را برای ادامه نبرد و یا تسلیم در مقابل آلمان تعیین میکرد. آنگاه سیاست امریکا در مقابل «ویشی» و سپس پیاده کرده نیرو در افریقای شمالی و عملیات غیر موجهی که امریکا انجام داد قابل ذکر است. این عملیات برای فرانسویهایی که عظمت فرانسه را در مغز خود می‌پروردند خوش

آیند نبود. و بالاخره تردید و دودلی امریکا برای پیاده شدن در فرانسه و استقرار دولت فرانسه در پاریس، باید ذکر شود.

از طرفی هم این سیاست زیاد غیر منطقی نیست. همه چیز مربوط باینست که مقام فرانسه را در دنیا چگونه بدانیم. اما اگر آینده ثابت کند که فرانسه دوباره مقام و قدرت خود را بازمی یابد نمی توان سیاست دیگری برای امریکا تصور کرد که طبق آن امریکا میتواند از ۱۹۴۰ باینطرف، از فرانسه طرفداری کند، بشکست آن رضا ندهد و بآن اعتماد داشته باشد؟

آقای «هاری هاپکینز» اظهار داشت که با «ژنرال دوگل» موافق است و گفت که ژنرال اصول اساسی مسئله را مطرح کرده است. سپس متذکر گردید که ملت امریکا از نابسامانی فرانسه در ۱۹۴۰ بسیار ناراحت بود و بتدریج که سیاست فرانسه قبل از جنگ را بررسی میکرد از ضعف این سیاست دچار وحشت میشد.

«ژنرال دوگل» مجدداً گفت که امروز هم فرانسویها درست سیاست امریکا را نسبت بخود نمیدانند. سر بازان فرانسوی با وسائلی که در دست دارند به بهترین وجه میجنگند. اغلب این وسایل را امریکا در اختیار آنان گذاشته است اما بنظر نمی آید کمکهایی که در اینجا و آنجا میشود از یک سیاست مصمم برای نوسازی قدرت عظیم فرانسه سرچشمه گرفته باشد. و همچنین این مسئله ناراحت کننده است که سه قدرت بزرگ که بعلت وسعت خاک خود یا دوری از میدان جنگ به اولین حمله آلمان از پا در نیامده اند، اینک بدون فرانسه تصمیم بسازمان اروپا بگیرند. یکبار دیگر باید گفت که این سیاست وقتی قابل قبول است که فرض کنیم فرانسه از این پس نخستین نقش ها را در دنیا نداشته باشد. در غیر این صورت، این سیاست خوب نیست. فقط آینده نشان خواهد داد که آیا حساب ها درست بوده است یا نه.

آقای «هاپکینز» گفت که سهم خود موافق نیست که فرانسه در «کمیته مشورتی اروپا» نداشته باشد. جای فرانسه در این کمیته مشخص است و این کشور باید در شرایط مساوی مادی و معنوی در کمیته حضور یابد. وی سخنان

نامطلوبی را که در این زمینه گفته میشود مردود دانست.
 «ژنرال دوگل، خاطر نشان ساخت که دولت فرانسه در این باب هیچ ادعائی
 ندارد.

«آقای هاپکینز» متذکر شد که «ایالات متحده» و فرانسه مسلماً نظریات
 مشترکی دارند. مثلاً مسئله «راین» بین «ایالات متحده» و فرانسه خیلی آسانتر
 حل میشود تا بین یکی از این دو کشور و بریتانیای کبیر.

«ژنرال دوگل» جواب داد که فرانسه فقط بعلت وضع جغرافیائی خود
 میتواند مسئله «راین» را تا حدی که مربوط بوی میشود حل کند و این کار را بهر
 ترتیبی باشد یا با آلمان و یا برضد این کشور انجام خواهد داد.

آقای «هاپکینز» در حالیکه اجازه مرخصی میخواست سخنان امید بخشی
 در باره آینده روابط فرانسه و امریکا بر زبان راند و گفت: «خوشبختانه ما از پل
 عبور کرده ایم.» و یکبار دیگر از نظر «ژنرال دوگل» و «آقای بیدو» و بعضی از
 وزرا جوینا شد و خاطر نشان کرد که برای بحث در مسائل مشترک کاملاً در اختیار
 «ژنرال دوگل» است. «ژنرال» از «آقای هاپکینز» خواستار شد که سلامش را به
 «پرزیدنت روزولت» برساند.

اعلامیه رئیس دولت

پاریس ۲۰ فوریه ۱۹۴۵

در ساعت ۱۷ روز ۱۲ فوریه، «ژنرال دوگل» رئیس دولت موقت جمهوری
 فرانسه «آقای جفرسون کافری» سفیر «ایالات متحده» را که حامل پیامی از طرف
 «پرزیدنت روزولت» بود بحضور پذیرفت.

در این پیام «پرزیدنت روزولت» سفیر خود را مامور کرده بود که مراتب
 تأسف خود را از اینکه نمی تواند طبق دعوت دولت فرانسه در ماه نوامبر ۱۹۴۴

پاریس سفر کند به «ژنرال دو گل»، ابلاغ نماید. در مقابل، «پرزیدنت روزولت»، از رئیس دولت فرانسه دعوت می‌کند که برای ملاقات وی به «الجزیره» برود. و قرار شده بود در صورت موافقت «ژنرال دو گل»، تاریخ این ملاقات بعداً معین شود. رئیس دولت موقت جمهوری فرانسه بسفیر پاسخ داد که بسیار خوشوقت است از اینکه می‌شود رئیس جمهور امریکا قصد دیدار یک بندر فرانسوی را دارد. «ژنرال دو گل»، افزود دعوتی که از وی برای رفتن باین بندر شده، در این هنگام که کارهای زیاد، حضور وی را در پاریس ایجاب میکند غیر مترقبه است بخصوص که این دعوت روز بعد از کنفرانسی بعمل آمده که در آن سه رئیس حکومت متفق و مشاورین و متخصصین آنها جمع شده‌اند. فرانسه در این کنفرانس شرکت نداشته و از منظور تشکیل آن بی اطلاع است. سپس «ژنرال دو گل»، از سفیر خواهش کرد که به «پرزیدنت روزولت» ابلاغ کند که وی همچنان امیدوار است «پرزیدنت» را در پاریس یعنی در شهری که دولت و مردمش بی نهایت از دیدن «پرزیدنت» خوشحال میشوند، ملاقات کند.

پس از این تاریخ، بطوریکه همه میدانند دولت با فعالیت به تبادل نظرهایی که بین فرانسه و متفقین در باره نتایج کنفرانس «یالنا» ضرورت داشته اقدام کرده است.

تلگرام به ژنرال موردان، نماینده گل در هندوچین

پاریس - ۲۱ فوریه ۱۹۴۵

بشما یاد آوری میکنم که در صورت تحقق فرضیه A شما باید بابتکار خود نقشه عملیات نظامی و تخریبی را طبق طرح من آغاز کنید. در صورت لزوم باید بدون مراجعه بدولت اقدام نمائید زیرا اینکار باعث تاخیر عملیات تدافعی میشود.

مهم اینست که بعلت تأخیر، قدرت عمل از دست شما خارج نشود. فرضیه A چنانکه میدانید مربوط بخلع سلاح و یا خنثی شدن عملیات قوای شماست. شما باید خود بسنجید که حتی با نبودن اولتیماتوم، اقدام ژاپونها برای اشغال مواضعی که برای شما حائز اهمیت است شامل فرضیه A میشود یا نه. مذاکرات از نظر یافتن وقت بیشتر بیفایده نیست، اما هیچگاه نباید آزادی عمل ما را برای اجرای نقشه‌ای که قسمت اساسی آنرا بوسیله تلگراف و توسط ستاد «دفاع ملی» برای شما میفرستم، مختل سازد. قوای فرانسوی هند و چین بهیچ قیمتی نباید از حالت مبارزه خارج شوند. لازم میدانم مراتب اعتماد خود را بشما ابلاغ نمایم.

دستور هائی به ژنرال دواین، فرمانده «ارتش آلپ»

- ۱- فرماندهی جبهه «آلپ» در اول مارس ۱۹۴۵ ایجاد شده است. «ژنرال دواین» مسئولیت این فرماندهی را زیر نظر و با اجرای دستورهای تا کتیکی «ژنرال دورس» فرمانده «ارتشهای ششم» بعهده خواهد گرفت. مقر فرماندهی وی در «گر نوبل» خواهد بود (بعدها به نقطه جنوبی تری منتقل خواهد شد).
- ۲- جبهه «آلپ» تمام مرز فرانسه و ایتالیا را در برمیگیرد.
- ۳- برای کلیه عملیات، فرمانده جبهه «آلپ» از ژنرال فرمانده ارتشهای ششم دستور میگیرد.
- ۴- فرمانده جبهه «آلپ» از سایر جهات تابع وزیر جنگ است و کلیه درخواستهای خود را برای وی میفرستد.

آئین‌نامه مربوط به « کمیته‌های برنامه‌ریزی »

ماده ۱- کمیته‌های برنامه‌ریزی در کلیه موسسات صنعتی یا تجارتي، صرف نظر از شکل قانونی آن، که بطور معمول در يك يا چند قسمت لااقل ۱۰۰ نفر مزدبگیر داشته باشد، تشکیل میشود.

تصویب نامه هیئت دولت، سرویسهای عمومی با خصائص صنعتی یا تجارتي و منجمله مؤسساتی که بدست دولت اداره میشود و حتی تأسیسات انحصاری را که در آنها الزاماً کمیته باید ایجاد شود در صورت لزوم وضع خاص تشکیلات و عمل این کمیته‌ها را تعیین خواهد کرد.

ماده ۲- « کمیته برنامه‌ریزی » برای بهبود وضع اجتماعی کار و زندگی کارمندان و همچنین مقررات مربوط بدانها با رئیس مربوطه همکاری خواهد کرد. مسئله دستمزد از این حکم مستثنی است.

« کمیته برنامه‌ریزی » اداره کلیه امور اجتماعی را که در موسسه بنفع‌مزد بگیرها و یا خانواده آنهاست، در شرایطی که در تصویب‌نامه دولت مشخص خواهد شد، تکفل و یا کنترل میکند و یا در اداره آنها شرکت مینماید. نوع تأمین سرمایه در این امر مدخلیت ندارد.

ماده ۳- در زمینه اقتصادی، « کمیته برنامه‌ریزی » بعنوان مشاور، امور زیر را انجام میدهد:

الف- کلیه پیشنهادهای کارمندان را برای ازدیاد محصول و بهبود بازده مؤسسه مورد مطالعه قرار میدهد و برای بکار بستن پیشنهادهای رسیده اقدام میکند. همچنین خود میتواند در مورد تشکیلات عمومی مؤسسه پیشنهادهای لازم بدهد.

ب- برای کارکنانیکه با ابتکار و یا پیشنهادهای خود همکاری سودمندی با

موسسه کرده‌اند درخواست پاداش مناسب می‌کند.

ج- الزاماً از مسائل مربوط به تشکیلات، اداره و کار عمومی موسسه اطلاع حاصل می‌کند. رئیس موسسه باید لا اقل یک بار در سال گزارش جامعی درباره وضع و فعالیت موسسه و همچنین طرح‌هایی که برای آینده دارد تسلیم « کمیته » کند. وقتی موسسه‌ای بشکل یک شرکت سهامی تشکیل شد و یا صرف نظر از شکل آن بیش از ۵۰۰ حقوق بگیر بطور مستمر در اختیار داشت « کمیته » باید از سود بدست آمده اطلاع داشته باشد و پیشنهادهای لازم را در مورد شغل هر یک از مزد بگیرها بدهد.

در موسساتی که بصورت یک شرکت سهامی اداره میشوند، رئیس موسسه باید میزان سود و زیان موسسه، بیلان سالیانه، گزارشهای مأموران حسابداری و همچنین سایر مدارکی را که باید بمجمع عمومی سهامداران ارائه دهد، قبلاً بنظر « کمیته » برساند.

ماده ۵- « کمیته بر نامه‌ریزی » از رئیس موسسه یا نماینده وی و نمایندگان از کارمندان موسسه بشرح زیر تشکیل میشود:

از ۱۰۰ تا ۵۰۰ نفر حقوق بگیر: ۵ نماینده رسمی و ۳ عضو علی‌البدل.

از ۵۰۱ تا ۱۰۰۰ نفر حقوق بگیر: ۶ نماینده رسمی و ۴ عضو علی‌البدل.

از ۱۰۰۱ تا ۲۰۰۰ نفر حقوق بگیر: ۷ نماینده رسمی و ۵ عضو علی‌البدل.

بالتر از ۲۰۰۰ حقوق بگیر: ۸ نماینده و ۵ عضو علی‌البدل.

ماده ۶- نمایندگان حقوق بگیران از طرفی توسط کارگران و کارمندان و از طرف دیگر توسط مهندسان، روسای سرویس، استاد کاران، طبق صورتی که از طرف تشکیلات سندیکائی مربوط بهر دسته از کارمندان تهیه میشود، انتخاب میگردند.

ماده ۷ تا ۲۶ -

تهیه شده در پاریس - ۲۲ فوریه ۱۹۴۵

ش. دوگل

مقررات مربوط به تشکیل « کمیته عالی مردم و خانواده »

ماده ۱ - در نخست وزیری يك « کمیته عالی مردم و خانواده » تشکیل میشود.

این « کمیته عالی » در تمام مسائل مربوط بحمايت خانواده، توسعه و بسط مواليد، جمعیت روستاها، جلوگیری از مرکزیت شهرها، استقرار بیگانگان در خاک فرانسه و بحساب آوردن آنها در جمعیت فرانسه، مورد مشورت دولت قرار میگیرد.

ماده ۲ - ریاست « کمیته عالی مردم و خانواده » بعهده رئیس دولت است. کمیته ۹ عضو دارد که با فرمان رئیس دولت تعیین میشوند. رئیس میتواند اشخاص زیر را بعنوان مشاور بکمیته دعوت کند:

- ۱ - نمایندگان وزارتخانه های مختلف برای اموری که مربوط بحوزه عمل آنهاست.

- ۲ - از شخصی بخصوص و یا نماینده شرکتی بسبب بصیرت و صلاحیتی که در وی می بیند.

ماده ۳، ۴، ۵ -

تهیه شده در پاریس، ۴ مارس ۱۹۴۵

ش - دو گل

تلگرام به ژنرال موردان، در « هندوچین »

عملیات دشمن همانطور که در فرضیه A پیش بینی کرده بودیم صورت وقوع

یافت. من انتظار دارم مقاومت قوای مسلح تحت فرماندهی شما با همکاری عناصر غیر نظامی بتواند جلوی حمله ژاپونها را بگیرد.

جا دارد امیدوار باشم که شما میتوانید این مقاومت را بنحو مطلوب رهبری کنید تا عملیات متفقین ما که در خارج و از خارج انجام میشود بما امکان دهد که بوضع خود سر و صورتی بدهیم.

در هر حال باید جنگید. دولت، کشور و افراد نظامی همه بشما و بتمام افراد محبوب فرانسوی و هندوچینی که تحت فرمان شما هستند اعتماد دارند.
بامراتب مودت

اعلامیه دولت جمهوری درباره هندوچین

۲۴ مارس ۱۹۴۵

دولت جمهوری همواره در نظر داشته که «هندوچین» باید مقام خاصی در سازمان اجتماعی فرانسه داشته باشد و از آزادی که مناسب با پیشرفت و شئون آن باشد استفاده نماید. وعده تحقق چنین امری با اعلامیه ۸ دسامبر ۱۹۴۳ باین کشور داده شد و کمی بعد از آن، اصولی که در «برازاویل» اعلام گردید، نیت دولت را در این باره مشخص گردانید.

امروز «هندوچین» مبارزه میکند. سر بازان هندوچینی و فرانسوی، افراد برجسته و مردم هندوچین که نمی‌خواهند از مانورهای دشمن سوء استفاده کنند، برای پیش برد منظوری که مورد نظر کلیه اجتماع فرانسوی است باشهامت تمام مقاومت میکنند. بدین ترتیب هندوچین دوباره مقامی را که سزاوار است بدست می‌آورد. دولت که با بروز حوادث، پافشاریش در نیات سابق بیشتر شده چنین تشخیص میدهد که لازم است از هم‌اکنون وضع هندوچین را پس از آنکه از دست اشغالگر آزاد شد، تشریح کند.

«فدراسیون هندوچین» با فرانسه و سایر قسمت‌های فرانسیسی نشین‌یک «اتحادیه فرانسیسی» تشکیل می‌دهد که فرانسه بعنوان نماینده و حافظ منافع آن در خارج معرفی خواهد شد. هندوچین در این «اتحادیه» از آزادی خاص برخوردار خواهد بود.

تابعین «فدراسیون هندوچین» دارای ملیت هندوچین و ملیت «اتحادیه فرانسیسی» خواهند بود و با این عنوان بدون در نظر گرفتن نژاد، مذهب و یاریشه و با تساوی امتیاز می‌توانند کلیه مقامات و عناوین فدرال را در «هندوچین» و در «اتحادیه» احراز کنند.

شرایطی که طبق آن «فدراسیون هندوچین» به تشکیلات فدرال «اتحادیه» فرانسیسی، می‌پیوندد و همچنین وضع افراد تابع «اتحادیه فرانسیسی» بوسیله «مجلس موسسان» مشخص خواهد شد.

هندوچین یک دولت فدرال مخصوص بنخود خواهد داشت که ریاست آنرا حکمران کل بعهد می‌گیرد. این دولت از یک عده وزیر مسئول که از بین هندوچینی‌ها یا فرانسیسی‌های مقیم هندوچین انتخاب میشوند تشکیل می‌گردد. بعلاوه یک «شورای دولتی» که از افراد عالی رتبه فدراسیون تشکیل میشود مسؤلیت تهیه قوانین و مقررات حکومت فدرال را بعهد خواهد داشت و یک «مجلس» که از نظر انتخابات با کشورهای فدراسیون بهتر تطبیق میکند و مصالح فرانسه نیز در آن ملحوظ می‌گردد، مالیات‌های مختلف و همچنین بودجه فدرال را تعیین و طرح‌های قانونی را تصویب خواهد کرد. قرار دادهای تجارتنی و پیمانهای مبنی بر حسن همجواری مربوط بفدراسیون هندوچین در این مجلس مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

آزادی فکر و عقیده، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و بطور کلی آزادی دموکراتیک پایه قوانین هندوچین خواهد بود.

پنج کشوری که «فدراسیون هندوچین» را تشکیل میدهند و از لحاظ تمدن، نژاد و رسوم از یکدیگر متمایزند، خصائص خود را در «فدراسیون» حفظ خواهند کرد.

حکمران کل، حافظ منافع و نماینده همگی خواهد بود. حکومت های محلی تکمیل و یا اصلاح خواهند شد و در هر يك از این کشورها مقامات و مناصب بخصوص به اهالی آن کشور داده خواهد شد.

«فدراسیون هندوچین» با کمک دولت مرکزی فرانسه و در چهارچوب دفاع عمومی «اتحادیه فرانسوی»، قوای زمینی، دریائی، و هوائی تهیه خواهد کرد که در آن مردم هندوچین با حقوقی مساوی با اهالی فرانسه و سایر نقاط «اتحادیه» فرانسوی، خواهند توانست کلیه درجات را پیمایند.

پیشرفت اجتماعی و فرهنگی در همان جهت ترقی سیاسی و اداری بسرعت دنبال خواهد شد.

«اتحادیه فرانسوی» اقدام لازم را جهت اجباری ساختن تعلیمات ابتدائی و توسعه تعلیمات متوسطه و عالی بعمل خواهد آورد. تحصیل زبان و فرهنگ محلی در آموزشگاه ها با فرهنگ فرانسوی توأم خواهد بود.

با عملی ساختن بازرسی مستقل کار و با توسعه سندیکاها، سلامت، آموزش اجتماعی و آزادی کارگران هندوچین مرتباً دنبال خواهد شد.

«فدراسیون هندوچین» در چهارچوب «اتحادیه فرانسوی» از استقلال اقتصادی برخوردار خواهد بود و این مسئله ب فدراسیون امکان میدهد که بحد اعلاى توسعه کشاورزی و صنعتی و تجارتي برسد و بخصوص بصنعتی کردن خود موفق شود و بدینوسیله بتواند با وضع اجتماعی خود مقابله کند. بکمک این استقلال اقتصادی و بدون مقررات زائد، هندوچین میتواند روابط خود را با سایر کشورها بخصوص با «چین» که هندوچین هم مانند کلیه «اتحاد فرانسوی» مایل است با آن روابط دوستانه نزدیک داشته باشد، توسعه دهد.

تشکیلات عمومی هندوچین بصورتیکه ذکر شد، پس ازمشورت با مقامات صلاحیتدار «هندوچین آزاد» بمرحله اجرا درخواهد آمد.

بدین ترتیب «فدراسیون هندوچین» در سازمان صلحجوی «اتحادیه فرانسوی»

از آزادی و تشکیلات لازم برای توسعه منابعش استفاده خواهد کرد و خواهد توانست در اقیانوس آرام نقش خویش را ایفا کند و در مجموعه «اتحادیه فرانسوی» ارزش افراد برجسته خود را جلوه گر سازد.

تلگرام به ژنرال دولاتر،

پاریس ۲۹ مارس ۱۹۴۵

ژنرال عزیز،

شما باید بهر نحو هست از «راین» بگذرید حتی اگر امریکاییها بدین کار اقدام نکنند و شما مجبور باشید بوسیله قایق از رودخانه عبور کنید. اینکار با حداعلاهی مصالح ملی بسنگی دارد. «کارلسروهه» و «اشتوتگارت» انتظار شما را میکشند با آنکه شاید بدیدار شما راغب نباشند.

مراتب اعتماد و دوستی خود را نسبت بشما ابراز میدارم.

سخنرانی «ژنرال دو گل»

میدان شهرداری پاریس - ۲ آوریل ۱۹۴۵

بین نقاط مختلف دنیا که «سرنوشت» برای اعلام رأی خویش انتخاب کرده، پاریس همیشه نمونه بوده و بخصوص در لحظاتی از «تاریخ» که در خاک فرانسه، آینده اروپا و بالطبع آینده دنیا تعیین میشده، این امر بیشتر صدق کرده است. وقتی که شهر «سنت ژنویو»، «آتیلا» را بعقب راند و پیروزی «جبهه‌های کاتالونی» و نجات «غرب» را اعلام داشت، و یا هنگامیکه «ژان دارک» بجانب دروازه «سن - هونوره» حمله برد و پیش بینی کرد که کلیه سرزمینهای فرانسوی متحد و مستقل خواهند شد، و یا زمانیکه «هانری چهارم» برای استقرار مجدد دولت در پایتخت،

جنگهای مذهبی را که دریای دیوارهای شهر جریان داشت، پایان داد و بعالم مسیحیت که از جنگهای هولناک متشنج شده بود نشان داد که راه نجات در عفو و اغماض است، یا هنگامیکه مجلس، «حقوق بشر» را بملت و دنیا اعلام نمود، یا زمانیکه تسلیم پاریس در ژانویه ۱۸۷۱، به پیروزی «آلمان پروسی» و آغاز جاه طلبی های امپراطوری تازه «ژرمن» صحنه گذاشت، یا وقتی که در روزهای تاریخی سپتامبر ۱۹۱۴، ارتشهای «ژوفر» و «گالینی» با نجات پایتخت فرانسه در روی «مارن»، برای تمام ملل آزاد دنیا پیروزی عدالت و حق را تأمین کردند، یا هنگامیکه در ۱۹۴۰ پاریس بی دفاع بدست دشمن افتاد و بدین ترتیب با سرنگون شدن دژ دفاعی فرانسه، آزادی اروپا دچار خطر نابودی گردید و سراسر جهان بمخاطره افتاد، در تمام این موارد، پاریس در راه «سرنوشت» نقش عمده ای داشته است.

و از این رو نقش پاریس در آخرین نبرد فرانسه اهمیت زیادی داشت. هنگامی- که ارتشهای فرانسه و متفقین، بانبردهای شدید «نرماندی» و «پروانس» راه خود را بجانب قلب کشور اسیر ما میگشودند و قوای داخلی، مهاجمین را در نقاط مختلف سرزمین ما فلج میساختند، در دنیا همه کس از خود می پرسید: «پاریس چه خواهد کرد؟» مسلماً دوست و دشمن همه میدانستند که چهار سال فشار و سختی روحیه پایتخت را متزلزل نکرده و خیانت، جز کف آلوده ای بر سطح این بر که نیست و عمق آن صافی و زلال و سالم است و کوچها، خانهها، کارخانهها، کارگاهها، ادارات و میدانهای پاریس شاهد بوده اند که عملیات شجاعانه گروه مقاومت بقیمت تیر باران، شکنجه و زندانی کردن آنان انجام شده است. اما از لحظه ای که دنیا مشاهده کرد که ارتش متفقین در خاک فرانسه قدم نهاده اند، صدها میلیون فکر متوجه پاریس گردید. همه منتظر بودند که یکی از عملیات درخشان این شهر را که در طول قرنها و در طی حوادث مشاهده شده بود، ببینند.

پاریس این عمل درخشان را انجام داد و آن، نجات و رهائی خودش بود که بدست خویش آغاز کرد و با پشتیبانی یکک واحد بزرگ فرانسوی و توجه

افکار و شور و هیجان یک ملت متحد با انجام رسانید. اما بعلمت یک تصادف استثنائی نجات پاریس شکل خاصی بخود گرفت که در تاریخ فرانسه بصورت یک شاهکار کامل و حتی میتوانیم بگوئیم موفقیتی اعجاب‌انگیز ثبت خواهد شد.

زیرا همه ما فرانسویان اعم از زن و مرد که در چهار سال وحشتناک در خشم و سرافکندگی غرقه بودیم و برای آنکه بتوانیم در مبارزه و درد ورنج خود ایستادگی کنیم هرگز از فکر نجات پاریس غافل نمی‌شدیم و در این اندیشه بودیم که این امر نه تنها در خیال و قلب ما بلکه با قدرت اسلحه ماصورت وقوع یابد و میخواستیم که این آزادی مرحله‌ای از انتقام ما از شکست و بدبختی باشد، ما همه بصدای بلند میگوئیم که ما بیکباره در هنگام نجات، از خوشی و شادی سرشار شده بودیم و نعمتی بزرگ بما رو آورده بود.

نبردهائی که در «سینه» یعنی قلب قدیمی پاریس بوسیله پلیس شجاع آن آغاز شده و سپس بوسیله قوای داخلی که ساعت بساعت تشکیل میشد در اطراف پیشوایان منتخب و هسته‌های آماده در ۲۰ ناحیه شهر گسترش یافته بود، اداره نبرد طبق نقشه پیش بینی شده توسط کمیسر دولت جمهوری و «شورای ملی مقاومت» و «کمیته آزادی بخش پاریس» که مردان واجد شرایط را از هر دسته و با هر عقیده‌ای برادرانه باهم جمع میکردند، تصرف کوچه‌ها، میدانها، بولوارها، با سنگربندی و نبردهای متعدد و بستن آنها بروی آلمانها، گرفتن نقاط اتکاء دشمن اشغالگر و محاصره پادگان‌های وی که در مراکزی دژ مانند پناهنده شده بودند، دخالت یک لشکر زرهی فرانسه که از سواحل دریاچه «چاد» تا کرانه‌های «ارن» از صحراها و دریاها گذشته و چهار سال جنگ را با فداکاری و افتخار گذرانده بود، ورود بموقع این لشکر برای کمک پاریس و شکافتن کمر بند دفاعی دشمن در حومه جنوبی و جنگ پهلو پهلو بهمراهی مبارزان در شهر و مجبور ساختن دشمن بعقب نشینی و تسلیم، سپس نابود کردن و یا فراری ساختن قوای کمکی که از جانب شمال بکمک دشمن می‌آمدند؛ بالاخره استقرار مجدد حکومت جمهوری

در پایتخت در زیر پرچمهای سه رنگی که از همه پنجره‌ها آویخته بود و در میان شور و هیجان بی‌سابقه و شادی و غرور ملی، همه این جریانات صفحه بصفحه و پرده پرده مانند نمایش منظمی اتفاق افتاد. در حقیقت در نجات پاریس از آنچه سزاوار شئون فرانسه بود چیزی فروگذار نشد.

و از اینجاست که آنهمه بلا یائی که مردان و زنان مصمم فرانسوی تحمل کردند، آنهمه عملیاتی که در خفا برای تضعیف حریف بعمل آمد، آنهمه قربانی که برای خاطر فرانسه در کنج زندانها یا بر بالای چوبه دار داده شد، بیکبار مفهوم و ارزش پیدا کرد. و از همینجا بود که تاثیر کوششهایی که از ژوئن ۱۹۴۰ بمنظور نگاهداشتن فرانسه در جنگ برای حفظ حیثیت آن و جهت مجتمع نمودن کشور در راه پیروزی و حفظ وحدت و تجدید تدریجی قدرت و تأمین آینده آن بعمل می‌آمد ظاهر گردید. و از همینجا بود که تلاش خونین سربازان رشید پاداش خود را یافت، سربازانیکه ماه بمباران و گردان بگردان در تمام نقاط سرزمین فرانسه و متصرفاتش برای نبردهای افریقا، ایتالیا و فرانسه جمع شده و یا در خاک فرانسه برای عملیات چریکی و یا نبردهای آزادی بخش گرد آمده بودند. این افراد همه «صلیب لورن» داشتند و برای احیای ارتش عظیم فرانسه کوشش میکردند. امروز ما می‌بینیم که این ارتش دوباره با عناصر فعال جوان و پرچمهای قدیمی خود پدید آمده است و در همین هنگام که من صحبت میکنم بین «اسپیر» و «پال» از رود «راین» گذشته و در عین حال جبهه‌های «آپ» و «اقیانوس اطلس» را نیز در دست دارد و در «هندوچین» ژاپونیا را شکست داده است.

اما در حالیکه بنظر می‌آید «پیروزی» بر فراز اروپای ویران که جویهای اشک و خون در آن روان است و از محرومیت‌های گوناگون فرسوده شده، بال گسترده است و در هنگامیکه ارتشها ضربه نهائی را فرود می‌آوردند و همه مردان و زنانیکه تندباد حوادث آنها را از یکدیگر جدا کرده بود، در انتظار روزی که یکدیگر را باز یابند، روحاً با هم جمع شده‌اند، فرانسه با روشن بینی متوجه است

که برای ترمیم خرابیهای جنگ که از سی سال پیش آغاز شده چه تلاشی باید بکار برد.

من در اینجا بصراحت اعلام میکنم که تکالیف ما مانند تلفاتمان بسیار سنگین و عظیم است. در زمینه مادی، دستگاه اقتصادی ما که تا حدی فرسوده شده بود ضایعات فراوان دیده‌است و تعداد زیادی خانه، کارخانه، کارگاه، ایستگاه راه‌آهن، وسایل حمل و نقل و ارتباطات از بین رفته. جمعیت ما که فعالترین قسمت آن به يك دهم تقلیل یافته بزحمت میتواند کار نوسازی را انجام دهد. ما باید بدانیم که جز با يك انضباط دقیق ملی نمی‌توانیم بترمیم این ضایعات پردازیم.

در زمینه اخلاقی، تخمهای نفاق و پراکندگی هنوز وجود دارد که باید بهر قیمتی باشد از بین برود. این تخمها بین فرانسویها تشنجات داخلی و متعاقب آن هجوم اشغالگران را بیار آورده و برای ما بسیار گران تمام شده است. بله، همیشه جنگهای داخلی منجر به مداخله اجنبی گردیده. بهتر است از رقابت احزاب و منافع خصوصی حرفی نزنیم! کم حرف بزنیم و در مقابل کار کنیم! و بدون آنکه ناسامانیهای خود را ندیده بگیریم سعی کنیم آنچه بر علیه ماست از پیش برداریم! از نظر داخلی، کشور ما که در برابر جهان خشنی قرار دارد، برای رسیدن بخواستها و احراز مقامی که شایسته آنست، فقط باید بخود متکی باشد. باید یکباره خود را متقاعد کنیم که در زمان ما هر کسی باندازه کار خود بهره میبرد. شاید هم این شرایط سخت و حقیقی برای ما از يك محیط تخیلی بهتر باشد. مسلماً ما نباید از اینکه خود را دوست صادقی برای دوستان خود نشان دهیم سر باز زنیم همچنین نباید غافل باشیم از اینکه کلیه مقدرات خود را بکار بریم تا ذوق سلیم، روحیه عدالت، احترام متقابل ملتها بیکدیگر چه كوچك چه بزرگ، آنقدر قدرت داشته باشد تا بتواند يك سازمان جهانی بوجود آورد که در آن صلح عمومی و حق هر ملت بطور موثری تأمین گردد. اما بدون شك بهتر است حقایق تا آن حد که مربوط بماست خشن و سخت و ناملایم باشد، زیرا برای ملتی مانند ما که لذائذ آلوده

انحطاط را رد میکند و با تمام شعور بیدار خود بنوسازی و ابتکار رو می آورد موانع و راه پر پیچ و خم بهتر از شیب ملایم و آسان است.

اگر لازم نبود که ملت فرانسه نشان دهد که میخواهد دوباره آزاد و بزرگ زندگی کند، ضرورتی نداشت که ما با چنین لحنی سخن بگوئیم. اگر در هنگام نزول مصیبت، این ملت بندگی را پذیرفته بود، اگر فشار دشمن باعث میشد که بیشتر سر خود را خم کند، اگر جنگی که در سرزمین ماجریان داشت بجای برانگیختن جنگجویان، در ملت ما فقط شکایت پدید آورده بود، و اگر اکنون در برابر مصیبت، ویرانی و تنگدستی، این ملت به هرج و مرج و جنگهای داخلی کشیده شده بود، در آن هنگام نوای غم انگیز شكوت و تردید میتوانست در قلبها نفوذ کند. اما بجای آنکه این علائم ضعف در ما پدیدار شود، دیدیم که در آسمان آزمایش ما نشانهای قدرت و بنوسازی پدیدار گردید.

ملت ما حتی در بدترین لحظات خود را نباخت. هر قدر وحشت، دروغ و فساد خواست ما را بزمین زند، شهامت، روشن بینی و فداکاری در بین فرانسویها قوت بیشتری گرفت. با اولین تیرتوپ که ورود قوای کمکی را بخاک فرانسه اعلام میداشت، کلیه سلاحهایی که در اختیار ما بود بسمت دشمن متوجه گردید. و اینک اشکالات مادی و معنوی را که باید از پیش برداریم و فداکاریهایی را که باید تحمل کنیم تا بتوانیم بطور قطع خود را از مخمصه نجات بدهیم، همبستگی ملی ما را بیشتر کرده است، و هیچ چیز بی بهتر از «پاریس» این قضیه را به ثبوت نرسانده است!

آقای رئیس انجمن شهر، با اعلام عضویت شهر «پاریس» در «نظام همگامان آزادی» که افتخار دارم نشان آنرا بشما بدهم، دولت جمهوری فرانسه میخواهد شایستگی و لیاقت جنگی «پاریس» را در بزرگترین آزمایش میهنی خاطر نشان کند و بنام کشور، اعتماد مطلق خود را به این شهر بمناسبت ایفای نقش برجسته خود در راه مقدس تحول ملی ابراز دارد.

«ای پاریس! ما ترا هم گام خود در راه «آزادی فرانسه» و در «افتخار» و «پیروزی» میدانیم!»

یادداشت برای وزای «خارج» و «جنگ» درباره اشغال آلمان

پاریس - ۱۰ آوریل ۱۹۴۵

دولت‌های «مسکو»، «واشینگتن»، «لندن» بدون حضور فرانسه در باره لزوم ادامه اشغال کلی نظامی آلمان، برای مدتی که بعداً بر حسب موقعیت تعیین خواهد شد، توافق کرده‌اند، و گفته شده که سرزمین «رایش» باید به منطقه اشغالی روسی انگلیسی و امریکائی تقسیم گردد.

بعداً پس از ورود فرانسه به «کمیسیون اروپائی لندن» از دولت فرانسه خواسته شد که اعلام دارد در صورتیکه تصمیم بر این قرار گرفت که منطقه‌ای خاص فرانسه در آلمان تعیین شود، فرانسه چه مناطقی را می‌خواهد اشغال کند. پیشنهاد ما از این قرار است:

۱- دولت فرانسه مانند سایر دول متفق معتقد است که پس از پایان جنگ کلیه خاک آلمان باید توسط متفقین اشغال و برای مدتی که بعداً بر حسب موقعیت تعیین میشود با رژیم نظامی اداره گردد.

۲- ما تقسیم خاک آلمان را بمناطق اشغالی خاص فاتحین بشرطی می‌پذیریم که منطقه‌ای مخصوص فرانسه نیز وجود داشته باشد و این منطقه با مشخصات زیر تطبیق کند.

۳- منطقه اشغالی خاص فرانسه باید شامل سرزمین‌هایی باشد که مجاور «راین» است و ما می‌خواهیم از آلمان منتزع شود و همچنین بعضی از قسمت‌های ساحل راست

«راین» که ما مایلیم برای مدتی نامعلوم در اختیار ما باشد.

۴- سرزمینهای مجاور «راین» که ما میخواهیم اشغال و کنترل کنیم، بدون آنکه فعلاً لازم بدانیم مدت این اشغال و یا کنترل را تعیین کنیم، عبارتند از: سرزمینهای ساحل چپ «راین» و یک نوار در ساحل راست آن که از مرز «سوئیس» تا «کلنی» کشیده میشود این شهر را نیز دربر میگیرد. در این خط شهرهایی را که برودخانه مر بوطند شامل میشود و از انتهای عریض پل «تا ونوس» تا «فرانکفورت» ادامه می یابد ولی این شهر را در بر نمی گیرد و پل «مانهایم» و «کایزرشتول» را نیز شامل میشود. این مسئله مانع از آن نیست که «بلژیک» و «لوگزامبورگ» در کنترل و اشغال سرزمینهای ساحل چپ در بعضی نقاط خاص («اکس لاشاپل» دره «اور» و غیره) شرکت داشته باشند. از طرف دیگر حوزه معدنی «راین» و «دوستفالی» در شمال «کلنی» و روی دو کناره «راین» باید با رژیم مشترک کنترل و اشغال متفقین و با شرکت «فرانسه» اداره شود.

۵- قسمتهائی از ساحل راست «راین» که توسط ما اشغال و موقتاً کنترل

میشوند عبارتند از: هس ها (هس ناسو - هس کاسل - هس دارمشتات) و «باد» در باره اداره خطوط آهن این نواحی و بخصوص خط: «کاسل - فولدا» باید در نظر داشت که منطقه اشغالی امریکا («باویر» و «ورتمبرگ») اصولاً باید از طرف دریای شمال («برم» - «هامبورگ») ما یحتاج خود را تأمین کند.

۶- اشغال «اتریش» نیز توسط متفقین پیش بینی شده است. فرانسه تقسیم بندی منطقه ای این کشور را توصیه نمیکند بلکه اشغال دسته جمعی را که خود در آن شرکت داشته باشد پیشنهاد مینماید. اگر این پیشنهاد عملی نشود «فرانسه» «تیرول» را بعنوان منطقه اشغالی خاص خود مطالبه میکند و این امر مستلزم آنست که فرانسه بر خط آهن «کنستانس - لیندو» که «باد» را به «تیرول» می پیوندد و برای ارتباطات قوای مادر اتریش ضرورت دارد نظارت داشته باشد.

۷- ما از هم اکنون میتوانیم با ۱۶ لشکر کامل به اشغال سرزمینهای مجاور

«راین» و شرکت در اشغال سایر قسمت‌های آلمان و اتریش اقدام کنیم. یکی از این لشکرها ممکن است بقوای منفقین در حوزه «راین - وستفالی» ملحق شود و یک لشکر دیگر به اشغال «تیرویل» مبادرت کند. ۱۴ لشکر باقی مانده برای اشغال سرزمین‌های منطقه فرانسوی در «رنانی» و آلمان و شرکت ما در پادگان «برلن» کافی خواهند بود.

نامه به «ژرژ بیدو» وزیر امور خارجه

پاریس، ۱۷ آوریل ۱۹۴۵

وزیر گرامی

در این هنگام که در راس یک هیئت فرانسوی عازم «سان فرانسیسکو» هستید خیال نمیکنم لازم باشد توجه شما را بدستوراتیکه قبلاً بنام دولت بشما داده‌ام و همه صریح و روشن است جلب کنم، اما لازم میدانم نکاتی را در باره وضع عمومی شما در کنفرانس، تذکر دهم.

بخصوص بشما سفارش میکنم که سعی کنید رفتار هیئت نمایندگی جنبه احتیاط آمیز داشته باشد. سخنان زیادی که در کنفرانسهای بین‌المللی گذشته از طرف فرانسویها ایراد میشد امروز دیگر مناسب نیست. زمان فرق کرده و دیگر فصاحت و بلاغت در امور بزرگ خریدار ندارد. باید روی هم‌رفته دقیق و حقیقت بین بود و از مذاکرات طولانی اجتناب کرد و از عنوان مطالبی که قبلاً نوشته و بررسی نشده خودداری نمود. در این مورد باید انضباط هیئت نمایندگی جدی و سخت باشد و شما مسلماً میتوانید چنین انضباطی را برقرار کنید.

قصد قدرتهائی که در پایان جنگ خود را قویتر از سایرین می‌بینند اینست که هر چه زودتر مزایای خود را «تحقق بخشند». روسیه و ایالات متحده و تاحدی انگلستان چنین وضعی دارند. مصلحت فرانسه که موقتاً ضعیف شده بود ولی هر روز

بر قدرت و تفوذ خود می‌افزاید در اینست که در هیچ کار تعجیل نکند. انتظار کشیدن بطور کلی برای ما بهترین راه حل در وضع کنونی است هر چه ما را که ضعیف هستیم در برابر اقویا مسئول میکند بسیار دقیق است.

شما نه تنها باید در مقابل فشار قدرتهائی از خود دفاع کنید که سعی میکنند حالت تعادل موقتی را که نسبت بمادارند و بنفع آنهاست طولانی سازند، بلکه باید در مقابل میل طبیعی مذاکره کنندگان خود ما نیز حالت دفاعی داشته باشید. این میل مبنی بر توافق با همکاران و یا بزبان ساده «کنار آمدن» با آنهاست. من تأکید میکنم این حالت در وضعی که ما هستیم بضرر ماست. حتی در حالیکه سر و صدای مطبوعات و رادیوهای خارجی و حتی فرانسوی شما را بسوی خود میکشند نباید تسلیم شوید. از وقتیکه تیره روزی بما روی آورده تمام کارهای ثمر بخش ما با جنجال و غوغای زیاد توأم بوده است.

همیشه فکر کنید جهت مذاکره درباره يك پیمان احتمالی برای سازمان جهانی امنیت به «سان فرانسسکو» میروید نه برای چیز دیگر. بنا بر این از ورود در مذاکرات اضافی خصوصاً در باره «راین»، «آلمان»، «شرق»، «خاور دور» و تمام مسائلی که برای فرانسه نتایج مهم دارد و برای کشور ما ممکن نیست که در محیط دور دست و کم و بیش ساختگی «سان فرانسسکو» بحل و فصل آن پردازد، خود داری کنید.

با ابراز اعتماد کامل و دوستانه خود نسبت بشما، خواهش میکنم هرگز مسئولیت‌های جمعی دولت و همچنین مسئولیت استثنائی مرا در مقابل کشور از یاد مبرید. بنا بر این انتظار دارم که مراد جریان کلیه اموری که مربوط بماست بگذارید و در باره اخذ هر تصمیم مهمی که بنظر شما ضروری برسد بموقع مرا مطلع سازید. خواهشمندم مراتب مودت مرا بپذیرید.

فرمان به «ژنرال دواین» فرمانده ارتش «آپ»

۱- ژنرال فرمانده ارتش «آپ» قوای خود را بخط زیر منتقل میکند:
قله شرقی «ونتی میل» - تنگه «لارش» - «بورگو» - «سان سالمازو».

تنگه «لارش» - تنگه «کرواویلانوا» - قله و تنگه «سستریر بوسلنو»؛
منطقه یخچال طبیعی «روش ملون» - تنگه «گالیز» - قله «گران پارادی» - «بار»
پس از رسیدن باین خط تا دستور ثانوی در همانجا مستقر خواهد بود.

۲- فرمانده «ارتش آپ» باید اداره سرزمینهای اشغالی را زیر نظر بگیرد
و این اداره در نقاط چهارگانه زیر متفاوت است:

الف - طبق دستور من در ۲۴ آوریل ناحیه معروف به «سی کمون» و ناحیه
«باس رویا» و منجمله «ونتی میل» با کارمندانیکه توسط استاندار «آپ مارینیم» تامین
میگردد اداره خواهد شد.

ب - ناحیه غربی خط: قله «آسیت» از «گران کیراک» - تنگه «سستریر»
کوه «پرتیا» - قله «پلان» - «است دوسوز» - یخچال «روش ملون» مستقیماً توسط
مقامات نظامی اداره خواهد شد.

ج - مسئله اداره «وال دائوست» فعلاً مسکوت میماند.

د - بقیه مناطقی که توسط «ارتش آپ» اشغال شده و در شرق مرز سابق ۱۹۳۹
قرار دارد ممکن است بوسیله مقامات محلی و با نظارت مستقیم مقامات نظامی اداره شود.

نامه به «ژنرال آیزنهاور»

پاریس، اول مه ۱۹۴۵

ژنرال عزیز

از نامه ۲۸ آوریل شما که در آن راه حلی برای مسئله «اشنوتگارت» دائر
براستفاده از این شهر بعنوان مرکز نظامی ارتباطی برای جنگ پیشنهاد کرده‌اید

صمیمانه تشکر میکنم

من در این مسئله که مربوط بوضع استراتژیکی خود شماست بهیچوجه وارد بحث نمیشوم. فقط بخود اجازه میدهم بگویم که بعقیده من در هنگام عملیات، مسلم نیست که استفاده نظامی و اداره يك ناحیه الزاماً در یکدیگر ادغام شوند. بهمین ترتیب است که «نانسی» و سپس «متز» که در عین حال مرکز استان و مرکز نواحی نظامی فرانسه هستند توسط ارتش سوم امریکا بعنوان مرکز ارتباطات بکار رفته‌اند یا هنوز بکار میروند بدون آنکه این وضع مانع پیشرفتهای درخشان «ژنرال پاتون» شود. خود شما اخیراً تقاضا کردید که قوای فرانسه از هم اکنون به اشغال بعضی از نواحی ساحل چپ «راین» که در قسمت عقب ارتشهای امریکا واقع است و برای ارتباط آنان بکار می‌رود، اقدام کنند. بهر حال شما متوجه هستید که اداره و اشغال سرزمینهای آلمان بطور عموم «داشتوتگارت» بالاخص از مسائلی هستند که از چهارچوب عملیات نظامی خارج میشوند و بطور مستقیم با مسئولیت دولت فرانسه ارتباط پیدا میکنند.

اشکالی که برای ما پیش آمده ناشی از وضعی است که ابدأ بشما ارتباط ندارد و مربوط بعدم توافق و یا نتیجه عدم ارتباط بین دولتهای امریکا و انگلیس از يك طرف و دولت فرانسه از طرف دیگر در باره سیاست جنگ بطور کلی و اشغال سرزمینهای آلمان بخصوص است. اما این مسئله که نظریات و نیازمندیهای دو طرف تاکنون بایکدیگر وفق نداده و یا حتی هنوز مطرح نشده مانع از آن نیست که این نظریات و نیازمندیها هنوز باقی باشد، و چون دولت فرانسه نتوانسته است نظریات خود را در يك نقشه عمومی بگنجانند ناچار شده است که آنها را بطور مجزی عرضه بدارد. در همین زمینه شرکت نداشتن فرماندهی فرانسه در سازمان مشترک مدیریت استراتژیکی که بنام «روسای ستاد مشترك» نامیده میشود و اینکه تصمیمات این سازمان جوابگوی نیازهای ملی فرانسه نیست، با نهایت تأسف مرا مجبور کرده است که گاه در خود نقشه‌ها و گاه در اجرای آنها مداخله کنم. شما مسلماً متوجه هستید

که من وقتی قبول کردم که قوای فرانسه را در صحنه غرب تحت فرماندهی عالی شما قرار دهم این حق را برای دولت فرانسه محفوظ داشتم که در صورت لزوم برای آنکه قوای فرانسه طبق مصالح ملی ما که تنها هدف ماست مورد استفاده قرار گیرد، این دولت بتواند مداخله کند.

طبعاً هیچگونه استثنائی در مورد آن عده از افراد فرانسوی که از اسلحه امریکائی استفاده میکنند قائل نشدم. بعلاوه باید توجه شما را بدین نکته جلب کنم که این اسلحه طبق قراردادهای Lend Lease از طرف ایالات متحده با افراد ماداده شده است و در مقابل طبق همین قرارداد، فرانسه و متصرفات آن متعهد شده‌اند که در حد امکانات خود برای قوای امریکا خدمات با ارزشی انجام دهند.

با وجود این من با نهایت تأسف می‌بینم که در حال حاضر و پس از آغاز عملیات در اروپای غربی و با وجود سخنانیکه از چندی پیش گفته میشود، هیچ واحد جدید فرانسوی توسط ایالات متحده مسلح نشده است.

شما در هر حال اطمینان داشته باشید که من از احساساتتان در باره ایجاد رفاقت و همکاری جنگی که همواره در صحنه نبرد بین امریکائیا و فرانسویها وجود داشته است عمیقاً قدرشناسی میکنم. باید بگویم که من برای سهمی که شما شخصاً در این همکاری صمیمانه داشته‌اید ارزش فراوان قائلم. مطمئن باشید که دولت فرانسه بمنتهی درجه آرزومند است که این همکاری ادامه داشته باشد.

با تقدیم مراتب مودت

تلگرام به «پرزیدنت ترومن» به «واشینگتن»

پاریس ۴ مه ۱۹۴۵

از پیام شما سپاسگزارم.

از آنجا که بنامه مورخ ۲۸ آوریل «ژنرال آیزنهاور» اشاره کرده‌اید، بهتر دانستم که شما را از متن جوابی که در تاریخ ۲ مه برای وی فرستاده‌ام آگاه

سازم. بدین منظور رونوشت این متن را به آقای سفیر ایالات متحده دادم و خواهش کردم که آنرا برای شما ارسال دارد. بدین ترتیب شما از عللی که پایه مسئله «اشتوتگارت» است بهتر آگاه خواهید شد.

با انجام این امر و برای آنکه بلجن صادقانه‌ای که نسبت بمن بکاربرده‌اید پاسخ داده باشم، باید آرزو کنم که از این پس چنین برخوردهای ناگواری رخ ندهد و برای اینکار کافی است که متحدین فرانسه متوجه باشند که مسائلی مانند اشغال آلمان که اینقدر با کشور ما بستگی دارد باید با حضور ما حل گردد. متأسفانه با وجود درخواستهای مکرر من، بطوریکه میدانید اینکار تا بحال انجام نشده‌است.

امیدوارم در اینجا هم مانند سایر موارد، قضایا سرانجام روشن شود. بسهم خود مطمئنم که شما و دولتتان مانند دولت فرانسه راضی و خرسند خواهید گردید.

تلگرام «ژنرال دوگل» به «ژنرال دولاتر»

پاریس ۷ مه ۱۹۴۵

من شما را برای شرکت در مراسم با شکوه تسلیم آلمان در «برلن» معرفی کرده‌ام. قرارداد است که فقط «ژنرال ایزنهاور» و نماینده فرماندهی شوروی بعنوان نمایندگان رسمی قرارداد را امضا کنند. اما شما هم باید بعنوان شاهد آنرا امضا کنید. شما باید در هر حال شرایطی برابر با نماینده انگلیس برای خود درخواست کنید مگر آنکه نماینده انگلیس بنام «آیزنهاور» امضا کند.

سخنرانی رادیویی در ۸ مه ۱۹۴۵

جنگ با پیروزی ما پایان یافت. این پیروزی «ملل متحد» و پیروزی

فرانسه است.

آلمان در برابر ارتشهای متفقین غرب و شرق تسلیم شد و فرماندهی فرانسه در مراسم این تسلیم شرکت کرد. در وضع نابسامانی که مقامات کشوری و فرماندهی نظامی آلمان بدان دچارند، ممکن است بعضی دسته‌های دشمن، اینجا و آنجا بخواهند بمیل خود مقاومت بی‌نتیجه‌ای را ادامه دهند. اما آلمان مغلوب شده و سند شکست خویش را امضا کرده است!

در حالیکه پرتو پیروزی یکبار دیگر پرچمهای ما را درخشان ساخته، میهن اندیشه و مهر خویش را نخست بسوی کسانی که برای وی جان سپرده‌اند و سپس بجانب آنها که در راه خدمتش آنهمه مبارزه کرده و رنج کشیده‌اند متوجه می‌سازد! کوشش سربازان، دریانوردان و خلبانانش و حتی يك عمل جسورانه و یا از خود گذشتگی پسران و دخترانش، رنج و زحمت مردان و زنان زندانیش، حتی يك ماتم، يك فداکاری یا يك قطره اشک آنان به‌درنرفته است!

ملت فرانسه درشادی و غرور ملی، سلام برادرانه خویش را بمتفقین شجاعش که مانند وی و برای همان هدف مدتهای مدید رنج کشیده‌اند، بارش‌های قهرمان آنان و بفرماندهانی که در رأس این ارتشها بوده‌اند و بتمام مردان و زنانی که در دنیا سختی دیده و کار کرده‌اند تا سرانجام عدالت و آزادی در جهان حکمفرما شود، تقدیم میدارد.

افتخار جاودان به ارتشهای ما و بفرماندهان آنها! افتخار بملت ما که آزمایشهای هولناک نتوانست ویرا از مقاومت باز دارد! افتخار به «ملل متحد» که خون خود را با خون ما، رنجهای خود را با رنجهای ما، آرزوهای خود را با آرزوهای ما آمیختند و امروز با ما به پیروزی رسیده‌اند!

زنده باد فرانسه!

پادداشت برای «ژنرال ژول ژانتی، وزیر مشاور و کفیل وزارت خارجه

پاریس، ۱۲ مه ۱۹۴۵

۱- من به ژنرال دواین، دستور داده‌ام که اداره سرزمینهای را که در مشرق مرز قدیمی ایتالیا در ۱۹۳۹، منصرف می‌شویم بعهده بگیرد. وی نیز این مسؤلیت را پذیرفته است.

۲- ما نباید دخالت متفقین را قبول کنیم. بعلاوه هیچگونه تعهدی در این بابت نسبت بآنان نداریم، زیرا آنها قرارداد صلح با ایتالیا را بدون حضور ما امضا کرده‌اند.

۳- تعیین حدود مرزی بین فرانسه و ایتالیا مسئله‌ایست که فقط باین دو - کشور مربوط است. بعلاوه باید تذکر داد که متفقین در باره مرز شرقی ایتالیا (تریست) چنان تصمیم میگیرند که گوئی ما وجود نداریم.

سخنرانی «ژنرال دوگل» در مجمع مشورتی، ۱۵ مه ۱۹۴۵

پیروزی همپایه جنگ است. آلمان که اندیشه برتری جوئی را تا مرز تعصب رسانده بود میخواست از لحاظ مادی، سیاسی و اخلاقی، این جنگ يك مبارزه کلی باشد، بنابراین لازم بود پیروزی نیز پیروزی کلی باشد و این امر صورت وقوع یافت. «رایش» بعنوان يك حکومت، يك قدرت و يك مسلك سیاسی نابود شده است. يك بار دیگر به ثبوت رسید که برای ملت، هر قدر مصمم و قوی باشد هوس بی‌انتهای برتری بر سایرین ممکن است موقعیت‌های کم و بیش درخشان و طولانی را در بر داشته باشد اما سرانجام آن اضمحلال و نابودی است.

در این هنگام که هنوز مرکب قرارداد ترك مخاصمه در «برلین» و «رمس»

خشک نشده، موقع آن نیست که درباره جزئیات فاجعه‌ای که پایان یافته دقیق شویم. کم و کیف مسائل و بطریق اولی نتایج آنها با بازگشت بعقب امکان پذیر است. يك مسئله مهم است: ملت فرانسه در این جنگ هستی خود و سرنوشت مادی و معنوی فرزندان خود را بنظر انداخت اما سرانجام میهن را نجات داد.

اگر فرانسه در معرض بزرگترین مخاطرات واقع شده، جز این نمیتوانست باشد. از نظر استراتژی، زمینهای فرانسه بعلت وضع طبیعی، نقش اساسی را در این جنگ داشت. در خاک فرانسه بود که نخست پیروزی دشمن تحقق یافت و سپس شکست وی مسلم گردید. در نظر بگیریید که اگر قدرت آلمان، مستعمرات افریقائی فرانسه را در دست داشت جنگ تا چه حد گسترش می یافت. و بالعکس باید یاد آور شد که افریقای شمالی بمنزله پایگاه عزیمت جهت نجات اروپا تا چه حد در این جنگ حائز اهمیت بود. در زمینه سیاسی میبایستی فرانسه سرنگون شود تا نقشه شوم آلمان مبنی بر تبدیل اروپا بیک امپراطوری متشکل از اربابان و بردگان بمرحله عمل در آید. در واقع بمحض آنکه پاریس گرفته شد، ایتالیا و اسپانیا در دایره تباهی کشیده شدند و «بالکان» نیز بهمین سرنوشت دچار گردید و نابود ساختن روسیه نیز بمرحله عمل نزدیک شد. بالاخره از لحاظ معنوی بسته به انتخاب فرانسه بود که تصورات شیطانی که منشاء قدرت و سازمان و اعمال ناسیونال سوسیالیسم بود. بصورت عقاید همگانی در آید و یا در سطح پائین جنایت و بیداد باقی بماند. در حقیقت این اجتماع عوامل جغرافیائی، مادی و معنوی که فرانسه را بصورت کنونی در آورده باعث شده است که در هنگام ازهم گسیختگی جهان، کشور ماقهرمان حوادث باشد و باستقبال مخاطرات بزرگ بشتابد.

اما نه تیره روزی نظامی، نه نقص و کم بود تأسیسات، نه دروغ و نه شدت عمل نتوانستند غریزه ملی را در کشور ما خاموش کنند و ملت ما را از هدف همیشگی خویش منحرف سازند.

از ۳ سپتامبر ۱۹۳۹ ما بهمراهی انگلستان شمشیر برافراشتیم و بدفاع حق

و حقیقت که در لهستان پایمال شده بود برخاستیم. ما همانوقت بعدم تناسب قوا واقف بودیم، ما ضعیفی را که تلفات و خسارات عظیم جبران نشده جنگ گذشته برایمان بدید آورده بود در نظر داشتیم، و از تشنت و پراکندگی نابود کننده‌ای که گریبانگیر دموکراسی‌ها شده بود بی‌خبر نبودیم. ما میدانستیم که جز بکمک‌های جزئی و محدود نمی‌توانیم چشم داشته باشیم. ما در برابر هجوم آلمان هیچ‌حفاظ طبیعی نداشتیم. از طرف دشمن ما وعده و تأمین و پیشنهادهائی داده شده بود و در نزد خود ما عقایدی مبنی بر چشم‌پوشی و انصراف وجود داشت که ممکن بود ما را بکناره‌گیری و بی‌طرفی سوق دهد. با وجود این ما برای اتخاذ تصمیمی که بزرگترین تهور تاریخی بشمار میرفت، منتظر نشدیم که مورد هجوم واقع شویم و خاکمان اشغال شود. ما این کار را بدون هوس غلبه یا حس انتقام جوئی و جنون خودستائی انجام دادیم، اینکار را کردیم از آن جهت که بدان قانون ابدی که ما را پیشتاز تمدنی مبنی بر حفظ حقوق ملل و احترام بشخصیت انسانی کرده است، پاسخ داده باشیم. هر قدر که اینکار برای ما گران تمام شده و هر چند بنظر آید که امروز از وزن این خدمات و ابراز لیاقت‌ها کاسته شده است باز ما از اقدام خود متأسف نیستیم.

معهدا، غافلگیری و وضع برق‌آسائی که در هجوم قوای آلمان به سیستم نظامی ما وجود داشت، عجز و ناتوانی یک رژیم سیاسی که برای حوادث بزرگ مناسب نبود، سهل‌انگاری و بی‌قیدی که بصورت افتخار کهن سرزمین ما تظاهر میکرد، فرانسه را در ظلمت جور و ستم غرقه ساخت. کشور ما در یک چنین حالت فنا و زوال، فقط قوای ریشه‌دار و خود ساخته ملت را برای مبارزه و غلبه در اختیار داشت. مسئله بر سر این بود که معلوم شود کشور ما که از هیچ شروع کرده بود و در مقابل خود نه تنها دشمن را با تجهیزاتش بلکه کلیه مقامات کشوری را مشاهده میکرد، آیا روزی را میدید که از درون خودش سرچشمه‌ای بجوشد که بتواند ویرا در جنگ پایدار بدارد و در عمق پرتگاه، برای وی، حکومت، قدرت و وحدت ملی پدید آورد. وطن ما در طی بیست قرن حیات خود که با دردها و رنج‌های

گوناگون گذشته بود، هرگز چنین وضعی بخود ندیده بود. در میان ملت‌هایی که آلمان پیروز سرزمین‌هایشان را میگرفت هیچ‌یک در وضع افلاس مانبوندند زیرا همه کسانی که قانوناً در این نقاط حکومت داشتند گنجینه‌های کشوری را از دسترس دشمن خارج کرده بودند.

تلاش و کوشش در شرایط مطلوب آغاز شد تا در مبارزه فرانسه و قفق‌ای رخ ندهد و این بذل مساعی بطوری بود که کسانی که در آن شرکت داشتند هرگز حتی يك لحظه آن ایمان و اطمینان پر شور خستگی ناپذیر درخشان را که همه موانع را از پیش برمیدارد و تنها روح میهن میتواند آنرا در افراد بدمد، از دست ندادند. اما برای آنکه نتیجه عاید شود لازم بود که این تلاش و کوشش فقط در همکاری افراد فرانسوی در جنگی که قدرتهای مختلف آنرا آغاز کرده بودند، نباشد بلکه بصورت يك اقدام ملی، منحصر بفرد، مستقل و بلند پایه انجام شود که در آن واحد، داخل و خارج کشور را دربر گیرد و از هر نوع تمایل خصوصی و هردسته و حزب بالاتر باشد و قانونی جز آنچه کشور برای خویش تنظیم کرده نشناسد و بهیچوجه و در برابر هیچکس، حقوق و مصالح و قدرت کشور را ندیده نگیرد و بتدریج و با مرور زمان تمام افراد، تمام قوا و تمام زمینها را جمع کند. اینکار لازم بود تا فرانسه برپا خیزد و تنها بایک شمشیر، يك سرزمین، يك قضاوت يك قانون، و بیک جنگ اقدام نماید. تردید ندارم که چنین اصراری در تمرکز همه چیز، برای عده‌ای که بعزت سلیقه انفرادی خود بطرف اعمال مجزای از هم کشیده میشدند، سنگین مینمود. میدانم که بعضی از متحدین ما ممکن است از این عدم انعطاف در استقلال و حاکمیت رنجیده باشند. اما لازم بود بهر قیمتی که بشود کوشش و تلاش ما منقسم نگردد تا فرانسه تجزیه ناپذیر بماند، و هنگامیکه ژنرال‌های ما در «رمس» و «برلین» با همکاران امریکائی و روسی و انگلیسی خود تسلیم بدون قید و شرط آلمان‌را می‌پذیرند، در حقیقت آلمان در برابر فرانسه نیز تسلیم شده باشد. معذرتاً تنها راهی که میتوانست ما را بچنین نتیجه‌ای برساند راه جنگ بود.

قوای ما میبایستی بمیزانیکه جنگ ادامه می‌یافت بسوی دشمن بروند و ویرا بکوبند و نابود سازند. جز ابراز شجاعت و نثارخون جنگجویان، وسیله دیگری برای ایجاد همبستگی ملی، نمایش دیگری از تمایل ما بغلبه، و راه دیگری برای شرکت فرانسه در نبرد مشترك وجود نداشت، در حالیکه هر گز اشکال ادامه نبرد برای ما چنین سنگین و ناگوار جلوه نکرده بود. دستگاه رسمی دولتی و اداری و فرماندهی که مدتها بر ضد جنگ بود و یا لاقلاً از دستورهای عدم تحرك پیروی میکرد، از بین رفتن امکان تسلیحات مستقل، قطع ارتباط بین ملت و کسانیکه از دور شمشیر ویرا در دست داشتند و محکومیت به اعدام برای کسانیکه میخواستند این ارتباط را برقرار کنند، اشکال متنوع و پیچیده کمک متفقین بما، همه اینها زمینه‌هایی بودند که در آن کوشش نظامی فرانسه ادامه و گسترش می‌یافت.

باید بخاطر آورد واحدهای شجاعی که لیاقت و افتخار آنان در تاریخ نظامی ما بی نظیر است باچه شهامتی، افتخار نیروی فرانسه را به «اریتره»، به «لیبی» به «مشرق»، به «فزان» و بتمام دریاها و برفراز همه آسمانها رساندند و باین ترتیب گذشته را بآینده پیوند دادند! باید به نبردهای بزرگ «تونس» و «ایتالیا» اندیشید که در آنها ارتش جوان ما نقشی چنان افتخار آمیز و مؤثر بعهده داشت! باید به نبرد عظیم فرانسه فکر کرد که در آن قوای ما هر روز بیشتر از روز پیش بدشمن ضربه وارد میساختند، چه آنها که از متصرفات فرانسه آمده بودند تا دوش بدوش متفقین، کلیه مواضع دفاعی آلمان را از «مدیترانه» یا «مانش» تا «راین» درهم بشکنند، چه آنها که در پنهانی و بصورتی دردانگیز در داخل کشور بدور هم جمع شده بودند تا کلیه ارتباطات دشمن را با هزاران عمل کوچک خود فلج سازند. باید حمله نهائی و پیروزمندانه را بخاطر آورد که در آن افراد ارتش متحد ما دشمن را بقلب آلمان و سپس تا مرکز «اتریش» عقب راندند و یا از «آلپ» گذشتند و به جلگه «پیه مون» رسیدند و یا دشمن را که در سواحل اقیانوس اطلس پناهنده شده بود مجبور بتسلیم نمودند. اما باید آوری این عملیات افتخار آمیز که از نخستین تا واپسین روز حس

غرور و امید مین را شاداب میداشت در عین حال میتوان بکوشش عظیم و خستگی ناپذیری اندیشید که تمام طبقات از بالا تا پایین در راه ایجاد سازمان، هم‌آهنگی و انضباط بکار بردند تا بتوانند نقطه بنقطه با وسائلی پراکنده و گوناگون و در میان آنهمه تلکامی و تأخیری که در تسلیح و تجهیز وجود داشت دستگاه نظامی جنک را سرو صورت دهند.

درست است که با هر قدمی که بسوی پیروزی برمیداشتیم خاطره کسانی که از پا درمی‌آمدند باعث پریشانی خاطر بازماندگان میگرددید. شما ای سربازانیکه در کویرها و کوهها و دشتهای بختا افتادید و ای دریا نوردانی که پیکرتان برای همیشه بازیچه امواج اقیانوس گردید و ای خلبانانی که از آسمان سقوط کردید و بر زمین خرد و نابود گشتید و شما ای جنگجویان جبهه مقاومت که یا در جنگهای پارتیزانی و یا در بالای چوبه دار جان خود را از دست دادید، همه شما که واپسین-دم خود را با نام فرانسه آمیختید، شما هستید که شهامت‌ها را نیرو و معنی دادید و بکوشش و تلاش تقدس بخشیدید و همت‌ها را بهم پیوستید. شما برای همه مردان و زنانیکه در عملیات خود و با گذشت و فداکاری خود بر نومییدی پیروز شدند و برای مین مبارزه کردند، الهام بخش بودید. شما سلسله جمع باشکوه پسران و دختران فرانسه بودید که در هنگام مصیبت یا در زیر گبار گلوله، در میدان جنگ و یادر محیط اضطراب آور مخفی گاهها، و یا در زیر شکنجه‌های اردوهای تبعید شدگان، عظمت فرانسه را بهمه نشان دادند. اندیشه شما در گذشته بماتم ما لطف و زیبائی میداد و سرمشقی که بما دادید امروز سبب غرور ماست. سربلندی و افتخار شما برای همیشه با آرزوها و امیدهای ما قرین خواهد بود.

اما اگر درست است که ما اینک میتوانیم بدون سرشکستگی براهی که تا حال پیموده‌ایم بنگریم، ضمناً آنقدر تجربه کامل و طولانی از پیروزی بدست آورده‌ایم که دیگر موفقیت ما را خیره نمیسازد. در جنگی که با مصیبتی وحشتناک آغاز شد، فرانسه توانست با کمک متفقین پیروز گردد اما این مسئله مانع از آن نیست که

کشور ما باروشن بینی کامل بعمق پرتگاهی که از آن بیرون آمده و اشتباهات تلخی که ویرا بدان سوق داده و اتفاقات استثنائی که سرانجام از آن خارجش ساخته بنگرد. ملت وقایع را همانطور که هستند می بیند. نخست میداند که برای بسط عدالت درجهان، باید ژاپن نیز بنوبه خود سرکوب شود و او یعنی ملت، با سلاح خود در این امر شرکت داشته باشد. آنگاه با نظری بگذشته متوجه میشود که تصورات واهی و پراکندگی و ضعف چقدر برایش گران تمام شده. سپس نگاهی بحال می افکند و صدماتی که بقدرتش وارد شده می نگرد. بعد بآینده متوجه میشود و تلاش ممتد و سختی را بنظر می آورد که بتنهاهی میتواند ویرا قوی و افرادش را باهم برادر و تعدادشان را زیاد سازد تا قادر باشند سرنوشت خود را تأمین کنند و از همین راه ملت ما بتواند برای صلاح بشریت نقشی را که دنیا نمی تواند از آن چشم ببوشد ایفا کند. خلاصه، پایان جنگ انتهای کار نیست و برای جمهوری چهارم نقطه عزیمت بشمار میرود. بنابراین به پیش برای وظیفه بزرگ کار، وحدت و نوسازی! بگذارید پیروزی تازه ما پیشرفت جدید ما را نشان دهد!

نامه به «ژنرال آیزنهاور»

پاریس ۱۷ مه ۱۹۴۵

ژنرال عزیز

باید توجه شما را بسر نوشت عده زیادی از تبعید شدگان سیاسی فرانسوی که هنوز نتوانسته اند بوطن بازگردند جلب کنم. طبق خبری که داریم، بسیاری از این تیره بختان در اردوها نگاهداری میشوند و با وضع وحشتناکی که خود شما مشاهده کرده اید بسر میرند. عده ای از آنها که بعلت محرومیت، ضعیف و فرسوده شده بودند پس از آزادی در گذشته اند ولی چنانچه وضع زندگی آنها عوض شده بود شاید نجات می یافتند. آنچه این افراد بدان نیاز دارند اینست که در موسساتی

جای داده شوند که دائماً تحت مراقبت قرار گیرند و رویهم رفته وضع بهداشتی رضایت‌بخشی داشته باشند.

من میدانم که در باره این وضع دردناک احساسات شما نیز شبیه احساسات ماست. بنابراین با پشتیبانی دوستانه شما انتظار دارم اقدامات زیر بفوریت انجام گیرد:

- ۱- انتقال بیماران اردوها به بیمارستان‌های مجاور، حتی اگر برای اینکار لازم باشد آلمان‌هایی که در بیمارستان هستند از آنجا خارج شوند.

- ۲- جای دادن کسانی که بیماری سختی ندارند در هتلها و یا سر بازخانه‌ها.
- ۳- صدور اجازه لازم برای هیئت‌های فنی فرانسوی که مأمور کمک به تبعیدشدگان هستند و اینک آماده حرکتند، برای آنکه بتوانند مأموریت خود را انجام دهند.

چشم امید من بعلاقه باطنی شما برای کمک ممکن باین تیره روزان است و دقت و مراقبتی که سپاهیان امریکائی تحت فرمان شما برای بازگرداندن زندانیان ما بوطن انجام میدهند خود مؤید این امر است.

باتقدیم احترام...

**تلگرام «ژنرال دو گل» به «ژرژ ششم»، «پرزیدنت ترومن»
و «ژنرال یسیم استالین»**

پاریس ۲۲ مه ۱۹۴۵

از اقدام شما برای بهبود وضع تبعیدشدگان سیاسی و زندانیان فرانسوی که در منطقه اشغالی شما قرار دارند متشکرم.

هر اقدامی که برای بازگرداندن آنها بمیهن بعمل آید و همچنین هر کمکی که قبل از عزیمتشان نسبت بآنان مبذول گردد با سپاسگزاری فراوان فرانسه روبرو خواهد شد.

پيام به «پرزىءنء ءرومن»

پاريس ۲۹ مه ۱۹۴۵

آقاى «بىءو» مرا از مءا كرا ءىكه باشما انءام ءااءه اسء باءبر نموء و بءصوص بمن كءء كه شما اظهار ءمايل بملاقات من كرده اىء و او ءواب ءااءه اسء كه من نىز باين ملاقات شايءم. من مطمئنم كه از اين ملاقات نءايء ءوبى براى آينءه روابء ءو كءور و بمصلاءء ءنبا بءسء ءواءء آءء. نمىءانم كه آيا شما ءر آءبه نرءىء ءصء مسافء ر باروپارا ءارىء يا ءىر. ءر صورءىكه ءصء ءنبن مسافءءى ءاشءه باشىء امىءوارم از «پاريس» وىاىكى ءىگر از شهرهاى فرانسه كه ماىل باشىء بگنءرىء. اين امر براى من موءءىء مناسبى براى ءىءار شما فراهم مى آوءء و مىءوانم بشما اءمىنان ءهم كه ءولء و ملت فرانسه مانءء من از آن بسىار ءوشوءء ءواهنءشء. اگر بالعكس ءصء نءارىء كه فعلا اىالات مءءءه را ءرك كنىء، من با كمال مىل ءاضرم ءر ءارىءى كه ءعىن ءواهىء كءء براى ملاقات شما با مرىكا سفر كنم.

بهرءال ملاقات ما ءه اينءا وءه ءراىالات مءءءه صورء كىرء، ءصور مىكنم براى آنكه ءءىءه ءوبى از آن كرفءه شوء و بءصوص از طرف كءور من بااعءماء و شاءى صمىمانه موءء ءبول ءرار كىرء، بهءر اسء بلافاصله ءبل وىا بعء از اءءماعى كه بىن شما، «مارشال اسءالبن» و آقاى «ءرءىل» ءشكىل مىگءرءء اءءاق نىءءء. اءمىنان ءارم شما مءوءه علىى كه مرا باين پىءشءاء واءار مىكنء هسءىء. ءواهشمنءم اءساء مءءبء آمىز مرا بءءىرىء.

ءلگرا م به «ءرنال بىنه» به «بىروء»

پاريس، اول ءوئل (ساءء ۳)

نءسء وزىر انگلءسان ءر ءارىء ۳۱ مه پيامى براى من فرسءاء كه شما از

متن آن اطلاع دارید. من جوابی به آقای «چرچیل» ندادم و قصد ندارم بعداً هم پاسخی بوی بدهم.

دستورات من درباره اقدامات درمورد سربازان فرانسه از قرار زیر است:

۱- اگر سربازان انگلیسی برای عملیات گشتی باطرف محل استقرار ما بیایند و یا بخواهند مواضعی را که در دست ما نیست اشغال کنند مانعی نخواهد داشت.
۲- در تمام نقاطی که قوای انگلیس حضور ندارند، قوای فرانسوی مواضعی را که در دست دارند بهمان ترتیب نگاه خواهند داشت و طبق آنچه قبلاً پیش بینی شده عمل خواهند کرد.

۳- در نقاطی که بعلت وضع و تعداد افراد انگلیسی، بنظر فرماندهی فرانسه مناسب باشد، قوای فرانسوی در بعضی مواضع انتخاب شده جمع خواهند شد و بحالت آماده باش باقی خواهند ماند. بدیهی است هر چه پیش بیاید این مواضع توسط قوای ما حفظ خواهند شد.

۴- لازم بتذکر نیست که هیچیک از عناصر قوای فرانسوی و یا دسته‌های مخصوص بیج بهانه نباید مهمات خود را از دست بدهند.

۵- لازم است دستوراتی را که داده‌ام بفرماندهی نظامی بریتانیا خاطر نشان کنید. ضمناً با اطلاع کلیه عناصر قوای فرانسوی مدیرانه شرقی برسانید که من اعتماد کاملی نسبت بخون سردی و استقامت آنان بهنگام موقعیتهای خطیر استثنائی دارم.

اعلامیه رئیس دولت

پاریس، اول ژوئن ۱۹۴۵

از ۸ مه باین طرف سربازان فرانسوی در بعضی از پادگانهای سوریه بخصوص «حلب»، «حمص»، «هاما» و «دمشق» و همچنین عده‌ای از تأسیسات نظامی و غیر-

نظامی فرانسه گاه بگاه مورد حمله دسته‌های مسلحی قرار گرفته‌اند که در رأس آنها اغلب عناصر ژاندارمری و پلیس محلی وابسته بدولت سوریه قرار داشته‌اند. این اغتشاشات از فردای روزی شروع شد که «ژنرال بینه» نماینده عالی و تام‌الاختیار فرانسه بدولتهای «سوریه» و «لبنان» پیشنهاد کرد که در مورد مبانی دستوراتی که از دولت فرانسه گرفته است باوی وارد مذاکره شوند. سر بازان ما مجبور شده‌اند بحمله‌های فوق پاسخ دهند و در همه جا توانسته‌اند بر اوضاع مسلط شوند مگر در ناحیه «جبل دروزه» که توسط چنداسواران که در محل تشکیل شده‌اند محافظت می‌شود. تلفات ما بدوازه نقر بالغ شده است. در «دمشق» ما ناچار شدیم از توپخانه استفاده کنیم.

دولت فرانسه برای برقرای آرامش و بمنظور آنکه بدرخواست دولت انگلیس مشعر بر اظهار نگرانی از وقایع سوریه و خطر انعکاس آن در سایر نواحی خاور نزدیک، پاسخ مثبت داده باشد، در ۳۰ مه بقوای فرانسه دستور آتش بس داد و این دستور صبح روز بعد اجرا شد. دولت فرانسه مایل است در صورت امکان محیط مساعدتری برای مذاکره بادولتهای امریکا و انگلیس واحتمالا با دولتهای مختلف عربی پدید آورد. این مذاکرات مربوط بوضع عمومی در «خاور نزدیک» است که دولت شوروی نیز لااقل باید از آن مطلع گردد. روز ۳۱ مه در ساعت ۱۷ آقای «هولمان» رایزن سفارت انگلیس متن پیامی را که از طرف «وینستون چرچیل» برای «ژنرال دوگل» فرستاده شده بود بنخست وزیر آورد. این پیام در ساعت ۱۵ و ۴۵ دقیقه توسط آقای «ایدن» در مجلس عوام قرائت شده بود. برای این پیام تلگرافی که بدین ترتیب منتشر شده بود فقط يك پاسخ علنی تناسب داشت و رئیس دولت موقت جمهوری فرانسه بهتر دانست که این پاسخ بعنوان نخست وزیر انگلستان نباشد. دستور دولت فرانسه بافراد فرانسوی مبتنی بر اجرای آتش بس و حفظ مواضعشان است.

پیام به «مارشال استالین»

پاریس، ۲ ژوئن ۱۹۴۵

نظر باینکه عملیات در اروپا پایان یافته است، تقاضا دارم هنگ «نرماندی» - نیمن» را مجدداً در اختیار هواپیمائی فرانسه قرار دهید. با استفاده از موقعیت یکبار دیگر از اینکه خلبانان فرانسوی را در ارتش هوائی پرافتخار شوروی پذیرفته و برای جنگ با نازیها اسلحه کافی در اختیارشان گذاشته‌اید، از شما تشکر میکنم. برادری صنوف ارتش که بدین ترتیب در میان جنگ تثبیت شده است در پیروزی مشترک ما ضامن معتبری برای دوستی دو ملت «شوروی» و فرانسه بشمار میرود.

تلگرام به «ژنرال بنیه» به «پروت»

پاریس ۳ ژوئن ۱۹۴۵

یکبار دیگر دستوراتی را که بشما داده‌ام و بهیچوجه با انتظارات انگلیسیها طبق یادداشت «ژنرال پاجت» تطبیق نمیکند، تکرار میکنم. سر بازان ما باید در مواضعی که فرماندهی فرانسه تعیین میکند مجتمع شوند و بحالت آماده باش باقی بمانند. در هیچ موردی نباید تابع دستورهای فرماندهی انگلستان باشند. اگر شما فکر کرده‌اید که خواست من و دولت در مورد آشتی از آنچه بشما دستور داده‌ام فراتر میرود، خواست من و دولت را درست تعبیر نکرده‌اید. ما امیدواریم که ضرورت ایجاب نکند که با قدرت در مقابل قوای انگلیس بایستیم. اما این امر فقط تا وقتی است که از آن ببعد امکان استفاده از اسلحه را از دست بدهیم، در صورتیکه رفتار انگلستان ممکن است این کار را ضروری سازد. اگر آنها ما را به تیراندازی تهدید کنند، در هر وضعی که باشد، ما نیز باید آنها را به تیراندازی تهدید کنیم و اگر آنها تیراندازی را آغاز کنند ما نیز باید به آنها پاسخ دهیم.

يكبار ءيكر آااار نشان ميكنم. اين مطلب را صريحا بفرا مانءهي انگليس كوشزء كنيد. چيزي بءءراز سوء تفاهم فيما بين نيسء.

پيام به «پرزبءنء ءرومن»

باريس ۷ ژوئن ۱۹۴۵

آقاي «كافري» پيام ۷ ژوئن را بمن تسليم كرء، ضمنا از ياءءاشءي كه وي :پروز بنام ءولء امريكا به آقاي «بيءو» ءاء اءلاع آاصل كرءم. نه ءولء فرانسه : نه «ژنرال ءواين» فرمانءه ارءش آلپ هر كز قصد نءاشءه و ءسءور نءاءه انء كه ز ورءء سپاهيان امريكا بمناطق كوچكي كه ءر مشرق مرز سال ۱۹۳۹ فرانسه و اءاليا واقع اسء و فعلا ءرءصرف ماسء باءوسل بزور ممانءء شوء. بعلاوه هما كئون ر اين مناطق سر بازان امريكائي ءر معيء سر بازان فرانسوي بسرميبر نء و مانءءهه با بينشان ءوسءي ورفااء برقرار اسء.

مسءله برسراينسء كه معلوم شوء چراقواي فرانسوي كه اين نواحي كوچك ا از آلمانها وفاشيسءها گرفته انء، اينك بايء ءوسط مءققين طرء شونء. اين عقب- شيني ءءميلي از سرزمينهاي كه ما مءصرف شءه ايم ءر فرانسه ءاثير عميقي آواءء اسء، بآصوص از آن آهء كه ءرژوئن ۱۹۴۰ بطوريكه ميءانيد، فرانسه از همين رزمينها ءوسط ارءش اءاليا اشغال شء. از طرف ءيكر با آنكه من باشما موافقم كه راي آل مسءله مرزها بايء مءنءظر عقد قرار ءاء بوء، اما ضمنا ياءء آور ميشوم كه سكه بنءين ءهكءه از سرزمينهاي مورد بحث اصلا فرانسوي هسءنء و اين امر، قضيه را راي ما آساسءر ميكنء. وبالاآره بين آرءج ما از اين ناحيه ورفءاري كه ءرهمين مينه انگليسها ءر سوريه نسبت بما انجام ميءهنء از نظر آساساء ملاء فرانسه ءشابه آبيبي و آوء ءاءء، بطوريكه من لازم ميءانم ءوءه آاآل شما را بءان آلب كنم.

بهر حال برای آنکه رضایت شما تا حد امکان حاصل شده باشد، من «ژنرال-ژوئن» را نزد «مارشال آلکساندر» میفرستم تا درباره این مسئله مذاکره و راه حلی برای آن پیدا کنند.

نامه به «ژرژ پیدو»

پاریس، ۲ ژوئن ۱۹۴۵

وزیر گرامی

طبق گزارشهای رسیده از «واشینگتن» و «لندن» درباره منطقه اشغالی ما در آلمان، دولت امریکا مایل است که در طول مدت «گسترش مجدد» قوای امریکا، در منطقه خود یعنی «تاونوس»، «ویسبادن»، «دارمشتاد» و «مانهایم» باقی بماند. اما درباره «کارلسروهه» نیت آنها روشن نیست، و بالاخره چنین بنظر میرسد که امریکائیا قبول میکنند محدوده‌های «بول» و «راشتات» در ولایت «باد» و «ابر-وستروالد» در «هس ناسو» جزو منطقه فرانسه باشد.

و اما دولت انگلیس بنظر میآید که مصمم است در حال حاضر نواحی «اکس لاشاپل» و «کلنی» را در منطقه بریتانیا حفظ کند.

با وضع موجود و با در نظر گرفتن محاسن یافتن یک راه حل موقت سریع، فکر میکنم ما باید فعلا تصمیمات زیر را اتخاذ کنیم:

در ساحل راست «راین»:

در ناحیه «کوبلنس»، حدودی را که دولت امریکا پیشنهاد کرده می‌پذیریم (محدوده «ابر» و «اونتروستروالد»، «اونترلان»، «سن گوار» که همه جزو منطقه فرانسه است)،

ما محدوده «کارلسروهه» را تا خط آهن «بروخزال - مولا کر» مطالبه می‌کنیم (این خط آهن در منطقه امریکائیا قرار دارد). معینا این نقطه مشخص

مربوط «کارلسروهه» را يك شرط اساسی قرار نمیدهیم.
 ما قبول می‌کنیم که محدوده‌های «فریدریکسهافن» (ورتمبرگ) و «لینداو»
 (باویر) جزو منطقه فرانسه باشد.
 در ساحل چپ «راین»:
 بدون آنکه از اشغال «اکس لاشاپل» و «کلنی» منصرف شویم، ما از هم اکنون
 حاضریم منطقه پیشنهادی دولت انگلیس را منصرف شویم. محدوده‌های «پروم» ،
 «داون»، «آرویلر»، «نوی‌وید»، «آلتن کیرشن» جزو منطقه فرانسه خواهد بود.
 و بالاخره ما معتقدیم که استقرار قوای ما در آن واحد باید در هر دو ساحل
 «راین» انجام گیرد.
 با مراتب مودت ...

تصویب نامه درباره ملی کردن حمل و نقل هوایی

ماده اول - از روز اول سپتامبر ۱۹۴۴ مالکیت سهام سرمایه شرکت «ارفرانس»
 بدولت منتقل میگردد. سهام شرکت‌های «اربلو» و «ارفرانس ترانس اتلانتیک» نیز
 بدولت انتقال می‌یابد...

ماده ۲ - غرامتی که سهامداران تأسیسات فوق با اجرای مفاد ماده اول تعلق
 میگیرد توسط وزارت خانه‌های «هواپیمائی»، «دارائی» و «اقتصاد ملی» «امور عمومی
 و حمل و نقل»، «پست» و «تلگراف و تلفن» با پیشنهاد يك کمیسیون خاص، طبق
 مقررات قانون ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۸ درباره سازمان ملی برای زمان جنگ پرداخته میشود.
 ماده ۳، ۴، ۵، ۶ - ...

تنظیم شده در پاریس - ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵

ش - دوگل

پیام به «پرزیدنت ترومن»

پاریس - ۵ ژوئیه ۱۹۴۵

با کمال میل دعوت دوستانه‌ای را که از من بعمل آورده‌اید می‌پذیرم. اگر واقعه غیر مترقبه‌ای پیش نیاید در اواخر ماه اوت به «ایالات متحده» خواهم آمد. در موقع مناسب محل و تاریخ قطعی ملاقات را تعیین خواهیم کرد. اجازه بدهید از هم اکنون بگویم که من اطمینان دارم مذاکرات ما بتقع روابط بین دو کشور دوست و متحد خواهد بود و خدمتی در راه صلح جهانی بشمار خواهد رفت.

سخنرانی در مجمع مشورتی، ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۵

در مذاکرات اخیر اختلافات زیادی که در درك مطلب، نظریات و شاید تمایلات در مورد چنین مسئله و در چنین موقعیتی پیش می‌آید روشن گردید. در حقیقت هیچکس منکر این نیست که پس از تیره روزیهای بزرگ، اولین اقدام ملت در راه نوسازی سازمان اقتصادیش تا چه حد حائز اهمیت است. از طرف دیگر بدیهی است وقتی صحبت از ترمیم نتایج حوادث هولناکی بمیان می‌آید که از قوانین قبلی فقط کاخهای محل تصویب این قوانین را بجای گذاشته، اختلاف عقیده پدیدار میشود.

قبل از بیان عللی که دولت را بطرحهای مورد بحث مجمع وادار کرد، تصور میکنم لازم باشد برای مهیا کردن زمینه بگویم که با چه وضع معجزه آسائی ممکن شده خطراتی را که این علل برای دموکراسی فردا داشته است بتوانم تشریح نمایم. روی هم رفته دولتی که بر سر کار است پس از سانحه سال ۱۹۴۰، از بین رفتن جمهوری سوم و برقراری رژیم «ویشی» و بلایای گوناگونی که این دولت مسئول آن نبوده و حتی تا حد امکان در رفع آن کوشیده، زمام امور را بدست گرفته است. این دولت قصد دارد ترتیبی بدهد که اختیارات را بملت بازگرداند و مجلس

ملی را دوباره ایجاد کند و قدرتش را بوی بدهد و سپس جای خود را بدولت دیگری که با انتخاب نمایندگان آینده تشکیل میشود بسپارد. و در همین جاست که بعضی‌ها در باره سرنوشت جمهوری که متأسفانه از بین رفته و دولت از اول سعی داشته آنرا دوباره بوجود آورد، ابراز نگرانی میکنند! من حتم دارم مجمع با بازگشت عدالت و حقانیت موافق است و بهمین جهت است که با واقع بینی تمام از آن درخواست میکنم که دلائلی را که الهام بخش ما بوده‌اند خوب بسنجد.

وقتی این مسئله را بررسی کنیم که از هیچ شروع کنیم و دستگاه قانونگراری پدید آوریم، عملاً سه راه حل وجود خواهد داشت: یا باید تأسیساتی را که بوسیله مجلس مؤسسان گذشته پیش بینی شده دوباره بکار انداخت یعنی يك «مجلس نمایندگان» و يك «مجلس سنا» بوجود آورد که بعداً بتوانند در «مجلس ملی» مشترك مجتمع شوند و رئیس جمهوری را انتخاب کنند و تغییراتی را که دو مجلس قبلاً بطور جداگانه در قانون اساسی پیش بینی کرده‌اند تصویب نمایند. یا باید فقط يك «مجلس» انتخاب کرد که مردم سرنوشت همه چیز و همه کس را کلاً و منحصراً در اختیار آن قرار دهند. و یا آنکه با ایجاد يك «مجلس» و بدون اظهار نظر در باره قوانین آینده (که بعقیده من وجود دو مجلس را ایجاب میکند) ترتیبی داد که این «مجلس» و کالت رسمی داشته باشد و در ظرف مدت معینی يك «قانون اساسی» تنظیم کند و تا هنگامیکه این امر انجام نشده گردش امور قوا بوسیله مقرراتی صورت پذیرد.

هر يك از این سه طریق در «مجمع» طرفدارانی دارد و من بسهم خود از این موضوع متعجب نیستم و حتی چنین بنظر میرسد که دلایلی که برای اولویت هر يك از این سه طریق اظهار میشود خود تا حدی مقدمه مذاکراتی است که در پائیز آینده در باره قانون اساسی بین واضعین این قانون، بهر طریق که انتخاب شده باشند، بعمل خواهد آمد. برعکس من از این تعجب میکنم که فکر مراجعه به تصمیم ملت برای انتخاب یکی از سه طریق فوق‌الاقول در ابتدا، بمغز خیلی از افراد خطور

نکرده است. زیرا باید متذکر شد که مثلاً طرفداران محترم قانون اساسی ۱۸۷۵ و یا هوا خواهان پر حرارت و مجلس تام‌الاختیار، که هر دودسته از اینکد رئیس دولت در این مسئله اظهار نظر کند متأسفند، کاملاً عادی میدانند که همین دولت با تصمیم خود راه حل پیدا کند و این راه حل را بملت تحمیل نماید بشرط آنکه این راه حل با نظریاتی که این دو دسته دارند و مناقض با یکدیگر نیز هست تطبیق کند...

معهدنا دولت که در باره طریقه مشورت با ملت مسئولیت دارد و متوجه است که این امر نتایج بعدی مهمی خواهد داشت، برای آنکه بشخصه تصمیم بگیرد و با قضاوت خود بین عقاید گوناگونی که با این حرارت ابراز میشود، یکی را انتخاب کند، خود را ذی‌صلاحیت نمیداند. اگر هیچ راه حلی جز این انتخاب وجود نداشت، همچنانکه وظیفه مسلم اوست و همانطور که در مدت پنج سال و یکماه و دوازده روز در باره بسیاری از مسائل که متضمن نتایج مهمی بوده است عمل کرده، این مسئولیت را نیز قبول میکرد. اما برای اینکه بدانیم ملت کدامیک از سه راه قانونگزاری را ترجیح میدهد میتوانیم با خودش مشورت کنیم. با انجام این امر دولت مطمئن است که بهترین راه را از لحاظ دموکراسی برگزیده است. بعلاوه دولت عقیده دارد که این، تنها راه موجود بشمار میرود. بکسانی که سوابق را خاطر نشان میکنند، یا برای آنکه کاملاً آنرا بصورت دیگر در آورند و یا برعکس بسدین منظور که بگویند در مواقعی که قوانین جمهوری تازه‌ای برای کشور لازم بوده هیچوقت رفراندم انجام نشده، باید تذکر داد که وضع کنونی ما هیچ سابقه نداشته و اگر برای پیدا کردن راه حل لازم باشد ابتکاری بکار ببریم بهتر است آنرا در آراء ملت بجوئیم نه در رویه استبدادی.

اجازه بدهید نکته دیگری را تذکر بدهم و نظر شما را با اهمیت آن جلب کنم. پس از اینهمه رژیم متوالی، ممکن است ملت ما نسبت بقوانین، احساسی شبیه بشک و تردید پیدا کرده باشد. برای آنکه دو باره در ملت فرانسه ایمان بمبانی مشروطه پدیدار شود، (که بدون آن دموکراسی محتملاً محکوم بفساست) باید که

خود ملت مستقیماً در سازمان جدید، نه تنها با تصویب آن بلکه با ایجاد مبانی آن شرکت داشته باشد.

بنابراین دولت در نظر دارد که اخذ تصمیم را بملت واگذار کند که اگر بخواهد در آغاز بقانون اساسی ۱۸۷۵ بازگشت کند و یا بمجلس که با آراء مستقیم انتخاب میشود اختیارات نامحدود بدهد و یا بآن در حدود تعادل با سایر قوا اختیار قانونگزاری تفویض کند. اما این امر که دولت معتقد است باید به انتخاب آزاد ملت احترام گذاشت بدان معنی نیست که خود دولت حق داشتن عقیده‌ای را نداشته باشد. بنابراین من اینک توضیح میدهم که چرا از یک طرف بازگشت بقوانین گذشته بنظر ما غلط است، و از طرف دیگر خطر ناک است مجلسی ایجاد کنیم که اختیارات و وظائف و مدتش وابسته بنظر اکثریت اعضایش باشد.

انحلال «مجلس ملی» در ۱۹۴۰ همیشه بنظر من کاری بی ارزش و بيمورد بوده است. بعقیده من هیچیک از اعمالی که دولت ادعائی «ویشی» انجام داده قانونی نبوده و کلیه کسانی که به سرپرستی من ملت را در جنگ هدایت کرده‌اند، کارهای خود بر همین مبنای محکم بنا نهاده‌اند. اما این امر که قانونی بودن کارها با «قانون اساسی جمهوری سوم» از بین رفته دلیل آن نیست که برای احیاء قانون دوباره «قانون اساسی» مذکور را زنده کنیم. خاصیت یک قانون اساسی آنست که با خواست ملت پدید آمده باشد و با شرایطی که در آن مردم باید زندگی کنند، تطبیق کند. قوانین ۱۹۴۰ در اثر حوادثی که با آنها هم آهنگی نداشت از بین رفت اینک گذشته از اینکه بنظر ما تردید آمیز می‌آید که این قوانین باز هم با خواست ملت تطبیق کند (و این مسئله ایست که رفرا اندم آنرا روشن خواهد کرد) بعقیده ما کاملاً روشن است که این قوانین دیگر در زمینه سازمان و جریان و روابط بین قوه مجریه و قوه مقننه با احتیاجات زمان ما وفق نمیدهد.

موافقین بازگشت وضع سابق چنین استدلال میکنند که «مجلس ملی» که بوسیله قانون اساسی ۱۸۷۵ پیش‌بینی شده و از اجتماع «مجلس نمایندگان» و

«مجلس سنا» بوجود می‌آید همه‌گونه امکانات را برای اصلاح قوانین دارد. اما آیا بی‌منطق و خطرناک نیست که انتظار داشته باشیم که خود بخود و بدون فشار وقایع ناگوار، قوانین بیکبار عمیقاً عوض شوند؟ باید اضافه کنم که برای امکان موفقیت در ایجاد حس ایمان مردم بمشروطیت، یعنی همان چیزی که الساعه دربارہ آن صحبت میکردم و بدون آن تمام قوانین متون بی‌روحی بشمار می‌روند، بعقیده من باید روش اجرای مقررات قانونی با روحیه عمومی مردم وفق دهد و من اطمینان دارم که این روحیه بنوسازی متمایل است. بعلاوه اگر غیر از این بود فرانسه هر قانون اساسی که داشت جز تنزل و انحطاط راهی نمی‌پیمود، بهمین جهت اقرار میکنم تردیدی که گاه ممکن بود از نظر قانونی در روحیه نظامی من بترسید سیستم ژوئن ۱۹۴۰ بوجود آید، در برابر یقین سیاسی، اخلاقی و ملی و همچنین در مقابل ملاحظات که مربوط به «جامعه فرانسوی» بود، از بین رفت.

و اما ایجاد يك مجلس تام‌الاختیار و صاحب کلیه قدرتهای کشور، مطمئناً کشور را به اغتشاشات خطرناک سوق خواهد داد و در اثر زیاده روی و افراط خود دموکراسی را بنا بودی خواهد کشاند. بعلاوه عده زیادی از کسانی که در ابتدا اصولاً با چنین مجلسی موافق بودند لازم میدانستند که در عمل حدودی برای اختیارات و مدت چنین مجلسی قائل شویم و مقرراتی برای حفظ تعادل قوا وضع کنیم. اما من هنوز مرجع و کنفرانسی که امروز بتواند این حدود و مقررات را تعیین کند و آنها را بمجلسی که هنوز تشکیل نشده تحمیل نماید، نیافته‌ام. در همه موارد تنها مردمند که میتوانند شرایط لازم را برای عمل و اجرای قوا در هنگام فترت که و کلای ملت تعیین شده ولی هنوز قانون اساسی وجود ندارد، تعیین نمایند. بهمین جهت دولت که با وضع فعلی باید در برابر ملت ابتکار عمل را بدست گیرد لازم می‌بیند چنین مقرراتی را برای وی در نظر گیرد. بدین منظور در ابتدا باید بملت پیشنهاد کرد با تعیین مدت اختیارات و با تثبیت حدود قانونگزاری دربارہ قوانین اصلی مانند بودجه، عهدنامه‌ها و اصلاح تشکیلات، «مجلس» را بکار اصلیش

یعنی تنظیم «قانون اساسی» هدایت کند. زیرا وقتی صدای ملت بوسیله مجلس بگوش همه رسید، هیچ چیز مهمتر از وضع قوانینی که فعالیت ملت را در بر بگیرد نیست. اگر اینکار انجام نشود، من شخصاً اطمینان دارم که خود را تسلیم پیش آمد حوادث کرده‌ایم.

پس از آن باید کاری کرد که قوه مجریه به انتخاب خود «مجلس» باشد و رئیس این قوه را مجلس انتخاب کند و این قوه تا هنگامیکه قانون اساسی جدید تنظیم نشده، از اختیارات قانونی کوچک برخوردار باشد. باید دانست که اگر بخواهیم مجالس آینده قادر به اصلاحات بزرگ و ضروری باشند باید آنها را از این اختیارات کوچک معاف داریم. ضمناً باید قوه مجریه از نظریات تضمین داشته باشد و گرنه اساساً صحبت از دولت کاری بی‌معنی خواهد بود.

در اینجا بطوریکه همه در می‌یابند به نکته‌ای بر میخوریم که نه تنها برای چند ماه فترت که از آن صحبت کردیم بلکه برای مجموعه قوانین و مقررات آینده ما اساسی و مهم است. تصور نمی‌کنم در فرانسه افراد زیادی را بتوان یافت که سیستم نامعقولی را که بسبب آن قبل از ۱۹۴۰ وجود دولت جمهوری ممکن بود هر روز در معرض خطر قرار گیرد، محکوم نکنند. این خطر مداوم که متوجه افراد مسئول حکومت بود، این حالت بحرانی مزمن، این وضع سازش و معامله در خارج و فتنه انگیزی در داخل هیئت دولت که خود نتیجه آن حالت بحرانی بود، برای کشور ما بسیار گران تمام شده است. من دیروز گفتم که از ۱۸۷۵ تا ۱۹۴۰، ما ۱۰۲ کابینه داشته‌ایم در حالیکه در همین مدت بریتانیای کبیر ۲۵ و ایالات متحده فقط ۱۴ نخست وزیر بخود دیده‌اند. سال گذشته از «پرزیدنت روزولت» شنیدم که میگفت: «فکرش را بکنید که برای من یعنی رئیس جمهور امریکا بارها اتفاق افتاده است که حتی بیاد نمی‌آوردم رئیس جمهور فرانسه کیست!» فردا کار مشکلتر از دیروز است و چنانچه این وضع ادامه داشته باشد، دیگر در جریان امور کشور هیچگونه تسلسلی باقی نمی‌ماند و رسماً می‌گویم که برای دموکراسی فرانسه نیز آتیه‌ای وجود نخواهد

داشت. در قضیه «ویشی» هم حس تنفیری را که مردم از این نوع بازی داشتند و مدت‌های مدید شاهد آن بودند و میدیدند که کار خود را با چه وضع بدی انجام میدهد، خوب تجلی کرد.

مسئله مسئولیت قوه اجرایی باید کامل باشد اما چرا باید در هر مسئله و در هر لحظه‌ای بدان متوسل شد؟ چرا نباید پذیرفت تا وقتی که قانون اساسی تنظیم نشده و در این زمینه مقرراتی پدید نیامده است، «مجمع» بتواند برای تشکیل دولت، فرد مورد اعتماد را انتخاب کند و برای چند ماه بوی اختیار دهد و در ضمن در موارد قانونی مهم حق‌آخذ تصمیم را برای خود حفظ کند. در اجتماع پنج قدرت بزرگ که با وجود تاخیر نابخشودنی، کشور ما نیز جای خود را باز کرده و باید دنیای پر آشوب کنونی را برای صلح از نوسامان بخشد، آیا لازم است فرانسه باز هم تنها کشوری باشد که نمایندگانش دائماً بازیچه یک حزب باشند؟ اگر پس از درس‌هایی که گرفته‌ایم دوباره بچنین روشی باز گردیم واقعاً باعث نومیدی است!

برای آنکه مشورت با مردم صورت مراجعه بآراء عمومی را نداشته باشد و ضمناً فقط اجرای نظر دولت نباشد، بر شماست که اینکار را انجام دهید. با دولت همکاری کنید، سخنانش را بشنوید و ترتیبی بدهید که بهنگام طرح سؤال دولت از مردم مبنی بر تصویب قوانین موقت جهت گردش کارهای عمومی کشور، دولت از موافقت شما برخوردار باشد. آیا میتوان اهمیت و محاسن چنین اتحاد و نزدیکی را برای حال و آینده منکر شد؟

مرا می‌بخشید اگر در پایان سخنانم چند کلمه از خودم حرف بزنم. اگر من این کار را میکنم بدین جهت است که بسیاری از اقدامات اخیر ما بدان مجبور میکنند. اما برای روشن شدن وضع مذاکرات نیز آنرا ضروری میدانم. تقاضا دارم از من باور کنید که جز حفظ افتخارات خود و احساس مباهات و غرور از اینکه از اعماق پرتگاه در پيشاپيش فرانسه بوده‌ام و تا هنگامی که آزاد و پیروز سرنوشت خود را بدست آورد، این وظیفه را عهده‌دار هستم، هوسی در سر ندارم. با این ترتیب چگونه

میتوانم این کار را بپایان برسانم، اگر بینم درباره مسئله باین مهمی که برای من جنبه وجدان ملی را دارد نمایندگان کسانی که همکار و یاورم بوده‌اند بکلی از من جدا شده‌اند. اینرا برای آن نمیگویم که شما را در مورد رأیتان در فشار بگذارم زیرا برای شما هم قضیه، جنبه وجدانی دارد. فقط آنرا میگویم تا اجزاء مسئله‌ای را که فقط بمنظور خدمت بملت بررسی میکنید بر شما پوشیده نباشد.

سخنرانی در «بتون»، ۱۱ اوت ۱۹۴۵

واقعاً جالب است که دولت جمهوری در همان لحظه‌ای که آخرین بمبهای جنگهای جهانی در میدانهای مرگبار اقیانوس آرام منفجر میشود برای درود به «بتون» قهرمان و ویران بیاید. گفتم آخرین بمبها، آری آخرین ولی مخوفترین بمبها. درست موقع آن رسیده که تلفات جانی و مالی عظیمی که در اثر جنون برتری طلبی امپراطوریه‌ها بیار می‌آید با پیروزی کامل جبهه آزادی بخش پایان پذیرد. در فاجعه بزرگی که روپایان است، مامدتها در اروپا و آسیا از تیره روزترین افراد بودیم و سبب آن این بود که بیشتر از همه در معرض حمله قرار گرفته بودیم. پس از این هم بیش از همه رنج و سختی متحمل خواهیم شد زیرا این سر نوشت همیشگی ماست که همیشه مرکز فاجعه‌های عظیم قرار گیریم. ما اینک از طوفان بیرون می‌آئیم در حالیکه جمعیتمان بده یک سابق رسیده و گرفتار فقر و تنگدستی هستیم. اما همانطور که بالاترین بدبختی‌ها نتوانستند ما را نومید سازند، وضع سخت کنونی نیز بهیچوجه ما را دل سرد نمی‌کند. آیا غیر از اینست، ای مردم «بتون»؟ حتی باید بگویم که از هر مانعی تا مانع دیگر و از هر شکست تا شکست دیگر ما بطور خارق‌العاده‌ای قد راست می‌کنیم. من همیشه از اینکه شوندگان خود را با تخیل سرگرم کنم احتراز داشته‌ام و فرانسویها آنقدر رنج کشیده‌اند که دیگر نمی‌خواهند کسی از آنان تمجید کند. اما از روی کمال بی‌طرفی و با غرور فرانسوی

خود می‌گویم که ما با گام‌های سریع بطرف لحظه‌ای می‌رویم که دیگران درحق ما بگویند: «کلیم خودشان را از آب بیرون کشیدند!»

دیروز کجا بودیم؟ بدون آنکه بخواهیم دوباره بزمانی بازگردیم که در اعماق پرتگاه بودیم و دشمن یا مستقیماً و یا بواسطه عمال خود روح وطن ما را مورد تجاوز قرار میداد و جسم آنرا خرد میکرد و ما سرنوشت فرانسه را جز از وراء موفقیتها و شکستهای سایرین نمی‌توانستیم تصور کنیم، خوب است وضع کشور را در حدود ده ماه قبل یعنی بهنگامی که مبارزه بزرگ، قسمت اعظم خاک ما را نجات بخشیده بود، در نظر آوریم. وضع آنوقت را با وضع حال مقایسه کنیم تا به بینیم که باوجود موانع باور نکردنی ما راه زیادی بسوی بهبود پیموده‌ایم.

آیا ممکن است هرج و مرج بزرگی را که در زیر موج شور و هیجان آزادی، کشور را فرا گرفته بود فراموش کرد؟ این اغتشاش زمانی پدید آمده بود که نبردهای بزرگی در خاک ما توسط ارتشهای متفقین و سپاهیان فرانسه که از ما وراء دریا آمده بودند و یا واحدهای قوای داخلی ما بر علیه دشمن سرسخت جریان داشت. کیست که بنادر از کار افتاده، ویرانیهای روی هم انباشته، وسایل ارتباطی قطع شده، عدالت از هم گسسته، وضع اداری ناهنجار، و پلیس مغشوش را بخاطر نیاورد؟ اما ضمناً کیست که منکر شود که در ظرف چند ماه بدون جنگ داخلی و بدون تشنج مخرب، نظم و آزادی دوباره در کشور حکمفرما گردید؟ بدیهی است من ادعایمی کنم که امروز همه چیز کامل است. برای آنکه کشور دوباره زندگی از سر گیرد و دستگاههای مملکتی تحول کلی پیدا کنند یعنی بهمان صورتی در آیند که بما سپرده شده بودند، برای بهبود وضع مادی و معنوی ملتی که عمیقاً رنجور است کوشش و تلاشی لازم است که من میتوانم صریحاً اعلام کنم که هنوز بمرحله نهائی خود نرسیده و هیچ سحر و جادوئی قادر نبوده و نیست و نخواهد بود که در طرف يك چشم بهم زدن آنرا اجرا کند و ما هم نمی‌توانیم آنرا بخوبی بمرحله عمل در آوریم مگر آنکه همه از بالا تا پائین، اراده، فعالیت و فداکاری زیاد بکار بریم.

اما درعین حال من میخواهم همه بدانند که امروز نسبت بگذشته بچه پایه هستیم. و چون اینک در «بتون» یعنی يك مرکز اصلی تولید و کار هستیم و اینجا همه میدانند که درفرانسه همه چیز بستگی بتولیدات دارد، من چند رقم را که بخوبی میزان پیشرفت کار و کوشش ما را نشان میدهد شرح میدهم و بدیهی است که در درجه اول از ذغال آغاز می‌کنم! در اکتبر ۱۹۴۴ يك میلیون و نیم تن ذغال از معادن ما استخراج شده، در حالیکه در طی هفته‌های اخیر معدنچیان ما بطور متوسط دو برابر بیشتر استخراج کرده‌اند، و شك نیست که در این ماه اوت معادن ما سه میلیون تن ذغال خواهند داد. پس از آزادی میزان استخراج به ۴۰٪ میزان قبل از جنگ رسیده بود و اینک به ۷۵٪ رسیده و من مطمئنم که بزودی به ۱۰۰٪ و حتی بیشتر نیز خواهد رسید. میزان نیروی برق در ژوئیه گذشته ۱۳۵۰ میلیون کیلووات یعنی مطابق ژوئیه ۱۹۳۸ بود. از ماه اکتبر تولید آلومینیوم سه برابر رسیده و همچنین تولید چدن و فولاد سه برابر شده و آهن خام دو برابر گردیده است. تولید سیمان ما به ۲۳۰۰۰ تن در ماه تنزل یافته بود و اینک تا ۱۲۰۰۰۰ تن بالا رفته است. میزان تولید آهک ما به ۴۰۰۰۰ تن رسیده بود و اینک به ۱۲۵۰۰۰ تن رسیده است. ما در سپتامبر، اکتبر و نوامبر بطور متوسط ۱۶۲۰۰۰ واگن در ماه بر می‌کردیم در صورتیکه در ژوئیه گذشته این میزان به ۴۷۰۰۰۰ واگن رسید. برای قماش و کائوچو و صنایع شیمی هنوز مشکلاتی وجود دارد، اما وضع فعلی آنها با وضع اسف بار زمستان گذشته قابل قیاس نیست. بدیهی است که ما هنوز حتی بنصف سطح تولید قبل از جنگ نرسیده‌ایم، اما من که بر حسب وظیفه همواره چشم بر عقربه معرف تغییرات تولید دوخته‌ام، میتوانم بگویم روزی نمی‌گذرد که نسبت بروز گذشته پیشرفتی نصیب ما نشده باشد.

درست است که اگر سر نوشت ما در درجه اول وابسته بخودمان است، شرایطی که در آن میتوانیم در میان سایرین، نظریات و منافع خود را بهمه بشناسانیم نیز اساسی و مهم است. اما همچنانکه وضع داخلی ما هنوز آنطور که باید خوب

نیست وضع خارجی ما نیز رضایت خاطرمان را فراهم نمیکند. چقدر فرانسویانی که از دو هزار سال پیش تا کنون در خاک مادری خویش مدفون شده‌اند و همه هنگامیکه معلوم شد سرنوشت آلمان شکست خورده بدون اظهار نظر فرانسه تعیین شده، در گور خود لرزیده‌اند؟ ولی ما شکایت و داد و فریاد بیپوده راه نمی‌اندازیم. میدانیم که در این زمان هر کس با اندازه قدرتش میتواند حرف خود را بکرسی بنشاند. درحالیکه فکر میکنیم برای نظم دنیا این نوع قانون که زائیده احتیاجات وحشیانه جنگ است بتدریج ملایم‌تر خواهد شد و درحالیکه اطمینان قطعی داریم که با میزان نسبی وسایل میتوانیم بتدریج بدون آنکه ضرری بر کسی وارد آوریم چند پله خود را بالاتر ببریم، امروز همه چیز را آنطور که هستند باخونسردی قبول میکنیم.

اما این روشن بینی ضمناً بما امکان میدهد آنچه را که تا بحال بمیزان پیشرفتمان بدست آورده‌ایم بخوبی تشخیص دهیم. سال گذشته در همین ایام هنوز حتی کسی دولت فرانسه را نمی‌شناخت. همه چیز از نظر بین‌المللی چنان جریان داشت که گوئی فرانسه جز يك خاطره بزرگ قدیمی و يك ناشناس آینده نیست. اما امروز می‌بینیم که فرانسه با سه قدرت بزرگ دیگر جهان برخاک آلمان فرمانروائی و حکومت میکند. بررود «راین» و «دانوب» با استحکام مستقر شده، درشورائی که برای رهبری «سازمان ملل متحد» تشکیل شده شرکت دارد و عضویت کنفرانس آینده «لندن» را که در آن وزیر امور خارجه اش با همکاران امریکائی، روسی و انگلیسی و چینی قرار دادهای صلح با آلمان و ایتالیا را بررسی میکنند، پذیرفته است. باید توجه کنیم، سرزمینهایی که در چهار گوشه جهان با سرنوشت اما شریک شده‌اند، با وجود طوفان حوادث بما وفادار مانده‌اند. «هندوچین» که گرفتار بیداد ژاپونیا شده و ظاهراً در «اتحادیه فرانسوی» وارد نیست، می‌خواهد دوباره وارد این اتحادیه شود و بخصوص با رنجهایی که منحمل شده نزد ما عزیزتر از همیشه است. و بالاخره ما می‌توانیم صدای ملت‌هایی را که رستاخیز فرانسه را

دوستانه‌ت‌هنیت میگویند بخوبی بشنویم.

بله، تأکید میکنم! فرانسه مجروح، در هم شکسته و اهانت دیده دو باره بسوی جلو گام برمیدارد. در دنیای کنونی که انفجار هولناک بمبهای اتمی نشان داد که چه قدرتی خواه در راه ویرانی و خواه برای صلاح بشریت ممکن است پدید آورد، برای ملتی که میخواهد با نبوغ، حقوق و آزادی خود زنده بماند راهی جز آنکه رویبالا می‌رود متصور نیست. و این همان چیزی است که ما میخواهیم.

آری، ما رنج می‌بریم! و من خیلی خوب میدانم چه رنجها و چه محرومیت‌هایی امروز مردان و زنان ما را زیر فشار دارد. آری ما از حقارتها، ناسامانیها، بیهودگیها که وظیفه همه را مشکل می‌سازد بخشم می‌آئیم. آری، ما میدانیم در کشوری که جنگ، ۵۰۰۰ میلیارد یعنی نصف سرمایه ملی برایش تمام شده و بعلاوه طوفان حوادث همه قوانینش را برهم زده است، هیچ تصمیمی در مورد اصلاحات، قیمت‌ها، دستمزدها انتخابات و یا رفراندوم همه را یکباره راضی نمیکند. همانطور که آن مرد آسیابان که داستان او را خوانده‌ایم و با پسر و خرش راه می‌پیمود، نتوانست رضایت کلیه رهگذران را فراهم کند. اما ما راه خود را دنبال می‌کنیم و حساب ناکامیها و غم و اندوه خود را برای بعد می‌گذاریم. ما درک می‌کنیم که باید زندگی کنیم یعنی جلو برویم و اینکار را با کوشش پی‌گیر، همبستگی ملی و انضباط معقولانه انجام میدهم نه با بدگوئیهای بیهوده و پراکنندگی داخلی. ما اینکار را انجام میدهم در حالیکه چشم به‌دفع مشترکمان دوخته‌ایم که بزرگ و دور و صعب‌الوصول است اما به تنهایی جبران همه چیزها را میکند. و در اینراه مسلماً خود را با اختلافات و مناقشات مسخره آمیز معطل نمی‌سازیم. با نوسازی تدریجی و عاقلانه این راه را طی میکنیم و مسلماً بفرمولهای قدیمی باز نمی‌گردیم و خود را بدامان ماجراها و حوادث نمی‌اندازیم.

بهین ترتیب ما از گردابی که در آن بودیم بیرون آمدیم و در جنگ پیروز

شدیم. و برای آنکه صلح خود را بدست آوریم یعنی سرنوشتی بهتر و آبرومندانه تر و عادلانه‌تر برای هر زن و مرد و مقامی در صف اول ملل دنیا برای وطن خود تأمین کنیم راهی جز این نداریم! پس همه بکوشیم و کار کنیم!

تلگرام به اعلیحضرت ژرژ ششم

پاریس ۱۵ اوت ۱۹۴۵

من از پیام آن اعلیحضرت بسیار سپاسگزار شدم. ملت و سپاهیان شما در پیروزی نهائی با منتهای شجاعت و سرسختی شرکت داشتند. دو ملت ما برای يك هدف و با اتحاد با یکدیگر این جنگ را تا پیروزی ادامه دادند، همانطور که از آغاز این جنگ طولانی که درحقیقت پیش از سی سال طول کشیده با هم متحد بودند. پیش آمدها ثابت کرد که وقتی ما برای پیروزی هدف عالی خود مبارزه میکنیم، هیچ چیز نمی‌تواند روابطی که ما را بیکدیگر می‌پیوندد قطع نماید.

باتفاق آن اعلیحضرت، از خدا میخواهیم که دو ملت ما با دوستی صمیمانه نسبت بیکدیگر، راه خود را بسوی هدفهای بزرگی که بین آنها مشترك است، برای خیر و صلاح همه مردم ادامه دهند.

تصمیمات در باره هندوچین

پاریس- ۱۷ اوت ۱۹۴۵

«آمرال دارژانلیو» بسمت کمیسر عالی فرانسه در هندوچین منصوب گردیده است.

«ژنرال لوکلرک» بموجب فرمانی بعنوان ژنرال فرمانده عالی قوا بر گزیده

شده است.

اختیارات و مسئولیت‌های کمیسر عالی و وابستگی‌اش (منجمله لوکلرک) بموجب فرمان «ژنرال دوگل» در تاریخ ۱۶ اوت شرح داده شده است. قوای زمینی در سه ستون مہیای حر کتند و بترتیب در سپتامبر، اکتبر، و نوامبر بمحل اعزام خواهند شد. تیپ «ماداگاسکار» هم اکنون آماده است. بدنبال آن ۶۰۰۰۰ نفر از سربازان فرانسه حر کت خواهند کرد. در بین افراد اخیر در درجه اول چند قسمت از «لشکر دوم زرهی» و «لشکر نهم مستعمراتی» عزیزت میکنند. دستور حر کت توسط «ستاد دفاع ملی» داده خواهد شد. اولین ستون نیروی هوایی تحت فرمان «کلنل فی» قسمتهای زیر را شامل است:

- يك دسته حمل و نقل (دا کوتا)
- يك دسته شکاری بمباران
- يك دسته «یونکرس» (که از راه دریا عازم میشوند)
- نیروی دریائی بسه قسمت تقسیم میشود:
- دسته اول شامل کشتی‌های «ریشلیو»، «تریومفان» و بعداً دورزم ناو دیگر، زیر فرمان «امیرال اوبوینو».
- دسته دوم که مستقیماً از فرماندهی نیروی دریائی در هندوچین دستور میگیرد، شامل واحدهای سبکتر و واحدهای تدارکات است.
- دسته سوم که اساساً از کشتی‌های «به آرن» و «سوفرن» تشکیل میشود در حمل و نقل شر کت خواهد کرد.

فرمان «ژنرال دو گل» به ژنرال ژوئن» رئیس ستاد دفاع ملی»

پاریس، ۹ اوت ۱۹۴۵

سفیر «ایالات متحده» از طرف دولت خود اخیراً بمن اطلاع داد که نماینده فرماندهی فرانسه برای شرکت در مراسم تسلیم «ژاپون» دعوت شده است... و من «ژنرال لو کلرک» را برای این مأموریت برمیگزینم.

گفتگو با «پرزیدنت ترومن»، ۲۲ اوت ۱۹۴۵

روز ۲۲ اوت در کاخ سفید بین «پرزیدنت ترومن» و «ژنرال دو گل» دو مذاکره یکی بعد از ظهر و دیگری بهنگام شب و پس از صرف شام انجام شد. مذاکره اول يك ساعت و نیم و دومی دو ساعت بطول انجامید. در این مذاکرات بغیر از «پرزیدنت ترومن» و «ژنرال دو گل»، آقایان «برنز»، «بیدو»، «آمیرال - لی‌هی» و آقایان «کافری» و «هانری بونه» نیز حضور داشتند.

مذاکرات بعد از ظهر

بنابه اصرار «پرزیدنت ترومن» این گفتگو بخصوص در باره سوخت و کمکی که «ایالات متحده» میتواند در این باره بفرانسه بکند انجام گرفت. «پرزیدنت» بخصوص از وضع معادن زغال فرانسه جو یا شد و نگرانی‌هایی که وضع عمومی اروپا از این نظر برای وی پدید آورده متذکر گردید و کوشش امریکا را برای بهبود این وضع خاطر نشان ساخت.

«ژنرال دو گل» پیشرفتهای معادن فرانسه را که اینک دو ثلث محصول قبل از جنگ را میدهند، متذکر شد و مشکلاتی را که قبل از رسیدن به این نتیجه در پیش

بوده از قبیل پراکندگی معدنچیان، نبودن وسایل و وسائط حمل و نقل، وضع ناهنجار تغذیه کارگران معدن، خرابی وسایل کار و غیره... را شرح داد و گفت که استخراج زغال بتدریج بصورت عادی درمی آید اما برای این منظور هنوز ماهها تلاش لازم است.

«پرزیدنت» و آقای «برنز» تمایل دولت امریکا را به کمک فرانسه برای باز یافتن و حتی افزودن قدرت تولیدش متذکر شدند و گفتند هر در خواستی برای ابزار کار جهت معادن فرانسه، از طرف دولت امریکا با حق تقدم مطلق پذیرفته خواهد شد.

و همچنین یاد آور شدند که دستورات اکیدی بمقامات نظامی امریکادر آلمان داده شده است که کلیه معدنچیان آلمانی، در نقاطی که مربوط بقوای امریکا میشود، بکار گمارده شوند. کسانی هم که در «ایالات متحده» زندانی بوده اند به آلمان فرستاده شده اند.

«ژنرال دوگل» در این باره خاطر نشان ساخت که دولت فرانسه موافقت کامل خود را با دستورهای که چند ماه قبل «پرزیدنت ترومن» برای بهره برداری بنحو احسن از معادن آلمان بعنوان «ژنرال ایزنهاور» صادر کرده، اعلام داشته است. سپس اظهار امیدواری کرد که دولت بریتانیا که هنوز بدانها نپیوسته است، نیز در این امر شرکت کند و متذکر شد که برای فرانسه دریافت زغال از آلمان بمنظور ترمیم خرابی، امری حیاتی است.

«پرزیدنت ترومن» گفت که مایل است توجه «ژنرال دوگل» را بتاثيربدی که انتقادهای بعضی جراید فرانسه بر علیه «ایالات متحده»، در امریکا داشته است جلب کند و ضمناً متذکر شد که صاحبان صنایع امریکائی که برای ایجاد همکاری با ارباب صنایع فرانسه، بکشور اخیر مسافرت کرده بودند بخوبی مورد پذیرائی قرار نگرفته اند....

«ژنرال دوگل» و آقای «بیدو» جواب دادند که اخبار منتشره در امریکادر

باره حملات جراید ما به «ایالات متحده» اغراق آمیز است. از طرف دیگر نباید تعجب کرد که جراید فرانسه که همه جوان و تقریباً همه از «مقاومت» بیرون آمده اند به انتقاد پردازند و خصوصاً دولت خودشان را مورد حمله قرار دهند. آیا جراید امریکا نیز همیشه نسبت به فرانسه و کسانی که آنرا اداره میکنند نظر مساعد داشته‌اند؟ بهر حال در فرانسه حس دوستی عمیقی نسبت به «ایالات متحده» و میل شدیدی به همکاری با کشوری که همه کمک ویرا می‌ستایند، وجود دارد.

مذاکرات شب

در این جلسه مسائل مربوط به «آلمان» مورد بررسی قرار گرفت. «ژنرال دوگل» تذکر داد که تصمیمات متفقین در «یالتا» و «پوتسدام» که در غیاب فرانسه گرفته شده این بیم را پیش می‌آورد که خطر آلمان اگرچه بعلت شکست خرد کننده دشمن موقتاً از بین رفته ولی ممکن است روزی دوباره پدیدار شود. ضمناً ژنرال مند کر گردید با آنکه يك قسمت بزرگ از سرزمین آلمان در مشرق از این کشور جدا شد، در اعلامیه سه جانبه متفقین هیچ اشاره‌ای راجع به مغرب نشده است در حالیکه رودخانه «راین» برای فرانسه همان ارزشی را دارد که رودخانه‌ای نظیر آن که فرضاً «ایالات متحده» را از دولتی هم قدرت آن که دائماً در فکر تجاوز است جدا کرده باشد. تمام تجاوزاتیکه از جانب مشرق بخاک فرانسه شده از ناحیه «رنانی» سرچشمه گرفته است. کشور ما باید اطمینان داشته باشد که در آتیه این وضع ادامه نخواهد داشت. بعلاوه از نظر روان‌شناسی نیز این مسئله ضرورت دارد تا فرانسه بتواند بصلح معتقد شود و از این پس بتواند در تعادل و امنیت زندگی کند.

از طرف دیگر از نظر اداری نیز اقداماتی در آلمان توسط امریکا و انگلیس بعمل آمده و يك قدرت مرکزی دوباره در آلمان پیش بینی شده است. دبیرخانه‌های کشوری طبق این نقشه در «برلن» جمع خواهند شد. بدین ترتیب واحد آلمان را که گویا می‌خواهند با اختیارات يك «رایش» جدید دوباره ایجاد کنند دیر یا زود

خطر ناک خواهد گردید. آلمان بادر اختیار داشتن مجدد وسیله برای ارضای جاه طلبی های خود بالاخره روزی به «بلوک» نیرومند «اسلاو» که بدنبال تصمیمات «یالتا» و «پوتسدام» بوجود آمده، خواهد پیوست.

«پرزیدنت ترومن» و آقای «برنز» بعکس عقیده داشتند که نباید در مورد خطر آلمان راه مبالغه در پیش گرفت و ویرانی هائی را که در سراسر این کشور بچشم خود دیده بودند متذکر شدند و گفتند که آلمان گذشته از این خسارات، تلفات انسانی بزرگی را نیز متحمل شده است بطوریکه دیگر در خیابان های شهرهای ویران مرد جوانی بچشم نمی خورد مردانیکه قدرت کار داشته اند بنظر می آید که همگی در منطقه روسها از بین رفته اند. سپس خاطر نشان کردند که تصمیمات «پوتسدام» صنعت آلمان را بحدی پائین می آورد که فقط تکافوی احتیاجات فوری کشور را میکند.

«ژنرال دوگل» با تأیید ضعف آلمان متذکر گردید که این کشور با وجود از دست دادن «سیلزی»، بسبب داشتن «رور» قدرت صنعتی زیادی خواهد داشت. فرانسه مایل است که ناحیه اخیر تحت نظارت یک نظام بین المللی قرار گیرد. آنگاه خاطر نشان کرد که پس از جنگ گذشته، برای خلع سلاح آلمان و جلوگیری از سازمان مجدد دستگاه نظامی ترتیباتی از طرف متفقین داده شده بود. اما چیزی نگذشت که بین فاتحان اختلاف نظر پدید آمد و همین اختلاف باعث شد که آلمان از اجرای مقررات عهدنامه سر باز زند و قدرت تهاجمی خویش را افزایش دهد. اینک چیزی ضمانت اینرا نمیکند که آلمان دوباره از اختلافات بین قدرتهای اروپائی استفاده نکند...

«پرزیدنت ترومن» خاطر نشان ساخت که متفقین پس از جنگ گذشته مرتکب خطاهای عظیمی شدند و «ایالات متحده» تصمیم دارد دوباره آن اشتباه و خطا را تکرار نکند. اگر صنایع جنگی آلمان دوباره زنده شد، اینکار باهمدستی صاحبان صنایع بی بصیرت «بریتانیای کبیر»، «امریکا»، و حتی «فرانسه» صورت

گرفت. پرونده‌های مربوط به «فاربن ایندوستریه» که در دست امریکائیهاست شاهد این مدعاست. از طرف دیگر «ایالات متحده» این دفعه مانند دفعه گذشته دیگر برای ترمیم خسارات آلمان پول خرج نمیکند. سپس «پرزیدنت» متذکر شد که بنظر وی دوستی امریکا که همیشه خواهان قدرت و سر بلندی فرانسه بوده برای کشور اخیر بهترین ضامن امنیت بشمار میرود. فرانسه با بذل مساعی خود جهت نوسازی میتواند آتیه خویش را تأمین کند. بعکس همه اتفاق نظر دارند که آلمان را باید در سطح پائین نگاه داشت تا این کشور بصورت يك کشور کشاورزی درآید.

«ژنرال دوگل» با توجه باظهارات رئیس جمهور «ایالات متحده» تأکید کرد که لازم است ساحل چپ «راین» که شامل ایالات آلمانی است و آلمانی هم خواهد ماند، برای آنکه مثل گذشته بصورت خیابانی جهت حمله آلمان در نیاید از حیطة قدرت «رایش» خارج شود و از نظر اقتصادی و استراتژیکی بغرب ضمیمه گردد. سپس تکرار کرد که بنظر فرانسه ناحیه «رور» لازم است تحت يك رژیم بین‌المللی قرار گیرد.

«پرزیدنت ترومن» و آقای «برنز» بنوبه خود اظهار اطمینان کردند که امنیت جهانی با توافق متفقین در چهار چوب يك سازمان بین‌المللی تأمین میگردد. سپس اظهار داشتند که «ایالات متحده» سلاح جدیدی در اختیار دارد و آن بمب اتمی است که هر گونه متجاوزی را عقب خواهد راند. آنچه که دنیا در درجه اول بدان نیازمند است ترمیم وضع اقتصادی است. در حال حاضر تمام قدرتها منجمله انگلستان و شوروی، از ایالات متحده استمداد میکنند و دولت فرانسه نیز مطمئن است که این کمک را تا حد امکان دریافت خواهد کرد.

درباره مسئله «رور»، «پرزیدنت ترومن» و آقای «برنز» بخصوص تحت تأثیر این امر قرار گرفته بودند که در روزهای آخر مذاکرات «پوتسدام»، اتحاد شوروی پیشنهاد داده بود که ناحیه «رور» بین‌المللی گردد و افراد روس نیز در اشغال آن سهیم باشند. در آن هنگام نماینده امریکا این نظر را افراطی دانسته و با بحث زیادتر

درباره آن مخالفت کرده بود. اینک «پرزیدنت» عقیده داشت که این امر را میتوان در «کنفرانس لندن» مطرح کرد. روی هم رفته آقایان «ترومن» و «برنز» عقیده داشتند که عاقلانه‌ترین راه در مورد آلمان اینست که فعلا اشغال آن با همین وضعی که تا کنون عمل شده ادامه یابد.

گفتگو با «پرزیدنت ترومن» ۲۴ اوت ۱۹۴۵

مذاکرات «پرزیدنت ترومن» و «ژنرال دوگل» در ساعت ۱۵،۳۰ در محل کار «پرزیدنت» در «کاخ سفید» آغاز گردید. آقایان «برنز»، «بیدو»، «کافری»، «هانری بونه» و «ماتیو» (بعنوان مترجم) نیز حضور داشتند.

«ژنرال دوگل» اهمیت حیاتی تنظیم مسئله آلمان را بنحوی رضایت بخش برای فرانسه و بخصوص لزوم اداره ناحیه «رور» با یک رژیم بین‌المللی و انتزاع ایالات ساحل چپ «راین» از حیطه قدرت آلمان را تذکر داد و سپس خاطر نشان ساخت که برای فرانسه ضروری است که قسمت مهمی از زغال آلمان را دریافت کند. درباره سایر مسائل سیاسی که برای متفقین مطرح است، «ژنرال دوگل» اظهار تمایل کرد که نظر کلی دولتش را با اطلاع «پرزیدنت» برساند و متذکر شد که این نظر باعث تسهیل روابط بین متفقین میشود.

وی توضیح داد که فرانسه مایل است در آینده با «ایتالیا» روابط دوستی داشته باشد و بنا بر این نمی‌خواهد که در قرارداد صلح، شرایط سنگینی را به «ایتالیا» تحمیل کند. سپس گفت که در باره «وال دائنوست» که فرانسه هیچگاه نخواست است ضمیمه خود کند، وی از اقدامات «رم» مبنی بر اعطای استقلال به این ناحیه خرسند است و فقط فرانسه اصلاح مختصری را در مرز جنوبی درخواست می‌کند. این اصلاح فقط شامل چند نقطه میشود که قرار بود در ۱۸۶۵ بفرانسه واگذار شود و بعلاوه میتوان درباره آنها بآراء عمومی نیز مراجعه کرد. ژنرال سپس افزود

که ما «ونتی‌میل» را مطالبه نمی‌کنیم. درباره خط مرزی جدید، مذاکراتی بین دو دولت انجام شده است.

«ژنرال دوگل»، خاطر نشان ساخت که فرانسه ادعاهای افراطی سایر قدرتها را در خصوص مرزهای ایتالیا تأیید نمی‌کند، خواه مربوط به آدیجه علیا (تیرول-جنوبی) باشد و یا در روی خط مرزی «یوگسلاوی». دولت فرانسه در عین اینکه ادعاهای بلگراد را درباره «ایستری» قانونی میدانند، عقیده دارد که بند «تریست» باید در دست ایتالیائها بماند.

درباره متصرفات ماوراءبحار ایتالیا، فرانسه نمی‌خواهد ایتالیا از «لیبی» رانده شود و بعقیده دولت فرانسه هیچ فایده‌ای از بیرون کردن ایتالیائها از «تریپولیتن» و یا «سیرنائیک» متصور نیست. بنظر میرسد که بهترین راه حل آنست که از طرف «ملل متحد» سرپرستی این مناطق برای مدت معینی به «ایتالیا» واگذار شود.

درباره متصرفات «ایتالیا» در «آفریقای شرقی»، بعلت نزدیکی این مناطق به «اتیوپی» وضع حساستر است. اما دولت فرانسه حاضر است برای رسیدن بیک تصمیم مشترك بامتنفقین خود همکاری کند.

باقی میماند مسئله «دودکانز»

«ژنرال دوگل» معتقد بود که این جزائر باید به «یونان» پس داده شود.

«پرزیدنت ترومن» نیز بهمین عقیده بود.

سپس «ژنرال دوگل» در باره سرنوشت مللی که قبلاً مستعمره بوده‌اند سخن

گفت و خاطر نشان ساخت که بعقیده وی قرن بیستم برای آنها قرن استقلال است. اما این استقلال نباید و یا نباید بنظر آید که برضد غرب بدست آمده است.

«ژنرال» در این باره، مسئله ممالک «مدیترانه شرقی» و وضع اسف‌آور دخالت انگلستان را در این نواحی متذکر گردید و اظهار تأسف کرد که «ایالات متحده» نیز این دخالت را تأیید میکند.

«پرزیدنت ترومن» اعتراف کرد که انگلیسها نظریه خود را چنان وانمود کردند که «ایالات متحده» تحت تأثیر قرار گرفت. سپس تذکر داد که در قضیه «هندوچین» دولت امریکا اقدامی که بازگشت فرانسویها را بدان ناحیه دچار اشکال سازد، بعمل نخواهد آورد.

«ژنرال دوگل» از این امر ابراز خرسندی کرد و خاطر نشان ساخت که فرانسه بدون آنکه بتواند از حال رژیم آینده «هندوچین» را دقیقاً شرح دهد، قصد دارد که وضع را با کشورهای تشکیل دهنده این منطقه بقسمی روشن سازد که خواست مردم آن عملی گردد.

روی هم رفته فرانسه امیدوار است در مرحله‌ای که اینک آغاز میشود بامتفقین خود در باره برقراری صلح و تجدید بنای اقتصادی و ایجاد یک رژیم امنیت بین‌المللی توافق کامل داشته باشد.

«پرزیدنت ترومن» از «ژنرال دوگل» تشکر کرد و اظهار خرسندی نمود از اینکه خود موفق شده است نظریات «ژنرال دوگل» را بشنود و متذکر شد که در بسیاری از مسائل با وی موافق است و بنظر او همین امر زمینه مساعدی را برای مذاکرات بعدی که قرار است بین آقایان «برنز» و «بیدو» جریان یابد و همچنین برای کنفرانس چهار وزیر خارجه در «لندن» تشکیل میدهد.

نامه به «لئون ژوهو»

دبیر کل اتحادیه کل کار

پاریس، اول سپتامبر ۱۹۴۵

آقای دبیر کل

نامه مورخ اول سپتامبر شماره که در آن برای خودتان و آقایان «امیل کان»،

«مازه»، «دانیل مایر» و «ژاک دو کلو» تقاضای وقت ملاقات جهت مذاکره درباره روش آینده انتخابات کرده بودند، دریافت کردم.

از شما مخفی نمی‌کنم که طرز کار شما مرا متعجب کرد. وضع حرفه‌ای شما که دبیر کل اتحادیه کل کار هستید و طبق قانون ۱۸۸۴ مشخص گردیده، در نظر دولت از لحاظ بحث در مسائل انتخاباتی نمی‌تواند با نمایندگان احزاب در یک سطح قرار گیرد.

اگر در مواقع گوناگون من درباره مسائلی که بمنافع صنفی و «اتحادیه کل کار» مربوط می‌شود باشما بحث کرده‌ام، در باب انتخابات سیاسی نمی‌توانم بهمان ترتیب رفتار کنم. مذاکره رسمی که در این باب بین شما و رئیس دولت بعمل آید با خصائص «کنفدراسیون» تطبیق نمی‌کند زیرا ماده ۳ قانون مربوطه تصریح میکند که: «اتحادیه‌های صنفی فقط بمنظور بررسی و دفاع حقوق اقتصادی، صنعتی، تجاری و زراعی بوجود می‌آیند.»
خواهشمندم مراتب احترام مرا بپذیرید.

یادداشت کابینه «ژنرال دو گل» در باره مذاکرات با آقای «ت. و. سونگ»، رئیس «یوان» اجرایی جمهوری چین

۱۹ سپتامبر ۱۹۴۵

«ژنرال دو گل» روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۵ آقای «ت. و. سونگ» را که آقای «تسین تائی» سفیر چین در پاریس ویرا همراهی میکرد بحضور پذیرفت.
«ژنرال دو گل» مذاکره را آغاز کرد و به آقای «ت. و. سونگ» اظهار داشت که بسیار خرسند است که دیدار رئیس «یوان» اجرایی جمهوری چین بوی

فرصت داده است تا درباره بعضی مسائل که دروضع حاضر دولت فرانسه برای آنها اهمیت قائل است، بحث کند.

وضع «هندوچین فرانسه» و بخصوص «تونکن» بسیار مبهم است. در این مناطق تشکیلاتی بوجود آمده که نام دول آنامی بروی خود گذاشته‌اند. این تشکیلات بخصوص از اشخاصی تشکیل شده‌اند که قبل از تسلیم ژاپون با ژاپونیا روابطی داشته‌اند و یا کمونیست‌هایی هستند که پس از پایان جنگ در آنجا هم مثل سایر نقاط، مقامات اول را احراز کرده‌اند. این سازمانها برای رو برو شدن با وضع مشکلی که در اثر اهمال مقامات مسؤول و ازهم گسیختگی وسایل ارتباط و بطور کلی در نتیجه اشغال و عملیات نظامی بوجود آمده، توانائی ندارند.

این وضع، اکنون با عملیات «ژنرال لوهان»، و افراد اشغالگر چینی پیچیده‌تر شده است و با اندیشه‌ای که دولت درباره سیاست چین داشت تطبیق نمیکند. این اندیشه مبنی بر وعده‌هایی بود که آقای «ت. و. سونگ» در «واشینگتن» به «ژنرال دوگل» و «مارشال چیانکای چک» در «چونگ کینگ» به «ژنرال پشکوف» داده بودند.

آقای «ت. و. سونگ» در پاسخ اظهار داشت که کاملاً با نظر «ژنرال دوگل» موافق است. چینی‌ها بعد خود پایدارند و تعهداتی که نسبت بدولت فرانسه قبول کرده‌اند محترم خواهند شمرد. سپس متذکر شد که در «لندن» بوسیله مطبوعات از مشکلاتی که گریبانگیر «ژنرال آلساندری» شده، اطلاع پیدا کرده و بلافاصله «مارشال چیانکای چک» را در جریان گذاشته است. «مارشال» بوسیله تلگرافی که در تاریخ ۱۹ سپتامبر برای خود وی و برای سفیر چین در پاریس فرستاده دوباره به ژنرال دوگل، رسماً اطمینان داده است که دولت چین بهیچوجه با حقوق فرانسه نسبت به «هندوچین» مخالف نیست. «مارشال چیانکای چک» تصور میکند فاصله‌هایی که برای ورود افراد فرانسوی در هندوچین توسط «ژنرال لوهان» بوجود آمده محتملاً بعلت بی‌نظمی وسایل ارتباطی در منطقه عملیات «ژنرال لوهان» بوده است

و برئیس‌ستاد خود دستور داده است که بررسی کاملی بعمل آورد و نتیجه را فوراً بوی گزارش کند.

آقای «ت. و. سونگ»، در ضمن مذاکرات چندین بار این اظهارات اطمینان بخش را تکرار کرد و بخصوص متذکر شد که چین مایل است که فرانسه همسایه وی در آسیا باشد. و همچنین خاطر نشان ساخت که وی فکرمی کند در ورود خود به «چونگ کینگ» وضع را طبق دلخواه دولت فرانسه رو براه ببیند. در غیر اینصورت وی شخصاً سعی خواهد کرد تا موجبات رضایت ما را فراهم سازد.

«ژنرال دوگل» از آقای «ت. و. سونگ» بمناسبت اظهارات صریح وی تشکر کرد و از وی پرسید که آیا مسئله‌ای که مربوط به سیاست بین‌المللی باشد و او بخواهد بخصوص وضع فرانسه را در قبال آن بداند وجود دارد؟

آقای «ت. و. سونگ» جواب داد که مایل است نظر «ژنرال دوگل» را در باره کمونیسم بداند.

«ژنرال دوگل» در پاسخ اظهار داشت که دولت فرانسه در مراجعتش بمیهن، با توجه باینکه جنگ هنوز تمام نشده بود و قدرتهای خارجی در سرزمین ملی ما باقی بودند، چنین صلاح دید که در دولتی که تشکیل میشود کلیه احزاب فرانسه شرکت داشته باشند. از آن ببعد لازم شد که حزب کمونیست از پستهاییکه بطور مبالغه آمیز در سایه آزادی بدست آورده بود بر کنار شود و بموقعیت عادی خود بازگردد. اینک کمونیستهای فرانسه در امور کشوری همان وضع و عنوانی را دارند که سایر احزاب سیاسی دارند. «ژنرال» سپس اظهار داشت که مسئله پیش گوئی در امر انتخابات کاری خطرناک است. معیناً وی میتواند با خیال راحت بگوید که حزب کمونیست در انتخابات آینده اکثریت را بدست نخواهد آورد.

آقای «ت. و. سونگ» از شنیدن این مطالب اظهار خرسندی کرد و گفت که چین مایل است که با همسایه خود روسیه سیاست حسن هم‌جواری داشته باشد. اما دولت چین تصمیم دارد که حزب کمونیست چین را بجای خود بنشاند.

«ژنرال دوگل» با اشاره بمسافرت خود به «مسکو» اظهار داشت که از آن تاریخ تا کنون اتفاقات زیادی روی داده است. پیمان بین «فرانسه» و «روسیه» که بخصوص بر علیه «رایش» تنظیم شده بقوت خود باقی است و میتواند حتی در هنگامیکه آلمان موقتاً از پا در آمده باشد خود بعنوان آلتی جهت جلوگیری از بازگشت «ژرمانیسم» بکار رود. از طرفی در شرق اروپا و تا حدی تحت فشار، مجموعه‌ای از قدرتها که کم و بیش زیر نظر روسیه است تشکیل شده و از طرف دیگر «ایالات متحده» هم برای خود قدرتی سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی ممتازی تشکیل داده است و بالاخره چین هم قدرتی است که منابع سرشاری در اختیار دارد. فرانسه بسهم خود مایل است که در مغرب اروپا يك اشتراك منافع بوجود آید که بهیچوجه جنبه يك «بلوك» متجاوز را نداشته باشد ولی در این قسمت از جهان بخصوص در زمینه اقتصادی، همبستگی ایجاد کند. طبعاً قسمت اعظم افریقا هم بچین جمع می‌ملحق خواهند شد. سپس «ژنرال دوگل» اظهار تمایل کرد که بداند آیا دولت چین بچین امری نظر مساعد دارد و آیا بنظر این دولت این نقشه تسهیلاتی از نظر اقتصادی در بر خواهد داشت.

آقای «ت. و. سونگ» در پاسخ اظهار داشت که دولت چین برای بذل توجه بمسائل مشکل‌اروپائی مهیا نیست و آنچه فعلاً فکر این دولت را مشغول میدارد توسعه اقتصادی چین است. از این نظر دولت چین بخصوص خرسند میشود که با فرانسه روابط اقتصادی که در گذشته هم براساس اعتماد استوار بود، برقرار کند. پس از ورود ژاپون بچنگ، دولت فرانسه با کمک بچین برای ساختن خط آهن «کوانکسی» حسن نیت و عزم قطعی خود را برای همکاری اقتصادی به ثبوت رساند. «ژنرال دوگل» از آقای «ت. و. سونگ» پرسید که آیا پیشنهادهای صریحی در این باره دارد یا نه، و سپس متذکر گردید که آنچه خود وی در نظر دارد تنها يك توافق بین دسته‌های کوچک با منافع خصوصی مانند يك بانک نیست، بلکه او خواستار يك توافق کلی در زمینه همکاری اقتصادی بین دو دولت است. در چهار-

چوب چنین توافقی، تنظیم امور دیگر که جنبه خصوصی دارد از قبیل اموری که فوقاً بدانها اشاره شد، بسهولت عملی خواهد شد.

آقای «ت.و. سونگ» در پاسخ اظهار داشت که نظر «ژنرال دو گل» کاملاً با نظر وی تطبیق میکند و او تردیدی ندارد که از لحاظ عملی بکار بستن این تدابیر بدون اشکال صورت خواهد گرفت و کافی است که سفیر فرانسه در «چونگ کینگ» و یا هر شخص دیگری که مورد تأیید دولت فرانسه باشد برای آغاز مذاکرات در این زمینه اقدام کند.

آقای «ت.و. سونگ» یکبار دیگر به پیشرفتهای فنی ارتش آلمان در زمینه توپهای کوهستانی اشاره نمود و اظهار تمایل کرد که بداند آیا ستاد فرانسه هم در جریان این ابتکارات تازه هست و آیا صنعت فرانسه میتواند از آن استفاده ببرد یا نه. در صورتیکه جواب مثبت باشد وی مایل است فرماندهی فرانسه ارتش چین را که احتیاج مبرمی بیک توپخانه بسیار متحرک دارد از تجربیات خود بهره‌مند سازد. «ژنرال دو گل» اظهار داشت که فرماندهی فرانسه در این زمینه با فرماندهی چین همکاری کامل خواهد کرد اما وی فکر نمیکند که پیشرفت فنی و تکاملی که آقای «ت.و. سونگ» بدان اشاره میکند بمرحله عمل در آمده باشد، و بهر حال صنعت جنگی فرانسه هنوز بدین مرحله نرسیده است.

مذاکرات، با مبادله سخنان بسیار دوستانه در زمینه آینده سیاسی و اقتصادی فرانسه و چین و استفاده‌هایی که دو کشور میتوانند از قدرت و تصمیم رهبران خود ببرند پایان یافت.

گفتگو با آقای «دو گاسپری» وزیر امور خارجه ایتالیا

۲۵ سپتامبر ۱۹۴۵

«ژنرال دو گل» بعد از ظهر روز ۲۵ سپتامبر آقای «دو گاسپری» و آقای

«سارا گات» سفیر ایتالیا را بحضور پذیرفت.

مذاکره درباره وضعی که بدنباله تصمیمات «کنفرانس لندن» برای «ایتالیا» پیش آمده بود و همچنین درباره عقد قراردادی جهت استفاده از کارگران ایتالیائی در فرانسه جریان یافت.

آقای «دوگاسپری» خرسند بود از اینکه «ژنرال دوگل» دوباره بوی اطمینان میداد که فرانسه مایل نیست اداره «لیبی» بیک «تراست شیپ» بین‌المللی واگذار گردد. آقای «دوگاسپری» چندبار تأکید کرد که بعقیده وی امکان ندارد بدین طریق، مستعمراتی نظیر «سیرنائیک» و «اریتره» و بخصوص منطقه «آسمارا» را اداره کرد.

«ژنرال دوگل» متصرفات ایتالیا را از هم تفکیک و دو قسمت میکرد یکی مستعمرات مدیترانه ایتالیا که وی معتقد بود باید در چهارچوب یک «تراست» بخود ایتالیا واگذار گردد (غیر از یک «تراست شیپ» بین‌المللی و یا قیومت روسیه شوروی) و دیگر «اریتره» که درباره آن گفته شده بود: «مشاجرهای نخواهیم کرد». سپس «ژنرال دوگل» خاطر نشان ساخت که مانعی در واگذار کردن «اسب» به «نجاشی» نداریم و همچنین نمی‌خواهیم خلع سلاح دریائی، هوائی یا نظامی ایتالیا را شدیداً دنبال کنیم.

صحبتی از «دودکانز» و یا «فزان» بمیان نیامد. در باره مرزهای یوگسلاوی، آقای «دوگاسپری» از کمک‌هائی که مادر مسئله «تریست» بکشورش کرده بودیم اظهار قدردانی کرد و خاطر نشان نمود که راه حل پیشنهادی را می‌پذیرد و متذکر شد برای وی که از اهالی «ترنته» است این مسئله که مجبور نیست خبر از دست‌دادن «تریست» را به ایتالیائیان بدهد، آرامش خیالی فراهم آورده است. سپس گفت که از دست دادن «تیرول» اتریش نیز برای مردم کشورش ناگوار است. هر چند این ناحیه دیگر اشخاص رمانتیکی نظیر «آندره آس هوفر» ندارد. اما در مقابل عده‌ای از «نازیها» در آن ساکنند که هیچ نفعی در الحاق با اتریش ندارند. سپس تذکر

داد که بهتر است اتریش برای ادامه حیات خود بیک کشور کاتولیک «باواریائی» ملحق شود.

درباره مرزهای ایتالیا و فرانسه، وزیر خارجه ایتالیا شکایت داشت و معتقد بود که «حل مسئله «تنده» مشکل است.»

«ژنرال دو گل» با قاطعیت اظهار داشت که با وجود این باید این مسئله را حل کرد و متذکر شد که وی «تنده» را جزو فرانسه میدانند و افزود که درخواستهای اصلاح مرزی فرانسه خیلی مختصر است و اگر پس از آزادی «کرس» رئیس دولت موقت فرانسه در اولین سخنرانش اعلام کرد که هیچ چیز نباید در آتیه ایتالیای آزاد و دموکراتیک را از فرانسه جدا سازد، با وجود این فرانسویها نمی‌توانند تهاجم فاشیسم ایتالیا را از یاد ببرند و میخواهند در خاک آنها آثاری دال بر شکست نظامی فاشیسم وجود داشته باشد.

آقای «ساراگات» در باره مهاجرت کارگران مردوزن ایتالیائی بفرانسه اظهار داشت که وی در این باره با آقای «پارودی»، «لاکوست» و «دوتری» بمنظور تنظیم برنامه‌ای جهت کارهای تخصصی با ذکر تعداد افراد و تاریخ، تماس خواهد گرفت و متذکر گردید که باید فکر ایجاد یک کمیسیون فرانسوی صرف را در ایتالیا جهت استخدام کارگران، بکنار گذاشت.

«ژنرال دو گل» با این امر موافقت کرد و قرار شد که کمیسیون مشترک فرانسوی و ایتالیائی از کارمندان و نمایندگان کنتقدراسیون کل کار تشکیل گردد تا شایبه هر نوع اعمال غرضی درباره کارگران بمناسبت تغییر محل کار آنها پیش نیاید.

آقای «دوگاسپری» در پایان مذاکرات تأکید کرد که وی میتواند دوباره دوستی نوزاد فرانسه را در ایتالیا بوجود آورد و ضمناً حس احترامیکه شخصاً به رئیس دولت فرانسه بمناسبت روشن بینی و عزم وارده‌اش دارد و همچنین اعتماد کلی خود را در امکان توافق اروپا که بعقیده وی باید براساس تمدن مسیحی پایه

گذاری شود، بیان نمود.

نامه به آندره دیتلم، وزیر جنگ

پاریس، ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۵

وزیر گرامی

از منابع مختلف اخباری درباره وضع بهداشت و سلامت عده زیادی از زندانیان آلمانی بمن رسیده است.

این مسئله اهمیت زیاد دارد. گذشته از جنبه انسانی آن که ما هم باید بدان احترام بگذاریم، مسئله حیثیت بین‌المللی ما نیز در میان است و از آن گذشته چنین وضعیتی برای زندانیان جنگی که در اختیار ما هستند متضمن از دست رفتن کار در کشور ماست.

خواهش میکنم بدون فوت وقت در این امر اقدام کنید. لازم است همه زندانیان از تغذیه صحیح و مراقبتهای پزشکی برخوردار باشند و کسانی که قابل درمان نیستند بمیهنشان عودت داده شوند.
با مراتب مودت...

تصویب نامه ۴ اکتبر ۱۹۴۵

در باره «سازمان بیمه‌های اجتماعی»

دولت موقت جمهوری فرانسه.

مقرر میدارد:

ماده اول - سازمانی بنام «سازمان بیمه‌های اجتماعی» بمنظور بیمه کارگران

و خانواده آنان در برابر کلیه خطراتیکه ممکن است قدرت کار آنان را تقلیل دهد و یا از بین ببرد و برای تأمین مخارج زایمان و مخارج افرادی که کارگران تحت تکفل دارند تشکیل میشود.

«سازمان بیمه‌های اجتماعی» از هم‌اکنون پرداخت مزایائی را که توسط قانون بیمه‌های اجتماعی پیش‌بینی شده و همچنین مدد معاش بکارگران پیرمزدبگیر، حوادث کار و بیماریهای مربوط بشغل و مدد معاش خانوادگی برای کارگرانی که تحت حمایت این قانون هستند، در چهارچوب مقررات قانونی و با مراعات این تصویب‌نامه بعهده میگیرد.

ماده ۲ - سازمان فنی و ملی بیمه‌های اجتماعی از قسمتهای زیر تشکیل میشود :

صندوقهای ابتدائی بیمه‌های اجتماعی

صندوقهای ناحیه‌ای بیمه‌های اجتماعی

صندوق ملی بیمه‌های اجتماعی

سازمانهای خاص بعضی از شعب فعالینهای اجتماعی و یا مؤسسات تشکیلاتی بصورت موقت جهت اداره مدد معاش خانوادگی تا هنگامیکه سایر سرویسهای پیش‌بینی شده بوسیله این تصویب‌نامه بکار خود آغاز کنند

ماده ۳ - ...

ماده ۴ - کلیه کارگرانیکه مشمول مقررات بیمه‌های اجتماعی میشوند و محل

کارشان در حوزه صندوق ابتدائی است میتوانند از این صندوق استفاده کنند.

ماده ۵ - صندوق ابتدائی بیمه‌های اجتماعی توسط شورای اداری مرکب از

اشخاص زیر اداره میشود:

دو ثلث اعضا را نمایندگان کارگران که توسط تشکیلات سندیکائی سرشناس

انتخاب شده‌اند و بین آنها يك یا دو نماینده از پرسنل صندوق وجود دارد، تشکیل

میدهند، لااقل ثلث این‌عده باید خود صاحب فرزند و پدر یا مادر خانواده باشند.

يك ثلث از اعضا تشكيل شده‌اند از نمايندگان كارفرما كه توسط سازمانهاي سرشناس انتخاب شده‌اند و نمايندگان جمعيتهاي خانوادگي كه طبق تصويب نامه ۳ مارس ۱۹۴۵ تاسيس يافته‌اند و اشخاصي كه بسبب اقدامات خود در باره بيمه‌هاي اجتماعي و حوادث كار يا بعلت همكاري در اجراي اين مقررات شهرت يافته‌اند. بعلاوه شوراي اداري با معرفي سازمانهاي حرفه‌اي ذي نفع كه دو برابر عده مورد لزوم را پيشنهاد مينمايند، دو نفر را با راي انتخاب ميكند كه در امور عملي با وي همكاري كند.

ماده ۶ تا ۱۸ -

ماده ۱۹ - اداره مدد معاش خانوادگي در مدتيكه در ماده ۲ فوقاً ذكر شده بوسيله صندوقهاي مدد معاش خانوادگي تا ميني ميگردد كه حوزه و محل كار آنها توسط وزارت كار و بيمه‌هاي اجتماعي با توجه به حوزه عمل صندوقهاي ابتدائي تعيين خواهد شد.

ماده ۲۰ - كارگرانيكه محل كار آنها در حوزه صندوق مدد معاش خانوادگي است و همچنين كارگران مستقلي كه در صندوق فعاليت ميكند، از اين صندوق استفاده خواهند كرد.

ماده ۲۱ تا ۲۸ -

تهيه شده در پاریس، ۴ اکتبر ۱۹۴۵

«ش - دوگل»

تصویب نامه مربوط به تشکیل و اساسنامه «مدیریت مشاغل عمومی»، «شورای دائمی»، و تأسیس «مدرسه ملی اداری».

بخش نخست

موسسات مطالعات سیاسی

ماده اول- طبق تصمیمی که در «شورای کشوری» گرفته، شده مؤسسه‌ای وابسته بدان‌شگاه بنام «مؤسسه مطالعات سیاسی» بمنظور تکمیل آموزش علوم اجتماعی، اداری و اقتصادی در دانشکده‌های حقوق و ادبیات تشکیل میشود. این مؤسسات مشمول اساسنامه مؤسسات عمومی خواهند بود.

ماده ۲- یک‌شوری که از طرف وزیر «آموزش ملی» انتخاب میشود ریاست آنرا رئیس دانشکده مربوط بعهده خواهد داشت با رئیس هر مؤسسه همکاری خواهد نمود.

.....

بخش ۲

مدرسه ملی اداری

ماده ۵- برای تربیت کارمندان برای «شورای کشوری» «دیوان محاسبات» مشاغل سیاسی و یا مربوط باستانداری، بازرسی کل امور مالی، هیئتهای مدیران کشوری، و همچنین هیئتها و یاسرویسهای دیگری که بدستور «شورای کشوری» و پس از امضای وزیر مربوط و وزیر دارائی تشکیل میشود، «مدرسه ملی اداری» تأسیس میگردد.

ماده ۶- «مدرسه ملی اداری، موسسه ایست عمومی و تحت نظر «رئیس حکومت موقت جمهوری فرانسه» که «ریاست هیئت وزیران» را بعهده دارد، خواهد بود. یک رئیس با کمک یک «شورای اداری» آنرا اداره میکنند. ریاست شوری را معاون «شورای کشوری» بعهده خواهد داشت و شوری با تعداد مساوی از رؤسای آکارمیا یا استادان دانشگاه و اعضاء اداری و اشخاصی که بخدمات عمومی وابسته نباشند تشکیل میشود. رئیس مشاغل عمومی در این شوری شرکت خواهد داشت و تصمیمات با اخذ رأی گرفته میشود.

رئیس «مدرسه ملی اداری» و اعضاء «شورای اداری» بموجب فرمانی که از «هیئت وزیران» صادر میشود انتخاب میگرددند.

بخش ۳

مرکز تحقیقات عالی اداری

ماده ۱۰- موسسه‌ای بنام «مرکز تحقیقات عالی اداری» تأسیس میگردد. این مرکز تحقیق درباره مسائل مربوط بفرانسه ماوراء بحار را بعهده دارد و اداره و نظارت موسسات صنعتی و تجاری ملی شده و تحت نظارت دولت را متعهد میشود.

ماده ۱۱- کارمندان فرانسوی و یا ماوراء بحار، افسران ارتشهای فرانسه و بطور استثنائی هر فرد فرانسوی یا خارجی میتوانند در این مرکز تحقیقات پذیرفته شوند.

بخش ۴

اساسنامه مربوط به بعضی از کارمندان

ماده ۱۲- کارمندان مربوط به موسسات و سرویس‌هایی که «مدرسه ملی اداری» برای آن موسسات کارمند تربیت میکنند مشمول مقررات کلی «اساسنامه خدمات عمومی» هستند. با استثنای مقرراتی که مربوط به «شورای کشوری» و «دیوان محاسبات» میشود، در سایر موارد مقررات آنها یکسان است، این مقررات با نظام اداری عمومی تعیین میگردد.

ماده ۱۳- کارمندانیکه «مدرسه ملی اداری» را پایان میرسانند و به ادارات مرکزی و یا بعضی از سرویس‌های خارجی خاص که تابع مقررات اداری عمومی هستند، تعلق دارند، «هیئت مدیران کشوری» را تشکیل میدهند.

این هیئت شامل پنج طبقه است. گذشتن از یک طبقه بطبقه دیگر بشغل بستگی ندارد و صرفاً با انتخاب تعیین میشود.

ماده ۱۴- یک هیئت دبیرخانه اداری نیز بمنظور تأمین امور اجرایی و اختصاصی تشکیل میگردد. اعضاء این هیئت با مسابقه تعیین میشوند.

اعضاء دبیرخانه مدیریت تابع مقررات کلی اساسنامه خدمات عمومی و همه از نظر استخدام و ترفیع یکسان هستند. این مقررات با آئین‌نامه امور اداری عمومی

تعیین میگردد.

بخش ۵

مدیریت خدمات عمومی و شورای دائمی اداری کشوری

ماده ۱۵- در نخست وزیری «مدیریت خدمات عمومی» تشکیل میشود که

مسئولیتهای زیر را بعهده دارد:

۱- تهیه عناصر لازم برای يك سیاست کلی جهت خدمات عمومی

۲- تنظیم و تهیه مدارك و آمارهای کلی مربوط بخدمات عمومی

۳- مطالعه پیشنهادهائی که مربوط است به:

الف- بهبود سازمان خدمات عمومی

ب- هم آهنگ ساختن مقررات و اساسنامه های مربوط بکارمندان دولت و

سایر اجتماعات عمومی

ج- تنظیم حقوق و تأمین آتیه این افراد

ماده ۱۶-

تهیه شده در پاریس - ۹ اکتبر ۱۹۴۵

ش. دوگل

تصویب نامه مربوط بتاسیس دفتر تجسّسات مواد نفتی

ماده اول - سازمانی عمومی بنام «دفتر تجسّسات مواد نفتی» تحت نظر «وزیر تولیدات صنعتی» تأسیس میگردد. این دفتر دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی است و مسئولیت تنظیم برنامه‌های ملی جهت تجسّسات مواد نفتی خام و اجرای این برنامه بتفع انحصاری ملت را بعهده دارد.

ماده ۲ - این دفتر پیشنهاد های خود را برای اجرای تجسّسات در فرانسه، الجزائر، کشورهای تحت‌الحمایه، کشورهای تحت قیمومت و مستعمرات فرانسه، بتصویب «وزیر تولیدات صنعتی»، «وزیر اقتصاد ملی» و «وزیر دارائی» میرساند...
ماده ۳ - تجسّسات بوسیله هیئت‌های اختصاصی و یا مختلط که دفتر در هنگام لزوم آنانرا انتخاب میکند بعمل خواهد آمد...

ماده ۴ - ... این دفتر سیاست هیئت‌های مختلفی را که در تجسّس نفت هستند رهبری میکند و بخصوص در باره بهترین نحوه استفاده از متخصصین ولو از حفر چاه اقدام لازم بعمل میآورد.
دفتر ضمناً در مصرف سرمایه‌هایی که در اختیار این هیئت‌ها گذاشته میشود نظارت میکند...

ماده ۵، ۶، ۷ - ...

تهیه شده در پاریس - ۱۲ اکتبر ۱۹۴۵

ش. دوگل

اعلامیه رئیس دولت

پاریس، ۱۲ اکتبر ۱۹۴۵

رئیس دولت موقت جمهوری، امروز در معیت وزیر امور خارجه از سفر

دو روزه خود به «بروکسل» که در آنجا میهمان والاحضرت ولیعهد بلژیک بود پاریس مراجعت کرد.

«ژنرال دوگل» در هنگام اقامت خود در «بلژیک» با «علیاحضرت ملکه» الیزابت، در کاخ «لائکن» ملاقات نمود و با اعضاء دولت بلژیک بخصوص نخست وزیر آقای «وان آکر» و وزیر امور خارجه آقای «اسپاک» مذاکرات متعدد و مفید بعمل آورد.

بعلاوه در شهرداری «بروکسل» از طرف شهردار و مقامات شهرداری از ژنرال پذیرائی گردید و نام «همشهری افتخاری» بوی داده شد و دانشگاه آزاد بروکسل، به او دیپلم دکترای افتخاری اعطا کرد.

در طی این مراسم که در محیطی بسیار گرم بعمل آمد، مردم بلژیک نیز در خیابانهای پایتخت نسبت بر رئیس دولت موقت جمهوری ابراز احساسات پرشوری نمودند و استحکام مبانی دوستی بین فرانسه و بلژیک را به بهترین وجهی نشان دادند.

سخنرانی رادیونی، ۱۷ اکتبر ۱۹۴۵

دردی که فرانسه، از عمق پرتگاه تا قله پیروزی پیموده است، مشورت ملی که روز یکشنبه آینده بعمل می آید، آغاز مرحله مهمی را تشکیل می دهد. تمام مردم فرانسه از مرد و زن باید باین نکته توجه داشته باشند و همگی در این زمینه باید عقیده خود را درباره انتخاب نمایندگانشان و در پرشی که از ایشان شده ابراز دارند. کلیه مردان و زنان فرانسوی باید رأی بدهند.

گفتم از زمانیکه ملت ما عقیده خود را بارأی ابراز دارد مرحله جدیدی برایش آغاز میگردد. باید بگویم که دو مرحله دیگر قبل از این مرحله بروی گذشته است. مرحله اول جنگ بود که بدنبال فاجعه ۱۹۴۰ ما در ورطه ای هولناک افتادیم. پایان این مرحله پیروزی بود. مرحله دوم مربوط بزمانی است که ما در -

داخل و خارج توانستیم با وجود جراحات شدیدی که بر ما وارد شده بود، قدر است کنیم و بالاخره موفق شدیم که پیاخیزیم و سپس بجلو برویم. درست است که پنج سال قبل ارتش ما که آمادگی نداشت زیر فشار هجوم ارتش آلمان درهم پاشید و دشمن، متجاوز از چهار سال کشور ما را اشغال کرد و باج سنگینی از آن گرفت و مقدار زیادی از لوازم کار و ادوات ما را متصرف شد و قسمت اعظم اغنام و احشام و کلیه ذخائر ما را بغنیمت برد و دو میلیون نفر از جوانان فرانسوی را باسارت در آورد. و درست است که زمامداران نالایق پس از ترك مخصوصه و گسستن علایق ما و استقرار حکومت دیکتاتوری خود، علناً جانب دشمن را گرفتند و با وی همکاری کردند و کوشیدند تا تمام دستگاه کشوری را بر ضد منافع عمومی بسیج کنند. با این وضع و پس از این پیش آمدها، سربلند کردن کشور ما در جنگ، امری حتمی نبود و آسان هم عملی نگردید. برای آنکه يك ارتش یا نیروی دریائی و یا هوائی را برای مقاومت آماده کنیم، سازمانی بآن بدهیم و اسلحه کافی در اختیارش بگذاریم، سراسر کشور را مجتمع و اداره کنیم، احترام حقوق فرانسه را از طرف اجانب محفوظ نگاه داریم بدون آنکه استقلال خود را در برابر هیچیک از متفقین از دست بدهیم، همه این امور برای ما که از صفر شروع کرده بودیم و نه قدرت، نه افراد کافی و نه پول هیچکدام را در اختیار نداشتیم و قرار دادی نیز ما را پشتیبانی نمیکرد، مستلزم مدتی وقت بود. معهذا جریان امر بقسمی شد که هر گز پرچم ما میدان نبرد در اترك نگفت و وحدت ملی ما بوجهی افتخار آمیز دوباره بوجود آمد و فرانسه از نظر نظامی، سیاسی و معنوی، در مبارزات بزرگ در راه آزادی خویش و آزادی اروپا سهمی بزرگ پیدا کرد و نام وی در عداد فاتحان بشمار آمد و توانست آینده خود را نجات دهد.

اما بتدریج که ملت ما آزادی خود را بازمی یافت، ما می توانستیم جراحاتی را که بروی وارد شده بود بشماریم. یکسال قبل ما از نظر زغال، برق، وسائل حمل و نقل، واردات، و تجهیزات بوضعی اسف بار بودیم. در معادن ما تقریباً کارگری

وجود نداشت، ایستگاههای راه آهن ما خراب، پلهای ما منهدم، بنادرمان ویران، مغازه هایمان خالی، و مزارع و جنگلهایمان از میلیونها مین آلمانی پر شده بود. کاری بس دشوار و طاقت فرسا در پیش داشتیم تا بتوانیم همه چیز را بجای خود قرار دهیم و منظم کنیم، تولیدات را روبراه نمائیم، قیمتها و دستمزدها را فوراً مورد بررسی قرار دهیم. همه اینکارها را بایکدستگاه اداری میبایستی انجام دهیم که در اثر حوادث ناگوار وضعی ناهنجار و مغشوش داشت و بواسطه کارهای زیاد که بر آن تحمیل شده بود وسعت بیقاعدهای پیدا کرده بود، و با دولتی که از اعضاء گوناگون بوجود آمده بود و کلیه درجات عقاید فرانسوی در آن یافت میشد.

من هرگز ادعا نمیکنم که همه چیز کاملاً سرو صورت پیدا کرده است و بهتر از هر کسی میدانم که هنوز چه حفره‌هایی وجود دارد و چه موانعی باید از پیش برداشته شود و به اصلاحاتی که باید انجام گیرد بخوبی واقفم و میدانم که بهبود وضع اقتصادی چه اقداماتی را بخصوص در زمینه فراهم آوردن وسایل زندگی عده‌ای از فرانسویان و همچنین ایجاد شرایط کارموسسات خواه صنعتی و خواه زراعی و یا تجاری، برای ما ممکن میسازد. اما این واقعیتی است که زندگی اقتصادی ما دو باره شروع شده، وضع تغذیه بهتر گردیده، کشتی‌ها به بنادر ما وارد میشوند، مبادلات خارجی آغاز میگردد و سختی‌ها و مضیقه‌ها کم کم از بین میروند.

من باید بهمه ملت درود بفرستم که ناراحتی‌های این مرحله واسطرا که بدنبال بدبختی‌های بزرگ پیش آمد با بردباری و عزم راسخی شایان تحسین تحمل کرد. اعلام میکنم که بیشتر کارمندانی که بکشور خدمت میکنند و مقاماتی که برای مردم انجام وظیفه مینمایند کار خود را بارعایت وجدان، بافدا کاری و بنحو مؤثر انجام داده‌اند. از وزیران تشکر میکنم که ارزش خود را با همبستگی بیکدیگر نشان دادند و برای بشمر رسیدن وظیفه ملی، در کار سنگینی که بعهدہ داریم یعنی اداره دولت، زحمات زیاد متحمل شدند.

میدانم که بعضی از رقبای ما سعی دارند نشان دهند که امور کشور شدیداً دچار اختلال است. اما این اعلام خطر آنان درست در هنگامی است که فرانسه مجروح وارد دوره نقاهت خود میشود.

مثلاً بعضی‌ها خاطر نشان میکنند که اقتصاد ما در معرض انهدام است. اما هر روز که میگذرد برعکس، از بهبود وضعی که آغاز شده خبر میدهد. بعضی دیگر منظره تنهائی ما را در میان سایر ملل و خطر محرومیت ما را از ثمرات پیروزی ترسیم میکنند، در حالیکه ما در همین هنگام بر فراز «راین» مستقر شده‌ایم و مانند قدرتهای بزرگ جهان جای خود را در پشت میزهای سیاست بازی می‌یابیم. عده‌ای از سیاست ما بسختی انتقاد میکنند و معتقدند که این سیاست سرزمین فرانسه را برباد میدهد، اما درست در همین وقت ما ترمیم کشور خود را پایان میدهیم. عده‌ای دیگر تصور میکنند که باید دواسبه بکمک جمهوری شتافت، اما این در هنگامی است که مطابق قولی که بملت داده‌ایم جمهوری را از ورطه نابودی نجات بخشیده‌ایم.

بنا بر این اینک مرحله سوم یعنی مرحله نوسازی فرانسه آغاز میشود. این تحول و نوسازی طبعاً باید از بالا یعنی از قوانین ما آغاز شود. این امر با رأی شما در روز یکشنبه و پاسخی که بدو پرسش رفرا ندیم میدهید انجام خواهد گرفت. از اینجاست که اهمیت این اخذ رأی و رفرا ندیم آشکار میگردد. اما هر قدر همه ما در باره حال و آینده نگران باشیم و حتی از بابت اینکه اوضاع ممکن بود بهتر از این باشد فکرمان ناراحت باشد، باز بشما اطمینان میدهم که شما میتوانید در نهایت آرامش و امنیت رأی خود را بدهید. زیرا پس از مصیبت هائیکه نزدیک بود ما را بکلی از بین ببرد و در فاصله‌ای کمتر از شش ماه پس از قطع بمباران اروپا، وضع ما رو به بهبود رفته است.

ای مردم فرانسه، در هنگامیکه شما در آستانه رأی دادن هستید، من و هیئت دولت آماده‌ایم که طبق تعهد خودمان اختیارات استثنائی را که از ۱۸ ژوئن ۱۹۳۰ بنام جمهوری و برای مصالح کشور و در راه خدمت به وطن بما داده شده، بملت

واگذار کنیم. این بار نیز وظیفه خود میدانم که بهر يك از شما از زن و مرد آنچه را که بمصلحت ملی میدانم، یعنی تنها چیزی که همیشه بدان دلبستگی داشته‌ام، برای شما خاطر نشان کنم.

شما نمایندگان خود را طبق عقیده خویش انتخاب خواهید کرد. عقاید شما مسلماً مختلف خواهد بود زیرا خاصیت کشور ما چه از لحاظ جغرافیائی و چه از لحاظ اقتصادی و یاسی عبارت از تعادل بین امور مختلف و گوناگون است. صمیمانه امیدوارم که شما نمایندگان را انتخاب کنید که واقع بین، خیرخواه، فداکار و مهمتر از همه خدمتگزار بوطن باشند. زیرا آنچه ما اینک باید انجام دهیم نوسازی است و در محیط کینه و جنگ این امر امکان پذیر نیست.

در باره رفتارندم که اهمیت آن برای آینده قوانین ما فوق‌العاده است، از صمیم قلب آرزو مندم که شما سوال اول «بلی» و بسؤال دوم نیز «بلی» جواب دهید. از طرفی بعقیده من حتماً لازم است که شما تمایل خود را بداشتن يك جمهوری جدید اعلام دارید و این امر در صورتیکه از همان ابتدا ما بر ژیمی باز گردیم که ضعف آن در فاجعه بزرگ کشور کاملاً آشکار گردید، انجام پذیر نیست. و ضمناً این مسئله بهیچوجه منافاتی با يك سیستم دو مجلسی ندارد. اولین جواب «بلی» شما تکلیف را روشن خواهد کرد. از طرف دیگر بعقیده من برای جلوگیری از استبداد و اعتشاش لازم است، تا تصویب قانون اساسی که باید بزودی تهیه و بتصویب ملت برسد، قدرتهای عمومی یعنی مجلس و دولت در درجه اول منظم شوند. دومین جواب «بلی» شما این شرایط را تأمین خواهد کرد.

هر ساختمان آجر با آجر باید بالا رود. کار گرانیکه آنرا میسازند همیشه نمی‌توانند تصور کنند که زیبائی آن در آینده بچه میزان خواهد بود. اما وقتی آنرا پایان رساندند، نتیجه کار خود را بدیده تحسین می‌نگرند و از زحماتی که تحمل شده‌اند تأسف نمی‌خورند. ما هم در برابر دنیا که بمانگران است سعی کنیم فرانسه را از نو بسازیم!

سخنرانی در «طاق نصرت اتوال»

۱۱ نوامبر ۱۹۴۵

این مردگان که اینک بدینجا باز گشته‌اند همه برای فرانسه جان سپرده‌اند اما مانند فرانسه با افتخار قرین هستند. آنها در میدانهای نبرد بخاک هلاک افتاده‌اند، در میدانهایی که در روشنی و تاریکی آن سرنوشت ما تعیین شد. آنها همه راههای رنجها و پیروزی ما را پیموده‌اند!

آنها نمونه بسیاری افراد دیگر هستند که همان راه افتخار آمیز را با همان فروتنی برگزیده‌اند، بدور کسی گرد آمده‌اند که فقط خدا نام او را میدانند و زیر این مشعل مقدس نمونه زنده نژاد ما را که در نخستین نبردهای این جنگ سی ساله از پا در آمد تشکیل میدهد. همراه آنان سایه کسانی که از دو هزار سال قبل برای دفاع از جسم و جان وطن، جان خود را از دست داده‌اند در اینجا حضور دارند، اینک همه این مردگان در اینجا جمعند.

اما در حالیکه در مشایعت آنان اشک در چشم و غرور در قلب ما موج میزند، باید که همه ما فرزندان بازمانده فرانسه، در سهایی که آنان بما دادند بشنویم. باید بفهمیم که همواره سرسبزی و سلامت کشور، موقت و ناپایدار بوده است زیرا در طی «تاریخ» آن، اینهمه فداکاری برای از بین بردن آنهمه خطر ضرورت یافته است! باید درک کنیم که مصلحت میهن همیشه قانون نهایی است و در موقعیتی که دنیای خشن و روزهای سخت برای میهن پدید می‌آوردند، همه چیز، بلکه همه چیز باید در مقابل وظیفه خدمت به آن محو و نابود گردد.

باید بپذیریم که برادرانه بایکدیگر متحد شویم تا فرانسه مجروح را درمان

(۱) ۱۱ نوامبر ۱۹۴۵ روز یادبود شهدای پرافتخار دو جنگ است. در این روز جنازه پانزده نفر از جنگجویان که در جنگ اخیر برای فرانسه جان سپرده بودند با تشریفات رسمی به «طاق نصرت» میدان «اتوال» در جوار قبر سرباز گمنام حمل شد و بعداً در «مون والرین» بخاک سپرده شد. (مؤلف)

کنیم. برادرانه! یعنی با خفه کردن مناقشات بی معنی، تا همه در يك راه گام بر -
 داریم و با يك قدم پیش برویم و بيك آهنگ مترنم باشیم.
 بهنگامیکه این رفتگان نزد ما توقف کرده‌اند، پیش از آنکه بمقام اعلای
 خود که از آنجا برای همیشه نگران پایتخت خواهند بود واصل شوند، بهنگامیکه
 در تمام سرزمینهای ما، در این سوو آنسوی دریاها، مردان و زنانیکه در زیر پرچم
 ما بسر میبرند در خاطره افتخار و سوک ما فرو رفته‌اند، نگاهها و دلهای يك ملت
 متحد و مجتمع را بسوی آینده متوجه سازیم.
 زنده بادفرانسه!

اعلامیه روز ۱۳ نوامبر ۱۹۴۵

شرایطی که تحت آن «مجلس ملی مؤسسان»، رئیس دولت موقت جمهوری را
 انتخاب کرده، متضمن معنای عمیقی است.
 اولاً این عمل تأییدی است با شکوه از عملیات نهضت مقاومت که فرانسه در
 مقابل اشغالگران از خود نشان داده و بالاخره به پیروزی منجر شده. بعلاوه
 بیان احساسات و خواست ملت فرانسه که مایل است با هم آهنگی ملی، کار نو
 سازی و تحول خود را ادامه دهد نیز در آن بچشم میخورد.
 آیا لازم است که بگویم برای من بعنوان يك فرد این کشور، انتخاب مجلس
 ملی افتخاری بزرگ محسوب میشود؟ این کار در عین حال دعوتی است برای
 آزمایش تازه جهت خدمت بکشور و «اتحادیه فرانسوی»، در موقعیتی که وخامت
 آن بر کسی پوشیده نیست.
 اما وضع کشور ما از لحاظ پیشرفت داخلی، وضعیت خارجی و بعلاوه وسعت
 دامنه مسائل جهانی که باید توسط قدرتهای بزرگ فاتح که ما نیز جزو آنیم حل
 شود، مسئولیتهای سنگینی را برای فرانسه بوجود می آورد.

بدون شك قوه اجرائی باید خود را نماینده ملت بداند و از طرفی ملت نیز ترکیب دولت را قبول داشته باشد. اما در عین حال استقلال، همبستگی و قدرت دولت نیز باید هم پایه و وظیفه اش باشد. من تصور نمیکنم حق داشته باشم دولتی را تشکیل دهم و یا رهبری کنم که از این قدرت، از این همبستگی و از این استقلال بر خوردار نباشد. این مسئله يك امر وجدانی است.

در باره برنامه صحبت زیاد شده است. اگر منظور روش و خطمشی است، این روش با توافق کلی همه فرانسویان رشید که در نهضت مقاومت از بدبختی‌های ما سرمشق گرفته و راه تحول و نوسازی را برگزیده‌اند، تعیین شده است. این سرمشق‌ها را باید قبول کرد و این راه را ادامه داد و این نوسازی را به انجام رسانید. از نظر واقعیت، احتیاجات و امکانات ما نیز بحساب می‌آیند و چنانچه ما نخواهیم این عوامل را مورد توجه قرار دهیم همه چیز را ضایع خواهیم کرد. اختیارات «مجلس ملی موسسان» به سی هفته محدود میشود که يك هفته آن گذشته است. در این مدت کوتاه، وظیفه اصلی که باید انجام گیرد و ملت با اکثریت زیاد آنرا تأیید کرده، تهیه قانون اساسی است. از طرف دیگر ما بودجه‌ای لازم داریم و موقعیت هر چه باشد، این بودجه قبل از پایان سال جاری باید بتصویب برسد. اما از این گذشته چندین اصلاح اساسی مربوط به اعتبار و نیرو و همچنین سیستم اداری و اصول قضائی و سازمان نظامی باید توسط دولت پیشنهاد شود و در صورت امکان قبل از خاتمه مدت مجلس بتصویب برسد. بنا بر این همانطور که برنامه اهمیت دارد، مسئله زمان و شمارش روز نیز برای ما مهم است.

این امور ضروری مسلماً ایجاب میکند که «مجلس» نیز بسهم خود با روشی دقیق بکار قانونگزاری بپردازد و نگذارد مذاکرات فرعی ویرا از تعقیب این روش باز دارد و ضمناً باید از قوانینی که در درجه دوم اهمیت هستند درگذرد. نباید این امر را پوشیده داشت که ما میخواهیم آزمایش قاطعی از رژیم پارلمانی بعمل آوریم. در اجابت دعوت «مجلس ملی مؤسسان»، بر طبق شرایط ضروری و برای

انجام امری که باید بنحواحسن پایان رساند، بتشکیل و تنظیم دولت می پردازم. امیدوارم که همگی در این راه با من همکاری کامل داشته باشند. ماکارهای زیادی در پیش داریم و اینک جز بمصلحت ملی نباید بچیزی نظر داشته باشیم.

نامه بر رئیس مجلس ملی موسسان

پاریس، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۵

آقای رئیس،

برای اجابت دعوتی که «مجلس ملی مؤسسان» در تاریخ ۱۳ نوامبر از من بعمل آورد، بتشکیل دولت اقدام نمودم.

اتفاق آرائی که در مجلس بنام من پدید آمد، بمن چنین حکم میکرد که دولت باید بر مبنای وحدت ملی و باشرکت شخصتهائی که از سه حزب مهم سیاسی باشند تشکیل شود و این امری است که بنظر من برای تأمین ضروریات نوسازی و تجدید بنای فرانسه و همچنین مواجهه با وخامت اوضاع خارجی لازم است.

از طرف دیگر من عقیده دارم دولت که در مقابل «مجلس» مسئول است باید در برابر همه از استقلال، همبستگی و اختیاراتی متناسب با وظائفش برخوردار باشد. بعضی از توقعاتی که توسط پاره‌ای از احزاب میشود، مبنی بر اینکه پست وزارتی خاص بوابسته آنان تفویض گردد، بنظر من با استقلال، همبستگی و اختیارات دولت منافات دارد.

در چنین موقعیتی و با توجه باینکه برای من امکان ندارد که دولتی بر مبنای وحدت ملی، مطابق با نظریات مجلس و عقیده خودم تشکیل دهم، لذا افتخار دارم مأموریتی را که «مجلس ملی موسسان» بمن واگذار کرده، دوباره بخود وی باز گردانم.

با توجه ب جوانب کار لازم میدانم فوریت فوق‌العاده تشکیل دولت جمهوری فرانسه را به مجلس گوشزد کنم.
با تقدیم احترام ...

سخنرانی رادیویی، روز ۱۷ نوامبر ۱۹۴۵

در موقعیت خطیری که ما هستیم، تصور میکنم لازم باشد برای تمام فرانسویان از زن و مرد وضع خودمان را تشریح کنم.

مجلس ملی موسسان، که من در تاریخ ۶ نوامبر گذشته اختیارات خود را بوی تفویض کرده بودم، در تاریخ ۱۳ نوامبر مجدداً با اتفاق آراء مرا بعنوان رئیس دولت انتخاب کرد. بنا بر این طبق قانونی که در ۲۱ اکتبر، شما بوسیله فراندمن بآن رای دادید، من میبایستی دولت فرانسه را تشکیل دهم.

من مایل بودم که دولت را نیز بر مبنای اتفاق‌ارائی که بنام من بود تشکیل دهم زیرا بنظر من برای وظیفه حیاتی نوسازی و تجدید بنای کشور که ماهمگی باید دنبال کنیم این امر ضرورت قطعی دارد. در انتخاب وزیران، مانند کار ملی عمومی در نظر نداشتم هیچک از طرفداران عقاید و بخصوص هیچکدام از سه حزبی که پیش از سایرین در انتخابات رای بدست آورده و کرسی بیشتری در مجلس کسب کرده بودند از نظر دور بدارم. اما طبعاً میخواستم خودم پستهای وزارتی را از یک طرف طبق قابلیت هر فرد و از طرف دیگر طبق سیاستی که در داخل و خارج وابستگان باحزاب تعقیب میکنند، تعیین کنم. اگر رئیس حکومتی چنین رویه‌ای نداشته باشد، کاروی چه معنائی خواهد داشت؟

در این هنگام من در برابر توقعات سران یکی از سه حزب اصلی قرار گرفتم که برای شرکت افراد خود در دولت شرط خاصی قابل شده بود. این حزب میخواست که من یکی از وابستگانش یکی از سه وزارت، خارجه، جنگ و یا کشور را

واگذار کنم. من نمی‌توانستم این شرط را بپذیرم.

هر قدر که من حاضر بودم در امور اقتصادی و اجتماعی دولت، افراد حزب مورد بحث را شرکت دهم و وزارتخانه‌های مربوط باین امور را بایشان واگذار کنم، در مقابل بهمان اندازه تصور نمی‌کردم که بتوانم هیچیک از سه اهرمی را که سیاست خارجی ما را میگرداند، بآنها تفویض نمایم. این سه اهرم عبارت بودند از: دیپلماسی که مبین سیاست خارجی ما بود، ارتش که از آن پشتیبانی میکرد و پلیس که آنها را حفظ مینمود.

اگر غیر از این رفتار میکردم، ممکن بود در موقعیت بین‌المللی نتوانم در ظاهر هم که شده (چون در دنیای ما ظواهر اهمیت زیاد دارد) سیاست فرانسه که مبنی بر حفظ تعادل و توازن بین دو قدرت بزرگ است، و بنظر من برای مصلحت کشور و حتی صلح اهمیت زیاد دارد، پاسخ مساعد بدهم. از طرف دیگر این امر درست با موقعیتی بفرنج، از نظر روابط بین این دو قدرت بزرگ، که برای آینده صلح و خامت داشت، تصادف کرده بود.

در وضع متقی من در برابر آنچه از من خواسته شده بود، بطوریکه می‌بینید، اهانتی نسبت به هیچکس وجود نداشت، بلکه فقط مصالح عالی کشور در نظر بود. من از همه فرانسویان اعم از زن و مرد میخواهم که خوب این وضع را بسنجند. من اگر مسئله‌ای را که مصلحت عالی ملت در آنست خوب تشخیص ندهم، خود را سزاوار ریاست دولت نمیدانم.

بهر حال در اثر توقعات خاص یک حزب، من نتوانستم آنطور که میخواستم یک دولت مورد قبول عامه تشکیل دهم. در این وضع قاضی حی حاضر «مجلس ملی مؤسسان» است. در حقیقت «مجلس» مرا مأمور تشکیل و رهبری دولت فرانسه کرده و هم اوست که با اتفاق آراء خود بمن نشان داده است که این دولت چه وضعی باید داشته باشد. بهمین جهت طبق موازین رژیم انتخاباتی، که ما خواسته‌ایم دوباره زنده شود، و حق و وظیفه دارد که مسئولیت را بعهده بگیرد، من اینک بسوی

نمایندگان ملت رو میکنم و وکالتی را که بمن داده‌اند بخودشان باز میگردانم. اگر رای ملت بر این قرار گیرد که شخص دیگری را برای اداره امور کشور دعوت کند، من بدون ملالت، پستی که در آن سعی کردم در مدت پنج سال و پنج ماه در وخیمترین مخاطرات تاریخ وطنم، بدان خدمت کنم، ترك میگویم. اگر بعکس «مجلس» مرا در ماموریتم تأیید کند، سعی خواهم کرد که وظیفه خود را بازم به بهترین وجه در راه مصالح و افتخار فرانسه انجام دهم.

وسوسه پيلات^{۲۱} نوشته: «فرانسوا موریاک»

... چه فایده دارد که چشمان را ببندیم؟ «مجلس» تصمیم گرفته^۲ مردی را که سایه‌اش بر او افتاده و نمیگذارد نفس بکشد از پیش بردارد. باید به آقای «آندره فیلیپ» حق داد. وی رفیق و یار دیرین است. هنوز بدست شستن نرسیده^۳ او رئیس خود را انکار نمیکند اما پوی «وکالت آمرانه» میدهد. خدا کند که اشتباه کرده باشم. با استعمال کلمه «وکالت آمرانه» نزدیک است که هر گونه امید را از دست بدهم. بجز آن میتوان قسم یاد کرد که «مجلس» از دور اقدامات احتیاطی بعمل

۱- روزنامه «فیگارو»، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ (مؤلف)

۲- «پونس پيلات»، فرمانروای فلسطین از طرف رومیها بود که در سال ۳۹ بعد از میلاد در «وین» درگذشت. وی از بیم بروز افشاش، حضرت عیسی (ع) را بیهودیان تسلیم کرد ولی همیشه خود را از این گناه مبری میدانست و تصریح کشتن عیسی (ع) را بگردن یهودیان می‌انداخت. می‌گویند بهمین منظور وی آب خواست و پس از آنکه دستهای خود را شست فریاد زد: «من در کشتن این مرد بیگناه، شما مسئول آن هستید». از آنوقت اصطلاح «من دست خود را می‌شویم» بمعنی رفع مسئولیت از خود و مسئول شناختن دیگری استعمال میشود. (مترجم)

۳- در جلسه ۱۳ نوامبر ۱۹۴۵ (مؤلف)

۴- کنایه از اینکه گناه را بگردن دیگری نمی‌اندازد (مترجم)

آورده است. هر قدر خواسته متغذی بخارج نداشته باشد و خود را ازخارج جدا نگاه دارد، بازهم فرانسویانی که در آن عضویت دارند وهمه تازه از ولایات خود رسیده‌اند، هنوز از افراد مضطرب و پریشانی که برای آنها «شارل دوگل» بهترین امید وطن را تشکیل میدهد، کاملاً جدا نشده‌اند. آنها میدانند اگر این مرد از میان آنها برود چه موج بهت و حیرتی این کشور خسته و غمگین را فرا خواهد گرفت. اما آنچه برای نمایندگان اهمیت دارد اینست که بتوانند بگویند: «او خودش میخواست برود، ما او را از خود نرانندیم.»

آنوقت زمان «پیلات» فرا میرسد. آنوقت ما دو باره یکدیگر را در میان کسانی که همه يك جورند خواهیم دید. دیگر این شخصیت عجیب که با هیچکس قابل قیاس نیست، این فردی که کم کم با «عظمت» خود ما را خسته کرده بود در افق ما و در پست نگهبانی خود نخواهد بود...

و اگر باید امر بدین صورت واقع شود (اما شاید من زیاد بدبینم)، فقط باین دلخوش خواهیم بود که خود را تسلی دهیم و چنین بیندیشیم که از سر نوشت نباید انتظار زیاد داشت؛ و فقط همین پانزده ماه بر ایمان میماند که دز طی آن علیرغم خونها و اشکهایی که ریخته شد و سرافکندگیهایی که تحمل کردیم به «شارل دوگل»، یعنی بمردی که فرانسهموجودیت خود را بوی مدیون است چشم دوخته بودیم. مردی که بنام ما درد دنیا سخن میگفت و ما میتوانستیم سرهای خجالت زده خود را بلند کنیم.

اعلامیه رئیس دولت

پاریس، ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵

«ژنرال دوگل» رئیس دولت موقت جمهوری، دولت خود را بشرح زیر تشکیل داد:

وزیران مشاور: آقایان «ونسان اریول»، «فرانسيسك گي»، «لوئی ژا کینو»،

«موريس تورز»

وزیر داد گستری: «پیرهانری تاینکن».
وزیر کشور: «آدرین تیکسبه».
وزیر امور خارجه: «ژرژ بیدو».
وزیر دارائی: «رنه پلون».
وزیر جنگ: «ادموند میشله».
وزیر تسلیحات: «مارسل تیون».
وزیر آموزش ملی: «پل جا کویی».
وزیر اقتصاد ملی: «فرانسوا بیو».
وزیر تولیدات صنعتی: «مارسل پل».
وزیر کشاورزی و تدارکات: «تانگی پریشان».
وزیر امور عامه و حمل و نقل: «ژول مش».
وزیر فرانسه ماوراء بحار: «ژاک سوستل».
وزیر کار: «آمبرواز کروازا».
وزیر پست و تلگراف و تلفن: «اوژن توما».
وزیر بهداری و مردم: «روبر پریشان».
وزیر نوسازی: «رائول دوتری».
وزیر اطلاعات: «آندره مالرو»

اعلامیه به مجلس موسسان

۳۱ دسامبر ۱۹۴۵ و اول ژانویه ۱۹۴۶

اعلامیه اول

ناطقى كه اينك سخنرانى كرد (۱) مسئله‌ای را كه بمناسبت اعتبارات نظامی

برای مجلس پیش آمده است بخوبی مورد بحث قرار داد. بالاخره روزی این مطالب میبایستی مطرح شود. من نتیجه آنرا نمیدانم. اما دولت از اینکه موقعیتی برای توضیح درباره این مسئله بدست آورده ناراحت نیست.

در رئیس مسائلی که ناطق بانهایت فصاحت بیان داشتند، دولت و بالاخره رئیس آن بهیچوجه خود را سزاوار ملامت نمیداند. این مطالب را روی هم میتوان با دو کلمه: «حاکمیت ملی» خلاصه کرد. بنظر نمیرسد در رفتار کسی که اینک باشما سخن میگوید چیزی یافت شود که مخالف حاکمیت ملی باشد.

«مجلس ملی موسسان» همه نوع اختیار قانونی دارد. هیچکس و خصوصاً من مخالف این امر نیست. این مجلس اختیار کامل دارد که دولتی را که میپسندد دنبال کند و چنانچه دولت مورد پسند وی نباشد بگذارد که برود و یا آنرا وادار بر رفتن کند.

این اختیارات «مجلس ملی موسسان» بهیچوجه مورد انکار و بعقیده من اصولاً قابل اعتراض و انکار پذیر نیست.

اما مسئله بر سر اینست که اینک دولتی بر سر کار است! این دولت طبق دلخواه شما تشکیل شده است و اخیراً شما باتفاق آراء نظر دادید که با ترکیب آن و همچنین برنامه آن که مشروحاً برای شما بیان شده، موافقت کنید.

با وجود این امروز اظهار نظر کردید دولت بطوریکه تشکیل شده و با برنامه ای که دارد مورد موافقت شما نیست، درحالیکه چندین بار خود شما رأی اعتماد بآن داده اید.

این وضع باید روشن شود. دولتی که در اینجاست مورد اعتماد شما هست یا نه؟ شما میتوانید نظر خود را ابراز دارید و دولت با اعلام اینکه اعتباری را که پیشنهاد کرده است ضروری تشخیص میدهد موقعیتی برای این اظهار نظر بدست شما میدهد.

یا شما به این لایحه رأی می‌دهید و بدین ترتیب اعتماد خود را بدولت ابراز می‌دارید، و یا رأی نمی‌دهید، در این صورت دولت ناچار است که بلافاصله به نتایج آن تن در دهد. راهی دموکراتیک‌تر از این وجود ندارد. اگر لازم باشد هر چه را که بصورت پرده‌ای بر حقایق سیاسی امروز سایه افکنده بالا بزنیم، اینک موقعیتی برای آن بدست آمده است.

پرده را بالا بزنید! بگوئید دولت مورد اعتماد شما هست یا نه؟ اگر دولت مطمئن نباشد که مورد اعتماد «مجلس موسسان» است، در هیچ موقعیتی بخود حق نمی‌دهد که در سر کار باقی بماند و بحمل بار مسئولیتی که بر عهده دارد ادامه دهد.

من پس از آنکه توضیحات ناطقین دسته‌های مختلف را شنیدم، سخنی بدان خواهم افزود. این سخن برای حالا نیست بلکه برای آینده است. نقطه‌ای که ما و بعضی از شما را از هم جدا می‌کند مربوط بذكر کلی دولت و روابط آن با نمایندگان ملت است.

ما بساختمان مجدد جمهوری آغاز کرده‌ایم. شما آنرا دنبال خواهید کرد اما بهر طریقی که پس از من این امر را انجام دهید، میتوانم بندای وجدان خود بگویم (و بدون شك این آخرین باری است که من در این مجمع صحبت میکنم) که اگر شما بدون توجه بدرسه‌های تاریخ سیاسی پنجاه سال اخیر ما و بخصوص وقایع ۱۹۴۰ نخواهید بدان مبادرت ورزید، اگر شما بضوریات مسلم قدرت، لیاقت و مسئولیت دولت توجه نداشته باشید، روزی خواهد رسید که از انتخاب راهی که پیش گرفته‌اید افسوس خواهید خورد.

اعلامیه دوم

من مایلم بناطقی که اکنون سخنرانی کرد^۱ جواب بدهم و بوی خاطر نشان

کنم که تاچه اندازه سخنانی که بر علیه من و دولت ایراد کرد ریشه دار است. معلوم نیست این سخنران محترم چه نظر عجیبی نسبت بدولت جمهوری دارد! او میگوید: «در موضوع مهمی چون اعتبارات «دفاع ملی» دولت مسئله ای را ضروری میدانند و «مجلس» این نظر را قبول ندارد. دولت باید در این باره تصمیم بگیرد.»

همین مسئله دیروز در باره کارمندان و پریروز راجع بملی کردن اعتبارات بمیان آمد و فردا در باره امر دیگر پیش خواهد آمد.

این رژیم که طبق آن «مجلس» خود حکومت کند (زیرا این همان چیزی است که آخر الامر میخواهند) قابل درک هست، اما طرحی نیست که دولت آنرا قبول کند. من از وقتی که این مسئولیت را بعهده ام گذاشته اید هرگز این مطلب را پوشیده نداشته ام. از شما مخفی نکرده ام که با چه روحیه ای مسئولیت تشکیل ورهبری دولت را بعهده میگیرم و همه شما در این امر گواه من هستید.

بله، دو طرز فکر و درک وجود دارد که باهم آشتی پذیر نیستند. بعلاوه این مذاکره ایست که بزودی در مجلس آغاز میشود (و من در آن حضور نخواهم داشت) و فردا نیز در برابر مردم در باره قانون اساسی در خواهد گرفت. این مسئله ایست که باید آنرا حل کرد.

آیا دولتی میخواهید که حکومت کند و یا مجلسی مطلق العنان که دولتی را برای اجرای مقاصد خود بکار برد؟ این شق دوم همان رژیم است که ما خود گاهی تجربه کرده ایم و دیگران نیز بکار بسته اند.

من شخصاً مطمئنم که این رژیم بهیچوجه جوابگوی احتیاجات کشوری که ما در آن زندگی می کنیم و زمانی که در آن بسر میبریم نیست. در این زمان مسائل آنقدر متعدد و پیچیده و سریع و ناگهانی است که امکان ندارد آنها را در چنین چهارچوب قانونی حل کرد.

بنابراین چه فرمولی باید اختیار کرد؟ بدیهی است که من برای خودم صحبت

نمی‌کنم بلکه برای شما حرف می‌زنم. اما شتاب دارم که این سخنان را تا وقتی که هنوز برایم امکان دارد در اینجا بگویم.

فرمولی که بنظر من، پس از تجاربی که بعمل آورده‌ایم، باید اختیار کرد دولتی است که خودبه‌تنهایی (بله به‌تنهایی) مسئولیت تام قوه اجرائی را داشته باشد. اگر «مجلس» یا «مجالس» تمام یا قسمتی از وسائلی را که دولت برای قبول مسئولیت قوه اجرائی لازم میدانند بوی ندهند، این دولت کنار میرود دولت دیگری بر سر کار می‌آید. و این بنظر من همان امری است که برای ما اتفاق خواهد افتاد.

نامه بر رئیس مجلس ملی موسسان

پاریس، ۲۰ ژانویه ۱۹۴۶

آقای رئیس،

خیلی متشکر میشوم با اطلاع «مجلس ملی موسسان» برسانید که من از سمت «ریاست دولت موقت جمهوری» استعفا میدهم.

از روزی که من مسئولیت رهبری کشور را بسوی آزادی و حاکمیتش بعهده گرفتم، در نظر داشتم که وقتی نمایندگان ملت جمع شوند و احزاب سیاسی بتوانند قبول مسئولیت کنند، کنار بروم.

اگر قبول کردم که پس از ۱۳ نوامبر ۱۹۴۵ در رأس دولت باقی بمانم در آن واحد هم برای اجابت دعوتی بود که «مجلس ملی موسسان» باتفاق آراء از من بعمل می‌آورد و هم برای فراهم آوردن تحولی که ضرورت داشت. امروز این تحول صورت گرفته است.

از طرف دیگر فرانسه پس از مشکلات زیاد، در حال بحرانی نیست. بدیهی است که رنجهای گوناگون هنوز دامنگیر مردم فرانسه و مسائل مهمی در میان است. اما زندگی فرانسویان در درجه اول تأمین شده، فعالیت اقتصادی آغاز گردیده،

سرزمینهای ما در دست خودمان است، دو باره بهندوچین دست یافته‌ایم و صلح و آرامش عمومی برقرار است. در خارج علی‌رغم نگرانیهای موجود، استقلال ما با استحکام تمام پابرجاست. «راین» در دست ماست و در سازمان بین‌المللی جهان در صف اول هستیم و نخستین کنفرانس صلح قرار است در بهار در پاریس تشکیل شود. اینک که کنار می‌روم، از صمیم قلب آرزو مندم، دولتی که بعد از این دولت، که من افتخار رهبری آنرا داشتم، بروی کار خواهد آمد، در کاری که باید برای تأمین سر نوشت قطعی کشور بعمل آید، توفیق یابد.

با تقدیم احترام....

سخنرانی در «بایو»، ۱۶ ژوئن ۱۹۴۶

در «نرماندی» پرافتخار و ستم‌دیده ما «بایو» و اطراف آن شاهد یکی از بزرگترین حوادث تاریخ بودند و ما تصدیق می‌کنیم که لیاقت آنرا داشتند. در اینجا بود که چهار سال پس از بلیه نخستین فرانسه و متفقینش، پیروزی نهائی متفقین و فرانسه آغاز گردید. در اینجا بود که تلاش کسانی که هرگز تسلیم نشدند و در اطرافشان غریزه ملی و قدرت فرانسه از ۱۸ ژوئن ۱۹۴۰ دوباره جمع و تشکیل شد از حوادث، مفهوم و معنای کلی بدست آورد.

در همین جا بود که دوباره بر روی سرزمین اجدادی ما دولتی بوجود آمد. این دولت قانونی بود زیرا بر مصالح و احساسات ملت تکیه داشت، دولتی که حاکمیت و اقمیش در راه جنگ، آزادی و پیروزی رفته و تحت رقیب بیگانگان فقط ظاهری از آن بر جای مانده بود، دولتی که در فراز و نشیب محرومیت و دسیسه‌بازی، حقوق، شرافت و قدرتش را حفظ کرده بود، دولتی که از مداخله اجانب بر کنار مانده بود، دولتی که قادر بود در اطراف خود وحدت ملی و وحدت امپراطوری بوجود آورد و تمام قوای میهن و اتحادیه فرانسوی، را جمع کند و راه پیروزی

را تا آخرین منزل با شرکت متفقین بپیماید و با سایر ملل بزرگ جهان با تساوی کامل قرار دارد منعقد کند، نظم عمومی را حفظ نماید، عدالت را در همه جا منتشر سازد و نوسازی ما را آغاز کند.

اگر این عمل بزرگ بیرون از چهارچوب قبلی قوانین ما انجام شد بدان سبب بود که این قوانین جوابگوی احتیاجات ملی نبود و در هرج و مرج و آشوب، خودبخود از بین رفته بود. نجات از راه دیگری میبایست فرارسد.

راه نجات و رستگاری ابتدا از یک عده افراد برگزیده که خود بخود از اعماق ملت بیرون جسته بودند پدیدار شد. این عده، بالاتر از هر گونه اندیشه حزبی و طبقاتی، برای آزادی و عظمت فرانسه وارد کارزار شدند. احساس برتری اخلاقی، انجام عملی چون پیشوایان مذهبی از نظر فداکاری و سرمشق بودن برای سایرین، اشتیاق بخطر و اقدام بکار، تنفر از آشوب و خودخواهی و رقابت، اعتماد کامل بر قدرت و بر پیروزی و آینده مبین، اینها روحیه این افراد برگزیده را تشکیل میداد که از هیچ شروع کرده بودند و با وجود تلفات زیاد میبایستی تمام امپراطوری و تمام فرانسه را بدنبال خود بکشند.

معدالك اگر تأیید توده عظیم ملت فرانسه همراه آنها نبود، در کار خود توفیق نمی یافتند. ملت فرانسه با تمایل غریزی خود برای غلبه و پیروزی، در فاجعه ۱۹۴۰ جزیک مرحله از جنگ جهانی که فرانسه پیشتر آن بشمار میرفت چیزی نمیدید. اگر عده زیادی بناچار در برابر وقایع تسلیم شدند اما تعداد کسانی که، حوادث را با روح و قلب خود پذیرفتند بسیار اندک بود. هرگز فرانسه در دشمن، بجز دشمن چیزی ندید و هرگز تصور نکرد که نجات، جز از راه اسلحه آزادی از جای دیگری فرا رسد. بتدریج که پرده‌ها بکنار میرفت اعماق احساسات مردم با واقعیت خود تجلی میکرد، هر جا که صلیب «لورن» ظاهر میشد، دستگاه قدرتی که ساختگی و پوشالی بود درهم میریخت، هر چند که در ظاهر این قدرت بر مبنای قانون استوار بود.

این مسئله کاملاً درست است که قدرتهای عمومی از لحاظ حق و عمل تا

با مصالح عالی کشور تطبیق نکنند و برا اعتماد کلی افراد متکی نباشند ارزشی ندارند. درباره قوانین نیز اگر بخواهیم بنارا بر چیز دیگری استوار کنیم پایه را بروی شن گذاشته‌ایم و خطر این هست که بنای ما یکباردیگر در اثر یکی از بحران‌هایی که کشور ما طبعاً در معرض آنست، درهم بریزد.

بدین جهت بود که وقتی نجات کشور با پیروزی مسلم شد و وحدت ملی برقرار گردید، مهمترین و فوری‌ترین کار، تنظیم قوانین جدید بود و بمحض آنکه موقعیت فراهم شد از ملت فرانسه دعوت بعمل آمد که با انتخاب دستگاه مقننه پردازد و در عین حال برای وکلای خود حد مشخصی قرار دهد و حق تصمیم نهائی را برای خود حفظ کند. سپس بمحض آنکه کارها رو براه شد، ما خود از صحنه کنار رفتیم، نه تنها بدان جهت که آنچه متعلق بهم ملت است دستخوش جنگ احزاب نشود، بلکه برای آنکه هیچ نوع ملاحظه درباره شخصی که کشور را رهبری میکند، کار قانون‌گزاران را مختل نسازد.

معهد دولت و «اتحادیه فرانسوی» هنوز منتظر يك قانون اساسی هستند که برایشان تنظیم شود و آنها بتوانند با خرسندی خاطر آنرا تصویب کنند. در حقیقت اگر این مسئله موجب تأسف باشد که ساختمان ما هنوز با تمام نرسیده در مقابل هر کسی مسلماً عقیده دارد که يك موفقیت با تأخیر بهتر از پایان دادن سریع ولی ناقص کار است.

در طول زمانی که از دو برابر عمر يك انسان تجاوز نمیکند، فرانسه هفت بار اشغال شده و سیزده رژیم عوض کرده است. همه اینها از تیره روزی يك ملت سرچشمه میگرفت. این تشنجات در زندگی عمومی ما زهری پاشیده که باعث شده تمایل قدیمی ما اهالی «گل» را بتفرقه و مناقشه، شدید و زهر آگین سازد. مصیبت‌های بزرگی که بر ما گذشته طبعاً این وضع را تشدید کرده است. موقعیت کنونی دنیا که در آن ایدئولوژیهای متضاد، قدرت‌هایی را که ما در بین آنها واقع شده‌ایم در مقابل هم قرار میدهد، اجازه نمیدهد که در مناظرات سیاسی يك عامل اغتشاش پر شور نیز

وارد شود. اما رقابت احزاب، نزد ما يك وضع اساسی بخود گرفته که همه چیز را در بر میگیرد و اغلب مصالح عالیه کشور را تحت الشعاع قرار میدهد. در اینجا نکته بارزی وجود دارد که به خوی ملی، بفراز و نشیب «تاریخ» و به تشنجات کنونی وابسته است ولی برای آینده کشور و دموکراسی لازم است که مقررات و قوانین ما ما بآن توجه داشته باشند و جنبه احتیاط را رعایت کنند تا اعتبار قوانین، همبستگی دولتها، موثر بودن ادارات، حیثیت و قدرت حکومت برقرار بماند.

در حقیقت نتیجه اجتناب ناپذیر اختلال در دستگاه حکومت، ایجاد بیعلاقگی مردم نسبت بقوانین است. در این هنگام کافی است موقعیتی پیش آید تا رژیم دیکتاتوری ظهور کند. بخصوص که تشکیلات مکانیکی اجتماع جدید، هر روز نظم در دستگاه مدیریت و گردش صحیح چرخهای اداری را ضروری تر میکند. جمهوریهای اول و دوم و سوم ما چرا و چگونه پایان یافت؟ چرا و چگونه دموکراسی ایتالیا، جمهوری آلمانی «ویمار»، جمهوری اسپانیا جای خود را به رژیمهایی که میدانیم دادند؟ با وجود این آیا دیکتاتوری جز يك ماجرای بزرگ چیز دیگری است؟ مسلماً ابتدای آن بنظر مفید میآید. دیکتاتوری در میان شور و شغف عده‌ای و حالت تسلیم و رضای عده‌ای دیگر، بانظمی که پدید میآورد و با ظاهری فریبنده و تبلیغاتی که فقط بيكسو متوجهند، ابتدا وضعی فعال بخود میگیرد که باهرج و مرج قبل از آن کاملاً متضاد است. اما فطرت دیکتاتوری اینست که در اقدامات خود راه افراط می‌پیماید. بتدریج که در افراد ملت حالت ناشکیبائی در اثر فشار و حسرت آزادی پدیدار میشود، دیکتاتوری ناچار است برای جبران این وضع موفقیتناهی دامنهدارتری را بآنان عرضه کند. ملت بصورت ماشینی درمیآید که گرداننده آن مرتباً سرعت غیر معقولی را بدان تحمیل میکند. هدفها، مخاطرات، کوششها چه مربوط بنقشه‌های داخلی و چه نقشه‌های خارجی باشند کم کم از حد و اندازه بیرون میروند. در هر قدم، در خارج و داخل، موانع متعدد سر بلند میکنند، سرانجام فعالیت خرد و نابود میگردد. بنای عظیم در بدبختی و خون سرنگون میشود. ملت متلاشی

میگردد و پائین‌تر از مرحله‌ای که پیش از دیکتاری بود سقوط میکند.

کافی است این امر را بخاطر داشته باشیم تا بدانیم چقدر ضروری است که قوانین دموکراتیک جدید ما بخودی خود آثار جوش و خروش سیاسی مارا جبران کنند. بعلاوه در اینجا و در جهان و قرنی که زندگی می‌کنیم در آن موقعیت استقلال و حتی موجودیت کشور و «اتحادیه فرانسوی» ما درست و حسابی در خطر است، مسئله مرگ و زندگی وجود دارد. مسلم است که پایه دموکراسی بر اظهار نظر مردم نهاده شده و عقاید عامه باید بوسیله انتخابات، قانونگزاری و امور عمومی کشور را هدایت کند، اما کلیه مبانی و تجربیات تأیید میکنند که قوای عمومی یعنی مجریه، مقننه و قضائیه باید کاملاً از هم جدا و دقیقاً متعادل باشند و بالاتر از حوادث سیاسی، یک حاکمیت ملی برقرار باشد که در میان ترکیب قوا ایجاد مداومت و همبستگی نماید. این مسئله واضح و مورد قبول است که رأی نهائی در مورد بودجه و قوانین مربوط به مجلسی است که با آراء عمومی و مستقیم انتخاب شده باشد. اما شاید اولین اقدام یک چنین مجلس حتماً توأم با روشن بینی و صفای کامل نباشد. بنابراین بررسی عمومی نظریات این مجلس و اصلاحات و پیشنهاد طرحها را باید بیک مجلس دومی واگذار کرد که بطریق دیگری انتخاب و تشکیل شده باشد. اگر جریانات بزرگ سیاست عمومی طبعاً در «مجلس نمایندگان» پدید می‌آید، زندگی محلی نیز برای خود حقوق و علائقی دارد. این علائق و حقوق در مرکز مملکت، در سرزمینهای ماوراء بحار که با روابط گوناگون به «اتحادیه فرانسوی» بستگی دارند در «سار» که با پیروزی ما یکبار دیگر ثابت شد که بما یعنی بفرزندان فرانکها تعلق دارد، خلاصه در همه جا وجود دارد. آینده ۱۱۰ میلیون نفر مرد وزن که در زیر پرچم ما بسر میبرند در سازمانی است بشکل «فدراتیو» که زمان کم کم آنرا مشخص خواهد ساخت اما قانون اساسی جدید ما باید آغاز آنرا تعیین و توسعه آنرا تأمین کند.

بنابراین همه عوامل ما را بطرف تشکیل یک مجلس دوم، سوق میدهند که

شورا‌های عمومی و شهری ما در درجه اول اعضاء آنرا انتخاب خواهند کرد. این مجلس، مجلس اول را تکمیل میکند و چنانچه لازم باشد آنرا بپرسی مجدد طرح‌های خودش و یا طرح‌های دیگر رهنمون خواهد شد و در ساختمان قوانین، عامل اداری را که عموماً يك مجمع سیاسی خالص از نظر دور میدارد نمایان و برجسته میسازد. از طرف دیگر طبیعی است که باید نمایندگان سازمان‌های اقتصادی، خانوادگی و روشن فکران در آن وارد شوند تا در درون تشکیلات کشوری انعکاس فعالیت‌های بزرگ کشور را بگوش همه برسانند. وقتی بامنتخبین مجامع ملی سرزمین‌های ما و راء بحار «مجلس» تشکیل شد، اعضاء آن، «شورای بزرگ اتحایه فرانسوی» را بوجود می‌آورند که برای بحث درباره قوانین و مسائل مربوط به «اتحادیه»، مانند بودجه، روابط خارجی، روابط داخلی، دفاع ملی، اقتصاد و ارتباطات صلاحیت دارد.

بدیهی است از پارلمان که خود مرکب از دو مجلس است قوه اجرائیه منشعب نمی‌شود و گرنه قوا با یکدیگر مخلوط میگرددند و بالنتیجه «دولت» فقط بصورت مجموعه‌ای از نمایندگان درمی‌آید. مسلماً در زمان تحولی که ما میگذرانیم لازم بود «رئیس دولت موقت» توسط «مجلس ملی موسسان» انتخاب شود زیرا طریقه قابل قبول دیگر وجود نداشت. اما این مسئله فقط بوضع حال مربوط میشود. در حقیقت وحدت، همبستگی و انضباط داخلی «دولت فرانسه» باید مقدس شمرده شوند و گرنه اساس اداره کشور دچار ضعف و ناتوانی خواهد گردید. اما اگر قوه اجرائی از قوه دیگر که باید با آن توازن داشته باشد منشعب گردد و اعضاء دولت که جمعاً در برابر مجلس مسئولیت دارند فقط بصورت نماینده يك حزب در آیند، آیا این وحدت، این همبستگی و این انضباط ممکن است مدت زیادی دوام کند؟

بنا بر این قوه اجرائی باید به رئیس مملکت مربوط باشد که بالاتر از احزاب قرار میگیرد و توسط مجامعی انتخاب میشود که پارلمان را هم در بر میگیرد اما خیلی وسیعتر از آنست و این مجمع بصورتی است که «رئیس مملکت» منتخب آن در عین حال هم رئیس «اتحادیه فرانسوی» است و هم «رئیس جمهوری». «رئیس مملکت»

وظیفه دارد در انتخاب همکاران خود، با الهام از تمایل پارلمان، منافع عمومی را نیز در نظر بگیرد. وی باید وزراء و طبعا در درجه اول نخست وزیر را که سیاست و کار دولت را رهبری میکند انتخاب نماید. «رئیس مملکت» وظیفه دارد که قوانین را رسماً اعلام کند، احکام و فرمانهای لازم را صادر نماید، زیرا این قوانین افراسلت را نسبت بکلیه کشور مسؤول میکند. وی وظیفه دارد که ریاست «شوراهای دولتی» را بعهده بگیرد و در آنجا نفوذ پیوستگی و دوام را که هیچ‌ملتی از آن بی‌نیاز نیست حفظ کند. او باید بالاتر از پیش آمدهای سیاسی بعنوان حکم بکار رود و اینکار را با بصورت عادی بوسیله شوری انجام دهد و یا در موارد هرج و مرج و اغتشاش شدید مردم را دعوت کند که عقیده حاکم خود را بوسیله رأی اظهار دارند. اگر کشور در معرض خطر واقع شود، وظیفه اوست که ضامن استقلال ملی و عهدنامه‌های منعقدۀ از طرف فرانسه باشد. یونانیان قدیم وقتی از «سولون» حکیم پرسیدند: «بهترین قانون اساسی کدام است؟» وی جواب داد: «اول بگوئید برای کدام ملت و در چه زمان؟» امروز صحبت از ملت فرانسه و ملل «اتحادیه فرانسوی» و زمانی سخت و دشوار و خطرناک است! خودمان را همانطور که هستیم بنگریم و قرنی که در آن هستیم با واقع بینی مورد توجه قرار دهیم. ما با وجود اشکالات بزرگ باید تحولی عمیق را اجرا کنیم که هر مرد و زن ما را به آسایش بیشتر، به امنیت و به شادی برساند و برعهده ما بینزاید، قویترمان سازد و در برادری را سخترمان کند. ما باید این آزادی را که با این همه زحمت بدست آورده‌ایم حفظ کنیم. ما باید سرنوشت فرانسه را در میان موانعی که در سر راه وی و در راه صلح پدیدار میشوند تأمین کنیم. ما باید در میان برادران خود، آنچه میتوانیم وسایل لازم را برای یاری بمادر بینوا و فرتوتمان که زمین باشد، گسترش دهیم. سعی کنیم که روشن بین و قوی باشیم تا بتوانیم در هنگامیکه دائماً بطرف تفرق و پراکندگی سوق داده میشویم، مقررات زندگی ملی که ما را بهم نزدیک میسازد مراعات و حفظ کنیم! تمام «تاریخ» ما تناوب آلام بزرگ يك ملت پراکنده و عظمت بارور مردمی آزاد است که در پناه حکومتی نیرومند جمع شده‌اند.

انقلاب امید، ارایش فروم، ترجمه مجید روشنگر چاپ دوم

شیخی در حال حاضر در میان ما کمین کرده است که فقط کسان معدودی آن را به روشنی می‌بینند. این شیخ، شیخ دهرین کمونیزم یا فاشیزم نیست. این شیخ، شیخ تازه‌ای است: شیخ يك اجتماع كاملا مكانوزه شده که هدف آن حداکثر تولید مادی و حداکثر مصرف است و به وسیله کامپیوترها اداره می‌شود. ... امیدوار بودن اینست که موضوع امید شیخی نباشد بلکه موضوع آن زندگی پرتتر، زنده و سرشار بودن، رهائی از بهزاری‌ها - اگر اصطلاح مذهبی به کار بریم - رستگاری Salvation باشد.

... از خطر هجوم ماشون که حیات اورگانیک ما را در روی زمین تهدید می‌کند گذشته، هجوم ماشون آن چیزی را برای ما سوغات آورده است که در فلسفه از آن با اصطلاح «از خود بهگانگی» یاد می‌کنند.

هم‌چنین در این کتاب مطالبی از: امید، ایمان، آثار جامعه تکنولوژیک بر روی انسان عصر حاضر، نیاز به چارچوب جهت‌یابی و «دلبستگی»... می‌خوانیم.

زبان از یاد رفته، اریش فروم، ترجمه دکتر ابراهیم امانت چاپ سوم

اریش فروم، روانکار و اندیشمند معروف آلمانی - امریکائی قسمت اعظم وقت و انرژی خود را به عنوان روانشناس مشاور برای پژوهش در نظریه‌های روان‌شناسی صرف کرده است، فروم سمت استادی در دانشگاه‌های مختلف از جمله «دانشگاه پپل» را داشته‌است.
در کتاب زبان از یاد رفته:

«... یکی از مبهم‌ترین و غامض‌ترین پدیده‌های حیاتی خود یعنی «رویا» را نادیده گرفته و در مورد آن دچار اعجاب و یا استفهامی نشویم. رؤیا برای همه وجود دارد و گو اینک هیچکدام آن را درک نمی‌کنیم، معیذا رفتارمان طوری است که گویی در هنگام خواب هیچ واقعه عجیب و جالبی بر ایمان روی نداده باشد.»

«واقعه‌ای که حداقل در مقایسه با فعالیت روانی ارادی و منطقی، در هنگام بیداری کاملاً عجیب به نظر می‌رسد. عصر جدید روشنگری، رؤیا را حتی از اساطیر نیز بی‌ارزش‌تر تلقی کرده و آن را لایق ندانسته است... واقع‌بینانی که برای هر نوع اتوسبیل خود اسم و واژه مخصوصی ابداع کرده‌اند ولی برای بیان و ابراز متنوع‌ترین و پردامنه‌ترین تجربه عاطفی خود فقط از يك واژه «عشق» استفاده می‌کنند.» (قسمتهائی از مقدمه)

محاكمه‌های نهر، رام کوپال، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ دوم
 نهضت‌های عمومی به منظور تحصیل آزادی از سال ۱۹۱۹ در هندوستان
 شروع شد و با این نهضت‌ها محاکمات و محکومیت‌های سیاسی نیز آغاز گردید.
 محاکمات نهر به عنوان کسی که از زمان گاندی در تمام نهضت‌های سیاسی
 شرکت کرد، نه تنها نمونه کامل محاکمات سیاسی آن ایام است، بلکه تاحدی
 هم خواننده را با نهضت‌های مختلف آشنا می‌سازد.
 نهر از کسانی است که طولانی‌ترین مدت حبس (۲۲۶۲ روز) را
 گذرانید، و این زندانی مشهور و برجسته نخست‌وزیر کشور بزرگ و یکی از
 بزرگترین سیاستمداران جهان بشمار می‌رود.
 نهر در دومین محاکمه خویش گفت هندوستان آزاد در جهان آینده
 شایسته مقامی ارجمند خواهد بود. محاکمات نهر که نمونه‌های آن را در این
 کتاب خواهید خواند تفسیر فم‌انگیزی از محاکمات سیاسی است.
 این تفسیر مختصر درباره محاکمات سیاسی هندوستان، کیفیت عدالت
 و دادگستری را طی سالهای نهضت‌های سیاسی در این شبه‌قاره نشان می‌دهد.

افریقا باید متحد شود، قوام نکرومه، ترجمه دکتر محمد توکل چاپ دوم

شناسائی مسائل افریقائی، مانند اکثر مطالعاتی که در این زمینه صورت می‌پذیرفت محدود و به شکلی بود که با نیازها و مصالح کلنیالیستی تطبیق می‌نمود. جنگ دوم جهانی و نهضت‌ها نیکه متعاقب آن بوقوع پیوست این چار-چوب را درهم شکست و مکاتب نوینی در زمینه‌های مختلف علوم اجتماعی پدید آمد.

دکتر کوام نکرومه (قوام نکرومه) پس از چندین سال معلمی در مدارس افریقا و تحصیل در اروپا و امریکا، توانست به دریافت درجه دکترای حقوق از دانشگاه لینکلن نائل گردد. او در سال‌های دانشجویی ضمن فعالیت‌های سیاسی شدید، با آثار ایدئولوگ‌های نگرر و فلاسفه مختلف جهان آشنائی عمیقی حاصل نمود. در تمام آثار نکرومه ایده آزادی و وحدت افریقا به چشم می‌خورد و کتاب «افریقا باید متحد شود» یکی از درخشان‌ترین آثار این بزرگمرد سیاسی است. «... تاکنون در طول تاریخ دیده نشده است که عطش مولمانه آزادی به چنین نهضتی توده‌ای - که قلاع امپراطوری‌های استعماری را زیر فشار خود به تلاش وا داشته باشد بدل گردد.»

«بدیهی است آزادی را به ملتی که در قید بردگی است به محض خواستن عرضه نمی‌کنند. آزادی عطیه گرانبها و فتنه درخشان مبارزه و خود قربان کردن است.»

قلمرو مذهب، فلسفه، روانشناسی و روانکاوی

اوستا، نامه مینوی آئین زرتشت، از گزارش استاد ابراهیم پورداود،
نگارش دکتر جلیل دوستخواه

بودا، گزارشی از کانون پالی، نگارش ع. هاشانی
آئین بودا، هانس ولفگانگ شومان، ترجمه ع. هاشانی
روح، ماده، کائنات، دکتر محسن فرهاد

اکزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ژان پل سارتر، ترجمه دکتر مصطفی رحیمی
طرحی در باب تئوری هیجان‌ات، ژان پل سارتر، ترجمه عباسپور تمیجانی
بررسی تطبیقی قهرمانان پوچی، در آثار ژان پل سارتر، آلبر کامو،
سال بلو، ترجمه و گردآوری علیقلی آشتیانی

آیا بشر آینده‌ای هم دارد؟، برتراند راسل، ترجمه م. منصور
تحقیق در رابطه نظام حقوقی و توسعه اقتصادی در ایران،
دکتر مهدی پازوکی

هنر عشق ورزیدن؟، اریک «اریش» فروم، ترجمه پوری سلطانی
زبان از یاد رفته، اریک «اریش» فروم، ترجمه دکتر ابراهیم امانت
داشتن یا بودن؟ اریک «اریش» فروم، ترجمه اکبر تبریزی
بحران روانکاوی، اریک «اریش» فروم، ترجمه اکبر تبریزی
انقلاب امید، اریک «اریش» فروم، ترجمه مجید روشنگر
آیا انسان پیروز خواهد شد؟ اریک «اریش» فروم، ترجمه عزت‌الله فولادوند
وضع بشر، جولیس هاکسلی، ترجمه اکبر تبریزی
چگونه حافظه خود را تقویت کنیم؟ دکتر جیمز وینلند،
ترجمه شمس‌الدین زرین کلک

انتشارات مروارید، در

قلمرو علوم اجتماعی

تاریخ عقاید اقتصادی ، لوئی بدن ترجمه دکتر نهاوندی

اقتصاد کار ، ژان فوراستیه ترجمه دکتر عبدالعظیم بیابانی

فرهنگ سیاسی ، دارپوش آشوری

دانشنامه سیاسی ، دارپوش آشوری

تاریخ عقاید و مکاتب سیاسی ، موسکا، ترجمه دکتر شهیدزاده

میهن من کنگو، باتریس لومومبا ، ترجمه امیر فریدون گرکانی

افریقا باید متحد شود، نوام نکرومه، ترجمه دکتر محمد توکل

خلع سلاح ، فرامرز برزگر

خاطره‌های جنگ دوم جهانی ، شارل دوگل، ترجمه کریم کشاورز

و دکتر مرتضی آجودانی (۳ جلد)

فرهنگ و آموزش در چین ، د. شیخاوندی

سیر روابط و حقوق بین‌الملل ، دکتر احمد متین‌دفتری

محاكمه‌های نهر و ، رام گوپال ، ترجمه اسماعیل دولتشاهی

عینیت در پژوهش‌های اجتماعی، گونار میردال ترجمه مجید روشنگر

در انقلاب ، ارنستو چه گوارا ترجمه الف. رهجو

کادل مارکس و مکتب اشتراکی ، لوئی بدن ترجمه نهاوندی

شعروسیاست ، ناصر پورقمی

جلد سوم کتاب خاطره‌های جنگ دوم جهانی
وقایع سالهای ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۶ را در بر دارد. متفکین
پیروز شدند و «فرانسه آزاد» به رهبری شارل دوگل در
میان کشورهای پیروز جای خود را باز یافت. امروز که
کتاب شارل دوگل را می‌خوانیم، فلسفه سیاسی او را
بخوبی باز می‌شناسیم: فلسفه‌ای که به «جمهوری پنجم»
فرانسه چهره‌ای تازه و مشخص بخشیده است.



انتشارات مروارید